تفسیر

رُوحُ الجِنان وَ رُوحُ الجِنان

تصنیف: جمال الدین

شیخ ابوالفتوح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم: آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیه

تهران - خیابان بوذرجمهری شرقی - تلفن ۵۲۱۹۶۶



۶۰۰ ریال

تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی

۸

کتابفروشی اسلامیه

تفسیر

رَوحُ الجِنان وَ رُوحُ الجَنان

تصنیف : جمال الدّین

شیخ ابوالفتوح رازی

از دانشمندان قرن «٦» هجری

تصحیح و حواشی

بقلم : آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

بتصحیح علی اکبر غفاری

مجلد هشتم

از انتشارات :

کتابفروشی اسلامیّه

تهران خیابان بوذرجمهری تلفن ٥٢١٩٦٦

١٣٩٨ قمری

(چاپ اسلامیه)

(((سورة الانبیاء)))

بدانکه این سوره مکی است در قول قتـاده و مجـاهد . و صد و دوازده آیتست بعدد کوفیان ، و یازده بعدد بصریان و مدنیان ، و هزار و صدوهشت کلمه است ، و چهار هزار و هشتصد و نود حرفست. زرّ بن حبیش روایت کند از ابی کعب از رسول علیه السلام که گفت هر که او سورهٔ انبیاء بخواند خدایتعالی روز قیامت شمار او آسان کندو هرپیغمبر که در قرآن ذکر ایشان هست براو سلام کنند ودست در دست اونهند .

(((سورة الانبیاء مائه واثنی عشرة آیات وهی مکیه)))

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

إِقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ (٢) ما يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ

نزدیك شد برای مردم حساب آنها وآنها دربیخبری اعراض کنندگانند نیامد آنهارا هیچ پندی از

رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (٣) لاٰهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى

پروردگار آنها جدید مگر آنکه شنیدند آنرا وآنها بازی کنند بیخبری دارد دلهاشان وپنهان داشتند نجوی را

الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هٰذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (٤) قالَ رَبِّي

آنانکه ستم کردند آیا اینست مگر آدمی مانند شما آیا پس میآیند سحررا وشما می بینید گفت پروردگار من

يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّماءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٥) بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ بَلِ افْتَرٰيهُ

میداند گفتاررا درآسمان و زمین واوست شنوای دانا بلکه گفتند خوابهای پوچ است بلکه برگرفته آنرا

بَلْ هُوَ شاعِرٌ فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ (٦) ما آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ

بلکه او شاعریست پس باید آوردمارا آیتها چنانکه فرستاده شدند پیشینیان نگرویدند پیش از آنها از دهی

أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ (٧) وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ
كه‌هلاك كرديم آنهارا آيا پس آنهاميگروند ونفرستاديم پيش ازتو مگر مردانى راكه وحى كرديم بسوى آنها
فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (٨) وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا
پس بپرسيد اهل ذكرراكه هستيد نميدانيد ونگردانيديم آنهارا تنى‌كه نميخورند خوردنى را ونبودند
خَالِدِينَ (٩) ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (١٠)
جاويدان پس راست كرديم آنهارا وعده‌را پس رهانيديم آنهاراوهركراخواستيم وهلاك كرديم اسراف كارانرا
لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (١١) وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ
بتحقيق فروفرستاديم بسوى‌شما كتابيراكه درآنست يادكرد شما آياپس نميفهميد وچند بهم شكستيم از
قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ (١٢) فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا
دهى‌كه بودند ستمكار وآفريديم پس‌ازآن گروهى ديگرانرا پس چون ديدند ستيزهٔمارا آنگاه آنهاازآن
يَرْكُضُونَ (١٣) لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ (١٤)
برميخيزند نه برخيزيدوبرگرديدبسوى آنچه‌متنعم شديددرآن‌ومسكنهاى شماشايدشما پرسيده‌شويد
قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (١٥) فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا
گفتند اى‌واى‌برما بتحقيق مابوديم‌ستمكاران پس‌هميشه‌اين‌بود دعواى‌آنها تاگردانيديم آنهارا بيخ‌برآمده
خَامِدِينَ (١٦) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (١٧) لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ
فروشدگان ونيافريديم آسمانها و زمين را وآنچه ميان‌آنهاست ببازيچه اگرخواستيم‌كه فراگيريم
لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ (١٨) بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ
بيهوده‌را هرآينه‌گرفتيم‌آنرا ازنزد ما اگرباشيم كنندگان بلكه ميانداريم بحق برباطل پس‌ميشكندآنرا
فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (١٩) وَلَهُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
پس‌آنگاه اوناچيزباشد ومرشماراست واى ازآنچه‌وصف‌ميكنيد ومراوراست هركه درآسمانها وزمين است
وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ (٢٠) يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
و هركه نزد اوست گردن نكشند از بندگى او و مانده نشوند تسبيح گويند شب و روز
لَا يَفْتُرُونَ (٢١) أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ (٢٢) لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا
نشوند سست آيا گرفتند خدايانيرا اززمين‌كه‌آنها زنده ميكنند اگر بود درآنها خدايانى جز

اللهُ لَفَسَدَتا فَسُبْحانَ اللهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمّا يَصِفُونَ (٢٣) لا يُسْئَلُ عَمّا يَفْعَلُ وَ هُمْ
خداهرآينه تباه شدند پس پاکست خدا پروردگار عرش از آنچه وصف کنند　پرسیده نشود از آنچه میکند و آنها
يُسْئَلُونَ (٢٤) أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ
پرسیده‌شوند　آیا فراگرفتند ازغیر اوخدایانی بگو بیاورید حجت خودرا شما اینست ذکر کسیکه بامنست
وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (٢٥) .
وذکر آنکه پیش ازمن بلکه بیشتر آنها نمیدانند حق‌را پس آنها اعراض‌کنندگانند

قوله تعالى (إِقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُمْ) قدیم تعالی در این آیت وعظ فرمود و تذکیر قیامت مکلفانرا، گفت نزدیك آمد وقت حساب مردمان یعنی قیامت که بقیامت شمار خلقان کنند و مثله قوله «اقتربت الساعة وانشق القمر» و قرب قلّت ما بین الشیئین باشد ازمدت یا مسافت یافاصله، از این کار را (١) در مکان و زمان و حال استعمال کنند و گفته‌اند کلّ ما هوآت قریب و از این بلیغ‌تر کل ماهو آت آت هرچه آمدنی است نزدیك بود یعنی لامحال بباشد وهرچه آمدنی است آمده‌است یعنی بحکم آمده‌است، راوی‌خبر گوید که قسّ بن‌ساعده را دیدم درسوق‌عکاظ برشتری نشسته ومردم را وعظ میکرد و میگفت «ایهاالناس إن من‌عاش مات ومن مات فات و کلّ ما هو آت آت» هر که زنده است بمیرد و هر که بمیرد فانی شودو هرچه آمدنی است آمده است یعنی بحکم آمده است و قوله « حسابهم » حساب بدو معنی آید بمعنی محاسبه چو فعـال درمصدرفاعَلَ قیاسی مطرد است و بمعنی محسوب کالکتاب بمعنی المکتوب (وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ) واو حالراست وایشان درغفلت‌وبناگاهی(٢) اعراض می کنند از آن و عدول مینمایند و از آن برمی گردند .

(ما يَأْتِيهِمْ) نیاید بایشان (مِنْ ذِكْرٍ) ازیاد کردنی یعنی کتابی ومراد قرآنست باتفاق (مِنْ رَبِّهِمْ) ازخدای‌ایشان(مُحْدَثٍ) نو،الا و ایشان آن میشنوند و بازی میکنند و واو هم حالست و«ما» نفی‌ومراد بذکر قرآنست بلاخلاف در میان مفسران . ودر آیت دلیل است برحدوث قرآن برای آنکه اسم محدث براو اجرا کرد براطلاق و محدث نقیض قدیم باشد اگر قرآن قدیم بودی و خدای گفتی محدث است دروغ بودی اما قول بعضی أشاعره که گفتند مراد بذکر محمّد است ازروی تعصب است سمع ذکر ایشان یعنی گوش دل ایشان ازقرینهٔ این استماع که در آیتست غافل شده است چنانکه ایشان (إِلاَّ اسْتَمَعُوهُ) بودند ، بیك بار

(١) یعنی‌باین علت .　(٢) بناآگاهی

لم یستمعوا هذا الاستماع ، گوش با اینکمه نداشتند که قرینهٔ اینذکر است و اندیشه نکردند که پیغمبر مسموع نباشد کلام مسموع باشد ولیکن آنکه خدای نامحسوس را مرئی گوید واز نامعقولی این‌مقاله اندیشه نکند عجب نباشد که پیغمبر مرئی‌را مسموع گوید ،اگر گویندمراد آنستکه ازاو میشنوند گوئیم که اگر چنین بودی إلا استمعوا منه بودی برای آنکه کلام‌عرب اینست سمعت الکلام و استمعت الکلام من فلان یاإلیه یقال استمعت إلی فلان. قوله (وَ هُمْ یَلْعَبُونَ) در محل حالست التقدیر لاعبین .

(لاهِیَةً قلوبُهُمْ) دلهای ایشان مشغول بلهووبطر، ونصب‌اوهم برحالست‌والصفة اذا تقدمت علی الموصوف انتصبت علی‌الحال ونحوه قال الشاعر :

« لِعِزَّةَ مُوحِشاً طَلَلٌ قَدیمٌ » ،وقال آخر :

لِمَیَّةَ مُوحِشاً طَلَلٌ یَلوحُ کَأَنَّهُ خَلَلٌ (۱)

أی طلل قدیم موحش واین مثال نیك نیست که آوردند اینجا برای آنکه در هردو بیت صفت وموصوف نکره‌اند [اگرمؤخر بود] بصفت شاید ودرآیت«قلوبهم» معرفه‌است جز حالرا نشایداگرمقدم بودواگرمؤخر واگرتأخیر کنی گوئی‌قلوبهم‌لاهیة مبتدا وخبرشودپس بیتهابر- وزان‌آیت نباشد (وَ أَسَرُّوا النَّجْوَی) و پنهان با یکدیگر بسرّ گفتند (هَلْ هذا إِلّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ) این محمد نیست جزیکی از شما آدمی همچو شما، ونحویان دروجه ضمیر جمع که در پیش فاعل افتاد خلاف کردند و بر قیاس کلام ایشان واسرّ بایست برای آنکه فعل مسند یابا ضمیر تواند بود یا با اسم ظاهر چون با ضمیر اسناد کردند با ظاهر نتوان کرد فرّاء گفت الذین در محلّ جرّ است علی بدل الناس أو صفته کأنه قال : اقترب للناس الذین ظلموا، ای للناس الظالمین حسابهم در اینوجه بعدی هست لبعد مابین البدل والمبدل عنه ، و بعضی دگر گفتند بدل ضمیر استکه واو است فی‌قوله « وأسرُّوا » چنانکه گفت «فعمواوصمّوا کثیر منهم » و این وجهی قریبست . کسائی گفت در کلام تقدیم و تأخیر هست و تقدیر آنست الذین ظلموا اسرّواالنجوی .و وجهی دگر آنستکه خبرمبتدا محذوفست والتقدیر هم الذین ظلموا، ووجهی دگر آنست این بر لغت آنـان است از عرب که گفتند أکلونی البراغیث قال شاعرهم :

---

(۱) غرة ومیة ازنام زنان است وطلل آثار سرای ومنزلگاه وخلل زیور غلاف شمشیر .

بِكَ طالَ النِّصالُ دُونَ المَساعي وَ اهتَدَينَ النِّبالُ لِلأغراضِ (١)

و وجه نكوتر در آيت آنست على جواب سائل است كأنه لما قال « و اسروا النجوى » قال قائل مَنْ هُمْ قال الذين ظلموا، واينقول قريب است بقول آنكه بدل گفت بدل البعض من الكل باشد و قوله «هل هذا الا بشر مثلكم» محل او نصب است بوقوع الفعل عليه آنچه ايشان بسرّ گفتند اين بود و اين بدل نجوى است بدل الكلّ من الكلّ صورت استفهام است و مرادجحد يعني ما هذا الا بشر مثلكم اين محمد نيست الا آدمي چون شما (أَفَتَأتُونَ السِّحرَ وَأَنتُم تُبصِرُونَ) و مى كنيد سحر و جادو و بآن مى گرويد ومى بينى كه آن سحر است .

(قالَ) بگو اى محمد كوفيان خواندند مگر ابوبكر و خلف « قال» على الخبر و باقي قراء خواندند على الامر (رَبِّي يَعلَمُ القَولَ فِي السَّماءِ وَالأرضِ) بگو اين كافران را كه اينحديث بايكديگر براز مى گويند كه خدايتعالى داند آنچه در آسمان و زمين گويندچگونه شما براز گوئيد او نداند يا براو پوشيده شود (وَهُوَ السَّميعُ العَليمُ) او شنوا و داناست .

(بَلْ قالُوا) بل اضراب را باشد از كلام اول يعنى كلام اول رها كند و در كلامى دگر گيرد (٢) در اول ببازى گرفتند و استماع آن در حال بازى كردند و بهيچ فرا نگرفتند چون بدانستند كه هزل نيست جدّ است گفتند (أضغاثُ أحلامٍ) اى هذا القرآن اضغاث احلام خبر مبتداء محذوف است و اضغاث جمع ضغث است و آن دستهٔ گياه بود كه بدروند و در او هر نوعى باشد مختلف نيك و بد و تر وخشك آنكه كنايه كنند باو از جوابها كه آنرا اصل نبود چنانكه در قصهٔ يوسف گفت «اضغاث أحلام وما نحن بتأويل الاحلام - الآية » يعنى اين قرآن سخنى است كه آنرا اصلى نيست چون كسى كه چيزى بيند در خواب يا چيزى گويد در خواب آنرا اصلى و معنى نباشد باز از او باز آمدند و گفتند (بَلِ افتَرَيهُ) يعنى بل قالوا افتراه أو قالوا بل افتراه، بل او را بافته است و كلام اوست آنگه از او بگشتند و گفتند (بَلْ هُوَ شاعِرٌ) بل او شاعرى است و اين كلام شعر اوست و اينهمه از سر عجز و تحيّر گفتند بى انديشه براى آنكه اقوال متناقض است براى آنكه أضغاث واحلام راهيچ معنى نباشد و هيچ تناسب ألفاظ و اين كلامى است دردرجهٔ عليا از فصاحت با جزالت لفظ و جلالت معنى و آنچه گفتند بل افتراه جواب آن يكبار و دو بار و ده بار بشنيدند « فأتوا بسورة من مثله»

(١) وصف مردى ميكندكه بزور بازو دركارها فائق آيدگويد بسيار در برابركوششها اسلحه بكار بردى و تيرهاى تو برهدف نشست .

(٢) يعنى شروع كند .

و قوله « فأتوا بعشر سور مثله مفتريات » و آنچه گفتند «بل هوشاعر»همهرزه گفتند برای آنکه ایشان آن نبودند که شعر نشناختند که شعر کلامی باشد موزون مقفّی واین را نه وزن است و نه‌قافیه، آنکه چون از این همه فرو ماندند گفتند (فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ) بگو تا آیتی و دلالتی‌و معجزه‌ای بما آرد چنانکه‌پیغمبران‌پیشین‌را بود.

(ما آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها) گفت ایمان نیاوردند اهل این شهرها که ما ایشانرا هلاك کردیم با آنکه آیات و معجزات بایشان آمد، ودر کلام این محذوفست و تقدیر آنکه ما آمنت قبلهم من قرية أتتها الايات فأهلكناها ، و برای دلالت فحوی الخطاب بیفکند (أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ) اینان ایمان خواهندآورد اگر آیاتی باینان آید صورت استفهام است ، و معنی جحد یعنی ایمان نیارند باآنکه آیت بیاید چنانکه آنانکه پیش ایشان بودند آیات و بیّنات بایشان آمد ایمان نیاوردند تا ما ایشانرا هلاك کردیم .

(وَ ما أَرْسَلْنا قَبْلَكَ إِلاّ رِجالاًنُوحِي إِلَيْهِمْ) این جواب آنستکه گفتند «هل‌هذا إلا بشرٌ مثلكم» حقتعالی گفت باینان اگر بآیات در پیغمبران گذشته می‌نگرید چرا به‌بشریت ایشان اعتبار نکنی‌کار محمّدرا ، آن پیغمبران که پیش از او بودند نبودند الا مردانی از جملهٔ آدمیان که ما بایشان‌وحی کردیم، عاصم خواند «إلا رجالا نوحی » بنون و کسرحاء علی‌اضافة الفعل إلی‌الله علی تقدیرالتعظیم إلا وما بایشان وحی کردیم ، وباقی‌قرّاء خواندند«یوحی»بضم یاء وفتح‌حاء علی‌فعل المجهول مگر مردانی که وحی کردند بایشان (فَسْئَلُوا أَهلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ) بپرسید ازاهل ذکرا گرشما ندانید، مفسران در اهل ذکر خلاف کردند درآنکه اهل ذکر کیست ازامیرالمؤمنین علی صلوات‌الله علیه روایتکردندکه او گفت «نحن اهل الذکر » ما اهل ذکریم و مراد بذکر محمد است ﷺ ای فاسئلوا آل محمد ،و مثل این روایتکردنداز صادق علیه‌السلام وخدای تعالی رسول‌راذکرخواند في‌قوله : «ذکرأرسولا» حسن بصری گفت مراد اهل توراة است و انجیل ، ابن زید گفت مراد اهل قرآنند که خدای تعالی قرآن را ذکر خواند في‌قوله«ما يأتيهم من ذكر من ربهم محدث» وفی‌قوله«انزلنا اليك الذکر لتبيّن للّناس» بعضی دگر گفتند مراد اهل علممند باخبار سلف و در فایدهٔ سؤال‌ازایشان که‌کافرانند و در قول ایشان حجتی نباشد خلاف کردند . جبائی گفت برای آنکه چون این مخبران بصفت تواتر باشند عند خبر ایشان علم ضروری حاصل شود چون مسند بود با ادراك و مشاهده، وبعضی دگر گفتند چون ایشان بمنزلت خصم بودند سخن ایشان بر ایشان حجت

باشد. و بعضی دگر گفتند چون ایشان بصفت تواتر باشند بقول ایشان علم حاصل آید واگر چه ضروری نبود، و بعضی دگر گفتند مراد مؤمنان اهل کتابند که گواهی ایشان بموقع قبول باشد: قوله:

(وَما جَعَلْناهُمْ جَسَداً) ومـا نکردیم ایشانرا یعنی پیغمبرانرا تنی که طعام نخورند تا ایشانرا باشد که گویند «مالهذا الرسول يأكل الطعام و يمشي في الأسواق» چون ایشـان آدمی بودند چون دگر آدمیان ایشانرا گزیر نباشد از آنچه دگر آدمیانرا باشد از طعام و شراب (وَما كانُوا خالِدِينَ) و ایشان همیشه نماندند چو هیچ آدمی همیشه نخواهد ماند و مثله قوله «وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد أفان مت فهم الخالدون» (ثُمَّ صَدَقْناهُمُ الوَعْدَ) پس وعده‌ای که بایشان کردیم براست کردیم ازوعدهٔ ظفر و فتح و نجات از دشمن و اهلاك کافران و صدق متعدی باشد بدو مفعول يقال صدقته الحديث با او حدیث راست گفتم (فَأَنجَيْناهُمْ) برهـانیدیم ایشان را و آنانرا که مـا خواستیم از امتان ایشان، ومسرفـان و متعدیـان را هلاك کردیم.

(لَقَدْ أَنزَلْنا إِلَيْكُمْ كِتاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ) حقتعالی گفت مافرو فرستادیم برشما کتابی که در آن کتاب ذکر شماست گفتند شرف شماست که ذکر بمعنی شرف آمده است في قوله «وإنه لذكر لك ولقومك» حسن گفت ما تحتاجون اليه من امر دينكم در این کتاب هست آنچه شما را بآن حاجت باشد ازکارهای دینی، و گفتند ذکر و یادگاری هست در او از مکارم اخلاق و محاسن افعال (أَفَلا تَعْقِلُونَ) عقل راکار نمی‌بندید و اندیشه نمی‌کنید.

(وَكَمْ قَصَمْنا) آنگه برسبیل وعظ وعبرت بیان کرد که بس شهرهای ظالم که ما پشت ایشان بشکستیم و «کم» که بمعنی خبر باشد تکثیر راست ودربیشتر احوال «من» با او باشد چنانکه در اینجا وقوله «كم من ملك في السموات» «وكم أهلكنا من قبلهم من قرية» و مراد ازقریه اهل قریه‌اند چنانکه گفت «واسئل القرية» والتقدير كانت ظالمة الاهل یعنی ایشانرا بگناه خود هلاك کردیم (وَأَنشَأْنا بَعْدَها قَوْماً آخَرِينَ) وپس ایشان گروهی دیگر بیافریدیم مبتداء وإنشاء وإختراع وإحداث وإبتداع نظایرند.

(فَلَمّا أَحَسُّوا بَأْسَنا) اهل آن شهرها چون عذاب ما بحسّ وحاسّه بیافتند اثرش بدیدند و آوازش بشنیدند و أماراتش ظـاهر شد ایشانرا (إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُونَ) این اذا مفاجات است که بدیدی که ایشان تاختن و گریختن گرفتند خدایتعالی عندآن حال بر سبیل

تقریع و توبیخ گفت ایشان را :

(لاَ تَرْكُضُوا) تاختن نکنید و مگریزید از عذاب (وَ ارْجِعُوا إِلىٰ ما أُتْرِفْتُمْ فِيهِ) و بازان شوید که در آن مترف ومنعّم بوده‌اید از مال و ملك (وَمَساكِنِكُمْ) وروی با خانهای خود نهید (لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ) تا همان از شما سؤال کنند . عبدالله عباس گفت تا از شما بپرسند که پیغمبرانتان را که کشت . مجاهد گفت تا از شما فتوی پرسند، علی طریق التهکم . قتاده گفت تا سائلان بیایند و از شما چیزی بخواهند که شما منعم و متنعّمید بر طریق استهزاء . مفسران گفتند این آیات در حق اهل حصور آمد و آن دهی است بیمن واهل آن عرب بودند خدایتعالی پیغمبری بایشان فرستاد تا ایشان را با خدای خواند او را تکذیب کردند و بکشتند خدایتعالی بخت النصر را برایشان گماشت تا ایشان را بکشت و خانه‌های ایشانرا غارت کرد و زن و فرزند ایشانرا ببردگی ببرد . چون چنان دیدند پشیمان شدند در وقتی که پشیمانی سود نداشت گریختن گرفتند فرشتگان ایشان را گفتند برسبیل استهزاء « لا ترکضوا و ارجعوا إلی ماا ترفتم فیه ـ الآیة » منادی از آسمان ندا کرد «یالثارات الانبیاء» چون چنان بود بگناه خود مقرّ آمدند .

وگفتند (يا وَيْلَنا) ای وای برما (إِنّا كُنّا ظالِمِينَ) ما ستمکار بودیم برخویشتن و نیز برخلقان .

(فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ) پیوسته این مقالت گفتار ایشان می‌بود تا ما ایشان را درودهٔ شمشیر کردیم و هلاك کردیم چون گیاه درووه (خامِدِينَ) مردگان برجای خود یعنی تا بمردند این گفتار می گفتند، هلاك و عذاب ایشان را تشبیه کرد بحصاد الزرع و خمود النار، گفت تر و تازه استاده بودند چو زرع، تیغ عذاب ما ایشان را درووه کرد و فروزنده و سوزنده بودند چون آتش، خشم ما ایشان را فرو کشت .

(وَما خَلَقْنَا السَّماءَ وَالأَرْضَ وَما بَيْنَهُما لاعِبِينَ) گفت ما این زمین و آسمان را و آنچه درمیان آنست ببازی نیافریدیم بل برای منافع خلقان آفریدیم دیناً و دنیاً ، تا در او اندیشه ونظر کنند و علم بخدای که صانع وخالق است تحصیل کنند .

(لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً) اگر ما خواستمانی تا آنرا ببازی گرفتمانی از نزدیك خود گرفتمانی چنانکه جز مارا بر آن اطلاع نبودی چنان نکردمانی که کسی بدیدی یا ندانستی مجاهد و قتاده گفتند لهو بلغت یمن زن باشد . و حسن و طاووس همین گفتند . عبدالله عباس

گفت لهو فرزند باشد برای آنکه مردم را براو لهو باشد (لَاتَّخَذْنَاهُ) یعنی اگر ما زنی گرفتمانی یافرزندی علی زعم من زعم ذلك از نزد خود گرفتمانی نه از آدمیان چون مریم و عیسی وجز ایشان وبمعنی آیت هردو لایق است (إِنْ كُنَّا فاعِلِينَ) اگر کردمانی جز آنکه ما نکردیم و نکنیم برای آنکه این معنی برما روا نیست این نکنیم .

(بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ) بل حق را برباطل زنیم تامغز ازاو بردارد (فَإِذا هُوَ زاهِقٌ چون بنگری ذاهب وباطل‌باشد. واین برسبیل تشبیه گفت یعنی حجت‌ماشبهت مبطلان‌راچنان قاهر و غالب باشد که اگرمجسم شود برمغز او آید ودماغ ودمار ازاو برآرد(وَلَكُمُ الوَيْلُ) وای شما را از این وصف که خدای را می کنید و براو روا می‌دارید از زن و فرزند و لهـو و لعب .

(وَلَهُ مَنْ فِي السَّمٰوات وَالأَرْض) آنکه گفت هرچه در آسمان وزمین است خدای راست وملك ملك اوست ودرحرز وتصرف اوست تاچنانکه خواهد می‌دارد و می گرداند(وَمَنْ عِنْدَهُ) و آنانکه نزدیك اویند ازفرشتگان بمعنی رفعت ومنزلت نه معنی قرب مسافت (لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ) استکبار واستنکاف نکنند وبزرگی ننمایند ازعبادت و پرستش او (وَلا يَسْتَحْسِرُونَ) قتاده گفت‌معنی آنست که خسته نشوند من‌قولهم بعیرحسیر أی کلیل مُعَیّی، وقال‌علقمه:

بِها جِيَفُ الحَسْرَى فَأَمّا عِظامُها   فَبِيضٌ وَأَمّا جِلْدُها فَصَلِيبٌ (۱)

ابن‌زید گفت ملال‌نیاید ایشان‌را ، کعب گفت سهل آید برایشان چنانکه چشم بر کردن برماسهل‌آید . وبعضی دگر گفتند «لایستحسرون» ای‌لایطلبون الحسر وهوالکشف، من‌قولهم حسر عن‌ذراعیه إذا کشف عنه ، یعنی آن عبادت که می کنند دشوار ندارند تا باکسی مانند که کاری سخت خواهد کردن آستین فراتر کند .

(يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ) بشب وروز تسبیح می کنند و ایشان‌را فتوری و سستی نباشد ونصب لیل ونهار برظرف است .

(أَمِ اتَّخَذُوا) «ام» بمعنی بل است‌اینجایعنی این کلام رفت و ازآن اضراب کرد و در حدیث‌کافران گرفت که‌ایشان‌خدایانی گرفته‌اند اززمین‌و«من» تبیین‌راست یعنی ازسنگ وچوب وچیزها که ازمعادن‌باشدازروی‌وآهن، آنکه بلفظ استفهام‌برسبیل‌تقریع گفت (هُمْ يُنْشِرُونَ)

(۱) وصف بیابانی میکندکه اجساد بی‌جان مراکب درآن افتاده و پوسیده بود استخوان سفید و پوست خشکیده ازآن مانده‌حسری‌یعنی‌فروماندگان و ناتوانان از رفتن‌که ازغایت ضعف مرده بودند .

احیای موتی ایشان میکنند و مردگانرا ایشان زنده میکنند یقال: نشرالله الموتی نشراً فنشرواهم (۱) نشوراً اینلفظهم لازم باشد هم متعدی و بمصدر جدا شود، وبعضی دگراهل‌لغت گفتند أنشرالله‌الموتی فنشرواهم(۱) وزجّاج گفت‌درشاذ خواندند «ینشرون»علی‌الفعل‌المجهول بفتح شین‌بمعنی آنکه یبقون احیاء ویموتون‌ایشان خدایانی گرفته‌اند که زنده نمانند وبمیرند وروا بود که«من‌الارض»ازصلت نشر بود یعنی ایشان مردگان را اززمین زنده خواهند کردبر- این تأویل«من»ابتداءغایت بود. آنکه‌حقتعالی گفت:

(لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللهُ لَفَسَدَتا) اگر درآسمان و زمین خدایان بودندی جز خدایتعالی زمین وآسمان تباه شدی و«الا»اینجا بمعنی‌غیراست‌چنانکه«غیر» که‌اصل‌او صفت‌است آوردند بمعنی‌استثناء،«إلا» که‌بمعنی استثناء است آوردواینجا بمعنی غیر که صفت‌باشد ، والتقدیر لوکان فیهما آلهة غیرالله‌ای آلهةمغایرة لله واین معنی دلیل ممانعت است ومتکلمان دلیل‌ممانعت از اینجا گرفته‌اند گفتند دلیل برآنکه خدای تعالی‌یکی‌است آنست که اگر دوبودی یابیشتر میـان ایشان ممانعت ممکن بودی وممتنع نبودی پس مؤدّی‌بودی بـآنکه اگر یکی چیزی خواستی ویکی ضدّ آن و خلاف‌آن ، یامراد هردو برآمدی یامراد هیچ دو برنیامدی ، یا مراد یکی برآمدی دون یکی. اگرمراد هردو برآمدی‌مؤدّی بودی باجتماع ضدین ، واگر مراد هیچ دو برنیامدی مؤدی‌بودی بآنکه‌فعل ممتنع بودی ازقادر بی‌منعی معقول واین‌مؤدی بودی بانقص قادری‌ایشان، و اگر مراد یکی برآمدی دون‌یکی مؤدّی‌بودی بانقص قادری آنکه مراد او برنیامدی چون همهٔ قسمها باطل است این‌بماند که نشاید که باخدای خدای‌بود واورا شریك و أنبازی باشد درإلهیّت تعالی علواً کبیراً (فَسُبْحانَ اللهِ رَبِّ العَرْشِ) منزّه است خدایتعالی که خداوند عرش استو عرش را برای‌آن تخصیص کرد که عظیمتر چیزیست از مخلوقات او و گفتند مراد بعرش ملك است یعنی خداوند پادشاهی است و ملك او راست نه آنان را که به إله گرفته‌اند . (عَمّا یَصِفُونَ)ازآن وصف که‌ایشان میکنندواورا بآنکه‌درعبادت شریك دارد (۲).

(أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً) وروا بود که معنی «ام» بل‌باشد چنانکه‌گفتیم ، و روا بود که معادلهٔ همزهٔ استفهام بود که مقدر است فی‌قولهم «هم ینشرون» یعنی خدایانی گرفته‌اند اینان که ایشان نشر واحیاء میکنند و ایشان را شریك خدای می‌دانند ویا خدایانی گرفته‌اند

(۱)«هم»دراینجا تأکید ضمیرمتصل‌استواو درنشروا. (۲)آیه « لایسئل» را بوضوحش واگذاشته.

بدون خدایتعالی چنانکه إله ایشان را می‌دانندنه خدای را و این‌معنی ظاهر تراست(قُلْ هاتوا بُرْهانَكُمْ) بگو ای محمد بر این دعوی که کردید حجّتی و برهانی بیارید که هر آن دعوی که از دلیل و حجّت عاری باشد مقبول نبود واین دلیل است بر بطلان تقلید. (هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ) بگو ای محمد که این‌قرآن ذکر آنانست که بامنند از آنچه ایشان‌را بآن حاجت بود ازحلال وحرام و قضایا واحکام وآنچه بمصالح ایشان باز گردد (وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلِي) وقصه و اخبار آنانکه پیش از من بودند در این کتاب است چنانکه رسول صلی الله علیه وآله گفت در وصف او «فيه خبر ماقبلكم ونبأ ما بعدكم و فصل‌ما بينكم، هوالفصل ليس‌بالهزل» كما قال تعالى «انّه لقول فصل وما هو بالهزل» (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ الحق ـ الاية) آنکه گفت بل‌این هیچ نیست آفت اینست که بیشتر اینان حقّ نمی‌دانند لاجرم ازاو اعراض می کنند و بر گردند قوله تعالی :

وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلّا نُوحي إِلَيْهِ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلّا أَنَا فَاعْبُدُونِ(۲۶)

ونفرستادیم از پیش ازتو ازپیغمبری مگر وحی‌نمائیم بسوی‌او که نیست‌خدائی‌مگرمن‌پس‌بپرستیدمرا

وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ (۲۷) لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ

وگفتند فراگرفت‌خداوند فرزندی‌را منزهست‌او بلکه‌بندگانی‌اکرام‌شدگانند پیشی‌نگیرند اورا بگفتار وآنها

بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۸) يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْديهِمْ وَما خَلْفَهُمْ وَلا يَشْفَعُونَ (۲۹) إِلّا لِمَنِ

بفرمان او کارکنند میداندآنچه پیش‌روبهای‌آنها وآنچه‌عقب‌آنهاست ونه‌شفاعت‌کنند مگر برای‌آنکه

ارْتَضىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ (۳۰) وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنّي إِلٰهٌ مِنْ دُونِهِ فَذٰلِكَ

پسندد وآنها از بیم او ترسندگانند وهرکه میگوید ازآنها بتحقیق من خدایم از غیر او پس این را

نَجْزيهِ جَهَنَّمَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظّالِمينَ (۳۱) أَوَلَمْ يَرَ الَّذينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمٰواتِ وَ

جزا دهیم‌اورا جهنم‌را این‌چنین جزادهیم ستمکارانرا آیا وندیدند کسانیکه کافرشدند که آسمان ها و

الْأَرْضَ كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما وَجَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلا يُؤْمِنُونَ(۳۲)

زمین بودند بسته پس گشودیم‌آنهارا وگردانیدیم از آب هر چیزی‌را زنده آیا پس نمیگروند

وَجَعَلْنا فِي الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَميدَ بِهِمْ وَجَعَلْنا فيها فِجاجاً سُبُلاً لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ(۳۳)

وگردانیدیم درزمین کوهها که مباد باضطراب آوردآنهارا و پدیدآوردیم‌درآن راهها شاید آنهاهدایت‌شوند

وَ جَعَلْنَا السَّمَآءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (٣٤) وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ
وگردانیدیم آسمانرا سقفی نگاهداشته وآنها ازآیتهایآن اعراض‌کنندگانند واو خداوندیست که آفرید
اللَّيْلَ وَالنَّهارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (٣٥) وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ
شب و روز را و آفتاب و ماه را همه در فلکی میروند و نگردانیدیم برای آدمی پیش ازتو
الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ (٣٦) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ
دوام را آیا پس‌اگر بمیری پس‌آنها جاویدانند هر تنی چشندهٔ مرگ‌است وآزمائیم شمارا ببدی و
الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (٣٧) وَ إِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً
خوبی آزمایشی وبسویما بازگردید وچون بینند ترا آنانکه کافرشدند نمیگیرند ترا مگر مسخره
أَهٰذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمٰنِ هُمْ كَافِرُونَ (٣٨) خُلِقَ الْإِنْسانُ
آیا اینست‌آنکه یاد میکند خدایان شمارا وآنها بذکرخداوند بخشندهٔآنها کافرانند آفریده شد آدمی
مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (٣٩) وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ
از شتاب زود بنمائیم‌شمارا آیتهای‌خودرا پس‌شتاب نکنید ومیگویندکی باشد این‌وعده اگر هستیدشما
صادِقِينَ (٤٠) لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ
راستگویان اگربدانند کسانیکه‌کفرورزیدند وقتی‌راکه‌نتوانند نگهداشت از روهاشان آتش و از
ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ (٤١) بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا
پشتهاشان ونه‌آنها یاری‌کرده‌شوند بلکه‌آمدآنهارا ناگهانی‌پس‌متحیرکندآنهارا پس‌نتوانند دفع‌آنرا
وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ (٤٢) وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا
ونه‌آنهامهلت‌داده‌شوند وبتحقیق‌استهزاکرده‌شد بفرستادگانی‌پیش‌ازتوپس‌فروگرفت‌آنانراکه‌استهزاکردند
مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (٤٣) قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ مِنَ الرَّحْمٰنِ بَلْ هُمْ
ازآنهاآنچه بودندبآن‌استهزامیکردند بگوکیست نگهدارد شمارا بشب وروز ازخدای‌بخشنده بلکه‌آنها
عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ (٤٤) أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ
ازیاد پروردگارشان روگردانند یا مرآنهارا خدایانی‌که بازداردشان ازغیرما نمی‌توانند یاری‌کردن
أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ (٤٥) بَلْ مَتَّعْنَا هٰؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ
خودهاشانرا ونه‌آنها ازماهمراهی‌کرده‌شوند بلکه‌بهره‌دادیم‌این‌گروه وپدرهاشانرا تا درازکشد برآنها

الْعُمُرُ أَفَلا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها أَفَهُمُ الْغالِبُونَ (٤٦) قُلْ إِنَّما
عمرها آيا پس نمينگرند كه ما ميآئيم زمين را ميكاهيم آنرا ازدور آن آيا پس آنها غالبانند بگوجزاين نيست
أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعاءَ إِذا ما يُنْذَرُونَ (٤٧) وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ
بيم كنم شمارا بوحى ونميشنود كر خواندن را آنگاه كه بيم كرده شوند وهر آينه برسد آنهارا بوئى از شكنجه
عَذابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ (٤٨) وَنَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ
پروردگارت هر آينه ميگويند اى واى برما بتحقيق ما بوديم ستمكاران ومى نهيم ترازوى درست را براى روز رستخيز
فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَكَفى بِنا حاسِبِينَ (٤٩)
پس ستمكرده نشود كسى چيزى را واگر باشد همسنگ دانهٔ ازخردل كه آوريم آنرا وبسيم ما حساب كنندگان
وَلَقَدْ آتَيْنا مُوسى وَهارُونَ الْفُرْقانَ وَضِياءً وَذِكْراً لِلْمُتَّقِينَ (٥٠) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ
وبتحقيق داديم موسى وهرون را فرقان وروشنائى و ذكرى براى پرهيزكاران آنانكه ميترسند
رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (٥١) وَهذا ذِكْرٌ مُبارَكٌ أَنْزَلْناهُ
پروردگارشان را به پنهانى وآنها از رستخيز ترسندگانند واينست قرآنى بركت داده شده فروفرستاديم آنرا
أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ (٥٢) .
آيا پس شما مراورا انكار كنندگانيد.

قوله تعالى (وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ) «من» اول ابتداء غايت است و دوم زيادت است لتأكيد النفى حقتعالى گفت از پيش توهيچ پيغمبرى را نفرستاديم (إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ) اهل كوفه خواندند «إلا نوحى» بنون و كسرحاء على اضافة الفعل إلى الله تعالى على الجمع على وجه التعظيم إلا وما وحى كرديم باو، وباقى قرّاء «يوحى» خواندند بياء وفتح حاء على الفعل المجهول ، إلا وحى كردند باو (أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا) ضمير راجع است با شأن وكار يعنى إنّ الامر والشأن. شأن وكار چنان است كه جز من خدائى نيست (فَاعْبُدُونِ)مرا پرستيد كه استحقاق عبادت جز مرا نيست .

(وَ قالُوا) آنكه حكايت آن كرد كه كافران گفتند اين كافران ازجملهٔ مشركان كه گفتند فرشتگان دختران خدايند و جهودان گفتند «عزير ابن الله» و ترسايان گفتند «المسيح ابن الله» (اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً) خداى فرزندى گرفت .

(سُبْحانَهُ) منزّه است از آنكه اورا فرزند باشد (بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ) بل اين

فرشتگان وعزیر و عیسی بندگانی‌اند خدای را گرامی .

(لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالقَوْلِ) سبق نبردند ایشان خدای را بگفتار یعنی زهره ندارند که پیش از آنکه خدای گوید و فرماید ایشان سخنی گویند یاکاری فرمایند (وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) وایشان آنچه کنندبفرمان خدای کنند .(يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَما خَلْفَهُمْ) خدایتعالی داند آنچه پیش ایشانست و آنچه‌پس ایشانست علی اختلاف القول فیه علی‌ما مضی چنانکه برفت اختلاف مفسران در او (وَلاَ يَشْفَعُونَ) ایشان شفاعت نکنند الادر حق آنکس که خدای خواهد و رضا دهد . عبدالله‌عباس گفت یعنی آنرا که بگوید لاإله إلاالله ، مجاهد گفت یعنی آنرا که خدای‌از او راضی باشدواصحاب وعید را باین آیت تمسکی نیست در نفی شفاعت از اهل کبـایر برای آنکه‌ایشان گفتند خدای میگوید فرشتگان شفاعت نکنند إلا آنرا که خدای همه عمل او پسندیده باشد گوئیم ایشانرا که این که گفتید درظاهر آیه نیست برای آنکه متعلّق رضاء مذکور نیست وظاهر آیه اینست إلا آنرا که خدای‌خواهد و رضا دهد ودستوری در شفاعت‌او، نظیره قوله « من‌ذا الذی یشفع عنده إلاباذنه » واگرتسلیم کنیم که مراد آنست که رضی عمله از کجاست که واجب کند که رضی جمیع عمله این تفسیر قرآن باشد بروفق مذهب ، چرا نشاید که بعضی عمل او و یا بیشتر عمل او از ایمان و عمل صالح که کرده باشد پسندیدهٔ خدای بود و اگر چه در میانه عملی باشد او را ناپسندیده که شفاعت برای آن باید در حق او (وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ) وایشان ار ترس او ترسان باشند یعنی ازخوف عقاب اوهیچ معصیت نکنند .

(وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ) آنکه برسبیل‌تهدید گفت هر کس که گفت از فرشتگان که من خدا أم‌بدون خدای (فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ) آنرا یعنی آن گوینده را که این دعوی کند ما جزای او و پاداش او دوزخ دهیم . (كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ) که ماجزای ظالمان چنین دهیم .

(أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا) نمی‌بینند این کافران یعنی نمیدانند که آسمان و زمین بریکدیگر نهاده بودند ودرهم آویخته ما آنرا بشکافتیم .عبدالله عباس گفت یك‌چیز بودآسمان و زمین ملتزق گشته خدایتعالی فصل کرد میان ایشان بهوا، کعب الاحبار گفت خدایتعالی که آسمان و زمین آفرید برهم نهاده بود، بادی‌را بفرستاد تاآنرا از هم جدا کرد . مجاهد وابو-

صالح وسدی گفتند جمله یکطبقه بود خدایتعالی بشکافت آنراوهفت طبقه کرد و زمینها همچنین عکرمه و عطیّه و ابن زید گفتند آسمان و زمین رتق بود و بسته نه آن باران دادی ونه این نبات رویانیدی ما آسمانرا بباران بشکافتیم و زمین را به نبات (١) نظیره قوله « والسماء ذات الرجع والارض ذات الصدع » و رتق بستن باشد و فتق گشادن باشد نقیض یکدیگرند یقال‌الی فلان الرتق والفتق آنرا که متصرّف کاری بوذاورا راتق و فاتق گویند و منه المرأة الرتقاء که اندام (٢) او ملتحم باشد و برای آن رتق بلفظ واحد گفت و اگر چه آسمانها جمع‌است که این لفظ مصدر است ومصدر را واحد و تثنیه وجمع و تذکیر و تأنیث یکی باشد کقولهم عدل و زور وفطر و صوم‌و رضی (وَجَعَلْنا مِنَ الماء كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ) وما هرحیوانی‌را که آفریدیم از آب آفریده‌ایم، وجعل بمعنی خلقت و مثله و قوله « والله خلق كل دابة من ماء ـ الایه » (أ فلا يُؤْمِنُونَ) تصدیق نمیکنند و باور نمیدارند و ابن کثیر تنها خواند « الم یر الذین کفروا » بی‌واو و جملهٔ قرّاء بواو خواندند (٣) .

(وَجَعَلْنا فِي الأَرْضِ رَواسِيَ) ما در زمین کوهها کردیم یعنی کوهها آفریدیم أی جبالا رواسی صفت محذوفی است و معناه ثوابت جمع راسیه أی ثابته من رسی اذا ثبت (أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ) در او دو وجه گفتند یکی آنکه حفظاً من أن تمید أی تمیل و کراهیة ان تمید اینقول زجاج است ویکی آنکه لئلا تمید نگاهداشت از آنکه بجنبد ، و قول دوم آنکه تا نجنبد و این هردو قول مطرد باشد در نظایر او من قوله « يبيّن‌الله لكن الايات أن تضلّوا » و قوله « أن تقولوا يوم القيامة » و غیر ذلك من الايات (وَجَعَلْنا فِيها فِجاجاً) و کردیم در او راهها و فجاج جمع فجّ باشد و آن راهی بود فراخ میان دو کوه (سُبُلًا) راهها در سهل (لَعَلَّكُمْ يَهْتَدُونَ) تا شما مهتدی شوید وراه بیابید حقتعالی دراین‌آیه منّت نهادبرخلقان بآنکه زمین مقرّ ایشان کرد و آنرا قرار داد بکوهها . در خبر است که اول که خدایتعالی زمین آفرید می‌جنبیدهمچنان که کشتی برسر آب حقتعالی آنرا موتّد کرد ودوخته کردبکوهها

(١) بنظر میرسد این تفسیر بر دیگر تفسیر مفسران مرجح باشد چون در عتاب کفارگویدکه آیا آنان ندیدند ناچار باید بچیزی احتجاج کندکه آنان دیده باشند وکفار آمدن باران و روئیدن نبات را دیده بودند امـا زمین وآسمان را بهم چسبیده ندیده بودند .

(٢) مقصود از اندام آلت تناسل است .

(٣) یعنی«اولم‌یر» وازاینجا معلوم میشود در مصحف مکه واو نبوده است .

چنانکه گفت « والجبال أوتاداً (۱) » و زمین را مسخر ایشان کرد تا در سهل و جبل براو راه میکنند و بطلب معاش و روزی سفرها میکنند.

(وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً) وما آسمانرا سقفی کردیم نگاه داشته (۲) و در اوخلاف کردند بعضی گفتند محفوظ است ازآنکه بیفتد چنانکه گفت « إن الله يمسك السموات والارض أن تزولا» بعضی دگر گفتند ازآنکه کسی تعرض تواند کرد آنرا بنقض وهدم یااین معنی طمع دارد یعنی برفعت و إحکام بآنجـا رسانید که این طمعها منقطع شد و قولی دگر آنستکه محفوظ است از شیاطین برجوم چنانکه گفت «وجعلناها رجوماً للشياطين»(وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ) ایشان یعنی کافران از آیات و دلالات آن اعراض نموده‌اند و عدول کرده ودراو تفکر نمیکنند.

(وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ) و او آنخدائیست که‌شب‌وروز بیافرید(وَالشَّمْسَ وَالقَمَرَ) وآفتاب وماه بیافرید وآن هردو را آیت شب و روز کرد تاآفتاب آیت روز باشدو ماهتاب آیت شب . (كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) این‌ماه وآفتاب و هریکی ازآن در فلك شنا میبرند وسباحت میکنند، و فلك عبارت است ازمجری و مدار ماه وآفتاب وستارگان.این قول ضحاك است، وبعضی دگر گفتند فلك موجی است مکفوف که این ستارگان دراومیروند برای آن سباحت گفت . حسن بصری گفت آسیائیست برشکل باد ریسه دوك وبرای استداره آنرافلك خواند، ومنه الفلك للسفينة، ومنه فلكةالمغزل، ودرلغت عبارت‌باشد ازهرچه گردنده باشد و جمع فلك افلاك بود قال‌الراجز :

بَاتَتْ بَيَاضُ الفَلَكِ الدَّوَّارِ حَتَّى الصَّبَاحَ يَعْمَلُ الأقمار (۳)

(۱) و ما شرح این معنی درجای دیگر نوشته‌ایم‌که مراد از زمین قطعات خشکی است که ربع مسکون‌گویند و از میان آب اقیانوس‌ها و دریاها برجسته و بیرون آمده و سبب استقرار آن سنگها و کوههای سنگین است‌که آنرا با هستهٔ مرکزی متصل‌کرده است .

(۲) جماعتی بطریق فقها بظاهر و متبادر اللفظ تمسك میکنند و سقفا محفوظاً را بمعنی جسم مادی جامد نظیر سقف خانه میشمارند و صحیح آن است که جز در مسائل عملی بظاهر الفاظ تمسك نمیتوان کرد و آسمان بعدی لطیف است در غایت لطافت که آنرا اثیرگویند نظیر فضای خلا که عوام تصور میکنند .

(۳) اصل شعر چنین است :

بَاتَتْ تُنَاجِي الفَلَكَ الدَّوَّارا حَتَّى الصَّبَاحَ تَعْمَلُ الأقْتَارا

در وصف‌کسی است‌که شب تا صبح نشسته تیر میساخت .

معنى يسبحون، ابن جريج گفت يعنى ميروند. عبدالله عباس گفت ميگردند بخير وشرّ وشدّت و رخاء و براى آن بكنايت عقلا (١) از او خبر داد كه فعل عقلا باو حوالت كرد و مثله قوله تعالى « و الشمس والقمر رأيتهم لى ساجدين » وقوله « وظلّت أعناقهم لها خاضعين » وقوله «لقد علمت ما هؤلاء ينطقون» وقال النابغة الجعدى :

تَمَزَّزْتُها وَ الدّيكُ يَدْعُو صَباحَهُ إذا ما بَنُو نَعْشٍ دَنَوْا فَتَصَوَّبُوا (٢)

و براى آن بلفظ جمع گفت و اگر چه شمس و قمر دو است كه مراد آنست و ديگر ستارگان، وليكن اكتفاء كرد بذكر بعضى. قوله (وَماجَعَلْنالِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الخُلْدَ) گفتند سبب نزول آيت آن بود كه كافران گفتند « نتربّص به ريب المنون » ما انتظار مرگ محمد كنيم خدايتعالى اين آيت فرستاد و گفت اگر ايشان چشم برمرگ تو نهاده‌اند ماهيچ آدمى را در دنيا خلود و جاويدانى نداده‌ايم و پيش كسى جاويد نماند تاتو نيز بمانى (أَفإنْ مِتَّ) اگر تو بميرى ايشان همه خواهند ماند، وبعضى دگر گفتند استفهامى دگر مقدر است والتقدير « أفهم الخالدون » وليكن اكتفا كرد بيكي و مثله قول الشاعر :

فَوَلَّوْا وقالوا يا خُوَيْلِدُ لا تَرُعْ فَقُلْتُ وأَنكَرْتُ الوُجوهَ هُمُ هُمُ (٣)

يعنى أهم هم آنكه گفت :

(كُلُّ نَفْسٍ)هرشيء كه جان دارد مرگ بچشد و براى آنكه در مرگ شدتى وسختى هست بلفظ ذاق گفت يقال قد ذقت وبال فعلك وقال تعالى «إنهم لذائقوا العذاب الاليم » وقال « ذق إنك أنت العزيز الكريم »فرّاء گفت چون اسم فاعل بمعنى ماضى باشد عمل نكند اضافت شايد كرد چنانكه در آيت است وچون بمعنى حال يا استقبال باشد عمل نصب كند چنانكه زيد ضارب عمراً بالامس أى ضرب عمراً و زيد ضارب عمراً ألآن أوغداً (وَ نَبْلُوكُمْ) وما شمارا بيازمائيم و امتحان كنيم بر آن تفسيرها كه گفتيم ببد و نيك و بيمارى وتندرستى و درويشى وتوانگرى ومرگ وزندگانى (فِتْنَةً) اى امتحاناً وبلاء مصدرى است لامن لفظ الفعل ومراد بامتحان واختبار وفتنه از خدايتعالى تشديد تكليف باشد واين‌را بيان كرديم پيش‌ازاين

(١) يعنى ضمير ذوى‌العقول بآنها برگردانيد چون درغير عقلا يسبحون نميگويند اما چون سباحت يعنى شنا كردن فعل ذوى‌العقول است بآنها نسبت داد .

(٢) مكيدم و اندك اندك نوشيدم شراب را در حالتى كه خروس بانك صبح ميكرد وبنات‌النعش فرود ميآمدند.

(٣) پشت كردند وگفتند اى خويلد مترس من روى آنهارا نمى‌شناختم وگفتم آيا ايشانند.

(وَإِلَيْنا تُرْجَعُونَ) وشمارا بما آرند ومرجع ومآل شما باما باشد یعنی باسرائی که در آن سرای حکم مارا باشد و کس‌را حکم نبود آنجا چنانکه دردنیا هست .

(وَإِذا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا) وچون‌بینند توراا‌ین‌کافران (إِنْ يَتَّخِذُونَكَ)«إن» بمعنی ما نفی‌است‌والمعنی مایتخذونك (إِلَّا هُزُواً)نگیرند تورامگر فسوس(أَهذَا الَّذِي) قول محذوف است‌اینجا والتقدیر یقولون گویند اینست که ذکر خدایان شمامیکند ببد وعرب ذکر گویند بر اطلاق عیب و سبّ خواهند قال‌الله تعـالی « سمعنا فتی یذکرهم » أی یسبّهم قال عنتره :

لا تَذْكُري مُهْري وَما أَطْعَمْتُهُ فَيَكُونَ جِلْدُكِ مِثْلَ جِلْدِ الأَجْرَبِ(۱)

أی لاتعیبی . یعنی اینست که خدایان شمارادشنام میدهد (وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمٰنِ هُمْ كافِرُونَ) وایشان بذکر خدایتعالی و توحید و کتاب اوکافرند .

(خُلِقَ الإِنْسانُ مِنْ عَجَلٍ) ازانسان اینجا آدم‌را میخواهد یعنی‌شتاب زدگی‌یعنی طینت وبنیت او بر شتاب زدگی نهاده است نظیره قوله« وکان الانسان عجولاً » سعید جبیر و سدی گفتند چون خدای تعالی آدم را بیافرید روح بزانوی اوبرسید نگاه کرد میوهٔ بهشت‌دید تعجیل کرد خواست تا پیش از اتمام خلق اوبرپای خیزد بعضی دگر گفتند «خلق الانسان‌من عجل »أی من تعجیل‌فی خلقه . و گفتند خدای تعالی‌اورا روزآدینه نمازدیگر آفرید ودرآفریدن او تعجیل کرد تا آفتاب فرو نشود برای این گفت « و خلق الانسان من عجل » و گفتند آدم گفت یارب استعجل بخلقی قبل غروب الشمس بار خدایا بخلق من تعجیل کن پیش از آنکه آفتاب فرو شود، وبعضی دگر گفتند این از مقلوبست و تقدیر آنکه خلق العجل من الانسان تعجیل از آدمی بیافریده‌اند یعنی که هیچ جانور نبود که در او آن تعجیل بود که در آدمی‌و هذا کقول العرب عرضت‌الناقة علی الحوض والمعنی عرضت الحوض علی الناقة وقولهم‌استوی العود علی الحرباء والمعنی استوی الحرباء علی‌العود وقول الشاعر :

---

(۱)گویند عنتره زنی داشت از بجیله او را ملامت میکرد که بکره اسب خود بسیار توجه‌دارد و خوراك آن را نیکو میدهد وبر عیال خود فضیلت مینهد گوید ای زن عیب مکن کره اسب مرا و خوراکی را که بآن میدهم که اگر چنین‌کنی پوست تنت مانند پوست جربناك خواهد شد یعنی این اسب است‌که شمادرپناه‌اوآسایش دارید ومن بنیروی او میتوانم شمارا از غارت و اسیری وتازیانه زدن و هتك ناموس حفظ‌کنم.

حَسَرْتُ كَفِّي عَنِ السِّرْبَالِ آخِذَهُ فَرْداً يُجَرُّ عَلَى أَيْدِي الْمُفَدِّينَا (۱)

أی حسرت سربالی عن الكف، وقال ابن أحمر :

وَجُرِّرَ طَارَ بَاطِلُهَا بَسِيلاً • اي طار بسيلها باطلا

و أبوعبيده گفت و جماعتی دیگر که مراد آنستکه «خلق الانسان من عجل» أی من طين و عجل در كلام عرب گل باشد قال الشاعر :

وَالنَّبْعُ يَنْبُتُ بَيْنَ الصَّخْرِ ضَاحِيَةً وَالنَّخْلُ يَنْبُتُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالْعَجَلِ (۲)

اگر گویند بر اینوجه چه نسبت باشد این لفظ را باینکه گفت (سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ) گوئیم معنی آنستکه خدای تعالی که قادر بود که چون آدمی را از گل بیافریند قادر بود که آیاتی که شما اقتراح میکنید با شما نماید تعجیل مکنید و وجهی دیگر آنست که خدایتعالی آدم را بتعجیل آفرید نه بتدریج چنانکه آدمی را من نطفة ثمّ من علقة ثمّ من مضغة ثمّ من عظام ثمّ یکسی العظام لحماً ، تا خلقت به نه ماه تمام شود و اگر بر آن جوابهای مقدّم إنسان حمل کنند بر آدمی هم محتمل باشد وأولیتر أعني «خلق الانسان من عجل» آدمی از دأب وخلق او عجله است تا پنداری که او را خود از آن آفریده‌اند چنانکه کس را وصف کنند بچیزی گویند فلان کله فهم و علم و فلان أکل و شرب قالت الخنساء في وصف بقرة :

تَرْتَعُ مَا رَتَعَتْ حَتَّى إِذَا ادَّكَرَتْ فَإِنَّمَا هِيَ إِقْبَالٌ وَإِدْبَارٌ (۳)

أی تکثر الاقبال والادبار. «ساریکم آیاتی فلاتستعجلون» گفت من آیات ومعجزات خود باشما نمایم برمن شتابزدگی مکنید .

(وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) میگویند تورا این کافران که این وعده و نوید که میگوئی از نزول و ظهور آیات کی خواهد بودن و گفتند مراد بوعده قیامت است و وعده بمعنی موعود است اگر راست میگوئی. آنگه گفت (لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا) اگر بدانند کافران آنگه ایشان آتش از روی خود و پشت خود باز نتوانند داشت یعنی آتش بایشان محیط شده باشد . (وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ) و نه نیز ایشان را نصرت کنند و

(۱) دست از پیراهن بیرون آوردم وگرفتم کسی را که بردست فدیه‌دهندگان کشیده می‌شد.

(۲) درخت نبع درسنگ آفتاب خورده میروید ونخل درمیان آب و گل .

(۳) وصف گاوی میکند که کره‌اش مرده وپوست آن را پر از کاه نزد آن میگذارند تا ببوی آن تسلی یابد اما او آرام نمیگیرد وهنگام چرا تا یاد فرزند خویش میکند بیقرار وآرام میشود و پیوسته پیش میآید وبعقب میرود .

یاری دهند وجواب لو بیفکند لدلالة الکلام علیه والتقدیر لعلمواصدق ماوعدوا به. بدانندصدق آنچه ایشانرا بدان وعده میدهند آنگه گفت : (بَلْ تَأْتِیهِمْ بَغْتَةً) که بایشان بیاید ناگاه (فَتَبْهَتُهُمْ) ایشـانرا مبهوت و متحیّر گرداند (فَلا یَسْتَطِیعُونَ رَدَّها) نتوانند ردّ و دفع آن کردن (وَلا هُمْ یُنظَرُونَ) ونه ایشانرا مهلت دهند .

(وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحاقَ بِالَّذِینَ سَخِرُوا مِنْهُمْ - الآیة)
ایزد تعالی دراین آیت رسول ﷺ را تسلیه داد و گفت اول کس از رسولان من که کافران از اوفسوس داشتند وباواستهزاء کردند نه توئی، پیغمبرانی که پیش‌ازتو بودند هم استهزاء کردند کافران برایشان «فحاق» ای فحلّ دررسید بآن مستهزیان وساحران آن استهزاء که میکردند یعنی جزا و عقوبت آن و روا بود که ایشان استهزاء از حدیث بعث و نشور و دوزخ و أنواع عذاب میکردند که رسول ﷺ گفت که خدای تعالی گفت برسید بایشان آنچه ازآن فسوس میداشتند از عقاب دوزخ .

(قُلْ مَنْ یَکْلَؤُکُمْ) بگو ای محمد که کیست که شمارا نگاه میدارد بشب و روزاز خدای تعالی یعنی از عذاب خدای و گفتند از عوارض آفاتی که باشد در شب وروز یقال کلأه یکلؤه إذا حفظه فهوکالیء قال ابن هرمه :

إنَّ سُلَیمی وَ اللهُ یَکْلَؤُها ضَنَّتْ بِشَیْءٍ ما کانَ یَرْزَأُها (۱)

حقتعالی تذکر نعمتی کرد از نعمتهای او گفت که کیست که شما را بشب و روز وبگاه وبیگاه در خفتگی و بیداری نگاه میدارد . ذوالنون مصری(۲) گفت شبی از شبها برون آمدم شبی بود مقمروماهتاب‌روشن بر کنار رودنیل میرفتم کژدمی را دیدم که میرفت بشتاب‌چنانکه من دراو نمیرسیدم گفتم همانا دراین‌تعبیه‌ای‌باشد براثر او میرفتم تـا بکنار آب رسیدم وزغی بیامد و پشت بداشت تاآن کژدم برپشت‌او نشست وعبور کرد من گفتم سبحان‌الله آنخدای که کژدم را بی‌سفینه رهانکرد، من نیز عبور کردم چون بخشك رسید دگر باره تاختن گرفت من براثر او میرفتم نگاه کردم برنائی را دیدم مست افتاده و ماری عظیم سیاه بر سینهٔ او شده و آهنگ دهن او کرده آن کژدم بیامد و برپشت مار شد و اورا نیشی زد وبکشت وبینداخت و بر گردید من از آن بشگفت فرو ماندم بربالین او بایستادم وبآواز این‌بیتها بخواندم .

یا نائِماً وَ الْجَلیلُ یَحْرُسُهُ مِنْ کُلِّ سُوءٍ یَدُبُّ فِي الظُّلَمِ

(۱) سلیمی که خدا او را از آفات نگاه ندارد بچیزی بخیلی میکندکه اگر بما بدهد از او چیزی کم نمی‌آید . (۲) ذوالنون ازمشایخ صوفیه است .

كَيْفَ يَنامُ العُيُونُ عَنْ مَلِكٍ تَأْتِيكَ مِنْهُ فَوائِدُ النِّعَمِ (۱)

جوان بآواز من ازخواب در آمد من اينحالرا براو حكايت كردم بردست من توبه كرد (بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ) بل ايشان از ذكر خداى بر گشته‌اند كه قرآنست و دلائل و حجج آن آنكه گفت برسبيل توبيخ وتقريع .

(أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ) يا ايشانرا خدايانى هستند كه ايشانرا از ما حمايت ميكنند و نگاه ميدارند آن خدايان ايشان نصرت خودنتوانند كردن نصرت ديگران چگونه كنند (وَلا هُمْ مِنّا يُصْحَبُونَ) و ايشان از ما مصحوب نباشند يعنى صاحبى نبود ايشانرا كه از ماحمايت كند و نگاه دارد ايشانرا . مجاهد گفت و ينصرون ويحفظون . قتاده گفت لايصحبون من الله بخير ايشان ازما بهيچ خير مصحوب‌نباشند . يعنى‌ازما هيچ خير بايشان صحبت نكند يعنى‌هيچ خير بايشان نرسد بقيامت .

(بَلْ مَتَّعْنا هؤُلاءِ) بل اينانرامتمتّع و برخوردار گردانيديم (وَ آباءَهُمْ) ونيزپدران ايشانرا و در نعمت بداشتيم و تمكين كرديم از نيل ملاذ و مشتهيات و تعجيل عقوبت نكرديم برايشان (حَتّى طالَ عَلَيْهِمُ العُمُرُ) تا عمر بر ايشان دراز شد بلاغ حجت‌را. آنكه بر-سبيل توبيخ گفت (أَفَلا يَرَوْنَ) نميبينند يعنى نميدانند (أَنّا نَأْتِي الأَرْضَ) كه ماقصدكنيم بزمين و آنرا نقصان ميكنيم و ميكاهانيم ازكنار هاى او بخرابى هرروز و هرسال و هروقت طرفى ويران كنيم، وگفتند نقصان زمين بخراب او و مرگ اهلش باشد چون خداوند سراى بمرد سراى ويران شد ، وگفته‌اند بموت العلماء ، خرابى‌زمين بمرگ علماء باشدكه هر كجا كه در او عالمى نباشد آن ديار وآن زمين خراب باشد اگرچه تو آنرا آبادان شناسى(أَفَهُمُ الغالِبُونَ) قتاده گفت آيا ايشان غلبه خواهند كردن رسول را با چندين آيات و معجزات كه مى‌بينند وباچندين‌نصرت كه مى‌بينند كه خداى ميكند اورا درمقامى پس مقامى ، ياايشان‌طمع دارند كه غالب شوند خداى را كه قهّار وجبّار باشد .

(قُلْ إِنَّما أُنْذِرُكُمْ بِالوَحْيِ وَلا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعاءَ إِذاما يُنْذَرُونَ)آنكه‌رسول را فرمودكه بگو اين‌كافرانرا كه من شما را بوحى ميترسانم و اعلام ميكنم وكارمن اينست و بدست من جز اين نيست اما آنكه شما را على كلّ حال حمل كنند بالجاء برسماع وقبول‌نه

(۱) اى خفته‌كه دوست ترا نگهبان است از هربلائى كه در تاريكى ها سوى تو آهسته آيد چگونه خواب رود چشم از ياد پادشاهى‌كه نعمت‌ها و سودها از وى سوى تو پيوسته است.

کار من است چو شما بمثابهٔ کرانید در اصغاء نا کردن و مبالات نـا کردن و کر چیزی نشنود. جملهٔ قرّاء خواندند « ولا یسمع الصم » بفتح یا و میم ورفع صمّ علی اسناد الفعل إلی الصمّ مگر ابن عامر که او خواند « لا تسمع الصم الدعاء » تو کرانرا چنین توانی شنوانیدن؟ بضمّ تاء و کسر میم و نصب میم صمّ علی اضافة الفعل الی النبی عليه‌السلام و نصب الصّم علی المفعول الاوّل و این برسبیل مبالغه در تشبیه فرمود حقتعالی که ایشان در قلّت اصغاء و انتفاع بسماع بمثابهٔ کرانند و إلا در حقیقت شنوایند چنانکه شاعر گفت :

لَقَدْ أَسْمَعْتَ لَوْ نادَيْتَ حَيًّا وَلكِنْ لا حَيٰوةَ لِمَنْ تُنادي (١)

(ما يُنْذَرُونَ) چون بترسانند ایشانرا «ما» زیاده است واولیتر آنستکه مصدری بـاشد یعنی وقت الانذار .

(وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْخَةٌ مِنْ عَذابِ) آنکه حقتعالی برسبیل تذکیر و تنبیه گفت اگر یك دَمِش (٢) از عذاب خدای بایشان رسد ازآن بفریـاد آیند و گویند (یا وَيْلَنا) أی وای برما ظالم و ستمکار بودیم برنفس خود و أصل نفخه دمش بوی بود ، آنکه درجای قلت و أندك استعمال کنند برسبیل مبالغه یقال نفخ فلان إلی فلان إذا أعطاه شیئاً قلیلا و أصل کلمه آنکه گفتیم من قول الشاعر :

وَعَمْرَةُ مِنْ سَرَواتِ النِّسا ءِ يَنْفَحُ بِالْمِسْكِ أرْدانُها (٣)

و نفخ و نفح یکی باشد إلا آنچه نفخ بخاء معجم بیشتر از نفح بود .

(وَنَضَعُ المَوازِينَ القِسْطَ) آنکه دروعظ خلق گرفت و گفت ما بنهیم ترازوها راستان برای روز قیامت . در ترازو دوقول گفتند یکی آنکه حقیقت است و ترازوی باشد با کفّه‌ها و شاهین که بآن صفایح أعمال سنجند چنانکه در أخبار هست و بیانکردیم ، وقولی دگر آنکه مجاز است و کنایت ازعدل وانصاف وراستی یعنی چنان رود آنجا که پنداری بترازو برسنجیده است وروایتکرده‌اند که رسول عليه‌السلام شب معراج ترازودید آویخته هر کفّه‌ای ازاو فی سعة الشرق إلی الغرب بفراخی مشرق تا مغرب گفت بارخدایا این ترازو بچه مملوّ شود و بچه درآید(٤)

(١) اگر تو با زنده سخن میگفتی باو می‌شنوانیدی ولیکن آنراکه میخوانی زنده نیست .
(٢) دمش اسم مصدر از دمیدن ترجمه نفخه است .
(٣) عمره نام زنی است گوید از اشراف زنان است ودامنش بوی مشك میدهد.
(٤) یعنی ترازو هرچه بزرگتر باشد دقت آن کمتر است وچیز های سبك کفه آنرا فرود نیاورد وترازوی باین بزرگی اگر کوهی هم درکفه آن گذارند چیزی ننماید.

گفت بعزّت عزّت من که به نیم خرما در آرم چون باخلاص بود و أما قوله القسط واحد است وصفت موازین است و اوجمع، برای آنستکه قسط مصدراست والمصدر لایثنّی ولایجمع ومصدر را تثنیه و جمع نکنند(فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً) برهیچ نفس هیچ ظلم نکنند ونقصان حق او نکنندوازثواب طاعت او هیچ بازنگیرند ودرعقاب اوهیچ نیفزایند بناواجب یقال ظلمته‌حقه او نقصته (وَإِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ)أهل مدینه خواندند مثقال برفع‌لام بآنکه کان تامّه باشد وبمعنی حصل ووجد واگر حاصل آید اورا چندانکه وزن ومقدار دانه سپندان باشد، وباقی قرّاء بنصب‌لام خواندند علی تقدیر و إن کان ذلك الشيء مثقال حبة من خردل برای آنکه‌کان ناقصه باشد و او خبر کان باشد و اگر آن چیز بمقدار سپندان دانه باشد. (أَتَيْنا بِها) ماآنرا باایشان آریم ورها نکنیم که ضایع شود (وَكَفى بِنا حاسِبِينَ) و ما بسیم شماره کننده.

(وَلَقَدْ آتَيْنا مُوسى وَهارُونَ الْفُرْقانَ) وما دادیم موسی وهارون را فرقان یعنی توراة که فرق کننده است میان حق وباطل. ابن زید گفت یعنی آن معجز که فرق کرد میان حق او و باطل فرعون و مثله قوله « وما أنزلنا على عبدنا يوم الفرقان » یعنی یوم بدر (وَضِياءً) ونیز اورا روشنائی دادیم (وَذِكْراً) و یادکردی برای پرهیزکاران و نصب هردو برعطف است علی الفرقان وبعضی گفتند که نصب برحالست وواو عطف برای اختلاف احوال آمد کقولهم جاءنی زیدالجواد والحلیم والعالم واینقول ضعیف است.

(الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ) صفت متقیانست آن متقیان که از خدای‌بترسند در غیب یعنی خدای را نادیده از او ترسند وگفتند از خدای ترسند در سر ترس از معاصی خدای اجتناب کند نه بروی مردمان (وَهُمْ مِنَ السّاعَةِ مُشْفِقُونَ) وایشان ازقیامت ترسند

(وَهذا ذِكْرٌ مُبارَكٌ) اشاره بقرآنست گفت این کتاب قرآن ذکری است و پر برکت که ماآنرا فرو فرستاده‌ایم شماآنرا منکرید قوله تعالى :

وَلَقَدْ آتَيْنا إِبراهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنّا بِهِ عالِمِينَ (٥٣) إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ

وبتحقیق دادیم ابراهیمرا رشد اورا ازپیش وبودیم بآن دانایان چون‌گفت مرپدرش‌را و

قَوْمِهِ ماهذِهِ التَّماثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ (٥٤) قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها

گروه‌اورا چیست‌این صورتها که شما مرآنرا ثابت‌قدمانید گفتند یافتیم‌ما پدران‌خودرا برای‌آن

عابدِينَ (٥٥) قالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (٥٦) قالُوا أَجِئْتَنا بِالْحَقِّ
پرستندگان گفت بتحقیق بودیدشما وپدرانشما درگمراهی‌هویدا گفتندآیا آمدی‌مارا براستی
أَمْ أَنتَ مِنَ اللاعِبِينَ (٥٧) قالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ الَّذي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا
یا تو ازبازی‌کنندگانی گفت‌بلکه‌پروردگارشما پروردگار آسمانهاوزمین‌است آنکه‌آفریدآنهارا ومنم
علىٰ ذٰلِكُمْ مِنَ الشّاهِدِينَ (٥٨) وَتَاللهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنامَكُمْ بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (٥٩)
بر اینان از شاهدان وقسم‌بخداهرآینه‌چاره‌خواهم‌کرد بتهای‌شمارا پس‌ازآنکه روگردانید
فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً إِلّا كَبِيراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (٦٠) قالُوا مَنْ فَعَلَ هٰذا
پس‌گردانیدآنهاراپاره‌پاره مگربزرگی‌که‌بودآنهاراشایدآنها بسوی‌اوبازگشت‌کنند گفتندکه کرد این‌را
بِآلِهَتِنا إِنَّهُ لَمِنَ الظّالِمِينَ (٦١) قالُوا سَمِعْنا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ (٦٢)
بخدایان مابتحقیق‌او ازستمکارانست گفتندشنیدیم‌جوانی‌راکه‌ذکرمیکردآنهاراگفته‌میشدمراوراابراهیم
قالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلىٰ أَعْيُنِ النّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (٦٣) قالُوا ءَأَنتَ فَعَلْتَ هٰذا بِآلِهَتِنا
گفتندپس‌بیاورید اورابرچشمهای‌مردم شایدآنهاگواهی‌دهند گفتند آیا توکردی این‌کاررا بخدایان ما
يا إِبْراهِيمُ (٦٤) قالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هٰذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ كانُوا يَنْطِقُونَ (٦٥)
ای ابراهیم گفت بلکه‌کردآنرا بزرگ‌آنها این پس بپرسیدآنهارا اگرباشند سخن‌گویند
فَرَجَعُوا إِلىٰ أَنفُسِهِمْ فَقالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظّالِمُونَ (٦٦) ثُمَّ نُكِسُوا عَلىٰ رُؤُسِهِمْ لَقَدْ
پس‌بازگشتند بسوی‌خودهاشان پس‌گفتندبتحقیق‌شما شما ستمکارانید پس‌نگون‌شدند برسرهاشان بتحقیق
عَلِمْتَ ما هٰؤُلاءِ يَنْطِقُونَ (٦٧) قالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ ما لا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلا
دانستی آنچه‌اینگروه میگویند گفت‌آیاپس‌میپرستید ازغیرخداآنچه‌را نه‌سود دهدشمارا چیزی ونه
يَضُرُّكُمْ أُفٍّ لَكُمْ وَلِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ أَفَلا تَعْقِلُونَ (٦٨) قالُوا حَرِّقُوهُ وَ
گزندرساندشمارا اف برشما ومرآنچه‌را میپرستید ازغیرخداآیا پس‌نمی‌فهمید گفتند بسوزانیدش و
انْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنتُمْ فاعِلِينَ (٦٩) قُلْنا يا نارُ كُونِي بَرْداً وَسَلاماً عَلىٰ إِبْراهِيمَ (٧٠)
یاری‌کنیدخدایان خودرا اگرباشیدکارکنان گفتیم ای‌آتش باش خنك و سلامت بر ابراهیم
وَأَرادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَخْسَرِينَ (٧١) وَنَجَّيْناهُ وَلُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتي
وخواستند باو مکری‌را پس‌گردانیدیم‌آنهارا زیانکاران ورهانیدیم‌اورا ولوط را بسوی زمین‌آنچنانیکه

بارَكْنا فِيها لِلْعالَمِينَ (٧١) وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ نافِلَةً وَ كُلاًّ

بركت‌داديم درآن براى‌جهانيان وبخشيديم‌ما مراورا اسحق‌را ويعقوب‌را كه‌بود فرزندفرزنداو وهمه‌را

جَعَلْنا صالِحِينَ (٧٢) وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ

گردانيديم شايستگان وگردانيديم‌آنهارا پيشوايانى‌كه هدايت‌كنندبأمرما ووحى‌كرديم بسوى‌آنها كردن

الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلٰوةِ وَإِيتاءَ الزَّكاةِ وَكانُوا لَنا عابِدِينَ (٧٣) وَلُوطاً آتَيْناهُ حُكْماً وَ

خوبيهارا وبرپاداشتن‌نمازرا ودادن زكوةرا وبودند ماراپرستندگان ولوط را داديم اورا حكم و

عِلْماً وَنَجَّيْناهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كانَتْ تَعْمَلُ الْخَبائِثَ إِنَّهُم كانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فاسِقِينَ (٧٤)

علم ورهانيديم اورا از ده آنچنانى‌كه بودند ميكردند پليديهارا بتحقيق‌آنها بودندگروه‌بد زشتكاران

وَ أَدْخَلْناهُ فِي رَحْمَتِنا إِنَّهُ مِنَ الصّالِحِينَ (٧٥) وَ نُوحاً إِذْ نادىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنا

ودرآورديم‌اورا دررحمت‌خود بتحقيق‌او ازشايستگانست ونوح‌را چون نداكرد ازپيش‌پس‌استجابت‌كرديم

لَهُ فَنَجَّيْناهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (٧٦) وَ نَصَرْناهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا

مراورا پس‌رهانيديم‌اورا واهل‌اورا ازاندوه‌بزرگ ويارى‌كرديم‌اورا ازگروه‌آنچنانيكه تكذيب‌كردند

بِآياتِنا إِنَّهُم كانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْناهُمْ أَجْمَعِينَ (٧٧) وَ داوُدَوَسُلَيْمانَ إِذْ يَحْكُمانِ

بآيات‌ما بتحقيق‌آنها بودندگروه‌بدى‌پس‌غرق‌كرديم‌آنهارا همگى‌را وداود را وسليمان‌را چون‌حكم‌كردند

فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدِينَ (٧٨) فَفَهَّمْناها سُلَيْمٰنَ

دركشتزار چون چراكرد درآن‌گوسفند قوم وبوديم مرحكم‌آنهارا شاهدان پس فهمانديم‌آنرا سليمان‌را

وَكُلاًّ آتَيْنا حُكْماً وَعِلْماً وَسَخَّرْنا مَعَ داوُدَ الْجِبالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَ كُنّا فاعِلِينَ (٧٩)

وهمه‌را داديم حكم وعلم ومسخركرديم باداود كوههارا تسبيح‌ميكردند ومرغان‌را وبوديم كنندگان

وَ عَلَّمْناهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُم فَهَلْ أَنْتُمْ شاكِرُونَ (٨٠)

وآموختيم‌اورا ساختن لباس‌جنگ براى‌شما تانگاه‌دارد شمارا ازحرب‌شما پس‌آيا شما شاكرانيد

وَلِسُلَيْمٰنَ الرِّيحَ عاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بارَكْنا فِيها وَ كُنّا بِكُلِّ شَيْءٍ

وبراى سليمان باد را تند وزنده روانست بفرمانش بسوى زمينى‌كه بركت نهاديم درآن و بوديم بهر چيز

عالِمِينَ (٨١) وَ مِنَ الشَّياطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذٰلِكَ وَكُنّا لَهُمْ

عالمان و ازديوان كسانى‌راكه بدريا فروميرفتند برايش وميكردندكارى‌را غيراين وبوديم مرآنهارا

حافِظِينَ .
نگاه دارندگان .

قوله تعالى (وَلَقَدْ آتَيْنا إِبْراهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ -الآية) حقتعالی چون بگفت که موسی و هارون را کتاب دادیم و أحکام حلال و حرام و محمد را ﷺ کتاب مبارك دادیم و آن فرقانست گفت إبراهیم را ؑ پیش از آن آیات و بیّنات دادیم که صلاح و رشاد او در آن بود وامت او، ومراد برشد آنستکه اورا برشد رسانید ازأدله و بیّنات . و رُشد و رَشَد دولغت است کالنجل والنجل ونقیض اوغیٌ یقال رشد یرشد فهورشید(وَكُنّا بِهِ عالِمِينَ)ما باو عالم بودیم یعنی دانستیم که او اهل آنست چنانکه گفت : «ولقد اخترناهم علی علم علی العالمین» واین قول قتاده ومجاهد است .

(إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ) چون گفت پدرش را یعنی عمش را آزر و قوم و امتش‌را. آزر در محل نصب است علی‌الظرف وعامل در او آتیناه است (ما هٰذِهِ التَّماثِيلُ الَّتِي -الآية) ما استفهام راست و تماثیل جمع تمثال باشد و آن کالبدی بود بی‌جان یعنی آن اصنام که می-پرستیدند ایشان ، صورت استفهام است ومراد تقریع و توبیخ (أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ) که شما اقبال کرده اید برآن و مقام کرده عند آن و آنرا عبادت می کنید .

(قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدِينَ) گفتندما پدران خودرا یافتیم که‌ایشانرامیپرستیدند.

(قالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآباؤُكُمْ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ) گفت‌شماوپدران شما بعبادت اصنام در ضلالت و گمراهی بودید روشن . واین دلیل است بر بطلان تقلید که ایشان را چون ابراهیم پرسید که بچه جهت این بتان را میپرستید هیچ حجت نداشتند جز آنکه گفتند ما پدران خود را براین یافتیم ، او گفت شما وپدران شما برضلالت بوده‌اید سخن ایشان‌منقطع شد و هیچ نتوانستند گفتن جز آنکه استبعاد کردند .

وگفتند (أَجِئْتَنا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللّاعِبِينَ) اینکه میگوئی بجدّ میگوئی‌و تو حقی آورده‌ای یا بازی می کنی .

او گفت (بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ) بل خدای شما خدای آسمان و زمین است که آنرا بیافرید ومن برآن گواهم یعنی برالهیّت او وآفریدن اوآسمان وزمین‌را. وآنکه اومنعم است ومستحق عبادت .

(وَتَاللّٰهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنامَكُمْ) چون دید که ایشان اصرار می کنند وبه تنبیه اومتنبه

نمی‌شوند گفت من کیدی سازم باخدایان شما .

(بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ) پس از آنکه شما پشت بر کنید و بروید . مجاهد وقتاده گفتند ابراهیم اینحدیث در سرّ گفت جز آنکه یك کس بشنید و بوقت دوم افشاء کرد .سدی گفت ایشان راعیدی بودی در سالی که بجمع آنجا شدندی چون از آنجا باز گشتندی بنزدیك اصنام شدندی و سجده کردندی ایشان را ، وطعامها بیاوردندی وپیش ایشان و پیرامن ایشان بنهادندی تا درآنجا برکت پدید آید بمجاورت ایشان ، چون از عید باز آمدندی آن طعام بخوردندی ، عم ابراهیم گفت یا ابراهیم باما بعیدگاه نیائی تا ساز و آئین ما ببینی و بدانی که دین ما چونست ، باشد که راغب شوی در او ، گفت رغبت نیست مرا در دین شما و عید شما إلحاح کردند برخاست وبرفت چون ببعضی‌راه رسید خسته شدوپایش رنجور گشت بنشست و گفت «انی سقیم» و گفتند تبش آمد ، و گفتند روز نوبت تب بود او را گفت « انی سقیم »مرا وقت تب است ومن نتوانم آمدن که تب آغاز می کند و در راه بخفت و مردم براومیگذشتند چون مردمان‌برفتند وازایشان جزضعیفان وبیچارگان نماندند برخاست و گفت «تالله» بخدای و این « تا » بدل واو است أعنی واو قسم جز در این یك اسم نشود ولایقال تا لرحمن وترَبِّ الکعبه، وإنما یقال والرحمن ورب الکعبه «لأكيدنّ أصنامكم » بااصنام شما کید کنم و کید و مکر وحیلت نظایر ند ، و آن کاری بود که مقصود از او پوشیده باشد . آنکه بیامد وبه بتخانه درآمد وآن صفّه‌ای بود بزرگ وآن بت مهین بر برابرنهاده بود درصدر ، و زیر او کهتر از او نهاده و فرود از او کهتر ازاو نهاده ، و همچنین برنسق هرچه فروتر بود کهتر بود وتبری بدست داشت در آمد همه را خرد بشکست و بر سبیل تهکم و استهزاء میگفت . «ألا تأكلون الطعام »چرا طعام نمیخورید«مالكم لا تنطقون » چه بوده است شما را که سخن‌نمیگوئید چون همه را خرد بشکسته بود جز آن بت مهترین را ، تبر برد وبردوش آن بت مهین نهاد وبرفت و ذلك قوله :

(فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً) در کلام حذفی و اختصاری هست و تقدیر آن است که فانصرف و دخل علی أصنامهم فجعلهم جذاذاً. کسائی تنها خواند جِذاذاً بکسرجیم جمع‌جذیذ کطویل و طوال و کریم و کرام جز که این فعیل بمعنی مفعول باشد یعنی مجذوذ و مکسور ومقطوع من الجذّ، والجذّ القطع و منه قوله « عطاء غير مجذوذ » أي غير مقطوع والجذّ والجزّ والحذّ و الحزّ کلّها نظایر بمعنی القطع . و باقی قرّاء خواندند جذاذاً علی وزن فعال کرفات وحطام

و این بنا مختص باشد باین معنی (إِلَّا كَبِيراً لَهُمْ) نصب او بر استثناء موجب است (لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ) دراو دو قول گفتند: یکی آنکه یرجعون إلی إبراهیم امید آنرا که ایشان باز آیند واین احوال به بینند و باشد که ایشان‌را اتنباهی بود از آنچه او ساخته بود که گوید «فاسئلوهم إن كانوا ينطقون» وقولی دگر آنست یرجعون إلیه ای من دینهم إلی دینه امید آنرا که باشد ازدین خود رجوع کنند وبادین اوشوند .

(قَالُوا مَنْ فَعَلَ هٰذَا بِآلِهَتِنَا) در کلام محذوفی هست و آن آن است که فلما رجعوا من عیدهم و دخلوا علی أصنامهم فوجدوها مکسورة قالوا من فعل هذا بآلهتنا چون بازآمدند و بعادت در بتخانه رفتند آن حال بدیدند گفتند که کرده است اینفعل بخدایـان ما ؟ و«مَنْ» استفهام راست ، اوازجملهٔ ظالمان است .

(قَالُوا) گفتند یعنی آن ضعفاوبازماندگان قوم که از ابراهیم شنیده بودند و«تالله لأكيدن أصنامكم» و گفتند اینسخن کس نشنیداز ابراهیم وایشان که گفتند (سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ) معنی آنست که یسبّهم ماشنیدیم ازجوانی ابراهیم نام که این بتان مارادشنام دادی وعیب کردی و ابراهیم این معنی پنهان نکردی ازسب وعیب آلههٔ ایشان واینقول درست‌تر است برای آنکه اگر ابراهیم بآن غرض که اورا بود اینسخن برملا گفتی یاباجماعتی غرض اومنتقض شدی .

(قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ) گفتند بیاریداورا برچشمهای مردم تا گواهی‌دهند براو آنانکه ازاو اینسخن یا آن سبّ شنیده بودند وقوله «علی أعین الناس» أی مرائیهم. گفتند علی رؤوس الناس. و گفتند لیظهر الناس فعله چوعرب کار ظاهررا گویندکان ذلك علی أعين الناس وبأعين الناس.

(قَالُوا ءَأَنْتَ) در کلام حذفی هست والتقدیر فأتوا به وقالوا ءأنت فعلت هذا بآلهتنایا ابراهیم او را بیاوردند و گفتند این تو کرده‌ای یا ابراهیم بخدایان ما .

او گفت (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هٰذَا) این آن بت مهترین کرده است گفتند چرا کرده است گفت غضب آنرا که شما باوجود او چرا این بتان خردرا پرستید بدین سبب برشما خشم گرفته باشد آنکه گفت (فَسْئَلُوهُمْ) بپرسید ازاینان اگر سخن توانند گفت . اگر گویند ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ چگونه گفت «فعله کبیرهم هذا» وبرحقیقت کبیر ایشان هیچ فعل نکرده بوداو کرده بودنه این دروغ باشد ؟ و دروغ بنزدیك شما بر پیغمبران روا نیست گوئیم از این چند جواب گفته‌اند: یکی آنکه ظاهر کلام ظاهر خبراست معنی اوفرض و تقدیر است ، ومعنی آن

است که هب ان فاعلا فعل و اعتل بمثل هذه العلّة هل تقبلون منه . همان انگار (١) که کسی بیاید و چنین فعلی کند . آنگه ازاو پرسند که چرا کردی ؟ گوید من نکردم این بت مهترین کرد شما ازاو قبول کنید ، تا گویند نه ! او گوید چرا ؟ ایشان گویند برای آنکه او حیات ندارد و قدرت ندارد و فعل ازاو محال باشد، تا او گوید پرسید، تا ایشان گویند چگونه پرسیم ازجمادی که ایشان آلت گفتن و شنیدن ندارند ؟ تا حجت برایشان متوجه شود تا باشد که نظر کنند و اندیشه نمایند و ایمان آورند و قول او قبول کنند چنانکه خدای تعالی گفت « فرجعوا إلى أنفسهم فقالوا إنكم أنتم الظالمون » بظلم برخویشتن اعتراف دادند ، و مانند این قصّهٔ داود است عليه‌السلام فی قوله « وهل أتيك نبؤا الخصم اذ تسوروا المحراب ـ إلى قوله ـ قالوا لا تخف خصمان بغى بعضنا على بعض » إلى آخر القصه و معنی آنست هب إننّا خصمان بغى بعضنا على بعض و إخوان له تسع و تسعون نعجة ولى نعجة واحدة فقال اكفلنيها وعزنى فى الخطاب فما قولك فى هذه الحادثه ، و اینقصه و شرح او در جای خود بیاید إن‌شاءالله . جواب دیگر از او آنستکه إبراهیم این خبر مطلق نگفت بل مشروط گفت بقوله (إنْ كانوُا يَنْطِقُونَ) اگر سخن گویند او کرده است یعنی اگر ایشان بر نطق قادرند بر فعل قادر باشند . و اگر بر نطق قادر نه‌اند أولى و أحرى که بر فعل قادر نباشند و چون قادر نباشند عاجز و مدبّر باشند عبادت ایشان نیکو نبود ، و اگر گویند این شرط در نطق است نه در فعل ، گفت بپرسید اگر سخن گویند گوئیم چه ممتنع است که شرط باشد در هردو و روا بود که شرطی بود که او شرط بود در بسیاری چیزها، شرط یکی بود و مشروط بسیار. جواب دیگر ازاو آنست که از کسائی روایت کردند که او خواند « بل فعله » و وقف کرد اینجا على تقدير فَعَله مَن فَعَله آنگه ابتداء کرد گفت كبيرهم هذا خدای بزرگان اینست . پرسید از ایشان اگر سخن توانند گفتن و اینوجهی قریب است ، و محمد بن سمیفع خواند فعلّه على تقدير فلعلّه و بر اینقراءات کلام از آن بشود که خبر باشد و دروغ در او شود و معنی آن بود که همانا که او کرده باشد نه بر اطلاق بل عندکم ، بل بنزدیك شما چو آنکس که روا دارد که جماد معبود باشد باید که روا دارد که فعل کند و علّ و لعلّ بیك معنی بود قال الشاعر : « يا أبتا علّكَ أوعسا كا »

وقال آخر:

عَلَّ صُرُوفَ الدَّهْرِ أو دَوْلاتِها يُدِلْنَنا اللَّمَّةَ مِنْ لَمّاتِها (٢)

---

(١) چنان فرض کن

(٢) یدلننا از ادال باب افعال است ومقصود بدولت رسانیدن، یعنی ای کاش گردش روزگار و تغییرات آن ما را بیبهره‌ارساند از بهره های خود

اگر گویند این خبر را چه گوئی که ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت « ما کذب إبراهیم إلا ثلاث کذبات کلها یجادل بهن عن دینه » إبراهیم دروغ نگفت إلا سه بارهر بار برای مجادله از دین یکی گفت «إنی سقیم » دگر « فعله کبیرهم » سوم پادشاهی میخواست تا ساره را از او بستاند گفت « انها أختی» او خواهرمنست . جواب گوئیم اینخبر واحداست ایجاب علم نکند و برای او آنچه معلوم ومقطوع علیه باشد دست بندارند و اگر تسلیم کنیم گوئیم معنی آنستکه إبراهیم ﷺ هیچ سخن نگفت که ظاهر آن دروغ بود إلا سه بار أما این آیت را بیان کردیم که دروغ نگفت دراو إبراهیم، وأما قوله «انی سقیم» درجای خود گفته شود إن شاءالله و أما قوله لسارة «انها اختی » مراد آن باشد که خواهر منست در دین .

(فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ) چون إبراهیم ﷺ این بگفت ایشان باخود رجوع کردند اندیشه کردند گفتند (إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ) دراینقضیه وحادثه ظالم شمائیدنه او گفتند درسؤال ازاو ظالمید أصنام حاضرند ازایشان بباید پرسیدن و گفتند مراد آنستکه درعبادت أصنام ظالمید ، واینقول بهتراست .

(ثُمَّ نُكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ) پس بشرم و خجالت وتشویر سر فرو بردند و گفتند : (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَٰؤُلَاءِ يَنطِقُونَ) واینجا قول مضمراست ، وتقدیر آنکه فقالوا لقدعلمت گفتند تو دانی أی إبراهیم که اینان سخن نگویند و نتوانند گفت عنداین حجت برایشان متوجه شد و إبراهیم ﷺ زبان ملامت بر ایشان درازکرد و زبان مذمت بر خدایان ایشان گشاد و گفت :

(أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) پس شما بدون خدای چیزی میپرستید که شمارا نفعی نکند ومضرتی نرساند ونتواند نه آن و نه این (أُفٍّ لَّكُمْ) أی تباً لکم ، وقیل کراهة لکم که این کلمه ایست که عند کراهت و نفرت گویند گند باد وننگ بادشمارا وخدایان شمارا که بدون خدای تعالی می پرستید (أَفَلَا تَعْقِلُونَ) خرد ندارید .

(قَالُوا حَرِّقُوهُ) چون در ماندند و حجت نداشتند و با ابراهیم بحجت بر نیامدند دست باسطوت وسلطنت و ظلم زدند و گفتند حرقوه بسوزانید این را (وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ) و خدایان خود را نصرت کنید اگر کاری می کنید. ای عجب! توخصم خود را بسوزید یابزنید یابکشید مذهب فاسد تو درست شود وأهل عصر توهم این کنند چون از حجت فرو مانند دست بشغب زنندو اگر بشغب کار بر نیاید بردبوس ترکان زنند وخواهند که بترکی ترک حق کنند

و چون در مسأله راه حجت درست نشود ایشان را ، دست بحوالهٔ محال زنند چنانکه منصور فقیه گفت .

بَنو الاِثمِ مَجمُوعونَ مِن کُلِّ زاوِیَةٍ　یَسُبُّون أولادَ النّبي عَلانِیَةً
إذا قلتُ مَولاکُم عَلِيٌّ تَجَمْعُوا　عَلَيّ وَقالُوا قَد شَتَمتَ مَعاوِیَةَ(۱)

گفتند این را باید سوختن . گفتند این مردی گفت نام او هینون خدای تعالی او را بزمین فرو برد وبزمین فرو می‌شود تا بروز قیامت . آنگه نمرود بفرمود تا ابراهیم‌را بگرفتند ودرخانه‌ای بازداشتندوایشان‌ساز آتش پیش گرفتند، حایطی بساختند چون حظیره‌ای وهیزمهای سخت خشك در آنجا می افکندند تا هر کس راکه حاجتی بودی یا بیماری که امید داشت که قضاء حاجت خود و صلاح بیماری خود بتقرب ، وتبرك پشته‌ای هیزم بیاوردند ودر آنجا انداخت محمد بن إسحاق گفت یکماه هیزم جمع میکردند تا چندان جمع کردند که ازبالای آن حظیره چون کوهی برفت آنگه از جوانب آتش در او نهادند تا در گرفت و سخت تیز شد چنانکه مرغ در هوا نیارست پریدن . آنگه منجنیقی ساختند و بر بالا نهادند و إبراهیم‌را دست و پای به بستند و بآنجا نهادند و در آتش انداختند . در خبر است که همهٔ اشیاء از آن ضجه گرفتند مگر جن و انس ، فرشتگان گفتند بار خدایا ترا در زمین یك بندهٔ موحد است تمکین می کنی تا او را بآتش بسوزند ما را دستوری باشد تا او را نصرت کنیم گفت بروید و اگر از شما یاری خواهد یاری دهید ، و اگر توکل بمن کند اورا بمن گذارید. آنفرشته که باران را موکل است آمد و گفت یا ابراهیم اگر خواهی تا باران براین گمارم تا این آتش فرو نشاند و تورا هیچ گزند نکند گفت نخواهم، و آنفرشته که موکل بود برباد بیامد و گفت یا ابراهیم اگر خواهی بادرا گمارم تااین آتش را درعالم پراکنده کند گفت نخواهم، واصناف فرشتگان که آمدند هر کسی گفتند از ما یاری خواه گفت نخواهم حسبی‌الله خدای بس است مرا چون‌اورا درپلهٔ منجنیق نهادند گفت « أللّهمّ أنت الواحد في السماء وأنا الواحدفي الأرض ليس في الأرض أحد يعبدك غيري حسبي‌الله و نعم الوكيل» اُبیّ کعب گفت چون إبراهیم عليه‌السلام را بآتش می‌انداختند گفت «لاإله إلاأنت سبحانك ربّ العالمين لك الملك و لك الحمد لاشريك لك » چون او را بینداختند جبرئیل در هواباو رسید و گفت یا ابراهیم هیچ حاجت هست‌ترا

(۱) گناهکاران یا فرزندان حرام ازهرگوشه‌گرد هم درآمده فرزندان رسول‌را آشکارا دشنام میدهند واگرگویم مولای شما علی است برسر من انبوه شده‌گویند معاویه را دشنام دادی

گفت أما إليك فلا، أما بتو حاجت نیست جبرئیل گفت پس از خدای بخواه گفت حسبي من سؤالي علمه بحالي مرا کفایت است از سؤال آنکه حال من می‌داند .

خدای تعالی وحی کرد بآتش که (يا نارُ كُوني بَرداً وَسَلاماً عَلىٰ إبراهيمَ) ای آتش سرد شو بر إبراهیم سردی باسلامت. در کلام محذوفی هست وتقدیر آنکه فلمّا او ثقوه وألقوه فی النار قلنا یانار . عبدالله عباس گفت اگر خدای نگفتی برداً و سلاماً إبراهیم از سرما هلاك شدی سدی گفت فرشتگان بازوهای إبراهیم گرفتند و او را آسان برآن آتش نهادند خدای تعالی چشمهٔ آب عذب پیدا کرد و انواع ریحان از گل و نرگس رویانید . کعب الاحبار گفت آتش از إبراهیم هیچ نسوخت مگر بندهایش خدایتعالی آتش برحال و هیئات خود رها کرد جز که گرما و سوختن ازاو بستد بقوله« کونی برداً» أعنی آن اعتمادی که در اواست صُعُداً (۱) تا ابراهیم در میان آن آتش می‌بود گرد بر گرد آن ریحان بود . اهل اخبار گفتند هفت روز آنجا بود . منهال بن عمرو گفت از ابراهیم پرسیدند که چون بودی در آتش گفت در همه عمرم از آن خوشتر وقتی نبود مرا . و در خبر می‌آید که چون خدایتعالی گفت « یا نار کونی برداً و سلاماً علی إبراهیم » هر آتش که در دنیا بود همه فرو مرد . ابن سیّار گفت خدایتعالی فرشتهٔ سایه را بفرستاد برصورت إبراهیم تا برابر إبراهیم بنشست و با او حدیث می‌گفت تا متوحّش نشود جبرئیل بیامد و پیرهن از حریر بهشت بیاورد و در او پوشانید و گفت خدایت سلام میکند و میگوید بدانکه آتش دوستان مرا نرنجاند، ونمرود هیچ شك نکرد که إبراهیم نمانده باشد از کوشك خود نگاه کرد تا حال چیست إبراهیم را دید در میان آتش نشسته ودر پیش او چشمهٔ آب و پیرامن او أنواع ریاحین از آن بشگفت آمد و مردی دیگر دید برشکل او با او نشسته و آتش بر گرد ایشان برآمده إبراهیم را گفت این چه حالست این بوستان و مرغزار از کجا آمد و این ریاحین و این آب ؟ گفت خدای من پیدا کرد برای من اینجا ، گفت این کیست که با تو است ؟ گفت این فرشته ظل است خدایتعالی او را فرستاد تا مرا باو اُنس باشد ، نمرود گفت بزرگ خدایست خدای تو که باتو اینهمه نعمت کرد ولیکن ای إبراهیم

(۱) عبارت مجمع البیان چنین است ان الاحراق انما یحصل بالاعتمادات التی فی النار صعداً فیجوز ان یذهب سبحانه تلك الاعتمادات ومعنی عبارت کتاب ما آن است که گرما و سوختن را از آتش گرفت و قصد از سوختن آن فشارهائی است بسوی بالا چون آتش طبعا میل ببالا دارد هرچیز که سد راه او باشد از میان برمیدارد و نابود میکند واین عبارت از سوختن است واعتماد در اصطلاح متکلمان فشار و میل را گویند .

گرد تو حصاری است از آتش ازآنجا بیرون توانی آمد گفت توانم گفت بیرون آی تا ببینم إبراهیم عليه السلام از آنجا بیرون آمد و آتش باو هیچ زبان نکرد . نمرود گفت یا ابراهیم‌مرا مي‌باید که برای خدای تو قربانی کنم که بس بزرگوار و کامکار خدائی است این خدای تو . گفت چه قربان کنی ؟ گفت چهل هزار گاو قربان کنم برای او گفت قربان توپذیرفته نباشد تا براین دین باشی که هستی جز که با دین خدای من آئی . گفت من ملك خود و دین خود رها نکنم اما قربان بکنم . أهل سیر گفتند إبراهیم را چون بآتش انداختند شانزده ساله بود و چون اسحاق را قربان خواست کرد اسحاق هفت ساله بود ، و چون ساره اسحاق را بزاد نود ساله بود و از پس ذبح اسحاق بیش از دو روزه نماند. اما در حقیقت آنکه آتش سرد شد دو قول گفتند : یکی آنکه خدایتعالی برودتی‌با فراط بیافرید درآتش تامنافات حرارت‌آتش کرد . وقولی دیگر آنکه از میان آتش و إبراهیم حایلی بود تا آتش باو نرسید و قول‌اول بهتر است لظاهر القرآن . أما قوله « قلنا » قول اینجا مجاز است جاری مجرای آن باشد که « انما قولنا لشيء إذا أردناه أن نقول له كن فيكون » وقوله« للسموات والارض ائتيا طوعاً او كرهاً قالتا» وقول الشاعر:

إمْتَلاءَ الْحَوضُ وَقالَ قَطني　　　مَهْلاً رُويْداً قَدْمَلأتَ بَطْني(١)

و در این مواضع برحقیقت هیچ قول نبود و معنی او تشبیه است بآنکس که او بزیر-دستی چیزی فرماید و او مسخر بودو فرمان بردار باشد (وَأرادُوا بِهِ كَيْداً) وآن‌کافران با ابراهیم کیدی خواستند از احراق و اضرار ما ایشان را فروتر وزیانکارتر کردیم .

(وَنَجَّيْناهُ وَلوُطاً) و برهانیدیم إبراهیم و لوط را از دست و اذیت نمرود و لوط پسر برادر إبراهیم بود و باإبراهیم ایمان داشت و هو لوط بن هاران بن تارخ و هاران برادر إبراهیم‌بود، و برادر دگر بود ایشان را ناخورنام بنام پدر پدرکه ناخور پدر تارخ بود وتارخ پدر این سه کس بود که گفتیم ، و ساره دختر عم إبراهیم بود او نیز ایمان داشت باابراهیم و در اینوقت که برفت هم این زن و کودك باابراهیم ایمان داشتند ازآنجا برفتند (إلىَ الأرْضِ الَّتي بارَكْنا فيها) بآن زمین که ما درآن برکت کردیم برای جهانیان یعنی زمین‌شام‌اُبیّ - کعب گفت شام را برای آن مبارك خواندند که در جهان هیچ آبی خوش نیست و الاکه از زیر صخرهٔ بیت‌المقدس بیرون می‌آید ، قتاده گفت برای‌آنکه دارالهجرة أنبياء است عليهم السلام ، و هرچه از زمین بکاهد درشام افزاید ، و هرچه از شام بکاهد در فلسطین فزایند ، وگفتندآن

(١) حوض پرشد و گفت مرا بس باشد آرام وآهسته باش‌شکمم را پرکردی .

زمین حشر و نشر است ، و عیسی عليه السلام که فرود آید آنجا فرود آید ، وهلاك دجال آنجا باشد و أبوقلابه گفت که رسول صلى الله عليه وسلم در خواب دید که فرشتگان قرآن بر گرفتند و بشام بنهادند گفت تأویل بآن کردم که چون در آخر الزمان ایمان ضعیف شود و فتنه‌ها بسیار شود مسلمانان با بیت المقدس گریزند . در خبر است که چون کعب الاحبار بشام منزل ساخت عمر کس فرستاد و گفت چرا با مدینه نیائی که مهاجر رسولست صلى الله عليه وسلم؟ گفت من در کتب أوائل خوانده‌ام که شام گنج خداست در زمین و خدای را از بندگان آنجا گنجی است . سدی گفت ساره دختر پادشاهی بود إبراهیم عليه السلام در مهاجرت او ازمصر بشام اورا دیدو بزنی کرد. محمد بن اسحاق گفت إبراهیم عليه السلام از کوثی (۱) برفت و هجرت کرد بشام و ساره با او بود ولوط، چنانکه گفت « فآمن له لوط وقال إنّي مهاجر إلى ربّي» از آنجا بحرّان آمد ومدتی آنجا بود و از آنجا بمصر آمد بجائی فرود آمد که آنرا سبع گویند از زمین فلسطین و آن زمین بیابانی است بشام و لوط بزمین مؤتفکه فرود آمد و ازمیان إبراهیم و لوط یکروز راه بود خدای تعالی لوط را بأهل آن شهر فرستاد . عبدالله عباس گفت مراد بزمین مبارك مكّه است آنکه ابراهیم اسماعیل را آنجا برد ألا ترى إلى قوله تعالى «للذي ببكّة مباركاً » وقول اول بهتر است .

(وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً » ما بدادیم اورا یعنی ابراهیم را اسحاق ویعقوب بر پیری و یعقوب پسر اسحاق بود و پدر یوسف بود ، وقوله «نافلة» أي زیاده ، برای آن زیاده خواند اورا که فرزند زاده بود مجاهد گفت «نافلة» أي عطاء. حسن وضحاك گفتند فضلا. عبدالله عباس وأُبيّ کعب وقتاده وابن زید گفتند ابراهیم از خدای فرزند خواست خدای تعالی او را اسحاق بداد ویعقوب برسری (۲) فرزند فرزند را برای آن نافله خواند ، ونماز نافله را برای آن نافله خوانند که زیاده فریضه است ، و نفل غنیمت باشد برای آنکه زیادتی است که این امت را بود ودگر امتـان را نبود (وكُلاً جَعَلْنَا صالِحِينَ) و همه را صالح کردیم از ابراهیم واسحاق و یعقوب یعنی توفیق صلاح دادیم ایشـان را و الطـاف کردیم با ایشان که عند آن اختیـار صلاح کردند .

(وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً) وما این پیغمبران را امامان و مقتدایان کردیم وإمام فعال باشد بمعنی مفعول کالفراش بمعنی المفروش یعنی مقتدا باشند و مؤتمّ (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) بفرمان

(۱) کوثی نام جائی است درسرزمین بابل. (۲) یعنی بعلاوه .

ماهدایت کنند خلقان‌را و دعوت کنند باراه راست و بیان کنند هدی را ودین حق‌را (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) وافعال خیرات برایشان‌وحی کردیم ازانواع عبادات ازنمازوزکوة وایشان عابدان بودند ومارا بپرستیدند .

(وَلُوطاً آتَيْنَاهُ)أي آتينالوطاً آتيناه، منصوبست بفعلي‌مقدر که‌اینفعل که در کلام‌هست براو دلیل می کند ومثله «والقمرقدّرناه منازل »أي‌قدرنا القمرقدرناه، وما لوطرا حکم دادیم یعنی نبوت و علم دادیم یعنی علم شریعت، وبگفتند بحکم قضاءوفصل‌خواست بین المتحاكمين (وَنَجَّيْنَاهُ) وبرهانیدیم اورا از آنشهر که در او خبائث میکردند وآن دیه سدوم نام بودو عمل خبائث لواط بود که میکردندوپیش‌ازایشان کس‌نکرده بود، ونیز درمجلسها که‌بنشستندی منـاکر کردندی از سحق بـا بسیاری منکرات دیگر که میکردند (إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ) ایشان مردمان بد بودند وفاسق(١).

(وَنُوحاً) أي واذكر نوحاً ویاد کن ای محمد نوح را (إِذْ نَادَى) چون ندا کردوخدای را بخواند (مِنْ قَبْلُ) ازپیش‌یعنی‌ازپیش ابراهیم‌ولوط (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ) استجابت کردیم دعا ونداءاورا (فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ)اورا وأهل‌اوراازغم عظیم برهانیدیم یعنی بلای طوفان .

(وَنَصَرْنَاهُ) واورا نصرت کردیم ویاری دادیم ازآن قوم که بآیات ماتکذیب کردند و بدروغ داشتند که رنجی باو رسانند (إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ) ایشان مردمانی بودندبد مـا همه‌را غرق کردیم بطوفان چنانکه قصه‌آن برفته است درسورهٔ هود .

(وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ) ونیزیاد کن‌داود وسلیمان‌را(إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ)سلیمان پسر داود بود حکم کردند در کشتی وزرعی اینقول قتاده است . عبدالله مسعود گفت رزی بود انگور بیاورده (إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ) چون بشب‌دراو رفت گوسفندان‌قوم، تباه کرد آنرا ، ونفش آن باشد که گوسفند بی‌شبان درجائی چرا کندبرسبیل إفساد . زهری گفت‌الهمل والنشر بالنهار والنفش بالّيل . قتاده و زهری گفتند دومرد بنزدیك داود آمدند یکی صاحب زرع بودو یکی صاحب گوسپند،بشب گوسپندان این مرد در کشت‌او افتاده بودند وتباهی کرده او گفت یارسول‌الله دوش گوسپندان این مرد زرع من‌تباه کرده‌اند داود عليه السلام گفت بدانی تا

(١) بيان آيه «وادخلناه فی‌رحمتنا انه‌من‌الصالحین» ظاهراً از نسخه سقط شده یامؤلف‌بوضوحش واگذاشته .

بهای زرع چند است و بهای گوسپند چنداست بدانستند راست بود(۱) ، صاحب گوسپندان را گفت گوسپندان را باوده بعوض زرع او ، مرد گوسپند تسلیم کرد چون بازگشتند سلیمان ایشان را دید گفت پدرم میانهٔ شما چگونه حکومت کرد گفتند چنین و چنین رفت ، و گفت حکم اگر من کردمی جز این کردمی، برفتند داودرا بگفتند داوداورا بخواند و گفت چگونه حکم کردی اگر توحاکم بودی ، گفت گوسپندان بصاحب زرع دادمی تا میداشتی و انتفاع میگرفتی بشیر وآنچه اورا باشد، وزرع بخداوند گوسپند دادمی تا بکشتی و عمارت میکردی تا بحد آن باز آمدی که اول بار بود که گوسفند خورده بود آنگه زرع باخداوند زرع دادمی و گوسفند بـا خداوند گوسفند چو هرضیعتی واهلش (۲) ، آن این را شایدواین آنرا باید، گفت نیکو گفتی، عبدالله مسعود وشریح ومقاتل گفتند شبانی نمـاز دیگر (۳) بکنار زرعی فرود آمد بشب بخفت گوسفندان اودرزرع این مرد رفتند وتباهی کردند بروز دیگر پیش داود آمدند داود حکم کرد که گوسفندان باو دهباوداد، چون باز گشتند سلیمان گفت چگونه حکم کرد - إلی آخر قصه . زهری روایت کرد که درعهد رسول ﷺ شتری از براء بن عازب بشب درحایط بعضی انصار شد و تباهی کرد پیش رسول رفتنداین آیت برخواند . آنگه حکم کرد بر براءبن عازب بآنچه شتر زیان کرده بودو گفت بر اصحاب ماشیه آنست که مواشی خود بشب نگاه دارند وبر اصحاب زرع و حوایط آنکه بروز زرع خود نگاه دارند . واصحاب اجتهاد باین آیت تمسك کردند درصحت اجتهاد و گفتند سلیمان اینحکم باجتهاد کرد و اگر اجتهاد روا نبودی سلیمان حکم باجتهاد نکردی. جواب ازاین آنست که گوئیم که مسلّم نیست که سلیمان اینحکم باجتهاد کرد ونه داود و هریك ازایشان حکم جز بوحی نکردند هردو پیغمبر بودند وهردورا وحی آمدی ، واگر گویند که سلیمان را وحی نیـامده بود هنوز طریقی نباشدباین ودلیل نیاید براین معهذا اورا گوئیم خلاف نیست که داود پیغمبر بود ووحی آمدی اورا واینحکم او بوحی کرد وهراجتهادی که خلاف آن بود نقض آن کند ونه هما نا کسی دراسلام تواند گفتن که اجتهادی بود که نقض وحی خدا کند، واوعالم الغیب وعالم بمصالح خلق ، ومع هذا آن مجتهد مصیب بود واجتهاد ایجاب علم

---

(۱) برابر هم بود .

(۲) کل رجل وضیعته. یـا کل ضیعة واهله مثلی است یعنی هرکسی کار خودش داود گوسفند را دائماً بصاحب زراعت دادکه از او شبانی نمیآید اما سلیمان موقتاً داد و بازگردانید بصاحب گوسفند که درآن بصیرت بیشتردارد . (۳) وقت نماز عصر

نکند باتفاق جزاقتضاء ظن نکند والظن یخطی و یصیب . دگر آنکه خدایتعالی گفت :

(فَفَهَّمْناها سُلَیْمٰنَ) ما سلیمان‌را إعلام کردیم و اعلام خدای پیغمبران‌را جز بوحی نبود. پس اگر گویند مراد الهام و إلقاء فی‌القلب است . گوئیم اجتهاد این کس که چنین باشد روداریم چه باین نص « ففهمناها» ایمن باشیم ازخطا فرقی نباشد میان‌این ومیان وحی ونص دگرآنکه اگر موکول بودندی هردو باجتهاد خود وحی بچه‌کار بایستی بلکه لغوبودی‌چون هریکی از ایشان آنچه اجتهادایشان بآن اداء کردی صواب بودی وتکلیف اوآن بودی فائده نبودی در وحی .اما آنچه ایشان کردند هردو صواب بود ازآنجا که باعلام ووحی خدای بود، ودر معنی تفاوتی نبود برای‌آنکه چون داود بقیمت زرع گوسفند باو داد بعد الاحتیاط صواب کرد چو قیمت زرع برصاحب گوسفندلازم بود وآنچه سلیمان هم کرد صواب بود چو ازآنجا که زرع و گوسفند غرض از هردوانتفاع باشد چون مدت فساد زرع گوسفند ومنافعش دردست صاحب زرع‌خواست بودن تازرع باصلاح شدن‌هم آن غرض حاصل باشد ، واین بمنزلهٔ آن باشد که کسی متاعی ازآن کس تلف کند بحاکم روند حاکم حکم کند بدیناری در غرامت‌آن متلف و حاکمی دیگر حکم کند بده درم وقیمت ده درم دیناری بود تناقض نباشد میان این‌دو حکم و اگرچه بصورت مختلفند ، این جواب آنکس است که گوید حکم ایشان متناقض بود باید که یکی ازآن خطا باشد، وجواب دیگرآنست که آنچه داود کرد درشرع او حکمی‌بود درست جز که خدای تعالی منسوخ بکرد و نسخ آن اعلام کرد سلیمان را وحکم ناسخ او را معلوم بکرد واین ممتنع‌نباشد ، جواب‌دیگرازاوآنست که دراخبار آورده‌اند که داود عليه السلام را چند پسر بود اوخواست که اوبداند که کیست‌تاخلافت‌ونیابت‌اوراشاید که‌بجای‌او باشد، ازخدای درخواست تاباز نماید اورا خدای تعالی باین طریق اورا اعلام کرد (وَكُلًّا آتَيْنا حُكْماً وَعِلْماً) وماهریکی‌را از داود وسلیمان حکمی دادیم یعنی حکمتی و علمی دادیم (وَسَخَّرْنا مَعَ داوُدَ الْجِبالَ) وکوهها مسخر داود کردیم تا با او تسبیح میکردند (والطَّيْرَ) ای و سخّرنا الطیرأیضاً ، ونیز مرغان را . وهب گفت داود عليه السلام دربیابان میرفتی وتسبیح میکردی وکوهها ومرغان همچنان با او تسبیح میکردندی که او (وَكُنّا فاعِلِينَ) و ما بودیم که فاعل این‌بودیم یعنی مظهر این معجزات بردست او .

(وَعَلَّمْناهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ) و بیاموختیم اورا کردن درع برای شما ، ولبوس بنزدیك عرب همهٔ سلاح باشد قال‌الشاعر :

وَ معی لَبُوسٌ لِلبَئیس کَأَنَّهُ رَوْقٌ بِجَبْهَةِ ذي نِعاج مُجْفِلِ (۱)

یصف رمحاً و خدای تعالی اینجا درع خواست وهی فعول بمعنی المفعول کالرکوب و الحلوب . قتاده گفت اول کس که درع کرد داود بود و پیش‌از او درع نکرده بودند ، و انما صفائح آهن بود داود ﷺ بحلقه‌ها کردو درهم فکند بآسانی آنجا خدای تعالی آهن‌زا بر دست او نرم کرده بود و اورا بآتش حاجت نبود قوله (لِیُحْصِنَکُمْ) عاصم خواند بروایت ابوبکر ویعقوب بروایت رویس لتحصنکم بالتاء رداً إلی الصنعةاورداً الی الدرع برای‌آنکه آن مؤنث است و درع المرأةقمیصها مذکر است، وباقی قرّاء بیاء خواندند رداً إلی اللبوس او إلی‌الله تعالی‌تانگاه دارد شمارا ازسختی‌کار زار و آفت‌او. والبأس والبؤس شدةالحرب‌کانه قال صنعة لبوس لیوم بؤس اوصنعة لباس لیوم بأس (فَهَلْ أَنْتُمْ شاکِرُونَ) شما شاکر نعمت او هستید یانه .

(وَلِسُلَیْمٰنَ الرِّیحَ عاصِفَةً) أی و سخّرنـا لسلیمان الریح و مسخر کردیم برای سلیمان‌بادسخت‌را، وعاصفة نصب برحال است‌از مفعول (تَجْرِي بِأَمْرِهِ) تا بفرمان‌اومیرفتی تا بآن زمین که باو برکت کردیم ازشام وبیت‌المقدس. مفسران گفتند سلیمان را ﷺ بساطی بود چهار فرسنگ در چهار فرسنگ بطول و عرض چون بسفری خواستی رفتن یابغزوی. ساز ولشکررا برآن بساط نشاندی وبادی عاصف‌را فرمودی‌تا بساط برگرفتی ودرهوا بردی‌آنگه باد نرم را فرمودی نا براندی تا بآنجا که‌او خواستی بامداد یکماهه راه بردی و شبانگـاه یکماهه باز آوردی . وهب گفت مارا حکایت کردند که بناحیهٔ بغداد نوشته‌ای دیدند که بعضی اصحاب سلیمان نوشته‌بودند‌إمّا‌از إنس وإمّاازجن که نحن نزلناه وما بنیناه ، ومبنیّا وجدناه وغدونا من اصطخر فقلناه و نحن‌الرایحون‌منه‌إن‌شاءالله فبایتون بالشام. ما فرود آمدیم آنجاو نه ما بنا کردیم اینجارا و بنا کرده یافتیم بامداد از اصطخر پارس‌آمدیم واینجا قیلوله کردیم‌و نمازشام بشام باشیم ان‌شاءالله (وَکُنّا بِکُلِّ شَيْءٍ عالِمِینَ) و ما بهمه چیزعالمیم ودانا.

(وَمِنَ الشَّیاطِینِ مَنْ یَغُوصُونَ لَهُ) و نیز مسخر کردیم برای او جماعتی از دیوان که برای‌اوغوّاصی میکردندی واز دریا جواهر آوردندی (وَیَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذٰلِكَ)و برای اوکارهای دیگر کردندی جز آن از محاریب و تماثیل که در سوره سبا گفت (وَ کُنّا لَهُمْ حافِظِینَ) و ما ایشان را نگاه دار بودیم تاازفرمان‌او بیرون‌نیامدندی قوله تعالی:

(۱) سلاحی بامن است برای هنگام جنك‌گوئی شاخ گاو نر وحشی است برپیشانی او که دارای چند گاو ماده است وبشتاب میدود .

وَأَيُّوبَ إِذْ نادىٰ رَبَّهُ أَنّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرّاحِمِينَ (٨٤)

و ايوب‌را چون‌خواند پروردگارخودرا كه دررسيد مرا گزند وتوئى رحم كننده‌تر رحم كنندگان

فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَكَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْناهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ

پس‌مستجاب كرديم مرآنرا پس برداشتيم آنچه باو از آزار وداديم‌اورا اهل‌اورا ومانندشان‌را بآنها ازرحمتى‌از

عِنْدِنا وَذِكْرىٰ لِلْعابِدِينَ (٨٥) وَإِسْمٰعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصّابِرِينَ (٨٦)

جانب‌خودويادآورى‌مرپرستندگانرا واسمعيل‌را وادريس‌را وذا الكفل‌را همه‌را ازشكيبايان

وَأَدْخَلْناهُمْ فِي رَحْمَتِنا إِنَّهُمْ مِنَ الصّالِحِينَ (٨٧) وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ

ودرآورديم آنهارادررحمت‌خود بتحقيق آنها بودندازشايستگان وهمدم‌ماهى‌راچون‌رفت‌خشمناك‌پس گمان كرد

أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادىٰ فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنتَ سُبْحانَكَ إِنّي كُنْتُ مِنَ

كههرگزتنگ‌نگيريم براو پس‌نداكرد درتاريكيها كه‌نيست خدائى مگرتو منزهى تو بتحقيق من هستم از

الظّالِمِينَ (٨٨) فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَنَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (٨٩) وَزَكَرِيّا

ستمكاران پس‌مستجاب كرديم‌براى‌او ورهانيديم‌اورا‌ازغم واينچنين ميرهانيم گروندگان‌را و زكريا را

إِذْ نادىٰ رَبَّهُ رَبِّ لا تَذَرْني فَرْداً وَأَنتَ خَيْرُ الْوارِثِينَ (٩٠) فَاسْتَجَبْنا لَهُ

چون‌نداكردى‌پروردگارش‌را پروردگارا! وامگذارمراتنهاوتوئى‌بهترميراث‌برندگان پس‌مستجاب كرديم‌مراورا

وَوَهَبْنا لَهُ يَحْيىٰ وَأَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ

وبخشيديم مراورا يحيى‌را وشايسته‌كرديم براى‌او جفت اورا بتحقيق‌آنها بودند شتاب‌ميكردند در خوبى ها

وَيَدْعُونَنا رَغَباً وَرَهَباً وَكانُوا لَنا خاشِعِينَ (٩١) وَالَّتي أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا

وميخواندندمارا باميد وترس وبودند مارا فروتنان وآنزنى‌راكه‌نگاه‌داشت‌فرج‌خودرا پس‌دميديم

فِيها مِنْ رُوحِنا وَجَعَلْناها وَابْنَها آيَةً لِلْعالَمِينَ (٩٢) إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَأَنَا

درآن ازروح‌خود وگردانيديم‌اوراواوفرزنداوراحجتى‌براى‌جهانيان بتحقيق‌اين ملت‌شما ملت‌يكانه‌است ومنم

رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (٩٣) وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنا راجِعُونَ (٩٤) فَمَنْ

پروردگارشما پس‌بپرستيدمرا وجداكردندكارشان‌راميان‌خودشان‌همه‌بسوى‌ما بازگشت‌كنندگانند . پس آنكه

يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِهِ وَإِنّا لَهُ كاتِبُونَ (٩٥) وَحَرامٌ

كاركرد ازشايسته‌ها و اوگرونده‌است‌پس‌نيست‌انكارى‌كوشش‌اورا وبتحقيق‌ما‌مرآنرا نويسندگانيم وحرامست

عَلىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ (٩٦) حَتّىٰ إِذا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ
بر دهی که هلاك کردیم آنرا که آنها بر نمیگردند تا چون گشوده شود یأجوج و مأجوج وآنها از
كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ (٩٧) وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذا هِيَ شاخِصَةٌ أَبْصارُ الَّذِينَ كَفَرُوا
هر بلندی میشتابند ونزدیك شد وعدهٔ حق پس چون آنگاه بازمانده باشد چشمهای آنانکه کافرشدندی
يا وَيْلَنا قَدْ كُنّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذا بَلْ كُنّا ظالِمِينَ (٩٨) إِنَّكُمْ وَما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ
وای برما بتحقیق بودیم دربیخبری از این بلکه بودیم ستمکاران بتحقیق شما وآنچه پرستید از غیر
اللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ (٩٩) لَوْ كانَ هٰؤُلاءِ آلِهَةً ما وَرَدُوها وَكُلٌّ
خدا هیزم دوزخید شما مرآنرا درایندگانید اگر بودند این گروه خدا درنمیآمدند آنرا و همه
فِيها خالِدُونَ (١٠٠) لَهُمْ فِيها زَفِيرٌ وَهُمْ فِيها لا يَسْمَعُونَ (١٠١) إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ
درآن همیشه‌اند مرآنهارا درآن فریادیست وآنها درآن نمی‌شنوند بتحقیق آنانکه پیشی گرفته
لَهُمْ مِنّا الْحُسْنىٰ أُولٰئِكَ عَنْها مُبْعَدُونَ (١٠٢) لا يَسْمَعُونَ حَسِيسَها وَهُمْ فِيمَا اشْتَهَتْ
مرآنهارا ازما نیکوئی آنگروه ازآن دورشدگانند نمیشنوند آواز زبانهٔ آنرا وآنها درآنچه بخواهد
أَنْفُسُهُمْ خالِدُونَ (١٠٣) لا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقّاهُمُ الْمَلائِكَةُ هٰذا يَوْمُكُمُ
نفسهاشان جاویدانند اندوهناك نكند آنهارا فزع اکبر وملاقات کنند آنهارا فرشتگان اینست روزشما
الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (١٠٤) يَوْمَ نَطْوِي السَّماءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَما بَدَأْنا
آنکه بودید وعده شدید روزیکه درپیچیم آسمانرا چون پیچیدن طومار برنوشته‌ها چنانکه پدیدآوریم
أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنا إِنّا كُنّا فاعِلِينَ (١٠٥) وَلَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ
اول آفرینشی که برمیگردانیم آنرا وعده‌ایست برما بتحقیق ما باشیم کنندگان وبتحقیق نوشتیم در زبور
مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ (١٠٦) إِنَّ فِي هٰذا لَبَلاغاً لِقَوْمٍ
از بعد ذکر آنکه زمین را میراث برند آنرا بندگان من شایستگان بتحقیق دراین کفایتیست برای گروه
عابِدِينَ (١٠٧) وَما أَرْسَلْناكَ إِلّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ (١٠٨) قُلْ إِنَّما يُوحىٰ إِلَيَّ
پرستندگان ونفرستادیم ترا مگر رحمتی برای جهانیان بگوجز این نیست وحی کرده میشود بسوی من
أَنَّما إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (١٠٩) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلىٰ
که خدای شما خدای یگانه است پس آیا شما گردن نهندگانید پس اگر رو گردانیدند پس بگو اعلام کرد شمارا بر

سَوآءٍ وَ إنْ أدري أقَرِيبٌ أم بَعِيدٌ ما تُوعَدُونَ (١١٠) إنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ
يكسان ونميدانم آيا نزديكست يادور آنچه وعده كرده‌شديد بتحقيق او ميداند آشكار از گفتار را وميداند
ما تَكْتُمُونَ (١١١) وَ إنْ أدري لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتاعٌ إلىٰ حِينٍ (١١٢) قالَ رَبِّ
آنچه‌را مى‌پوشيد ونميدانم من شايد آن آزمايشى‌است شمارا وبهره تاهنگامى گفت پروردگارا
احْكُمْ بِالْحَقِّ وَ رَبُّنَا الرَّحْمٰنُ الْمُسْتَعانُ عَلىٰ ما تَصِفُونَ ★
حكم‌كن بحق وپروردگارما بخشندهٔ بيارى‌خواسته‌است بر آنچه وصف‌كنيد.

قوله تعالى (وَ أيُّوبَ إذْ نادىٰ رَبَّهُ) حقتعالى عطف كرد اين آيت را بر آيتها كه پيش از اينست گفت وأيّوب، والتقدير واذكر ايّوب ياد كن ايوب را «إذ نادى» چون ندا كرد و بخواند خداى خودرا ودر آن ندا گفت (أنّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ) بمن رسيد بيمارى و محنت و تو خداى بخشاينده‌تر ازهمهٔ بخشايندگانى. بدانكه قصّاص از وهب و كعب وجز ايشان چندانى محال وحشو وترّهات وناشايست درقصهٔ أيوب گفته‌اند از آنچه عقلها منكر باشد آنرا واضافت كرده بسيار فواحش در آن باب باخدايتعالى وبا أيوب، و ما اين كتاب را صيانت كرديم از امثال آن احاديث، وآنچه از آن حديثها مستنكر نيست ومخالف ادلّهٔ عقل و مناقض آنچه در اصول بأدلّه نامحتمل بتأويل درست شده‌است طرفى بگوئيم. وهب منبّه گفت كه أيوب عليه‌السلام مردى بود ازأهل روم، وهو أيّوب بن أموص بن رازح بن‌روم‌بن عيص بن‌إسحاق بن إبراهيم ومادر او ازفرزندان لوط بود، وخدايتعالى اورا بر گزيد وپيغمبرى داد ومال بسيار داد اورا چندانكه سواد شام جبل وسهل اورا بود واورا درآنجا أنواع مال بود ازگاو و گوسفند واشتر و او توانگرتر اهل روزگار بود. پانصد جفت گاو برزا داشت كه باا‌و كشت كردندى باهر جفتى گاو بنده‌اى بود مملوك از آن‌بود، وهر بنده‌اى بازن وفرزند ومال وتجمّل‌وهم چندان كه گاو ورزا (١) اورا بود اورا گاوان ماده بود هريكى سه چهار بچه‌داشت، و او زنى‌داشت نام او رحمت وازآن زن فرزندان داشت. گفتند هفت پسر داشت و هفت دختر، و گفتند سه پسرداشت وچهار دختر، ومردى بود باجمال ونيكو روى وخوش خوى و پرهيزگار و بسيار خيّر وه‌شفق برخلقان خداى، ونيكوكار بادرويشان ومهماندار، و خويشتن را و مال خود را چون وقف كرده بود بريتيمان ودرويشان و أبناءالسبيل وشاكر نعمت اورا ومؤدّى حقّ او. إبليس عليه اللّعنه دركار او عاجز وحيران چندانكه خواست كه او را وسوسه كند و بهرى از

(١) ورز كشت وزراعت‌است و گاو ورزا يا برزا گاو زراعت.

وظایف عبادت او براو تباه کند نتوانست . گفت بارخدایا ترا امروز در زمین بنده‌ای نیست عابدتر وشاکرتر از أیوب وهمانا این شکر وعبادت او از آنست که تو اورا مال وفرزندان و اسباب داده‌ای گمان من چنانست که اگر اورا امتحان کنی واین مال از او بستانی وفرزندان او ، صبر نکند وکفران آرد بتو . حقتعالی گفت او بنده‌ایست مرا نیك در سرّاء و ضرّاء و اگر جملهٔ نعمت او بمحنت بدل کنم هیچ کفران نکند درمن.

وهب گفت عند آنحال ابلیس گفت بار خدایا مرا مسلط کن برمال او ؟ گفت برو که ترامسلط کردم ، اوبرفت ومالهای اوهلاك کرد ، او درشکر بیفزود ، وآنگه گفت برفرزندان او مرامسلط کن ؟ گفت کردم ، گفت بر تن اومسلط کن ؟ گفت کردم إلا بردل وزبانش .

دراین حدیث أباطیلی و ترّهاتی بسیار آورده‌اند هیچ روا نباشد که خدایتعالی ابلیس‌را بر انبیاء مسلط کند ، وآنکه دربیماری او بسیاری شنایع روایت کردند ازآنکه هفت سال بر کناسه‌ای‌از کناسات بنی‌اسرائیل افکنده‌بود و کرم درانداm او افتاده و کسی نتوانستی که‌آنجا بگذشتی ازبوی او ! و این درحق پیغمبران آنکس روا دارد که قدر ایشان ندانند ، و ما بیان کردیم که برپیغمبران هیچ چیزازمنفّرات روا نباشد نه ازقبل خدایتعالي ونه از قبل ایشان ، برای‌آنکه مؤدّی بود با نقض غرض قدیم تعالی و او از این منزّه‌است .

امّا سختی بیماری و تزاید آلام و تکاثف امراض روا داریم که خدایتعالی مبتلی کند پیغمبران را برسبیل امتحان برای لطف واعتبار ودر برابر آن اعواضی عظیم باشد موفی‌برآن مادام تا بیماری‌نبود منفّر که نفرت آرد مردم را از ایشان از برص و جذام وجنون و قروح منفّر واحوالی که آنرا قبح منظری باشد و رایحتی کریهه، وچیزی مستبشع باشد . أما آنکه خدایتعالی مال أیـّوب ببرد وفرزندان اورا باز ستاند واورا انواع بیماری دهدنامنفّر این‌همه روا داریم ؛ أما نه بدعای إبلیس واسعاف وتسلیط او برآن .

آنچه روایت کردند از مخاصمت او با خدایتعالی هم‌آنکس روا دارد که أوپیغمبران را نشناسد ونداند که برایشان چه روا باشد وچه نباشد ، و در مدّت بیماری او خلاف کردند . وهب گفت سه سال بود بیشتر نه . و کعب گفت هیجده سال بود ، و عبدالله عباس و مجاهد و بیشتر مفسران گفتند هفت سال بود ، ودر خبراست که در مدت پیغمبری او سه کس باو ایمان آوردند ، مردی از اهل یمن اورا بفن (۱) گفتند ، ودو مرد دیگر ازولایت او یکی را بلدد

(۱) نام اینمرد در توراة الیفار است .

نام بود و یکی را صافه (١) ، اینان هروقت آمدندی و اورا بپرسیدندی ، و ایشان دو کهل بودند و یکی برنا ، روزی اورا بپرسیدن آمدند و اورا رنجور یافتند با یکدیگر گفتند همانا گناهی کرده‌است که خدایتعالی براو رحمت نمیکند! این‌جوان باایشان خصومت کرد و گفت نمیدانی که أیّوب پیغمبر خدا است و گزیدهٔ او از خلقانش و گمان میبرید که این رنج که اورا هست عقوبت گناهی‌است که او کرده‌است نمیدانید که خدای‌تعالی دوستان خودرا امتحان کند وایشان را بیماری دهد تا صبر ایشان بمردمان نماید ، وخـدای تعالی ایوب را امتحان کرد بهردوحال هم بمحنت وهم بنعمت ودر نعمت شاکر یافت اورا ودرمحنت صابر ، ازاینکه گفتید توبه کنید ، ایشان گفتند راست گفتی ونیکو گفتی ، و آنرا که خدای حکمت دهد نه بسنّ پیری ، تجربه باشدواین‌فضلی بود ازخدای‌تعالی‌وماتوبه کردیم‌ازاینکه گفتیم، و گفته‌اند این سخن بحضرت أیّوب گفتند و أیّوب از این دلتنگ شد ، و آن جوان ایشان را جواب داد وملامت کرد . أیّوب عليه السلام گفت مرا میگوئید که گناهی کرده ام که این عقوبت آنست بارخدایا اگر دانی که من هیچ شب روا نداشتم که ازطعام سیر شوم ودرعلم و ظنّ من گرسنه بود در پیرامن من إلاّ که طعام باو دادم واگر دانی که هر گز پیراهنی نپوشیده ومن برهنه شناختم إلاّ و اول اورا پوشیدم مرا در این تصدیق کن ، عند آنحـال جبرئیل آمد که مدّت‌محنت بسر آمد دعا کن تا خدا شفا دهد ، او دعا کرد « ربّ إنّی مسّنی الضرّ و أنت أرحم الرّاحمین » .

و در خبر میآید که در مدت بیماری او ازاقطار زمین بیماران و اصحاب امراض و بلایا میآمدند و از او دعا خواستند او دعا کرد وخدای تعالی بدعای او ایشان را شفا میداد ، و او را گفتند چرا خودرا دعا نمیکنی ؟ گفت شرم دارم از خدای تعالی که هشتاد سال درنعمت و عافیت او بودم اکنون بروزی چند که مرا ابتلاء کرد ازاو عافیت خواهم تاچندان که درنعمت بوده‌ام درمحنت بباشم دعا نکنم جز که او فرماید مرا که دعا کن .

أنس مالك روایت کرد از رسول صلى الله عليه وآله که او گفت خدای تعالی أیّوب را إبتلا کرد به بیماری سخت تا هیجده سال درآن بماند مردمانرا ازاو ملال آمد واورا ترك کردند مگر دو مرد ازاصحاب او ، یکروز گفتند یا نبيّ الله مگر تورا خطائی رفته‌است که باین‌محنت گرفتار شده‌ای ؟ گفت نمیدانم تامن چه‌خطا کرده‌ام جز آنستکه سیرت من‌آن بود که چون‌بگذشتمی

(١) درتورات صوفر والبته دراین‌کتاب تصحیف شده‌است .

دومرد بایکدیگر خصومت میکردندی یکی درمیـانهٔ ضجاره و خصومت سوگند خوردی من بیامدمی و کفّارهٔ سوگند او بکردمی گفتمی نبایدآن سوگند درضجاره‌ای‌دروغ خورده‌باشد و ازآن دلتنگ شد . و أیّوب عليه السلام چون بقضای حاجت برخاستی اهل او دست او گرفتی تا بجای خود رسیدی آنگه اورا رها کردی و باجای خودآمدی چون اوفارغ شدی آواز دادی تا بیامدی و اورا دست گرفتی و باجای خودش بردی . یکروز برعادت اورا برد و بازگشت و بنشست منتظر آنکه او آواز دهد خدای تعـالی هم در آنجای بأیّوب وحی کرد « ارکض برجلك هذا مغتسل بارد وشراب » او پای برزمین زد چشمهٔ آب پدید آمد ازآن‌آب بازخورد رنجی که اورا بود بدرونی زایل شد ودرآن‌آب غسل کرد همهٔ رنجها که اورا بود بیرونی زایل شد و اورا قوّت وجمال ورنگ و روی بازآمد نکوتر ازآنکه اوّل بود و أیّوب عليه السلام آنجا بر تلّی رفت بلند و بنشست ، چون دیر شد زن را دل مشغول شد برخاست تابنگرد تا حـال أیوب چیست ، اورا برجای خود ندید از بالای‌آن پشته نگاه کرد مردی را دید که اورا باز نشناخت گفت که را میجوئی ؟ گفت این مرد بیمار مبتلا را ، گفت اوچه باشد ازتو ، گفت او شوهر منست ، گفت اگر ببینی اورا شناسی ؟ گفت چگونه نشناسم سالها است که با او ام ، گفت من اویم خدای تعالی منّت نهاد برمن ورنج ازمن برداشت ، و گفت‌أیّوب عليه السلام را دو أنبار بود یکی را جو در او بودی ویکی را گندم ، خدای تعالی فرمان داد تا ابری برآمد وبرآن انبارهای او زر و درم بپارید یکی پر از زر شد ویکی پر ازدرم چنانکه مملوّ شد واز او بدر ریخت . حسن بصری گفت خدای‌تعالی‌أیّوب را امتحان کرد بأنواع بیماری و بیماری بر او درازشد وخویشان و دوستان را ازاو ملال آمد وهمه اورا رها کردند مگررحمت که‌أهل او بود و او خدمتی ومراعاتی کردی اورا طعامی و شرابی آوردی بنزدیك او ، وأیّوب عليه السلام هرچند رنجش سخت تر بودی شکرش بیشتر بود یکساعت خالی نبودی ازذکر خدای‌تعالی ، إبلیس فریادکرد و إستغاثه نمود بأصحاب وأتباع خود گفت من درکار أیوب‌عاجزم که هرکه محنت براو سخت‌تر است او خدای را شاکرتراست . مال نماند اورا وفرزندان نماندند وهر روزکه هست رنج او زیادت است و بیماری او سخت تر است و شکر او خدای را بیشتر است مرا چاره‌ای بیاموزید که من درکار او چه حیلت سازم ، ایشان گفتند ما أتباع توایم و چاره از تو آموزیم ولیکن أنواع مکر وحیل کجاست که باو عالمان را از راه ببردی وپدر همهٔ خلقان راکه آدم بود ازکجا تورا ظفر بر او بود ، گفت ازجهت زن او ، گفتند حدیث‌أیّوب راهم

از اینجا بردست گیر ، گفت رأی اینست که شما دیدید . آنگه بیامد ورحمت‌را یافت که‌برای أیوب چیزی میساخت اورا گفت یا أمةالله شوهرت کجاست ؟ گفت بفلان جای بیمار ورنجور ومدّتهاست که چندگونه بیماری براو مستولی شده‌است ، و هیچ در او اثر بهی نیست ، چون اورا جزوع یافت طمع کرد که اورا بفریبد گفت یاعجبا تورا یاد نمیآید از مال و جمال او و ازفرزندان او که در روزگار او کس را چنان نبود، امروز همه رفت و هرچند روز برمیآید کار او بتر است ، ونیز هرگز کار او بقاعده نشود ، واز این معنی یاد او میداد تااو بگریست وفریاد کرد ، آنگه گفت من دوای‌او دانم اگر نصیحت من بشنود . گفت‌آن چیست ؟ گفت اینکه او گوسفندی ازمن بستاند وبنام من قربان کند تاخدای اورا عافیت دهد که این‌مجرّب است ، او آن گوسفند از او بستد و بیامد و أیوب را گفت یا نبیّ الله تا چند از این رنج و محنت و بینوائی ، مردی طبیب آمد ومرا چیزی آموخت ونصیحتی کرد وآن قصّه باوبگفت اکنون این گوسفند بنام اوقربان کن که او گفت که شفا است تورا در این ، ایّوب اورا گفت ای کم خرد ندانی‌آن که بود آن دشمن خدای بودإبلیس، میخواست تامن برای او قربان کنم واو تورا برجزع حمل کند وروزگار گذشته یاد تو داد وتوقبول کردی، اندیشه نکنی که‌مارا آن که داد؟ گفت خدای ، گفت هم خدای عوض دهد و تواند داد .

وهب گفت چون مدت محنت‌أیّوب‌بسر آمدوابلیس ازکاراو عاجز شد یکروز بیامد بر صورت مردی با جمال و هیبت و زيّ پادشاهان بر اسبی نیکو نشسته پیش رحمت آمد واورا گفت حال شوهرت‌أیّوب چگونه است ؟ گفت بغایت رنجور است گفت مرا شناسی گفت نه گفت من خدای زمینم و این هرچه باوهست از بیماری ورنج وتلف مال و فرزندان همه من کردم‌ازآنکه مرا رها کرده است و برعبادت خدای‌آسمان اقبال کرده اگر تومرا یکبارسجده کنی من‌آن همهٔ رنجها ازاو بردارم و مال و فرزندان باودهم اوگفت تا من أیّوب را نگویم هیچکارنکنم ، گفت:اگراین نکنی أیّوب را بگو تا یکبار که طعام خورد بسم‌الله‌نگویدبأول، وبآخر الحمدلله ، تامن از او خشنود شوم و اورا شفا دهم ومال وفرزندان باو دهم اوگفت تا من‌ایّوب را نگویم هیچ کار نکنم اوبیامد وایّوب را خبر داد بهرچه رفته بودأیّوب عليه السلام بر او خشم گرفت و گفت امروز همهٔ روز رفته‌ای بادشمن خدای ابلیس‌در مناظره رفته‌ای و گوش برحدیث محال او کرده‌ای والله که اگر خدای مرا شفا دهد من‌ترا صد چوب بزنم ازپیش‌من برو واورا براند چون او برفت‌أیّوب عليه السلام تنها بماند وْ بنزدیك او هیچ طعامی و شرابی و

مونسی نبود روی برزمین نهاد ومیگفت « ربّ انّي مسّني الضّرّ و أنت أرحم الراحمين » چند بـار بازگفت آواز دادنداورا کهسر بردار خدایتعالی دعای ترا إجابت کرد پای برزمین‌زن او پای در زمین زد در زیر پای او چشمهٔ آب عذب روان‌شد، اوغسل کرد هیچ رنجی براندام اونماند، پای دیگر در زمین زد چشمه‌ای از آب دیگر پیداشد ازآنجا بازخورد هر رنج که در اندرون او بود خدای زایل کرد وجمال وجوانی باو داد . جبرئیل حلّه آورد از بهشت و در او پوشید او بنگرید در آنجای که او بود هرمال وملکی که اورا بودخدای‌مضاعف کرده بود، وابری برآمد وملخ زرین باو بیارید.

و درحدیث چنین آمده که آبی که‌از سینهٔ او فرو ریخت در وقت غسل کردن‌هرقطره‌ای ملخ زرین شد واو آنرا بدست جمع میکرد خدایتعالی وحی کرد باو که یاأیّوب نه من ترا غنی کردم گفت بلی یا سیّدی‌ومولائی و لکن این برکت و کرامت‌تست ، که باشد که ازاو سیر شود ؟ آنگه از آنجای برخاست و بر بلندی شد و بنشست واو باجمال‌تر از اهل روزگار بود وقوی‌تر ازایشان بود، چون أهل او رحمت از پیشش برفت ساعتی آنگه اندیشه‌کرد و گفت اگر چه اومرا براند ودور کرد مرا شرط نباشد اورا رها کردن که درجهان کس نیست که مراعات‌او کند و بروم وبنگرم‌تاحال اوچیست‌بیامد وبجای اوبنگرید کس راندیدمیخواست تاازآن مرد به پرسد که بر آن بلندی بود شرم میداشت‌أیّوب آواز داد و گفت ای‌زن چه میجوئی ؟ گفت این مرد مبتلا را که اینجا بود گفت پیش آی تا اورا با تو نمایم او پیش‌رفت وگفت کجاست ؟ گفت ترا که باشد ؟ او گفت شوهر من است گفت اورا ببینی بشناسی؟ گفت بهرحال شناسم اورا گفت اوبا که ماند ؟ گفت با توماندپیش ازآنکه بیمار شد، أیوب گفت شوهر تو منم و خدای نقمت بنعمت مبدّل گردانید . آنگه دست در گردن یکدیگر کردند . وراوی‌خبر گویدایشان‌دست از گردن‌یکدیگر بیرون نکردند تاهرمالی‌وماشیه‌ای که او را بود خدای‌تعالی مضاعف نکرد وبایشان بنگذاشت .

چون رنج زایل شد أیّوب عليه‌السلام در غم افتاد که سوگند خورده بود که رحمت را صد چوب بزند خدایتعالی وحی کرد باو و گفت «وخذبیدك‌ضغثا فاضرب‌به ولاتحنث» گفت‌دسته‌ای از شاخ درختان بگیر بعدد صد و درهم بند و یکبـار بر او زن تا سوگندت راست شود هم چنان کرد .

قوله . (فَاسْتَجَبْنا لَهُ) ابوالقاسم بن حبیب گفت یکروز حاضر آمدم بمجمعی از

فقهاء وعلماء وايشان‌حديث أيوب میکردند و آنکه ایوب برسبیل شکایت گفت مسّنیَ الضّرُّ، و میگفتند شاید تـا او ازخدای شکایت کند؟ وخدای در حقّ او میگوید : « انّا وجدناه‌صابرا نعم العبد » من گفتم این شکایت نیست این عرض ضعف حال است در میانهٔ دعا نبینی که در عقب او لفظ اجابت میآید من قوله « فاستجبنا له » و اجـابت بعقب دعا باشد نه بعقب شکایت (فَکَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ) ما او را اجابت کردیم وکشف بلای او کردیم و «من» تبیین راست . (وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ) ومراد بأهل فرزندان‌اند وآن فرزندان که مرده بودند خدایتعالی‌ایشانرا زنده کرد و پس ازآن‌هم چند فرزندان داد اورا بعددواختلاف مفسّران در عدد ایشان گفتیم (رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا) نصب اوبرمفعول‌له است برای‌رحمت ما براو (وَ ذِکْری لِلْعابِدِینَ) ویادگاری وتذکیری مرخدای پرستانرا .

قوله (وَ إِسْمٰعِیلَ وَ إِدْرِیسَ وَ ذَاالْکِفْلِ) إسمعیل بن إبراهیم است و ادریس بن اخنوخ است وقصّهٔ ایشان رفته است پیش ازاین ، وتقدیر آیت اینست و أذکر اسمعیل و ادریس مفسّران در ذوالکفل خلاف کردند . عبدالله عمر گفت از رسول ﷺ حدیثی شنیدم که اگر یکبار یا دوبار شنیدمی نگفتی جز آنکه هفت بار شنیدم (١) این حدیث از او ، که گفت در بنی اسرائیل مردی بود نام او ذوالکفل مردی فاسق بود یکروز زنی را شصت‌دینار داد واورا پیش خود برد چون خواست که با اوخلوت کند اورا یافت که میلرزید . گفت چه بوده است ترا ؟ گفت من هرگز این‌کار نکرده‌ام، گفت پس چرا آمدی اینجا ؟ گفت‌ضرورت حاجت مرا حمل کرد براین ، مرد گفت بروکه ترا مسلم کردم وزر بتو دادم وتوبه کردم با خدای که هرگز نیز چنین معصیت نکنم آنشب اوراوفات‌رسیدوبمرد بردر سرای نوشته‌یافتند که خدای ذوالکفل را بیامرزید .

اعمش روایت کند ازمنهال بن‌عمرو، او از عبدالله بن‌الحارث که پیغمبری از پیغمبران قوم خود را گفت کیست که تکفّل کند که همه روزه روزه دارد و همه شب نماز گذارد و در کارها تأنّی و تثبّت بجای آرد و خشم نگیرد ؟ جوانی برپای خاست گفت من این تکفل بکنم گفت بنشین دگرباره باز گفت که کیست تا این‌تکفّل بکند ؟ هم اوبرخاست گفت بنشین‌سیم

(١) چون باتفاق مسلمانان قول رسول صلی‌الله علیه وآله حجت است هرچند یکبار بگوید ، و عبدالله‌عمر گوید اگر یکبار یا دو بار شنیده بودم نمی‌گفتم چون احتمال میداد دریکی‌دوبارخودش‌اشتباه کرده‌باشد ودرست‌بخاطرش‌نمانده‌باشد، اماچون هفت بارشنیده‌یقین‌دارد که‌اشتباه نکرده‌است .

بار دگر بگفت هم او برخاست آن پیغمبر وصیّت باو کرد او را برجای خود بنشاند واو از میان مردمان حکم میکرد و تثبّت وتأنّی کار می‌بست ، و خشم‌نمیگرفت یکروز شیطان‌بیامد تا اورا بخشم آرد و سرای اوبزد زدنی‌منکر ، ذوالکفل گفت کیست ؟ گفت مردی‌ام که‌کاری دارم، یکی‌را فرستاد گفت‌این‌رانخواهم دیگریرا بفرستاد گفت نیزنخواهم این را ، وازسرای بیرون آمد گفت کرا خواهی که با توبکار تو بیاید؟ گفت‌ترا . دست اورا گرفت و اورابباازار بردآنگه اورا رها کرد وبرفت اوبرگشت با سکینه ووقار وباخانه‌آمد وهیچ خشم نکردمردم اورا ذوالکفل نام کردند .

مجاهد گفت چون الیسع پیر شد اندیشه کرد تا کرا خلیفه کند که باجای او بایستند آنگه گفت خلیفتی باید کردن در حیات خود تا بنگرم که‌چگونه میکنند ازمیان قوم‌برخاست وگفت کیست که تکفل کند مرا بسه‌خصلت بروز روزه دارد و بشب نماز کند و درکارهاخشم نگیرد مردی حقیر مجهول برپای خاست وگفت من تکفل میکنم باین سه‌خصلت، آن روزرها کرد بردگر روز چون قوم حاضر آمدند برپای خاست و همین سخن گفت کس بر نخاست مگرهمان مرد، آنروز هم رها کرد بردگر روز روز سوم برخاست و همین گفت همان مردبر خاست اورا خلیفه کرد آنمرد بکار خلافت قیام نمود روز روزه میداشت و شب نماز میکردو همه روز در میان مردمان حکم کردی جز یکساعت که بقیلوله بخفتی ابلیس اصحابش را میگفت علیکم بفلان بنگرید تا برفلان ظفر یابید گفتند براو هیچ راه نمییابیم گفت من چاره سازم در کار اوآنگه بیامد در وقت آنکه او بخوابگاه آمده بود در بزد برصورت پیری این مرد گفت کیست گفت پیری مظلوم که براو ظلم میرود او برخاست و بیرون آمد اورا برپای بداشت و قصّه آغاز کرد که برمن چه ظلم میرود چندانی بگفت تا وقت نماز دیگردرآمد و وقت قیلوله فایت شد حاکم گفت ایمرد برو وخصمانت را حاضر کن که وقت آنست که‌من بحکومت بنشینم اوبرفت وحاکم بنشست ومیان مردم حکم میکرد وانتظار میبرد تا پیر مظلوم باز آید نیامد بردگر روز بامداد تاوقت قیلوله نیامد چون اوخاست تا بخسبد او آمد وحلقهٔ دربزد گفت کیستی‌تو؟ گفت من‌آن پیر مظلومم گفت نه ترا گفتم باز آی گفت خصمانم بگریختند و ایشان مردمانی‌اند ظالم و قصه درپیوست‌وآن روزنیز خواب براو تباه‌کرد تاوقت نماز دیگر روزگار او ببرد (۱) برفت وآنروز باز نیامد روز دیگرمرد رنجورشد که سه‌شبانه

---

(۱) یعنی وقت او تلف کرد .

روز نخفته بود مردی را بردر سرای بداشت که اگر کسی آید این در بزند رها مکن تا من
بخسبم یکساعت که رنجورشده‌ام از بیخوابی چون بخفت دیگرباره پیر آمد تا در بزند آنمرد
رها نکرد بسیار مدافعه کردند آنملعون از سوراخ در آنخانه رفت و از اندرون در بزد مرد
بیدار شد گفت کیست گفت پیر مظلومم آن مرد دربان را آواز داد و گفت نه ترا گفتم کس
را اینجا رها مکن گفت این نه ازجهت من آمد او برخاست و بیامد مرد را در اندرون سرای
یافت و دربسته بحکم خود، گمان برد و گفت گمان برم که تو دشمن خدائی‌ابلیس. گفت هستم
و خواستم تا ترا بخشم آرم گفت« الحمد لله الذی عصمنی منك » سپاس خدایرا که مرا ازتو
نگاه داشت وابلیس‌خائب ونومید ازاوبر گشت او را ذوالکفل خواندند. ابوموسی اشعری
گفت ذوالکفل پیغمبر نبودبنده‌ای‌بودصالح تکفل کرد بعمل صالحان از پیغمبران و در شبانه
روزی خدایرا صد نماز کردی خدایتعالی بر او ثناء نیکو گفت و گفتندمردی‌بودپارسا تکفل
کرد بکار مردی که در مانده بود و اورااز آن بلابرهانید او را ذوالکفل‌خواندند، گروهی
گفتند ذوالکفل الیاس بود و گروهی گفتند زکریا بود و جبّائی گفت پیغمبری بود از بنی
اسرائیل و او را برای‌آن ذوالکفل خواندند که او خداوند نصیب تمام‌بود از ثواب‌همچندان
ثواب که امتش را بود او را بود وکفل در لغت نصیب باشد(كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ) اینان
همه صابر بودند.

(وَ أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ) ومااینان رادر رحمت خودآوردیم
که ایشان از نیکان وپاکان بودند.

قوله: (وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً) تقدیر همان است واذکر ذاالنون ویاد کن
ای محمد خداوند ماهی را یعنی یونس بن متی را ونون مـاهی بزرگ باشد و اورا برای آن
ذوالنون خواند که مدّتی در شکم ماهی بود ودگر جای او را « صاحب الحوت » خواند فی
قوله « ولاتکن کصاحب الحوت » و هر دو یك معنی دارد«اذذهب مغاضبا»چون برفت‌خشمناك
مفسّران خلاف کردند درمعنی آیت ووجه او،ضحّاك گفت اذذهب مغاضباالقومه، برفت
از میان قوم خشمناك برقوم ازآنجا که اصرار کردند بر کفران و این روایت عوفی است .از
عبدالله عبّاس روایت است که گفت یونس وقومش در زمین فلسطین بودند پادشاهی بغزاء ایشان
آمد و ازایشان نه‌سبط و نیم را بغارت برد و دو سبط و نیم را بگذاشت خدایتعالی وحی کرد
بشعیاء پیغمبر که بنزدیك حزقیاء رو و اوپادشاه بنی اسرائیل بود واورا بگو تا پیغمبری‌قوی
و امین‌را بفرستد که من در دل ایشان افکنده‌ام که بنی اسرائیل را با او بفرستند تـا برود و

ایشانرا باز ستاند پادشاه با قوم گفت کیست که اینکار را بشاید و در مملکت او پنج پیغمبر بود مردم گفتند شایستهٔ اینکار یونس است پادشاه یونس‌را گفت ترا بباید رفتن یونس گفت خدای تعالی مرا تعیین کرده است و نام من برده است گفت نه، گفت پس دیگریرا بفرست گفت ترا بایدرفتن، گفت من‌نتوانم ،الحاح کرد براو، وبرفت بر خشم از پادشاه واز آنکه اشارت کردند پادشاه را بفرستادن او فذلك قوله « وذاالنّون إذذهب مغاضباً » از آنجا بیامد بخشم بکنار دریای روم آمد کشتی در دریا میشدبا قومی بسیار ومالی‌بسیار، درآنکشتی نشست‌چون بمیانهٔ دریا رسید دریا آشفته شد و کشتی بنزدیك هلاك و غرق رسید گفت در میان ما‌یا مردی عاصی است یا بندهٔ گریخته واز رسم عادت ما آنست که در مثل این حادثه قرعه بزنیم بنام‌هر کس برآید او را در دریا افکنیم که یك مرد هلاك شود اولیتر باشدکه‌کشتی با هر چه در اوست، یونس‌از آنمیان برپا خاست گفت همانا آن بندهٔ گریخته منم مرا بدریا افکنید که‌در حال کشتی‌ساکن‌شود ،گفتند معاذ الله تو سیمای صالحان داری و این حدیث بتو لایق نیست ما بی قرعه کار نکنیم قرعه بر افکندند بنام یونس برآمد دگر باره برافکندند بنام یونس‌بر آمد تا سه بار برافکندند چون هر سه بار بنام‌او برآمد اوبرخاست و خویشتن را بدریاافکند ماهی بیامد و دهان باز کرد و او را فرو برد وگفتند آن قوم او را برگرفتند وخواستند او را در دریا اندازند ماهی بزرگ بیامد و دهان باز کرد گفتند اگر لابد او را بدریا میبـاید افکند بدهن ماهی معنی‌ندارد، بجای دیگر بردند او را همان ماهی بیامد و دهان‌باز کرد تـا بهرجانب ببردند اورا آن ماهی می‌آمد و دهان باز کرد گفتند مگر این‌مرد طعمه و روزی‌این ماهی است اورا بینداختند ماهی‌اورا فرو برد .

در خبر است که چون اورا بدریا انداختند خدایتعالی وحی کرد بنون گفت بندهٔ مرا دریاب یونس را که من شکم تو را روزی چند مقام او کرده‌ام امتحانرا و نگر تـا پوست او نخراشد و اندام او نیازاری که او طعمهٔ تو نیست آن ماهی او را فرو برد ماهی دیگر بیامدو آن ماهی را فرو برد دیگری بیامد و اورا فرو برد وذلك قوله(فَنادیٰ فِی الظُّلُماتِ)واین جمع باشد و اقلّ جمع سه بود و بعضی دیگر گفتند مراد بظلمات سه‌ظلمت است ظلمت شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم‌ماهی، این دو قول که مغاضباً للملك لهذاالسبب اوللقوم لإصرارهم علی الکفر این دو قول قول معتمد است فامّا قول آنکس که گفت مغاضباً لربّه آن خشم او برای خدا بود ازآنجا که او قوم را وعده‌داده بود بعذاب و او برفته قوم چون علامت عذاب

بدیدند ایمان آوردند خدایتعالی عذاب از ایشان برداشت یونس چون بشنید که ایشانرا عذاب نیامد برفت و خشم گرفته برخدای از آنکه سبب نشناخت و گفت من با میان قوم نروم دروغ زن، که ایشان‌مرا بکشند، این‌قول نیك نیست برای آنکه این بر پیغمبران روا نباشد و نه‌بر آنکس که او خدایرا شناسد چو غضب ارادت عقاب و مضرّت باشد بغیری و آنکس که او بر خدای مضرت و عقاب روا دارد خدایرا نشناسد، اما عذر آنکس که او گفت که خشم برای آن بود که خدایتعالی چرا عقوبت نکرد ایشان را با آنکه ایمان آورده بودند هم چیزی نیست برای آنکه این هم‌جهل باشد بخدای‌وعدل وحکمت‌او.

فأمّا قول حسن بصری که گفت سبب خشم او آن بود که خدای تعالی او را باهل‌نینوا فرستاد تا ایشانرا اعذار و انذار کند او گفت بار خدایا مرا روزی‌چند مهلت ده‌تا برگی‌بسازم گفت مهلت نیست تورا و این کار از آن زودتر میباید که تو میگوئی گفت چندان مهلت ده‌مرا که نعلینی بر گیرم گفت مهلت نیست او بخشم آمد فخرج مغاضبا لربّه او برفت خشمناك بر خدایتعالی این هم قول باطل است برای آنکه خدایتعالی آن را برای پیغمبری اختیار کند که داند که منقاد باشد اوامر خدایرا بر آن وجه که اوفرماید و نیز نشاید که خدایتعالی با پیغمبر و جز از پیغمبر از مکلّفان در تکلیف این‌مضایقه کند که رها نکنند که ایشان سازگاری که لابد باشد از آن بسازند و آنکه گفت مغاضبالربّه خود کفر است، چنانکه گفتیم.

و امّا قول وهب که او گفت خدایتعالی یونس را به پیغمبری فرستاد و او مردی تنگ خوی بود چون ثقل اعباءنبوّت باو رسید بار نبوّت‌ازپشت بینداخت‌ازآنکه درزیر آن متفسخ شد چنانکه شترکره در زیر بار گران، و بگریخت‌خشمناك‌برخدای، آن‌هم کفراست ازجهت خشم برخدای و ازجهت حوالت تکلیف مالایطاق بخدای. قومی دگر غضب را بر انفه حمل کردند و گفتند مغاضباً أی‌مستنکفاً انفاً، این‌قول‌هم‌نیك‌نیست برای آنکه پیغمبر چگونه‌شاید که استنکاف کند از آنچه خدای اورا فرماید با آنکه درلغت غضب بمعنی انفه نیامده است. و مغاضب مفاعل باشد و مفاعله بیشتر میان دوکس باشد کالمقاتلة و المضاربة و المصارعة و المشارکة، وآمده است که مختص باشد بیکی نحو سافرت و عاقبت الرجل و طارقت النّعل‌و عافاه الله و این ازاین بابست مغاضبا‌ای‌غضبان‌قوله (فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ)یعقوب خواند«یقدر علیه»علی الفعل المجهول و عمر عبدالعزیز و زهری خواندند در شاذ«نقدّرعلیه» بالتّشدید من التّقدیر علی اسناد الفعل الی‌الله بالنّون.

و قتاده و عبید بن عمر خواندند «یقدّر علیه» بضمّ یاء وفتح دال مشدّد علی المجهول من التقدیر . و باقی قرّاء خواندند «نقدر علیه» بفتح نون و کسر دال من القدر آنکه در معنی او سه قول گفتند یکی آنکه نقدر من القدر ، و القدر والقتر التضیق و منه قوله ، « الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر » و قوله «وأما إذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه » أی ضیق ومعنی آن باشد که یونس علیه السلام گمان برد که ما تضییق و تشدید نکنیم در تکلیف و این قول نیکو است هم بر لغت راست است ولایق پیغمبر علیه السلام وجایز بود ، وقول دیگر آنست که فظنّ أن لن نقدر علیه من القدر الذی هو التقدیر ، یقال : یقال :قدر و قدر بمعنی واحد والقدْر والقدَر التقدیر قال الشاعر :

فَلَيْسَتْ عَشِيّاتٌ تولّتْ بِراجِعٍ		لنا أبداً ما أوْرَقَ السَّلْمُ وَالنَّضْرُ
وَلا عائِدٌ ذاكَ الزّمانُ الّذي مَضىٰ		تَبارَكْتَ ماتَقْدِرْ تَقَعْ وَلَكَ الشُّكْرُ (۱)

و قال آخر :

نالَ الخِلافَةَ أوْ كانَتْ لَهُ قَدَراً		كَما أتىٰ رَبَّهُ مُوسىٰ عَلىٰ قَدَرِ (۲)

معنی آنکه ما بر اوحکم نکنیم یعنی بااومسامحه و مساهله کنیم وقدَر بمعنی قضا باشد کالقدْر واین قول مجاهد است و قتاده و ضحّاك وکلبی ، و در این وجه تعسّفی هست برای آنکه نگویند قدر علیه بمعنی قضاعلیه، وچون تحقیق کنند معنی هم راجع باشد با قول اول پس قول اول بهتراست. امّا قول سیّم که حمل کنند بر نفی قدرت و گویند معنی آنستکه یونس گمان برد که خدایتعالی بر او قادر نباشد این قول از گوینده‌اش بس کفر(۳) باشدچون این گمان که خدایتعالی بر بنده و مؤاخذه او قادر نباشد کفر بود و حوالهٔ کفر به پیغمبران کفر بود قوله : (فَنادىٰ فِي الظُّلُماتِ) ندا کرد درظلمات. سه قول گفتند دراو، دورفت وقول سوم آنکه اراد به تکاثف الظلمات وآنچه ظاهرتر است و مفسّران بیشتر برآنند آنست که ظلمت شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی خواست یونس علیه السلام در آن سه تاریکی ندا

(۱) سلم و نضر دونوع درختند و واحد سلم سلمه و واحد نضر نضار است و راجع بصیغه مذکر بتأویل عشیات است بزمان نظیر «ان رحمة الله قریب» یعنی آن شبها که پشت کردند و رفتند دیگر باز نمیگردند برای ما هرگز تا درخت سلم و نضر برك میدهد . وآن زمان که گذشت دیگر نمی‌آید . ای خداوند تبارك هرچه تو تقدیر کنی واقع شود وترا سپاس گزاریم .

(۲) بخلافت رسید و در خورد و شایان آن بود چنانکه موسی بشایستگی و اندازه مقرر حضور پروردگار رسید .

(۳) یعنی فقط کفر باشد

کرد و گفت ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ بعضی مفسّران گفتند یونس چهل شبانه روز در شکم ماهی بود، وبعضی دگر گفتند هفت‌شبانروز، و گفتندسه روز. و در خبر است که خدایتعالی شکم ماهی بر اوچون آبگینه کرد تاماهی در هفت دریا بگردید واورابگردانید تا او عجایب هفت دریابدید، وخدایتعالی بخرق عادت حیات اوبجای بداشت بی هوای لطیف که او جذب کردی چون‌ماهی بقعر دریا رسید یونس عليه السلام حسیسی شنید گفت این‌چیست؟ وحی آمد باو که این آواز تسبیح‌دوابّ دریا است اوعند آنحال گفت «لاإله إلا أنت» نیست جز تو خدای دیگر «سبحانك» منزّهی از همهٔ ناشایست و نابایست «إنّی كنت من الظالمین» من از جملهٔ ستمکاران‌بوده‌ام. واین را چند وجه باشد: یکی آنکه این قول برسبیل خضوع و خشوع وانقطاع گفت با خدایتعالی‌چنانکه‌درقصّهٔ آدم بیان کردیم. دگر آنکه روا بود که یونس را امر مندوب‌کرده باشند با مقام کردن و ترك آن مندوب کرده بود پس ظالم نفس خود باشد باین معنی که نقصان ثواب کرده بود، وظلم در لغت نقصان باشد من قولهم ظلمه حقّه‌إذا نقصه و این‌وجه‌هم در قصهٔ آدم رفته است. ووجه سیّم آنکه‌معنی آن باشد که من القوم الظالمین من ازجملهٔ آنانم که ظلم کنند و ظلم برایشان روابودو آن آدمیان باشند چنانکه یکی از ما گوید إنّما انا بشر والبشر یخطی و یذنب معنی نه آن باشد که اومخطی ومذنب‌باشد مراد کسر نفس خودباشد و براین وجه«مِن»تبیین‌را باشدتبعیض را نباشد.

﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ﴾ خدایتعالی گفت ما اجابت کردیم اوراواز غم برهانیدیم. در خبر است که صادق عليه السلام گفت «عجبت ممّن‌یفزع من أربع کیف‌لایفزع إلی أربع» عجب از آنکه‌او از چهار چیز ترسد چگونه با چهارکلمه‌نگریزد. آنکه اوراغمی باشد چگونه باین کلمه نگریزد که «لاإله‌إلا أنت سبحانك‌إنّی کنت من الظالمین» ومیشنود که خدایتعالی عقیب آن‌میگوید: «فاستجبنا له و نجّیناه من‌الغمّ» دگر آنکه از کسی ترسد چگونه‌نگوید: «حسبنا الله ونعم الوکیل» و میشنود که خدایتعالی عقیب‌اومیگوید: «فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم‌یمسسهم سوء» و ازآنکس که او ازمکر کسی ترسد فزع نکند بـااین کلمه «و افوّض أمری إلی‌الله إنّ الله بصیر بالعباد» و میشنود که خدای عقیب آن میگوید: «فوقیه الله سیّئات مامکروا» و آنکه او برچشم بدبرچیزی بترسد چگونه نگوید: «ماشآء الله لاحول‌ولاقوّة إلاّ بالله» و میشنود که خدایتعالی عقیب‌آن میگوید: «إن‌ترن‌أنا أقلّ منك‌مالا

وولداً فعسى ربّي أن يؤتين خيراً من جنّتك» رسول را ﷺ گفتند يا رسول الله اين كلمات خاصّ يونس را بود أعني قوله «لاإله إلاّ أنت سبحانك إنّي كنت من الظالمين» گفت خاصّ يونس راست و عام جملهٔ مؤمنانرا ألاترى إلى قوله: «وكذلك ننجي المؤمنين» وهمچنين نجات دهيم مؤمنانرا .

شهر بن حوشب روايت كرد از عبدالله عبّاس كه يونس را خدايتعالى براى آن فرستاد به پيغمبرى، كه از شكم ماهى بيرون آورد او را نبينى كه در سوره صافات ميگويد عقيب آن قصّه «و أرسلناه إلى مائة ألف أو يزيدون» وقومى دگر گفتند پيش از آن فرستاد اورا بـه پيغمبرى چنـانكه در سياقت قصّه رفته است در سورهٔ يونس . سعيد بن المسيّب روايت كرد از سعد بن مالك كه رسول ﷺ گفت اسم الله الّذى إذا دعي به أجاب و اذا سئل به أعطى دعوة يونس بن متّى من قوله: «لاإله إلا أنت سبحانك إنّي كنت ـ الآيه» . وهو شرط الله لمن دعاه بها . گفت آن نام خداى كه چون اورا بآن بخوانند اجابت كند وچون بآن بخواهند بدهند اورا دعاى يونس بن متى است يعنى اين كلمات و اين شرط خدايتعالى است براى آنكس كه اورا بخواند أماقوله (وَكَذَٰلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ) قرّاء در او خلاف كردند . عامهٔ قرّاء خواندند بدو نون دوم از او ساكن من الانجاء يقال أنجاه ينجيه إنجاء ، و ابن عامر و أبوبكر عن عاصم خواندند بيك نون و تشديد جيم. آنكه در وجه آن نحويان خلاف كردند. فرّاء وزجّاج گفتند لحن است و آنرا وجهى نيست وانّما در كتابت يك نون نوشتند (١) كراهة الجمع بين المثلين فى الخط ، و براى آنكه نون با جيم پنهان نشود چو جيم از حرفهاى فم است وظنّ آنانكه پنداشتند كه نون در جيم ادغام كردند خطاست براى آنكه نون بـا جيم هيچ نسبت ندارد (٢) و بعضى دگر گفتند اين فعل ماضى است مجهول على فعل كانه قال نجّي

---

(١) در مصاحف نجي بيك نون نوشته شده است باتفاق و قرآنهاى صحيح كه در كتابت متابعت كامل از رسم الخط اول كردند هم اكنون بيك نون است، و بعضى براى رفع اشتباه از قاريان مخالفت كتابت اصلى كرده دونون آوردند وحفظ قراءت ملفوظ را واجب تر ازحفظ رسم الخط شمردند مانند قرآن مشهور حافظ عثمان وبعضى اصل كلمه را بيك نون نوشتند ويك نون ساكن جدا بالاى آن نوشتند بدين صورت نجي (ن) واين عمل بهتراست كه هم رسم الخط اصلى محفوظ ماند وهم قاريان باشتباه نيافتند.

(٢) وصحيح آن است كه عاصم اخفاء نون در جيم كرده وگاهى اخفارا ادغام گويند چنانكه در الكتاب سيبويه آمده است .

المؤمنين برهانيدند مؤمنانرا آنکه مؤمنون بایستی برفع لإسنادالفعل إلیه ، عذر خواستند از این و گفتند فعل مسند است با مصدرمضمر کأنّه قال: نجّي النجاء المؤمنين، ومؤمنين مفعول دوم باشد ومثله ضُرِبَ زَيداً علی تقدير ضُرِبَ الضَّرْبُ زَيداً (١) وقال الشاعر:

وَلَوْ وَلَدَتْ قُفَيْرَةُ جَرْوَ كَلْبٍ لَسُبَّ بِذلِكَ الجَرْوِ الكِلابا (١)

وِكلابٌ بايست، جز كه مصدر إضمار كرد و فعل باو إسناد كرد واين وجهي ضعيف است وبيتي مجهول واين روا نباشد كه ضُرِب زيداً علي ماقدروه. دگر آنكه ياءمفتوح بايست و كس ياءرا مفتوح نخواند پس اين قراءت ضعيف است و حمل كردن كلمه را بر آنكه ازتنجيه است و تفعيل وجهي ندارد براي آنكه ننجي بايد بتحريك هر دو نون و كس نخواند،اگر گويند إسكان كردند پس إدغام، گوئيم بيان كرديم كه گفتن إدغام خطا است اينجا لبعدالمخرج.

قوله (وَ زَكَرِيّا) التقدير و اذكر زكريّا. (إذْ نادَى) اي حين دعا (رَبَّهُ) وياد كن اي محمد زكريّا راچون خدايرا بخواندو گفت (رَبِّ لا تَذَرْني فَرْداً وَأنْتَ - الآية) ايخداوند من رها مكن مرا تنها و تو بهترين وارثاني و ميراث گيراني ، و اين آنكه گفت كه او را عقبي و فرزندي نبود كه بجاي او بايستد وميراث او گيرد براي آن گفت كه (أَنْتَ خَيْرُ الوارِثِينَ) تا بدانند كه اورا ميراث خود از خداي دريغ نيست ، و او ميداند كه عالم جمله بميراث خدايرا خواهد بودن إنّما دل او در بند فرزندي است كه بجاي او بايستد و بمقام او بنشيند.

(فَاسْتَجَبْنا لَهُ) ما او را اجابت كرديم (وَ وَهَبْنا لَهُ يَحْيى) و او را يحيى كه فرزند او بود بداديم (وَأصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ) و جفت او را براي او بصلاح باز آورديم . يعني پس از آنكه عقيم بود وصلاحيت ولادت نداشت اورا باحال ولادت برديم تا زاينده شد و صالح شد ولادت را . اين قول بيشتر مفسّران است ، و بعضي دگر گفتند مراد آنست كه آن زني بدخوي بود خدايتعالي او راخوشخوي كرد. (إنَّهُمْ) ايشان يعني آن پيغمبران كه ذكر ايشان برفت (كانُوا يُسارِعُونَ فِي الخَيْراتِ) در خيرات مسارعت نمودندي وشتاب زدگي.

---

(١) نجي النجاء . يعني خلاص ونجاتي واقع شد مؤمنين را و ضرب الضرب زيداً يعني ضربتي زده شد زيد را .

(٢) قفيره مادرفرزدق استوبعضي گويندفقيره زن تهي دست استيعني اگر زن بي‌چيز تهي دست توله سگي بزايد بسبب آن همه سگهارا دشنام ميدهند و سرزنش ميكنند يعني همه سگان منفور مردم ميشوند چون فقر و تهي دستي موجب نفرت مردم است . اين بيت را ابن قتيبه شاهد آورده است و گوينده آن معلوم نيست .

(وَيَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً) و مارا خواندندی برغبت ورهبت بطمع و خوف بامید وترس و نصب او بر مفعول له باشد یعنی رغبة في ثواب الله ورهبة من عقابه ، و أعمش خواند رُغْباً و رُهْباً علی وزن فُعْل بضمّ الفاء و سكون العين ، وهما لغتان كالسُّقْم و السَّقَم والنُّكْل والنَّكَل و البخل و البخل (وَ كانُوا لَنا خاشِعِينَ) و مـا را خاشع و فروتن بودند آن پیغمبران .

(وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها) و یاد کن نیز آن زن را که خویشتن نگاهداشت و صیانت کرد یعنی مریم عليها السلام (فَنَفَخْنا فِيها مِنْ رُوحِنا) ما ازروح‌خوددر او دمیدیم«من» شاید که تبعیض بود ، و شاید که تبیین بود (وَ جَعَلْناها وَابْنَها) کردیم او را وپسراورا عیسی عليه السلام آیتی وعلامتی ودلالتی ومعجزه‌ای جهانیان را .

قوله (إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً) مجاهد وحسن گفتند مراد بامت دین است .یعنی‌این دین مسلمانی دین‌شمااست و اصل امت‌جماعتی باشند علی دین واحد أومقصد واحد(واحِدَةً) یك امت یعنی یك ملّت ، و يك دين . چو هردین که جز اسلام است باطل است ، و نصب امّت برحال است ، و عامل دراو معنی هذه است کقوله تعالی « و هذا بعلي شيخاً» وابن أبی إسحاق خواندامّةٌ واحدة برفع علی تقدير وهي امّة واحدة(وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ) ومن‌خدای شماام مرا بپرستید. آنکه گفت:

(وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ) کار خود در دین پاره پاره کردند درمیان ایشان یعنی در دین مختلف شدند . ومثله قوله « إنّ الّذين فرّقوا دينهم وكانوا شيعاً» آنکه برسبیل تهدید گفت . (كُلٌّ إِلَيْنا راجِعُونَ) همه با مـا خواهند آمدن . و همه را رجوع با مـا خواهد بودن .

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ) وهر که عمل‌ها نیکو کند ومؤمن‌باشد (فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِهِ) سعی و رنج و عمل اورا کفران‌نبود. بل مشکور باشد و بموقع إحمادافتد .(وَإِنَّا لَهُ)أي‌لعمله(كاتِبُونَ)وماعمل اوبنویسیم تا براوعرض کنیم ، واورا بر آن جزا و ثواب دهیم .

(وَحَرامٌ عَلى قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها) کوفیان خواندند و حِرْم بکسر حاء و سکون راء وهردو لغت است مثل حِلّ وحلال ،وباقی‌قرّاء حَرام خواندندبفتح‌حاءألفی‌بعدراء. گفت که حرام است برهرشهری ودهی که ماایشانراهلاك کرده‌ایم که بازآیندو براین‌قول «لا»زیاده

باشد چنانكه شاعر گويد: « فِي بِئْرِ لا حُورٍ سَرَىٰ وَ ما شَعَرْ »(١).

أى في بئر حور . و بعضى دگر گفتند حرام بمعنى واجب است چنانكه خنساء گفت:

وَ إنَّ حَراماً لا أرَى الدَّهرَ باكِياً عَلىٰ شَجْوَةٍ إلّا بَكَيْتُ عَلىٰ صَخْرِ (١)

و معنى آن بود كه واجب است بر أهل شهرى كه ما ايشان را هلاك كرديم كه باز آيند يعنى هلاك شدگان ماهرگز بادنيا نيايند. زجّاج گفت معنى آنست كه حرام است بر شهرى كه ما هلاك كرده باشيم قبول عمل ايشان براى آنكه ايشان باز نيايند و توبه نكنند ودر آيه اين تقدير كرد وحمل رجوع برتوبه كرد . وأمّا نظم آيت وإعراب او: إنّ مع اسمها وخبرها در محل رفع باشد بابتداء چو او واقع بود موقع المصدر ، والتقدير رجوع اهل القرية عن المهلكة حرام عليهم أي لايكون ولايمكن ولايقع . اگر بمعنى رجوع با دنيا گويند ، واگر بمعنى توبه گويند و بر اين وجه حاجت نباشد بتقدير محذوفى . جابر جعفى گفت از باقر عليه السلام پرسيدم حديث رجعت اين آيت برخواند ، و باين آيت استدلال توان كرد بر صحّت رجعت براى آن كه ظاهر آيت اين است كه گفت حرام است بر دهى و شهرى كه ما ايشانرا هلاك كنيم كه باز نيايند ، و اين آنست كه از صادق عليه السلام پرسيدند كه در وقت رجعت كه باز آيد ؟ گفت « من محّض الايمان محضاً او محّض الكفر محضاً » گفت مؤمنى محض و كافرى محض و دليل بر اين قوله تعالى عقيب هذه الآيه :

(حَتّىٰ إذا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ) وفتح يأجوج ومأجوج در وقت رجعت باشد براى آنكه عقيب يأجوج و مأجوج صاحب الزمان عليه السلام كه مهدى است بيرون آيد و رجعت براى او باشد أبوجعفر و أبوعامر و يعقوب خواندند وفتّحت بتشديد ، و باقى قرّاء بتخفيف. گفت تا آنكه كه سدّ يأجوج و مأجوج بگشايند وقصهٔ ايشان رفته است . حذيفة بن اليمان گفت رسول عليه السلام گفت اول آيتى وعلامتى ازعلامات آخرزمان خروج دجّال بود آنكه خروج دابّة الأرض آنكه خروج يأجوج و مأجوج آنكه عيسى عليه السلام از آسمان فرود آيد و اين عند خروج مهدى باشد پس ازآن آتشى از قعر عدن پديد آيد كه مردم را بمحشر راند(وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ) وايشان ازهرتلى وبلندى فرومى آيند. و نسلان نوعى باشد ازرفتن چون رفتن گرگ قال الشاعر :

(١) حور مخفف حوور است بدو واو بمعنى رجوع يعنى درچاه بى بازگشت رفت وندانست .

(٢) واجب ولازم است برمن كه درروزگار هركه را ببنم ازغمى ميگريد منهم برصخر گريه كنم.

عَسَلانَ الذِّئْبِ أَمسى قارِباً بَرَدَ اللَّيْلُ عَلَيْهِ فَنَسَلْ (١)

و بعضی‌مفسّران گفتند این فعل راجع است با دجّال وقومش، و گروهی گفتند راجع است با جملهٔ خلایق که از گورها برخیزند ،واین‌هردو قول خلاف ظاهراست و قوّت قول‌باز پسین راست مجاهد خواند در شاذ وهم من کلّ جدث بجیم و ثاء ، یعنی‌من کلّ قبرازهرقبری بر میآیند بشتاب و مثله قوله « یوم یخرجون من‌الأجداث سراعاً» .

(وَاقْتَرَبَ الوَعْدُ الحَقُّ) فرّاء وجماعتی أهل‌علم گفتند «واو» زیادت است ،وتقدیر آنستکه‌اقترب‌الوعدالحق‌تاجواب‌إذا باشد یعنی‌إذا فتحت‌یأجوج‌مأجوج‌وهم من کلّ حدب‌ینسلون اقترب‌الوعدالحقّ یعنی وعدالقیامة. گفت‌چون‌یأجوج‌ومأجوج بیایند وعده‌قیامت‌نزدیك رسد و مثله قوله «فلمّا أسلما و تلّه للجبین وناديناه » وقال امرؤ القیس :

فَلَمّا أَجَزْنا ساحَةَ الحَيِّ وَانْتَحى بِنابَطْنَ خَبْتٍ ذي حِقافٍ عَقَنْقَلِ (٢)

یعنی انتحی . گفت و دلیل این تأویل حدیث حذیفه است که گفت اگر مردی اسب کرّه‌دارد چون یأجوج و مأجوج بیایند او بآنجـا نرسد که بر تواند نشستن که قیامت بر خیزد (٣)زجّاج گفت این قول کوفیان است وبصریان رواندارند حذف‌واو. واو برجای‌خود است و فائدهٔ او عطف است وجواب إذا مقدّر است فی قوله « یاویلنا »والتقدیر قالوا یاویلنا، و این از جملهٔ آن جایها باشد که قول در او بیفکنند (فَإِذا هِيَ شاخِصَةٌ) إذا مفاجات راست . یعنی که تونگاه کنی چشمهای کافران شاخص و متحیر باشد از دست برفته چنانکه برهم‌نیاید .(یا وَیْلَنا) میگویندای وای‌بما(قَدْ کُنّا في غَفْلَةٍ مِنْ هذا)ما ازاین روز و ازاین کار غافل بودیم (بَلْ کُنّا ظالِمِینَ) بل‌ظالمان و ستمکاران‌بوده‌ایم أمّادر«هی»چندوجه گفته اند یکی آنکه ضمیر ابصار است وآن ضمیریست قبل الذکر علی شریطة النفسیر کقول الشّاعر :

لَعَمْرُ أَبِيها لا تَقُولُ ظَعِینَتي ألا فَرَّ عَنّي مالِكُ بنُ أَبي کَعْبِ(٤)

---

(١) بعضی‌گویندازنابغه جعدی است وبعضی‌آنرا به لبید نسبت دادند وقارب‌کسی است‌که شبانه بجستجوی آب رود یعنی شبانه بجستجوی آب شتافت مانند شتافتن گرگ کـه سـرمای شب او را درگیرد وبدود .

(٢) چون از ناحیه منزلگاه قبیله‌گذشتیم آهنك وادی‌کرد مرکوب ماکه در آن تل ریك پیچیده وتپه ها بود .

(٣) وبمقتضای روایت دیگرکه‌گذشت این قوم پیش از ظهور حضرت مهدی بیایند .

(٤) بجان پدر آنزن‌که هم سفر من است سوگند میخورم که هرگز او نخواهد گفت مالك بن ابی‌کعب از من‌گریخت .

و تقدير آن بود که افاذا لأبصار شاخصة أبصارالّذين كفروا. و وجه‌دوّم آنکه‌عماد(١) بود كقوله « فإنّها لاتعمى الأبصار »وكقول الشّاعر «فهل هو مرفوع بما هيهنا رأسي»(٢) و اين بوجه اول نزديك است ، ووجه سيّم آنكه تمام كلام اين بود كه هي (٣) على تقدير فإذا هي بارزة واقفة يعنى ساعتى كه قيامت است از قريش پندارى پديد آمد و بز خاست . آنگه ابتدا كرد و گفت « شاخصة أبصار الّذين كفروا » شاخصة على تقديم الخبر على المبتداء .

قوله : (إنّكُمْ وَما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ) آنگه گفت شما و آنچه ميپرستيد بدون خدايتعالى از اصنام و اوثان (حَصَبُ جَهَنَّمَ) هيزم جهنم آيد ، عبدالله عباس و قتاده و مجاهد و عكرمه خواندند حطب‌جهنم، وگفتند حصب لغة اهل يمن است . ضحاك گفت حصب حصباء باشدسنگ ريزه كه بادآرد و يأتي به الحصباء ، يعنى ايشان را چنان در دوزخ ريزند كه سنگ ريزه ،وبروايتى از عبدالله عباس آنست كه خواند حضب بضاد وهي دقاق‌الحطب‌هيزم خرد باشد و قراءت عامّة قرّاءحصب‌است بصاد نظيره قوله « وقودها الناس والحجارة» (أنْتُمْ لَها وارِدُونَ) كه شما آنجا فروشويد، ورود اينجا بمعنىَ دخول است ، و بمعنى اشراف‌على الشيء فى قوله . « ولمّاورد ماء مدين » آنگه برسبيل احتجاج و تنبيه كافران برخطا و كفرشان گفت.

(لَوْ كانَ هٰؤُلاءِ آلِهَةً ماوَرَدُوها) اگر اينان خدايان‌بودندى فرو نشدندى‌بدوزخ (وَكُلٌّ فِيها خالِدُونَ) وجملهٔ كافران و معبودان ايشان اينجا جاويد باشند .

(لَهُمْ فِيها زَفِيرٌ) ايشانرا در دوزخ زفير باشد، وزفير نالهٔ غمگين بود وازآن عظيمتر غمى نبود . بايد كه ازآن‌عظيمتر ناله نباشد ، وزفير نيز بانگ خر باشد ، و زفير ابتداءآن بانگ ، و شهيق آخر بانگ يعنى از عظم وهول‌آن‌صياح و آواز ايشان چون بانگ خرباشد نظيره قوله (وَهُمْ فِيها لا يَسْمَعُونَ) و ايشان در دوزخ هيچ نشنوند كه درآن خير ايشان باشد ، وگفتند خود هيچ نشنوند از آنكه كر باشند ، و عبدالله مسعود گفت در اين آيت كه براى آن نشنوند كه ايشانرا در تابوتها كنند و آن‌تابوتها در تابوتها كنند وآن دگر باره‌در

(١) عماد ضميرى است كه براى تأكيد ميآورند واين اصطلاح كوفيان است .

(٢) يعنى آيا سر من بلند است وهو تأكيد جمله است .

(٣) يعنى هى آخر جمله سابق است كه «واقترب‌الوعد الحق فاذاهى» يعنى وعده درست نزديك‌شد گويا ناگهان آمده است .

تابوتهای دگر کنند ، وآن تابوتها که ایشان در آنجا باشند در او مسمارها از آتش باشد . آنگه ایشانرا در قعر دوزخ افکنند هیچ نبینند و نشنوند وگمان چنان برند که کس را از اهل دوزخ عذاب نیست جزایشانرا. آنگه چون ذکر کافران تمام کرد درحدیث مؤمنان صالحان گرفت :

(إنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّاالحُسْنَى)آنانکه ایشانرا از ما توفیق سابق شده باشد و گفتند مراد وعدهٔ نیکواست برای آنکه حسنیٰ صفت باشد و اوصفت موصوفی محذوف است . یعنی العدة الحسنی وعدهٔ نیکوتر وآن وعدهٔ ثواب باشد(اُولَئِكَ عَنْها مُبْعَدُونَ) ایشان از دوزخ دور باشند و مبعد دور کرده باشد ، وضمیر در «عنها» راجع است بادوزخ .

(لا يَسْمَعُونَ حَسِيسَها) ایشان آواز دوزخ نشنوند ، واو فعیل باشد بمعنی مفعول . یعنی صوتها الّذي يحسّ . (وَهُمْ فِيمَا اشْتَهَتْ أنفُسُهُمْ خالِدُونَ) وایشان درآنچه دلهای ایشان خواهد مخلّدومؤبّد وجاویدباشند نظیره قوله : «ولهم فيها ماتشتهى الأنفس وتلذّ الأعين».

(لا يَحزُنُهُمُ الفَزَعُ الأكبَرُ) گفت نترساند ایشان را ترس مهترین . أبو جعفر خواند لا يُحزِنُهم بضمّ یاء و کسر زای من الاحزان ، وباقی قرّاء یحزنهم بفتح یاء و ضمّ زای من الحزن ، وخلاف کردند درفزع اکبر . عبدالله عباس گفت نفخه بازپسین باشد بیانه : « يوم ينفخ في الصّور ففزع من في السّموات » ، حسن بصری گفت آنگه باشد که گویند بنده را بدوزخ برید که مستحق دوزخ است . سعید جبیر وضحّاك گفتند آنگه باشد که اطباق دوزخ درافکنند . ابن جریج گفت آنگه باشد که مرگ را بکشند بصورت گوسفندی سیاه سفید بر أعراف وأهل بهشت و دوزخ دراو مینگرند ومی بینند . آنگه ندا کنند یا أهل الجنّة خلود لا موت أبداً ویا أهل النّار خلود فلا موت أبداً . ذوالنّون مصری گفت آنگه که بر بنده ندا کنند بقطیعه وفرقه (وَ تَتَلَقَّيهُمُ المَلائِكَةُ) وفرشتگان باستقبال ایشان بیایند .

(هذا يَوْمُكُمُ الَّذي) این ازآن جمله ایست که قول دراو بیفکندند ، وتقدیر آنکه یقولون واین فعل درمحلّ حال باشدمیگویند که این آنروز است که شمارا وعده کرده اندا کنون خلاف کرده اند مفسّران در آنکه مراد باین آیت کیست . بیشتر مفسّران گفتند مراد معبودانند که کافران ایشان را پرستیدند وایشان آنرا کاره باشند وخدای را طایع چون عیسی علیه السلام و عزیر و فرشتگان ، وگفتند سبب نزول آیت آن بود که یکروز رسول ﷺ در مسجدالحرام شد صنادید قریش درحطیم سیصد وشصت بت نهاده بودند وآنرا سجده میکردند

رسول ﷺ بنزديك ايشان بنشست وبا ايشان مناظره كرد و نضر بن‌الحارث مكالم رسول بود اورا مفحم كرد رسـول ﷺ برايشان خواند « إنّكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنّم » إلى الايات الثلاث اين سه‌آيت ، ايشان ازآن دلتنگ شدند برخاستند . عبد الله بن الزّبعرى را ديدند گفتند بدانكه امروز مارا محمّد چنين گفت وما ازآن دلتنگ شديم گفت من‌اگرحاضر بودمى اورا خجل كردمى وبحجّت غالب آمدمى براو ، برفتند ورسول‌را ﷺ حاضر كردند او گفت يا محمّد تو ميگوئى « إنّكم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنّم » ؟ گفت آرى من ميگويم ، گفت اين برتست ، گفت چرا ؟ گفت براى‌آنكه عزير دراين ميان باشد كه‌معبود جهودان است وعيسى كه معبودترسايان است و فرشتگـان كه معبود بنى مُلَيح اند ازعرب ، رسول ﷺ گفت معبودان ايشان شياطينند كه ايشانرا دعوت كردند بآن وآن معبودان بآن رضا ندادند خداى تعالى اين آيه فرستاد : « إنّ الّذين سبقت لهم منّا الحسنى ـ الايات » . بعضى دگر گفتند مراد بآيه بتانند براى‌آنكه خداى تعالى بلفظ«ما» گفت مَنْ نگفت ، و ما لما لا يعقل و من لما يعقل ، واين وجهى نيكوست . دگر آنكه مخاطب باين آيت مشركان مكه‌اند وايشان بت پرست بودند . بعضى دگر گفتند آيه عامّ‌است درحقّ هريك كه درحقّ او عنايتى سابق باشـد از الطاف وتوفيق حقّ . راوى خبر گويد كه أميرالمؤمنين على ﷺ اين آيه درمُنبر خواند و گفت : « أنا منهم » من از ايشـانم . جنيد گفت سبقت لهم من الله العناية فى‌البداية فظهرت الولاية فى‌النهاية (١) .

قوله (يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ) أبوجعفر خواند « يوم يطوى‌السّماء » بضمّ ياء وفتح واو ورفع‌السّماء على‌الفعل‌المجهول . آنكه گفت اى محمّد آنروز كه ما آسمان درنورديم همچنانكه سجلّ درنوردند براى نوشتن . كوفيان خواندند للكتب على‌الجمع ، و باقى قرّاء خواندند للكتاب على الواحد . مفسّران درسجلّ خلاف كردند : عبدالله عمر و سدى گفتند سجلّ نام فرشته است كه أعمال بندگان نويسد چون بنده ختم عمل باستغفار كند خـداى تعالى گويد « اكتبها نوراً » اين نوشته بنور بنويس . عبدالله عباس و مجاهد گفتند سجل نامه باشد و لام بمعنى على است اى كطىّ السّجل على المكتوب ، و گفتند اصل‌او از سَجْل است وسجل دلو بزرگ باشد چنانكه دلو متضمّن‌آب باشد همچنين نامه متضمّن مضمون خود باشد . و گفتند سجلّ نام دبيرى بود رسول ﷺ را ، وبعضى دگر گفتند سجلّ اسمى‌است مرمكاتبه را مشتقّ

---

(١) چنانكه پيش ازاين‌گفتيم برعلما عيب نيست ازمشايخ صوفيه سخنى‌كه صحيح باشد نقل‌كنند .

ازمساجله که آب کشیدن باشد بدلو علی وجه التّشبیه یقال : ساجلت فلاناً إذا عارضته في استقاء الماء بالسجل ، قال الشاعر :

مَنْ يُساجِلْني يُساجِلْ ماجِداً يَمْلَأُ الدَّلْوَ إلىٰ عَقْدِ الكَرَبِ (۱)

آنگه این اسم را برفعل بنا کردند کالطّمر والفلزّ . وقوله « يوم نطوی السماء » این طیّ را بردو وجه تفسیر کردند : یکی طیّ که خلاف نشر باشد یعنی ما آسمان را درنوردیدیم پس از آنکه افراخته باشیم ، ووجه دگر آنکه طی عبارت باشد از کتم وإخفاء(۲) ومراد اعدام یقال طویت هذا الأمر عن فلان ای کتمته عنه یعنی ما آسمان را بعدم بریم از وجود .

(كَما بَدَأنا أوَّلَ خَلْقٍ نُعيدُهُ) آنگه گفت ما خلق را بازآریم همچنانکه اوّل آفریدیم ایشان را ، بیشتر علماء گفتند معنی آیه آنستکه چنانکه ایشان را اوّل آفریدیم در شکم مادر حفاةً عراةً غرلاً تن برهنه وپای برهنه وختنه ناکرده نظیرها قوله « ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم أوّل مرّة » . مجاهد روایت کرد از عایشه که یکروز رسول ﷺ در حجرهٔ من آمد وعجوزی پیش من بود ازبنی عامر مرا گفت این کیست گفتم إحدی خالاتك ازجملهٔ خالاتتان یکی است ، اورا گفت که توهیچ دانسته‌ای که هیچ عجوزه ببهشت نرود ، زن مضطرب شد وگریستن گرفت رسول ﷺ گفت ببهشت نشوند و ایشان عجوز باشند بل خدای تعالی ایشان را خلقی نو بازآفریند جوان وتازه ألا تری إلی قوله : « إنّا أنشأناهنّ إنشاءً » آنگه گفت « يحشر الناس حفاةً عراةً غرلاً » ویروی غلفاً ، ومعنی یکی باشد . آنگه اوّل کس را ازایشان که جامه پوشانند إبراهیم خلیل بود عایشه گفت یا رسول الله زنان نیزبرهنه باشند گفت بلی ، گفت واسوأتا ، وا رسوایا !(۳) ازیکدگر شرم ندارند ، رسول ﷺ گفت آنروز مرد نداند که زن کدام است و زن نداند که مرد کدام است « لكلّ امرء منهم يومئذ شأن يغنيه » آنگه این آیه بخواند « کما بدأنا أوّل خلق نعیده » کیوم ولدته امّه . عبدالله عباس

(۱) مراد از مساجله مسابقه درپرکردن دلو است وکنایه از مسابقه در بخشش یعنی هرکس با من مسابقه کنددربخشش با رادمردی مسابقه کرده است که دلورا تا اندازه گنجایش پرکند وکرب ریسمانی است که بالای دلو می بندند .

(۲) آسمان حجاب میان عالم مادی ومجرد است وچون درنوردیده شود عالم تجرد ظاهر شود چنانکه در روایت آمده ودر قرآن اشاره فرمود بهشت بالای آسمانها است وزیرعرش یعنی عالم دیگر آنسوی آسمان است .

(۳) رسوا فارسی است واین گونه تعبیرعربی آنرا در کلمه فارسی بکار برده است .

گفت معنی آنستکه ما همه‌چیزرا بافنا وعدم بریم چنانکه اول بود. بعضی دگر گفتند خلقان را چنانکه اول ازخاك آفریدیم باز باخاك بریم ایشانرا (وَعْداً عَلَيْنا) این وعده‌ایست که بر خود واجب کردیم یعنی این بعث ونشور (إِنّا كُنّا فاعِلِينَ) ما این‌خواهیم کردن و جز ما نخواهد کردن ونتواند کردن.

قوله : (وَلَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ) حمزه و أعمش خواندند في‌الزُّبور بضمّ زای‌علی الجمع، وباقی قراء خواندند بفتح زای‌وآن فعول است بمعنی‌مفعول كالحلوب والركوب والزبر والزبر الكتابة. مفسران خلاف کردند در آنکه مراد بزبور و ذکر چیست : سعید جبیر و مجاهد وابن زید گفتند مراد بزبور جمله کتابهای منزلست، و مراد بذکرلوح محفوظ است. یعنی بنوشتیم در کتابها پس از آنکه درلوح محفوظ نوشته بود. عبدالله عباس وضحاك گفتند مراد بذکر توراة است و بزبور کتاب داود، و بعضی دگر گفتند مراد بذکر قرآن است وزبور کتاب داود «بعد» بمعنی قبل است کقوله « وكان ورائهم ملك» أی أمامهم وقوله «والأرض بعد ذلك دحيها» أی قبل ذاك (أَنَّ الْأَرْضَ) مجاهد و ابوالعاليه گفتند مراد زمین بهشت است یعنی ما در زبور بنوشتیم پس از آنکه در این کتاب ذکر نوشته بودیم که زمین بهشت بمیراث بندگان صالح را باشد بیانه قوله « وقالوا الحمدلله الذی صدقنا وعده وأورثنا الأرض نتبوّء منه حيث نشاء » عبدالله عباس گفت زمین دنیا خواست یعنی ماحکم کردیم کهزمین دنیا بمیراث بندگان صالح دهیم و ذلك قوله « ليظهره على الدين كلّه » وهب منبّه گفت در چند کتاب خوانده‌ام از کتب اوایل که خدایتعالی گفت من زمین بمیراث‌صالحان امت دهم و این قول باقر است عليه‌السلام و اصحاب ما باین آیت استدلال کرده‌اند بر خروج مهدی عليه‌السلام ، ووجه استدلال آنکه گفتند خدایتعالی گفت من در کتاب أوایل نوشته‌ام یکی از پس دیگری وبر پیغمبر مقدّم‌فرستاده که من جملهٔ زمین را - بزای آنکه لام تعریف‌جنس است و استغراق را باشد و از اطلاق او جز زمین دنیانشناسند - بمیراث ببندگان صالح دهم و اطلاق قدیم تعالی در حق شخصی لفظ صالح دلیل برعصمت او کند برای آنکه یکی از ما که تزکیهٔ غیری کند آن باشد که گواهی دهد برصلاح ظاهر او برای آنکه باطنش نداند و بر آن مطلع نباشد چون خدایتعالی این تزکیه کند دلیل عصمت مزکّی باشد برای آنکه او عالم است بظاهر و باطن ومطّلع براسرار ونهانی ودر امت کس بعصمت أئمّه‌نگفت واثبات معصومی نکرد جز إمامیان ، پس از این وجه دلیل کند بر آنکه مراد بآیت معصومین باشند

اگر گویند صالحین جمع است واو یکی است جواب گوئیم برای توقیر و تعظیم واحد را بلفظ جمع برخوانند. دگر آنکه روا بود که مراد او باشد وجماعتی از اصحاب او، چرا که عصمت او معلوم باشد بدلیل و عصمت ایشان مجوّز ما را معلوم نباشد از جهت آنکه بر تعیین ایشان دلیلی نیست.

(إِنَّ فِي هٰذا لَبَلاغاً لِقَوْمٍ عابِدِينَ) حقتعالی گفت دراین یعنی دراینکه رفت ازاهلاك کفّار و إزالهٔ مؤمنان و گفته‌اند هذا اشارت است بقرآن، دراو بلاغی ووصولی ورسیدنی‌هست بمراد و مقصود گروهی خدای پرستان راآنکه گفت:

(وَما أَرْسَلْناكَ) وما نفرستادیم تو را ای محمّد جز رحمت وبخشایش جهانیان، و در آیه دلیل است بربطلان قول مجبّره آنجا که گفتند خدایرا برکافر هیچ نعمتی نیست خدای تعالی میگوید تو رحمت و نعمت جهانیانی، ووجه آنکه رسول نعمت است و رحمت برکافران آنست که وجود اوو دعوت او لطف است ایشان را و آنچه ایشان اجابت دعوت او نکنند از ایشان است نه‌ازاو، و دگرآنکه بوجود اوعذاب استیصال‌از ایشان برداشتند واین‌قول‌عبدالله عبّاس است.

(قُلْ إِنَّما يُوحىٰ إِلَيَّ) بگو ای محمّد که‌وحی میکنند بمن‌اینکه خدای شما یك‌خداست (فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ) شما باین وحی ایمان خواهید آوردن وآنرا انقیاد نمودن؟.

(فَإِنْ تَوَلَّوْا) اگر برگردند این کافران (فَقُلْ) بگوی ایشانرا که من خبر دادم شما را و ایذان و اعلام کردم واعذار وانذار کردم فاستوینافی العلم علی سواء. ای‌علی سویّة برراستی و انصاف وحق. گفته‌اند علی سواء مراد آنستکه تخصیص نکردم قومی دون قومی بر راستی بی‌میل‌ومحابا همه رااعلام کردم، و گفته‌اندمعنی آنستکه شما ندانید ونداستید مرا من شما را اعلام کردم تا شما نیز ایمان آرید تابا یکدیگر راست باشیم در علم، وگفتند استوینا فی الایمان، تاشمانیز ایمان آرید تا با یکدگر راست‌باشیم‌در ایمان (وَ إِنْ أَدْرِي) المعنی و ماأدري ومن ندانم که اینکه شمارا وعده میدهند ازقیام ساعت دور است یا نزدیك.

گروهی گفتند این آیت منسوخ است بقوله «واقترب الوعد الحق» این درست نیست برای آنکه نسخ در اخبار نشود ودگر آنکه تاریخ منسوخ باید تا مقدّم بود برتاریخ ناسخ و اینجا تاریخ معلوم نیست دگر آنکه جمع‌ممکن است میان این هردوآیت ازآنکه اوّل محمول‌بود براجمال و اهمال، ودوم بر تعیین وقت در اول گفت «واقترب الوعد الحقّ» یعنی باضافت باگذشته نزدیك است که بیشتر شد و کمتر ماند و ازآنجا رسول را گویند که مبعوث

است بین یدی الساعة ، و مراد بآیهٔ دوّم آنست که من ندانم که کی خواهد بودن وچندمانده است بآن .

(إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ)او یعنی خدایتعالی داند آنچه شما آشکارا کردیدو آنچه پنهان دارید نیز داند .

(وَ إِنْ أَدْرِي) المعنی وما أدری « إن » بمعنی‌ماءنافیه‌است (لَعَلَّهُ) همانا آن‌یعنی تأخیر عذاب کنایتی است عن‌غیر مذکور همانا این تأخیرعذاب ازشما(فِتْنَةٌ) اختباری‌است تا شما را خالص کنند چنانکه آتش زر را (وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ) و تمتعی است تابوقت آجال شما .شعبی گوید چون امام حسن بن‌علی عليه‌السلام کار بمعاویه علیه اللّعنه تسلیم کرد معاویه گفت خطبه کن تا مردمان از اینحال باخبرشوند او خطبه کرد ودر اوحمد وثنای خدای کرد آنگه گفت « إنّ أکیس‌الکیّس التّقي و أحمق الحمق الفجور ، و إنّ هذا الأمر الّذي اختلفت فیه أنا ومعاویةاماحقّ لغیری‌کان‌أحقّ به ،واماّحقّ‌کان لي‌فترکته طلباً لصلاح الامة» آنگه‌این آیه برخواند«وان‌أدری‌لعلّه فتنة لکم‌ومتاع إلی‌حین » (١).

(قَالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ) بگوای محمّد بارخدایاحکم کن میان من واین‌کافران‌بحقّ و خدایتعالی حکم جز بحق‌نکند، در این‌چند وجه گفتند : یکی آنکه رسول را بآن تعبّد بود تااورا برآن‌ثواب باشد چنانکه مارادر دعا کردن‌رسول را من قولنا « اللّهم اعل درجته،وتقبّل شفاعته ، وابعثه مقاماً محموداًیغبطه به الأولون‌والآخرون » واین دعائی‌است که اگرمانگوئیم خدایتعالی خود بکند امّامارادر آن نفع‌لطف است وثواب.وجهی‌دگر آنکه بحقّ عذاب‌خواست ومعنی آنکه‌احکم علیهم بالعذاب خدایتعالی این‌دعا اجابت کرد بقتال روز بدر بیانه قوله«ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحقّ» ، قتاده گفت رسول عليه‌السلام چون بکارزاری حاضر آمدی گفتی « ربّ احکم‌بالحقّ» وبعضی دگر گفتند معنی آنستکه ربّ احکم حکمك‌الحقّ. قرّاء را درآیهٔ خلاف است . حفص خواند «قال رب» علی‌الخبر ودگرمفسران «قل» علی الأمر، وابو جعفر خواند«ربّ احکم» بضمّ باء اتبع الضمّةالضمّة ، وباقی‌قراءرب بکسرباء إبقاءً علی‌اصله ویعقوب خواند ربّی أحکم بالحق برأفعل تفضیل بفتح ألف ورفع میم چنانکه جمله باشد از

---

(١) ائمه علیهم السلام بسیار درکارها تمثل بآیات قرآن‌کرده اند ودیگر مسلمانان پیروی آنان نموده چون آیه را مناسب حال خود بینند بدین تمثل جویند چنانکه عابدی بینندگویند «سیماهم فی وجوههم‌من أثر السجود» وچون مجرمی را بعلامت شناسند گویند «یعرف‌المجرمون بسیماهم» وامثال آنرا درکلام ائمه علیهم السلام نباید تفسیر عام بمورد خاص شمرد ومرادقرآن‌را منحصر بدان شمرد.

مبتداءوخبر، يعني خداى من حاكم تراست بحق (وَ رَبُّنَا الرَّحمٰنُ المُسْتَعانُ عَلىٰ ما تَصِفُونَ)
و خداى ما بخشاينده ويارى خواسته است از او بر آنچه شما ميگوئيد و وصف ميكنيد .
ابن ذكوان عن ابن عامر خواند «على مايصفون» بالياء خبراً عن الكفّار، و باقى قرّاء بتاء خطاب .

(سورة الحج)

(ثمان وسبعون آية وهى مدينة)

قتاده گفت اين سوره مدنى است إلاّ چهار آيه كه بمكّه فرود آمد من قوله : «وما أرسلنا
من قبلك من رسول ولانبيٍّ ـ إلى قوله ـ عذاب مقيم » مجاهد گفت و عياش بن ابى ربيعه
كه جمله مدنى است و اوهفتاد وهشت آيه استدر كوفى وشش درمدنىوپنج در بصرى، وهزار
ودويست ونود ويك كلمه است ، وپنجهزار وهفتاد وپنج حرف است ،وروايت است از أبوأمامه
ازابىّ كعب كه ابىّ كعب گفت كه پيغمبر ﷺ گفتهر كه سورة الحج بخواند خدايتعالى بعدد
هر كسي كه حج وعمره كرداز گذشتگان وماندگان اوراحجّى وعمرهاى بنويسند .

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

يا أَيُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (٢) يَوْمَ تَرَوْنَها
ايگروه مردم بپرهيزيد پروردگارتانرا بتحقيق زلزلهٔ رستخيز چيزبزرگست روزيكهبينيدآنرا
تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها وَ تَرَى النّاسَ
بيخبر شود هر شير دهنده ازآنچه شير داده و مى نهد هر صاحب بارى بارشرا و بينى مردمان را
سُكارىٰ وَ ما هُمْ بِسُكارىٰ وَلٰكِنَّ عَذابَ اللهِ شَدِيدٌ (٣) وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يُجادِلُ
مستان و نباشند مستان وليكن شكنجه خداوند سختاست واز مردم كسى استكه كارزاركند
فِي اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطانٍ مَرِيدٍ (٤) كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلّاهُ
درراه خدا بغير دانش وپيروىكند هرشيطان سركشىرا نوشتهشد براوآنكههركس تبعيت كرد اورا
فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلىٰ عَذابِ السَّعِيرِ (٥) يا أَيُّهَا النّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ
پس بتحقيق اوگمراه كنداورا وهدايت كنداورا بسوىشكنجهٔسوزناك ايگروه مردمان اگر باشيد در شكى

مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ
از بعث پس بتحقيق ما آفريديم شمارا از خاك پس از نطفه پس از خون بسته پس از گوشت خائيده
مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى
خلق شده وغير خلق شده تا روشن نمائيم براى شما وقرار دهيم در رحمها آنچه را خواهيم تامدت نام برده
ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَ مِنْكُمْ مَنْ
پس بدرآوريم شمارا كودك پس تا برسيد شما رشد شمارا وازشما كسى‌است كه‌ميميرد واز شما كسى‌است كه
يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلاَ يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً
باز گردد بسوى پست تر عمر ها تا آنكه نداند از پس دانائى چيزى را و بينى زمين را افسرده
فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (٦) ذٰلِكَ
پس چون فرستاديم برآن آب را جنبيد و افزونى يافت و رويانيد از هر صنفى خوش نما اينست
بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٧) وَ أَنَّ
بسبب‌آنكه خدا اوست حق وآنكه زنده‌كند مردگان را و آنكه او بر هرچيز تواناست و آنكه
السَّاعَةَ آتِيَةٌ لاَ رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ (٨) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ
رستخيزآمدنى‌است نيست شكى درآن وآنكه خدا برانگيزد هركه‌را درقبرهاست وازمردمان كسيستكه
يُجَادِلُ فِي اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لاَ هُدًى وَ لاَ كِتَابٍ مُنِيرٍ (٩) ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ
كارزاركند درراه خدا بغير دانش ونيست هدايتى ونه‌كتاب روشن منحرف كننده‌جانبش‌راتاگمراه‌كنداز
سَبِيلِ اللهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ (١٠) ذٰلِكَ
راه خدا مر اوراست در دنيا رسوائى وميچشانيم اورا روز رستخيز شكنجهٔ سوزناك را اينست
بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللهَ لَيْسَ بِظَلاَّمٍ لِلْعَبِيدِ (١١) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ
بسبب آنچه‌پيش‌داشته‌دستهاى‌تو وبتحقيق‌خدا نيست ستمكار مربندگان‌را واز مردم كسى‌است مى‌پرستد
اللهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ
خدارا بر طرفى پس‌اگررسيداوراخوبى‌آرام‌دل‌شودبآن‌واگررسيداوراآزمايشى برميگردد بررويش زيان‌كرد
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (١٢) يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللهِ مَا لاَ يَضُرُّهُ
دنيا و آخرت را اينست آن زيانكارى آشكارا ميخواند از غير خدا آنچه را نه گزند رساند اورا

وَ ما لا يَنْفَعُهُ ذٰلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعيدُ (۱۳) يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِـهِ
ونه سود بخشد او را اینست آن گمراهی دور میخواند کسی را که گزند او نزدیکتر از سود اوست
لَبِئْسَ الْمَوْلىٰ وَ لَبِئْسَ الْعَشيرُ (۱٤) إِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ
هرآینه بد دوستدار و بد معاشری است بتحقیق خدادرآورد آنانراکه گرویدندو کردند کار شایسته
جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ إِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ ما يُريدُ (۱٥) مَنْ كانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ
بهشتهائی‌راکه روانست اززیرآن نهرها بتحقیق‌خدا میکندآنچه‌را میخواهد که باشدکه‌گمان‌کندکه نه
يَنْصُرَهُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّماءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ
یاری‌کند اورا خـدا دردنیا ورستخیز پس باید دراز کشد برشته بسوی‌آسمان پس ببرد پس بنگر آیا
يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ ما يَغيظُ (۱٦) وَ كَذٰلِكَ أَنْزَلْناهُ آياتٍ بَيِّناتٍ وَ أَنَّ اللّٰهَ يَهْدي
میبردکیداوراآنچه رابخشم‌آورد واینچنین‌فروفرستادیم‌آنرا آیتهای روشن وبتحقیق خدا راه‌مینماید
مَنْ يُريدُ (۱۷) .
هرکرا میخواهد .

قوله تعالی (يا أَيُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ) قدیم تعالی مکلفان رادر این آیت‌تخویف و تهدید کرد و گفت ای مردمان ،ودر تحت این خطاب مرد و زن و مؤمن وکافر و بنده‌وآزاد وکودك وبالغ و دیوانه وعاقل درآید جزکه دیوانه وکودك را ازآن بیرون برند بدلیل‌عقل و این دلیل‌است برآنکه کفّار مکلّفند (اتَّقُوا رَبَّكُمْ) بترسید ازخدای خود یعنی‌ازعقاب و سطوت او و بپرهیزید از معاصی او (إِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَيْءٌ عَظيمٌ)که زلزلهٔ قیامت چیزی عظیم خواهد بود ، و زلزله و زلزال شدت حرکت باشد برحالی هایل ، و اصل اومن قولهم زلّت قدمه. آنگه آنرا مضاعف کردند ، و در آیت دلیل است بر آنکه معدوم را شيء خوانند برای آنکه آن معدوم است وخدایتعالی آنراشيء خواند.(۱)

(يَوْمَ تَرَوْنَها) آن روز که‌بینی قیامت‌را . ضمیر راجع است با زِلزله ساعة یا با ساعة (تَذْهَلُ) مشغول گرداند . اینقول عبدالله عباس است ضحاك گفت دلخوش گرداند . مقاتل حیان گفت فراموش کند . یقال ذهلت عن الشيء و اشتغلت بغیره و ترکته أذهل ذهولاً و أذهلني الشيء إذ هالا . قال :« صَحا قَلْبُهُ يا عِزُّ أَوْ كادَ يَذْهَلُ » (۲)

(۱) شایدشيء در وقتی بر او صادق آیدکه موجود شود .
(۲) بهوش آمد دل او ای عزه یا نزدیك است که آرامش‌یابد وعزترخیم‌عزةنام زنی است .

(کُلُّ مُرْضِعَةٍ) هر زنی شیر دهنده را از آن فرزند که شیر میدهد او را . فرّاء و کوفیان گفتند شاید تا گویند امرأة مرضع بلاهاء، و کذلك حایض و طاهر (۱) و طامث. برای آنکه مختص است بزنان، و در مردان این معنی نباشد. زجّاج گفت و جماعت بصریان که چون برفعلی بنا کنی گوئی أرضعت فهي مرضعة، و چون بصفتی لازم کنی گوئی مرضع أي ذات رضاع علی طریق النسب، و بعضی دگر گفتند مرضعة آنرا گویند که فرزند خود را شیر دهد و چون فرزند دیگری را شیر دهد او را مرضع گویند ، و این فرق و جهی ندارد از اینجهت و معتمد قول بصریان است . این بر سبیل تهویل و تعظیم قیامت گفت (وَتَضَعُ کُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها) و هرزنی که آبستن باشد و بار دارد بار بنهد و بچه بیفکند بی وقت از هول آن روز ، و این عبارتست از شدت و سختی آن روز نه آنکه آنجا حامل و مرضعی باشد. (۲) (وَتَرَی النّاسَ سُکاری) و مردمان را مست بینید از ترس ومست نباشند ازخمر و گفتند معنی آنست که مردمان را چون مستان بیندازد هش وحیرت وغفلت و برحقیقت مست نباشند ودرشاذ أبوزرعة عمرو بن جریر خواند وتُری الناس، بضم تاء و نصب سین علی معنی تظن الناس سکری کوفیان خواندند إلاّ عاصم سکری بی ألف در هردو جای، و باقی قراء سکاری خواندند بألف برجمع آنکه سکری خواند برای تأنیث جمع خواند که فُعلی صفت مؤنّث باشد در آن که مذکر او فعلان بود کسکران وغضبان و آنکه «سکاری» خواند بجمع برای آنکه صفت، جمعی بسیار است و این لفظ جمع است ککسلان و کسالی (وَلکِنَّ عَذابَ اللهِ شَدِیدٌ) ولیکن عذاب خدای سخت باشد. عمران

---

(۱) اهل لغت گویند امرأة طاهر بی هاء تأنیث خاص طهارت از حیض است و اگر طهارت از نجاسات وعیوب خواهند طاهره گویند بهاء تانیث .

(۲) یعنی شاید در آن هنگام حامل و مرضع نباشد وغرض بیان سختی هول قیامت است، واگر گوئی زلزله قیامت پیش از زنده شدن مردگان است پس مردم زمان ما که پیش از قیامت مرده اند وهنگام خرابی وبرهم خوردن آسمان و زمین زنده نشده از هول آن نباید وحشت داشته باشند چنانکه پیش از آمدن ما باین جهان بسیار بلاها وزلزله ها واقع شد وما نبودیم وندیدیم ونترسیدیم. خداوند چگونه مردم را مطلقا از زلزله قیامت میترساند بقوله «یاایهاالناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة ـ ا.» درجواب گوئیم ترس مردم اززلزله قیامت نه از مرك است مانند زلزله زدگان دنیا بلکه ترس ازعذاب وشقاوت ابدی است که ترس مرك درمقابل آن ناچیزاست، واین سخن را مسلم نداریم که نفوس مردگان از شدت اهوال قیامت بیخبر خواهند ماند وماکه اززلزله های پیش از وجود یافتن خود هول نداشتیم برای آنست که نبودیم اما درقیامت نفوس ما هست.

ابن‌حصین و أبوسعید الخدری روایت کردند که این آیتها در شبی آمد که رسول ﷺ درغزاة بنی‌المصطلق بود، و آن‌قبیله‌ای بودند از بنی‌خزاعه ومردم در راهرو بودند (۱) . رسول‌ﷺ بفرمود تا بانگ کردند و مردمان بایستادند رسول ﷺ این آیتها برمردمان خواند . مردم همه‌بگریستن آمدند. چون در روز آمدند کس زین باز نگرفت ، و خیمه نزدند ، و دیگ نپختند، و بعضی میگریستند، و بعضی دگر دلتنگ بنشستند .رسول ﷺ گفت دانید این روز چه روز باشد گفتند خدایتعالی و پیغمبران‌عالمترند. گفت آنگه که خدایتعالی آدم را گوید برخیز و فرزندانت گروه دوزخی را بدوزخ فرست او برخیزد از هزار کس نهصد و نود و نه را بدوزخ فرستد و یکی را ببهشت ، اینحدیث سخت آمد بر مسلمانان بگریستند و گفتند یا رسول‌الله ناجی که خواهند بود ؟ گفت ابشروا وقاربوا وسدّدوا . بامژده باشیدو بامردم‌نزدیك باشید و باسداد باشید که باشما دو خلق هستند که ایشان را کثرتی عظیم است ، آنگه گفت‌من امیدوارم که ربع اهل بهشت شما باشید ایشان تکبیر کردند و شکر گزاردند . آنگه گفت امیدوارم که دو بهراز اهل بهشت شمائید. آنگه گفت جملهٔ اهل بهشت صد و بیست صف‌باشند هشتاد صف امت من باشند . و مسلمانان در جنب کافران چنان باشند که خالی برپهلوی‌شتری یاموی سیاه بر گاو سفید . آنگه گفت از امت من هفتاد هزار ببهشت روند بیشمار . عکاشةبن محصن برخاست و گفت یارسول‌الله دعا کن تامن از آن جمله باشم . گفت توازجمله‌ایشان‌باشی مردی از انصار برپای خاست و گفت یارسول‌الله دعا کن تامن از ایشان باشم گفت « سبقك‌بها عکاشة » ترا باین سبق‌برد عکاشه .

قوله (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللهِ) گفت ازمردمان کس‌هست که‌اودرخدایتعالی مجادله و مخاصمه وخصومت میکند. «مِن» تبعیض راست و«مَن» نکره موصوفه است . آیه‌در شأن نضربن الحارث که او بسیارخصومت کردی بارسول ، و گفتی فرشتگان دختران خدایند و قرآن فسانهٔ پیشینیان است ، و خدای قادر نیست برإحیاء موتی . خدایتعالی بیان کرد که او این جدل که میکند در حق خدای تعالی‌بی‌علم میکند (وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطانٍ مَرِيدٍ) و تابع است مردیوی ستبنه (۲) مارد عاصی‌را، وتمردسر کشی باشد . ومنه قوله« من کلّ شیطان مارد » . بر آن‌شیطان نوشته‌اند که هر کس که باوتولّی کند شیطان اوراازراه‌دین گمراه کند ،

(۱) یعنی آماده رفتن بودند .

(۲) ستبنه بکسراول مردم درشت وقوی هیکل ودلیر راگویند (برهان) .

واز ره بهشت اورا راه نماید بدوزخ ، و عذاب آتش. آنگه خطاب کرد با منکران بعث و نشور و گفت :

(يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ) ایمردمان اگر شما درشکّید از آنکه شما را زنده خواهند کرد چرا اندیشه نکنید ، که ما شما را اول از خاك آفریدیم یعنی پدر شما آدم را (ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ) آنگه فرزندان او را از نطفه آفریدیم . نطفه آن آب معروف است که خدای از او فرزند آفریند و اصل او آب اندك باشد من نطف إذا قطر (ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ) آنگه از خونی بسته برای آنکه آب در رحم ازپس چهل روز (١) خونی بسته شود (ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ) آنگه گوشت خائیده برای آنکه پس از چهل روز آن علقه چنین شود (مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ) بعضی ممکّن و نشو کرده باشد ، و بعضی نباشد . عبدالله عباس گفت تامة و غیر تامة یعنی سقط . مجاهد گفت مصورة و غیر مصورة (لِنُبَيِّنَ لَكُمْ) اینهمه برای آن تا بیان کنیم شما راکه اصل شما از چیست ، وما چگونه آفریدیم شما را . عبدالله مسعود گفت چون نطفه در رحم افتد خدای‌تعالی فرشته‌ای بر آن گمارد ، و او گوید بار خدایا مخلّقه یاغیر مخلّقه این تمام بودنی است یا نی؟ اگر گویند غیر مخلّقة تمـام نخواهد بودن رحم آنرا بیندازد، و اگر گویند مخلّقة این تمام خواهد شدن . گوید بار خدایا نرینه خواهد بود یا مادینه ؟ رزقش چیست؟ أجلش کیَست ؟ سعید است یا شقی ؟ او را گوید برو بلوح محفوظ از آنجـا نسخه کن . آن فرشته بیاید و نسخه کند آنرا تا بآخر صفات او تـا بیان کنیم «لنبیّن لکم» کمال قدرت ما وغرائب حکمت‌ما در گردانیدن اصل خلقت شما بأطوار و أنواع (وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحامِ) عاصم خواند و نقرَّ بنصب عطفاً علی قوله «لنبیّن» تا بیان کنیم و قرار دهیم در رحم آنچه خواهیم تا بوقتی معیّن (مُسَمًّى) نامبرده ، و باقی قرّاء خوانده‌اند ونقرُّ برفع‌علی‌الاستیناف، المعنی نحن‌نقرُّ وماقرار دهیم آنچه خواهیم دررحمهای زنان تا بوقت ولادت ، و آن أجلی بود مسمّی (ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً) آنگه شما را برون آوریم از شکم مادران طفل خرد ، و طفل بلفظ واحد گفت با آنکه حال است از جمع، برای آنکه عرب واحد بجای جمع گویند در بعضی مواضع چنانکه گفته‌اند :

---

(١) قید چهل روز درقرآن نیامده بلکه در بعض روایات آحاد است که در این‌گونه امورحجت نیست ومستفاد ازآیه قرآن آن است که نطفه بتدریج وتعاقب علقه ومضغه واستخوان میگردد و بعبارت دیگر متدرجاً سخت‌میشود قوام‌علقه بیش‌ازنطفه و قوام مضغه بیش از علقـه و قوام استخوان از هردو بیش است .

« إنَّ العَوَاذِلَ لَيسَ لِي بِأُمَرَاء »

ولم يقل أُمراء . ابن جريج گفت تشبيهاً بالمصدر كعدل وزور ، و قيل تشبيهاً بالخصم و الضيف (ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ) پس براى آن تا شما بأشدّ خود رسيد . يعنى بكمال خلق و تمام عقل ، و نهايت قوت ، و «أشد» جمع شدّ باشد كفلس و افلس، وقيل : جمع شدّ كود و أودّ يقال : هوودّي والقوم أودّي ، و قيل : جمع شدّة كنعمة وأنعم ، واين از جموع قلّة است (وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى) و ازشما بهرى آن بود كه اورا وفات دهند وجان بردارند و «مِن» تبعيض راست و«مَن» نكرهٔ موصوفه است . إمّا بكودكى يا بجوانى بميرد ، يا پيش از بلوغ بأشدّ (وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ) وبهرى از شما آن باشند كه ايشانرا رد كنند بارذلتر و خسيس تر عمرى ، و آن حالت پيرى و خرفى باشد ، و خداوند تعالى پيرى راأرذل العمر خواند براى آنكه حالت ضعف و عجز و نقصان عقل وتن باشد ، وازپس آن مرد صلاح نفس اميد ندارد و داند كه آخر عمر است، و هرچه روز آيد نقصان زيادت خواهد بود، واز اينجا گفتند : الشيب أحد الميتتين پيرى يكى است از دومرگ، وقال بعضهم الشيب أحد الميتتين تقدمّت أوليهما و تأخّرت اخريهما (لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا) لام عاقبت راست بر آن تأويل كه گفته‌ايم . تاكار او بجائى باز آيد كه هيچ نداند پس از آنكه دانست ، و آن از نقصان فهم و عقل و ذكر او باشد (١) كه او را كم شود و نسيان براو غالب شود (وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً) وتو اى محمّد ياأى مخاطب زمين را خشك وپژمرده بينى يقال: همدت النار تهمد هموداً إذا صارت رماداً . وهمد الثوب هموداً إذابلى وخلق، وقال الاعشى :

---

(١) هرچه از قواى انسان ناشى ازتركيب مزاج وبدن است بضعف بدن ضعف پذيرد چون تابع است وبدن متبوع او، وضعف بدن موجب ضعف همه خواص وافعال او است واز اين جهت درپيرى حافظه اندك ميشود چون در محلى از مغز سراست وادراك هرچه بسبب چشم وگوش و حواس ديگر باشد هم ضعيف ميشود اما ادراك كلى بهيچيك ازاعضاى بدن مربوط نيست چون اعضا فقط ازيك موجود مشخص خارجى متأثر ميشود وكلى بهيچ عضو ملموس نميشود و انسان آنرا درك ميكند بدليل اينكه سخن ميگويد و كلماتى كه درسخن گفتن بكار ميبرد كلى است . حيوانات وكودكان خرد درحواس با انسان بالغ مشتركند وهرچه او مى بيند آنها مى بينند جز مفاهيم كلى و قواعد علمى كلى را واگر اين كلى هم ديدنى بود حيوانات هم ميديدند و در علوم باندازه انسان بودند و از اين جهت گويند نفس انسان در ادراك عقلى حاجت ببدن ندارد وباقى است . پس بايد آيهٔ كريمه «لكيلا يعلم من بعد علم شيئا» را حمل برآن علم كرد كه حاجت ببدن واعضاى بدنى دارد وگرنه هيچ انسانى تا هست از ادراك كليات عاجز نيست .

قالَتْ قُتَيْلَةُ ما لِجِسْمِكَ شاحِباً وَ أرىٰ ثِيابَكَ بالِياتٍ هُمَداً (١)

وروا بود که اینخطاب بارسول بود یامخاطبی هر که باشد. برای آنکه این برسبیل مثل فرماید (فَإذا أنزَلْنا عَلَيْهَا الماءَ اهْتَزَّتْ) وچون آب باران باو فروفرستیم بجنبد چون کسیکه حرکت بانشاط کند واهتزاز حرکت مرد شادان باشد بابشاشت ، یقال : اهتزّ لکذا اذا قام إلیه نشیطاً فرحاً به . آنکه درجماد برسبیل تشبیه استعمال کنند قال‌الشاعر :

وَ تَأخُذُهُ عِنْدَ المَكارِمِ هَزَّةٌ كَمَا اهْتَزَّ تَحْتَ البارِحِ الغُصْنُ الرَّطبُ (٢)

(وَ رَبَتْ) ای ارتفعت و زادت که زمین عقیب برف و باران چون خوش شود بر آید بمانند خمیر چنانکه پای باو فرو شود (وَأنبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ)و برویاند از هر- جنس وصنف گیاه ونبات نیکو، واین‌مثلی است که خدایتعالی بزد برای عرب که منکر بودند ومستبعد بعث ونشوررا ،ومیگفتندچگونه ممکن باشد که ماپس ازآنکه مرده باشیم ،وپوسیده گشته ، وبا خاك برابرشده مارا اعادت کنند و زنده کنند ، واینرا محال می‌دانستند . خدای تعالی گفت دراین‌چه تعجب واستبعاد است‌نه هرسال زمین‌بفصل زمستان‌مرده شود چنانکه هیچ نبات نرویاند ، واگرهمهٔ آبهای جهان دراوبندند بازآنکه که وقت‌باشد وفصل ربیع شود ما باران باو فرو فرستیم،تا چون زنده شود پنداری برخود بجنبد ونشاط نبات کند و أنواع نبات پدید آید ازاو ، وهم آن خدای این کند وباین قادراست . قادر است بآنکه شما را زنده کند پس ازآنکه مرده باشید وپوسیده وخاك گشته ، آنکه این آیه‌را بیان کرد و گفت :

(ذٰلِكَ بِأنَّ اللهَ هُوَ الحَقُّ) این‌برای آنست که خدایتعالی حقست ، ووجود او درست است، و کمال قادری او محقق است ، واو قادر است‌برآنکه مردگان را زنده کند ، بل‌هرچه مقدورات است او قادراست ازهرجنسی علی مالانهایة له (وَأنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ) ونیز بدانید که قیامت آمدنی است ، و در او شکی نیست ، وخدایتعالی زنده خواهدکرد آنان را که در گور هایند .

(وَمِنَ النّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلا هُدًى وَلا كِتابٍ مُنِيرٍ)آیت درباب نضربن الحارث آمد . گفت‌از مردمان کس هست که جدل می کند و خصومت‌درخدای تعالی بی‌علمی که اورا هست «ولا هدیً » بی‌بیانی‌و بیّنتی‌وحجّتی که دارد وبی کتابی روشن.

(١) قتیله نام زنی است شاعرگوید قتیله گفت تن ترا چه عارض شده‌که‌نزار گشته‌ای ومی بینم جامه های تو فرسوده وکهنه شده است .

(٢) هنگام بخشش از شادی چنان بنشاط وجنبش می‌آیدکه شاخه ترازنسیم .

(ثانِيَ عِطفِهِ) بر گردانیده پهلو ، و این عبارت باشد از دو چیز : یکی تکبّر یقول العرب : جاء فلان ثانیاً عطفه إذا جاء مستکبراً متجبّراً . و نیز عبارت باشد ازعدول و اعراض والثنی الصرف ، والعطف الجنب ، ونصب او برحالست از فاعل ، و درآیه هردو وجه محتمل است : و نظیره قوله تعالی « و إذا تتلی علیهم آیاتنا ولّی مستکبراً » و قوله : «لوّوا رؤسهم و رأیتهم یصدّون وهم مستکبرون » (لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللهِ) تا گمراه کند مردمان‌را از راه خدای . آنگه گفت : (لَهُ فِي الدُّنیا خِزْيٌ) اورا در دنیا خزیی و ذلّی و هوانی و هلاکی باشد وآن روزبدر بود (وَنُذِیقُهُ یَوْمَ القِیٰمَةِ عَذابَ الحَرِیقِ) وروز قیامت بچشانیم اورا عذاب دوزخ .

(ذٰلِكَ بِما قَدَّمَتْ یَداكَ) «ذلك» اشارتست بآنچه رفت ازخزی دنیا وعذاب آخرت گفت این برای آنست ، وبسبب آنکه دستهای او تقدیم کرد ، واین مبالغه است دراضافهٔ فعل باو واین آیات وامثال این دلیل‌است بربطلان مذهب‌مجبّره که گفتند ثواب‌و عقاب معلّل‌نیست و خدایتعالی فاعل فعل بندگان است ، وافعال ما بسایر وجوه وحقائق بخدایتعالی تعلّق‌دارد که خدایتعالی جزاء معلّل کرد واضافهٔ فعل بابنده کرد علی أبلغ الوجوه (وَ أَنَّ اللهَ لَیْسَ بِظَلّٰامٍ لِلْعَبِیدِ)و خدایتعالی ظلم نکند بر بندگان که ایشان‌را مؤاخذه کند برفعل خود یافعلی که ایشان نکرده باشند وبر قاعدهٔ‌مجبّره هیچ ظلم درجهان نباشد إلا که خدای کرده باشد . چه هیچکس برإحداث وإنشاء آن قادر نیست ، وچون اندیشه کنی از راه عقل وشرع روشن شود که خدایتعالی بر هیچکس ظلم نکند و نکرده است .أمّامجبّر بر خدایتعالی ظلم میکند بآنکه إضافه میکند باو آنچه باو لایق‌نیست فکأنّه ظلمه‌بأن ظلّمه (۱) پنداری ظلم کند براو باضافهٔ ظلم براو چوظلم وضع الشيء فيغير موضعه باشد، واوتعالی‌علوّاً کبیراً نه‌موضع ظلم است بلکه موضع عدلست وفضل . اگربا بنده‌کار باستحقاق کند جز عدل نکند. وهیچ‌ظلم نکند ، واگر ازعدل بگذرد جز فضل نکند. ظلم را باوراه نیست وإضافهٔ ظلم‌را باو هیچ‌وجه نیست . سبحانه‌وتعالی‌عمّایقولون‌علوّاً کبیراً .

(وَمِنَ النّٰاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللهَ عَلىٰ حَرْفٍ) آیه درشأن‌جماعتی أعراب آمد که بمدینه آمدند، وایمان‌آوردند ایمان مجازی، بزبان اظهارایمان کردند ، وبدل‌بر کفر بودند.ایشان را علمی نبود ازآنکه‌ایشان‌را نظری نبود که‌سبب‌علم باشد. آنکه اگرایشان‌را نکبتی‌نرسیدی

---

(۱) ظلم‌کرد برخدا باینکه نسبت ظلم باو داد .

وبیماری و آفتی ونقصان مالی . ومال ایشان زیادت شدی واسبان ایشان بچهٔ نیکو آوردی ، و زنان ایشان پسری زادندی گفتند این محمد مبارك مردی است ، و این دین او حقست ، و مارا براین دین بودن صوابست وسود ، واگر برخلاف این بودی وهوای مدینه موافق نیامدی ، و بیمار شدندی ، واسبان واشتران ایشان بعضی بمردندی، وزنان ایشان دختران زادندی . گفتند این محمد نامبارك مردی است واین دین او اصلی ندارد ، وماتا دراین دین آمدیم جز زیان و نکبت نیست مارا بر گشتندی فذلك قوله (فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ) ای سکن إلیه (وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ) أي نكبة وبلية وآفة ومرض في المال (انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ) أي ارتدّ عن إسلامه بعد ما أظهره، ورجع كافراً وقوله « على حرف» أي على جانب وشفا غير مطمئن ولا مستقيم چون کسیکه برطرف چیزی باشد درمیان آن کار نشده باشد ، والحرف الجانب، ومنه حرف البئر وحرف النهر. مجاهد گفت على شك، وبعضی دگر گفتند على ضعف من الاعتقاد والبصيرة. بعضی دگر گفتند على لون واحد في طلب مقصوده بریك رنگ وهمه آنکه طالب مقصود خود باشند شاکر نباشند درسرّاء ، وصابر نباشند درضرّاء . بعضی دگر گفتند این کنایت است از نفاق يعني يعبدالله بلسانه دون قلبه (خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ) يعقوب وحميد وأعرج خواندند خاسر الدنيا والآخرة على وزن فاعل نصباً على الحال وجرّ الآخرة بالاضافه. او دنیا و آخرت زیان دارد یعنی نه دنیا بود اورا ونه آخرت، برای آنکه دردنیا منکوب باشد ودر آخرت معذب (ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ) این زیانی است آشکارا که پوشیده نیست آنگه گفت :

(يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ) میخواند این مدبر منحوس کافر بدون خدای جمادی راکه او رازیان نکند ونتواند کرد وسود نیز نتواند کرد (ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ) این گمراهی است دور یعنی بغایت دوراز رشاد .

(يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ) کسی را میخواند ومیپرستد که زیانش نزدیکتر از سود است. یعنی آن بتان را که میپرستید برای آنکه اوخود قادر نیست برسود، واز عبادت ایشان اورا دردنیا و آخرت زیان خواهد بود بخزی وعقاب (لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ) بد خداوندگاری است بت ایشان را (وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ) وبدهمسازی است ، وگفتند مولی بمعنی ناصر است اینجا، وگفته اند ولی ودوست ، وگفته اند ابن العمّ است یعنی بدپسران عمّند آنانکه دعوت میکنند پسران عمّ خودرا باکفر قوله «یدعوا لمن ضرّه» ونحویان دراین لام خلاف کردند بعضی گفتند صله است وزیاده (١) والتقدير يدعو من ضرّه . وبعضی گفتند تأکید است دربیان آنکه مضرّات او بیشتر

(١) علت اختلاف نحویان آن است که «من» مفعول «یدعو» است ولام مفتوح بر مفعول وارد نمیشود وبرای رفع اشکال چند وجه گفتند یکی آن که لام زائد است .

از منفعت‌است ، واین‌حال‌مؤكّد وبليغتراست ، واين معنى سخت‌ظاهراست لام براى‌آن‌آورد. بعضى دگر گفتند جواب‌قسمى مضمراست أي‌يدعووالله لمن‌ضره‌أقرب‌من‌نفعه. بعضى‌دگر گفتند يدعو بمعنى يقول‌است چنانكه عنتره گفت :

يَدْعُونَ عَنْتَرَ وَ الرِّماحُ كَأَنَّها أَشطانُ بِئْرٍ في لبانِ الأَدْهَمِ (۱)

أى يقولون ياعنتره ، وخبرمحذوفى باشد ، والتقدير يقول لمن‌ضرّه أقرب من‌نفعه‌آلهة أوإله . و بعضى دگر گفتند يدعو ازصلة ضلال است يعنى ذلك هوالضلال البعيد الذى يدعوه . آنگه ابتداء كرد و گفت «لمن ضره أقرب‌من‌نفعه» ومحل‌اورفع بود برابتداء وخبراو «لبئس المولى ولبئس العشير» (۲) باشد. و گفتند كلام برتقديم وتأخير است يعنى لمن ضره أقرب من نفعه يدعو برابتداء وخبر وبعضى‌دگر گفتنداين برتكرار است‌على سبيل‌التأكيدوالتقدير يدعو لمن ضره أقرب‌من‌نفعه يدعو آنگه دوم بيفكند واكتفا باول كرد. وبعضى دگر گفتند باين تأويلات متعسّف‌حاجت نيست چو اين در كلام عرب‌شايع است وقد سمع منهم أعطيتك‌لما غيره خير منه وعنده لما غيره‌خيرمنه . والعشير فعيل بمعنى مفاعل اى المعاشر والخليط و الصاحب، بد رفيق‌وهم‌سازاست بتان ايشان را .

(إِنَّ اللهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا) آنگه چون ذكر كافران واحوال ايشان و معبودان ايشان‌بگفت أحوال مؤمنان‌بگفت وثواب ايشان ، گفت خداى تعالى مؤمنان را كه عمل‌صالح كنند ببهشتهائى برد ايشان راكه درزير درختان‌آن جويها روان باشدكه خداى تعالى‌هرچه

---

(۱) ميگويند اى‌عنتره درحالتى‌كه نيزه ها برسينه اسب سياه مانند ريسمانهاى چاه است .

(۲) قول ديگر در توجيه لام‌آنكه«من» مفعول«يدعو» نيست‌بلكه مبتداست«ولبئس‌المولى» خبرآن وجمله«لمن‌ضره‌ـ الى‌آخره‌ـ» مستانفه‌است‌و «يدعو»متعلق بجمله سابق است اعنى‌ذلك هو الضلال البعيد يدعوه پس يدعوه حال است براى‌كلمه ذلك وضمير مفعول از آن محذوف است واين قول پنجم‌است، و مؤلف پس از اين سه قول ديگر نقل‌كرده‌كه معنى آن معلوم است اما بتكلف است و خارج ازقاعده و بى شاهد وسه قول پيش ازآن اعنى قول دوم وسيم وچهارم مطلقا مقصودگوينده معلوم نيست بنا بر قول دويم فرضاً لام براى تأكيد آمده است آيا من ضره اقرب من نفعه در چه محل ازاعراب است يا جمله مستانفه است بهرحال بيكى ازاقوال ديگر راجع ميشود وقول سيم‌كه‌گويد جواب قسم مضمراست‌ناچار بيكى از وجوه ديگر بازميگردد زيراكه جواب قسم جمله ايست غيرمتعلق‌به‌يدعو وجز حمل برقول‌پنجم نتوان نمود . قول چهارم بيمعنى است زيراكه‌كافربت پرست نميگويد زيان بت پرستى بيش ازنفع آن است بلكه اين قول خداوند است در سرزنش آنها .

خواهد کند اورا مانعی ومنازعی نباشد در آنچه کند چو کس ممانعت او نتواند کرد ، ومنازعت اورا قوت ندارد ، و براو اعتراض نرسد کس‌را ، چوافعال اوهمه حکمت وصواب باشد بروجه مصلحت علی أحسن مایمکن .

قوله(مَنْ کانَ یَظُنُّ أنْ لَنْ یَنْصُرَهُ اللهُ فِي الدُّنیا وَالآخِرَةِ) گفت هر که گمان برد که خدایتعالی نصرت نکنداورا. مفسّران خلاف کردند دراین ضمیرفی قوله «ینصره‌الله في الدنیاوالآخرة» راجع با کیست بیشترمفسّران گفتند راجعست بارسول ﷺ (فَلْیَمْدُدْ بِسَبَبٍ إلَی السَّماءِ) گو بکش پاره‌ای رسن ازآسمان خانه خویش (ثُمَّ لْیَقْطَعْ) آنگه‌ببر و گو بنگر که کید اوغیظ وخشم او ببرد یانه، ومعنی آیت آنست که هر کس که گمان برد که خدای تعالی پیغمبرش محمد رانصرت نخواهد کرد دردنیا و آخرت گو رسنی درسقف وآسمان خانهٔ خود افکن و خودرا از او درآویز بگلو پس ببر اورا وبنگر تا کید او خشم اورا ببرد یانه ، واین چنان باشد که ما گوئیم کسیکه او کاری نتواندديد وازآنش خشم آید ونتواند آنرا تغییروتبدیل داد؛ این کارچنین خواهدبود اگرترا بااین‌خوش نیست رسنی درافکن وخویشتن بیاویز آنگه رسن ببر تابرزمین افتی وبنگر تا باین کید بهیچکس زیان باشد جز بتو ؟ (۱) ابن زید گفت مراد بسماء آسمان حقیقی است‌یعنی که هر کس که پندارد که خدایتعالی محمد را نصرت نخواهد کرد گورسنی ازآنجا که اوست بآسمان کش و ازآن راه بآسمان‌روومادّهٔ آن قطع کن و باز بر ، چه‌مادّهٔ نصرت و خذلان ازآسمانست ، آنگه‌گو بنگر تا کید اوغیظ او ببرد یانه ، وگفت این آیه در جماعتی آمد از بنی‌اسد و بنی‌غطفان که ایشان از اسلام‌تقاعد کردند ، وگفتند ما ترسیم که نباید که محمدرا نصرت نکنند اگر ما در دین او شویم آنچه از میان ما و جهودان هست از مخالفت زنده شود و چیزی که ما را از ایشانست منقطع شود باین خیر نرسیم من کلا الطرفین بر زیان باشیم . خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت هر که این گمان میبرد گو این‌معامله کن تاخود سود دارد اورا یانه . مجاهد گفت هاء راجع است‌با «مَن»ومعنی آنست که هر که او بخدای بدگمان باشد وظنّ برد که خدای تعالی اورا نصرت نخواهد کرد نه در دنیا ونه درآخرت . یعنی روزی نخواهد داد ، و نصرت اینجا بمعنی رزق

(۱) تمثیلی است برای حسودان که خویش را برنج میافکنند بگمان آنکه رنج آنها سبب زوال نعمت‌ازمحسوداست، وفرماید خودرا بریسمان بیاویز ونزدیك مرگ ببر آنگاه ریسمان را ببر وخودرا از مرك نجات ده تا عقلت بتو باز گردد وببین آیا این خود رنجانی ولو منجر بمرك شود نعمت را از محسودزائل میکند؟ .

و عطاست من قول العرب من نصرني نصره الله أي من أعطاني أعطاه الله .أبوعبيده گفت عرب زمين باران رسيده را ارض منصوره گويند قال :

فإنك لا تعطي امرءاً فوق حظه ولا تملك الشق الذي الغيث ناصره (١)

أى ماطره ومعطيه، ومعنى آيت آنكه هر كه گمان برد كه خداى تعالى اورا روزى نخواهد داد گو رسنى در افكن و خويشتن بياويز ابن عامر وابوعمرو و رويس و ورش خواندند « ثم ليقطع » و «ثم ليقضوا» بسكون لام في الموضعين و قنبل موافقت كرد در «ثم ليقضوا » و باقى قرّاء بكسر لام خواندند درهردو جاى اما مافى قوله « مايغيظ » مصدرى است. و تقدير آنكه هل يذهبن كيده غيظه و شايد «ما» موصوله باشد على تقدير هل يذهبن كيده الذى يغيظه ، و يحمله على الغيظ آنكه گفت :

(وكذلك) وهمچنين ما فرستاديم اين قرآن راآياتى روشن و نصب آيات برحالست ووجه تشبيه در« كذلك» آنست كه چنانكه درآيات و دلالات مقدم اظهار كرديم همچنين قرآن فرستاديم (وأن الله يهدي من يريد) وخداى هدايت كند آنرا كه خواهد . قوله تعالى

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ الصّابِئِينَ وَ النَّصارىٰ وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِينَ

بتحقيق كسانيكه گرويدند و كسانيكه يهود شدند و ستاره پرستان و ترسايان ومجوس وآنانكه

أَشْرَكُوا إِنَّ اللهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ إِنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (١٨)

شرك آوردند بتحقيق خدا جدائى افكند ميان آنها روز رستخيز بتحقيق خدا برهرچيز گواه است

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ

آيا نديدى كه خدا سجده ميكند مر اورا آنكه درآسمانها و آنكه در زمين است و آفتاب و ماه

وَالنُّجُومُ وَالْجِبالُ وَالشَّجَرُ وَ الدَّوابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذابُ (١٩)

و ستارگان وكوهها ودرختان وجنبندگان وبسيارى ازمردم وبسيارى سزاوار شد بر او شكنجه

وَ مَنْ يُهِنِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللهَ يَفْعَلُ ما يَشاءُ (٢٠) هٰذانِ

وهركرا خوارسازد خدا پس نيست مر اورا هيچ اكرام كننده بتحقيق خدا ميكند آنچه را ميخواهد اين دو گروه

خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيابٌ مِنْ نارٍ يُصَبُّ

دودشمنند كه مخاصمه كردند در پروردگارشان پس آنانكه كافر شدند بريده ميشود براى آنها لباسها از آتش ريخته ميشود

(١) تو بهيچ كس بيش از بهره وحظ او نخواهى داد وقدرت وتصرف ندارى درآن قسمت زمين كه بايد باران برآن ببارد .

مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ (٢١) يُصْهَرُ بِهِ ما في بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ ★ وَ لَهُمْ مَقامِعُ
ازبالای سرشان آب جوشان گداخته میشود با و آنچه درشکمهای آنهاست و پوستها برای آنها گرزهاست
مِنْ حَديدٍ (٢٢) كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعيدُوا فيها وَ ذُوقُوا
از آهن هرچند خواهند که بدر آیند ازآن از غم بازگشته شوند درآن و بچشید
عَذابَ الْحَريقِ (٢٣) إِنَّ اللهَ يُدْخِلُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْري
شکنجهٔ سوزناک‌را بتحقیق خدا درآورد آنان‌را که گرویدند و کردند کارشایسته بهشتهائی‌را که روانست
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ يُحَلَّوْنَ فيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فيها
از زیرش نهرها زیور کرده شوند درآن از دست برنجنها از طلا و مروارید ولباس آنها درآن
حَريرٌ (٢٤) وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلىٰ صِراطِ الْحَميدِ (٢٥)
ابریشم است وهدایت کرده‌شدند بپاکیزه ازگفتار وهدایت کرده شدند بسوی راه ستوده
إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذي جَعَلْناهُ
بتحقیق کسانیکه کافر شدند و باز میگردند از راه خدا و مسجد الحرام آنکه قرار دادیم آنرا
لِلنّاسِ سَواءً الْعاكِفُ فيهِ وَ الْبادِ (٢٦) وَ مَنْ يُرِدْ فيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ
برای مردم یکسان است مقیم دراو وواردشونده وهرکه‌خواهد دراوعدول ازحق‌رابستم میچشانیم‌اورا
عَذابٍ أَليمٍ (٢٧) وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهيمَ مَكانَ الْبَيْتِ أَنْ لا تُشْرِكْ بي شَيْئاً وَ طَهِّرْ
شکنجهٔ دردناک وچون جایگاه‌دادیم برای ابراهیم مکان خانه‌را که نه‌شریک گیر بمن‌چیزی‌را وپاکیزه گردان
بَيْتِيَ لِلطّائِفينَ وَ الْقائِمينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (٢٨) وَ أَذِّنْ فِي النّاسِ بِالْحَجِّ
خانهٔ مرا برای طواف‌کنندگان وایستادگان ورکوع‌کنندگان ساجد و ندا درده در مردم بحج
يَأْتُوكَ رِجالاً وَ عَلىٰ كُلِّ ضامِرٍ يَأْتينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَميقٍ (٢٩) لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ
میآیند ترا پیاده و بر هر شتر لاغر آیند از هر راه دوری تا بینند سود هائی‌که
لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ في أَيّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلىٰ ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهيمَةِ الْأَنْعامِ فَكُلُوا
برای آنهاست ویاد کنند اسم خدارا در روزهای معلوم برآنچه روزی کردشان ازز بان‌بسته‌چهارپایان‌پس‌بخورید
مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقيرَ (٣٠) ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ
ازآن وبخورانید بدحال درماندهٔ فقیررا پس‌باید ازاله‌کنند کثافتشان را وباید وفاکنند نذرهاشانرا

وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۳۱) ذٰلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ
وباید طواف کنند بخانه قدیم اینست وهرکه بزرگ شمارد حرمتهای خدارا پس آن بهتراست برایش
عِنْدَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعامُ إِلَّا ما يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ
نزد پروردگاراو وحلال شد برای شما چهارپایان جز آنچه خوانده‌شد برشما پس اجتناب کنید پلیدی را از
الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۲) حُنَفاءَ لِلّٰهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ
بت پرستی واجتناب کنید گفتار ناحق‌را حق‌گرایان برای‌خدا غیر مشرکان بخدا وهرکه شرك آورد
بِاللهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكانٍ سَحِيقٍ (۳۳)
بخدا پس گویا برو افتاده از آسمان پس برباید اورا مرغ یا فروآید باو باد در مکانی دور
ذٰلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (۳۴) لَكُمْ فِيها مَنافِعُ
اینست وهرکه بزرگ شمارد علامات‌خدارا پس بتحقیق آن‌ازپرهیزکاری‌دلهاست مرشماراست‌در آن بهره‌ها
إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّها إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۳۵) وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا
تا مدتی نامبرده پس محل‌آن بسوی بیت‌قدیم‌است وبرای‌هرامتی گردانیدیم‌قربانی کردنیرا تا یادکنند
اسْمَ اللهِ عَلىٰ ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ فَإِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا
اسم‌خدارا بر آنچه‌روزی کرد آنهارا ازچهارپایان ازگاووشتر پس‌خدای‌شما خدای‌یگانه‌است پس‌اورا گردن نهید
وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ (۳۶) الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصّابِرِينَ عَلىٰ ما أَصابَهُمْ وَ
ومژده ده فروتنان‌را کسانیکه‌چون‌یاد کرده‌شودخدا ترسان‌شود دلهاشان وصابران بر آنچه‌رسیدآنهارا و
الْمُقِيمِي الصَّلٰوةِ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۷) وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ
برپا دارندگان نمازرا واز آنچه‌روزی‌دهیم آنهارا انفقه کنند وشترقربانی‌قرار کردیم آنرا برای‌شما ازشعائر
اللهِ لَكُمْ فِيها خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَيْها صَوافَّ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا
خدا برای‌شما درآن‌خوبیست‌پس‌یاد کنید اسم‌خدارا بر آن‌صف‌زدگان پس‌چون‌بزمین‌نهاد پهلوهایش‌را پس‌بخورید
مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ كَذٰلِكَ سَخَّرْناها لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۳۸)
ازآن و بخورانید قانع و معتر را اینچنین رام‌کردیم آنرا برای شما شاید شما شکرگزارید
لَنْ يَنالَ اللهَ لُحُومُها وَلا دِماؤُها وَلٰكِنْ يَنالُهُ التَّقْوىٰ مِنْكُمْ كَذٰلِكَ سَخَّرَها
هرگز نرسد خدا را گوشتهای‌آن ونه‌خونهای آن ولیکن میرسد اورا تقوی ازشما اینچنین مسخرکرد آنرا

لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللهَ عَلىٰ ما هَدٰيكُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (۳۹) .

برای‌شما تابزرگ‌شمارید خدارا بر آنچه هدایت کردشمارا ومژده ده نکوکاران را

قوله تعالی (إنَّ الذينَ آمَنُوا) حقتعالی گفت آنانکه ایمان آوردند و بگرویدند و مارا باور داشتند ، وآنانکه جهود شدند ، وآنان که صابی‌شدند. بیان کردیم صابی را درسورة المائده ، وترسایان ، وگبرکان ، و مشرکان که برخدای شریك گفتند بتان را درعبادت. قتاده گفت دراین آیت دینها پنج استأربعة للشیطان وواحد للرحمن، چهار دیوراست ، ویکی‌خدای را ، وآنچه خدای راست مسلمانی است ، وآنچه دیو راست این چهارگانه است از جهودی و ترسائی وگبرکی و مشرکی ، وگفت صابیان نوعی باشند از ایشان . و خبرإنَّ أول‌إنَّ‌دوم است باسم و خبر فی‌قوله (إنَّ اللهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ) و مثله قولهم إنَّ زيداً إنَّ الخير عنده لكثير ، و قال جرير :

إنَّ الخَليفَةَ إنَّ اللهَ ألْبَسَهُ   سِرْبالَ مُلْكٍ بِهِ تُرْجى الخَواتِيمُ (۱)

حقتعالی گفت اینجماعت را از مسلمانان و جهودان و ترسایان وگبرکان و صابیان و مشرکان من فردای قیامت میان ایشان فصل کنم ، و درفصل دو قول گفتند : یکی آنکه حکم کنیم من‌قولهم الحاکم الفصال و دیگرآنکه تمیز کنیم وفرق کنیم میان ایشان‌تا محق‌ازمبطل پدیدآید بخلق‌علم‌ضروری، وآنکه روی محق سفید کنم وروی‌مبطل سیاه تامردمان میان‌ایشان فرق کنند بضرورت ، و فصل فرق وتمیز باشد میان حق وباطل بآنکه از یکدیگر جدا شود (إنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) خدای تعالی بر همه چیز گواه است .

(أَلَمْ تَرَ) نمی‌بینی یعنی نمی‌دانی واین رؤیت اینجا بمعنی‌علم است که خدای‌راسجده میکنند هرکه درآسمان و هرکه در زمین است آنچه عقلااند سجدهٔ ایشان بر حقیقت است و آنچه جماد است از آفتاب وماه و ستارگان وکوهها و درختان و ناعاقلان از چهارپان سجود ایشان از جهت ذلّت وخشوع ومسخّر شدن خدای را باآنچه دلیل کندکه آنرا صانعی هست قادر وعالم وحی و موجود ، و حاصل بر صفات کمال که مستحق سجده است پس چون عاقلان عند نظر دراین چیزها خدای را بشناختند و بدانستند که او باین نعمتها که کرد مستحق‌عبادت و سجود است پنداشتی این سجده ایشان کردند از آنجا که بدعوت ایشان‌بود(۲)و«مَن»در آیه

(۱) خلیفه که خداوند براو خلعت پادشاهی پوشانید وبسبب او امید عافیت وخیر باشد .

(۲) یعنی نسبت سجود به غیر انسان مجازی‌است باینکه سبب‌سجود انسان میشود چنانکه گویند*

اگر چه صورت او عموم است مراد او خصوص است برای آنکه ما دانیم که بسیاری از عقلا خدای را سجده نمیکنند، ومذهب ما آنست لفظ من وما وهرچه - اصحاب عموم دعوی کردند که این صفت عموم است - مشترکست میان عموم و خصوص وصالح است هردو را و عموم را صیغتی مفرد نیست مختص باو(۱) ، وشرح این کرده‌ایم پیش از این در آیات وعید در سورة النساء وجز آن ، آنگه اینجا گفت (وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ) بسیاری مردمان نیز خدای را سجده میکنند، وبسیاری را عذاب بر ایشان واجبست از اصرار ایشان بر کفر. مجاهد گفت آنکه اوسجده کند جز خدای را سایهٔ او سجده کند خدای را، وذلك قوله «وظلالهم بالغدوّ والاصال» وقوله «يتفيؤ ظلاله عن اليمين والشمائل سجّداً لله» (وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ العَذَابُ) وبسیاری از مردمان عذاب بر ایشان واجبست برای اصرار ایشان در کفر ، ودر آیه اضماری هست ، والتقدير وكثير أبى السجود فحقّ عليه العذاب . و«واو» في قوله: «وكثير حق عليه العذاب» واو استیناف است برای آنکه حکم او مخالفت است حکم آنرا که از پیش رفت .

(وَمَنْ يُهِنِ اللهُ) أى ومن يهنه و هر کرا خدای اهانت کند و خوار گرداند او را (فَما لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ) گرامی کننده نباشد، عامّهٔ قرّاء بکسر خوانند على أنّه فاعل ، و در شاذ إبراهيم بن أبى مليكه خواند مكرم بفتح راء على المصدر أى فما له من إكرام كقوله « ربّ أنزلني منزلاً مباركاً » (إنَّ اللهَ يَفْعَلُ ما يَشاءُ) که خدای بکند آنچه خواهد .

(هذانِ خَصْمانِ) گفت این دو خصمند که خصومت کردند (في رَبِّهِمْ) در خدای خود یعنی در دین خدای، و برای آن «اختصموا» گفت و اختصما نگفت که لفظ خصم اسمی است

---

*ذخیره کردن وفکر عاقبت را از مورچه بیاموز، ومردم سجده کردند چون عظمت پروردگار را شناختند و عظمت پروردگار را شناختند چون نظر در موجودات کردند پس موجودات سبب سجده مردم شدند نسبت سجده بدانها ازاین جهت است واین ها برخلاف ظاهر است و قرآنرا حمل برظاهر باید کرد تا خلاف آن بدلیل معلوم میشود و بظاهر قرآن خود موجودات سجده میکنند و تسبیح میگویند «ولكن لاتفقهون تسبيحهم» .

(۱) غالب علمای زمان ما گویند صیغه عموم بسیار است و حق آن است که ما من عام الاوقد خص هیچ کلمه عام بعموم خود نمانده ودرهیچ کلام درآن استعمال نشده الا نادر بلکه آنچه توهم عموم در آن میشود خاص است بعده‌ای که محل نظر گوینده است ومورد فهم مخاطب وقابل اثبات حکم بر آنها چنانکه گوئی همه مردم بزیارت من آمدند یعنی آنها که آشنا بودند «وانما يخشى الله من عباده العلماء» یعنی علمای علم الهی نه موسیقی‌دانان .

مشتبه بمصدر از اینجا تثنیه و جمع و تأنیث نکنند اورا ومثله قوله « وهل اتیك نبؤا الخصم إذ تسوّروا المحراب » قیس بن عبّاد روایت کرد از ابوذر الغفاری که آیه در شش کس آمد از قریش که روز بدر با یکدگر کارزار کردند ، و در حق خدای و هستی او خصومت کردند ، عبیدهٔ حارث وحمزهٔ عبدالمطّلب و علی بن أبی‌طالب عليه السلام و شیبه و عتبه ابنار بیعه وولید بن عتبه وقصهٔ ایشان رفته است در قصهٔ کارزار بدر . آنگه گفت که أمیرالمؤمنین گفت اول کس که روز قیامت پیش خدای تعالی بزانو در آید بخصومت من باشم این قول هلال بن یسار است و عطاء بن یسار ، و عبدالله عباس گفت این خصوم اهل کتابند و مسلمانان که اهل کتاب گفتند مسلمانرا که ما اولیتریم بحقّ برای آنکه کتاب ما پیش از کتاب شماست و پیغمبرما مقدم برپیغمبر شماست. مؤمنان گفتند مااولیتریم بحقّ برای آنکه ما بهردو پیغمبر وهردو کتاب ایمان داریم ، وشما دانید که دین ماحق است ولیکن حسد رها نمی کند شمارا که بگوئید. مجاهد وعطا وعاصم وکلبی گفتند که مؤمنانند وکافران از هرملّت که باشند . عکرمه گفت بهشت ودوزخ است که بایکدیگر محاجّه کردند دوزخ گفت ساکنان من جبّاران ومتکبّران و پادشاهان باشند. بهشت گفت بار خدایا چونست که ساکنان من ضعیفان و مساکینند. خدای تعالی بهشت را گفت تو رحمت منی رحمت کنم بتو آنرا که خواهم از بندگانم ، و دوزخ را گفت تو عذاب منی عذاب کنم بتو آنرا که خواهم از بندگانم ، و هریك از شمارا مملوّ کنم بأهلش. آنگه پایهٔ هریکی ازساکنان بهشت و دوزخ پیدا کرد و گفت (فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ) اما کافرانرا برای ایشان جامه‌ها ببرند از آتش وازبالای سر ایشان حمیم فرو میریزند وحمیم آب تافته گرم باشد .

(يُصْهَرُ بِهِ ما في بُطُونِهِمْ) بگدازند بآن حمیم آنچه درشکم ایشان باشد ازاحشاء و أمعاء ، ابوهریره روایت کرد از رسول صلى الله عليه وآله که او گفت چون حمیم بسر ایشان فرو ریزند بمغز ایشان فرو شود تا به پهلوو بشکم ایشان رسد أمعاء و أحشای ایشان گداخته کند، وهمچنین در همهٔ اندام ایشان برود تابقدم ایشان رشد . آنگه گفت این صهر باشد باز دیگرباره باسر شوند و همچنین میکنند بااو و «صهر» در لغت گداختن پیه بود یقال صهرت الشحم أصهرصهراً قال الشاعر :

تَرْوِي لَقىً أُلقِيَ في صَفْصَفٍ تَصْهَرُهُ الشَّمْسُ فَلا يَنْصَهِرْ (١)

(١) در وصف مرغ سنك خوار و جوجه اوست که دربیابان افتاده و مادرش برای او آب میاورده*

و قال آخر : « تَشُكُّ السَّفافيدِ الشِّواءَ المُصْطَهَرْ » (۱)

قوله (وَلَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدِيدٍ) جمع مقمعه وآن مقرعه‌باشد و ایشان‌رامقامعی باشد ازآهن که قمع کنند ایشانرا بآن ، وآن آلت قمع وقهر وزجر باشد .

(كُلَّما أرادُوا أنْ يَخرُجوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعيدُوا فِيها) هر گه که خواهند که از آنجا بیرون آیند باجای فکنند ایشانرا . در خبراست که دوزخ بهروقت که‌زفیر کند و بیشَرَر اهلش راچندان براندازد که از دوزخ بیرون افتند خواهند تا بروند زبانیگان (۲) باین‌مقامع آهن بکوبند ایشانرا و دردوزخ اندازند (وَ ذُوقُوا) درکلام محذوفی هست أی وقیل لهم ذوقوا و گویند ایشانرا که بچشید عذاب آتش‌سوزنده .حریق بمعنی محرق‌باشد کالألیم بمعنی المؤلم و ذوق طلب إدراك طعم باشد بلهوات ولسان . آنکه چون وصف یکخصم بگفت که‌کافر است در حدیث خصم دیگر گرفت واحوال او وجزای او و گفت :

(إنَّ اللهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ) آنانرا که ایمان آورند و عمل صالح کنند در بهشت‌ها برند که درزیر درختان آنجویها میرود (يُحَلَّوْنَ فِيها) تحلّی‌ایشان کنند و در پوشاند ایشانرا درآنجا (مِنْ أساوِرَ) در واحد اوسه لغت است : أسوار بالالف ، وسِوار وسَوار،جمع‌أسواراساورة‌باشدوجمع‌سِواروسَوارأسورة ، واساور روا بود که جمع‌سوار بود ککراع و کوارع و شاید که جمع اسورة باشد جمع الجمع ، و در مصحف عبدالله مسعود أساوير است وهی جمع‌اسوار. در دستهای ایشان کنند دست برنجنها اززر و مروارید گفتند زر مرصع باشد بمروارید ، و گفتند این دگرباشد وآن‌دگر ، ونافع وابوبکر عن‌عاصم خواندند (وَلُؤْلُؤاً) بنصب عطفاً علی محل الجار و المجرور برای آنکه تقدیر آنست که یحلّون أساور ذهبیّة و لؤلؤاً. وباقی قرّاء لؤلؤ بجر عطفاً علی‌ذهب، ودر سورة الملائکه هم اینخلاف کردند براینوجه وحجت این آوردند که در مصاحف چنین است بألف، آنانکه بجر خواندند گفتند آن‌الف زیاده است بعدالواو کالف قالوا ومالوا . کسائی گفت بدل همزه است ،ویعقوب

---

* تروی ازروایه بمعنی آب آوردن است یعنی آب میآورد برای افتاده در بیابان‌که خورشید او را می‌گدازد اما او گداخته نمیشود یعنی تحمل‌میکند.

(۱) سفافید جمع سفود بمعنی سیخ کباب است یعنی مانند دریدن سیخ ها و پیوستن آنها کباب چربی‌گداخته را .

(۲) زبانیه عربی است و باکاف فارسی بشیوه فارسیان جمع بسته است.

آنجا بنصب خواند و اینجا بجر إتباعاً للمصحف و گفت در مصحف اینجا الف نوشته است ودر ملائکه ألف نیست در مصحف (وَ لِباسُهُمْ فِيها حَرِيرٌ) وجامهٔ ایشان در آنجا حریر باشد گفتند خدای تعالی حریر پوشیدن بر مردان حرام کرد در دنیا تامشوّق باشند بلبس حریر در بهشت عملی کنند که ایشانرا آنجا رساند تاحریر پوشند.

(وَهُدُوا إِلىَ الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ) و ایشانرا راه نمایند بگفتار پاك، و هو قول «لاإله إلاالله» چنانکه گفت «إليه يصعد الكلم الطيّب» و گفتند مراد ایمانست، و گفتندقرآن است، و گفتند قولی است که دراو فحش نباشد (وَهُدُوا) راه نمایند ایشانرا براه دین‌خدای حمید که مستحق حمد و شکر است و فعیل بمعنی مفعول. روایت کرده اند که رسول ﷺ گفت هیچکس نیست که حمد دوست‌تر دارد از خدای تعالی.

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ) گفت آنانکه کافر شدند و مردمانرا منع میکنند از راه خدای، ودر عطف مستقبل برماضی چند قول گفتند: یکی لفظ مستقبل است و معنی‌ماضی والتقدیر کفروا وصدّوا و گفتند برای آن چنین گفت که‌ایشان‌در مقدم‌کافر بودند و کفر آوردند أما صد ومنع حال ایشان بود ودر حال بآن مشغول بودند، ولفظ مضارع که بفعل باشدصالح بود حال راواستقبال را، ومثله قوله «الذين آمنوا وتطمئنّ قلوبهم بذكرالله» و منع ایشان مردمانرا از دین خدای بدو وجه بود یکی قهر و یکی إغواء و دعوت بکفر (وَالْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذِي جَعَلْناهُ لِلنّاسِ) ونیزمنع میکنند مردمانرااز‌مسجد الحرام که مسجد کعبه است که مانهاده‌ایم آنرا برای جملهٔ مردمان که تاقبلهٔ نمازشان باشد، وءقصد حج وعمره‌شان آنگه وصف کرد مسجد الحرام را گفت (سَواءً العاكِفُ فِيهِ وَالبادِ) وحفص‌عن عاصم‌وروح عن یعقوب سواءً خواندند بنصب على‌أنه مفعول ثان لجعلناه، التقدیر جعلنا المسجد الحرام مستويا فيه العاكف والباد. و عاكف آن بود که آنجا مقیم بود،و بادی آنکه از بادیه‌آنجا آید، و باقی‌قرّاء سواء خواندند برفع على أنه خبر مبتداء مقدم علیه و این خبر را تقدیم لازم بود کقوله «سواء عليهم ءأنذرتهم أم‌لم تنذرهم» وقوله «سواء علينا أجزعنا أم‌صبرنا»

وقال «سَواءٌ عَلَيْها لَيْلُها وَ نَهارُها» و التقدیر العاكف والبادی فيه مستويان، و برای‌آن بلفظ واحد گفت که مصدر است‌آنگه در معنی او خلاف کردند. بعضی گفتندمعنی آنست که مقیم وبدوی و غریب در منازل و مساکن او یکی باشند مقیم اولی‌تر نبود از طاری تا در ایام حج کسی نبود که غرباءحجّاج را منع کند از نزول آنجا که خواهند، و این در

اخبار ما آمده است ، واينقول حسن بصري است. وجماعتي ازمفسران ومجاهد گفتند مراد آن است كه مقيم و طاري در حرمت داشت اين جايگاه وأداي مناسك وأركان حج اينجا يكي باشند بآن معني كه برهمه كس واجبست اين معني. ودر كراء منازل درايام موسم خلاف كردند بعضي گفتند حرامست ،و بعضي گفتند مكروهست و مذهب شافعي آنست كه حلالست و ظواهر اخبار ما بمكروه مينمايد و اسحاق گفت حرام است .

(وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ) گفت باءزيادتست درالحـاد چنانكه زياده استفي قوله تنبت بالدهن و كما قال :

بِوادٍ يَمانٍ تَنْبِتُ الشَّتَّ صَدْرُهُ   وَأَسْفَلُهُ بِالْمَرْخِ وَالشَّبُهانِ (١)

أي المرخ ، والباء زيادةوقال الاعشى : « ضَمِنَتْ بِرِزْقِ عِيالِنا أَرْماحُنا » (٢)

أي رزق ، وقال آخر :

أَلَمْ يَأْتِيكَ وَالأَنْبـاءُ تَنْمي   بِما لاقَتْ لَبُونُ بَني زِيادٍ (٣)

و معني آنكه ومن يردفيه إلحاداً بظلم و هر كه او درآنجا خواهد كه ميل كندبظلم، و بعضي دگر گفتند كه مفعول اراده محذوف است ، والتقدير ومن يردفيه منعاً بالحاد بظلم على وجهالظلم، واگر كسي خواهد كه كسي رااز خانه خداي ومسجد الحرام منع كند بميلي بروجه ظلم ، ما او را عذاب اليم مولم بچشانيم . عبد الله مسعود گفت هيچكس نباشد كه او همت كندبسيّئه‌اي، براو نويسند. و اگر مردي بعدن ويا بشهري دورتر ازعدن همت كند كه مردي را بكشد بمكه ،يا معصيتي كند آنجا اگر چه نكند بآن عزم كه كرده باشد داخل باشد تحت اين آيت وخداي اورا عذاب اليم بچشاند (٤) مفسران درمعني إلحاد و ظلم خلاف كردند. قتاده و مجاهد گفتند مراد شركست يعني همت كند كه آنجا جز خداي را پرستد چنانكه كفّار مكه كردند. دگرقوم گفتند استحلال الحرام وركوب الاثام حرام حلال داردو ارتكاب كباير كند

(١) شت گياهي است خوشبوي و مرخ و شبهان دونوع درختند. دروصف وادي گويدكه بالاي آن گياه شت ميروئيد وپائين آن دونوع درخت مذكور.

(٢) يعني نيزه هاي ما ضامن روزي عيال ماست وبغارت وتاراج معيشت ميكنيم.

(٣) آيـا بتو خبر نرسيد بااينكه اخبار همه جا ميرود كه برشتران جوان بني زياد چه آمد ؛ يعني ما غارت كرديم.

(٤) يعني نيت معصيت را اگر همه جـا مستلزم عذاب بدانيم تـا آن عمل از وي صادر شود نيت معصيت در مكه بهرحال موجب عذاب است و اين نيت بخصوص از ساير موارد مستثني است

عبدالله عباس گفت آن باشد که بکشد آنرا که قصد کشتن او نکند و ظلم کند بر آنکه او براو ظلم نکند . لیث گفت از مجاهد که سیئات در مکه مضاعف بود چنانکه حسنات . ابن جریج گفت استحلال حرم باشد، حبیب بن أبی ثابت گفت احتکار طعام باشد بمکه . بعضی دگر گفتند مراد هر منهی است از قول وفعل حتی قول الرجل لاوالله و بلی والله . مجاهد گفت عبدالله عمر را دو خیمه بود یکی در حرم ویکی برون حرم چون خواستی که با اهل وقوم خود عتابی کند بخیمه برونی رفتی اورا پرسیدند از آن ، گفت بر آنکه مارا گفته‌اند « ومن یرد فیه بالحاد بظلم» ومن الالحاد قول الرجل« لاوالله وبلی والله» .

قوله (وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ - الآية) معنی بوّأنا وطّأنا باشد . عبدالله عباس گفت جعلنا حسن گفت أنزلنا . مقاتل سلیمان گفت دللنا علیه . مقاتل حیّان گفت هیّئناه له ، نظیره قوله «تبوّیء المؤمنین مقاعد للقتال » و « بوّأکم فی الارض » واین عبارات متقارب المعنی است . خلاف کردند مفسران در آنکه خدای چگونه روشن کرد ابراهیم را جای خانه . بعضی گفتند ابری بفرستاد تا چندانکه جای خانه بود سایه افکند. بعضی دگر گفتند بادی بفرستاد تا اساس برُفت . بعضی دگر گفتند جبرئیل بیامد و رسم بزد و خط کشید تا او بر آن بنا کرد ،ومکان جای مستوی باشد که دراو متمکن توان شدن و قرار گرفتن و جسم ثقیل را منع کردن از هویّ .و اصل بوّأنا من باء اذا رجع باشد کأنه منزل یرجع الیه ومنه البواء فی قولهم فلان بواء فلان اذا کان دمه کفواً لدمه فیرجع إلیه للقود. ومراد به بیت خانهٔ کعبه است و در کلام حذفی هست و تقدیر آنکه وأوحینا إلیه أن لاتشرك بی شیئاً و وحی کردیم با براهیم که شرك میاور بمن ، هیچ چیز را انباز من مدار، عبادت خالص مرا کن وپاك کن خانهٔ من. قتاده گفت از اصنام واوثان و گفتند از سایر ادناس . و گفتند از خون وسرگین که چون آنجا بتقرب ذبایح کشتندی خون و سرگین آنجا رها کردندی . (لِلطَّآئِفِينَ) برای آنانکه آنجا طواف کنند (وَالقَآئِمِينَ) و برای آنانکه آنجا نماز کنند (وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ) ورکوع وسجود کنند .

(وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالحَجِّ) حسن و جبائی گفتند این امراست رسول را عليه السلام باعلام مردمان بحج . ودگر مفسران گفتند امر است ابراهیم را که آگاه کن مردمان را بحج خدای تعالی گفت چون خانه بنا کردی اکنون مهمانانرا بخوان وندا کن ابراهیم عليه السلام گفت بار خدایا آواز من تا کجا رسد حقتعالی گفت علیك الاذان وعلیّ البلاغ بر تو آواز دادن و بر من رسانیدن ابراهیم عليه السلام برمقام بایستاد و گفتند بر کوه ابوقبیس رفت وآواز داد و گفت «یاأیها الناس الا

أن ربكم قدبنا بيتاًفحجّوه» ایمردمان‌خدای تعالی برای شماخانه بنا کرد بیائید وآنرازیارت کنید خدای‌تعالی آواز اوبهمهٔ عالم برسانیدازشرق تاغرب تابآنان برسانید، علی‌طریق‌المبالغه کەدراصلاب‌مردان وارحام زنان‌بودند علی‌ماجاء فی‌الاخبار ومعنی مبالغه باشد آنکه‌آنانکه‌در سابق علم آن‌بود که ایشان حج خواهند کرد جواب‌دادند وگفتند«لبیك اللهم لبیك» (یَأْتُوكَ رِجالاً) بتو آیند پیاده جمع راجل کقایم وقیام وصایم وصیام . جزم یأتوك برجواب امر است ونصب رجالاً برحالست ازفاعل (وَعَلىٰ كُلِّ ضامِرٍ) وبرهر شتری لاغر(يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ) می‌آیندازهرراهی‌دور، یأتین برای آن گفت که ردّ کرد بامعنی کلّ یعنی جملهٔ شتران قال‌الراجز : «يقْطَعْنَ بُعْدَ النازِحِ العَمِيقِ »(۱)

ابوالقاسم بشر بن محمّدبن یاسر گفت در طواف مردی کهل را دیدم روی زرد شده و اثر رنج سفر دراو پیدا عصا بدست گرفته طواف میکرد بر آن عصا اعتماد کرده از ضعف براورفتم و اورا پرسیدم مرا گفت تو از کجائی ؟ گفتم من از خراسان . گفت خراسان کجا باشد که نشنیده بودم ؟ گفتم از بلاد شرق گفت ازآنجا تا باینجا بچندگاه آیی گفتم دو ماهه یاسه ماهه راهست گفت پس‌دانم هرسالی اینجا بزیارت آئی که شما همسایهٔ این خانه‌اید من گفتم‌ازخانهٔ تو تااینجا چند باشد گفت پنج سال راهست (۲) که من از خانه بیامدم هیچ اثر بیاض در سرو محاسن من نبود اکنون در راه پیر شدم گفتم هذا والله الجهد البیّن والطاعة الجمیلة والمحبّة الصادقة گفت والله اینست رنج عظیم و طاعت نیکو و محبتی صادق در روی من بخندید و این بیتها بخواند :

زُرْ مَنْ هَوَيْتَ وَإِنْ شَطَّتْ بِكَ الدّارُ   وَحالَ مِنْ دُونِهِ حُجُبٌ وَأَسْتارُ
لا يَمْنَعَنَّكَ بُعْدٌ مِنْ زِيارَتِهِ   إِنَّ المُحِبَّ لِمَنْ يَهْواهُ زَوّارُ (۳)

(لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ) تا حاضر آیند بمنافع خود . سعید جبیر گفت مرادتجارت است و این روایت ابورزین است ازعبدالله عباس ، مجاهد گفت منافع دین و دنیـا خواست و

(۱) این بیت رجز شاهد آن است‌که عمیق بمعنی دوری در مسافت آمده گرچه بجـانب سفل نباشدیعنی‌شتران‌بریدند درازی راه بعید ودور را.

(۲) کسانیکه از اندلس بمکه میآمدند یا از مراکش‌مانند ابن بطوطه وابن‌جبیر، یا از اقصای چین و جزایز زیرباد یعنی اقیانوسیه‌درسال اول‌بمکه نمیرسیدند وگاه مجبور میشدند در بعض‌کشور ها برای ناامنی یا شدت سرما مدتی درنك‌کنند وبعید نبود سفرآنها پنج سال طول‌بکشد .

(۳) زیارت‌کن‌کسی را که دوست داری اگرچه سرای او ازتو دور باشد ومیان تو واو حجابها و پرده ها کشیده، دوری مانع تو نشود از زیارت‌که دوست بسیار زیارت محبوب خود میکند .

هرچه معصیت نبود . محمّد بن علی الباقر علیه السلام گفت و سعید مسیّب و عطیّه عوفی مراد عفو و مغفرت است . وتا ذکر خدای کنند در ایام معلوم یعنی عشر ذی‌الحجّه اینقول حسن و قتاده است . وگفتند ایام معدودات ایام تشریق‌باشد، و ابوجعفر باقر علیه السلام بعکس این گفت گفت برای آنکه ذکر تکبیر در ایام تشریق نباشد ونیز لقوله « علی مارزقهم من بهیمة الانعام» این در ایام تشریق باشد واینقول عبدالله عمراست .ومحمد بن کعب گفت هردو یکی است‌معلومات و معدودات و آنانکه گفتند ایام معدودات ایام تشریقست گفتند برای آنکه اندك است . بر- آنچه روزی کرد ایشان‌رااز بهیمة الانعام ازچهارپایان که آنجا کشند بهدی‌واضحیّه(فَكُلُوا مِنْها) بخوریداز آن، مجاهد و عطا گفتند خدای تعالی امر کرد ما را که از آن بخوریم جز که‌این امر بمندوب است بواجب نیست و مذهب ماهم چنین است واصحاب ظاهر گفتند واجب است (۱) (وَأَطْعِمُوا البائِسَ الفَقِيرَ) واز آنجا طعامی‌دهید مردم فقیررا که علامت‌درویشی براو ظاهر باشد و بائس ذوالبؤس باشد من باب لابن و تامر و البأس والبؤس الشدّة و این برای آن گفت که در جاهلیّت چون چیزی بکشتندی برای هدی خانه ازآن نخوردندی.

(ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ)آنکه بفرما تامناسك حج بگزارند از احرام ووقوف‌بعرفات و مشعر و طواف و سعی و رمی الجمار و حلق اینقول عبدالله عباس و عبدالله عمر است.وبعضی دگر گفتند تفث ازالهٔ وسخ احرام باشد بحلق و غسل . ازهری گفت تفث در لغت نمیشناسند إلا از قول عبدالله عباس . بعضی دگر گفتند قضاء تفث موی شارب گرفتن باشدوموی بغل‌پاك کردن و ناخن گرفتن و موی عانه پاك کردن . عکرمه گفت تفث موی و ناخن باشد . والبی گفت از عبدالله عباس که قضاء تفث وضع احرام باشد از تقصیر و ناخن گرفتن وحلق کردن و جامهٔ دوخته پوشیدن و تفث درکلام عرب وسخ باشد یقال ما اتفثك ای ماأوسخك وأقذرك قال امیة بن ابی‌صلت :

شاحِينَ آباطَهُمْ لَمْ يَقْلَعُوا تَفَثاً　　وَيَنْزَعُوا عَنْهُمْ قَمْلاً وَ صِئْباناً (۲)

(۱) اصحاب ظاهر پیروان داود ظاهریندکه درمیان اهل‌سنت نظیر اخباریان مایند یامراد همه اهل ظاهرند که بقرائن عقلی و اقوال علما و اجماع آنان اعتماد ندارند وظاهر لفظ را هرچه باشد متابعت میکنند .

(۲) یقال شحافاه یعنی دهان‌گشود وشحاالخطو پای‌ها ازهم دورگذاشت دررفتن وگام‌برداشتن و اینجاکنایت ازموی‌وچرك بسیاراست که‌بغل‌را بازنگاه‌میدارندتاخارش‌نکند وصئبان جمع‌صؤابه تخم‌کیك وشپش‌است که‌درعهد مارشك میگویند. یعنی موی بغل‌نسترده وچرکین وکثافات دورنکرده‌و شپش و رشك نیفکنده .

(وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ) ووفا کنند بنذرها ازحج وهدی وآنچه گفته باشند وابوبکر عن عاصم خواند: «وليوفّوا» بتشديدفاء لتكثير الفعل يعنى تمام بگزارند نذرها که کرده باشند (وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ) و بگو تا طواف کنند بخانهٔ کعبه مراد طواف حجّ است که آن را طواف الزيارة خوانند و اینقول باقر است عليه السلام و بیشترمفسران، و باجماع رکن است و واجب است و این طواف بعد الافاضة من عرفات باشد ، إما بروز عید وإما پس‌ازآن و علماء خلاف کردند در آنکه چرا خانهٔ کعبه را عتیق خواندند عبدالله عباس و عبدالله زبیرو مجاهد و قتاده گفتند برای آنکه خدای تعالی او را آزاد کرد ازآنکه جبّاران بآن‌راه‌یابند وآن‌را ویران کنند. سعید جبیر گفت تبّع آمدتا خانهٔ کعبه ویران کند چون بقدید رسیدفالج پدید آمد اورا بزرگان لشکر را بخواند واطباء را، گفتند یاملك این خـانه را خداوندی هست که هر که او قصد این خانه کند ببدی؛ خدای او راباز دارد ازآن ، مکروهی اگراینجا خواهی در رو ، و تجارتی کن و کاری که تورا هست و آن‌را تعرض مکن ببدی ، او بیامد و بفرمود تاخانه را کسوتی نیکو ساختند و در او پوشانیدند : واول کس که خانه را کسوه کرد او بود و هزار اشتر قربان کرد و اهل حرم را مبشّرت کرد وصلت داد آنجا که ایشان فرود آمده بودند آن‌را مطابخ نام نهادند ازآنکه مطبخهای ایشان بود ، وقعیقعان‌جهت سلاح‌ایشان نام نهادند آن جای‌را و قصهٔ اصحاب الفیل در جای خود بیاید ان‌شاءالله . سفیان عیینه گفت برای آن عتیق‌خواندند آن‌را که آزاد است و هرگز مملوك نشود وآنرا مالك‌نبود ازآدمیان و مجـاهد همین گفت .ابن زید گفت برای آنکه قدیم است، وقدیم عتیق بودودیرینه .وعتق وقدم او آنست که هو اول بيت وضع للناس يقال سيف عتيق ودينار عتيق . بعضی دگر گفتند برای آنکه برخدای کریم است لکرامته على الله والعتق الكرم عتق کرم باشد من قولهم فرس عتیق أى كريم . وباقر عليه السلام گفت برای آنکه آزاد بود درایام طوفان نوح ازغرق چون همهٔ جهان غرق شد .

(ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ) «ذلك» اشارت‌است‌بآنچه رفته است ای ذلك‌على ما مضى وسمعت آنکه گفت «ومن‌يعظم حرمات‌الله» هر که تعظیم کند حرمتهای خدارا (فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ) اورا به باشدبنزدیك‌خدای‌او، ابن‌زید گفت حرمات خدای مشعرالحرام‌است، ومسجد الحرام است ، وبیت‌الحرام ، وبلدالحرام ، وبعضی دگر گفتند مرادبحرمات‌جملهٔ مناسك‌است آن‌را تعظیم کند بقضای‌حقوق‌وأدای واجبات‌او. بعضی‌دگر گفتند مرادبحرمات‌جملهٔ محرمات

است، وتعظيم او وترك او باشد استعظاماً لها (وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعامُ) وحلال كردند شمارا چهار پايان برعموم آنگه استثناء كرد از او گفت (إِلَّا ما يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ) الا آنچه برشما خوانند يا خوانده‌اند في قوله «حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير - الى قوله - ذلكم فسق اليوم» وبعضى دگر گفتند معنى آنست كه درحال احرام گوشت اين چهار پايان از گاو و گوسفند وشتر برشما حلال كردند الا آنچه برشما خوانند كه حرام است ازصيد و گوشت او في قوله «و حرم عليكم صيد البر مادمتم حرما». (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ) گفت پرهيزيد از اين پليدى آنگه آنرا به «من» تبيين بيان كرد كه ازاوثان و بتانند براى آنكه رجس مشتمل باشد براوثان وجز اوثان آنگه او را بيان كرد باوثان و تقدير آنست كه فاجتنبوا الرجس الذى هو الاوثان در اخبارما آمده كه مراد نردوشطرنج باختن است وساير انواع قمار (وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ) و بپرهيزيد از دروغ گفتن و اصحاب ما گفتند غنا وساير اقوال ملهية بناحق داخل باشند دراو وبهتان و گواهى دروغ داخل بود دراو. ودرخبر مى‌آيد كه رسول ﷺ برمنبر گفت در خطبه كه گواهى بدروغ معادلست شرك بخداى را آنگه اين آيه بخواند يعنى خداى تعالى دريك آيه از هردو نهى كرد و رسول ﷺ گفت يبعث شاهد الزور مولعاً لسانه في النار گفت گواه دروغ را برانگيزند زبان در آتش كرده روز قيامت .

(حُنَفاءَ لِلَّهِ) برطريق استقامت راست ايستاده فرمانهاى خداى را و نصب او برحالست از فاعل و گفته‌اند اصل حنف استقامت باشد و گفته اند ميل و گفته‌اند كلمه از اضداد است .

(غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ) شرك نيارند بخداى تعالى او هم حالست (وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ) هر كه بخداى شرك آرد پندارى ازآسمان بيفتاد.

(فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ) مرغ در ربايد او را يا باد او را فروبرد بجاى دور، تشبيه كرد حال كافران را بآنكس كه او از آسمان بيفتد يا او را مرغى در ربايد . يا بحال كسيكه باد او را در هوى و حفره اندازد و آنجاى قعير و دور باشد ، و درآنكه او مالك نبود كار خود را و نفع نتواند كردن بخود و دفع مضرت نتواند همچنين كافر بقيامت اسير و درمانده وملجأ بود مالك نباشد از كار بر هيچ چيز . حسن گفت تشبيه كرد أعمال كفّار را در نفى ثبات و استقامت و الحصول على طايل بكسى چنين يعنى چنانكه اين را در حال هوى ثباتى نباشد ودر ميانه مرغ او را بربايد . همچنين اعمال كافر و مشرك را محصول نباشد مثله قوله «أعمالهم كسراب بقيعة» و «كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف» أهل مدينه خواندند «فتخطّفه الطير»

بتشدید طاء علی تقدیر فتتخطفه و باقی قرّاء «فتخطفه» خوانند من خطف یخطف .

(ذٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَآئِرَ اللهِ) سیبویه گفت مبتدائیست محذوف الخبر والتقدیر ذلك الامر والشأن ، شأن و کار اینست که شنیدی ، آنگه گفت «ومن یعظّم شعائر الله» وهر که او مناسك خدای را تعظیم کند ازپرهیزگاری دل باشد وشعائر علامت باشد ومناسك حج را برای آن شعائر خوانند که بدان اشعار واعلام کرده‌اند ، و بعضی دگر گفتند مراد هدی اشعار کرده است ، و آن شتری باشد که کارد در کوهان اوزده باشند که قارن باخود بیارد و اینقول مجاهد است (فَإِنَّهَا) ضمیر راجعست با «فعلة» یعنی آن یکبار که تعظیم دارد آن را و روا بود که راجع بود باخصلت . وگفتند «شعائر الله» أی دین الله شعائر خدای دین خدای باشد یعنی تعظیم شعائر ومناسك ازتقوی دل باشد .

(لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى) شما را دراین شتران منافعی هست تا بوقتی مسمی نام‌برده از رکوب وحمل أثقال ، برایشان نشینید وبار گران بردارند از شما. عبدالله عباس گفت و مجاهد این پیش از آن باشد که نام هدی و تضحیه بر آن نهند . عطا گفت پیش ازآنکه اشعار و تقلید کنند، و اشعار آن بود که کارد در کوهان اوزنند وخون آلود کنندو تقلید آن بود که یکتای نعل بر گردن او ببندند تاهر که ببیند داند که آن هدی است. و بعضی دگر گفتند پس ازآنکه این کرده باشند اگر محتاج بود بانتفاع اوازرکوب او وشیراو بعدالاشعار والتقلید روا باشد که منتفع شود بآن واین روایت کرده‌اند ازباقر عليه السلام . بعضی دگر گفتند مراد بمنافع تجارت است . و بعضی دگر گفتند که عامست درسایر منافع «إلی اجل مسمی» تا وقتی معین. عبدالله عباس گفت تانام هدی برو نهادن و آنانکه گفتند منافع تجارتست گفتند اجل مسمی وقت آن باشد که از مکه بیرون آیند. بعض دگر گفتند منافع ثواب است « إلی أجل مسمّی » إلی انقضاء أیام الحج ، وقیل: إلی یوم القیامة (ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ) پس محل آن ، و محل موضع حلول باشد بخانه کعبه، و بعضی دگر گفتند مراد جملهٔ حرم است بیانه. «فلاتقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا» أی الحرم کلّه . ودراخبار اصحاب ما آنست که آنچه هدی حج باشد آن بمنی باید کشتن، و آنچه درعمرهٔ مفرده خواهد کشتن بحزوره کشد برابر کعبه ، و آنانکه گفتند مراد بشعایر مناسك است گفتند معنی آنست لکم فیها ای فی اداء المناسك منافع من الاجر والثواب إلی انقضاء ایام الحج برای آنکه چون ایام حج گذشته باشد این مناسك نتوان کرد . وقولی دگر آنست که محل الناس من إحرامهم الی البیت العتیق محل آنکه مردمان بر آیند آنست

که باخانهٔ کعبه آیند وطواف النساء بکنند وازاحرام بیرون آیند .

(وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً) امت جماعتی باشند بریك دین . گفت ماهرامتی را منسکی کردیم . کوفیان خواندند إلاعاصم منسکاً بکسر سین در هردوجایگاه بمعنی موضع کالمجلس والمشرق . یعنی مذبح وجایگاه ذبح ، وبـاقی قرّاء بفتح سین خواندند علی المصدر أی الذبح للقربان . حسن گفت منسکاً أی شریعة ، یعنی مـا هرامتی را ازامم سلف شریعتی کردیم که بآن متعبّد بودندی وبرآن عبادت کردندی . مجاهد گفت عبادة في الذبح عبادتی کردیم ایشان را درذبح ونسیکه ذبیحه باشد من قولهم نسکت الشاة أی ذبحتها در شرع جملهٔ أفعال حج ازطواف وسعی ورمی وذبح وجزآن مناسك خوانند قوله (لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ) این برای آن کردیم تاایشان نام خدای برندوشکراو گزارند برآنچه ایشان راروزی کرداز بهائم أنعام ازگاو و گوسفند وشتر. و گفته‌اند مراد تسمیه استعند ذبح این بهائم ،واین دلیل است بر وجوب تسمیه عندذبح ، وبهیمه برای آن خواند این حیوانات را که مستبهم باشند از سخن گفتن وجواب دادن ، وإضافه‌او باأنعام برای آن کرد که ازبهائم باشد که نه أنعام باشد تابدانند که مراد این سه جنس است. آنکه گفت (فَإِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ) خدای شما یک خداست چون قربان کنید جز برای او مکنید چون عبادت کنید جزاورا عبادت مکنید که مستحق عبادت کس نیست جز او (فَلَهُ أَسْلِمُوا) اسلام آرید وانقیاد کنید امراورا وتن دردهیددین اورا(وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ) ومژده ده أی محمد متواضعان را. مجاهد گفت آنان را که دلهای ایشان بذکر خدای بیارامد واشتقاق مخبت ازخبت باشد ، وآن زمین راست و ساده باشد . آنکه وصف کرد ایشان را و گفت :

(أَلَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللهُ) آنانکه چون پیش ایشان نام خدای برنددلهای ایشان بترسد (وَالصّابِرِينَ عَلىٰ ما أَصابَهُمْ)آنانکه ایشان صبر کنندبرآنچه بایشان رسداز مصائب ونکبات (وَالْمُقِيمِي الصَّلوٰةِ) وآنانکه نماز بپای دارند (وَمِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ) وازآنچه‌ما ایشان را روزی دهیم نفقه کنند .

(وَالْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعآئِرِ اللهِ) نصب او برفعل مقدر است ای جعلنا البدن جعلناها کقوله «والقمر قدّرناه منازل » والبدنه واحد البدن کثمرة وثمر، این لفظ اعنی بدن واحدرا باشد قال الراجز : « وَ بَدَناً مُدَرَّعاً مَوْفُوراً »(١)

(١) یعنی گاه باشدکه بدن بمعنی واحد باشد دراین بیت رجز که صفات مذکر دارد واگرجمع بود صفات آن را مؤنث میاورد وبدن دراینجا بمعنی زره است و موفور بمعنی شامل.

و شتران بزرگ و فربه کردیم آن‌را ازشعائر و مناسک خدای و تخفیف و تثقیل‌روا بود دراو« کالخُلْق والخُلُق وهی جمع بدنه کثمرة وثمر وخشبة وخشب. و گفتندجمع بادن باشد کفاره وفره وعاید وعود وعایط وعوط (۱) و بادن تناور باشد و مصدر او «بدانة» باشد یقال : بدن الرجل « یَبْدُنُ بدانة » إذا ضخم چون پیرشود و گوشتش سست شود گویدبدّن تبدینا . عطا و سدی گفتند مراد ببدن شتر است و گاو چون بسنّ تمام باشد وبزرگ «جعلناهالکم‌من شعائرالله » کردیم آن‌را برای شما از شعائر خدای یعنی از مناسک او واعلام دین او که آن‌را درهدی‌واُضحیّه‌بکشید وپیش‌ازذبح اشعار کنید (لَکُمْ فِیهَا خَیْرٌ) شمارا در آن خیر است یعنی منافع دنیاوی وثواب آخرتی چون برای خدای قربان کنید (فَاذْکُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَیْهَا) نام خدای بر آن یاد کنیدعندذبح آن، یعنی‌چون بخواهید کشتن بگوئید : بسم‌الله‌والله أکبر » عبدالله عباس گفت آنست که گوید «الله أکبر ولا اله الاالله والله أکبر اللهم منك ولك (صَوآفّ) أی قائمة علی‌ثلاث قوائم جمع صافة ، و گفتند چون شتر بخواستندی کشتن یك دست او با بغل بستندی تااو برسه پای قایم بایستادی ، وبنزدیك مادستهای او تابغل بایدبست تابردو پای بایستد (۲) و گاو را برچهاردست وپای بایدبستن ودنبال رها کردن ، و گوسفندرا دو دست و یکپای باید بستن ویکپای رها کردن . ونصب او برحال است از مفعول ومعنی‌آن است که در آنحال که او مستمر باشد درقیام ، ومنه الصف فی‌الصلوة والقتال لاستمرار القیام فیهما ودرصواف سه قراءت‌است اما قراءت‌عامهٔقرّاء صوافّست. بفاء مشدد وحسن‌بصری‌خواند صوافی ای خالصة لله . و عبدالله مسعود خواند صوافن من صفون الفرس و هو قیامه علی ثلاثة قوایم وطرف حافرید واحدة ، ومنه قوله الصافنات الجیاد ، وقال الشاعر ،

أَلِفَ الصُّفُونَ فَمَا یَزَالُ کَأَنَّهُ مِمَّا یَقُومُ عَلَی الصُّفُونِ کَسِیرٌ (۳)

---

(۱) عائط بعین مهمله ناقه است‌که درسال اول باردارنشود.

(۲) آنچه ازروایات واقوال‌فقهاء معلوم‌میگردد آن است‌که هنگام نحر دودست شتررا بیکدیگر باید بست که نتواند فرارکند و دودست را ازهم جداگرداند ویکدست را پیش‌گذارد ویکی‌را پس، بنا براین شتر باید ایستاده باشد بر دوپای آزاد ودودست بهم پیوسته وبسته وایستادن حیوان بدین طریق آسان‌تر است از آنکه یك‌دست آنرا از زانوخم‌کرده تا بغل ببندند و بر سه پا ایستاده باشد اما از عبارت‌کتاب غیر این فهمیده میشود و البته ایستادن بر دوپای با هردو دست بسته تا بغل ممکن‌نیست .

(۳) دربعض‌کتب بجای علی‌الصفون کسیر علی‌الثلث‌کثیراً وارد شده بنصب‌کسیر یعنی اسب خوی گرفته است بصفون یعنی بر سه‌پا ایستادن و یك پا را برسر سم نگاهداشتن که‌گوئی آن یك‌پاشکسته*

(فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُها) چون بر پهلو فتد والوجوب السقوط والوقوع يقال وجب الحايط وجوباً. ووجبت الشمس إذاغربت وجوباً، ووجب البيع إذا وقع، ووجب القلب وجيباً إذا اضطرب، والواجب الواقع قال اوس بن حجر :

أَلَمْ تَكْسِفِ الشَّمْسُ وَالبَدْرُ وَالـــ　كَواكِبُ لِلْجَبَلِ الواجِبِ (١)

أى الواقع ، و فعل را اضافه كرد باجنوب لتحقيق الاضافه (٢) كقوله بما قدمت يداك والتقدير فاذا وجبت الابل لجنوبها و قدم الرجل بيده (فَكُلُوا مِنْها) بخوريد از آن ذبيحه (وَأَطْعِمُوا القانِعَ وَالمُعْتَرَّ) و قانع را ومعتررا بدهيد از آن . اصحاب ظاهر گفتند أكل و اطعام هردو واجب است . و گروهي دگر گفتند أكل سنت است و إطعام واجب .و گروهي گفتند اكل مباح است واطعام واجب. و مذهب ما آنست كه ثلثي بخورد برسبيل استحباب ، و ثلثي بقانع دهد وثلثي بمعتر . ودرقانع ومعتر خلاف كردند. عبدالله عباس و ليث و مجاهد گفتند قانع آن بود كه قناعت كند بآنچه باو دهند وسؤال و إلحاح نكند ، و معتر آن بود كه بتو بگذرد وتعرض كند . عكرمه وإبراهيم وقتاده گفتند قانع آن باشد كه بنزديك ذبح بنشيند وآنجا سؤال نكند ، ومعتر سائل باشدكانه يعتر اى يتعرض بالسؤال ، براين تأويل قانع از قناعت است وآن تعفف و ترك سؤال باشد. سعيد جبير وكلبى گفتند قانع سائل باشد من القنوع هو السؤال يقال : قنع يقنع إذا رضى قناعة وقنع قنوعاً إذا سأل ، وقال الشاعر :

لَمالُ المَرْءِ يُصْلِحُهُ فَيُغْنِي　مَفاقِرَهُ أَعَفُّ مِنَ القُنُوعِ (٣)

---

* است ازكثرت ايستادن او باين حالت واگر كسيراً بنصب بخوانيم خبر لايزال است از افعال ناقصه و كانه در نيت مقدم بر لايزال واگر برفع بخوانيم خبر كانه است وجمله خبر لايزال.

(١) اوس بن حجر شاعر جاهلي است و مردى از بزرگان قبيله اسد بنام فضاله بر او احسان بسياركرده است در مرك او مرثيه بسيار گفته از اين بيت يعني چرا خورشيد و ماه وستارگان براى اين كوهي كه بزمين افتادتاريك نشدند .

(٢) يعني نسبت فعل بفاعل حقيقى است نه مجازى چون گويند بدست خودكردى و بزبان خود گفتى وامثال آن.

(٣) يعني مال مردكه آنرا اصلاح كند و درويشى را به بى نيازى مبدل گرداند بعفت نزديكتر است ازسؤال كردن واين بيت از شماخ است.

وقال لبید :

وَ أعطانِيَ المَوْلىٰ عَلىٰ حِينِ خَلَّتِي إذا قال أبصِرْ خَلَّتِي وَ قُنُوعِي(۱)

زیدبن اسلم گفت قانع درویش باشد، ومعتر صدیق زایر که او را ذبیحه نباشد بخانهٔ دوستی شود که او را ذبیحه باشد بطمع آن ، ومعنی معتر متعرض باشد. یقال اعتره واعتراه وعراه بمعنی إذا تعرّض له وحسن بصری خواند والمعتری (کَذٰلِکَ سَخَّرْنا ها لَکُمْ) ما این بهایم را مسخر کرده‌ایم چنانکه می بینی تا هما ناشا کر باشید و شکر نعمت من کنید (لَنْ یَنالَ اللهَ لُحُومُها و لا دِماؤُها) یعقوب خواند لن تنال، ولکن تناله بتاء درهر دو جای، وباقی قرّاء بیاء خوانند خدای تعالی گفت گوشتهاو خونهای آن ذبیحه بخدای نرسد. این برای آن گفت که درعرب درجاهلیت چون ذبیحه بکشتندی خون آن در دیوار کعبه بمالیدندی بروجه تقرّب . خدای تعالی گفت گوشت وخون آن بخدای نرسد که شما بخون آن تقرّب کنید بخدای، ولیکن آنچه ازشما بخدای رسد پرهیز گاری و اجتناب معاصی باشد و صدق نیت و خلوص اعتقاد (کَذٰلِکَ سَخَّرَها لَکُمْ) خدای تعالی همچنین مسخر کرده است این بهایم را برای شما (لِتُکَبِّرُوا اللهَ عَلىٰ ما هَدٰیکُمْ) تا شما خدای را تکبیر وتحمید کنید وشکر گزارید بر آن هدایت والطاف که شما را داد و باشما کرد . و باعلام دین که شما را بیاموخت ازارکان ومناسك (وَ بَشِّرِ المُحْسِنِینَ) ومژده ده ای محمد نیکوکاران را ، قوله تعالی :

إنَّ اللهَ یُدافِعُ عَنِ الَّذِینَ آمَنُوا إنَّ اللهَ لاٰ یُحِبُّ کُلَّ خَوّانٍ کَفُورٍ (۴۰)

بتحقیق خدا دفع کند از کسانیکه گرویدند بتحقیق خدا نه دوست دارد هر خیانت کنندهٔ ناسپاس را

أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ بِأنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إنَّ اللهَ عَلىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ (۴۱)

آگاهی داده مر آنانرا کارزار کرده شدند بآنکه آنها ستم کرده شدند و بتحقیق خدا برمدد کردن آنها تواناست

أَلَّذِینَ أُخرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیرِ حَقٍّ إلّا أنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللهُ وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اللهِ

کسانیکه بدر کرده شدند از خانمهاشان بناحق مگر آنکه میگویند پروردگار ما خداست واگر نبود دفع کردن خدا

النّاسَ بَعضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِیَعٌ وَ صَلَوٰاتٌ وَ مَساجِدُ یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللهِ

مردم را پاره آنها را بپاره‌ای هر آینه خراب میشد صومعه‌ها و بیع وصلوات ومسجدها که یاد کرده میشود در آن باسم خدا

کَثِیراً وَ لَیَنْصُرَنَّ اللهُ مَنْ یَنْصُرُهُ إنَّ اللهَ لَقَوِيٌّ عَزِیزٌ (۴۲) أَلَّذِینَ إنْ

بسیاری وهر آینه مدد نماید خدا هر که مدد کند او را بتحقیق خدا هر آینه توانای غالب است کسانیکه اگر

(۱) بمن بخشید مولی درهنگام فقر من واو درآن هنگام میگفت ببین تهی‌دستی ودرویشی مرا. ودر طبری بجای «علی حین خلتی» علی حین فقره است.

مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلوٰةَ وَآتَوُا الزَّكوٰةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلّهِ
مکنت دهیم آنها را درزمین بر دارند نماز را و بدهند زکاة را وأمر کردند بخوبی ونهی کردند از بدی ومرخدا راست
عاقِبَةُ الْأُمُورِ (٤١) وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعادٌ وَثَمُودُ★
انجام کارها واگر تکذیب کردند ترا پس بتحقیق تکذیب کردند پیش از آنها گروه نوح وعاد وثمود★
وَقَوْمُ إِبْراهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ★ وَأَصْحابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسىٰ فَأَمْلَيْتُ لِلْكافِرِينَ ثُمَّ
و گروه ابراهیم و گروه لوط ★ واصحاب مدین وتکذیب کرده شد موسی پس آماده کرده‌ام برای کافران پس
أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ (٤٤) فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها وَهِيَ ظالِمَةٌ فَهِيَ خاوِيَةٌ
فرو گرفتم آنها را پس چگونه باشد نکیر من پس چند از دهی که هلاك کردیم آنها را و آن ستمکار بود پس آن فرو افتاده
عَلىٰ عُرُوشِها وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ (٤٥) أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ
برسقفهایش وچاه عمیقی و قصر آراسته آیا پس نه‌سیر کردند درزمین پس باشد مر آنها را دل ها
يَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَلٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي
که بفهمند بآن یا گوشهائیکه بشنوند بآن پس بتحقیق آنستکه کور نیست چشمها ولیکن کور است دل هائیکه
فِي الصُّدُورِ (٤٦) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْماً عِنْدَ
در سینه هاست و شتاب کنند بشکنجه وهرگز خلاف نکند خدا وعدهٔ خود را وبتحقیق روزی نزد
رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمّا تَعُدُّونَ (٤٧) وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَها وَهِيَ ظالِمَةٌ ثُمَّ
پروردگار تو چون هزار سال است از آنچه شمارید وچند از دهی که مهلت دادیم مر آنرا وآن ستمکار بود پس
أَخَذْتُها وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ (٤٨) قُلْ يا أَيُّهَا النّاسُ إِنَّما أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (٤٩)
فرو گرفتیم آنرا وبسوی منست بازگشت بگو ای گروه مردم جز این نیست من مر شما را بیم کنندهٔ آشکارم
فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (٥٠) وَالَّذِينَ سَعَوْا
پس کسانیکه گرویدند وکردند کارهای شایسته مر آنهاراست آمرزش وروزی پسندیده وکسانیکه شتاب کردند
فِي آياتِنا مُعاجِزِينَ أُولٰئِكَ أَصْحابُ الْجَحِيمِ (٥١) وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلا
در آیتهای ما بعجز آورندگان آنگروهند یاران جهنم و نه فرستادیم پیش از تو هیچ فرستاده‌ای و نه
نَبِيٍّ إِلّا إِذا تَمَنّىٰ أَلْقَى الشَّيْطانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللّهُ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ ثُمَّ يُحْكِمُ
پیغمبری را مگر چون آرزو کرد افکند شیطان در آرزوی او پس ناچیز کرد خدا آنچه را افکند شیطان پس حکم کند

اللهُ آياتِهِ وَ اللهُ عَليمٌ حَكيمٌ (٥٢) لِيَجْعَلَ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ فِتْنَةً لِلَّذينَ في
خدا آيتهای خودرا وخدا آگاه درستکاراست تابگرداندآنچه‌را می‌افکند دیو بلائی برای آنانکه در
قُلوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقاسِيَةِ قُلوبُهُمْ وَإِنَّ الظّالِمينَ لَفي شِقاقٍ بَعيدٍ (٥٣) وَ لِيَعْلَمَ الَّذينَ
دلهاشان مرضست وسخت‌است دلهاشان و بتحقيق ستمكاران در خلاف دورند و تابدانندکسانی‌که
أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلوبُهُمْ وَ إِنَّ اللهَ لَهادِ
داده‌شدندعلم که‌اوست‌راست‌ازپروردگارتوپس‌بگروندبآن‌پس‌نرم‌شودبرای‌اودلهاشان‌وبتحقيق‌خداهدايت‌كننده‌است
الَّذينَ آمَنُوا إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقيمٍ (٥٤) وَلا يَزالُ الَّذينَ كَفَرُوا في مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتّى تَأْتِيَهُمُ
آنانراکه‌گرويدند بسوی راه راست و هميشه آنانكه كافرشدند در شك اند ازآن تاآمدآنهارا
السّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذابُ يَوْمٍ عَقيمٍ (٥٥) أَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ
رستخيز ناگهانی يا آمدشان شكنجهٔ روزی عقيم پادشاهی امروز خداراست حكم‌كند ميان‌آنها
فَالَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ في جَنّاتِ النَّعيمِ (٥٦) وَ الَّذينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا
پس‌آنانكه‌گرويدند وكردند كارشايسته دربوستانهای پرنعمت وكسانيكه كافرشدند و تكذيب‌كردند
بِآياتِنا فَأُولٰئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهينٌ (٥٧) وَ الَّذينَ هاجَرُوا في سَبيلِ اللهِ ثُمَّ قُتِلُوا
بآياتما پس‌آنگروه مرآنهاراشكنجهٔخواركننده‌است وآنانكه هجرت‌كردند در راه خدا پس‌كشته‌گردند
أَوْ ماتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللهُ رِزْقاً حَسَناً وَ إِنَّ اللهَ لَهُوَ خَيْرُ الرّازِقينَ (٥٨)
يا مردند هرآينه روزی‌كندآنهاراخدا روزی نيكو وبتحقيق‌خداوند هرآينه اوبهتر روزی‌دهندگانست
لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ وَ إِنَّ اللهَ لَعَليمٌ حَليمٌ (٥٩) ذٰلِكَ وَ مَنْ
هرآينه‌درآوردآنهارادرآمدن‌گاهی‌كه پسنددآنرا وبتحقيق‌خدا هرآينه دانای بردباراست اينست وهركه
عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللهُ إِنَّ اللهَ
عقوبت‌كرد بمانندآنچه عقوبت‌كرده‌شد بآن پس ستم‌كرده شد براو هرآينه ياری‌كند اورا خدا بتحقيق خدا
لَعَفُوٌّ غَفورٌ (٦٠) .
درگذرندهٔ‌آمرزنده‌است .

قوله تعالى(إِنَّ اللهَ يُدافِعُ عَنِ الَّذينَ آمَنُوا) قديم تعالى دراين‌آيه گفت كه خدای تعالى دفع كند ازمؤمنان كيددشمنان ايشان يكبار بحجت‌واين مفاعله ازجملهٔ آنست كه‌مختص باشد بيكجانب برای‌آنكه ايشان از خدای دفع نكنند چنانكه خدای از ايشان دفع كند پس

ازباب طارقت النعل وعافاه‌الله باشد (إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ خَوّانٍ كَفُورٍ) خدای تعالی دوست ندارد هر خیانت کننده را، وخائن آن باشد که اظهار نصیحت کند و کتمان غش، إمّا برای نفاق ، أو برای انقطاع مال و «کفور» کافر نعمت باشد و هردو بناء مبالغه‌است، و گفتند مراد به «خوان کفور» در آیت آنست که بر ذبیحه نام جز خدا گوید.

(أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ) دستوری دادند آنانرا که کارزار میکنند . مدنیان و بصریان خواندند و از کوفیان عاصم أذن بفتح الف، اضافة الی الله أی أذن الله، وباقی قرّاء خواندند بضم الف علی الفعل المجهول (۱) و مدنیان وشامیان خواندند یقاتلون بفتح تاء علی المجهول یعنی یقاتلهم المشرکون یعنی دستوری داد خدای آنانرا که قتال میکنند با ایشان ، وباقی قرّاء یقاتلون بکسر تاء علی اضافة الفعل إلیهم یعنی دستوری دادخدای آنانرا که قتال میکنند، ودر کلام محذوفی هست والتقدیر فی قتال من قاتلهم واخرجوهم من دیارهم من الکفّار آیه درشأن مهاجران آمد که مکیان ایشانرا ازسراهای خود بیرون کردند بظلم چون رسول ﷺ بمکه بود کافران ایذاء میکردند مؤمنانرا بانواع ، هرگه که نگاه کردی یکی پیش رسول می‌آمدی سرشکسته و زده ودشنام داده، وشکایت کردی رسول ﷺ گفتی صبر کنید که خدای مرا امر بقتال نفرموده است هنوز. چون رسول ﷺ هجرت کرد وبامدینه آمد خدایتعالی این آیه فرستاد و دستوری داد مؤمنانرا در قتال مشرکان واین اول آیت است که آمد درباب قتال بعضی مفسران گفتند این آیت درباب قومی مخصوص آمد ازمسلمانان که ایشان درمکه بمانده بودند پس از هجرت رسول ﷺ چون بیرون آمدند ازمکه تا بمدینه آیند مشرکان ایشانرا منع کردند خدایتعالی این آیه فرستاد و رخصت داد ایشانرا در قتال آنانکه باایشان قتال کنند (بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا) بآنکه باایشان ظلم کرده‌اند یعنی بسبب آنکه برایشان ظلم کرده‌اند ازاخراجشان ازخانه‌های خود . آنگه گفت (وَإِنَّ اللّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ) و خدایتعالی برنصرت این مؤمنان قادر است تاکسی گمان نبرد که ایشان این بروجه اعجاز خدای میکنند و اگر خدای خواهد بقهر منع نتواند کرد بلی تواند ولکن مصلحت تکلیف چنان کرده است که بنده را در سرای تکلیف بجبر برکاری ندارند وبقهر ازکار باز ندارند .

(الَّذِينَ أُخْرِجُوا) بدل للذین است و محلّ جراست. گفت وایشان آنانند که ایشان

---

(۱) سهوی است از ناسخان کتاب یا تصرفی از آنان در عبارت چون عاصم و مدنیان و بصریان بضم الف خواندند و دیگر قراء بفتح آن عکس آنچه در اینجا مذکور است .

را از خانه‌های خود بیرون کرده‌اند بناحق بلکه بظلم و جور (إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللهُ) در این استثناء خلاف کردند که متصل است یا منقطع. بعضی گفتند متصل است ومعنی آنست که هیچ موجب وهیچ حق نیست اخراج ایشانرا الا این یک حق که میگویند خدایتعالی خدای ماست پس این حق باشد مستثنی از حق‌ها کانه قال بغیر حق الاالحق الذی هو قولهم ربناالله. و درست آنست که استثناء منقطع است برای آنکه این حق موجب اخراج ایشان نیست بر ـ حقیقت ، و معنی آیه آنست که هیچ موجب و هیچ حق نیست کافران را در اخراج ایشان ، اگر ایمان مؤمنان حق اخراج می‌شناسند کافران ، آنست (۱) چنانکه شاعر گفت :

وَلَا عَيْبَ فِيهِمْ غَيْرَ أَنَّ سُيُوفَهُمْ ... بِهِنَّ فُلُولٌ مِنْ قِرَاعِ الْكَتَائِبِ

در ایشان هیچ عیب نیست الا رخنه تیغ ایشان از زدن بادرع پوشان یعنی اگر این‌عیب میشناسید ایشان‌را هم این یك عیب‌است. و این برحقیقت عیب نیست، ووجه اول هم محتمل است و قول دوم قول سیبویه است گفت معنی الا لکن است یعنی ایشان را هیچ حق نیست در اخراج مؤمنان‌لکن برای‌آنکه ایشان‌بخدای میگویند ایشان را بیرون کردند و گفت‌مثالش این بود که گویند ما یبغضنی إلّا أن اقول الحق . و فرّاء گفت محلّ آن جرّ است بدلاً من قوله «بغیر حق» أي إلا بأن یقولوا و گفتند محل او نصب‌است‌براستثناء (وَلَوْلَا دَفْعُ اللهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ) واگرنه دفع‌خدای‌بودی مردمان را بهری ببهری ، بجهاد و اقامت‌حدود و انواع لطف (لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ) اهل حجاز بتخفیف دال خواندند من‌الهدم، وباقی قرّاء بتشدید من التهدیم«صوامع »مجاهدوضحاك گفتند صومعهای‌رهبانیه قتاده گفت‌صومعهای‌صابیان، و بِيَعٌ کلیساهای ترسایان،وصلوات کنشتهای جهودان، ومساجد مسجدهای مسلمانان ابن‌زید گفت وابن‌أبی‌نجیح عن‌مجاهد که بِيَعٌ کنشتهای‌جهودان باشد ، عبدالله عباس و قتاده و ضحاك گفتند صلوات کنیسهای‌جهودان باشدایشان صلوتا خوانند ، ابوالعالیه گفت صلوات نمازگاه صابیان‌باشد مجاهد گفت نمازگاه اهل کتاب‌و مسلمانان باشد که براهها ساخته باشند وبراین اقوال مراد بصلوات مواضع صلوات باشد ، بعضی دگر گفتند مراد بصلوات نمازهای مسلمانان است . یعنی چون مسلمانان جائی نماز کنند برخفیه و پوشیدگی این کافران بر ایشان هجوم کنند ونماز ایشان ببرند وبراین قول هدم بمعنی قطع نمازهای ایشان است ، بیران کنند(۲)

(۱) یعنی کافران حق ندارند مؤمنان را از ملك خود بیرون‌کنند اگر کافران ایمان مؤمنان را موجب اخراج آنان شمارند موجب همان است وآنهم صحیح نیست

(۲) یعنی ویران‌کنند.

یعنی ببرند. بعضی دگر گفتند «لهدمت صوامع» یعنی در ایام شریعت عیسی کلیساها بیران کردندی، ودر شریعت موسی صلوات این کنیسها باشدو در شریعت محمّد ﷺ مسجدها. حسن گفت خدایتعالی بمسلمانان مصلاهای اهل ذمت نگاه میدارد اگر گویند چرا تقدیم کرد نمازگاههای اهل ذمت را برمساجد مسلمانان گوئیم برای آنکه در نهادن آن مقدم است و پیشتر و گفتند برای آنکه اول آن بیران کردند، و گفتند برای آنکه آنچه نفیس تر بود بازپس دارند کقوله: «ومنهم سابق بالخیرات» و چنانکه رسول ﷺ مارا بازپسین پیغمبران کرد، وجواب درست از این آنستکه واو ایجاب ترتیب نکند اگر چه در لفظ مقدم باشد روا بود که درمعنی مؤخر بود. آنگه مساجد را وصف کرد بآنکه ذکر خدای دراو بسیار کنند (وَ لَیَنْصُرَنَّ اللهُ مَنْ یَنْصُرُهُ) و خدای نصرت کند آنرا که خدای را نصرت کند یعنی دین اورا و پیغمبرخدا را (إِنَّ اللهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ) که خدایتعالی تواناست و باعزت و منعت کس برو راه نیابد.

قوله (أَلَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الأَرْضِ) محل «الذین» نصب است بدلا من قوله «من ینصره» چه او در محل نصب است: گفت آنانکه نصرت دین خدا میکنند آنان باشند که ما ایشانرا در زمین تمکین کنیم نمازها بپای دارند و زکوة مال بدهند و امر بمعروف و نهی منکر کنند. قتاده گفت اصحاب محمّداند. عکرمه گفت اهل نماز پنجاند. حسن وابوالعالیه گفتند امت پیغمبر ما اند، وتمکین دادن آن باشد که فعل باآن درست باشد ازقدرت و آلت و نصب ودلالت وصحت و سلامت و لطف و جز آن (وَ لِلّهِ عاقِبَةُ الأُمُورِ) و خدایراست عاقبت کارها یعنی مرجع ومآل کارها با اوست و مصیر خلق بااو بود، همه معزول و زایل شوند وملك بااو ماند.

(وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ - الآية) آنگه گفت برتسلیت رسول ﷺ که اگر تورا بدروغ میدارند آن کافران پیش از ایشان قوم [نوح] نوح را بدروغ داشتند وعاد وثمود [هود و] صالح را، وقوم ابراهیم ابراهیم را، وقوم لوط لوط را، و اصحاب مدین شعیب را، و قوم فرعون موسی را این نه کاریست که خاص ترا افتاده تادل خوش داری. (فَأَمْلَيْتُ لِلْكافِرِينَ) من کافران را مهلت دادم و تعجیل نکردم برایشان بعذاب برای ابلاء عذررا تاحجت مرا باشد برکافران، ایشانرا برمن حجت نباشد (ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ) چون بیش از این مدت بگذشت که ایشان درآن تحصیل معارف توانند کرد و نکردند و بگرفتم ایشان را (فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ) اراد نکیری فاکتفی بالکسرة عن الیاء ومثله کثیر، واین برسبیل تعجب گفت چگونه بود انکار من؟ یعنی انکار من برمنکران من چنین باشد بعذاب استیصال. آنگه برسبیل وعظ وتذکیر فرمود:

(فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا) كأيّن بمعنى كم باشد و اوعبارت باشد ازتكثير المعنى « كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ » بس شهرهارا واشتقاق قريه من قريت الماء في الحوض باشد براى آنكه مردم دراو مجتمع باشند « أَهْلَكْنَاهَا » أبوعمرو خواند أهلكتها بتاء خبر أعن المتكلم حملا على نظيره «وكأيّن من قرية أمليت لها » (وَهِيَ ظَالِمَةٌ) واو حال است چون ظلم بر توسع اضافت باشهر كرد هلاك نيز حواله بآن كرد، و مراد در هر دو جا اهل او أند (فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا) أي ساقطة على سقوفها ، اكنون كه بنگريد بيران است ديوارهاى آن برسقف افتاده يعنى سقفهاء او اول بيفتاده است آنكه ديوار براو افتاده . يقال خوت الدار تخوي خواء ممدوداً وهي خاوية وخوى جوف الانسان خوى مقصوراً وهو خوى (وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ) معطوف است على قوله «وكأيّن من قرية» يعنى وكم من قرية و بئر معطّلة و بس چاه رها كرده از آنكه خداوندانش نمانده‌اند آن معطل و فرو مانده است از آب كشيدن پس از آنكه در او منازعتها كردندى تا شاعرشان گفت :

فَإِنَّ الْمَاءَ مَاءُ أَبِي وَجَدِّي وَبِئْرِي ذُو حَفَرْتُ وَذُو طَوَيْتُ (١)

(وَقَصْرٍ مَشِيدٍ) و در او دو قول گفتند : يكى آنكه «مشيد» أي رفيع . من قولهم شاد بذكره إذا رفعه وشاده أيضاً ، وقال عدي بن زيد :

شَادَهُ مَرْمَراً وَجَلَّلَهُ كِلْسـاً فَلِلطَّيْرِ فِي ذُرَاهُ وُكُورُ (٢)

و اين قول قتاده و ضحاك و مقاتل است . سعيد جبير و مجاهد و عكرمه گفت مجصّص بگچ كرده من الشيد وهو الجص . قال الراجز «كَحَبِيَّةِ الْمَاءِ بَيْنَ الطِّينِ وَالشِّيدِ» (٣)

و قال امرؤ القيس:

وَتَيْمَاءَ لَمْ يَتْرُكْ بِهَا جِذْعَ نَخْلَةٍ وَلَا أُطُماً إِلَّا مَشِيداً بِجَنْدَلِ (٤)

---

(١) آب ملك پدر و جد من است وچاه ازآن من است كه كندم وسنگچين كردم

(٢) عدي بن زيد شاعر جاهلي است ودر دربار پادشاهان ساساني بود در اين قصيده وصف بى اعتبارى دنيا گفته‌است، آنرا يعنى كوشك خودرا بسنگ سخت بنا كرد و مرتفع ساخت و بآهك اندود و مرغان بالاى آن منزل ها گرفتند

(٣) درتفسير طبرى اين مصرع را همچنين نسبت براجز داده با آنكه رجز نيست و بجاى طين طى آورده‌است يعنى مانند جيه وجية بكسر جيم وفتح ياء مشدده آب ايستاده و بوى گرفته است چيزى‌را تشبيه بآب ايستاده و مانده ميكندكه در اطراف آن گل وگچ باشد .

(٤) در وصف سيلى گويدكه همه‌چيز را كند و برد در تيماء درخت خرما نگذاشت و هر تل و تپه را شست و بركند مگر آنكه بسنگ استوار كرده باشد

أى مبنياً بالشيد و الجندل . أبو روق گفت از ضحاك كه اين‌چاه بحضرموتست در جائى كه آنرا حاضورا گويند و آن آن بود كه چهار هزار مرد از آنانكه بصالح ايمان داشتند با صالح عليه السلام بحضر موت آمدند چون بآنجا رسيدند صالح را وفات آمد آن جايگاه را حضرموت براى آن خواندند كه حضر موت صالح فيه . آنجا شهرى بنا كردند و آنرا حاضورا نام كردند و آنجا مقام كردند و مردى را امير خود كردند نام او حليس بن حلامس بن سويد واو را وزيرى بودنام‌او سنحاريب بن سواده مدتى آنجا بماندند وفرزندان زادند و بسيار شدند و فرزندان ايشان كافر شدند و بت پرستيدند خدايتعالى پيغمبرى بايشان فرستاد نام‌او حنظلة بن صفوان و او مردى بود شتربان در ميان ايشان او را بكشتند دربازار خدايتعالى ايشانرا هلاك كرد و آن چاه معطل ماند و آن كوشك بنا كرده. «واو»عطفست‌وجر بئر و قصر برعطف‌است على قرية آنكه گفت :

(أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الأَرْضِ) اينكافران درزمين‌سير نميكنند و نميروند (فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا) تا ايشانرا دلها بود كه‌باآن بدانند يعنى نميروند تا بدلهاى دانا أحوال امم سلف را بدانند و بگوشهاى شنونده أخبار ايشـان بشنوند (١) (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الأَبْصارُ) كه ايشانرا چشم كور نشده است وليكن دلهاى ايشان كور شده است كه در سينه‌ها دارند يعنى اگر أحوال گذشتگان و آثار ايشان نمى‌بينند نه ازكورى چشم است چه چشمهاى ايشان برحقيقت درست است إلا كه چشم دل كور دارند، واين كنايت است‌از جهل و قلّت نظر و انديشه . و قوله (فِي‌الصُّدُورِ) بـا آنكه دل جز در سينه نباشد براى تأكيد گفت چنانكه گفت « يقولون بأفواههم » و قول جز بدهن‌نباشد، و گفتند براى آن گفت كه لفظ قول‌وقلب محتمل است معانى را . يقال قلب الانسان و قلب النخله لبّها و قلب الشتاء صميمه، و كذلك القول يكون باللسان و بالاشاره و الكنايه على وجه‌التوسّع .

(وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ) آيه در باب‌نضربن الحارث‌آمد و مشركانى كه‌تعجيل ميكردند بعذاب و ميگفتند اگر اينكه ميگوئى راست است بگو تا خداى تو مارا عذابى كند فمن ذلك قوله « أمطر علينا حجارة من السماء أوائتنابعذاب أليم » خدايتعالى گفت من وعده كردم بعذاب ايشان وعده من خلاف نباشد. خدايتعالى اين وعده روز بدر إنجاز كرد وايشان بتيغ أميرالمؤمنين عليه السلام و ضرب فرشتگـان هلاك شدند (وَ إِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ

(١) اين آيه دلالت برآن داردكه سير و سياحت و سفرذاتا مستحب است چون عقل و تجربه را ميفزايد .

سَنَةٍ) و روزی بنزدیك خدایتعالی چون هزار سالست از سالها که شما شمارید . عبدالله عباس گفت آن أیام که خدایتعالی در او آسمان و زمین آفرید . مجاهد گفت و عکرمه مراد أیـام آخرت است . ابن زید گفت این از ایام آخرت است و قوله تعالی «تعرج الملائکة والروح إلیه في یوم کان مقداره خمسین ألف سنة » روز قیامت است و آنچه محققان أهل معنی گفتند آنست که این برطریق مبالغه گفت چنانکه یکی از ما گوید مارابیتو روزی هزار سالست(۱) ومرادشدت و گرانی حال باشد چنانکه شاعر گفت :

وَ يَوْمٌ لا أَراكَ كَأَلفِ شَهْرٍ وَ شَهْرٌ لا أَراكَ كَأَلفِ عامٍ (۲)

و کقول الآخر :

لَيالِيَّ بَعْدَ الظّاعِنِينَ شُكُولُ طِوالٌ وَلَيْلُ العاشِقِينَ طَوِيلٌ (۳)

و کقول الآخر :

شَكَوْنا إلىٰ أحبابِنا طُولَ لَيْلِنا فَقالُوا لَنا ما أقصَرَ اللَّيْلَ عِنْدَنا (٤)

و کقول الآخر:

وَأيّامُنا فِي الهِجْرِ جِدًّا طَوِيلَةٌ عَلَيْنا وَ أيّامُ السُّرُورِ قِصارٌ (٥)

وقال الآخر :

يَطُولُ اليَوْمُ لا أَلْقاكَ فِيهِ وَ حَوْلٌ نَلْتَقي فِيهِ قَصيرٌ (٦)

---

(۱) اصحاب حدیث و اهل ظاهر این تأویل را نمی‌پسندند و معتقدند الفاظ را بهمین معنی متداول و مفهوم باید تفسیر کرد چون ظاهر لفظ حجت است و ما گوئیم ظـاهر لفظ در احکام عملی حجت است نه در غیرعمل. چون تاخیر بیان از وقت عمل جائز نیست و حکیم را قبیح است از مردم عملی بخواهد و آنرا بلفظی ادا کند که معنائی ازآن مفهوم گردد و خودش غیر آن معنی را خواسته باشد و نگوید تامکلف عمل را برطبق فهم خود انجام دهد نه موافق خواسته خداوند آنگاه اورا عذاب کند اما درغیر عمل مانند پنجاه هزار سال بودن قیامت اگر خداوند معنائی اراده کند ومردم بجهت غفلت از قرائن یا علل دیگر حقیقت مراد آنرا درنیابند و باجمال صحت آنرا معتقد باشند بهر معنی که خداوند اراده کرده است خلاف عدل وحکمت نیست.

(۲) یك روز که ترا نه بینم مانند هزار ماه است ویك ماه که ترا نه‌بینم مانندهزارسال.

(۳) مطلع قصیده ایست از متنبی یعنی شب های من پس از فراق مسافران مانند یکدیگر است همه بلند و شب عاشقان پیوسته چنین باشد .

(٤) بدوستان خویش از بلندی شب شکایت کردیم آنها گفتند چه‌کوتاه است شب نزد ما.

(٥) روزهای فراق برای ما سخت طولانی است وروز های شادی کوتاه.

(٦) آنروز که ترا ملاقات نکنم دراز است و سالی که ملاقات کنیم با یکدیگر کوتاه است.

وقال الآخر :

تَطاوَلْنَ أيّامٌ معَنْ بنا   فيَوْمٌ كَشَهْرَيْنِ إذْ يُسْتَهَلّ (١)

و مانند اين بسيار است در شعر عرب و عجم ودرزبانها متداولست درعرف(٢) مكيان خواندند و كوفيان غير عاصم «يعدون» بالياء خبراً للغائبين، و باقى قرّاء تعدون بالتاء للخطاب

قوله(وَكَأيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ) معنى اينكلمه «كم» باشد چون بمعنى خبر بود عن التكثير گفت بس شهرها كه من ايشانرا مهلت دادم (وَهِيَ ظالِمَةٌ)«و او»حالست و آن شهر ظالم بود مراد أهل است وليكن توسّع كرد باختصار على حذف المضاف و اقامة المضاف إليه مقامه . كقوله « و أسئل القرية » (ثُمَّ أخَذْتُها) پس ايشانرا بعذاب بگرفتم ومصير و مرجع ايشان بامن بود. آنكه رسول‌را گفت يامحمّد توبگو جمله خلقانرا :

(يا أيُّهَا النّاسُ) اى مردمان و اين خطابيست برعموم (إنّما أنا لَكُمْ نَذيرٌ مُبينٌ) من شما را ترسانندهام آشكارا نه آنست كه دعوت و دعوى من پنهان‌است وشايد كه مبين بمعنى مبيّن باشد يعنى بيان كننده، براى آنكه «أبان»هم لازم‌است وهم‌متعدى .

(فَالّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ) آنانكه ايمان آوردند و مرا و رسولان مرا و كتابهاى مرا باور دارندوعمل صالح كنندازأداء شريعت‌واجتناب قبايح (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ) ايشان راآمرزش باشد وروزى با كرامت .

(وَالّذينَ سَعَوْا) وآنانكه سعى كنندوشتاب نمايند ومسارعه كنند درآيات ما يعنى‌در ابطال آيات ما، يقال: سَعى في‌الخير سعياً و سعى في‌الشرّ سعاية . و معنى‌كلمه مسارعه باشد ، و منه السعي بين الصفّا و المروة ، يعنى برآن باشند و برآن قيام كنند تا آيات و دلالات ما باطل كنند (معاجِزينَ) چون كسيكه معارضه كند با كسى تا او را عاجز كند . عبدالله عباس گفت مغالبين مسابقين، أخفش گفت مسابقين، قتاده گفت گمان برند كه خدايرا عاجزخواهند كردن.و خداى‌با ايشان‌بر نيايد،ابن كثير و ابوعمرو خواندند معجّزين‌بالتشديد يعنى‌مردمان را از ايمان منع ميكنند،وهمچنين در سوره سبا بعضى دگر گفتند اصحاب رسول را بعجز نسبت ميكردند و ايشانرا عاجز و ضعيف ميخواندند براى آنكه برسول ايمان آورده بودند وفعلو

---

(١) روزگار معن برما درازآمد ازبس در دوران اوسختى كشيديم ويك روز آن مانند دوماهاست كه هلال‌درآن ديده ميشود.

(٢)ودر فارسى گفته‌اند:

شب عاشقان بيدل چوشب دراز باشد   تو بياكز اول شب در صبح باز باشد

فاعل بيك‌معنى آمده است فى‌قوله «باعد بين أسفارنا» أى‌بعّد (أُولٰئِكَ أَصحابُ الجَحيمِ) ایشان أهل دوزخند .

قوله (وَما أَرْسَلنا مِنْ قَبلِكَ مِنْ رَسولٍ وَلا نَبِيٍّ) جماعتی از مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که رسول ﷺ چون نفرت قوم خود دید ازاوو آنکه هرچه دوربود از قبول‌قول او دورتر بودند تمنّا کرد (۱) که چه بودی که خدای تعالی آیاتی فرستادی‌بر-من که بدل ایشان خوش آمدی بودی که بایمان نزدیك شدندی و این از سر حرص گفت‌بر ایمان ایشان . خدای تعالی سوره والنجم فرستاد بررسول رسول [يك تنی از سر](۲) آنروز در مجمعی بود غاص بأهلش (۳) از مسلمانان و مشرکان و رسول این سوره برایشان میخواند چون بآنجا رسید که خدای میگوید « افرأيتم اللات والعزّى و منوة الثالثة الاخرى» شيطان برزبان‌اوالقاء کرد از آنچه در دل او مستحکم شده بود که « تلك‌الغرا ينق‌العلى‌وأنّ شفاعتهنّ لترتجى » و بدگر روایت « منهم الشفاعة ترتجى » چون قریش این بشنیدند شادمانه شدند و گفتند محمد خدایان مارا بستود و مدح کرد و رسول ازآن‌بیخبر بود. چون سوره بآخر آورد سجده کرد مسلمانان سجده کرده و مشرکان نیز موافقت کردند تا در مسجد هیچ مؤمن وکافر نماند إلا که سجده کردند مگر ولید بن مغیره وسعیدبن العاص هریکی از ایشان مشتی‌سنك ریزه برداشتند و روبروی نهادند از آنکه سخت پیر بودند وسجده نتوانستند کردن ومشرکان این سخن در گفت گرفتند و میگفتند ویکدیگر را بشارت می‌دادند که محمد خدایان ملرا بستود جبرئیل آمد و گفت یا محمد چه کردی چیزی خواندی براینان که ما بتو نفرستادیم و رسول را از آنحال آگاه کرد. رسول ﷺ دلتنگ شدوتأسّف خورد و خدایتعالی بتسلیت‌او این آیه فرستاد : بدانکه این باطل است از وجوه بسیار . اول آنکه این معنی برپیغمبر روا نباشدو خدایتعالی شیطانرا از این تمکین نکند که این‌تلبیس أدلّه باشد و وثاقت‌برخیزد از قول او که او یکبار ایشانرا ذم کرد ویکبار مدح کرد . دگر آنکه شیطان قادر نباشد برزبان کس‌سخن

---

(۱) عبارت تفسیر طبری چنین است لمارأی رسول الله صلی‌الله علیه وآله تولی قومه عنه وشق‌علیه مايرى من مباعدتهم ماجاء هم به من عندالله تمنى فى‌نفسه أن يأتيه من‌الله مايقارب به بينه وبين قومه.

(۲) جمله بين دوقلاب مصحف‌وعبارتی‌است غير معلوم الاصل .

(۳) غاص‌گلوگرفته باشد ومجلسی‌که درآن جمع بسیار باشد و جای خالی نمانده گویند غاص بأهله‌گوئی‌گلوی مجلس ازبسیاری مردم‌گرفته‌است. باری در هر دین و در احکام هر پیغمبری سخنان نادرست بوسوسه شیطان اززبان اتباع انسی او داخل میشود وبدعتهای هردین ازاین قبیل است .

گوید . و اگر گویند این پیغمبر گفت بر سبیل سهو ، مثل این بر سبیل سهو گفته نیاید (۱) مطابق آیه بلفظ و معنی ، و آنچنان بود که کسی گوید فلانکس قصیده‌ای میخواند معروف از ان شاعری معروف در میان آن قصیده برسبیل سهو او رادو بیت گفته شود همان وزن و همان قافیه مطابق آن معنی بی‌قصد و علم اوو او از آن بی‌خبر بود دانیم که این محال باشد . دگر آنکه خدایتعالی حوالت این القاء بشیطان کرد چگونه اضافه کنند با رسول برسبیل سهو . دگر آنکه مثل این سهو بر رسول روا نباشد چو این منفّر باشد ازو غایت تنفیر . دگر آنکه این استفسار (۲) باشد و خدایتعالی از این تمکین نکند . أما آنچه معتمد است در این باب آنست که تفسیر آیه آنست که خدایتعالی گفت برسبیل تسلیت و دلخوشی رسول ﷺ که ما هیچ پیغمبر نفرستادیم و إلا چون او چیزی خواندی شیطان در میان خواندن او إلقا کردی از کلامی و وسوسه‌ای که خواستی تا بر و بیفشولد (۳) خدایتعالی وسوسه اورا منسوخ کردی یعنی زایل کردی و آیت خود محکم کردی تفسیر آیه اینست . أما آنچه ایشان روایت کردند بر آنوجه محالست أما ممکن باشد که جای ایشان برسول نزدیك بود چون رسول ذکر آلهه و اصنام ایشان کرد ایمن نبودند که او چیزی گوید که ایشانرا دلتنگ کند از نقیصه ایشان سبق برد و اینکلمات بگفت آنانکه دور بود مقام ایشان گمان بردند که این رسول گفته با یکدیگر نقل کردند (٤) و وجه نسبت این را با شیطان دو وجه باشد : یکی آنکه آن گوینده راشیطان خواند از آنجا که شیاطین انس بود . دگر آنکه او این بوسواس و إغراء و إغواء شیطان گفت . أما در تمنّا دو قول گفتند : بعضی گفتند معنی او تلاوت وخواندنست . قال الشاعر :

تَمَنّیٰ کِتابَ اللهِ أَوَّلَ لَیْلَةٍ وَ آخِرَهُ لاقیٰ حِمامَ المَقادِرِ (٥)

(أَلقَی الشَّیْطانُ) القاء شیطان در میان قراءت بر آنوجه باشد که گفتیم آنقول که گفتیم

---

(۱) یعنی جواب دهیم محال است که سهواً چنین سخن برسبیل سهو از زبان کسی صادر شود وقتی می‌بینیم درمعنی مربوط بسخنان سابق ولاحق است ودرقافیه مطابق آنها حتماً بعمد گفته شده است .

(۲) مصحف کلمه ایست بمعنی داخل کردن لفظ بیگانه در قرآن و خداوند قرآن را از آن حفظ میکند . (۳) لغتی است درافژولیدن بمعنی پریشان کردن کار.

(٤) این وجه ازسید مرتضی علیه الرحمه در تنزیه الانبیاء منقول است و در مجمع البیان گوید ناصرالحق از ائمه زیدیه همین گفته است واین وجهی نیکو است درتأویل خبر انتهی. پس آن راوی که نسبت قراءت برسول صلی‌الله علیه وآله داد سهو کرده وسهو بر راوی جائزاست وبعقل نزدیك .

(٥) در اول شب قراءت کتاب خدا میکرد ودر پایان شب مرك وی‌را دریافت .

اول بار محکی است از عبدالله عباس و سعید جبیر وضحاك و محمد کعب القرظی و محمد بن قیس . و صحیح اینست که بیان کردیم و دلیل برصحت اینقول آنست که معلومست که‌ازعادت ایشان بود که چون‌رسول ﷺ قرآن خواندی ایشان در آن‌میانه‌لفظ گفتندی‌وشعرخواندندی تا رسول‌را بغلط افکنند و تا هر کس استماع قراءت او نکند چنانکه خدایتعالی ازایشان‌حکایت کرد « و قال الّذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن و ألغوا فیه لعلّکم تغلبون »مؤرّج گفت تمنی بلغت قریش فکر باشد یعنی رسول ﷺ فکر کردی و اندیشه کردی در آلاء و نعماء خدا شیطان چیزی در خاطر او افکندی تا او را مشغول کند از آن . مجاهد گفت معنی آنست که چون وحي دیر شدی بر رسول ﷺ او تمنای وحی کردی شیطان در آن میانه او را بوسواس دل مشغول کردی که وحی منقطع شد خدایتعالی نسخ آن کردی با نزال آیات محکم و این وجهی قریب است. أبوعلی الجبائي گفت مراد باین آنستکه رسول‌را ﷺ اوقاتی سهو افتادی در قراءت واین سهوی باشد که آدمي از آن خالی نباشد و این‌بر پیغمبران روا باشد إلاّ آنکه بسیار شود ومتواتر (۱) بحدّ آنکه‌مؤدّی باشد با نفرت و این سهو بوسوسه شیطان بودخدای تعالی زایل کردی آنرا باحکام‌آیات در رسول ﷺ . و حسن بصری گفت [درتأویل‌اینقول که گفت درباب سورة والنجم] که این رسول ﷺ گفت [أعني تلك الغرانیق‌العلی‌منها‌الشفاعة ترتجی. ولکن‌نه‌بروسواس‌شیطان] ومراد آن‌بود که عندکم وعلی‌مذهبکم . بعضی دیگر گفتند رسول ﷺ این برسبیل‌تهکّم و استهزاء گفت عند ذکر الاصنام یعنی عندکم وفي اعتقادکم و این برطریق طعن باشد بر ایشان ، گروهی پنداشتند که آن ازقرآنست خدایتعالی بیان کرد که آن نه از قرآنست و منزل نیست از خدایتعالی فهذا معنی قوله : (فَيَنْسَخُ اللهُ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ) و أبوالقاسم بلخی گفت ممتنع نباشد که رسول ﷺ اینکلمه سجع تلك الغرانیق العلی بسیار شنیده باشد ازمشرکان عند آنکه ذکر أصنام میکرد اینسخن یادش‌آمد شیطان خواست تابوسوسه او این حدیث بگوید رسول ﷺ خدایادش داد تا نگفت فذلك‌قوله « فینسخ‌الله مایلقي الشیطان »حسین بن فضل گفت این‌تمنی از باب تمنی است که‌حدیث‌النفس گویند و رسول ﷺ در دل خود تمنی میکرد که چه بودی که مال و نعمت و تمکین و یسار

(۱) حق آن است که سهو برپیغمبر وامام روا نیست چه یکبارباشد و چه مکرر و متواتر چون اگرکسی یکبار سهوکند اعتماد برقول اونیست ودرهرحکمی‌که دهد احتمال دارد درآن یك حکم سهو کرده باشد پس سهو مطلقا منفراست ومسلمانان قول رسول صلی‌الله علیه وآله را حجت‌گرفتند هرچند یکبار بیشتر نگفته باشد«مانند ادابعت فقل لاخلابة»که‌بیك‌نفرفرمود وآنرا دلیل خیارشرط قراردادند.

که اینکافرانست مرا و اصحاب مرا بودی و این تمنی بوسوسه شیطان بود خدایتعالی ازالت و نسخ کرد باعلام او رسول را که صلاح مادر اینست تا رسول دلخوش شود. فهذا معنی التمنی والنسخ اختلاف أقوال العلماء والله أعلم بمراده(۲). و حقیقة التمنی قول القائل لما كان ليته لم يكن و لما لم يكن ليته كان ، و او قسمی است ازاقسام کلام، کسی گوید کاشکی تا اینکه هست نبودی یاکاشکی آنکه نیست بودی این تمنا باشد و آنانرا که گمان برند که تمنی معنی باشد در دل از آنجا افتاد ایشانرا که مردم بیشتر تمنائی که کنند در دل دارند و بحديث النفس با خود گویند از آنجا که در تمنا محال بسیار افتد و عاقل روا ندارد که تمنّای محال بر زبان براند و تمنا در کلام عرب تلاوت نیز باشد چنانکه گفتیم ،و تمنی نیز دروغ باشد و منه قول عثمان بن عفـان : ما تمنّيت منذ أسلمت . تامسلمان شدم دروغ نگفتم، و منه قول بعض العرب لابن داب وهو يحدث اهذا نبأرويته أم تمنّيته أي اختلقته و افتعلته. ابن دأب حدیثی روایت میکرد یکی ازعرب او را گفت این خبریست که روایت میکنی یا تو فرا می بافی ، و نسخ ازالت باشد وحدّ آن بشرح گفته‌ایم (وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) و خدایتعالی عالمست بافعال و اقوال ایشان و محکم کاراست آنچه کند بروجه إحکام و اتساق کند برسبیل مصلحت آنکه بیان کرد غرض او در تمکین شیطان از القاء بروجه وسوسه وازالت او آنرا گفت :

(لِيَجْعَلَ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) تـا کند آنچه شیطان إلقاء کرده بود فتنه و امتحان و تشدیدی تکلیف را برای آنانکه در دل بیماری نفاق دارند و آنانکه بکفر سخت دل باشند یعنی این برای آن کردیم تا تکلیف سخت شود بر- منافقان و خدای را بود که تکلیف یکبار سخت کند ویکبارسهل. چو غرض از تکلیف تعرّض منزلت ثوابست و هرچه سخت‌تر بود ثواب در او بیشتر بود . ووجهی دگر گفتند در معنی آیت آنستکه جعل بمعنی حکم و تسمیه باشد ، كقولهم جَعَلَتَ حَسَنَي قبيحاً و كقوله «وجعلوا الملائكة الّذينهم عباد الرحمن إناثاً ». و معنی آنکه خدایتعالی منسوخ کند آنرا که شیطـان إلقاء کرده باشد ، برای آنکه فتنه حوالت بشیطان برد(۲) ، و المعني ليجعل أى ليحكم و

(۱) ابن داب مردی بود ازروات. حديث مشهور بدروغگوئی .

(۲) وقتی شیطان سخنان باطل واراجیف درمیان مردم افکندوشهرت دهد نه بررسول(ص) خداوند تعالی باطل اورا آشکار گرداند تاهمه مردم بطلان آنرا بدانندوحقیقت ظاهر شود چنانکه بسیار دیده شده است مذهب باطلی میان مردم بدست بدعتگزاران پدید آمده است وخداوند بغلبه حق آنرا نابودکرده وازمیان برده است ومعلوم شده که القاء شیطان فتنه بود برای آنهاکه دردل مرض داشتند .

یسمّی إلقاء الشیطان فتنة و امتحاناً للمنافقین وللکافرین، و اینوجهی نیکو باشد .و وجهیذکر گفتند و آن آنست که در آیه حذفی هست و المعنی لیجعل نسخ ما یلقي الشیطان فتنة للّذین في قلوبهم مرض علی حذف المضاف و إقامة المضاف إلیه مقامه یعني تا نسخ آنچه شیطان فکنده باشد فتنه کند و امتحانی برای آنکه نفس [إلقای] شیطان خدای تعـالی فتنه نکند، و اینوجهی قریبست و آنانکه دردل ایشان بیماریست منافقانند باتفاق مفسّران برای آنکه تفسیر بیماری بشك کردند و این صفت منافقـان باشد و آنانکه سخت دلند کافران و مشرکانند (وَ إِنَّ الظّالِمینَ لَفي شِقاقٍ بَعیدٍ) و مراد بظالمان کافرانند. گفت واین ظالمان که ذکر ایشان و وصف ایشان برفت از کافران و منافقان در شقاقی و عصیانی دورند. یعنی سخت عاصیند در خدای و بغایت دورند از رحمت او . نیز غرض دیگر آنست تا بدانند آنانرا که ایشانرا علم دادند یعنی مؤمنان که ایشان عالم باشند بخدای تعالی وصفات اوو توحید و عدل (أَنَّهُ الحَقُّ مِنْ رَبِّكَ) که این قرآن حقست از خدای تعالی و صادر است ازجهت او (فَیُؤْمِنُوا بِهِ) باو ایمان آرند و دلهای ایشان خاشع و ذلیل شود آنرا ودلهاشان بیارامدوساکن شود بآن (وَإِنَّ اللهَ لَهادِ الَّذینَ آمَنُوا إِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ) و خدای تعـالی راه نمـاینده است مؤمنانرا براه راست إمّا بالطافی که با ایشان کند که ثبات کنند بر ایمان، و إمّا هدایت کند ایشانرا در قیامت بثواب وبهشت .

(وَلا یَزالُ الَّذینَ کَفَرُوا في مِرْیَةٍ مِنْهُ) و زایل نبـاشند کافران در شك از این قرآن یعنی ایشان مادام شاكاند و این شك از ایشـان بنشوذ تا ناگاه قیامت بایشان آید یا بایشان آید عذاب روزی عقیم. یعنی روز قیامت ، وعقیم زنی باشد نازاینده و برای آنروز قیامت را عقیم خواند که آنرا شب نباشد . چنانکه ما گوئیم از شب روز زاید و از روز شب . بعضی دگر گفتند مراد روز بدر است و برای آن آن روز را عقیم خواند که ایشانرا بکشتند در آن روز و بشب نرسیدند و شب ندیدند . و بعضی دگر گفتند برای آنکه در این روز رحمتی نبود بر کافران و ایشانرا فریاد رسی نبود پس پنداشتی عقیم است برحمت . بعضی دیگر گفتنداین کنایت است از سختی و عظم آنروز برای آنکه آنروز فرشتگان بزمین آمدند و کارزارمی‌ کردند ومثله قول الشاعر :

عَقُمَ النِّساءُ فَلا یَلِدْنَ شَبیهَهُ إِنَّ النِّساءَ بِمِثْلِهِ لَعَقیمُ (۱)

---

(۱) نازاینده شدند زنان ومانند اورا نزایند . زنان از زادن مانند اوعقیم گشتند .

آنگه وصف آنروز کرد و گفت :

(أَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ) ملك آنروز خدای را باشد و ملك همیشه خدای را بود جز آنکه در دنیا به بندگان داده است بعضی تاپادشاهان بدست می‌دارند و حکـام حکم میکنند فردا در قیامت کسی راحکمی و ملکی نباشد جمله خدای را باشد (يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ) میان ایشان او حکم کند و تولای آن باو باشد وملك اتّساع مقدور باشد آنرا که‌اورا تدبیری باشد و حکم خبر باشد بمعنی که حکمت بآن دعوت کند از آنجا گویند له‌الحکم .

(فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) اما مؤمنان که عمل صـالح دارند ایشان در بهشتهاء نعیم‌باشند، و اما آنانکه کافر باشند بخدای و آیات او دروغ دارند ایشانرا عذابی‌بود خوار کننده و ذلیل کننده. و گفتند آیات درحق جماعتی مشرکان آمد که ایشان در ماه حرام با مسلمانان قتال کردند پس از آنکه ایشانرا نهی کرده بودند از قتال در ماه‌حرام، و گفتند در حق قومی آمد که‌رسول ﷺ ایشانرا بگرفت از جمله مشرکان وعقوبت کرد بجزاء آنکه روز احد کزده بودند بامسلمانان از مثله .

(وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ) گفت و آنانکه در راه خدایتعالی هجرت کنند و وطن رها کنند برای خدا وطلب‌رضای او و موافقت رسول و آنکه ایشانرا بکشند یابمیرند (لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللّٰهُ رِزْقًا حَسَنًا) خدایتعالی ایشانرا روزی دهد روزی نیکو وذلك قوله تعالی «ولاتحسبنّ الّذين قتلوا في‌سبيل‌الله أمواتاً بل‌أحياء عندربّهم » (وَإِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) وخدایتعالی بهترین روزی دهند گانست سلیمان (۱) بن عامر روایت کرد کهفضالة ابن‌دوس امیر بود برأرباع ، روزی دو جنازه برآوردند یکی از آن کشته و یکی از آن مرده مردم بتشییع جنازه کشته راغب‌تر بودند و کس در قفای جنازه مرده نمی‌ایستاد او گفت ایقوم میل شما بجنازه کشته می‌بینم دون این‌متوفّی والله که من مبالات نکنم که مرا از کدام گور بر انگیزند از این دو گور یعنی گور کشته یا مرده نمی‌شنوی که خدایتعالی چگونه گفت «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا .... ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا ـ الایه» ابن عامر خواند وقتّلوا بتشدید من‌التقتیل و باقی‌قرّاء بتخفیف من القتل (لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا) خدایتعالی ایشانرا در جائی برد که ایشان بپسندند یعنی بهشت جاودان، ومدخل روا بود مصدر بود و روا بود موضع‌بود، و اینجا موضع قریب تر است و خدایتعالی دانا است وبردبار. شتاب نکند بعذاب کافران چه شتـاب

(۱) در تفسیرطبری سلامان بن‌عامراست .

آن کند که ترسد که فائت‌شود، وقدیم تعالی از این منزه است چه خلایق درقبضه قدرت‌اویند.
(ذٰلِكَ وَمَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ) ای ذلك الحدیث والشأن یعنی حدیث و قصّه اینست که شنیدی و این برای تنبیه گوید عرب و عجم برای تقریر کلام . دوم آنکه گفت «و من‌عاقب بمثل ماعوقب‌به »هر کس که او عقوبت کند بمانند آنکه او را عقوبت کرده باشند، ولفظدوم که عوقب است ازاول واقع بوده است آنرا برحقیقت عقوبت نخوانندولیکن برمجاز برای ازدواج لفظ چنانکه گویند الجزاء بالجزاء وقوله«وجزاءسیّئة سیّئة مثلها»ودوم سیّئه‌نباشد (ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ) پس بر او بغی و ظلم کنند خدای او را نصرت کند یعنی اگر کسی بر کسی ظلم کند و باز این مظلوم دست یابد اورا بآنعقوبت کند باز این ظالم دست‌یابد براین مظلوم که او عقوبت بواجب کرده باشد خدا یار این مظلوم باشد و او را نصرت کند .
(لَيَنْصُرَنَّهُ اللهُ)لام برای جواب‌قسمی‌مضمر آید (إِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ) خدایتعالی در گذرنده گناهانست و آمرزنده .قوله‌تعالی:

ذٰلِكَ بِأَنَّ اللهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ وَ أَنَّ اللهَ سَمِيعٌ
این بآنست خدا در میآورد شبرا در روز ودر میآورد روز را در شب وبتحقیق خداوند شنوای

بَصِيرٌ (٦١) ذٰلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ وَ أَنَّ
بیناست اینست بآنکه خدا اوست حق وآنکه آنچه میخوانند از غیر او اوست باطل وبآنکه

اللهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (٦٢) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ
خدا اوست برتر بزرگ آیا ندیدی‌که خدا فرو فرستاد ازآسمان آبی‌را پس میگردد زمین

مُخْضَرَّةً إِنَّ اللهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (٦٣) لَهُ ما فِي السَّمٰواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّ اللهَ
سبز گردیده بتحقیق‌خدا لطف‌کنندهٔ آگاهیست مراوراست آنچه‌در آسمانها وآنچه درزمین‌است وبتحقیق‌خدا

لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (٦٤) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ وَ الْفُلْكَ
هرآینه‌او بینیاز ستوده‌است آیا ندیدی‌که خدا مسخرکرد برای شما آنچه درزمین‌است وکشتی

تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ يُمْسِكُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللهَ
روانمیشود در دریا بفرمان او ونگاه میداردآسمانرا که فرو افتد بر زمین جز بفرمانش بتحقیق خدا

بِالنّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (٦٥) وَ هُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ
بمردمان هرآینه رؤف مهربانست واوست آنکه زنده‌کرد شمارا پس میمیراند شمارا پس‌زنده‌میکند‌شمارا

إِنَّ الْإِنْسانَ لَكَفُورٌ (۶۶) لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً هُمْ ناسِكُوهُ

بتحقیق آدمی هر آینه ناسپاس است برای هر گروهی قرار دادیم راه عبادتی را که آنها بجا آورنده‌اند آنرا

فَلا يُنازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلىٰ هُدىً مُسْتَقِيمٍ (۶۷) وَإِنْ جادَلُوكَ

پس نزاع نکنند ترا در امر و بخوان بسوی پروردگارت بتحقیق تو هر آینه براه هدایت راستی واگر جدال کنند ترا

فَقُلِ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ (۶۸) اَللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيما كُنْتُمْ فِيهِ

پس بگو خدا آگاه‌تر است بآنچه میکنید خدا حکم میکند میان آنها روز رستخیز در آنچه بودید در آن

تَخْتَلِفُونَ (۶۹) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ ما فِي السَّمآءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ ذٰلِكَ فِي كِتابٍ

اختلاف میکردید آیا ندانستی که خدا میداند آنچه را در آسمان و زمین است بتحقیق اینست در کتاب

إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ (۷۰) وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ ما

بتحقیق این بر خدا آسانست و میپرستند از غیر خدا آنچه را نفرستاد باو حجتی را و آنچه

لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ ما لِلظّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۷۱) وَ إِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ

نیست مر آنهارا بآن دانشی و نیست مر ستمکاران را هیچ یاوری وچون خوانده شود بر آنها آیتهای ما روشن

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ

میشناسی تو در روهای کسانیکه کافر شدند انکار قرآنرا نزدیك باشد که بکوشند بکسانیکه میخوانند بر آنها

آياتِنا قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكُمُ النّارُ وَعَدَهَا اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ بِئْسَ

آیتهای مارا بگو آیا خبر دهم شمارا بدتر از اینتان آتش است وعده کرد آنرا خدا کسانیرا که کافر شدند و بد

الْمَصِيرُ (۷۲) يا أَيُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ

بازگشتنگاهیست ای گروه مردم زده شد مثلی پس بشنوید مر آنرا بتحقیق کسانی که میخوانید از غیر

اللّٰهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ

خدارا هرگز نیافریدند پشه‌ای را واگر گرد آمدندی برای آن واگر برباید شان پشه چیزی را خلاص نتوانند کرد آنرا

مِنْهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ (۷۳) ما قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ

از آن پشه سست باشند خواستار وخواسته شده نشناختند خدارا حق شناسائی آنرا بتحقیق خداوند توانای

عَزِيزٌ (۷۴) اَللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلٰئِكَةِ رُسُلاً وَمِنَ النّاسِ إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۷۵)

غالب است خداوند برمیگزیند از فرشتگان فرستادگانی را واز مردمان بتحقیق خدا شنوای بیناست

يَعلَمُ ما بَينَ أَيدِيهِمْ وَ ما خَلفَهُمْ وَ إِلَى اللهِ تُرجَعُ الاُمُورُ (۷۶) يا أَيُّهَا الَّذِينَ
آگاه‌است آنچه‌پیش‌روی آنهاست و آنچه عقب آنهاست وبسوی‌خداوندباز میگردد کارها ایگروه کسانیکه
آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۷۷)
گرویدید رکوع کنید وسجود کنید وبپرستید پروردگارتانرا وبجا آورید خوبی‌را شاید شما رستگار شوید
وَجاهِدُوا فِي اللهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَبيكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ
وبکوشید در راه خدا سزای کوشش را او برگزید شما را و نه قرار داد بر شما در دین هیچ باکی‌راکیش
أَبِيكُمْ إِبْرٰهِيمَ هُوَ سَمّيكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبلُ وَفِي هٰذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيكُمْ
پدر شما ابراهیم‌را او نام نهاد شمارا گردن نهادگان از پیش ودر این تا باشد پیغمبر گواه بر شما
وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلوٰةَ وَ آتُوا الزَّكوٰةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللهِ هُوَ
و باشید شما گواهان برمردم پس بر پا دارید نماز را و بدهید زکوة را و چنگ زنید بخدا اوست
مَولٰيكُمْ فَنِعْمَ الْمَولٰى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ ★ .
دوستدارشما پس‌خوب دوستدار وخوب یاوری‌کننده‌است

قوله تعالى (ذٰلِكَ بِأَنَّ اللهَ يُولِجُ اللَّيلَ فِي النَّهارِ)«ذلك»اشارتست بآنچه رفت ازادلّه و حججی‌که خدایتعالی نصب کرده است یعنی آن برای آنست که خدایتعالی شب در روز در میاورد و روز در شب می‌آورد . إيلاج ادخال باشد بکسره وولج إذا دخل و در معنی او دو قول گفتند . یکی آنکه روز در شب می‌آورد وشب بر روز . و قول دوم آنکه از شب میکاهد و در روز میافزاید و از روز میکاهد و در شب میافزاید و این برای آن گفت تا بدانند که او قادر است براین ومختص است بقدرت براین ، چه‌قادر بقدرت(۱) این‌نتواند کرد (وَأَنَّ اللهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ) و خدایتعالی شنواست جمله مسموعاترا یعنی حاصل است بر آن صفت که‌چون مسموعات و مبصرات موجود بود شنود و بیند و این را مرجع بـا صفت حیّ بـود بشرط انتفاء آفت .

(ذٰلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الحَقُّ) أي ذلك الامر و الشأن برای آن چنین آمد که خدای تعالی حقست و این«هو»را کوفیان‌عمادخوانند و بصریان فصل (وَأَنَّ ما يَدْعُونَ) و آنچه‌شما

(۱) قادر بقدرت در مقابل قادر بالذات است . خداوند قادر بالذات است و سایر موجودات قادر بقدرت زائد برذات‌که ازغیر استفاده کرده‌اند .

میخوانید که کافرانید بدون او از أصنام و اوثـان باطل‌است کوفیان خواندند الا ابوبکر یدعون‌بالیاء، وباقی قرّاء بتاءالخطاب (وَ أَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) و خدایتعالی بزرگوار است و بزرگ و معنی عليّ آن باشد که هر بلند قدری باضافت باو وضیع باشد و از بـالای قدرت او کسی را دست نباشد وفرمان‌و «کبیر» هم این معنی‌دارد که جمله اشیاء باضافت با او صغیر و حقیر باشند . آنکه گفت :

(أَلَمْ تَرَ) نمی‌بینی یامحمّد یاخطاب‌با مخاطبی مبهم کرد یعنی که خدایتعالی فروفرستاد از آسمان‌آبی یعنی آب باران (فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً) زمین بآن در روز آیدسبز. و أصبح و أمسی در مثل این موضع بمعنی صار باشد مراد نه شب وروز بود (إِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ) خدایتعالی لطف و رفق کننده است با بندگان وعالم است بأحوال ایشان .

(لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) اوراست هرچه درآسمانها و زمین استوخدای تعالی بی‌نیاز است ومستحق حمد وشکر استو حمید شاید بمعنی مفعول باشد و شاید که‌بمعنی فاعل‌باشد، و معنی فاعل آن باشد که یحمد عباده علی‌طاعتهم، ومعنی مفعول پسندیده باشد .

(أَلَمْ تَرَ) نمی‌بینی و نمی‌دانی برسبیل تذکیر و تنبیه میفرماید (أَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ) که خدای هرچه در زمین است برای شما مسخر بکرده است تا منقاد شما باشد (وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ) و کشتی را در دریا برای شما مسخر کرده تا میرود آنجاکه شما خواهید و آن بفرمان وتسخیر اوست (وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ) وآسمانرا نگاه میدارد ازآنکه برزمین افتد مگر بفرمان‌او(۱). واین دووجه را محتمل است از روی تقدیر ، یکی حفظاً أنْ تقع و یکی آنکه لئلا تقع چنانکه درنظایر او بیـان کرده ایم (إِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ) خدایتعالی بمردمان مهربـان و بخشاینده است .

(وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ) او آن خدا است که شما را زنده کرد یعنی حیوة در شمـا آفرید تا بآن زنده شدید (ثُمَّ يُمِيتُكُمْ) پس بمیراند در دنیا (ثُمَّ يُحْيِيكُمْ) پس زنده

(۱) چنانکه در جای دیگرهم گفته شدگاه مراداز‌آسمان‌گاه جسمانی‌است وگاه عالم روحانی و مجردات و در اینجا مراد قسمتی از اجسام جو است‌که شاید درحرکات خود مجذوب زمین گردد و اگر برزمین افتد وتصادمی روی دهد زمین‌را متلاشی میسازد وبا آنکه ملیون ها سال‌گذشته وهمه‌گونه کواکب بحرکات مختلف در اطراف زمین متحرك اند چنین تصادف اتفاق نیفتاده است‌گاه ستاره‌های دنباله دار بسرعت بزمین نزدیك میشوند وچون بغایت میرسند باز دور میگردند .

کند شمارا بقیامت(۱) . (إِنَّ الإِنسانَ لَكَفُورٌ)آنکه گفت آدمی کافر نعمت است یعنی با این نعمت‌ها که بر شمرد یکی پس از دیگری هیچیك را شکر نمیگزارند و بیدل شکر کفران میکنند .

(لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنسَكاً هُمْ ناسِكُوهُ) آنکه گفت ما هر امتی و جماعتی و گروهی را عبادتگاهی کردیم که ایشان الف دارند بعبادت در آنجا، واصل منسك در لغت‌عرب جائی باشد که مردم را الف بود بر آن جای برای عبادت یا بکاری از کارهای خیر یا شر و منه مناسك الحج . عبدالله عباس گفت « منسکاً » ای عیداً یعنی هر امتی را عیدی کردیم . مجاهد و قتاده گفتند جای قربانی که ذبایح و قرابین خود آنجـا کشند (فَلا يُنازِعُنَّكَ فِي الأَمْرِ) نباید که در باب قربانی با تو منازعت کنند، و گفتند آیه در باب جماعتی ازمشرکان آمد که رسولرا و اصحاب را گفتند چونست که ذبیحه‌ای که‌شما بدست‌خود میکشید می‌خورید و آنچه خدای‌میکشد نمیخورید خدایتعالی گفت ایشانرا این منازعت نرسد(وَادْعُ إِلى رَبِّكَ) ای محمد تو خلقان را بدین خدای دعوت کن که تو برراهی راست و بردینی مستقیمی .

(وَ إِنْ جادَلُوكَ) و اگر چنانکه این کافران باتو جدال و خصومت کنند بگوی که خدای عالم تر است بآنچه شما میکنید حوالت بامن کن که من جزاء ایشانرا بسزا میدانم‌داد (اللهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ القِيامَةِ) خدایتعالی حکم کند میان شما در آنچه شما درآن خلاف‌میکنید امروز. آنکه بدانید که بر حق کیست و بر باطل کیست، وخدایتعالی مارا ادب نیکو بیاموخت در این آیه تا چون باکسی مجادله کنیم از منکران حق دانیم که او گوش بدلیل وحجّت نخواهد کرد حوالت با خدای کنیم و گوئیم که بقیامت پیدا شود که حق کدام است و باطل کدام . آنکه گفت :

(أَلَمْ تَعْلَمْ) میدانی که خدایتعالی داند آنچه در آسمان و زمین است (إِنَّ ذلِكَ فِي كِتابٍ) این همه در پیش او برنوشته است و ثبت کرده یعنی لوح محفوظ و این بر خدای آسان است .

---

(۱) حیات از خواص ماده ومزاج نیست بلکه ضدآن است چنانکه درحکمت ثابت شده ومشهود است نفس حافظ وجامع مزاج است اگر جان نباشد بدن حیوان بدو روز متلاشی‌گردد وحفظ ترکیب خودنتواندکرد، وگاه اراده نفس بر خلاف طبیعت بدن آنرا حرکت میدهد پس نفس از عالم دیگری است غیرعالم ماده وعنصر،وخداوند بوجود حیات برقدرت خویش استدلال فرموده‌است، و چون حیات مبدء دیگری دارد غیرجسم آن مبدء که علت حیات است وعین حیات است جسمانی نخواهد بود .

(وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ) آنگه حکایت فعل ایشان کرد و گفت «ویعبدون من دون الله» و میپرستند بدون خدایتعالی اصنامی و اوثانی که خدایتعالی بآن حجتی فرو نفرستاد وایشان را بآن علمی نیست برای آنکه چون دعوی را برآن حجت نباشد ایجاب علم نکند (١) و«ما» موصوله است در هردو جایگاه (وَما لِلظّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ) این«ما» نفی است وظالمان و ستمکاران را یعنی مشرکان را که عبادت اصنام کنند فردا درقیامت یاری و یاوری نباشد ایشانرا.

(وَإِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ) و چون خوانند بر آنها آیات ما درآنحال که مبیّن باشد، ونصب او بر حالست از مفعول (تَعْرِفُ) بشناسی تو ای محمد در روی کافران انکار. یعنی روی ترش کنند و اظهار کراهت کنند (يَكادُونَ يَسْطُونَ) نزدیك آن باشد که حمله آرند برآنکس که این آیات میخواند برایشان (قُلْ) بگو ای محمد ایشانرا که خبر دهم شما رابه بدتر از این وآن دوزخ است یعنی که چون این کافران بشنیدندقرآن این همه کراهت اظهار میکنند آنگه که دوزخ ببینندوعذاب آن چه خواهند کرد؟ (وَعَدَهَا اللهُ الَّذِينَ كَفَرُوا) که خدای وعده داده است کافرانرا (وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ) و بد جائی است آن. واصل سطوة قهر باشد یقال سطا به وسطا علیه یسطو اذا حمل علیه وقهره وبطش به.

(یا أَيُّهَا النّاس ضُرِبَ مَثَلٌ) آنگه خطاب کرد بامشرکان مکه ومراد جمله کافرانند گفت ایمردمان مثلی زدند گوش بآن دارید ومثل این است (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ) آنانرا که شما میخوانید بدون خدای و میپرستید (لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً) و جمع قلیل ذباب أذبّه وجمع کثیرش ذِبّان باشد کغراب واغربه وغربان (وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ) مگسی نتوانند آفریدن واگر جمله مجتمع شوند چه این اصنام واوثان که معبودان شما اند جمادند وازجماد فعل مستحیل باشد و این محقّق است ممثّل نیست ومثل از آنجا است که در مخلوقات ازمگس حقیر تر و بی‌قدرت تر نیست چون از طریق مثل برآفریدن مگسی قادر نه‌اند آنچه بیش از آن باشد و مهتر از آن باشد چگونه توانند آفریدن (وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ) و اگر از طریق مثل مگس چیزی از ایشان بستاند نتوانند بازستدن ازو و این مثل است برای آنکه چنانکه این فعل نتوانند کردن دگر فعل هم نتوانند کردن. آنگه گفت (ضَعُفَ الطّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ) ضعیف خلقند هم طالب و هم مطلوب هم مگس و

(١) گفته‌اند ذوات الاسباب لاتعرف الا باسبابها هرچه علت دارد تا علتش معلوم نگردد اوخود معلوم نگردد. چون هرعلم یا بدیهی است یا نظری، و چون دعوی بت پرستان بدیهی نیست باید مانند سایر نظریات بدلیل شناخته شود.

هم اصنام . عبدالله عباس گفت طالب ذباب است ومطلوب صنم اکبر، و این مثل برای آن گفت که ایشانرا عادت بودی که اصنام را بانگبین بیالودندی و در بر ایشان نبستندی مگس بسیار بر آن جمع شدی و انگبین از ایشان بخوردی ایشان باز آمدندی گفتندی انگبین بخوردند. ضحاك گفت مراد عابد و معبود است . و ابن زید و ابن کیسان گفتند ایشانرا عادت بودی که اصنام خود را بانواع حليّ و جواهر بیاراستندی و طیب براو داشتندی اگر در میانه چیزی گم شدی ایشان ندانستندی که کجا رفت و باز نتوانستندی جستن خدایتعالی این مثل بر آن زد و اگر برابهام و جمله حمل کنند و برعموم اولیتر باشد .

(ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) یعنی خدایرا تعظیم نکردند حق تعظیمش و نشناختند حق شناختنش اگر شناختندی او را وقدر و عظمت او دانستندی باو شرك نیاوردندی و اصنام را انباز او نکردندی که ایشان بامگسی بس نیامدندی. آنکه گفت (إنَّ اللّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ) و خدای تعالی قادر است و عزیز و بی‌همتا بخلاف اصنام که عاجزند و ضعیف و ذلیل ومهین.

(أللّهُ يَصْطَفِي مِنَ المَلائِكَةِ رُسُلاً وَمِنَ النّاسِ) گفت خدای تعالی برگزیند از فرشتگان رسولانی و از آدمیان . سبب نزول آیه آن بود که مشرکان گفتند « ءأنزل علیه الذکر من بیننا » از میان‌ما همه خدای پیغمبری بمحمد داد که یتیم ابوطالب‌است. خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت این چه انکار است وچه تعجب است خدایتعالی برگزیند از فرشتگان آنرا که او خواهد چون جبرئیل و میکائیل و جز ایشان و از آدمیان چون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد ﷺ . (إنّ اللّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ) أي سميع لأقوالهم و بصير بأحوالهم .

(يَعْلَمُ ما بَيْنَ أيْدِيهِمْ وَما خَلْفَهُمْ) خدای داند آنچه پیش ایشانست یعنی آنکه موجود بود پیش از آنکه ایشانرا آفریدو آنچه باشد پس از فناء ایشان و کار با خدای‌راجع باشد ومرجع ومآل هر کار با اوست (يا أيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ) ای آنانکه گرویده اید رکوع کنید در نماز خدایتعالی راو سجود کنید اورا. نافع گفت مردی از اهل مصر عبدالله عمر را گفت من پدرت را دیدم عمر بن خطاب را که این سوره بخواند دو جا سجده کرد یکی اینجا و یکی فی‌قوله «إنّ الله يسجد له من في‌السموات و من في‌الأرض والشمس والقمر » پس این سوره مفضل است بر دیگر سوره‌ها باین دو سجده‌و این از جمله سجده‌های سنت است که سجده فریضه در اخبار ما در چهار سوره‌است: الم‌تنزیل و حم سجده والنجم .واقرأ. مخالفان ما اخباری آورده‌اند که ظاهرش بآن‌ماند که‌این سجده‌ها

فريضه است وأخبارما بر آن آمده است که بيش از آن چهار که گفتيم فريضه نيست (وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ) و خدايرا پرستيد (وَافْعَلُوا الْخَيْرَ) و خير وكار نيكو كنيد كه تا باشد كه فلاح يابيد وظفر بمرادخود وبقا در بهشت جاويد.

(وَجاهِدُوا فِي اللهِ حَقَّ جِهادِهِ) و جهاد كنيد در خداى يعنى در راه خداى وراه دين او با دشمنان خداى و با نفس خود در منع او از هواى خود «حَقَّ جِهادِهِ» حق جهادش يعنى چنانكه واجب باشد و بر بليغتر وجهى كه ممكن باشد و بحسب جهد و طاقت. عبدالله عباس گفت چنانكه بملامت لائمان مبالات نكنيد. عبدالله مبارك گفت حق جهاد جهاد نفس باشد و اين جهاد اكبر است بيانه قوله ﷺ «رجعنا من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر» آنگه كه از غزا باز آمده بود گفت جهاد با كافران جهاد كهتر است و با نفس خود جهاد مهتر است (هُوَ اجْتَبٰيكُمْ) او بر گزيد شما را براى دين خود (وَما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ) ودردين برشما حرجى و تنگى نكرد. بل دينى سهل است باضافه با تكليف بنى إسرائيل و اگر يكى از ما را گناهي كرده شود او را از آن خلاص داد بتوبه چنان نكرد كه توبه بنى إسرائيل كه تا يكديگر را نكشتند توبه ايشان قبول نبود. عبدالله عباس را پرسيدند از اين آيه گفت مراد آنست كه خدايتعالى بندگانرا از گناه خلاص داد بكفّارت. بعضى دگر گفتند مراد آنست كه اوقات نماز برشما ضيق نكرد (مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرٰهِيمَ) فرّاء گفت بنزع حرف جرّ است و التقدير كملّة أبيكم إبراهيم، وبصريان گفتند نصب او بر اغراء است أى ألزموا و ابتغوا ملّة أبيكم إبراهيم. متابعت كنيد ملّة ابراهيم را ومراد آنچيزهائى است از شرع ابراهيم كه موافق شرع رسول ماست ومتابعت بر توسع و مجاز باشد چو رسول ﷺ متعبّد نبود بشرع هيچ پيغمبر، وقوله «ملّة أبيكم» در اودو وجه است يكى آنكه خطاب با قريش استو ابراهيم ﷺ پدر ايشان بود. اگر گويند خطاب با عرب بست هم روا بود چه عرب از فرزندان إسماعيل اند، و وجهى ديگر آنكه خطاب با جمله امت است و معنى آنكه ابراهيم شما را چون پدر است از آنجا كه حرمت او بر شما چون حرمت پدر است بر فرزند كقوله تعالى «و أزواجه امّهاتهم» (هُوَ سَمّٰيكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ) او نام نهادشمارامسلمان. دراين ضمير دو قول گفتند يكى آنكه كنايتست از نام خدايتعالى يعنى خداى نام نهاد شما را مسلمان. و ابن زيد گفت كنايتست ازابراهيم گفت كه ابراهيم نام نهاد شما را مسلمان يعنى قوله تعالى «ومن ذرّيّتنا أمّة مسلمة لك من قبل» أى ومن هذا الزمان (وَفِي هٰذا) در اين اشاره نيز خلاف كردند

بعضی گفتند راجعست با قرآن یعنی و نیز دراین کتاب(قرآن) او نام نهاد شما را وبراین‌قول هو کنایتست از نام‌خدای، و قول دیگر آنست که فی‌هذا أی فی‌هذا الاوان . یعنی پیش ازاین و در این روزگـار چه او جمله امت محمد را مسلمان خواند (لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ) تا رسول ﷺ گواه باشد برشما و گواهی دهد برطاعت مطیعان و عصیان عاصیان و شما گواه باشید بر مردمان از امت سلف ومثله قوله « وكذلك جعلناكم امّةوسطاًلتكونوا» آنگه امر کرد مکلفانرا باقامت نمازو دادن زکاة گفت: (فَأَقِيمُوا الصَّلوٰةَ وَآتُوا الزَّكوٰةَ) نماز بپای دارید و زکاة مال بدهید(وَ اعْتَصِمُوا بِاللهِ) و دست بخدای زنید و بدو استوار باشید ، حسن گفت معنی آنست که‌تمسّك کنید بدین خدای. وبعضی دگر گفتند پناه باخدای دهید از شرّ دشمنان (هُوَ مَوْلَيٰكُمْ) او خداوند شماست و مالك شما (فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ) التقدير«هو» که او نیك خداست واو نیك یار ویاور است شمارا .

((سورة المؤمنون))

بدانکه این سوره مکی است بلاخلاف و او صد و هیجده آیت است در کوفی، ونوزده در بصری و مدنی ،ودر او ناسخ و منسوخ نیست إلا آنچه روایت کرده‌اند که در بدایت شرع روا بودی که در نمـاز از این جانب و از آن جانب باز نگریدندی منسوخ شد بقوله « في‌صلوتهم خاشعون » قالوا والخشوع هو النظر فی‌موضع السجود و هزار و هشتصد و چهل کلمه است و چهار هزار و هشتصد و دو حرف است . و روایت است از زرّ بن‌حبیش‌ازأبیّ کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سورة المؤمنون‌بخواند فرشتگان اورا بشارت دهند بروح وریحان بر وجهی که چشم او روشن شود وقت نزول ملك الموت باو به برکت این سوره .

((سورة المؤمنون مائة وثمان عشر آية و هی مكية))

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (٢) أَلَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ (٣) وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ

بتحقیق رستگارشدندگروندگان کسانیکه درنمازخودشان فروتنی‌کنندگانند وکسانیکه‌آنهااز

اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (٤) وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكٰوةِ فاعِلُونَ (٥) وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ
بيهوده اعراض كنندگانند وكسانيكه آنها زكوةرا بجا آورندگانند وكسانيكه آنها مر فرجهاشان‌را
حافِظُونَ (٦) إِلَّا عَلىٰ أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (٧)
نگاهدارندگانند مگر بر جفتهاشان يا آنچه‌را مالك شدند دستهاشان پس‌بتحقيق آنهاملامت كردگانند
فَمَنِ ابْتَغىٰ وَراءَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْعادُونَ (٨) وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ
پس‌هركه‌بجويد غير اين‌را پس‌آنگروه آنها ازحدگذرندگانند وكسانيكه آنها مر امانتهاشان‌را وعهدخودشانرا
راعُونَ (٩) وَالَّذِينَ هُمْ عَلىٰ صَلَواتِهِمْ يُحافِظُونَ (١٠) أُولٰئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ (١١) أَلَّذِينَ
پاس‌دارندگانند وكسانيكه‌آنها برنمازهاشان حفظ‌كنندگانند آنگروه آنها وارثانند آنانندكه
يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ (١٢) وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ (١٣)
ميراث برند فردوس را آنها درآن هميشه‌اند و بتحقيق آفريديم آدمی‌را از خلاصهٔ از گل
ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فِي قَرارٍ مَكِينٍ (١٤) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً
پس‌گردانيديم‌اورا نطفه درجايگاه استوار پس‌آفريديم نطفه‌راخون‌بسته‌پس‌آفريديم‌خون‌بسته‌راپارچه‌گوشتی
فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَكَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَكَ اللّٰهُ
پس‌آفريديم‌پارچه‌گوشت‌را استخوان‌پس‌پوشيديم‌استخوانرا گوشت‌پس‌آفريديم‌آنراخلقی‌ديگرپس‌برترآمد خدا
أَحْسَنُ الْخالِقِينَ (١٥) ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَيِّتُونَ (١٦) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
بهتر آفريدگاران پس‌بتحقيق‌شما پس‌ازاين‌هرآينه‌مردگانيد پس بتحقيق شما روز رستخيز
تُبْعَثُونَ (١٧) وَلَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرائِقَ وَما كُنّا عَنِ الْخَلْقِ غافِلِينَ (١٨)
برانگيختگانيد وبتحقيق آفريديم زبر شما هفت طبقه ونباشيم از آفريدگان بيخبران
وَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنّا عَلىٰ ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ (١٩)
وفروفرستاديم ازآسمان‌آبی را باندازه پس‌ساكن‌كرديم‌آنرادرزمين وبتحقيق‌ما بربردن‌آن هرآينه‌توانائيم
فَأَنْشَأْنا لَكُمْ بِهِ جَنّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنابٍ لَكُمْ فِيها فَواكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْها تَأْكُلُونَ (٢٠)
پس‌آفريديم برای‌شما بآن‌بوستانها ازخرماستان وانگور مرشماراست درآن ميوه‌های‌بسيار وازآن ميخوريد
وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْناءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ (٢١) وَإِنَّ لَكُمْ
ودرختهائی‌كه‌بدرآيدازطور سيناء ميرويانند بروغنی ونان خورشی مرخورندگان‌را وبتحقيق‌مرشمارا

فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا
درچهارپایان عبرتیست میآشامانیم شمارا ازآنچه درشکمهای آنهاست ومرشماراست درآن بهرهٔ بسیار وازآن
تَأْكُلُونَ (۲۲) وَ عَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۲۳)
میخورید وبرآن و برکشتی سوار شوید.

قوله تعالی (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) «قد» برای تحقیق فعل باشد . و گفتند قدلتقریب الفعل الماضي من الحال كقولهم قدركب الأمير: يعني اين ساعت بر نشست . گفت فلاح یافتند، و فلاح ظفر باشد و بقاء من قوله ولقد أفلح من كان صبر و منه في الأذان حيّ على الفلاح أي بادروا إلى ما فيه الظفر والبقاء « المؤمنون » گرویدگان خدایرا و پیغمبران او را و فرشتگان و کتابهای او را .

(أَلَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) آنانکه در نماز خاشع باشند ومتذلّل وخاضع خدایرا . و در معنی خشوع در نماز خلاف کردند مفسّران . عبدالله عباس گفت : خاشعون ، أذلّاء لله . خدایرا تذلّل نمایند حسن و قتاده گفتند خائفون از خدای ترسند . مقاتل گفت متواضعون، متواضعان باشند وفروتن . مجاهد گفت آن باشند که چشم بر ننهند از ترس خدای تعالی عمرو بن دینار گفت خشوع در نماز نه بر کوع و سجود است، إنما خشوع در نماز بسکون و حسن نیّت باشد . ابن سیرین گفت خشوع در نماز آن باشد که چشم از جای سجده بر ندارد و گفتند در بدایت شرع روا بودی که از جوانبی نگریدندی از راست بچپ و ببالا چون این آیه آمد نیز چشم ازجای سجده برنداشتندی. ربیع گفت آن باشد که التفات نکنند بچپ وراست، ابوهریره روایت کرد از رسول ﷺ که چون بنده در نماز ایستد خدایتعالی بدو نگرد چون بنده بجائی نگرد خدایتعالی گوید بنده من بتو مینگرم تو بکه می نگری بکسی می نگری که او ترا از من بهتر است ؟ روی بمن آر که از من بهتر ترا نباشد . عطا گفت خشوع در نماز آن باشد که بجوارح خود بازی نکنی و روایت کرد که رسول ﷺ مردیرا دید که در نماز دست بمحاسن فرود می آورد گفت اگر دل این مرد خاشع بودی اعضای او نیز خاشع بودی. و ابوذر غفاری روایت کرد که رسول ﷺ گفت چون یکی از شما روی بنماز آرد رحمت من روی باو آرد نباید تا بسنگ ریزه مسجد بازی کند . و حسن بصری مردیرا دید که بسنگ ریزه مسجد بازی میکرد در تعقیب نماز و میگفت « أللّهمّ زوّجنا من الحور العين » بار خدایا مرا جفتی ده از حور العین گفت بئس الخاطب أنت تخطب و أنت تلعب بد خواهنده ای از خدا، خطبه

میکنی و بدست بازی میکنی. و بعضی دیگر گفتند خشوع در نماز آن باشد که همّت جمع کند و همه نماز را باشد (١) نه آنکه بتن در نماز باشد و بدل در بازار. گفتند ابوالعباس جوالقی مردی بود جوالفروش روزی جوالی بکسی داد فراموش کرد که بکه داده است چندانکه اندیشه میکرد یادش نمی‌آمد روزی بنماز رفت در نماز یادش آمد با دکان آمد و شاگرد را گفت ایفلان مرا یاد آمد که آن جوال بکه داده‌ام گفت بفلانکس داده‌ام گفت چگونه یادت آمد گفت در نماز یادم آمد شاگرد گفت یا استاد تو با نماز کردن مشغول بودی یا بجوال جستن؟ مرد خویشتن دریافت دکان رها کرد بطلب علم رفت و چندان علم بیاموخت تا مفسّری شد. ابوبکر واسطی گفت خشوع در نماز آن باشد که نماز خالص کند خدایرا و برو عوض طمع ندارد. دیگری گفت نماز کردن را چهار شرط باید تا خاشع باشد. اليقين التمام و إعظام المقام و إخلاص المقال وجمع الهمّة، سلمة بن دینار گفت بنزدیك زین العابدین علی بن الحسين عليه السلام نشسته بودم مردی در آمد او را گفت نماز دانی کردن خواستم تا او را بزنم وجفا کنم مرا رها نکرد و گفت مهلاً یا أباحازم فانّ العلماء هم الحلماء الرحماء گفت ساکن باش که عالمان حلیم و رحیم باشند آنگه روی بسائل آورد گفت آری نماز دانم کردن گفت پیش از نماز بر تو فریضه چیست برای نماز گفت هفت چیز. نیت و طهارت و عورت پوشیدن و جای سجده پاکیزه کردن و وقت شناختن وجامه پاکیزه کردن و روی بقبله آوردن، گفت بچه نیت از خانه بیرون آئی؟ گفت به نیت زیارت. گفت بچه نیت در مسجد روی؟ گفت به نیت عبادت گفت بچه نیت قیام کنی بنماز؟ گفت به نیت خدمت. گفت بچه نیت کنی این خدمت؟ گفت به نیت عبودیّت مقرّ ومعترف خدایرا بوحدانیّت گفت روی بچه بقبله آری؟ گفت بسه فریضه و یك سنت. گفت آن کدامست؟ گفت: توجه بقبله و نیّت و تکبیرة الإحرام فرض است، ودست برداشتن عند آن سنت، گفت تکبیرات چند است بر تو؟ گفت اصل تکبیرات نود و شش است پنج از آن فریضه است (٢) و باقی سنّت. گفت بچه در نماز روی؟ گفت بتکبیر. گفت برهان نماز چیست؟ گفت قراءت

(١) اصل معنی خشوع همین است وآنچه گفتند غیرآن دلیل بر خشوع قلب واگرقلب متوجه نماز باشد نه بدست بازی کند ونه بریش ونه بسنك مسجد ونه نظر بدینسوی و آن سوی افکند.

(٢) یعنی درهر نماز یك تکبیر ودرپنج نماز یومیه پنج تکبیر. اما نود ویك تکبیر سنت شاید مقصود شش تکبیر افتتاحی دراول نماز باشد که درهر پنج نماز سی تکبیر میشود وپنجاه ویك تکبیر که درهفده رکعت نماز شبانروزی هر رکعت سه تکبیر برای رفتن برکوع ودوسجده وپنج تکبیر درهر نماز برای قنوت وپنج تکبیر پس ازسلام هر نماز ومجموع نود ویك تکبیر. وتکبیر های دیگر که در نماز مستحب است بدین تاکید نیست که این نود وشش.

گفت خشوع نماز چیست؟ گفت نظر درجای سجده گفت تحریم نماز چیست؟ گفت تکبیرش. گفت تحلیلش چیست؟ گفت سلامش. گفت جوهرش چیست؟ ؟ گفت تسبیحش. گفت شعارش چیست؟ گفت دعاء تعقیبش (۱) گفت تمامی نماز چیست گفت صلوات بر محمد و آل محمد. گفت سبب قبولش چیست؟ گفت ولایتنا والبراءة من أعدائنا. گفت هیچ حجت رها نکردی کس را برخود برخاست ومیگفت والله أعلم حیث یجعل رسالاته. روایت کردند از عطا از عبدالله عباس از رسول علیه‌السلام که گفت چون خدایتعالی بهشت عدن بیافرید در آنجا بیافرید « مالا عین رأت ولا أذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر » آنچه هیچ چشم چنان ندیده است و هیچ گوش چنان نشنیده و برخاطر هیچ آدمی آن نگذشته است او را گفت سخن گوی، یعنی خازنان اورا، ایشان گفتند « قدأفلح المؤمنون الّذینهم في صلاتهم خاشعون » أنا حرام علی کلّ بخیل و مراء. گفت فلاح یافتند آن مؤمنان که در نماز خاشع باشند. آنکه گفت من حرامم برهر بخیل ومرائی.

(وَالَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) وآنانکه ایشان ازلغو وسخن بیهده و کارعبث اعراض کنند وعدول نمایند. عبدالله عباس گفت لغو باطل باشد. سدی گفت دروغ باشد. کلبی گفت خلف وعده باشد. بهری دگر گفتند مراد آنستکه ایشانرا نهی کردند ازدشنام کافران چون کافران ایشانرا دشنام دادندی و لغو در کلام عرب هرقول یا فعلی باشد که دراو فایده نباشد و این برین وجه قبیح باشد.

(وَالَّذِینَ هُمْ لِلزَّکوٰةِ فاعِلوُنَ) وآنانکه ایشان فاعل زکاة باشند یعنی زکاة مال بدهند چون برایشان واجب شود و قوله «للزکوة فاعلون» از فصیحات قرآنست واین لفظ در کلام عرب آمد. قال امیّة بن أبي الصلت :

أَلْمُطْعِمُونَ الطَّعامَ في السَّنَةِ الْأَزْمَةِ وَ الفاعِلوُنَ لِلزَّکَواتِ (۲)

(وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ) وآنانکه اندامهای خودنگاهدارند از حرام وزنا.

(إِلاّ عَلیٰ أَزْواجِهِمْ) مگر بر زنانی که برایشان عقد بسته باشد (أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ) یا برپرستارانی که ایشانرا بملک یمین دارند و«ما» درمحل جرّ است عطفاً علی أزواجهم که بوطی این دونوع مذموم وملوم نباشند چوشرع حلال کرده است بااین دوسبب.

(۱) شعار لباس ظاهررا گویند که برای زینت پوشند و خارج ازتن است همچنین تعقیب خارج از نماز است اما تسبیح جوهر نماز است چون عین حقیقت آن است ونماز بی تسبیح معنی ندارد.

(۲) ازمه بفتح همزه بمعنی سختی و تنگی معیشت است یعنی خوراك می دهند در سال قحط و زکاة میپردازند.

(فَمَنِ ابْتَغیٰ وَرآءَ ذٰلِكَ) هر که بیرون ازین طلب کند یعنی گذشته از زن حلال و پرستار مملوکه (فَاُولٰئِكَ هُمُ العادُونَ) ایشان عادی ومتعدی وظالم نفس خود و متجاوز از حدّ شرع باشند وعادی درآیت زانی است . (وَالَّذینَ هُمْ لِاَماناتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ راعُون) وآنانکه امانات وعهد خودرا مراعات کنند امانات نگاهدارند تابجای باز رسانند دراوخیانت ناکرده، وعهد که باکسی کنند نگاهدارند ونقض آن نکنند وآنرا خلاف نکنند .ابن کثیرخواند «لامانتهم» برواحد و باقی قرّاء برجمع . ابن کثیر طلب مطابقه کرد بینها و بین العهد برای آنکه عهد واحد است (وَالَّذینَ هُمْ عَلیٰ صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ) و آنانکه ایشان بر نماز محافظت کنند و مراقبت اوقات او کنند ورها نکنند که ازوقت خود برود وفایت شود .

(اُولٰئِكَ هُمُ الوارِثُونَ) ایشان باشند که وارثان و میراث گیران باشند. آنگه بیان کرد که بمیراث چه بردارند گفت :

(اَلَّذینَ یَرِثُونَ الفِرْدَوْسَ هُمْ فیها خالِدُونَ) آنانکه بهشت فردوس بمیراث بر-دارند وبرای آن بلفظ میراث گفت که از کافران باز مانده باشد چنانکه بیانکردیم در خبری ازرسول ﷺ واقوال درفردوس گفته‌ایم درسورة الکهف وقول بآنکه گفته‌اند که فردوس بلغت روم بستان باشد مراد نه‌آنستکه درقرآن لغت رومی هست بل اتفاقی باشد بین اللّغتین . راوی خبر گفت که چون وحي فرود آمدی بر رسول بنزدیک وحی او دیّ وآوازی بودی چون آواز منج انگبین (۱) یکروز او را وحی آمد وما منتظر ومستمع بودیم ساعتی دست برداشت و میگفت «اللّهم زدنا ولا تنقصنا وأکرمنا ولا تهنّا وآثرنا ولا تؤثر علینا » آنگه گفت ده‌آیه برمن فرود آمد که هرکس بدان کار کند در بهشت شود آنگه این ده آیت از اول این‌سوره برخواند « ولقد خلقنا الإنسان من سلالة من طین » حقتعالی از آنجادر قصهٔ خلق آدم وآدمی گرفت و گفت :

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسانَ- الآیة) بدرستیکه ما انسانرا از سلاله گل آفریدیم . عبدالله عباس و مجاهد گفتند که مراد بانسان هرآدمیست برای آنکه اصل هرآدمی ازآدم‌است وآدم را از گل آفرید واین نیکوست تامطابق آن بود که گفت:

(ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً في قَرارٍ مَکینٍ) وآدم نطفه نبوده استدرقراری، و گفتند مراد بسلاله صفوة و خلاصه گل آدم است. آنکه« من طین» راجع باشد بـا آدم و تقدیر آنکه

---

(۱) منج زنبور است .

خلقنا اولاد آدم من ماء ه و آدم من طین آنکه اجمال کرد برای آنکه مخاطب هریکی بجای خود بنهد و سلالة الرجل ولده و کذلك سليلة لأنّه كأنّه قد استل منه پنداری فرزند را از پدر بیرون آورده‌اند وفعاله بنائی باشد برای هرچیز که ازچیزی بیفتد كالقلامة والقمامة والنخامة قال الشاعر :

وَهَلْ كُنْتِ إِلَّا مُهْرَةً عَرَبِيَّةً ‌ ‌ ‌ سُلَالَةَ أَفْرَاسٍ تَجَلَّلَهَا بَغْلُ (۱)

و قال آخر:

فَجَاءَتْ بِهِ عَضْبَ الأَدِيمِ غَضَنْفَراً ‌ ‌ ‌ سُلَالَةَ فَرْجٍ كَانَ غَيْرَ حَصِينِ (۲)

وقال آخر : «ويقذفن في أسلابها بالسلائل»

و قال آخر :

إذا نُتِجَتْ مِنْهَا المَهَارِي تَشَابَهَتْ ‌ ‌ ‌ عَلَى العُوذِ إِلَّا بِالأُنُوفِ سَلَائِلُه (۳)

و قال آخر :

سَلِيلَةُ سابِقَيْنِ تَنَاجَلاهَا ‌ ‌ ‌ إذا نُسِبَا يَضُمُّهُمَا الكُرَاعُ (٤)

« ثم جعلناه نطفة في قرار مكين» آنگه آن انسان که فرزند آدم است اورا نطفه کردیم در قرارگاهی ممکن اول در صلب پدر آنگه در رحم مادر. آنگه بیانکرد که ما آدمی رادر وقت آفریدن از چند حال بحال گردانیدیم گفت :

(ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً) این خلق بمعنی تقدیر است و بمعنی جعل و تصییر

---

(۱) بیت از هند دختر نعمان بن بشیر انصاری است درباره شوهرش روح بن زنباع گفته و غالباً چنین روایت کنند که ماهند الا مهرة یعنی هندکره نجیب عربی است از نسل اسبان که استری اورا در برگرفته وبعضی بجای بغل (استر) نغل بنون روایت کردند یعنی دون وپست .

(۲) این بیت را نسبت بحسان بن ثابت داده‌اند وبدینصورت درخاطر ندارم جای دیگر دیده باشم ودر تفسیر طبری فحملت به عضب روایت کرده است ومعلوم نیست مدح کسی میکند یا هجو او.

(۳) این بیت از ذوالرمه است وابوعلی قالی آن را در امالی نقل کرده وگوید عوذ جمع عائذ است ناقه که تازه فرزند آورده باشد و بالانوف یعنی ببوئیدن . گوید کره شترانی که از آنها پدید آید همه در خوبی مانند یکدیگرند که مادرها هم آنها را تمیز نمیدهند مگر ببوئیدن و ضمیر سلائل ظاهراً برب العشار برمیگردد دربیت سابق آن یعنی صاحب شتران .

(٤) فرزند دوپیش افتاده در مسابقه که این دو اورا تولید کرده‌اند چون نسب آنها را بگویند هردو در يك دسته بهم می پیوندند .

گفت آنگه آن نطفه را علقه گر دانیدیم . و علقه خونی بسته باشد ای علق بعضها بعضاً و تعلّق بعضها ببعض . آنگه آن علقه را مضغه گردانیدیم . ومضغه پاره گوشت خائیده باشد فُعْلَة بمعنی مفعوله. آنگه آن مضغه را استخوان در او پدید آوردیم و آنگه آن استخوانرا گوشت برو پوشانیدیم (۱) (ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) آنگه او را خلقی دگر آفریدیم یعنی حیاة در او آفریدیم این قول عبدالله عباس‌است. بعضی دگر گفتند مراد بخلق دیگر آنست که اورا موی‌برویاندو دندان بر آرد . بعضی‌دگر گفتند بآنکه‌عقلش بیافریدند. بعضی‌دگر گفتندبآنکه نرازماده‌پدید کند. (فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)متعالی‌است‌قدیم‌تعالی از میان‌همه خلقان قدیم تعالی از آنجا کەمقتضای‌حکمت‌اوست‌آدمی‌رااز آن‌آبی که آنرا نطفه‌خوانندو آن آبی است که از میان پشت‌واستخوانهای‌سینه بیرون‌می‌آید چنانکه گفت : «یخرج من بین الصلب و - الترائب » بیافرید و آن آب از غذائی و طعامی که آدمی خورده باشدبنصیب آنجا رسد خدای تعالی از او نطفه آفرید . آنگه مدت او چندانکه خدا خواهد در پشت مردی باشد تا آنکه خلوت کند با زن آن آب فرود آرد و بررحم زن رساند دررحم می‌باشد بیست روز و در آن مدت بتدریج علقه میگردد و علقه مضغه باز آن مضغه را بیست روزدیگر استخوانها دراو پدید آرد بتدریج باز بیست روز دیگر آن استخوانها را گوشت برپوشاند چون برهنه‌را که‌جامه‌درو پوشانند . آنگه چون‌بیست‌روز دیگر بگذرد چهارماه تمام‌شود حیاة درو آفریند (۲)لاجرم

---

(۱) مقصود از ذکر این مراتب نعمتی است که خداوند بانسان ارزانی داشته خاکی‌که پست و ناچیز و جماد است بتدریج ترقی داده است تا بمرتبه فرشتگان رسانیده مانند آنکه‌کسی گوید بنگر من از سنك وقلیا شیشه و بلور ساختم و این درجات همه پست است تا چون بخلق آخر رسد و اینکه فرمودگوشت بر استخوان پوشانیدیم مقصود ترتیب ذکری است نه تأخیر زمانی زیرا که جنین اول استخوان بی پوشش نیست تا بعد از آن‌گوشت برآن پوشند بلکه اول گوشت هست واستخوان در باطن گوشت محکم میشود واینکه عوام هر تقدیم و تأخیر را نسبت بزمان میدهند صحیح نیست چنانکه شاعر گفت «ان من ساد ثم ساد ابوه ثم قد ساد قبل‌ذلك‌جده» .

(۲) چهارماه صد وبیست روز است‌که شش بیست میشود وآنچه مؤلف ذکرکرده هشتادروز است که چهار بیست میشود وشاید باقی آن در تقدیر ونیت بوده و برای وضوح ذکر نفرموده یا کاتبان در نسخه سقطی‌کرده‌اند وبحسب قاعده بایدبیست روزنطفه بیست روز علقه بیست روز مضغه بیست روز عظام بیست روز لحم و بیست روز پس از آن روح دراو دمد. وروایتی‌که دلالت بر شماره این روزها میکند ضعیف است وما شرح آن را در حاشیه وافی نوشته ایم ودرست آنست‌که بگوئیم مقصود خداوند تدریج خلقت است انسان را ازخاك تا مقام فرشتگان و نظر بمدت وایام نیست .

شرع هم برین منهاج قیمت آن چنین نهاد. در شکم مادر گفت تا نطفه است در صلب پدر برحم مادر نارسیده آنرا ده دینار سرخ قیمت است تا اگر کسی آن نطفه براو تباه کنند چنانکه در حال خلوت او را بترساند یا براو هجوم کند تا آن آب برو تباه کند و برحم زن نرسد او را بجنایت ده دینار بباید دادو اگرمرد قصد کندواززن آزادعزل کندبرو هیچ نباشد. چون نطفه برحم زن رسدهر که دراین بیست روز بزیان آرد یاچیزی کند که بآن سبب زن نطفه بیندازد برو بیست دینار جنایت باشد ، وچون علقه شده باشد چهل دینار وچون مضغه شود شصت دینار وچون استخوان شود هشتاد دینار وچون گوشت برو پوشیده شود صد دینار واین تنی باشد تمام خلق بی حیاة و در میان این هردوجنس بحساب . مثلا چنانکه میان نطفه و علقه باشد یك نیمه بحساب علقه دهد ویك نیمه بحساب نطفه و باقی هم برین حساب بود چون حیاة دروپدید آید وهو قوله «ثم أنشأناه خلقاً آخر» بر آنکه اورا بکشد دیت تمام باشد اگر نرینه بود هزار دینار سرخ واگر مادینه بود پانصددینار سرخ آنکه آن ازمیان مادر وپدر باشد «للذکر مثل حظّ الانثیین» اگرمادر تباه کند این فرزندرا این ارش ودیت ازاو بستانند وبه پدردهند واورا چیزی نرسد که اوقاتل است. واگر کسی زنی را بکشد ودرشکم اوجنینی باشد دیت مادر و کودك ازاو بستانند. اگر ندانند که فرزند نرینه یا مادینه است یك نیمه دیت مرد بستانند ویك نیمه دیت زن . ابن عامروابو بکر عن عاصم خواندند : «فخلقنا المضغة عظماً فکسونا العظم لحماً» در هردوجا ، برواحد ، و باقی قرّاء برجمع وقوله :«فتبارك الله أحسن الخالقین» اشتقاق تبارك از برکت باشد واصل او ازبروك البعیر است معنی راجع باثبات وبقاء وقوله «أحسن الخالقین» دلیل است بربطلان قول آنانکه گفتند لاخالق إلاّ الله برای آنکه خدایتعالی خالقین جمع گفت اثبات کرد خالقانی جزاو واگر نه لاخالق إلاّ الله روا بودی کقولنا لا إله إلاّ الله بایستی که اگر گفتندی فتبارك الله أحسن الآلهة(۱) روا بودی واجماع است که این کفر باشد. دگر آنکه ما بیانکردیم که خلق اخراج مقدور باشد ازعدم بوجود باضر بی تقدیرواین درافعال ما بسیار افتد پس ممتنع نباشد که مارا براطلاق خالق خوانند إلاّ آنست که سمع منع کرده است که مارا براطلاق خالق خوانند برای آنکه افعال ما بیشتر مقدر برنیاید بر آن تقدیر که ماخواهیم از آنکه مارا علم نباشد بتفاصیل اجزاء و تقدیر آن وإنما مارا بتقیید خالق خوانند «کخالق الادیم» یقول العرب خلقت الادیم نعلاً إذا قدرته کذلك قال الشاعر :

(۱) در زبان عامه بز مان ما خلق کردن بمعنی آفریدن یعنی ازعدم بوجود آوردن جواهراست وبدینمعنی جز برخداوند صحیح نیست چون لامؤثر فی الوجود الاالله .

وَ لَأَنتَ تَفْرِي ما خَلَقْتَ وَ بَعْـــضُ القَوْمِ يَخْلُقُ ثُمَّ لا يَفْرِي (١)

وقال آخر :

وَ لا يُبَطُّ بِأيدِي الخالِقِينَ وَ لا أيدي الخَوالِقِ إِلّا جَيِّدُ الأَدُمِ (٢)

چنانكه يكى ازمارا ربّ نخوانند براطلاق مگربتقييد گويند رب‌الدار ورب‌الضيعة .در خبر است كه دبيرى بود رسول‌را ﷺ نام اوعبدالله‌بن سعدبن ابى‌سرح چون اين آيت آمدبدو دادند اومينوشت چون بآخررسيد گفت «فتبارك‌الله أحسن‌الخالقين » گفتند بنويس كه خداچنين فرستاد اودرخويشتن گفت اگرمحمّد پيغمبراست كه قرآن برو وحى ميكنند من‌نيز پيغمبرم كه اين‌دردل من‌افكندند ومرتدّ شدوبرخاست وازمدينه بگريخت‌وبمكّه شد .

(ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَيِّتُونَ) گفت شما پس‌ازاين‌بميريد .أشهب العقيلى درشاذ خواند : مائتون ومائت آنكه مرگش نزديك شود ونمرده باشد هنوز وميّت‌بتشديد آن باشد كه حياة از او برفته بود .

(ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ القِيٰمَةِ تُبْعَثُونَ) پس شماراروزقيامت زنده كنند وبرانگيزند(٣)

(وَلَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَكُمْ سَبعَ طَرآئِقَ) وما بيافريديم بالاى شما هفت راه يعنى هفت‌آسمان وبراى آن آسمان‌را طرائق خواندكه بعضى بربالاى‌بعضى نهاده (٤) و عرب‌هر-چيزى كه بربالاى چيزى نهندآنراطريقه خوانندكه هرآسمانى ازآن طريقيست‌جمعه‌طرائق. بعضى‌ديگر گفتند براى‌آن طريقه خواند اورا كه راههاى فرشتگان است . و گفتند أراد سبع

---

(١) هرچه تواندازه‌كنى ميبرى و بعض مردم اندازه ميكنند ونميبرند يعنى تونيت خود را انجام ميدهى وبعضى قصد ميكنند وانجام نميدهند .

(٢) بريده نميشود بدست مردان وزنان اندازه كننده مگر چرم هاى خوب .

(٣) مرده شدن و زنده گشتن در قيامت دنباله همان تكميل تدريجى خاك است كه آن را بجائى رسانيدكه مجرد شد ودر عالم عقول درآمد .

(٤) اين شبهه وجواب دراين عهد وارد نيست چون آسمان ها همان مدار و طريق سياراتند نه جسم جامد ثقيل‌عنصرى حتى قدما نيز آن‌را درمنتهاى لطافت ميدانستندكه تراكم اين‌همه طبقات مانع رؤيت نيست واگر لطيف ترين جسم جامد عنصرى راكه ما ميشناسيم بااين مسافت روى هم انباشته كنيم مانع ديدن كواكب خواهد بود . بلورى كه دو سانتيمتر قطر دارد مانع رؤيت است هرچه شفاف باشد واينكه دربعض‌كتب آورده‌اند آسمان‌ها هريك ازفلزى ياگوهرى معروف است مانند طلا ونقره‌وزبرجد نه ازامام روايات شده ونه حكماى قديم بدان معتقد بودند ونه معقول است‌كسى بدان معتقد باشد .

طبقات‌فکلّ طبقة طریقة (وَما کُنّا عَنِ الخَلْقِ غافِلِینَ) ومااز‌خلق غافل نبوده‌ایم گفتند: ازخلق آسمان . و بیشتر‌مفسّران گفتند ماازجمله خلقان غافل نه‌ایم بل‌براحوال ایشان مطّلعیم وبافعال ایشان عالمیم تاهریکی را بسزای خودجزا دهیم ازثواب وعقاب. و گفتند معنی آنست که ماغافل نه‌ایم ازحفظ این هفت‌آسمان معلّق که نگاه می‌داریم تا برسراین خلایق نیفتند .و بعضی دیگر گفتند که هر که ازخلق واحوال ایشان غافل نباشد ازحفظ آسمان‌غافل نباشد و تفصیل ذلك «أنّ‌الله یمسك السموات والأرض أن‌تزولا» حسن گفت معنی آنستکه ماغافل‌نه‌ایم ازآنچه این‌خلق زمین‌را بکارمیآید ازباران که سبب معاش ایشان‌باشد . و غفلت سهو‌باشد وهو ذهاب‌المعنی عن‌النفس ومرجع معنی‌او بانفی علم باشد.

(وَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ) ومافرو فرستادیم از آسمان‌آبی باندازه یعنی آب باران‌چون ازآسمان فرود آوردیم‌باندازهٔ حاجت بزمین فرو بردیم‌تابوقت خود ازچشمه‌وکاریز بیرون میآید چه‌آبهای زمین همه ازآب‌آسمان است وما چنانکه آوردیم قادریم برآنکه ببریم تا این خلقـان همه بتشنگی بمیرند و زمین ویران شود نظیره قوله : « قل أرأیتم إن أصبح ماؤکم غوراً».

(فَأَنْشَأْنا) بیافریدیم مبتداء بی‌اصل وسببی (لَکُمْ) برای شمابآب باران بوستانها از درختان خرما وانگور (لَکُمْ فِیها) وشمارا درآن بوستانها میوه‌های بسیاراست ازهر‌نوعی وتخصیص خرمـا وانگور برای‌آن کرد که میوه اهل‌حجازخرما باشد ومیوه اهل‌طایف‌انگور چیزی گفت باایشان که‌ایشان شناختند (وَمِنْها تَأْکُلُونَ) وشما ازآن‌میوه‌هامیخورید چیزی نیست که شمارا شکی وشبهتی هست .

(وَشَجَرَةً) یعنی أنشأنا أیضاً شجرة،ونیز بیافریدیم‌درختی (تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَیْناءَ) ازکوه طورسینا می‌برآید وآندرخت زیتونست . وقرّاء خلاف کردند درسیناء أبوعمرو واهل حجاز سیناء خواندند بکسر سین وباقی‌قرّاء بفتح‌سین، ودرمعنی سیناء خلاف کرده‌اندمجاهد گفت معنی برکت باشد یعنی کوه مبارك واین‌روایت عطیه است از عبدالله عباس . قتاده گفت معنیش حسن باشد یعنی کوه نیکو . ضحاك گفت سیناء بلغت‌نبط حسن باشد. معمر گفت کوهی باشد براو درختان بسیار بود. و گفته‌اندسیناء فیعال من السّناء وهوالارتفاع . ابن زید گفت آنکوهیست که‌موسی براو مناجات میکرد و آنکوه میان مصر وأبلّه است . مقاتل گفت این کوه رابرای‌آن تخصیص کرد بزیتون که اول کوهی که‌زیتون رویانید کوه طور بود.و گفتند

اول درختی که بر زمین برست درخت زیتون بود از پس طوفان نوح قوله : (تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ) بیشتر قرّاء بفتح تاء اول خواندند وضمّ تاء دوم من نبت ینبت وباء براین قراءت تعدیه را باشد. گفت این درخت روغن می‌رویاند یعنی چیزی می‌رویاند که دراو روغن است وآن زیتونست . و ابن کثیر وابوعمرو خواندند تنبت بضمّ تاء و کسر باء من الإنبات آنکه آنرا دو معنی باشد. یکی آنکه باء زیاده باشد یعنی تنبت الدهن . چنانکه گویند اخذت ثوبه واخذت بثوبه . و بطشته وبطشت به . قال الراجز :

نَحْنُ بَنُو جَعْدَةَ أَرْبابَ الفَلَجْ نَضْرِبُ بِالسَّيْفِ وَنَرْجُو بِالفَرَجِ(١)

أی نرجو الفرج . و وجه دیگر آنکه نبت و انبت دولغت باشد بیکمعنی . قال زهير:

رَأَيْتُ ذَوِي الحاجاتِ حَوْلَ بُيوتِهِمْ قَطِيناً لَهُمْ حَتّىٰ إِذا أَنْبَتَ البَقْلُ(٢)

أی حتی اذا نبت . و وجهی دیگر محتمل است که باء بمعنی مع باشد أي تنبت ما تنبته ومعه الدهن ، برویاند آنچه رویاند وروغن بااو باشد (وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ)ای ادام نان خورش باشد خورندگانرا و ادام را برای آن صبغ خواند که نان ازاو مصبوغ شود . (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الأَنْعامِ لَعِبْرَةً) و گفت شما را در چهار پایان عبرتی هست آنرا که تأمل کند در احوال ایشان ازگاو و گوسفند و شتر (نُسْقِيكُمْ) ابن عامر و نافع و ابوبکر عن عاصم خواندند نسقیکم بفتح نون و باقی قرّاء بضمّ نون و هما لغتان یقال سقاه و أسقاه بمعنی، و گفتند سقاه بیده إلی فیه أسقاه إذا مکّنه من الشرب و این‌را بیان رفته است (مِمّا فِي بُطُونِها) از آنچه در شکم ایشانست از شیر (وَلَكُمْ فِيها مَنافِعُ) و شما را در این انعام و چهار پایان منافع بسیار است از تحمّل أثقال و إنتفاع بأصواف و اشعار و اوبار ایشان و دیگر انواع که دراو هست ازمنافع (وَمِنْها تَأْكُلُونَ)واز آن می‌خورید یعنی از گوشت آن می‌خورید (وَعَلَيْها وَعَلَى الفُلْكِ تُحْمَلُونَ) و براین چهارپایان و نیز بر کشتیها شمارا حمل میکنند تابارهای گران گاه برایشان می‌نهید و گاه بر کشتیها . در سفرهای برّ براین چهارپایان می‌نشینید و در سفر بحر بر کشتیها .

وَلَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ فَقالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ

وبتحقیق فرستادیم نوح‌را بسوی قوم‌او پس گفت ایگروه بپرستید خدارا نیست مرشمارا هیچ‌خدائی جز او

---

(١) ما فرزندان جعده صاحبان پیروزی وغلبه‌ایم بشمشیر میزنیم وگشایش‌کار ازآن میخواهیم .

(٢) حاجتمندان را برگرد خانه ایشان نشسته دیدیم تا وقتیکه سبزه بروید .

أَفَلاَ تَتَّقُونَ (٢٤) فَقالَ الْمَلَؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما هٰذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
آیا پس نمی‌پرهیزید پس گفتند گروه آنچنانی که کفرورزیدنداز گروه او نیست این مگر بشری چون شما
يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ شاءَ اللهُ لَأَنْزَلَ مَلآئِكَةً ما سَمِعْنا بِهٰذا فِي آبائِنَا
میخواهدکه برتری‌جوید برشما واگرخواهد خدا هرآینه فرستد فرشتگان را نشنیدیم این را درپدران خود
الْأَوَّلِينَ (٢٥) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتّٰى حِينٍ (٢٦) قالَ رَبِّ
پیشینیان نیست او مگرمردی باوست جنون پس انتظار برید تا هنگامی گفت‌پروردگارا
انْصُرْنِي بِما كَذَّبُونِ (٢٧) فَأَوْحَيْنا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنا وَ وَحْيِنا فَإِذا
یاری‌ده مرا بآنچه‌تکذیب کردندمرا پس‌وحی کردیم‌ما بسوی او که بسازکشتی را بنظر ما و وحی‌ما پس‌چون
جاءَ أَمْرُنا وَفارَالتَّنُّورُ (٢٨) فَاسْلُكْ فِيها مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ
آمد امر ما وجوشید تنور پس درآور درآن از هرجفتی دو تا و اهلت‌رامگرآنراکه‌پیشی گرفت
عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلا تُخاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (٢٩) فَإِذَا اسْتَوَيْتَ
بر اوگفتار ازآنها وسخن مگومرا درکسانیکه ظلم کردندوبتحقیق آنهاغرقشدگانند پس چون در شدی
أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَجّٰينا مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ (٣٠)
تو وهرکه با تست برکشتی پس بگو سپاس مرخداوندی‌راکه نجات داد مارا ازگروه ستمکاران
وَ قُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلاً مُبارَكاً وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (٣١) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ
وبگوپروردگارا فروآورمرا فروآمدنی برکت‌داده وتوئی بهتر فروآورندگان بتحقیق در این‌آیاتست
وَ إِنْ كُنّا لَمُبْتَلِينَ (٣٢) ثُمَّ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ (٣٣) فَأَرْسَلْنا فِيهِمْ
واگر باشیم آزمایندگان پس آفریدیم از بعد آنها گروهی دیگران پس فرستادیم درآنها
رَسُولًا مِنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلا تَتَّقُونَ (٣٤) وَ قالَ الْمَلَأُ
پیغمبری‌را ازآنهاکه بپرستیدخدارا نیست مرشمارا هیچ‌خدائی جزاو آیاپس‌نمی‌پرهیزید وگفتندگروهی
مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْناهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا ما هٰذا إِلَّا
ازقوم اوآنانکه‌کافرشدند وتکذیب کردند بدیدارآخرت ونعمت‌دادیم‌آنهارا درزندگانی دنیا نیست این مگر
بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمّا تَأْكُلُونَ (٣٥) مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمّا تَشْرَبُونَ (٣٦) وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ
بشری مانند شما میخورد ازآنچه میخورید ازآن و مینوشد ازآنچه مینوشید و اگر فرمان برید

بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ (٣٧) أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُراباً
آدمی‌را چون‌شما بتحقیق‌شما آنگاه هر آینه‌زیانکارانید آیاوعده میدهد شمارا که‌چون‌مردید وشدید خاك
وَ عِظاماً أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ (٣٨) هَيْهاتَ هَيْهاتَ لِما تُوعَدُونَ (٣٩) إِنْ هِيَ إِلَّا حَياتُنَا
واستخوان بتحقیق‌شما بدرشدگانید دور است دور مرآنچه‌راوعده‌شده‌اید نیست این مگر زندگانی
الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (٤٠) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرى عَلَى اللهِ كَذِباً
دنیا میمیریم وزنده میشویم ونیستیم ما برانگیخته‌گان نیست او مگرمردی‌که بربسته برخدا دروغیرا
وَ ما نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (٤١) قالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِما كَذَّبُونِ (٤٢) قالَ عَمَّا
ونباشیم مر اوراگروندگان گفت پروردگارا یاری ده مرا بآنچه تکذیب‌کردند مرا گفت پس‌از
قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نادِمِينَ (٤٣) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْناهُمْ غُثاءً
اندك زمانی‌میگردند پشیمانان پس‌گرفت‌آنهارا فریادی براستی پس‌گردانیدیم‌آنهارا خاشاك
فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٤٤) ثُمَّ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُوناً آخَرِينَ (٤٥) ما تَسْبِقُ مِنْ
پس‌دوری‌است‌مرگروهستکاران‌را پس آفریدیم از پس‌آنها قرنهای دیگران را پیشی نگیرد هیچ
أُمَّةٍ أَجَلَها وَ ما يَسْتَأْخِرُونَ (٤٦) ثُمَّ أَرْسَلْنا رُسُلَنا تَتْرا كُلَّما جاءَ أُمَّةً رَسُولُها
فرقه مدت خودرا ونه عقب افتند پس فرستادیم فرستادگان‌را پیاپی هرچندآمدگروهیرا پیغمبران
كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنا بَعْضَهُمْ بَعْضاً وَ جَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ فَبُعْداً لِقَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ (٤٧)
تکذیبکردنداورا پس‌ازپی‌درآوردیم بعضی‌آنهارا بعضی‌وگردانیدیم‌آنهارا داستانی‌پس‌دوریست‌برای‌گروهیکه‌نمیگروند
ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسى وَ أَخاهُ هارُونَ بِآياتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِينٍ (٤٨) إِلى فِرْعَوْنَ وَ
پس فرستادیم موسی و برادرش هرون را بآیتهای ما و حجتی روشن به فرعون و
مَلَائِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً عالِينَ (٤٩) فَقالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنا
گروه‌اوپس‌گردنکشی‌کردندوبودندگروهی‌برتری‌جویندگان پس‌گفتند آیابگرویم‌مردوآدمیزادمانندخودمانرا
وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ (٥٠) فَكَذَّبُوهُما فَكانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ (٥١) وَ لَقَدْ آتَيْنا
وگروه‌آنها مارا پرستندگانند پس‌تکذیب‌کردندآنهارا پس‌شدند ازهلاك شدگان و بتحقیق دادیم
مُوسَى الْكِتابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (٥٢) وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً وَ آوَيْناهُما
موسی‌را کتابرا شایدآنها هدایت شوند وگردانیدیم پسر مریم‌را ومادر اورا آیتی وجا دادیم‌آنهارا

إِلىٰ رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِينٍ (٥٣) يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَ اعْمَلُوا
بسوی بلندی قرار گاه و آب روان ای گروه فرستادگان بخورید از پاکیزه ها وبجا آورید
صالِحاً إِنِّي بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (٥٤) وَ إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ
شایسته‌را و بتحقیق‌من‌بآنچه‌میکنید آگاهم وبتحقیق این ملت شما ملتی است یگانه ومنم پروردگارشما
فَاتَّقُونِ (٥٥) فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (٥٦)
پس بترسید پس‌متفرق‌کردندکارشان‌رامیان‌آنها جدا جداهر فرقه‌ای‌بآنچه نزدآنهاست شادند
فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتّٰى حِينٍ (٥٧) أَيَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِينَ (٥٨)
پس‌واگذارآنهارادرگردابضلالت‌آنهاتاوقتی آیا پندارندکه‌آنچه مددکنیم‌آنهارا بآن ازمال وپسران
نُسارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْراتِ بَلْ لا يَشْعُرُونَ (٥٩).
میشتابیم مرآنهارادرخیرات بلکه نمی فهمند.

قوله تعالی (وَلَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ) حقتعالی گفت بدرستیکه بفرستادیم ما نوح را بقومش. گفت یعنی نوح قومش را که‌ای‌قوم (اعْبُدُوا اللّٰهَ) خدای را بپرستید که شما را جز او خدای نیست، یعنی در عبادت بـا او همتا و انباز نگیرید چه جز او مستحقی دیگر نیست عبادت را از آنجا که جز او قادری نیست براصول نعم تاانعام کند بآن‌برمردمان و مکلفان. آنگه بترسانید ایشان را و گفت (أَ فَلا تَتَّقُونَ) شما از خدا نمی‌ترسید که بااو در عبادت انباز گیرید.

(فَقالَ الْمَلَؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا) گفتند اشراف کافران قوم او (ما هٰذا إِلّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ) این نیست یعنی نوح الاآدمی همچون شما واین‌از آنجا گفتند که ایشانرامستبعد می‌آمد که آدمی پیغمبر باشد و گمان ایشان آن بود که پیغمبر باید تافرشته باشد (يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ) میخواهد تابرشما بتکلیف فزونی‌جوید(وَلَوْ شاءَ اللّٰهُ لَأَنْزَلَ مَلائِكَةً) و اگر خدای خواستی که پیغمبری فرستد فرشتگانرافروفرستادی (ما سَمِعْنا بِهٰذا فِي آبائِنَا الْأَوَّلِينَ) ما این نشنیدیم در پدران پیشین ما. یعنی پدران ما مارانگفتند که پیغمبری‌خواهد آمد از بشر. آنگه گفتند:

(إِنْ هُوَ إِلّا رَجُلٌ)«إن»بمعنی ماء نفی است. نیست این نوع مگر مردی (بِهِ جِنَّةٌ) که‌باو دیوانگی هست یعنی دیوانه است. والجنة الجنون، والجنة الجن أیضاً. قال‌الله

تعالی .« من الجنة والناس» وقال «وجعلوا بينه وبين‌الجنة نسباً» يعنی ديوانه است(فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ) مدتی‌در حق او انتظار کنيد باشد که بهتر شود يا بميرد. و حين عبارت‌باشد از مدتی نامعين جز که دليل باشد بر آن که زمانی معين است . نوح عليه السلام چون از قوم چنين شنيد برايشان دعا کرد . گفت بار خدايا مرايارى ده براينان که مرا تکذيب ميکنند وبدروغ ميدارند . و نصرعليه ضدّ نصره باشد چنانکه أعانه و أعان عليه‌أعنی چون باه«علیّ» گويد يـار خصمش بـاشد بر او و مثله : شهد له و عليه . و مثله قوله « حين حلّت علينا الولايا و العدوّ المباسل » .

(فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ) ماباو وحی کرديم که کشتی بساز (بِأَعْيُنِنَا) بچشم‌های ما. دراو دو قول گفتند يکی آنکه بجائی که مابينيم چنانکه کسی که بچيزی نگران باشدو مرادآنکه بحفظ ماوعنايت و نگاهداشت ما . وقولی‌ديگر آنکه‌بأعين ملائکنا ، بچشم فرشتگان‌ماچنانکه گفت«يؤذون‌الله»ای‌يؤذون‌اولياءالله (وَ وَحْيِنَا)و بفرمان ما و اشارت ما (فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ) چون فرمان ما درآيد و آب از تنور برجوشد وخدای تعالی جوشيدن‌آب‌تنور بعلامت ايشان کرد درباب هلاك. و گفتند خدای تعالی گفت وقت هلاك ايشان آنکه باشد که من بمعجز تو آبی برانم از ميان تنوری تافته ، خدای تعالی‌از ميان آتش آب بر آورد و در عهد نوح در بدايت طوفان و در آخر طوفان آتش از ميان آب پديد آورد تا ايشان از ميان آب بآتش بسوختند . و ذلك قوله:« اغرقوا فأدخلوا ناراً» .

(فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ) گفت‌بر کشتی بر ازهرجنسی دوجفت يعنی نر و ماده . وسلك هم لازمست و هم متعدی جز که مصدر لازم سلوك باشد ومصدرمتعدی سلك‌باشد ، يقال : سلكت الطريق وسلکت غيری و أسلكه‌بمعنی. قال الشاعر :

وَكُنْتُ لِزَازَ خَصْمِكَ لَمْ أُعَرِّدْ　　فَقَدْ سَلَكُوكَ فِي يَوْمٍ عَصِيبٍ (١)

و قال الهذلی :

حَتَّىٰ إِذَا أَسْلَكُوهُمْ فِي قُتَائِدَةٍ　　شَلًّا كَمَا تَطْرُدُ الجَمَّالَةُ الشُّرُدَا (٢)

(وَأَهْلَكَ) و نيز اهل خود را و قوم خودرا که بتو ايمان آوردند (إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ) الا آنانکه قول برايشان سابق شده است ازجفت تو که کافر است(وَلَا

---

(١) من ملازم دشمن تو بودم واز جنك او نگريختم وقتيکه ترا در روزسختی رهاکرده بودند.

(٢) ايشان را در پشته رهاکرده بودند براندن چنانکه شتربانان شتران رميده را برانند اين هر دو بيت گذشته است .

تُخاطِبْني فِي الَّذينَ ظَلَمُوا) و با من خطاب مکن در باب ظالمان یعنی کافران که ایشان لا ـ محـاله غرق خواهند شد .

(فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ) چون راست شده باشی تو و آنان که با تو اند در کشتی متمکن بنشسته باشید . و استواء اینجا بمعنی استیلا است بقرینهٔ «علی» و بمعنی قصد باشد . فی قوله « ثم استوى إلى السماء » ای قصد بقرینهٔ «الی» (فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي نَجّٰينا مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمينَ) بگو سپاس خدای را آنخدای که ما را برهانید از قوم ظالمان .

(وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْني مُنْزَلاً مُبارَكاً) و نیز بگو فرود آور مرا فرود آوردنی مبارك جمله قرّاء خواندند « منزلا » بضم میم وفتح زای علی المصدر مگر ابوبکر عن عاصم که او خواند « منزلا » بفتح المیم و کسر الزای علی الموضع (وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلينَ) و تو بهترین فرود آورد گانی .

(إِنَّ في ذٰلِكَ لَآياتٍ) در این حدیث که رفت از قصه نوح آیاتی و علاماتی و عبرتی هست (وَإِنْ كُنّا لَمُبْتَلينَ) «إن» مخففه است از ثقیله وضمیر شأن و کار در او مقدر است والتقدیر و إنه کنا ای وإن الشأن والامر کنا لمبتلین. وما ایشانرا ابتلا و آزمایش کردیم بآن. و کوفیان گفتند معنی آنستکه ما کنا الا مبتلین . ما نبودیم الا آزماینده ایشانرا. ونظایر این برفت یعنی ما آنچه کردیم با ایشان از تمکین و امهال و انذار معامله کسی بود که امتحان کند کسی .

(ثُمَّ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرينَ) پس از آنکه از پس ایشان قرنی و جماعتی دگر را بیافریدیم، و قرن اهل عصری باشند .

(فَأَرْسَلْنا فيهِمْ رَسُولاً) مفسران گفتند آن قرن عاد بودند و این پیغمبر هود بود (أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ) آن پیغمبر قوم خود را گفت خدای را پرستید که شما را جز او خدای نیست . روا باشد که اینجا قول مضمر باشد یعنی فقال لهم أن اعبدوا الله وشاید که أن مع الفعل بجای مصدر بود و محل او جرّ بود بتقدیر حرف جرّ ، آنکه محل جار و مجرور نصب باشد بوقوع الفعل علیه والتقدیر أرسلنا رسولا بأن اعبدوا الله أی بعبادة الله (أَفَلا تَتَّقُونَ) و گفت ازخدای نمیترسید شما .

(وَقالَ الْمَلَأُ) گفتند اشراف و سادات از قوم او آنانکه کافر بودند ومکذب بآیات ما ودروغ دارنده آنرا وایمان نداشتند بقیامت وسرای بازپسین (وَأَتْرَفْناهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا)

وما ایشانرامنعّم بکرده‌ایم، برنعمت دنیا رها کرده (ما هٰذا) نیست این پیغمبر الاآدمی چون شما از آن طعام میخورد که شما میخورید و ازآن شراب میخورد که شما میخورید یعنی‌فرشته نیست که مستغنی باشد از طعام وشراب همچون شما محتاج طعام و شراب است .

(وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُمْ) واگر چنانکه شما فرمان‌میبریدهمچون‌خوددرا زیانکاز باشید ، و(إذاً) اینجا ملغی است از عمل برای آنکه درمیـان مبتدا وخبرافتاده .

(أَيَعِدُكُمْ) این پیغمبر شمارا وعده میدهد که شما چون مرده باشید و درخاك خاك‌شده باشید و استخوانهائی گشته شمارا زنده خواهند کردن واز گورها بیرون آوردن .

(هَيْهاتَ هَيْهاتَ لِما تُوعَدُونَ) دور است وبغایت دور است آنچه شما را وعده می‌دهند از بعث و نشور. و هیهات از جمله اسماء افعالست أعنی اسمی که معني اوفعلی باشدماضی ای بعُد. الاآنستکه هیهـات بلیغتر باشد ازبعُد . وابوجعفر خواند «هیهات» بکسر تاء .ونصر ابن عاصم «هیهات» بضمّ تاء وابوحَيْوَة الشامی بضمّ وتنوین خواند «هیهاتٌ» وعامه‌قرّاءبفتح تاءخواندند بی‌تنوین و گفتندمبنی‌است برفتح‌چون«کیف» و«أین» فرّاء گفت فتح اوچون فتح ثمّة وربّة است .وآنکه مضموم خواند چون منذ وحیث است وآنکه مکسورخواند گفت‌چون هؤلاء است وأمس، آنکه مفتوح خواند وجهی دیگر گفت و گفت‌دوکلمه مرکب‌است هی‌وهات هی تنبیه را وهات بمنزلة خمسة عشر : وقال الشاعر فی‌رفعها والتنوین .

تَذَكَّرْتَ أَيّاماً مَضَيْنَ مِنَ الصِّبى　　　وَ هَيْهاتُ هَيْهاتٌ إِلَيْكَ رُجُوعُها (۱)

وقال آخر فی‌فتحها :

لَقَدْ باعَدتْ أُمُّ الحَمارِسِ دارُها　　　وَ هَيْهاتَ مِنْ أُمِّ الحمارِسِ هَيْهاتا (۲)

و کسائی دروقف‌این تاءراهاء گرداند ، گوید هیهاه . ولام برای‌آن بصله او کردند که‌او بمنزله حرف است درآنکه متصرف نیست.

(إِنْ هِيَ إِلاَّ حَياتُنَا الدُّنيا) گفت هیچ چیز دیگر نیست الا حیاة که ما می‌بینیم‌در دنیا (۳) (نَمُوتُ وَنَحْيا) زنده می‌باشیم مدتی آنکه مرگ بما میرسد ومبعوث و برانگیخته و زنده کرده نخواهیم شد .

---

(۱) یادکردی آن روزهای‌گذشته جوانی را ودور وبسیـار دور است بازگشت‌آن سوی تو .

(۲) ام الحمارس نام زنی است‌گوید سرای او دور شد وهیهات‌کسی بام الحمارس رسد .

(۳) این قول مادی وطبیعی است که بعصر ما فراوانند .

(إِنْ هُوَ) نیست او یعنی این رسول را که بما فرستاده‌اند (إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِباً) الا مردی که دروغی فرا بافته است بر خدای وما باو ایمان نیاریم واورا باور نداریم.

(قَالَ) گفت یعنی این پیغمبر (رَبِّ انْصُرْنِي) بار خدایا مرا نصرت کن بآنچه مرا تکذیب میکنند و دروغ میدارند .

(قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ) گفت اندر کم روزگاری ایشان بر این کفر و تکذیب که میکنند پشیمان باشند . و«ما»زیادت است فی‌قوله « عما » والمعنی عن‌قلیل .

(فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ) بگرفت ایشانرا صیحه و بانگ عذاب (بِالْحَقِّ) بحق و استحقاق (فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً) کردیم ایشانرا غثاء و آن‌رودآورد (۱) بود که سیل برسر گیرد.

(فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) هلاك باشد قوم بیدادکارانرا (۲) . و اولیتر آنستکه بر دعا تفسیر کنند یعنی هلاك بادایشانرا و نصب او براضمار فعلی باشدلازم الاضمار .یقال بعداًوسحقاً وجدعا . أي أبعد الله بعداً أي أهلكه هلاكاً والبعد الاسم و الإبعاد مصدر منه .

(ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُوناً آخَرِينَ) پس بیافریدیم از پس ایشان جماعتی دیگر را .

(ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ) سبق نبرد هیچ امت وقت مرگش‌را و بازپس نمانند ایشان ازآن یعنی از آن اجل مضروب که ایشانرا بود و آنوقت معین هلاك و مرگ ایشانرا در او تقدیم وتأخیری نبود .

(ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا) آنگه فرستادیم پیغمبران ماراپیاپی ، ابن کثیروابوعمرو وابوجعفرخواندند «تتراً» بتنوین برتوهم آنکه یاء اصلی است کمعزی ومعزیً ونهمی و نهماً، وباقی قرّاء بیاء خواندند . آنکه‌بیاء خواند گفت یاء تأنیث راست کعصی و سکری و گفت لاینصرف است . و آنکه بالف خواند گفت منصرف است و اصل تتری وتری بوده است من المواتره کالتقوی من وقیت والتکلان من وکلت إليه الامر و محل او نصب است برحال ای متواترة . و گفتند مصدر است کالتقوی برای آن حال کرده است آنرا از جماعت (كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً

(۱) رودآورد یعنی آورده رود چون آب در سیل گاه افتد آنچه آورداز خاشاك وغیرآن رود - آورد باشد .

(۲) لازم منهب مادی بیدادگری واستبداد است ومراعات نکردن احترام افراد چنانکه بتجربه معلوم شده هرگاه دولت مادی بر سرکار آمد استقلال فردی و احترام جان و مال وناموس اشخاص از میان رفت مانند دولت قرامطه وملاحده ومزدکیان وبابکیان خرمیه وغیرایشان.

رَسُولُها كَذَّبُوهُ) هر گه كه رسولى بسامّت خود آمداورا بدروغ داشتند (فَأَتْبَعْنا بَعْضَهُمْ بَعْضاً) يعنى فى‌الهلاك بهرى را بر اثر بهرى هلاك كرديم پياپى بى‌تأخيرى (وَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ) جمع احدوثه ، وايشان‌را مثَل ساير كرديم كه بايشان مثل زنند و عبرت بر گيرند بايشان . و اين لفظ در شرّ بكار دارند . لايقال جعلته احدوثة فى الخير (فَبُعْداً لِقَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ) هلاك بادقومى‌را كه بخدا ايمان نيارند (١) .

(ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسىٰ وَأَخاهُ هرُونَ) آنگه بفرستاديم موسى و برادرش هارون را بآيات ودلالات و معجزات‌ما .

(إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ) بفرعون و اشراف قوم او (فَاسْتَكْبَرُوا) تكبر وتجبّر كردند (وَكانُوا قَوْماً عالِينَ) وگروهى بودند متكبر كه ترفّع ميكردند از آنكه بخداى ايمان آرند .

(فَقالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنا) گفتند ما ايمان آريم بدو آدمى همچون مايعنى موسى و هارون وقوم ايشان كه بنى‌اسرائيلند مارا ميپرستند وخدمت ماميكنند واين براى‌آن گفتند كه‌ايشان بنى‌اسرائيل‌را استعباد كرده بودند وبه بنده گرفته .

(فَكَذَّبُوهُما) ايشان رابدروغ داشتند يعنى قوم فرعون‌موسى و هارون را(فَكانُوا مِنَ المُهْلَكِينَ) يعنى از جمله هلاك كردگان شدند يعنى‌ماهلاك كرديم ايشان‌را .

(وَلَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الكِتابَ)ماموسى‌را كتاب‌داديم‌يعنى‌تورات(لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ) تاباشد كه‌ايشان مهتدى وراه يافته شوند .

(وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً) آنگه گفت ما كرديم پسر مريم را يعنى عيسى عليه‌السلام را ومادرش مريم‌را آيتى و علامتى و نشانى .و درآنكه آيت گفت وآيتين نگفت وعيسى و مادرش دو بودند چند قول گفتند يكى آنكه جعلنا كلّ واحد منهما آية . ما هر يكى از ايشان راآيتى كرديم چنانكه گفت :«كلتا الجنّتين آتت اُكلها » أى آتت كل واحد منهما اُكلها. و قال « انما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس » ولم يقل أرجاس ، بعضى ديگر گفتند مراد آنستكه جعلنا شأنهما آية واحدة . براى آنكه آيت و علامت و عبرت كه بود معجز ايشان بودند نه شخص ايشان چو عيسى عليه‌السلام مولودى بود بى پدر و مريم عليهاالسلام آبستنى بود

(١) لازم دولت ملاحده عدم ثبات‌وتزلزل است چون احترام نگذاشتن بارادات‌وعقايد اشخاص واستبداد مطلق موجب تنفر وعدم رضايت مردم است وعدم رضايت آنان موجب خشم‌الهى است‌وعذاب .

بی‌مماسّه مردان واین‌شأنی است که چون اندیشه کنی یك معجزه استویك آیت (وَ آوَیْناهُما إِلیٰ رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِینٍ) و ایشان‌را یعنی عیسی را ومادرش‌را باجای بردیم که‌بلند بود و خداوند قرار و آب روان بود. سعیدبن المسیب گفت از عبد السلام که مراد دمشق است ابوهریره گفت‌رمله است. قتاده و کعب گفتند بیت‌المقدس. کعب الاحبار گفت این‌زمین‌بآسمان نزدیکتر است از همه زمینها به بیست وهشت میل. ابن‌زید گفت مصر است. ضحاك گفت‌غوطه دمشق است : ابوالعالیه گفت اُبلّه است وزمین مقدسه و مراد بذات قرار زمینی راست است که دراو بتوان نشستن‌ومسکن ساختن، ومعین آبی‌باشد ظاهر برروی زمین، من عانه إذا أبصره بعینه فهوعاین‌وذاك معین، وزن‌اومفعول باشدو گفتندشاید که وزن‌اوفعیل‌باشدمن‌معن‌یمعن من‌الماعون معین ای ماعون والماعون‌الماء . والربوة الأرض‌المرتفعة. وفیه‌ثلاث‌لغات‌الفتح والضم والکسر وعاصم وابن‌عامر رَبوه‌را بفتح خواندند وباقی قرّاء بضم‌خواندند ، و کسرهیچکس نخواند و کذلك رُباوه بالضم ورباوه بالضم‌والکسر.

(یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ) بعضی مفسران گفتند خطاب با عیسی است و بعضی گفتند خطاب بارسول‌ماست بلفظ جمع. بعضی دگر گفتند در کلام اضماری هست وآن آنستکه قلنا للرسل یاایهاالرسل عطفاً علی‌قوله «وآویناهما» آنکه ضم کرد دیگر پیغمبران را باعیسی وامر کرد ایشان را ومعنی اباحت واگرچه صورت امر دارد«کلوا» بخوریدازطعامهای پاکیزه لذیذ و گفتند مراد حلال است . وطیب دو معنی دارد هم خوش باشد وهم پاك، وبعضی دیگر گفتند امر است برسبیل وجوب و معنی آنکه از حلال خورید دون حرام . (وَاعْمَلُوا صالِحاً)و عمل صالح کنید (إِنِّي بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ) که من‌عالم و داناام بآنچه‌شمامیکنید.

(وَإِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً) کوفیان وابن‌عامرخواندند «وإن»بکسرهمزه و ابن‌عامر نون‌را تسکین‌داد. و براین‌قراءت مخفّفه باشدازثقیله وباقی‌قرّاء بفتح همزه خواندند و تشدید نون . آنکه همزه مکسور خواند گفت عطفست علی قوله « انی بما تعملون علیم » آنکه مفتوح خواند گفت باضمارلام علّت چنین باشدوالتقدیر ولان هذه امتکم،مفسران درمعنی امّة خلاف کردند . حسن و ابن جریج گفتند امة بمعنی دین است یعنی دین شما یك دینست نظیره قوله « انا وجدنا آباءنا علی امة » ای علی دین وملّة. بعضی دیگر گفتند بمعنی جماعت است یعنی جماعت شما یکی اند و جمله یك امتید فی الاجتماع علی شریعة واحدة . جبائی گفت یك‌امتند درآنکه خلق‌اواند وبندهٔ اواند و«امّة واحدة» نصب برحالست ومعنی آنکه دین

وملت یکی است و شما یکی اید در باب آنکه بندگان اوئید و خدای شما منم (وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ) از من بترسید واز معاصی من اجتناب کنید .

(فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ) یعنی پس از آنکه یك امت بودند إما درخلقت وإما در ملت ، کار خود یعنی دین خود مقطع و مفرق کردند هر گروهی از ایشان اختیار دینی کردند واختیار کتابی جز دین و کتاب دیگران. تاجهودان که بموسی و تورات ایمان داشتند به عیسی و إنجیل کافر شدند و ترسایان بموسی و تورات کافر شدند و هردو فرقه بمحمد و قرآن کافر شدند. اینقول قتاده ومجاهد است . و بعضی دیگر گفتند مراد آنستکه نوشته‌ای از بر خود بنهادند که بآن احتجاج کردند برصحت مذهب خود، و قوله (زُبُراً) ای کتباً جمع زبور کرسول ورسل. و اهل شام خواندند زبرا بفتح باء جمع زبره أي قطعاً و فرقاً کقطع الحدید. یعنی دین خود و ملت خود مقطع کردند پاره پاره چون پاره‌های آهن واصل این کلمه در پارهای آهن باشد . قال الله تعالی «آتونی زبر الحدید» (كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ) هر گروه با آنچه بنزدیك ایشان باشد شاد و خرم باشند یعنی هر کس بدین و مذهب خود شادند از آنجا که اعتقاد کرده اند حق است .

(فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ) آنگه رسول را گفت رها کن ایشان را درحیرت وضلالت و کفر خود تاوقت آجال ایشان ازمرگ وهلاك وأصل غمره معظم الماء باشد من غمره إذا ستره ومراد در آیت غفلت وحیرتست که راه علم ویقین برایشان بپوشیده است .

(أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ) آنگه گفت می‌پندارند این کافران که این مدد وزیادت که ایشان را میدهیم در مال وفرزندان مسارعت است درحق ایشان (فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ) بل نمیدانند ایشان که ما این نعمت باایشان برسبیل استدراج میکنیم ومثلها في المعنى قوله «ولا يحسبنّ الّذين كفروا أنّما نملي لهم خير لأنفسهم إنّما نملي لهم ليزدادوا إثماً ـ الايه » وقوله « ولا تعجبك أموالهم وأولادهم إنّما يريد الله أن يعذّبهم بها في الدنيا ـ الايه» وآنچه درتأویل این آیتها گفته‌ایم اینجا مطرد باشد فلاوجه لإعادته. ومحل او رفع است بابتدا و تحقیق او آنستکه ماموصوله است و یحسبون و نسارع لهم درجای خبر اوست والتقدير إن الذين يفعل بهم من إمداد المال والبنين مسارعة منّا لهم في الخيرات این وجهی است . ووجهی دیگر گفتند درمعنی آیه وآن آنستکه أیحسبون أنما نمدهم . یعنی أنّ الّذی نمدّهم به من أجل مالهم وبنيهم می‌پندارند که ما این زیادت که درحق ایشان میکنیم برای آن میکنیم که ایشان را مال وفرزندان است بل برای جزئی مصلحت میکنیم نه برای آنکه ایشان گمان بردند ووجهی

دیگر گفتند وآن آنستکه درآیه حذفی باشد و تقدیر آنکه می‌پندارند که آنچه ما کنیم بـا
ایشان ازمدد مال وفرزندان واجب‌است برمایاحقی است ایشان‌رابرما وآنچه محذوف بود از
کلام خبرمبتدا باشد والتقدیر ان‌الذی نمدّهم به من‌مال وبنین حق‌لهم علینا أوواجب‌علینافعله.
وقوله «نسارع لهم فی‌الخیرات» کلامی باشد مبتدا محقق مقطوع از کلام اول یعنی ماخودبر-
حقیقت در حق ایشان مسارعت نمودیم درخیرات جز آنستکه ایشان نمیدانند و حق‌آن‌نمی-
گزارند وشکر آن نمیگویند، وآنچه لایق‌است بظاهر کلام قول‌اول‌است واین‌قولهای بازپسین
متعسّف‌است. والله أعلم.

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (٦٠) وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ
بتحقیق آنانی‌که از ترس پروردگارشان ترسناکند و آنانکه آنها بآیتهای پروردگارشان

يُؤْمِنُونَ (٦١) وَ الَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لا يُشْرِكُونَ (٦٢) وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ
میگروند وکسانیکه‌آنهابپروردگارآنها انبازنمیگیرند وآنانکه داده میشوند آنچه دادند و

قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلىٰ رَبِّهِمْ راجِعُونَ (٦٣) أُولٰئِكَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَهُمْ
دلهاشان‌ترسانست‌بتحقیق‌آنهابسوی‌پروردگارشان‌بازگشت‌کنندگانند آنگروه شتاب‌کنند در خیراتها وآنها

لَها سابِقُونَ (٦٤) وَ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ لَدَيْنا كِتابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ
مرآنراپیشی‌گیرندگانند وتکلیف‌ننمائیم‌کسیرا مگر بگنجایش‌آن ونزد ماکتابی‌است‌سخن‌گویدبراستی وآنها

لا يُظْلَمُونَ (٦٥) بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هٰذا وَ لَهُمْ أَعْمالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ هُمْ لَها
نستم‌کرده‌شوند بلکه دلهاشان درپردهٔ جهل‌است ازاین ومرآنهارا کارهائیست ازغیر این آنها مرآنرا

عامِلُونَ (٦٦) حَتّىٰ إِذا أَخَذْنا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذابِ إِذا هُمْ يَجْأَرُونَ (٦٧) لا تَجْأَرُوا
کنندگانند تاچون‌فروگرفتیم‌منعمان‌آنهارا بشکنجه‌آنگاه‌آنها فریادخواهندکرد فریاد نکنید

الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنّا لا تُنْصَرُونَ (٦٨) قَدْ كانَتْ آياتِي تُتْلىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلىٰ
امروزرا بتحقیق‌شما ازمایاری‌کرده‌نشوید بتحقیق‌بوده‌است‌آیتهای‌من‌خوانده میشد برشما پس‌بودید بر

أَعْقابِكُمْ تَنْكِصُونَ (٦٩) مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سامِراً تَهْجُرُونَ (٧٠) أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ
عقبهای‌خود واپس‌میرفتید گردنکشان‌بآن ذکرمیکردند ببد ودورمیشدند آیا تدبیرنکردندگفتاررا

أَمْ جاءَهُمْ ما لَمْ يَأْتِ آباءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (٧١) أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ
یا آمدشان آنچه نیامد پدرهاشانرا گذشتگان را آیا نشناختند فرستادگان خودرا پس‌آنها مر اورا

مُنْكِرُونَ (٧٢) أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ
انكاركننده بودند یا میگویند باو دیوانگی‌است بلکه آمد آنهارا براستی و بیشترآنها مر حق را
كَارِهُونَ (٧٣) وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ
دوستدارنیستند واگر پیروشدی حق خواهشهای آنهارا هرآینه تباه شدی آسمانها وزمین وهرکه درآنهاست
بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (٧٤) أَمْ تَسْئَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرَاجُ
بلکه دادیم آنهارا اندرزشانرا پس‌آنها از اندرزشان روگرداننند یاخواستارشدی ازآنها مزدرا پس‌مزد
رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (٧٥) وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٧٦)
پروردگارتو بهتراست‌واو بهترروزی‌دهندگانست وبتحقیق‌توهرآینه میخوانی‌آنهارا بسوی راه‌راست
وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ (٧٧) وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا
وبتحقیق‌آنانکه نمیگروند برستخیز از راه راست عدول‌کنندگانند و اگر رحمت‌کنیم آنها و برداریم
مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (٧٨) وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ
آنچه بآنهاست ازگزند هرآینه‌لجاج‌کنند درزیاد روی‌آنها فروشدگان و بتحقیق‌گرفتیم آنهارا بشکنجه
فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ (٧٩) حَتّٰى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ
پس‌نمیکردندخضوع‌برای‌پروردگارشان‌وزاری‌نمیکردند پس چون‌گشودیم برآنها دری‌را صاحب شکنجهٔ سخت
إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (٨٠) وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً
آنگاه آنها درآن مأیوسانند و اوست آنکه‌آفرید برای شما گوش و دیدگان را و دلها را اندکی
مَا تَشْكُرُونَ (٨١) وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (٨٢) وَهُوَ الَّذِي
شکر نمیگزارید واوست‌آنکه پدیدکرد شمارا در زمین وبسوی او انگیخته‌شوید واوست‌آنکه
يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (٨٣) بَلْ قَالُوا مِثْلَ
زنده می‌کند ومیمیراند و مراو راست اختلاف شب و روز آیا نمیفهمید بلکه گفتند مانند
مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (٨٤) قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً وَعِظَاماً أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (٨٥)
آنچه‌گفتندگذشتگان گفتند آیا چون مردیم وشدیم خاك و استخوان آیا ما برانگیخته‌شدگانیم
لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هٰذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (٨٦)
بتحقیق وعده‌کرده شدیم ما و پدران ما این را ازپیش نیست این جز افسانه های گذشتگان

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيها إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٨٧) سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ أَ فَلا
بگو هر كه‌راست زمين وهر كه درآنست اگر باشيدكه ميدانيد زودگويند مرخداراست بگو آيا پس
تَذَكَّرُونَ (٨٨) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰواتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (٨٩)
پند نميگيريد . بگو كيست پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ
سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ أَفَلا تَتَّقُونَ (٩٠) قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ
زودگويند مرخداراست بگو آيا پس نميپرهيزيد بگو كيست بدست او پادشاهی هر چيزی
وَ هُوَ يُجِيرُ وَلا يُجارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٩١) سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ فَأَنّىٰ
و اوپناه ميدهد وپناه داده نميشود براو اگرهستيدكه ميدانيد زودگويند مرخداراست بگوپس كجا
تُسْحَرُونَ (٩٢) بَلْ أَتَيْناهُمْ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (٩٣) مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ
فريب‌داده‌ميشويد بلكه‌آورديم‌آنهارا براستی وبتحقيق‌آنها هرآينه دروغگويانند فرانگرفته خدا
مِنْ وَلَدٍ وَ ما كانَ مَعَهُ مِنْ إِلٰهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلٰهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا
هيچ فرزندی ونباشد با او هيچ خدائی آنگاه ببرد هر خدائی بآنچه آفريد وهرآينه برتری جست
بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ سُبْحانَ اللّٰهِ عَمّا يَصِفُونَ (٩٤) عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَتَعالىٰ
پاره‌ای آنها بر بعضی منزه است خدا ازآنچه وصف‌كنند دانای غيب وآشكارا پس بر تر است
عَمّا يُشْرِكُونَ (٩٥) قُلْ رَبِّ إِمّا تُرِيَنِّي ما يُوعَدُونَ (٩٦) رَبِّ فَلا تَجْعَلْنِي
ازآنچه‌شريك‌گيرند بگو پروردگارا اگربنمائی‌مرا آنچه‌وعده‌داده‌ميشوند پروردگاراپس‌قرارمده‌مرا
فِي الْقَوْمِ الظّالِمِينَ (٩٧) وَ إِنّا عَلىٰ أَنْ نُرِيَكَ ما نَعِدُهُمْ لَقادِرُونَ (٩٨)
در گروه ستمكاران و بتحقيق ما بر آنكه بنمائيم ترا آنچه وعده داديم ترا توانائيم
إِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَصِفُونَ (٩٩) وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ
دفع‌كن بآنكه آن نيكوتراست كلمهٔ بدی‌را ما داناتريم بآنچه ميستايند وبگوپروردگارا پناه‌ميبرم
بِكَ مِنْ هَمَزاتِ الشَّياطِينِ (١٠٠) وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ (١٠١)
بتو از وسوسه های ديوان و پناه ميبرم بتو پروردگارا ازآنكه حاضرآيند مرا
حَتّىٰ إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (١٠٢) لَعَلِّي أَعْمَلُ صالِحاً فِيما
تا چون آمد يكی آنهارا مرگ گفت پروردگارا بازگردان‌مرا شايد بجا آورم شايسته‌را درآنچه

تَرَكْتُ كَلاَّ إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرآئِهِمْ بَرْزَخٌ إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (١٠٣)
واگذاشتم نه‌چنانست بتحقیق آن سخنی استکه آن گویندهٔ آنست وازعقب آنها برزخست تاروزیکه برانگیخته‌شوند
فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلاَ أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلاَ يَتَساءَلُونَ (١٠٤) فَمَنْ ثَقُلَتْ
پس‌چون دمیده شود درصور پس‌نیست نسبتهارا میان‌آنها آنروز و نه‌پرسیده شوند　پس‌هرکه سنگین‌شد
مَوازِينُهُ فَأُولٰئِكَ الْمُفْلِحُونَ (١٠٥) وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُولٰئِكَ الَّذِينَ
ترازوی او پس‌آنگروه‌آنها رستگارانند　وهرکه سبك شد ترازوی او ازخیر پس‌آنگروه آنانندکه
خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خالِدُونَ (١٠٦) تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النّارُ وَ هُمْ فِيها
زیان کردند تنها شانرا در جهنم همیشه اند　میسوزد رویها شان را آتش و آنها در آن
كالِحُونَ (١٠٧) أَلَمْ تَكُنْ آياتِي تُتْلىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ (١٠٨)
ترش رویند　آیا نبود آیتهای من خوانده میشد بر شما پس بودید بآن تکذیب میکردید
قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا وَ كُنّا قَوْماً ضالِّينَ (١٠٩) رَبَّنا أَخْرِجْنا
گفتند پروردگارا غلبه کرد بر ما بد بختی ما وبودیم گروهی گمراهان　پروردگارا! بیرون‌کن‌مارا
مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنّا ظالِمُونَ (١١٠) قالَ اخْسَؤُا فِيها وَلاَ تُكَلِّمُونِ (١١١)
ازآن پس‌اگربازگشتیم‌پس‌بتحقیق‌ما ستمکارانیم　گفت ساکت‌شوید درآن وسخن‌نگوئیدمرا
إِنَّهُ كانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبادِي يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ
بتحقیق بودگروهی از بندگان من میگویند پروردگاراگرویدیم پس‌بیامرز مارا ورحمت‌کن‌مارا وتوئی بهتر
الرّاحِمِينَ (١١٢) فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً حَتّٰى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ
رحم‌کنندگان　پس گرفتیم آنها را باستهزاء تا فراموش‌کردند شما را یاد مرا و بودند از آنها
تَضْحَكُونَ (١١٣) إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِما صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ (١١٤)
میخندیدند　بتحقیق جزا دهم آنها امروز بآنچه صبرکردند بتحقیق‌آنها خود رستگارانند
قالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ (١١٥) قالُوا لَبِثْنا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلِ
گفت چند ماندید در زمین شمار سالها　گفتند ماندیم روزی یا بعضی روز را پس بپرس
الْعادِّينَ (١١٦) قالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاّ قَلِيلاً لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (١١٧) أَفَحَسِبْتُمْ
شمارندگانرا　گفت نماندید مگر اندکی اگر شما بودید میدانستید　آیا پس‌پنداشتید

أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ ★ فَتَعالَى اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لا إِلٰهَ
که آفریدیم شمارا ببازیچه وآنکه شما بسوی ما برنمیگردید پس برتر است خدا پادشاه حق نیست خدائی
إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ★ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللهِ إِلٰهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ بِهِ
مگر او پروردگار عرش بزرگوار و هرکه میخواند باخدا خدائی دیگر نیست حجتی مر اورا بآن
فَإِنَّما حِسابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكافِرُونَ (۱۱۸) وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ
پس جزاین نیست حساب او نزد پروردگار اوست بتحقیق رستگار نشوند کافران وبگو پروردگارا بیامرز
وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ★
ورحم کن وتوئی بهتر رحم کنندگان.

(إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ) آنکه خدای تعالی چون طرفی ذکر کافران و فاسقان بگفت در قصه أوصاف مؤمنان ومتقیان گرفت تامتقابل ومتکافی شوند که هر چیز در برابر ضد وخلاف خود نیك پیداشود . گفت آنانکه ایشان ازترس خدای خود ترسان باشند وخشیه و خوف یکی باشدو آن ظن بود بوصول مضرت و نقیض اوأمن وأمنه باشد. ورمانی گفت الخشية انزعاج النفس لتوهم المضرة وشك نیست که ظن وصول مضرت نفس خایف را مضطرب دارد واشفاق حذر باشد یعنی حذر کنید ازمعاصی خوف عقاب خدای را .

(وَالَّذِينَ هُمْ بِآياتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ) وآنانکه بآیات خدای تعالی بگروند وایمان آرند ، و روا بود که مراد بآیات دلالات و بینات و معجزات باشد که دلیل صدق پیغمبران و ائمه است .

(وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لا يُشْرِكُونَ) و آنانکه بخدای تعالی شرك نیارند و بااوانبازی درعبادت فرو ندارند و بدون اوهیچ چیز نپرستند.

(وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ) وآنانکه بدهند آنچه بدهند ودلهای ایشان ترسان بود ازآنکه رجوع ایشان باخدای خواهد بودن «وقلوبهم وجلة » واوحال است یعنی درآن حال که میدهند میترسند واین چنان بود که أمیرالمؤمنین سه شبانه‌روز بروز روزه میداشت وبشب طعام میداد ومیگفت «إنما نطعمكم لوجه‌الله لانريد منكم جزاء ولا شكوراً إنا نخاف من ربنا يوماً عبوساً قمطريراً» این قراءت عامه‌قراءاست وعایشه روایت کرد که رسول عليه‌السلام خواند« والذين يأتون ماأتوا» من الاتيان الذى هو المجىء يعنى يفعلون مافعلوا وقلوبهم

وجلة. وآنانکه کنند آنچه کنند ودلهای ایشان ترسان بود. گفت من گفتم یـا رسول‌الله اینان آنان باشند که خمر خورند وزنا کنند ودزدی کنند و براین أفعال و معاصی از خدای ترسند گفت نه آنان باشند که نماز کنند وروزه دارند وصدقه دهند و میترسند از آنکه مقبول نباشد و این قراءت اگر درست شود عام‌تر است بر إعطاء وجز إعطاء برافتد، برای آنکه عرب گوید أتیت الامر إذا فعلته قال:

« و لَمْ يَأتِ ما يَأتي مِنَ الأمرِ هاينا » (۱)

و معنی آیه همانست که معني بيت. براین قراءت جز که برعکس إلا آنستکه این قراءت شاذ است وجزعایشه روایت نکرد (۲).

(أولٰئِكَ يُسارِعُونَ فِي الخَيْرات) این خبرمبتداست من قوله«ان الذین من خشیة ربهم مشفقون» گفت آنانکه موصوف باشند باین صفات که در آیت گفت آنانند که مسارعت نمایند درخیرات وکارهای نیکو (وَهُمْ لَها سابِقُونَ) وایشان این خیرات‌را سابق باشند یعنی رهـا نکنند که از ایشان فوت شود و سابق سابق شود ایشان را بل ایشان سابق شوند آن خیرانرا آنگه گفت این صفات که ما برشمردیم نه تکلیفی مالا یطاق است که باین نمیتوان رسید بلکه کاری سهل و آسانست چه در عدل ما نباشد که تکلیف مالا یطاق کنیم الا بمقدار وسع وطاقت او و اگر اندیشه کنند خدای تکلیف نه باندازه قدرت وآلت کرده است چه معلومست بجاری مجرای ضرورت که ماراقدرت بیش از آنستکه درشبانروزی هفده رکعت نماز کنیم یاهفتادیاهفتصد یاهزار رکعت واوتکلیف هفده رکعت کرد تا بدانند که اوتکلیف کم از آن کند که آلت دهد. چنانکه امیرالمؤمنین علی عليه‌السلام گفت إن‌الله تعالی أمر عباده تخییراً، و نهاهم تحذیراً (۳)،

---

(۱) یعنی نمیکند آنچه میکند بسستی.

(۲) قراءت باید متواتر باشد و هیچکس ازمسلمانان قراءت غیر متواتر را جائز ندانسته است وآنهاکه در عهد ما این سخن میگویند از نادانی است.

(۳) خداوند مردم را باجبار بکار خیر وادار نکرد چون مصلحت در این بودکه انسان بالطبیعه مختار باشد وجبر بر خلاف طبیعت او است هر موجود راکه بر خلاف طبیعت او مجبورکنند آثار او از وی پدید نیاید مانند آنکه نهال را زیر سرپوش نهند نروید وهر مردمی که در اختیار ستمکاران باشند واستقلال در اراده فردی نداشته باشند بر خلاف طبیعت انسانیت البته فوائد وجود انسانی که ترقی علم واخلاق وصنعت و هنر باشد بر اومترتب نشود از این جهت همه‌گونه ترقی در امتهائی است که از استبداد ظلمه مصون باشند.

و كلّفهم يسيراً ، ولم يلزم عسيراً ، و أعطى على القليل كثيراً ، ولم يطع مكروهاً ، و لم يعص مغلوباً ، ولم يرسل الانبياء لعباً ، ولم ينزل الكتب عبثاً ، ولم يخلق السموات والارض وما بينهما باطلا . ذلك ظن الّذين كفروا فويل للذين كفروا من النار » در جواب مسئله آن شامی برفته است بسر كتاب در جای ديگر (وَلَدَينا كِتابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقّ ـ الآيات) و بنزديك ما نامه ايست ناطق بحق يعنی نامه أعمال بندگان كه دراو طاعت ومعصيت نوشته باشدوفرشتگان موكل بر آن . آنگه گفت هيچ ظلم نكنند برايشان و حق ايشان را هيچ نقصان نكنند ، و ايشانرا با آنچه نكرده باشند مؤاخذه نكنند ، و آيت سرتاسر دليل است در بطلان مذهب مجبّره . آنگه خبر داد و گفت :

(بَلْ قُلوبُهُمْ في غَمْرَةٍ مِنْ هذا) بل دلهای اين كافران در غفلت و حيرت است از اين روز و از اين نامه و از اين جزا (وَلَهُمْ أعمالٌ مِنْ دُونِ ذلِكَ هُمْ لَها عامِلونَ) آنگه خبر داد از أحوال ايشان در مستقبل أيام گفت . و ايشان را پس از اين اعمالی باشد جز از اينكه امروز در نامههای ايشان نوشته است كه ايشان خواهند كردن ، و اين برسبيل معجز باشد كه رسول عليه‌السلام خبر داد از غيب باعلام خدای تعالی . و خبر موافق مخبر بود ، و بعضی ديگر گفتند « من دون ذلك » اشارت است بأعمال مؤمنان في قوله «إن الذين هم من خشية ربهم مشفقون ـ الايات» گفت أعمال اين كافران جز أعمال آن مؤمنان باشد كه ذكر ايشان رفت .

(حَتّىٰ إذا أخَذْنا مُتْرَفيهِمْ بِالعَذابِ) تا آنگه كه ما بر گرفتيم مترفان ومنعمان ايشانرا ، و مترف آن باشد كه اورا رها كنند در ملك ونعمت تا برمراد خود برود من الترفّه و هي النعمة. «بالعذاب» بعذاب . در اين عذاب خلاف كردند . عبدالله عباس گفت يعنی بشمشير روز بدر . ضحاك گفت يعنی قحط وگرسنگی ، و اين آنگه بود كه رسول عليه‌السلام برايشان دعا كرد گفت « اللهم اشدد وطأتك علی مضر و اجعل عليهم سنين كسنی يوسف » گفت بار خدايا عذابت را بر مضر سخت كن و ايشانرا قحطی ده چون قحط ايام يوسف عليه‌السلام خدای تعالی ايشانرا بقحط مبتلا كرد تاحال ايشان بجائی رسيد كه هر كجا مرداری ياسگی بودی بخوردندی و استخوان سوخته وپوست بر آتش نهاده تا بعضی فرزندان خودرا بخوردند (إذا هُمْ يَجْئَرُونَ) كه نگاه كردی ايشان ضجيج وجزع وفرياد ميكردند. وجؤار آواز بلند كردن باشد بتضرّع مانند گاو . قال الأعشی يصف بقرة :

أقامَتْ ثَلاثاً بَيْنَ يَوْمٍ ولَيْلَةٍ وكانَ النَّكِيرُ أنْ تُضِيفَ وتَجْأرا (١)

و قال أيضاً :

تُراوِحُ مِنْ صَلَواتِ المَلِيـ ـكِ طَوْراً سُجُوداً وطَوْراً جُؤاراً (٢)

و بعضى ديگر گفتند «يجئرون» أي يصرخون بالتوبه در وقت نزول عذاب بايشان بانگ مى‌زدند بتوبه ايشانرا گفتند :

(لا تَجْأرُوا اليَوْمَ) بانگ نداريد امروز كه امروز توبه قبول نباشد واين محمول بود بر حالت إلجاء (إنَّكُمْ مِنّا لا تُنْصَرُونَ) شمارا ازما ناصرى نباشد و كس شما را ازما فرياد نرسد .

(قَدْ كانَتْ آياتي تُتْلَى عَلَيْكُمْ) «كان» براى تخصيص فعل باشد بماضى پيش از اين آيات من كه برشما مى‌خواندند (فَكُنْتُمْ عَلَى أعْقابِكُمْ تَنْكِصُونَ) شما برپى‌پاى ميگرديد و هو الرجوع القهقرا واين آن باشد كه پيش باز مى‌رود روى در خلاف جهة رفتن دارد. گفتند براى اين چنين گفت كه اين زشت تر رفتن باشد، خداى تعالى حال ايشان را تشبيه كرد باقبح حال الماشي. سيبويه گفت براى آن گفت كه آن كس كه چنين رود جاى قدم خود نه‌بيند و نداند تا پاى كجا فرو مى‌نهد برعميا وجهالت رود ايمن نباشد ازكارخود فذلك النكوص .

(مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ) نصب او برحالست . در اين ضمير خلاف كردند كه راجع با كيست بعضى گفتند راجع است با رسول كه ايشان برديگران فخر آوردندى بمكان رسول ﷺ كه از ايشان بود با كفر شان باو وعبدالله عباس گفت وحسن ومجاهد وقتاده وضحاك «مستكبرين به» أي بحرم الله كناية عن غير مذكور، برديگران تكبر ميكردند بحرم كه نحن أهل حرم الله و نحن جيران الله ومانند اين (سامِراً تَهْجُرُونَ) نصب سامراً برحال است و واحد درجاى جمع بنهاد چه بر ظاهر سماراً بايست براى آنكه در جاى مصدر نهاد چنانكه مصدر در جاى حال نهند . و بعضى ديگر گفتند در جاى وقت نهاد كانه قال سامراً اى ليلا فى السمر كما قال الشاعر :

---

(١) سه روز وشب اقامت كرد وبيم آن بود كه بترسد وفرياد زند . در لسان العرب اين بيت را بنابغه جعدى نسبت داده است .

(٢) بنوبت در نماز خداوند گاهى درسجود است و گاهى درلابه وزارى.

مِنْ دُونِهِمْ إِنْ جِئْتَهُمْ سَمَراً عَزْفُ القِيانِ و مَجْلِسُ غَمْرُ (۱)

أی لیلا وهم یسمرون. وسامر آن باشد که بشب حدیث کند ، و سمر حدیث شب باشدو ایشان بشب پیرامن کعبه نشستندی و سمر گفتندی. «تهجرون » هذیان میگفتند من الهجر وهو الکلام الّذی یهذی به السریض والنائم ، وقیل : تهجرون من الهجر . یعني از حق هجران و إعراض میکنند واین‌قول عبدالله عباس‌است ، وقول اول قول سعید جبیراست . ومجاهد وابن زید و نافع تنها خواندند تهجرون بضم تاء و کسر جیم من الاهجار و هو الافحاش یقال:هجر في کلامه إذافحش وسبب‌آن بود که ایشان‌در آن سمر که گفتندی رسول‌را ﷺدشنام‌دادندی .

(أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا القَوْلَ) اندیشه وتفکر وتدبر نمی کردنداین‌قول‌را یعنی این‌قرآن را (أَمْ جاءَهُمْ ما لَمْ يَأْتِ آباءَهُمُ الأَوَّلِينَ) آیاچیزی بایشان آمد که به پدران ایشان‌نیامد یعنی کتاب فرستادن خدایتعالی و پیغامبر فرستادن نه کاریست بدعت پیش از اینان پیغمبران آمدند بپدران ایشان و کتابها آوردند چرا چندین تعجب نمی‌نمایند و اندیشه نمیکنند .

(أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ) یا نمی‌شناسند پیغمبر خودرا که مردی‌مجهول است(فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ) منکرند اورا ازآنکه اصل‌و نسب ونفسش و خلق وسیرت وطریقه‌او نمیدانند.

(أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ) یا می گویند دیوانه است و باو علّت دیوانگی است (بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ) آن نیست که ایشان گفتند بل این پیغامبر حق آورد بایشان و بیشتر ایشان حق را کاره‌اند (۲)

(وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوآءَهُمْ) و اگر چنانکه حق متابعت‌هوی ورأی ایشان کردی آسمان و زمین تبـاه شدی ، و هرچه در آسمان و زمین است ، و این برای آن گفت که حق چون داعی حسنات باشد و هوا داعی قبایح و اگر حق متابعت هوا کند آنچه داعی حسن‌بود داعي قبیح گردد و فساد و اختلاط پدید آیدوادلّه باطل شود و وثوق برخیزد از استدلال‌بر ـ مدلول بادلّه ، و مردم ایمن نباشند از وقوع ظلم ،ووثاقت برخیزد بوعد ووعید وایمن‌نباشند از انقلاب حال حکیم . بعضی دگر از مفسران گفتند که مراد بحق خداست تعـالی و تقدس یعنی اگر خدایتعالی متابعت هوای ایشان کردی و آن کردی که ایشان خواستندی آسمان‌و

(۱) اگرشبانه پیش‌ایشان‌آئی نزدیك‌آنها زنان مطربه باشد بزدن‌ونواختن‌ومجلسی پرومشحون.

(۲) دلیل بر آن است که او دیوانه نیست چون‌کسی‌که سخن حق وصحیح‌گوید مانند توحید و معارف واخلاق و اسرار اجتماعی و احکام موافق مصالح البته دیوانه نیست.دیوانه آن است که فکر نامنظم دارد .

زمين و هرچه در اوست تباه شدی و مصالح ضياع گشتی . جبائی گفت مراد بحق توحيد است يعنی اگر توحيد برمراد وهوای اينان بودی بامن انبازان بودندی، واگرچنين بودی آسمان وزمين تباه شدی لقوله تعالی «لوكان فيهما آلهة إلاّ الله لفسدتا» ، ووجه فسادآن بيان كرديم و اين‌وجهی لطيف‌است (بَلْ آتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ) بل ما بايشان آورديم ذكر ايشان، عبدالله عباس گفت مراد بذكر قرآنست چه قرآن‌را چندجا ذكر خواند معنی اضافت قرآن بايشان از آنجا باشد كه مذكّر ايشانست‌و منزل برايشان،وبعضی دگر گفتند مرادبذكر شرف‌است ما شرف ايشان بايشان آورديم چنانكه گفت « وإنه لذكر لك ولقومك»ای‌شرف (فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ) جز آنستكه ايشان اعراض وعدول كنند .

(أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً) ياتو ازايشان‌خراجی ميخواهی يعنی اجرت ومزدی براين عمل كه ميكنی‌ازاداء رسالت. ابن كثير وأبوعمرو ونافع‌وعاصم‌خواندند«خرجاً»بی‌ألف«فخراج ربك خير » بالف وهمزه . وكسائی هردو بالف خواند ، وابن عامر هردو بی‌ألف خواند ، و اصل‌خرج و خراج هردو يكی‌باشد وآن غلّه باشد برسبيل وظيفه ، ومنه خراج الارض وآنرا نيز ضريبه و إتاوه خوانند نضربن شميل گفت أبوعمروبن علارا پرسيدم كه فرقی هست‌ميان خرج وخراج ؟ گفت خراج آن بود كه برتو واجب بود اخراج آن از مال و خرج‌آن‌باشد كه‌تبرّع كنی باخراج آن (فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ) ای خيره وثوابه ورزقه آن روزی كه خدايتعالی مرا ميدهد آنجا و ثوابی كه وعده ميدهد آنجا مرا آن بهتر است (وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) و او بهترين روزی دهندگان است .

(وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) و تو ايشان را با راه راست می‌خوانی و اين دين اسلامست . (وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ) و آنانكه بقيامت ايمان ندارند ازاين صراط كه‌ره دين حق‌است برميگردند. ناكب‌عادل‌باشد(١) يقال: نكب‌عن‌الحق إذا عدل عنه ومال ، ومنه الريح النكباء. ازاينجا گويند نكباءآن باد راكه نه شمال باشد و نه جنوب ونه صبا ونه دبور، وگفتند بصراط ره بهشت خواست‌يعنی به بهشت راه نبرند .

---

(١) چنانكه در قرآن مكرر آمده است شرط ايمان اقرار بعالم غيب است فی الجمله و آنكه موجودی غير محسوس قائل نباشد محال است با نبياء ايمان آورد، ودليل بطلان انبياء را همين قرار ميدهندكه آنان بعالم آخرت دعوت ميكنند«واقسموا بالله جهد ايمانهم لايبعث‌الله من يموت» واگروجود عالم غيب را ممكن ميشمردند بدان سخن بر انبياء طعن نميزدند .

(وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ) واگر برایشان رحمت کنیم و کشف این بلا و آفت که با ایشانست از قحط ووبا برداریم (لَلَجُّوا فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ) ایشان لجاج برند و سر در گمراهی و جهالت وتعدّی نهند و بعضی دگر گفتند مراد آنستکه اگر ما عذاب دوزخ از ایشان کشف کنیم و ایشان را با دنیا آریم باسر کفر و ضلالت شوند چنانکه گفت «ولو ردّوا لعادوا لما نهوا عنه» .

(وَلَقَدْ أَخَذْناهُمْ بِالعَذابِ) ماایشان‌را بعذاب بگرفتیم (فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ) خاشع نشدند خدای را و تضرع و لابه نکردند . گفتند مراد بعذاب قحط است و وبا، وآنکه گفت استکانت طلب سکون باشد که گمان برد که‌این‌سین طلبست که در استفعل باشد خطا کرد برای آنکه استکانه استفعل باشد من الکون ، واستفعل وفعل بیك معنی باشد اینجا كأنه قال كان لله لالغيره فخضع له غاية الخضوع ، وشاید که سین طلب باشد أی طلب ورغب أن يكون لله والمعنی واحد. واستفعل ازسکون استسکن باشد.

(حَتَّى إِذا فَتَحْنا عَلَيْهِمْ باباً ذا عَذابٍ شَدِيدٍ) تابرایشان گشادیم دری خداوند عذاب سخت. عبدالله عباس گفت این در عذاب روز قتل بدر است . مجاهد گفت قحط است . جبائی گفت عذاب دوزخ است (إِذاهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ) «إذا» مفاجاة است که بنگری ایشان درآن نومید باشند . آنگه تقریع وملامت کرد ایشان را بتذکر نعمتهای خودبرایشان گفت.

(وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصارَ وَالأَفْئِدَةَ قَلِيلاً ما تَشْكُرُونَ) او آن خداست که بیافرید شما را گوشها و چشمها و دلهـا که آلت شنیدن و دیدن و دانستن است «ما»مصدریست ، و نصب«قلیلا» برحالست در حالی که شما او را شکر اندك کردید ، و قلّت شکر شمااورا حمل‌نکرد بر آنکه نعمت ازشما باز گیرد .

(وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الأَرْضِ) او آن خداست که شمارا آفرید در زمین ، والذرء الخلق يقـال : ذرأالله الخلق و برأهم و أنشأهم و فطرهم و خلقهم و أبدعهم و ابتدأهم بمعنی (وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ) و حشر شما با اوخواهد بود و مرجع و مآب با اوست درآخرت برای جزا .

(وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ) واو آنخداست که‌احیاء و اماتت کند، بمیراند زندگان را و زنده کند مردگان را و اختلاف شب وروز یعنی آمد وشد ایشان ، و گفتند اختلاف‌ایشان در لون ، که این روشن است وآن تاریك ، اوراست و بفرمان اوست (أَفَلا تَعْقِلُونَ) عاقل

نه‌اید شماو خرد ندارید با کسی مانید که خرد ندارد ازقلت‌تفکر، آنگه گفت این‌هیچ نیست.

(بَلْ قالُوا) اینان همین گفتند که آنانکه پیش از اینان بودند.

(قالُوا ءَإذا مِتْنا) [چون] خاك شویم‌واستخوان شویم‌و گوشت ازما بشود واستخوانهای مادرخاك پوسیده شود چون خاك (ءَإنّا لَمَبْعُوثُونَ) مارا برخواهند انگیختن وزنده کردن واین برسبیل استبعاد گفتند ازآنکه ندیده بودندمرده که زنده شود واندیشه نکردند که‌خدای تعالی قادر است براختراع اجسام که آنرا بیافریند لاعن‌اصل، قادرباشد براعادت آن ازروی قیاس آسانتربود ازابتداء، آنگه گفت:

(لَقَدْ وُعِدْنا نَحْنُ وَ آباؤُنا) وعده دادند مارا وپدران مارا این وعده بعث و نشور (مِنْ قَبْلُ) پیش‌ازاین. آنگه چون واقف‌نشدندبرحقیقت آن گفتند (إنْ هذا إلّا أساطِيرُ الأوَّلِينَ) این نیست الاافسانه پیشینگان‌یعنی این وعده بعث ونشور فسانه‌است. ای‌محمّد‌توایشان را برسبیل احتجاج و تنبیه.

(قُلْ لِمَنِ الأرْضُ وَمَنْ فِيها) بگواین زمین کراست با هرچه در زمینست اگر شما دانید.

ایشان‌بگویند بهرحال که خدای‌راست ونتوانند تااین‌را منکرشوند تو عند آن‌بجواب ایشان بگو که: (أفَلا تَذَكَّرُونَ) پس‌شمااندیشه نکنید که‌آنکس که قادر باشد که زمین باهرچه دراوست بیافریند قادر باشدبرآنکه‌احیای‌موتی کند واعاده کندمردگان راپس‌ازآنکه خاك شده باشند.

(قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰواتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ العَرْشِ العَظِيمِ) آنگه گفت بگوایشان را که خداوند آسمانهای هفت کیست و خداوند عرش بزرگ.

(سَيَقُولُونَ) تاایشان‌بگویند (لِلّٰهِ) خدای راست. قراءت عامه «لله»است بخلاف ظاهروآنچه ازپس‌اینست همچنین«لله»خواندند. وأبوعمرو وأهل‌بصره«الله»خواندند هردوجای ووجه‌قراءت ایشان ظاهراست برای‌آنکه جواب مطابق سؤال‌است،ازآنکه‌نه‌درسؤال لام‌است ونه درجواب، ودراول‌خلاف نکردند برای‌آنکه درسؤال‌وجواب‌لام‌هست، فاما وجه قراءت‌قراء في‌الموضعين که درسؤال لام نیست درجواب‌هست، آنستکه‌برمعنی‌حمل کردند برای‌آنکه «من‌رب‌السموات ورب العرش» معنی‌آن باشد که لمن‌السموات ولمن العرش لاجرم درجواب بازآمد که «لله» و مثله قول‌القايل لغيره من‌مولاك؟ فيقول‌لفلان أي انالفلان لانه حمله على المعنى وهو لمن‌أنت

فيقول لفلان ،واگر بر لفظ حمل کندبگوید فلانٌ بی‌لام وهردوروا باشد ودر کلام عرب وأشعار ایشان هردو آمد ، وقال الشاعر :

وأَعْلَمُ أَنّي سَأَكُونُ مَيْتاً إِذا صارَ النَّواعِجُ لا تَسيرُ

فَقالَ السّائِلُونَ لِمَنْ حَضَرْتُمْ فَقالَ المُخْبِرُونَ لَهُمْ وَزيرٌ (۱)

واگر برلفظ حمل کردی للوزیر بایستی بلام یعنی القبر للوزیر ولیکن برمعنی حمل کرد، وگفت المیت وزیر برای آنکه معنی لمن حضرتم آن باشد که من مات فتحضرون له؟فقال وزیر. وقال آخر علی عکس البیت الاول :

إذا قِيلَ مَنْ رَبُّ المَزالِفِ وَالقُرى وَرَبُّ الجِيادِ الجُرْدِ قِيلَ لِخالِدِ (۲)

كأنه قال لمن هذه المواضع وهذه الاشياء . فقال لخالد . و هذا البيت على وزان الاية في اللفظ والمعنى. وأخفش گفت لام زیادتست آنکه گفت درجواب ایشان بگو(أَ فَلا تَتَّقُونَ) ازخدا نمیترسید .

(قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ)بگو کیست که ملك وملکوت هرچیز بدست اوست ، وملکوت فعلوت باشد من الملك «واو» و«تاء» برای مبالغه زیاده کرد، ومثله الجبروت والرغبوت والرهبوت (وَهُوَ يُجِيرُ) وحمایت کند وباجوار وپناه گیرد (وَلا يُجارُ عَلَيْهِ) و کس بر او حمایت نه تواند کردن کیست آنکه بر این صفت است ؟ اگر دانی بگوی :

(سَيَقُولُونَ لِلّهِ) بگویند خدای راست (قُلْ فَأَنّى تُسْحَرُونَ) بگو ایشان را چگونه میفریبند شمارا ، وقیل معناه فأنى تصرفون شمارا کجا برمی گردانند .

(بَلْ أَتَيْناهُمْ بِالْحَقِّ) بل ما حق با ایشان آوردیم (وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ) و ایشان دروغ می گویند :

(مَا اتَّخَذَ اللّهُ مِنْ وَلَدٍ) خدای تعالی هیچ فرزند نگرفت ، وآنچه مشرکان بر او گرفتند از اتخاذ فرزندان از ملائکه دروغ گفتند ، وهمچنین جهودان و ترسایان درعزیر و

(۱) در تفسیر طبری بجای میتاً رمساً وبجای حضرتم حفرتم آورده است و نواعج شتران راهوار است و سیر نکردن آنها کنایه از رسیدن بمنزل . یعنی میدانم که بزودی من مرده شوم یا بگور روم وقتی که شتران دیگر ازرفتار مانده‌اند وگروهی پرسیدند شما برای که حاضر شدید خبر دهندگان گفتند وزیر درگذشته است .

(۲) اگر گویند کیست صاحب کشتزارها و روستاها و صاحب اسبان کوتاه موی پاسخ داده شود همه از آن خالد است .

مسیح (وَما کانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ)«من»زیادتست برای تأکید نفي وباواو هیچ خدای نبوده‌است « إذاً » این جواب شرطی محذوفست و التقدیر لوکان معه من إله (لَذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ) پس ببردی هرخدای آنچه آفریده بودی (وَلَعَلا بَعضُهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ) و بعضی بربعضی ترفّع واستیلاء می‌جستندی ، واین معنی دلیل ممانعت‌است(۱) ، ومتکلّمان آن دلیل از این دوآیت استخراج کردند این‌آیت و قوله « لوکان فیهما آلهةإلاّ الله لفسدتا ـ الآیة» تا آنکه گفت (سُبْحانَ اللهِ عَمّا یَصِفُونَ) منزّهست او ازآنچه ایشان او را وصف می‌کنند بآن از فرزند وهمتاومانند.

(عالِمِ الغَیْبِ) ابن کثیرو أبوعمرو و ابن عامر و حفص عن‌عاصم« عالم‌الغیب»خواندند بجر صفة لقوله « سبحان الله » وباقی قرّاء برفع میم خبراً لمبتدء محذوف أی هو عالم الغیب والشهادة ، و خدایتعالی عالم است پنهان و آشکاررا (فَتَعالیٰ عَمّا یُشْرِکُونَ)متعالی استو افراشته است ازآنکه بااوانباز توان گرفت. آنگه خدایتعالی رسول‌رادعا بیاموخت علی سبیل الرغبة فیه والخشوع له والانقطاع إلیه . گفت بگو:

(قُلْ رَبِّ إِمّا تُرِیَنِّي ما یُوعَدُونَ) بار خدایا اگر بامن نمائی آن عذاب که‌ایشان را بآنوعده کردند یا وعید .

بار خدایا مرا در جمله ایشان که ظالمانند مکن یعنی مرا با ایشان عذاب مکن ، واین آیت دلیلست برآنکه آنچه دانند که خدایتعالی خواهد کردن لامحاله یانخواهد کردن از او

---

(۱) اگر دو خدا باشند هر دو واجب الوجودند و در قدرت متساوی چون اگر متساوی نباشند آنکه نیرومند تر است واجب الوجود او خواهد بود نـه آنکه ضعیفتر است و چون هر دو در قدرت مساوی باشند هریك تواند مانع دیگری شود در فعل او وقدرت هریك محدود است و مشروط بآنکه دیگری ممانعت او نکند واین را متکلمین دلیل ممانعت گویند وبهتر آن است که بگوئیم اگر وجودی کامل تصور شود همه موجودات ضعیف و ممکن قهرا متعلق باو است و با فرض عدم واجب همه معلولات آن نابود میشود و با فرض وجود او همه معلولات او موجودند و چون وجود کامل دیگری فرض کنیم البته اوهم معلولاتی دارد از موجودات ضعیف غیر معلولات واجب الوجود اول و این دو دسته معلولات از هم ممتازند بامتیاز علتشان ومتباینند با یکدیگر برای تباین علل وچون میان دو علت مابه‌الاشتراك نیست میان معلولات هم ما به الاشتراك موجود نباشد با آنکه ما می بینیم همـه ممکنات در یك معنی مشترکند اقلا معنی هستی پس «لذهب کل اله بماخلق» یعنی این دوخدا که متباینند بی اشتراك معلولات خود را جدا میکنند بی اشتراك والتالی باطل فالمقدم مثله و بالجمله وجود حقیقت واحـده است و کثرت در آن راه ندارد .

خواهند بدعای برسبیل خشوع و خضوع وتعبّد. چه اگر رسول ایندعا کردی واگر نه خدای تعالی اورا درجمله کافران هلاك نکردی که این یاظالمی کند یاجاهلی .

(وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ) آنکه گفت ما قادریم و توانیم که با تو نمائیم آنچه ایشان را بآن وعید می کنیم از عذاب وهلاك یعنی تعجیل کنیم تا تو بینی ولیکن برای مصلحت تکلیف را تأخیر کردیم تا قیامت .

آنکه رسول‌را گفت تو دفع سیئه بچیزی کن. که نکوتر باشد یعنی جواب ایشان ومدافعه با ایشان، و منازعت باکافران بر نکوتروجهی کن. یعنی چون ایشان سخنهای منکر گویند تو در برابر آن حجت گوی و موعظه کن تا باشد که ایشان را صرف کند بروجه لطف از آنچه می کنند و می گویند تابحق ایشان برسم وجزا وسزا در کنار ایشان کنم . آنکه رسول ﷺ را گفت واورادعاوتضرّع بیاموخت .

(رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ) من‌پناه باتو میدهم از اشارت و وسوسه شیاطین و دیوان ، واصل الهمز الضرب والدفع ، و منه المهماز للحديد في أسفل‌الخفّ برای آنکه برچهارپای زنند، والهمز، والغمز، والرمز نظایر جز که‌همز سخترباشد ، وغمز آسانتر و رمز از هردو کمتر .

(وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ) وبار خدایا پناه باتومیدهم ازآنکه شیاطین بر-من حاضر آیند ومرا وسواس وإغواء کنند وازحق مشغول گردانند مرا.

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ) تاآنکه که حاضرآید یکی ازایشان‌را مرگ گوید ربِّ بارخدای من مرا بادنیا بری و باز گذاری یعنی ربِّ ارجعون إلى الحيوة این معنی در مرگ گوید. اگر گویند چگونه گفت «ربِّ ارجعون» خطاب با خداست ، واو یکی است و این ضمیر جمع چراست ؟ گوئیم دو وجه گفتنددراین: یکی آنکه جمع برسبیل تعظیم کردحملاً على قوله «إنّا أنزلنا» و«إنّا أوحينا» و«إنّا أرسلنا» وغير ذلك ، و وجهی دیگر آنکه دعاخدای‌راست و«ارجعون» خطاب بافرشتگان‌است ایشان‌جمع باشند.

(لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ) تا همانا من عمل صالح کنم دراینکه رها کرده‌ام وتلافی کنم آن‌تفریط را که کرده‌ام(كَلَّا) کلمه زجر و ردعست . یعنی حاشاوهرگز نباشد .

(إِنَّهَا كَلِمَةٌ) وقيل معناه‌حقاً إنّها. کلمه‌قسم است وإن جواب‌او یعنی حقاً که این‌کلمتی است که‌او می گوید بزبان وآن‌را حقیقتی‌نیست ، و«إنّها» ضمیر کلمه است ضمیر قبل الذكر على شريطة التفسير (وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ) وازپیش ایشان برزخی است تا

بروز قیامت که ایشان‌را حشر کنند وبرانگیزند ، وبیان کردیم که «وراء» دو معنی دارد یکی خلف ، ویکی قدّام واین بمعنی قدّام است قال‌الشاعر :

أَلَيْسَ وَرائي إِنْ تَراخَتْ مَنِيَّتي　　لُزُومُ العَصا تُحْنى عَلَيْهَا الأَصابِعُ (۱)

و برزخ حاجب و مانع‌باشد . قال الله تعالی: «بینهما برزخ لایبغیان»یعنی مانعی باشد ایشان را از رجوع که مصلحت اقتضا نکند رجوع ایشان را بادنیا . این‌قول مجاهد است : عبدالله عباس گفت حجاب باشد . سدّی گفت أجل باشد . قتاده گفت بقیه دنیا است ابن زید گفت آن‌مدت که از میان مرگ وبعث باشد (۲) أبوأمامه گفت مراد گور است ، و گفتند امهال باشد . روایت کردند از رسول ﷺ که او گفت چون مؤمن فرشتگان مرگ را به بیند او را گویند اختیار کنی تا تورا باز گذاریم تا بادنیا روی؟ برطریق‌امتحان، گوید نه که دنیا سرای بلا ومحنت است بل‌قدوماً إلی‌الله ، بل خواهم تاقدوم من برخدای‌باشد. وأمّا چون کافرفرشتگان را بیند گوید : «ربّ ارجعون ـ الایة » واین‌خبرقوّت قول آنکس باشد که گفت خطاب بافرشتگان است .

(فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ ـ الایة) چونکه صور در دمند در میـان ایشان نسب‌نباشدیعنی درقیامت‌به نسب‌فخر نیارند چنانکه دردنیا (وَلا يَتَسا ءَلُونَ) ویکدیگر را نپرسند. أبوالعـالیه گفت این مانندآنستکه گفت«ولا یسئل حمیم حمیماً » ابن جریج گفت معنی آنستکه درقیامت کس به نسب چیزی نخواهد وتوسّل‌نکند خویشان بیکدیگر ازجهت نسب وقرابت ، وخلاف کردند درآنکه مرادبآیت کدام نفخه است عبدالله عباس گفت این‌نفخ اول‌باشد که «وصعق‌من‌في‌السموات‌ومن‌في‌الأرض»عندآنحال «فلاأنساب‌بینهم‌یومئذولایتساءلون» امـا روز قیامت آنکه «ثم نفخ فیه اخری‌فإذاهم قیام ینظرون‌وأقبل بعضهم‌علی بعض‌یتسائلون» یعنی درنفخه اول‌یکدیگررا نپرسند، ودردوم یکدیگررا پرسند تادرآیات مناقضه نباشد.عبدالله مسعود گفت این در نفخه بازپسین باشد درقیامت . زاذان گفت در نزدیك عبدالله مسعود شدم

(۱) اگر مرك من بتأخیر افتد آیا در پیش ندارم حال سستی که پیوسته عصـا در مشت گیرم و انگشتان من براو پیچد .

(۲) خواه برزخ در آیه‌کریمه بدین معنی باشد یا بمعنی دیگر وجود این عالم متوسط در نزد مسلمانان محقق است بدلیل آنکه روایات در خیرات‌برای‌مردگان ودعای‌برای‌آنهاوعذاب‌وثواب قبر و زیارت وسلام بر قبور و اموری‌که دلالت بر بقای نفوس دارد پس از مرك متواتر است .

جماعتی توانگر در پیش او بودند باجامهای خز و بردهای یمنی میخواستم که بر اوروم مرا تمکین نکردند من گفتم ای عبدالله مسعود این برای آنستکه. من مزدی أعجمي أم مرادور کرده‌ای واینهارا نزدیك ، مرا گفت پیشتر آی ومرا بر خود بنشاند چنانکه میان من واو کس نبود آنگه گفت چون روز قیامت باشد خدایتعالی بفرماید تادست بنده و پرستار گیرند و منادی بر- او ندا کند علی رؤوس الاشهاد هذا فلان بن فلان . این فلانست پسر فلان هر کس را که پیش او حقی هست بیائید ومطالبه کنید. أصحاب حقوق که بر او حق دارند شادمانه شوند تازن بیاید و درشوهر آویزد و برادر در برادر و پدر درفرزند. آنگه برخوانند «فلا أنساب بينهم يومئذ ولا يتسائلون» خدایتعالی گوید حق اینان بده گوید بار خدایا از کجا آرم ؟ دنیا رفت ومال دنیا فانی شد ومرا چیزی نیست که بایشان بدهم. خدای تعالی گوید از ثواب واعمال او بگیرید و باصحاب حقوق دهید بمقدار حق ایشان تاخوشنود شوند. آنچه اورا باشد بگیرند و بمدّعیان حقها دهند اگر اورا مثقال حبّة من خردل حسنتی بماند خدای تعالی او را مضاعف کند و بآن ببهشت برد اورا آنگه برخواند: «إنّ الله لا يظلم مثقال ذرّة وإن تك حسنة يضاعفها ويؤت من لدنّه أجراً عظيماً» واگر بنده شقی باشد فرشتگان گویند بارخدایا اوراعملی نیست یاعملی نماند اورا بمقدار آنکه در برابر این حق ایشان افتد گوید گناهان ایشان بگیرید وبر و نهید واورا بگناه خود و ایشان بدوزخ برید. این قول أصحاب حدیث است ومذهب اصحاب اخبار ، اما آنچه مذهب محققان است (۱) آنستکه ثواب عمل کس بکس ندهند و بگناه کس کس را نگیرند لقوله : «ولا تزر وازرة وزر اخرى» وقوله «فمن يعمل مثقال ذرّة خيراً يره ومن يعمل مثقال ذرّة شرّاً يره» وقوله «إنّ الله لا يظلم الناس شيئاً» ومانند اینها که قرآن بآن مشحونست ومانند این آیتها ، و بخبر واحد ظاهر این آیات محکم رها نتوانکردن . أما أصحاب مظالم که مردمان را بر ایشان حقی باشد خدای تعالی ازعوض این ظالمان ایشان را خوشنود کند [و آنکه ایشان را ثواب اعمال] گفتند این انتصاف تاباشد باعواض آلام باشد میان ایشان. اگر گویند چه گوئید اگر اعواض ایشان

(۱) یعنی قول اصحاب حدیث محققانه نیست زیرا که ثواب کسی را بدیگری نمیدهند و این معاوضه وانتصاف باید در میان عوض ها باشد وعوض غیر ثواب است عوض رنج و درد و مشقات کسی را شاید از او گرفت وبدیگری داد مثلا ظالمی را آلامی رسیده چون رنجدیده مستحق عوض است وچون ظالم بوده عوض آلام اورا بمظلوم میدهند بحدیکه خوشنود شود و این سخن مبنی بر مذهب ماست که سختی ومشقات این جهان که از طرف خداوند بر کسی وارد شود عوض آن براو واجب است .

بآن وفا نکند؟ گوئیم خدای تعالی تمکین ظالم نکند ازظلم إلاّ آنکه داند اورا چندانی عوض ثابت حاصل مستحق هست که بمظلوم شاید دادن، ومذهب أبوالقاسم بلخی آنستکه خدای تمکین کند چون داند که درقیامت بماند آن برو تفضّل خواهد کردن(۱) که مقابله توانکرد، ابوهاشم گفت این مذهب معتمد نیست برای آنکه تفضّل واجب نیست وانتصاف واجبست، وواجب نشاید که موقوف بود بر ناواجب. خدای آنگه تمکین کند که داند که اورا چندانی زندگانی خواهد بودن که چندانی الم باورسد که او چندانی عوض را مستحق شود که بامظلوم تواند داد گوئیم اورا که این مذهب باطلست بآنچه مذهب أبوالقاسم بآن باطل کرد برای آنکه چنانکه تفضل واجب نیست برخدای اگر نکند اورا باشد وانتصاف ناکرده بماند، اینجا نیز تبقیه واجب نیست وخدای راست که نکند وانتصاف ناکرده بماند، پس درست در اینباب مذهب مرتضی است ـ رحمة الله علیه ـ که خدای تعالی هیچ ظالم را تمکین نکند ازظلم إلا آنگه که اورا چندان عوض باشد ثابت مستحق که در هرحال انتصاف توانکردن میان ظالم و مظلوم (۲)

(فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ) هر کس که اورا ترازوی حسناتش گران بود یعنی هر کس که اورا حسناتش بسیار بود چنانکه ازروی مثل درترازوی نهند ترازو بآن گران شود (فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) ایشان ظفریافتگان ورستگاران باشند.

(وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ) و هر کس که برعکس این ترازوی حسناتش سبك باشد (فَأُولٰئِكَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ) ایشان آنان باشند که بخویشتن زیان کرده باشند یعنی نقصان حظ خود کرده باشند ازثواب، واصل خسران نقصان بود (فِي جَهَنَّمَ خالِدُونَ) در دوزخ همیشه باشند.

---

(۱) تفضل نفعی است که خداوند بدون استحقاق بکسی دهد مانند آنکه کسی برای میت عبادتی بجای آورد از حج وغیرآن که میت استحقاق اجر ندارد و مانند قبول توبه گناهکاران که بر خداوند واجب نیست ودر مقابل تفضل ثواب است و عوض که هردو واجبند باستحقاق. رنج و آزاری که بکسی برسد اگر از طرف خدا باشد عوض آن برخداست واگر از طرف ظالمی باشد عوض آنرا باید ظالم اداکند از آنچه در آخرت دارد.

(۲) عوض در اصطلاح متکلمان در مقابل رنج ومشقات غیر اختیاری است وثواب درمقابل تکلف اختیاری در امتثال امر مولی مثلا مرض وفقر عوض دارد نه ثواب، ونمازثواب دارد نه عوض ومستفاد از سخن سید آن است که اگر ظالم مستحق عوض باشد عوض او را بمظلوم میتوان داد بتقاص ظلم اما اگر مستحق ثواب باشد نمیتوان.

(تَلْفَحُ وُجوهَهُمُ النّارُ) آتش رویهای ایشان می‌سوزد ولفح سوختن باشد (وَهُمْ فیها کالِحُونَ) و ایشان در دوزخ ترش روی باشند. این‌قول عبدالله عباس‌است. بعضی‌دیگر گفتند که کلوح آن باشد که لبها ازدندانها باز شود چنانکه دندانها پدیدآید. عبدالله مسعود را گفتند کلوح چه باشد؟ گفت سر گوسفند بریان کرده دیده باشی دندانها پیدا شده‌همچنان باشد. قال‌الاعشی:

وَ لَهُ المَقْدَمُ لا مِثْلَ لَهُ ساعَةَ الشِّدْقُ مِنَ الناب کَلَح (۱)

ابوالهیثم روایت کرد ازابوسعید خدری که رسول ﷺ گفت دراین‌آیه وهو قوله « تلفح وجوههم النار » چون آتش باو رسد لب زبرین او بربالا جهد چنانکه بمیان سرش رسد، ولب زیرین چندانکه بنافش رسد. قوله:

(أَلَمْ تَکُنْ) در کلام محذوفی باشد والتقدیر یقال لهم‌عند آن حال‌ایشان را گویند نه آیات ما برشما خواندند وشما بآن تکذیب می کردید ودروغ می‌داشتید؟ایشان‌بجواب گویند:

(رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا) کوفیان جز عاصم خواندند «شقاوتنا» بفتح شین‌وألف و باقی قراء «شقوتنا» بکسر شین‌بی‌ألف. بار خدایا شقاوت ما برما غالب شد، وشقاوت‌مضرتی باشد که بعاقبت برسد و سعادت منفعتی باشد که بعاقبت برسد، و آنکس که او در رنج عظیم باشد از بیماری‌و جزآن گویند شقیٌّ بکذا و آنکس که از کسی منتفع‌شود بچیزی گویندسعید است باو. قال:

وَ إِنّي شَقِيٌّ بِاللِّئامِ وَ لا تَرَی شَقِیًّا بِهِمْ إِلّا کَرِیمَ الشَّمایِلِ (۲)

و قال آخر:

تَشْقَی أُناسٌ وَتَشْقَی آخَرُونَ بِهِمْ وَ یُسْعِدُ اللهُ أقْواماً بِأقْوامِ (۳)

و معصیت را شقاوت برای آن خواند که عاقبت آن دوزخ باشد و عقاب آن. بعضی دیگر گفتند مراد بشقاوت آن عذابست که ایشان درآن باشند (وَکُنّا قَوْماً ضالِّینَ) و ما در

(۱) اوراست پیش قدمی در جنك ومانند ندارد آن ساعت‌که‌گوشه دهان از دندان دورشود واین حالت‌کنایه از خشم است چون شیر اگر خشم‌گیرد وحمله خواهد همچنین لب ازدندان بیکسو میکند.

(۲) من از مردم پست رنج برم و نمی بینی کسی از آنان رنج برد مگر آنکه صاحب خصال نیکو باشد.

(۳) گروهی شقی‌گردند ودیگران بشقاوت آنها بدبخت شوند و خداوند مردمی را بسبب مردم دیگر نیکبخت‌گرداند.

داردنيا گروهى بوديم ازراه راست گم شده وبازمانده آنكه دردعا وتمناى محال گيرند و گويند (رَبَّنا أَخرِجنا مِنها) بار خدايا مارا ازاين دوزخ بيرون آر و با دنيا بر، اگرما برسر معصيت و نافرمانى شويم پس ما ظالم باشيم ، و باآنكه اين گويند روا بـاشد كه اگر ايشان را با دنيا آرند باسر معصيت شوند براى آنكه شهوت عاجل باشد و مهلت در پيش باشد و بانواعى غرور مغرّ باشند وملجأ نباشند بآنچه كنند ازآنجا گفت « ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه » و حسن بصرى گفت اين آخر كلام دوزخيان باشد نيز از پس اين تمكين نكنند ايشان را از سخن گفتن بل گويند .

(اخسَئوا فيها) دور شويد در دوزخ وقول العرب « خسأت الكلب » أى قلت له إخسأ أى ابعد كما بعد غيرك من الكلاب يعنى دورشوچنانكه سگان ديگر دورند ومنه قوله « كونوا قردة خاسئين» والخسأ الابعاد بمكروه، چنان مى‌نمايد كه اين فعل‌هم‌لازمست‌هم متعدى(وَلا تُكَلِّمُونِ) و بامن سخن مگوئيد گفتند اين‌برسبيل اذلال و اهانت باشد ومبالغه درمكروه و بعضى ديگر گفتند معنى آنستكه در اين باب سخن مگوئيد كه اين مسموع نخواهد بود و عذاب از شما مدفوع و مرفوع نخواهد بودن .

(إِنَّهُ كانَ فَريقٌ مِنْ عِبادي يَقُولونَ) هاء انه ضميرشأن و امر است كه شأن و امر چنان افتاد كه گروهى از بندگان من در دار دنيا ميگفتند در وقت دعا و تضرع (رَبَّنا) بار خدايا ما ايمان آورديم بيامرز مـارا و برما رحمت كن وتو بهترين رحمت كنندگانى .

شما كه‌كافرانيد ايشان‌را باين گفتار سخريت گرفتيد وبرايشان‌استهزاء كرديد تابحدى رسانيديد كه از استهزاء بايشان از ياد شما ببردند ذكر من . يعنى ذكر من فراموش كرديد بآن سبب آنكه براى آنكه نسيان بذكر خداى عند سخريت بايشان بود و اشتغـال بآن ، نسيان آنرا حوالت با مؤمنان كرد بوقوع ذلك عند سخرية منهم والاستهزاء بهم چنانكه گفت در سوره « فاذا ما انزلت سورة فمنهم من يقول أيكم زادته هذه ايمانا » أى هذه‌السورة ايمانا « فأما الّذين آمنوا فزادتهم ايمانا وهم يستبشرون . وأما الذين كفروا فزادتهم رجسا الى‌رجسهم- الاية » گفت سورة مؤمنان‌را ايمان بيفزود وكافران‌را كفر يعنى مؤمنان عند نزول سوره‌ايمان بيفزودند وكافران كفر وليكن برتوسع حوالت برسورة كرد ومانند اين بسياراست (وكُنتُم مِنهُم تَضحَكونَ) و از ايشان و دعا و گفتار و تضرع ايشان ميخنديد ، كوفيان خواندند مگرعاصم «سخريا» بضم سين اينجا و در ص . وباقى قراء هردوجا بكسرسين خواندند . خليل

وسیبویه گفتند هما لغتان بمعنی، نحو دُرّی ودِرّی ولجّی ولجّی و کرسی و کرسی . کسائی وفراء گفتند میان ایشان فرق‌است و آن آنستکه چون بکسر گوئی معنی استهزاء باشداز گفتار و چون بضم گوئی معنی تسخیر وتذلیل و استعباد باشد .

(إِنّي جَزَيْتُهُمُ اليَوْمَ بِما صَبَرُوا) من جزا دادم ایشان را یعنی مؤمنان را و جزا درمقابله عمل باشدبآنچه مستحق باشد ازثواب یا عقاب وقوله بما «ما» مصدر است ای بصبرهم (أَنَّهُمْ هُمُ الفائِزُونَ) حمزه و کسائی خواندند «إنهم» بکسر الالف علی الاستیناف وباقی قرّاء خواندند أنهم بفتح ألف تعلیقاً بالجزاء أی جزیتهم الیوم الفوز بالجنة گفت من ایشان را برای آن صبر که برای من کردند بر بلاو محنت شما رستگاری دادم ایشان‌را وظفر ببهشت.

(قالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الأَرْضِ) گوید خدای تعالی آن کافران‌را که شما چند گاه در زمین مقام کردید . دراین خلاف کردند که مرادازمقام درزمین چیست . بعضی گفتند مدت‌مقام ایشان خواست در دار دنیا .

ایشان جواب دهند که (يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ) روزی یابهری از روزی (فَسْئَلِ العادِّينَ) از شمار کنان پرس سؤال کردند براین‌قول چگونه گویند ما دردنیا روزی بودیم یا بهری از روزی ، ازاین دو جواب گفتند یکی آنکه خدای تعالی از یادایشان برد که چند گاه در دنیا بودند ویااز شدت عذاب مدت مقام دردنیافراموش کنند (۱) و گفتند این برای‌استدلال و استحقار گویند یعنی بس مقام نبود ما را در دنیا باضافة بمالایتناهی . و گفتند مراد مقـام ایشانست در گور و ایشان را گویند چند گاهست تا شما درشکم زمینید ایشان از آنجا که مرده باشند و ندانند گویند : « یوماً أوبعض یوم فسئل العادین ـ الآیة » این از شمارندگان پرس و گفتند مراد آنست فسئل الملائکة این معنی‌ازفرشتگان پرس که ایشان حصر اعمال بندگان دانند . حمزه و کسائی خواندند « قل کم لبثتم ـ وقل إن لبثتم » درهر دوجای برصیغه امر و درمصاحف ایشان بی‌ألف‌است وباقی‌قراء «قال» خواندند با الف مگرابن کثیر که‌اول‌قال‌خواند برخبر و دوم برامر .

---

(۱) این سخنان مبنی برقیاس‌امورآخرت است بدنیا وخداوند فرمود «ان لبثتم الاقلیلا لوانکم کنتم تعلمون» یعنی از روزی یا بعض روزنیز کمتر درنگ کردید چون آنها کم گفتند و خداوند در مقابل آنها نفرمود هزاران سال ، وزمان دنیا برای مردم دنیا است نه مردم برزخ وآخرت وانتقال از دنیا بآخرت زمان لازم ندارد واولی آن است‌که حقیقت این امور را بخدا واگذاریم تا چون واقع شود سر آن هویداگردد.

(قالَ إِنْ لَبِثْتُمْ) خدای گوید ایشان را که شما مقـام نکردید مگر اندکی اگر دانید . وبر قراءت آنانکه قل خواندند معنی آن باشد که یا محمد بگو، یاخطاب با ملائکه باشد وجواب همچنین حوالت باایشان باشد .

(أَفَحَسِبْتُمْ) آنکه خطاب کرد باجملهٔ خلقان گفت شما پنداشتید که ماشما را ببازی آفریدیم .سیبویه گفت نصب عبثاً برمصدر است والتقدير عابثين . ابوعبيده گفت صفت مصدری محذوف است أي خلقاً عبثاً بعضي ديگر گفتند بر مفعول له است و اين بهتر است (وَأَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ) و شما را با ما نخواهند آوردن (١) و در خبر است که امير المؤمنين عليه السلام در بعضی خطب خود گفت : « أيها الناس اتقوا الله فما خلق امرء عبثاً فيلهو ولا أهمل سدى فيلغوا » گفت ای مردمان از خدا بترسيد که هيچکس را بهرزه نيافريد تا بازی کند و فرو نگذاشتند تا محال گويد . اوزاعی گفت شنيدم که خدای را فرشته ايست که ميگويدهر- روز . «ألاليت الخلق لم يخلقوا» ای کاشکی تا خلقان را نيافريده بودندی و ای کاشکی چون اينان را بيافريدند بدانستندی که ايشان را بچه کار آفريده‌اند تا انديشه کردندی که ايشان چه می کنند و در ميان چه‌اند. اما اختلاف علماء درآنکه غرض خدای تعالی درخلق عالم چه بود وآنچه روايت کردند که عالم برای محمد و آل محمد آفريد و همه خلقان در وجود بر ايشان طفيل‌اند وحديث آدم عليه السلام وآنکه خدای تعالی اورا گفت «لولا هم لماخلقتك» اگرنه‌ايشانند تورا نيافريدمی ، اين برسبيل ابانت فضل ومبالغت منقبت ايشان است ، ودرست آنستکه‌خدای تعالی‌خلقان‌را برای نعمت‌برايشان‌آفريدچه غرض اودرخلق‌جمادات نفع‌احياء است ،وغرض‌او درخلق‌أحياء نفع‌مكلّفانست عاجلاوآجلا دربهری‌نظر كنندوبه‌بهری‌منتفع‌شوندوتحصيل‌معارف کنند وبآن مستحق‌ثواب‌شوند[احمدبن]محمدبن‌خالدالبرقی روايت کرد ازپدرش‌ازاحمدبن‌أبی‌نصر که ازصادق عليه السلام پرسيدند که خدای تعالی خلقان را چرا آفريد ؟ گفت برای‌آنکه تا نعمتها که درلم‌يزل مقدوراو بودإظهار كند خلقان‌را درلايزال‌وإفاضه إحسان خود برايشان(٢) آنکه

(١) يعنی چون وجودی بخدا بازنگردد عبث خواهد بود هوالاول والاخر اوهم علت فاعله است وهم علت غائيه . اگر انسان همه اسرارخلقت را بعلم‌كشف‌كند وبهمه فضائل آراسته شود اما نفس او فانی شود ونماند وجود او وجمله عبث است واگر خداوند حكيم بجای انسان بهمان حيوانات غيرعاقل اكتفا ميفرمود ازلذت های طبيعی بهره مند ميشدند بهتر ازانسان و وجود صفت عاقله وادراك حسن و قبح لغو بود .

(٢) چه فعل ازاين سودمندتر وباشكوهتركه پيوسته خاك ناچيز را در مدارج ترقی بالابرد تا مستعد انسانيت شود باروح قدسی داخل صفوف ملائكه‌گرددزهی‌كارخانه‌كه پياپی ازكلوخ فرشته سازد وبعالم ملكوت فرستد .

گفت : «إن‌الله تعالی خلق الخلق و کان غنیاً عن خلقهم لم یخلقهم لجرّ منفعة ولا لدفع مضرة ولکن خلقهم و أحسن إلیهم وأرسل إلیهم الرسل لیفصلوا بین الحق والباطل فمن أحسن کافاه بالجنة ومن‌أساء کافاه بالنار» گفت خدای تعالی خلقان را بیافرید ، واز ایشان مستغنی بود نه برای جر منفعتی آفریدایشان‌را ، ونه برای‌دفع‌مضرتی، وپیغمبران فرستاد بایشان ، و بیان حلال و حرام کرد ایشان را تافصل و تمیز کند میان حق و باطل، و هر که احسان کند او را مکافات کند ببهشت ، وهر که اساءت کند اورا مکافات کند بدوزخ . محمّدبن علی الترمذی گفت خدایتعالی خلقان را برای عبـادت آفرید تااو را پرستند واو ثواب دهد ایشانرا برآن اگر عبادت او کنند ، امروز بندگانی باشندآزاد کرام ، وفردا آزادانی باشند پادشاه ودردارالسلام واگر امروز عبادت اورها کنند بندگانی گریخته سفله‌لئام باشند، وفردا بندگانی دربندوزندان درمیان اطباق ونیران، واما قوله « وما خلقتُ الجنّ والانس إلاّ لیعبدون » برحقیقت غرض خدای تعـالی نه رنج مکلفانست غرض او آنستکه ازاین عبادت بمنزلتی رسند که ممکن‌نیست ودرحکمت نیکونیست ایشان رابآن نعمت‌رسانیدن الا ازآنطریق چنانکه درکتب اصول‌بیان کرده است که‌خدای تعالی‌خواست تاآنچه بمکلّفان دهد دربهشت برسبیل‌استحقاق دهدمقرون بتعظیم وتبجیل ، ودرحکمت نیکو نباشد تامستحق‌را تعظیم کردن پس تکلیف کرد ایشان راتا بتحمل‌آن مستحق شدند تاآن‌نعمت بربلیغتر وجهی برساند، واین ازغایت کرم‌اوست تعـالی. آنگه ثناء خود گفت تامارا بیاموزد که براوچگونه ثنا باید گفتن ، گفت :

(فتَعالیَ اللهُ المَلِكُ الحَقّ) بلند قدراست خدای تعالی واو پادشاهی است بدرستی و راستی (لا إلهَ إلاّ هوَ) جز او خدای نیست واوخداوند عرش کریم است ، ومرادبکریم در آیت مکرم ومعظم است .

(وَمَنْ یَدْعُ مَعَ اللهِ إلهاً آخرَ لا بُرهانَ لهُ) گفت‌هر کس که اوباخدای خدائی را خواند که اورا برآن حجّتی وبرهانی نباشد حساب وشمارا وبنزدیك خدای باشد ، ومعنی آنستکه هر کس که این معنی کند خوداورا برهان وحجت نباشد مثله قوله « یقتلون الانبیاء بغیر حقّ» و کشتن پیغمبران جز بغیرحق نباشد ، ومثله قول‌الشاعر :

« عَلیَ لاحِبٍ لا یُهتَدَی بِمَنـارِهِ » (۱)

---

(۱) برراهی‌که مناری درآن نیست تامردم هدایت شوند .

أي لا منارة هناك فيهتدي به . واين‌را وأخوات اورا شرحي تمام رفته است وجهي ندارد اعاده كردن (إنّه لا يُفلِحُ الكافرون) كه شأن وكارچنانست كه كافران‌را فلاح وظفر وبقا نباشد آنكه رسول‌وامت‌اورا دعا آموخت گفت :

(وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ) بگوبارخدايا بيامرز وببخشاى وتوبهترين بخشايندگانی‌چه بخشايش‌همه‌از بخشايش تواست، وهر كه‌بخشايد منت‌نهد وبخشايش تو بی‌منت باشد. حبش‌بن‌عبدالله الصمعانی گفت كه عبدالله‌مسعود يكروز بمبتلائی بگذشت بَرِ اورفت واين‌آيات من قوله: «أفحسبتم أنّما خلقناكم عبثاً» تابآخرسورة در گوش‌آن خواند نيك شد و برپای خاست . رسول ﷺ گفت چه خواندی در گوش او؟ گفت اين آيتها . رسول ﷺ گفت بآن‌خدای كه جان من‌بأمر اوست اگر بنده از سريقين و ايمان اين بر كوه خواند ازجای بشود .

((سورة النور))

بدانكه اين سوره مدنی است بلاخلاف ، و شصت وچهار آيت است در كوفی و بصری ، شصت ودو درمدنی ، و هزار و سيصد و بيست و شش كلمه است ، و پنجهزار و ششصد و هشتاد حرف است . وروايت است از ابوامامه ازاُبیّ كعب كه گفت پيغمبر ﷺ گفت هر كه اوسورة النور بخواند خدای تعالی او را بعدد هر مؤمنی كه بود و باشد از گذشتگان و آيندگان ده حسنه بنويسد. هشام‌بن عروه‌از عايشه روايت كرد كه‌رسول ﷺ گفت زنان‌را برغرفها منشانيد وايشانرا نوشتن مياموزيد دوك رشتن بياموزيد وسوره نور .

(سورة النور أربع وستون آية وهي مدنية)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشايندهٔ مهربان

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (٢)

سوره‌ای‌است‌فرستاديم‌آنرا وفرض‌كرديم‌آنرا وفرستاديم درآن‌آيتهای روشن شايدشما پندگيريد

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ

زن زناكار و مرد زناكار پس بزنيد هر يك ازآن دو را صد تازيانه و نگيرد شما را بآن دو نفر رأفتی

فِي دِينِ اللهِ إِنْ كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٌ مِنَ

در دين خدا اگر باشيد ميگرويد بخدا و روز رستخيز و بايد بنگرد شكنجۀ آنها را گروهى از

الْمُؤْمِنِينَ (۳) أَلزَّانِي لاَ يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لاَ يَنْكِحُهَا إِلَّا

گروندگان . مرد زناكار نكاح نكند مگر زن زناكار را يامشركه‌را وزن زناكار نكاح نكند اورا مگر

زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (٤) وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ

مرد زناكار يا مشرك وحرام شد اين بر گروندگان وكسانيكه نسبت بزنا دهند زنان عفيفه را

ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلاَ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَداً

پس نياوردند بر آن چهار شاهد پس بزنيد شان هشتاد تازيانه و نه پذيريد مرآنها را گواهى را هرگز

وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (٥) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ

وآنگروه آنها زشتكارانند مگركسانيكه‌توبه‌كردند ازپس اين وبصلاح‌آوردند پس‌بتحقيق‌خداآمرزندۀ

رَحِيمٌ (٦) وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَآءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ

مهربانست كسانيكه‌نسبت‌بزنادهند جفتهاشان‌را ونباشد مرآنهارا گواهان مگرخودهاشان پس‌گواهى

أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (٧) وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللهِ عَلَيْهِ

يكى‌آنهاچهار گواهى‌است بخدا بتحقيق‌اوهرآينه‌ازراستگويانست و پنجمين آنكه لعنت خدا بر او

إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (٨) وَيَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللهِ إِنَّهُ

اگر باشد از دروغگويان ورفع‌كند از او شكنجه آنكه گواهى دهد چهار گواه بخدا بتحقيق او

لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (٩) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (١٠)

از دروغگويانست و پنجمين آنكه خشم خدا بر او باد اگر باشد از راستگويان

وَلَوْلاَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (١١)

واگر نبود بخشش خدا برشما و رحمت او وبتحقيق‌خدا توبه پذير درستكاراست .

رفع (سُورَةٌ) برخبر مبتدا محذوف است والتقدير هذه سورة أنزلناها. أى‌هذه سورة منزلة : اين سورتيست كه ما آنرا فرو فرستاديم . طلحة بن مصرف در شاذ خواند سورةً أنزلناها على تقدير أنزلنا سورة أنزلناها وقيل على معنى اتبعوا سورة أنزلناها (وَفَرَّضْنَاهَا) ابن كثير وابوعمرو بتشديد راء خواندند من التفريض وهو لتكثير الفعل . ابوعمرو گفت معنى اين قراءت آنستكه فصّلناها ما آن را تفصيل داديم ومفصّل و مبيّن كرديم ، وبعضى ديگر

گفتند تشدید برای تأیید احکام است از وقت نزول تا بقیام ساعت . وباقی قرّاء بتخفیف راء خواندند من الفرض و أصل فرض قطع باشد بتقدیر (١) وفریضة گویند آن حزه (٢) را که زه کمان در اوافکنند ، وسورة در کلام عرب منزلتی باشد ازمنازل شرف قال‌الشاعر:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَعْطاكَ سُورَةً ✱ تَرىٰ كُلَّ مُلْكٍ دُونَها يَتَذَبْذَبُ (٣)

والفرض ایضاً التقدیر ، ومنه یقال للطاعة المقدَّرة علی وجه فریضة ، وحکم فعل وترك أو از عرف شرع دانندنه ازلغت وگفته‌اند فرض بمعنی إنزال آمد في قوله : «إنَّ الذي فرض علیك القرآن » أی أنزل (وَأَنْزَلْنا فِیها آیاتٍ بَیِّناتٍ) وفرو فرستادیم دراین‌سوره آیاتی ودلالاتی روشن تا همانا شما اندیشه کنید وتفکر . قوله :

(أَلزَّانِیَةُ وَالزَّانِي) خدای تعالی در این آیه فرمود مرد زنا کننده و زن زنا کننده را هریکی را از ایشان‌صد تازیانه بزنید واین مجملی است که سنت تفصیل‌آن داده است . اکنون بدانکه این زنا که ایجاب حدّ کند خلوت کردن باشد با هر کس که خدای حرام کرده است وطی او بی‌عقدی یا شبهۀ عقدی و آن وطی درفرج (٤) باشد و اینکه مرد عاقل و بالغ وکامل باشد . عقد مراد باو نکاح معروف است در شرع و شبهۀ عقد آن باشد که مردی عقدی بندد برمحرمی از آن خود از مادر یادختر یا عمه یاخواهر یاخاله یادختر برادر یا دخترخواهر و نداند و نشناسد ایشان را یا عقد بندد برزنی که شوهر دارد یا در عدۀ شوهری باشدازطلاق و او نداند یا در حال حرام بنسیان یا زن محرمه را ونداند . این و مانند این شبهه عقد باشد بوطی او این زن را مستحق حد نباشد واگر داند و با علم باین وطی کند حکم او حکم زانی باشد حد باید زدن او را و حکم زنا ثابت میشود بیکی از دو چیز اما باقرار فاعل برخود با کمال‌عقل بی‌اجبار و اکراه چهار بار پس از دیگر که او زنا کرد در فرج اگر اقرار کمتر ازچهار باشد حکم زناثابت نشود و اگر گوید این وطی نه درفرج بود هم حد واجب نشود بل امام تعزیر کند‌او را بحسب آنچه صلاح داند .و دوم بگواهی چهار گواه مسلمان عدل آزاد که در یك مجلس بر او گواهی دهند بزنا در فرج و معاینه عضو در عضو کالمیل في المکحلة

(١) یعنی باندازه و فرض اندازه‌کردن وبریدن است .
(٢) حزه شکاف است ولغت عربی است .
(٣) نمی‌بینی که خداوند ترا شرفی داد که هر ملك در مقابل آن سست و متزلزل است
(٤) اعم از قبل و دبر در مقابل تفخیذ و امثال‌آن .

اگر گواهی نه براینوجه دهند حکم زنا ثابت نشود وایشان را حد مفتری بایدزدن (۱) هر یکی را هشتاد تازیانه و اگر بعضی گواهی دهند بمعاینه ومشاهده و بعضی بجز آن همچنین همه را حدباید زدن واگر گواهی بزنا ندهند برتجرید و مضاجعه مشهود علیه را تعزیر باید کردن بدون الحد واگر از جمله گواهان یکی شوهر زن باشد حکم همان است که ثابت شود براو حکم زنا وحد باید زدن زن را و شرط این گواهی آنستکه در یکوقت ویك مجلس باشد بر یك وجه چو اگر مختلف شود یا مثلا سه گواه گواهی دهند و گویند گواه دیگر بر اثر ماست هرسه را حد باید زدن و گواهی زنان برانفراد مقبول نباشد در این باب اگر سه مرد ودوزن گواهی دهند بر مردی بزنا بگواهی ایشان رجم باید کردن او را چون محصن باشد و اگر دو مرد وچهار زن گواهی دهند بگواهی ایشان رجم ثابت نشودحد ثابت شود ، اگریك مرد و شش زن یا بیشتر گواهی دهند بگواهی ایشان هیچ ثابت نشود و همه را حد باید زدن حد فریه وحکم زن در این باب چون حکم مرد باشد که بیکی از این دو حکم زنا بر او ثابت شود إمّا اقرار إمّا گواهی چهار گواه . اگر امام کسی را برزنا یا برشرب خمر بیند او را هست که حد بزند او را، باقرار و گواه حاجت نباشد و جز امام را این حکم نبود . وبدانکه زنا کنندگان برپنج قسمند یکی آنستکه حد بقتل براو واجب باشد علی کل حال . دوم آنکه او را حد باید زدن آنگه رجم کردن . سیم آنکه براو رجم بود حد نبود . چهارم آنکه براو حد بود و نفی. پنجم آنکه براو حد بود و نفی نبود . اماقسم اول که براو قتل بود علی کل حال اگر محصن باشد و اگر نباشد و اگر بنده باشد و اگر آزاد و اگر کافر باشد و اگر مسلمان و اگر پیر باشد و اگر جوان هر مردیست که زنا کند با یکی از ذوات محرم خود از مادر یا خواهر یا دختر یا دختر برادر و یا دختر خواهر یا عمه یا خاله و همچنین مرد ذمی که با زن مسلمان زنا کند براو قتل واجب باشد بهرحال . و همچنین آنکس که او ستم کند بزنی و غصب کند براو فرج او را و زن را اختیار نباشد براوقتل واجب باشد بهمه حال أما آنکس که اورا اولا حد باید زدن صد تازیانه آنگه رجم کردن، مرد پیر باشد و زن پیر که زنا کنند و محصن باشند که ایشان را اولا صد تازیانه باید زدن و آنگه رجم باید کردن واین قسم دوم است .واما قسم سوم که او رارجم باید کردن و پیش از رجم حد نباید زدن مردیست

(۱) بااین شرائط هرگز زنا ثابت نمیشود چون مرد و زن کار در خفیه میکنند جائیکه يك تن فاسق هم نیست تا بچهار عادل چه رسد ولکن مقصود از حد تعظیم قباحت فعل است گرچه مجازات واقع نشود .

يا زنى كه زنا كنند و محصن باشند وليكن پير نباشند . و اما قسم چهارم آن مرد بكر و زن بكر باشد وبكر دراينجا مرادآنستكه عقد بسته باشد وليكن با نزديك زن نشده باشدوهمچنين زن با شوهر ناشده ايشان چون زنا كنند حكم آنستكه ايشان را صد تازيانه زنند و يكسال از شهرخود برانند بدگر شهر ونفى برمرد باشد خاص، برزن نباشد، ومرد را موى بتراشند واين نيز برزن نباشد . و قسم پنجم آنستكه او را حد بايد زدن صد تازيانه و نفى نباشد براوو آن مردى باشد يا زنى جوان كه بكر نباشدو محصن نباشد زنا كنند بر ايشان بيش از حد نباشد صد تازيانه . واز احكام امير المؤمنين عليه السلام هست كه دريك روز پنج كس را بتهمت زنا بگرفتند و پيش او بردند و او در ايشان پنج حكم مختلف كرد بفرمود تا يكى را رجم كردند ويكى‌را حد زدند و يكى را نيم حد زدند و يكى را تعزير كردند و يكى را رها كردند . اورا گفتند يا امير المؤمنين حادثه يكيست وتوپنج حكم مختلف‌فرمودى گفت اگرچه حادثه يكيست‌احوال و وجوه مختلف ، گفت اما آن‌را كه رجم فرمودم محصن بود و بر محصن رجم است باجماع و سنت و اما آن‌را كه حد زدم محصن نبود و بر نا محصن حد است تمام . و اما آن‌را كه نيم حد فرموده بودم برده بود و بر برده نيم حد آزاد است واما آن‌را كه تعزير فرمودم كودكى بود و براو حد نباشد او را ادب فرمودم تا ديگر نكند و اما آن‌را كه رها كردم ديوانه بودبر ديوانه قلم تكليف نيست . وبروايتى چنين آورده‌اند كه زنى را پيش او آوردند با شش كس و گفتند اين هر شش كس با اين زن زنا كرده‌اند در يك روز او شش حكم مختلف كرد ازآن جمله آنكه يكى را فرمود بكشتند كه او ذمى بود و زن مسلمان، وباقى براين جمله كه ذكر كرديم . اما حد احصان بنزديك ما آن باشد كه مرد متمكن باشد از وطى فرجى سواء اگر بملك يمين باشد واگر بعقد نكاح‌ونكاح دوام باشد چه نكاح متعه احصان نيارد و بايدتامدخول بها باشد چو اگر دخول نبوده باشد حكم احصان ندارد و بايد تامتمكن باشد از او و خلوت باو چو اگر ممنوع بود از او هم حكمى نبود آن‌را و چون طلاق دهند زن‌را و باين شود از او حكم احصان باطل شود ، وجمله فقهاء در اين خلاف كردند و گفتند بطلاق و بينونه احصان ثابت باشد و نيز فقهاء مراعات تمكين نكردند . اما برده را شافعى گفت اگر آزادى بر بنده نكاح بندد يا بنده بر آزاد آزاد رااحصان ثابت شود وبنده را ثابت نشود و اين قول مالك‌است و أبوحنيفه گفت ميان‌ايشان احصان نباشد ازهردو جانب امااگر كودكى بر بزرگى‌يابزرگى بر كودكى‌عقد بندد بنزديك شافعى احصان ثابت شود بزرگ رادون كوچك ومالك وابوحنيفه

گفتند ازهيچ دوجانب احصان نباشد. أمارجما گرچه درقرآن نيست درسنت است وامت مجتمعند براو الا كه خارجيان در اين خلاف كردند و بخلاف ايشان اعتماد نيست . و عبادة صامت روايت كرد كه رسول ﷺ گفت « خذوا عني قد جعل‌الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة و تغريب عام والثيب بالثيب جلد مائة والرجم » گفت بگيريد ازمن خداى براى زنان رهى‌نهاد هربكر كه با بكر زنا كند صد تازيانه بايد زد و يكسال از شهر خود بايد راندن و مراد به بكر نامحصن است و هرثيّب كه با ثيّب زنا كند ايشان را حد بايد زدن آنگه رجم كردن بر آن بيان كه كرديم چون پير باشد . و حديث ماعز معروف است كه بيامد و گفت يا رسول الله زنيت فطهّرني زنا كرده‌ام مراپاك كن رسول ﷺ روى بگردانيد اوبدگرجانب رفت وبگفت رسول روى بگردانيد سيم باربديگر جانب آمد و گفت زنيت فطهّرني رسول ﷺ آنراكاره بود طلب‌شبهتى‌ميكردتادفع حد كند گفت لعلك قبّلتهاهما تا بوسه‌اى داده باشى؟ گفت يارسول‌الله بيش از اين بوده است و خواست تا دگرباره گويد يكى از جمله صحابه گفت يا هذا دانسته هستى كه اگريكبار دگر گوئى رسول ﷺ تورا رجم فرمايد و سنگسار كند گفت دانسته‌ام و خود براى اين آمده‌ام كه رسوائى و عذاب دنيا از عذاب و رسوائى آخرت آسانتر است آنگه بار چهارم گفت يارسول‌الله زنيت فطهّرني رسول گفت همانا تورا در عقل خللى هست گفت يا رسول‌الله در عقل من‌خلل نيست وليكن شيطان برمن مستولى شد رسول ﷺ صحابه راپرسيد كه اين‌را كامل عقل ميشناسيد گفتند آرى يارسول‌الله آنگه رسول ﷺ بفرمود تا او را رجم كردند . و روايت كرده‌اند از اميرالمؤمنين على ﷺ شراحه را در روز پنجشنبه حد فرمود زدن و روز آدينه رجم كرد او را گفتند يا اميرالمؤمنين دو حد زدى او را گفت بلى « جلدتها بكتاب‌الله و رجمتها بسنّة رسول‌الله » بكتاب خداى اورا حد زدم و بسنت رسول رجم كردم او را . اما مرد محصن و زن محصنه چون پير باشند برايشان دو حد بود يكى آنكه جلد أولا و آنگه رجم . و داود واهل ظاهر گفتند اين‌هردو حد برجمله محصنان باشدسوا اگر پيرباشند و اگرجوان . واين قول جماعتى است از اصحابان ما و جمله فقهاء گفتند برايشان رجم باشد دون الجلد و دليل‌ما نيز اجماع فرقه وحديث عباده صامت‌است كه گفتيم وحديث‌اميرالمؤمنين و شراحه . اما تغريب عام و آنكه يكسال بيرون كنند او را و اين در حق بكر معتبر است و مراد به بكر نامحصن است چنانكه گفتيم و دليلش‌حديث عباده صامت‌است . اما درآنكه جلد و تغريب يك حد است يا دو فقهاء خلاف كردند بنزديك ما دو حد است و بنزديك بيشتر فقهاء

آنستكه هردو يكيست و اين مذهب اوزاعى و ثورى و احمد وابن ابى‌ليلى و شافعى است. و ابوحنيفه گفت حد جلد است اما تغريب تعزير است موكول با رأى و اجتهاد وبنزديك ما اين تغريب برمردان باشد برزنان‌نباشد ومذهب مالك هم اينست . و شافعى و اوزاعى واحمد و ثورى وابن أبى‌ليلى گفتند هردو را تغريب بايد كرد و در عهد صحابه و عهد أميرالمؤمنين تغريب كردند ايشان را يعنى مردان را دون زنان أبوبكر بفدك فرستاد و عمر بشام و عثمان بمصر و اميرالمؤمنين على بروم . بربنده وپرستار چون زنا كنند تغريب نباشد بنزديك ما و مذهب مالك و احمد هم اينستو شافعى‌را در او دو قولست يكى چنانكه ما گفتيم و يكى آنكه تغريب بايد كردن و در آن قول كه گفت تغريب بايد كردن در مدت دو قول گفت يكى‌يكسال كالحرسواء و دوم ششماه قياساً على حدهما. اگرمردى ديوانه زنا كند بازن عاقله هردوراحد بايد زدن بنزديك ما . واگر مرد عاقل‌بازن ديوانه زنا كند برمرد حد باشد دون زن وشافعي گفت در هردو جاى بر ديوانه حدٌ نيست و ابوحنيفه‌گفت بر زن عاقله نيز حدٌ نيست چون ديوانه بااو زنا كند اما اگر مرد عاقل باشد وزن ديوانه برهردو حدٌ واجب بود (١) . حكم زنا ثابت نشود الاباقراريا چهار گواه مردان عاقل بالغ عدل و شافعى هم اين گفت وابوحنيفه گفت دو گواه كفايت باشد. اما إتيان البهيمة بدو گواه ثابت شودشافعى گفت چهار گواه بايد و أبوحنيفه‌گفت دو گواه بس باشد . اگر مردى را بازنى دربستر يابند يـا به بينندكه اوْرا بوسه ميدهد يا دست درگردن او كرده باشد اصحاب مارا دراو دوروايت است يكى آنكه‌برو حدى تمام باشد و روايت ديگر آنكه براو تعزير باشد و اين مذهب جمله فقهاء است . زنى كه شوهر ندارد و حملى برو پيدا شود و او اقرار ندهد بر خود بزنا برو حد نباشد بنزديك ما و بنزديك ابوحنيفه همچنين است و شافعى گفتو مالك برو حد باشد . اما اقرار بايد تـا چهار بار اقرار دهد در چهار مجلس بنزديك ما و بنزديك ابوحنيفه نيز هم چنين است وشافعى گفت يكبار كفايت بود واين قول مالك است، وحماد بن أبى‌سليمان گفت وابن أبى‌ليلى‌اقرار چهار بار بايد سواء اگر در يك مجلس بود و اگر در چهار مجلس. چون اقرار دهد كه برو حدى هست آنكه منكر شود گويد دروغ گفتم حد از او ساقط شود و مذهب شافعى وابوحنيفه و يك قول مالك اينست. قول ديگر آنكه ساقط نشود و اين قول حسن بصريست. وسعيد بن

---

(١) اين حكمرا بسيارى از فقها نپذيرفتند چون بر ديوانه تكليف نيست و حق آن است كه امام ميتواند اگر صلاح بيند ديوانه را بترساند بوجهى‌كه در ردع او مؤثر باشد چنانكه حيوان را ازچريدن كشتزارها ميترسانند واين غير حد است .

جبیر وداود گفتند چون چهار گواه گواهی دهند برو بزنا حد ثابت شود بروسواء اگر تصدیق کند ایشان را و اگر تکذیب و شافعی هم این گفت أبوحنیفه گفت حد باید زدن او را چون تصدیق کند گواهان را برای آنکه تصدیق از او اعتراف باشد و باعتراف گواهی گواهان را اثر بود و بیك اعتراف حدّ واجب نبود. واگر مردی زنی را یابد بربستر خود وگمان برد که زن اوست و با او خلوت کند برو حدّ نباشد و مذهب شافعی هم اینست و أبوحنیفه گفت بروحد باشد. مرد لال چون باشاره معلوم کند که اوزنا کرد یاقتل عمد کرد برو حدّ وقصاص واجب بود و شافعی هم این گفت وابوحنیفه گفت نه برو حد باشد ونه قصاص . أما لائط اگر ایقاب کرده باشد قتلش واجب بود و امام مخیراست خواهد بتیغ کشد اورا و خواهد دیواری برو افکند و خواهد از بلندی بیندازد اورا ، و اگر دون ایقاب باشد بنگرد اگر محصن بود رجم کند اورا واگر نامحصن بود حد زند اورا کالزنا و این یك قول شافعی استو قول زهری و حسن بصری و ابویوسف ومحمد بن الحسن و قول دیگر شافعی را آنستکه بکشد اورا بهرحال و مذهب ابوحنیفه آنستکه براو تعزیر باشد وحدّ نبود براو، واماوالطی البهیمه بنزدیك مادون الحدّ واین مذهب مالك و ثوری وابوحنیفه است ، وشافعی را سه قولست یکی موافق این قول و دوم آنکه حکمش حکم زانی باشد وسیم آنکه حکمش حکم لائط باشد . اگرمردی ذات محرمی را بخرد از آن خود ازمادر یاخواهر یادختر یاعمه یاخاله یادختر برادر یادخترخواهر آنگه بداند ایشان را و بشناسدوبا علم بآن مواقعه کند بایشان اورا ببايد کشتن علی کل حال و شافعی را دوقولست یك قول آنکه برو حد باشد دوم آنکه برو هیچ نباشد ، واین مذهب ابو-حنیفه است . اگرمردی زنی رابمزد بستاند برای وطی واورا بروطی مزدی دهد اوزانی باشد و برو حدّ باشد وشافعی هم این گفت وابوحنیفه گفت برو حد نباشد و گفت لواستأجرها لیزنی بها لاحدّ علیه أیضاً ولواستأجرها للخدمة فوطیٔها فعلیه الحدّ. اگر نکاح بندد بریکی از ذوات محرم خود ازآنانکه گفتیم ازنسب یاازرضاع یابرزن پدر یابرزن پسر یازنی کند برسرچهار زن یازنی کند که شوهر دارد یازنی کند که طلاق داده باشد اورا یالعان کرده باشد بااو یاسه طلاق داده باشد اورا آنگه خلوت کند بایکی ازاینان درذوات محارم بروقتل باشد ودراجنبیّات برو حدبود ، و شافعی هم این گفت إلاآنکه این فصل که ما کردیم اونکرد، و ابوحنیفه گفت در این هیچ حد برو نباشد . اگر چهار مرد بر کسی گواهی دهند بزنا و بشرط گواهی باشند

آنگه (۱) غايب شوند يا بميرند حاكم را باشد كه بگواهى ايشان حكم كند و مشهود عليه را حدّ زند و شافعى هم اين گفت وابوحنيفه گفت چون بميرند يا غايب شوند حاكم را نباشد كه بگواهى ايشـان حكم كند. چون چهار مرد حاضر آيند بنزديك حاكم تا بر كسى گواهى دهند بزنا سه كس گواهى دهند چهـارم گواهى ندهد مشهود عليه را حدّ نبايد زدن بلاخلاف براى آنكه گواهى تمام نيست و آنكه گواهى نداد بر او هيچ نبـاشد بلا خلاف اما آنان را كه گواهى دادند حدّ فريه بايد زدن ، و ابوحنيفه و اصحاب او هم اين گفتند ، وشافعى را درو دو قولست · اگر چهار كس گواهى دهند بر كسى بزنا وآنكس محصن باشد امام اورا رجم كندآنگه يكى باز آيد و گويد كه اين گواهى دروغ دادم وقصدمن كشتن او بود اورا بقصاص بايد كشتن ، وشافعى هم اين گفت ، وابوحنيفه گفت قصاص نباشد اينجا. اگر برزنى ستم كنند و باوفساد كنند برو حدنباشد بلاخلاف واورا مهرى نرسد(۲) و ابوحنيفه همچنين گفت وشافعى گفت اورا مهر مثل رسد. بنده وپرستار چون زنا كنند برايشان نيمه حدّ باشد پنجاه تـازيانه اگر محصن باشند و اگر نه ومذهب شافعى و أبوحنيفه و مالك هم اينست عبد الله عباس گفت اگر محصن باشند برهريكى ازايشان نيمه حد باشد واگر نباشند برايشان هيچ نيست وبعضى فقهاء گفتند حكم بنده دراين باب حكم آزاد است اگر محصن بود رجم واگر نامحصن بود حد و داود گفت بنده را صدتازيانه بزنند وكنيزك را پنجاه اگرشوهر دارد واگر ندارد برو هيچ نيست بيك روايت ازاو، وبديگر روايت صدتازيانه بزنند وسيدرا باشد كه كنيزك وغلام خودرا حد زنددر آنچه مستحق باشند بى‌اذن امام، ومالك گفت اگرغلام بود خواجه‌را باشدونيز اگر كنيزك باشد كه اورا بشوهرداده باشند، واگرشوهردارد نرسد اوراكه حد زند، سيّد را باشد كه‌اقامت‌حد كند برمملوك‌خود، باقرار يا بعلم خوديا بگواهى گواهان وشافعى‌دراعتراف‌موافقت كرد مارا قولا واحداً ، ودربيّنه وعلم سيد دوقولست اورا. اگرسيد فاسق بود ياذمّى يامكاتب او راباشد كه اقامت حد كند برمملوك وشافعى را دوقول‌است. اگر چهارمرد بر كسى گواهى دهند بزنا دو گويند او زنا كرده ببصره ودو گويند بل كوفه يا گواهى دهند او زنا كرد دراين خانه در فلان زاويه و دو گويند در ديگر زاويه مشهود عليه‌راحد نباشد بلاخلاف ، و گواهان را حد بايد زدن. و شافعى را دو قولست يكى چنانكه ما گفتيم يكى آنكه حد نبايد زدن‌ايشان

---

(۱) يعنى شرائط شهود درآنها جمع باشد .

(۲) بسيارى از فقها گويند بزن مهرالمثل بايد داد از جمله علامه در قواعد.

را و اين‌قول ابوحنيفه است . چون چهار کس گواهي دهند بر کسي بزنا حد واجب شود بر- مشهود عليه سواء اگر عهد متقاد باشد و اگر نزديك، وشافعي هم اين گفت و ابوحنيفه گفت چون عهد متقادم بود گواهي ايشان نشنوند . ابويوسف گفت ما جد کرديم برابوحنيفه که اين تقادم عهد را حدي بگو نگفت و حسن بن زياد ،و محمد بن الحسن گفتند حد نهاد آنرا بيکسال و ابويوسف و محمد گفتند اگر ازپس ماهي گواهي دهند من وقت المعاينة گواهي ايشان مقبول نباشد ، از شرايط احصان اسلام نيست بل‌حرّيت وبلوغ و کمـال عقل وتمکين از وطي کفايت باشد بنزديك ماچون اين شرايط حاصل آيد محصن شود ، وشافعي هم اين گفت ومالك گفت اگر زن وشوهر کافر باشند احصان نبود چه نکاح ايشان نکاح نيست و ابوحنيفه گفت‌اسلام شرطست و کلام بااو در هردو فصل باشد يکي آنکه برمشرکان اصلا رجم هست يانه ؟ گفت‌نه ديگر آنکه اسلام شرط باشد در احصان يا نه گفت شرط باشد . مرد بيمار مأيوس را چون حد برو واجب شود صد شاخ باريك شمش (۱) ببايد گرفت و در هم بستن و يکباربروي زدن بروجهي که مؤدي نباشد باتلف او، وابوحنيفه گفت برآن گونه که باشد مجتمع ومتفرق بزنند ضربي مولم، ومالك گفت صد تازيانه درهم بندند يا کمتر بحساب بزنند اورا بآن ضربي مولم و شافعي گفت باطراف الثياب والنعال بزنند ضربي نه مولم . واين طرفي است بسنده از خلاف و در اين موضع آنقدر کفايت است .

(فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ) فاء براي‌آن‌آورد که کلام متضمن‌شرط است والتقدير من زني من رجل اوامرأة فعلي کل واحد منهما مائة جلدة . واين خطاب اگر چه متوجه است بجمله امت مراد رسولست عليه السلام وائمه که قائم مقام او باشند در اقامت حدود بلاخلاف . حقيقت زنا وطي مرد باشد زن‌را در فرج بي‌عقدي شرعي يا شبهه عقدي با علم يـا غلبه (۲) و نه هروطي حرام زنا باشد براي‌آنکه وطي زن حايض حرام است و نيز وطي‌نفساء و نگويند که آن زناست . قوله (وَلا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللهِ) ونبايد که شما را بگيرد بايشان رأفتي و شفقتي در دين خداي . مجاهد وعکرمه و عطاء بن أبي‌رباح و سعيد جبير و نخعي و شعبي گفتند وابن زيد و سليمان بن يسار معني آنستکه نبايد که رحمت شمارا

(۱) درکتب عربي بجاي اين‌کلمه شمراخ آمده است و در برهان گويد شمشارو در آخر آن راء آورده است. شاخهاي تازه را گويند که از درخت شمشاد برآيد و از غايت نازکي ميل بجانب زمين کند و بعضي گويند درختي است مانند شمشاد هميشه سبز و خرم.

(۲) ظاهراً مراد بغالب ظن است يعني هرگاه بغالب ظن بدانند اجنبيه است هم وطي او زنا است .

برآن حمل کند که حد خدا رها کنید و اقامت نکنید . معتمر گفت از عمران که من ابو- مجلز را گفتم این سخت تکلیفی است که خدای مارا کرد فی‌قوله « ولا تأخذكم بهما رأفة في دين‌الله » و مارا از روی بشریت رحمت میباشد برایشان همانا ما را دراین بزه باشد گفت معنی آیه نه آنستکه تو گمان بردی معنی آنستکه سلطان و حاکم برای رحمت و رقت نباید تا اقامت حدود رها کنند و گفتند دلیل براین ظاهر آیتست من قوله « فاجلدوا كل واحد منهما» و جلد در لغت زدن بر ظاهر جلد باشد يقال :

جَلَدَهُ إذا ضرب جِلْدَهُ كما يقال ظَهَرَهُ وبَطَنَهُ ورَأَسَهُ إذا ضرب ظَهْرَهُ وبَطْنَه ورَأسه ، خالد گفت عبدالله عمر را کنیزکی بود زنا کرد او را بدست من داد و گفت این را حد زن برپشت وبر پایهای و اندامهای دیگر ضرب خفیف او را گفتم فاین أنت عن قوله «ولا تأخذكم بهما رأفة في‌دين‌الله » گفت بهرحال بنشاید کشتن او را خدای او را جلد فرمود قتل نفرمود ، سعید بن المسیب وحسن گفتند مراد آنستکه ضربی زنی موجع و مولم . زهری گفت در زنا و فریه اجتهاد باید کردن در زدن و مبالغه نمودن و درحدّ شرابخواره تخفیف . قتاده گفت در حدّ شرب و فریه تخفیف باید و در زنا اجتهاد باید کردن در زدن و مبالغه نمودن. حماد گفت قاذف و شارب را حدّ با جامه باید زدن و زانی را بر پشت برهنه باید کردن . و بنزدیك ما ایشان را حدّ چنان باید زدن که ایشان را یابند اگر برهنه باشند ایشان را حدّ برهنه باید زدن و اگر جامه باشد ایشان را حدّ با جامه باید زدن و مرد را حدّ که زنند ایستاده زنند و زن‌را بنشانند و این حد که زنند برجملهٔ اندام او متفرق کنند الا برروی وبر فرج و مذهب شافعی هم اینست و ابوحنیفه گفت جز برسر و روی و فرج . اما کیفیت اقامه حدّ آنستکه امام حاضر آید و گواهان بجای حد یا رجم و اگر حد باقرار مرد وزن واجب شده باشد امام ابتدا کند برجم آنگه مردمان و اگر بگواهی گواهان درست شده باشد اول گواهان ابتداء کنند آنگه امام آنگه مردمان ومذهب ابوحنیفه هم اینست وشافعی گفت ابتدا کردن واجب نیست برکسی بل هرکه خواهد ابتدا کند و اگر مرد یا زن ازآنان باشند که براو جلد و رجم واجب باشد اول حد زنند اورا و رها کنند تا نیك شود آنگه رجم کنند چون امام کسی را رجم خواهد کردن . بفرماید تاچاله بکنند و مردرا درآنجا کنند تا کمر بست(١) و اگر زن باشد تا بسینه و بخاك پیرامن ایشان بینبارند و استوار کنند وآنانکه سنگ اندازند

---

(١) جای بستن کمر .

با پس پشت او شوند و از برابر روی سنگ نیندازند تا بررویش نیاید اگر ازخاك برآید و بگریزد نگاه کنند اگر بگواهی گواهان براو درست شده باشد باز آرند او را و بچاله فرو کنند و سنگ می‌اندازند تا تمام بکشنداورا. و اگر باقرار او براو متوجه شده باشد وبرآید و بگریزد نگاه کنند اگر پیش از آن باشد که هیچ سنگ براو آید باز آرند اورا و سنگسار کنند و اگر سنگ چند برو آمده باشد اگر همه یکی بود و برآید و بگریزد رها کنند تـا برود و بدنبال او نروند و سنگ بزرگ نزنند ایشان را بل سنگهای کوچك میانه معتاد که انداختن را شایداز آن‌زنند. وآن‌راکه حد زنند بروجه إیجاع و ایلام زنند و سخت زنند اگر درزیر آن‌بمیرد برزننده اوهیچ‌نباشدواورا قود ودیت نباشد ومردرا برپای بدارند وزن‌رابنشانند وجامه براو به بندند تا عورتش گشاده نشود وآن‌را حدزنند، اگر بگریزد حد تمام نازده باز آرند اورا وحد تمام بزنند سواء اگر باقرار او باشدواگر بگواهی گواهان. وآن‌راکه براو رجم واجب باشد واوبیمار بود رجم کنند او را و انتظار آن نکشند تا بهتر شود چه غرض‌تلف اوست وآن‌راکه حد باید زدن و بیمار باشد رها کنند تابهتر شود آنگه حد زنند اورا و اگر مصلحت اقتضاء تقدم حد کند براو حد زنند علی کل حال بصد شمش (۱) درهم بسته چنـانکه بیان کردیم و آنرا که حد باید زدن در صمیم‌الحر والبرد‌نزنند رها کنند تا هوا خوش شود ودر زمین دشمن کس‌را حد نزنند تاحمیت حمل نکند اورا برآنکه درایشان گریزد واگر کسیکه حد براو واجب بود با حرم خدای یا حرم رسول یاحرم یکی ازائمه گریزد رها کنند تابیرون آید آنگه حدش زنند اگربیرون نیاید طعام وشراب براو تنگ کنند تابیرون‌آید آنگه‌حدش زنند . و زن را چون حد براو واجب شود و آبستن باشد رها کنندتا باربنهد و از نفاس‌بیرون آید و کودك را شیر دهد آنگه حدش زنند اگر جلد باشد اگر رجم . و آنکس را که چند حد براو جمع شود که ازآن بعضی کشتن باشد همه بجای‌آرند و کشتن بازپس دارند چنانکه مثل آنراکه حد فریه براو واجب باشد ودست بریدن بدزدی و کشتن بقصاص یا رجم بزنااول حدش زنندآنگه دستش ببرندآنگه قصاص کنند اورا وآنراکه حدی‌براو واجب شود واوعاقل باشد آنگه مخلّط شود حد براو بدارند بهرحال و رها کنند . و امیرالمؤمنین عليه‌السلام حکم کرد در مردی که برخود اقرار داد بحدی که خدای را هست براو و بیان نکرد که چه حد است ؟ گفت او را چندانی میزنید تا اوگوید بس ، و آنکس که بحدی اقرار دهد آنگه إنکار کند

(۱) این‌کلمه پیش از این هم گذشت ترجمه شمراخ است و بمعنی شاخ درخت و دربرهان‌شمشار براء بمعنی شاخ درخت آورده اما شمش بدین معنی مذکور نیست.

التفات نکنند بانکار او و حد براو برانند مادام تا رجم نباشد اگر رجم باشد بانکار او از او دست بدارند، وزن مستحاضه را تا خونش منقطع نشود حد نزنند اورا وچون امام کسی‌را حد خواهد زدن مردم را خبر دهد تاجماعتی حاضر آیند و مشاهد حال باشند و معتبر شوند بآن و ذلك قوله:

(وَلْيَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) و خلاف کردند در عدد ایشان و کمیت. بنزدیك ماده کس باشند و این قول حسن‌بصریست ، عبدالله عباس گفت کمیت ایشان یك کس باشد و این یك روایت است اصحاب مارا . عکرمه گفت دو کس باید . زهری گفت سه کس . شافعی گفت چهار . نخعی و مجاهد گفتند یکمرد لقوله « و ان طائفتان من‌المؤمنین اقتتلوا-الایة» راوی خبر گوید که روزی نزدیك ابوبریدة الاسلمی رفتم بکاری او را یافتم جماعتی از همسایگان را حاضر کرده کنیز کی را حد خواست زدن بفرمود تا جامه بیاوردند و گرد او در دادند و پسرش‌را فرمود تااورا پنجاه تازیانه بزدآنگه برخواند «ولیشهدعذابهما طائفة من المؤمنین » ابوهریره گفت که رسول ﷺ گفت که اقامت حدبزمینی اهل‌آن زمین را بهتر باشد ازچهل شبانه روز باران . حذیفة الیمان روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت « یا معشر النـاس اتقوا الزنافان فیه‌ست خصال ثلاثاً فی الدنیـا و ثلاثاً فی الاخرة » گفت از زنـا بپرهیـزید که در او شش خصلت است سه در دنیـا است و سه در آخرت امّا آن سه که در دنیاست آبروی ببرد و درویشی آرد وعمربکاهد ، واما آن سه که در آخرت است خشم خدای بواجب کند و حساب بد بود خداوندش را و ملازمت دوزخ . و انس روایت کرد که‌رسول ﷺ گفت اعمال امت من برمن هرشب آدینه عرض کنند دوبار خشم خدای سخت باشد بر زنا کنندگان . وهب بن منبه گفت زانی بنمیرد تا درویش شود وقوّاد بنمیرد تا کور نشود .

قوله (أَلزّانِي لا يَنْكِحُ إِلّا زانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً - الآية) علما در معنی و حکم آیه خلاف کردند بعضی گفتند سبب نزول‌آیه آن‌بود که‌مهاجران چون بمدینه آمدند درمیان ایشان درویشان بسیار بودند و درمدینه جماعت زنان ناپارسا بودند باین کار معروف وتوانگر بودند این درویشان را طمع افتاد که ایشانرا بزنی کنند از آنجا که ایشان را جای ومال‌نبود از رسول ﷺ دستوری خواستند در نکاح ایشان خدای تعالی این آیه فرستاد و نکاح ایشان بر مسلمانان حرام کرد ، هم زوانی بودند هم مشرکات ، وگفت مرد زانی نباید تا نکاح کند

إلا زانیه یا مشرکه را و نیز زن زانیه مناکحه نکند الا با زانی یا مشرکی و نکاح ایشان برمؤمنان حرام‌است . وظاهر آیه اگرچه خبر است معنی آنستکه باید که چنین باشدچنانکه گفت « ومن دخله کان آمناً » یعنی باید تا ایمن دارند او را و قوله « إن الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر» یعنی باید تا نماز مردمان را منع کنداز فحشاء و منکر چو اگر خبربودی دروغ بودی. واین قول مجاهد است و عطاء بن ابی‌رباح و قتاده و زهری و القاسم بن‌ابی‌بره و شعبی و ابوحمزة الثمالی و روایت عوفی از عبدالله عباس . عکرمه گفت در زوانی آمد زنا کنندگان که در مکه بودند ودر مدینه و بسیار بودند و ازمشاهیر ایشان نه زن بودند صواحب رایات چون علمهای بیطار تا ایشانرا بآن بشناختندی . یکی ام مهرول کنیزك سایب بن ابی‌سایب المخزومی و ام علیط بود کنیزك صفوان بن امیّه و جنّة القبطیه بود کنیزك عـاص بن وائل و مزنه بود کنیزك مالك بن عمیلةبن‌السبّاق‌وحلاله بود کنیزك سهیل بن عمرو وام‌سوید بود کنیزك عمرو بن عثمان المخزومی‌و سریفه بود کنیزك زمعة بن‌الاسود و فرشه بود کنیزك هشام بن ابن ربیعه و قریبا بود کنیزك هلال بن انس (۱) و خانه‌های ایشانرا خرابـات خواندندی در جاهلیت . و بخانه ایشان الا مشرك یا زانی نرفتی ودر جاهلیت عادت بودی که مردم فرومایه زنان ناپارسا را بزنی کردندی بطمع کسب ایشان‌وآنرا طعمه ساختندی‌جماعتی درویشان مسلمان را اندیشه افتاد که همچنین کنند از پیغامبر دستوری خواستند خدایتعالی‌این آیه فرستاد و نهی کرد ایشان را از مناکحه ایشان و امثال‌اینان، و عمرو بن شعیب گفت : آیه در مرثد الغنوی آمد و در عناق . و مرثد مردی بود شجاع و او را دلدل گفتندی واورا رسول ﷺ نصب کرده بود تاضعیفان مسلمانان را ازمکه بمدینه آوردی‌و این عناق‌درجاهلیت دوست او بود چون اوبمکه آمداورا استدعا کرد او گفت خدایتعالی زنا حرام کرده است گفت پس مرا بزنی کن بنکاحی که شما راست او گفت تااز رسول ﷺ دستوری خواهم و دستوری خواست خدای این آیت‌بفرستاد، بعضی دگر گفتندمراد بنکاح نه عقد است بل نکاح کنایتست از جماع و بنزدیك ما این لفظ از الفاظ مشترك که است حقیقت بـاشد در عقد و در جماع و از اینست که ما گفتیم که بیك عبارت‌خبر توان دادازدو معنی مختلف به نیستی (۲) که چون گوید لا تنکح ما نکح أبوك روا باشد که این یك‌لفظ بود عن العقد والجماع معاً . پس گفتند معنی

(۱) اسامی اشخاص مطابق تفسیر طبری است .

(۲) یعنی در جمله منفی میتوان از لفظ مشترك هردو معنی خواست هرچند در جمله مثبت کسی روا نداند .

آیت آنستکه خلوت نکند و زنا نکند با زانیات إلا زانی یا مشرکه و نیز از زنان رغبت نکند در زنا الازانیه یا مشرکه اینقول سعید بن جبیر است و ضحاك و عبدالرحمن بن زید وروایت والبی ازعبدالله عباس که گفتند معنی آنستکه الزانی لاینکح أی لا یزنی إلا بزانیة اومشرکة وکذلك الزانیة لایزنی بها الا زانأومشرك . (وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) و نکاحایشان حرام است برمؤمنان . سعید بن المسیب گفت این در ابتدای اسلام بود آنکه منسوخ شداین حکم بقوله تعالی « و أنکحوا الایامی منکم ـ الایة » این قول درست نیست بنزدیك ما واگر چه منهب بیشترفقهاء اینست. وحسن بصری گفت مراد بزانی محدود استآن زانی راخواست که او را حد زده باشند واین هم تخصیص است بی‌دلیلی مخصص‌اما نکاح مشرکات روانیست(١) بلاخلاف و نیز نکاح زانیات مادام تامصر باشند برآن ، اگر توبه کنند و توبه ایشان ظاهر شود نکاح ایشان رواست اما اگر کسی باکسی زنا کند از دو وجه بیرون نبود یا در آنوقت محصنه بوده باشد و شوهر داشته بود یا نبود اگر شوهر داشته بود حلال نباشد هرگز واگر نداشته بود اگر باتوبه خوانند ایشانرا چون‌توبه کنند هردو روا باشد ایشانرا مناکحه کردن و علامت توبهٔ زن آن باشدکه مرد او را استدعا کند اگر اجابت کند بمثل آن تائب نیست و اگر اجابت نکند از او توبه توان شناخت . قوله تعالی :

(وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ـ الآية) حقتعالی در این آیه حکم قاذفوحد او بیان کرد و گفت آنانکه ایشان محصنات یعنی عفـایف راو زنان پارسا راکه ایشان خوددراحصان و صیانت کرده باشند قذف ورمی کند بتهمت زنا گویدیازانیه،ای‌زنا کننده، یا گوید زنا کردی و همچنین اگر مردی پارسای‌بیگناه را گوید یا زانی أو زنیتَ اگر برآن دعوی که گفته باشد چهار گواه نیارد تاگواهی دهند برآنکه این گوینده راست گفت واین مرد بااین زن زنا کرد وما به معاینه دیدیم کالمیل فی‌المکحلة والا این گوینده راهشتاد تازیانه باید زدن آنگه حکم کرد که گواهی ایشان قبول مکنیدهرگز مادام تا توبه نکرده باشند برخلافی که هستمیان فقهاء وگفته‌شود ان‌شاءالله (أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) ایشان فاسق باشند این سه حکم کرد ایشان را یکی وجوب حدویکی نفی قبول شهادت ویکی نام فسق. اماحکم آیه بدانکه‌بنزدیك ما مردی یا زنی اگرکافر باشند و اگر مسلمان ، اگر بنده باشند اگر آزاد ، پس از آنکه عاقل و بالغ باشد مردی را گوید یازانی‌یا گوید ای لائط یا ای مفعول یا دشنامی که معنی این

(١) روا نیست اعم از حرمت وکراهت است چون نکاح مشرکه حرام است و نکاح زانیه مکروه وهردو بیك‌کلمه منهی شدند وحرم ذلك علی المؤمنین .

دارد بهرلغت که باشد بشرط آنکه عالم باشد بآن لغت و بموضوع آن ، یا زنی‌را که گوید از این عبارات چیزی ، باین حد براو واجب شود هشتاد تازیانه ، اما اگر قاذف بنده بود حدهم هشتاد لازم باشد بنزدیك ماو زهری و عمر عبدالعزیز موافقت کردند مارا، و جمله فقهاخلاف کردند و گفتند حدّ بنده بر نیمه حدّ آزاد باشد چهل‌تازیانه. دلیل ما عموم آیتست ودر آیت فرقی‌نیست. اگر کسی قذف کند جماعتی را هریکی را علیحده بکلمتی مفرد گوید یکی را یا زانی و دیگری را یالائط و دیگری را یا مفعول برای هریکی حدی واجب شود بر او و این مذهب ماست‌و مذهب شافعی قولا واحداً و اگر جمله را یك لفظ گوید شما زنا کردید یا شما زنا کننده‌اید مذهب ما آنستکه این قوم اورا به نزدیك حاکم آرند وبیکبار مطالبه کنندبراو یك حدّ باشد برای همه و اگر هریکی علیحده او را بحاکم آرند و بحق خود مطالبه کنند برای هریکی امام حدی زند اورا، و شافعی را دو قول است دراین مسئله در قدیم گفت بر او یك حدّ باشد برای همه و در جدید گفت برای هریکی حدی کامل باشد براو واین تفصیل مراعات نکرد که ما گفتیم . ابوحنیفه گفت بر او یک حد بیش نباشد سواء اگر بیک کلمه گوید یا بکلمات مختلف مفردهریکی را، و ابوحنیفه را بظاهر آیه تمسک نیست‌اگر گوید ظاهر آیت آنست «یرمون المحصنات» ایجاب حدّ برای جماعت‌محصنات کرد گوئیم اگر این ظاهررا کار بندد لازم آید که برای‌افراد براوحدّ واجب‌نبود واین‌خلاف اجماع‌است دگر آنکه فاجلدوهم برجمع است و باتفـاق مرادآنستکه فاجلدوا کلّ واحدمنهم .چون‌درحدقاذف‌معنی اینست ممتنع نباشد که درحدمقذوف هم این‌تقدیر باشد که گوید مردی‌را که‌تو زنا کردی بـا فلان زن‌براو دوحد واجب‌شود یکی برای مردیکی برای‌زن چه‌او دو کس‌راقذف کرد. وابو-حنیفه گفت براو یک‌حد باشدوشافعی درقدیم‌هم این گفت‌ودرجدیددوقول‌است اورایکی‌چنانکه ما گفتیم ودیگر آنکه یکحد واجب باشد .

اگر کسی گویدیابن‌الزانیین براودوحدواجب‌شودمادرو‌پدرمقذوف‌را،اگرزنده باشندمطالبه ایشان‌را باشد، اگرمرده باشندبحق‌ارث‌مطالبه‌مقذوف‌را باشد ودیگر وارثـان را.ابوحنیفه گفت یکحد واجب باشد وشافعی‌را دوقول‌است‌یکی چنین که ما گفتیم‌واین‌قول‌او‌است‌درجدید ودرقدیم گفت یکحد. بدانکه‌حدقاذف موروث باشد همچون مال‌برای آنکه‌حق مقذوفست بمیراث برسد بنسب دون‌سبب ، خویشان‌نسبی‌را باشددون‌سببی، وابوحنیفه گفت موروث نبـاشد وشافعی گفت موروث‌باشد ودر آنکه بکه‌رسد سه قولست‌اورا: یکی‌قول‌موافق مذهب ما وقول دوم آنکه عصبه را باشد وقول‌سیم آنکه بجمله خویشان‌رسد ازخویشان نسبی وسببی ازمردان وزنان واین‌مذهب

اصحاب اوست. وتعریض بقذف قذف نباشد بنزدیك ماسواء اگر درحال غضب باشد و اگر در حال رضاومذهب شافعی همین است ومالك گفت درحال غضب قذف باشد ودرحال رضا قذف نباشد مرد آزاد بکر را چون درزنا چهار حد بزنند یادرقذف ببار پنجم بکشند اورا وبنده را دربار هشتم و یك روایت آنستکه بنده را ببارچهارم بکشند ،وجمله فقهاء دراین خلاف کردند و گفتند براو حد باشد چندانکه کند از قذف و زنا. « والّذین یرمون المحصنات » سعید جبیر گفت آیه در باب عایشه آمد و دگر مفسران گفتند آیه عامّ است در جمله آنانکه آیه متناول بود ایشانرا از جملهٔ زنان مؤمنان و رمی و قذف وفریه یکی باشد یقال رمیته بکذا و آنچه رمی باو متعلّق است وآن زناست ازآیه حذف کرد لدلالة الکلام علیه . و التقدیر والّذین یرمون المحصنات بالزناءثمّ لم یأتوا بأربعة شهداء علی دعواهم فاجلدوهم . «فاء» برای آن آورد که کلام متضمّن شرط است از روی معنی چنانکه بیان کردیم پیش از این. اگر گواه بیارد مقذوف را رجم باید کردن یاحد زدن برموجب آنچه مستحق آن باشد واگر نیارد اورا هشتاد تازیانه بباید زدن حد المفتری، حسن بصری گفت حد المفتری با جامه زنند واین روایت است ازباقر عليه السلام، ونخعی گفت جامه راازاوبردارند، و بنزدیك ما حد مفتری باجامه زنند وحدزنا برهنه قوله : « ولا تقبلوا لهم شهادة ابداً » ونیز ازحکم اوآنستکه گواهی اوهرگز قبول نکنند مادام تا بر آن مصرّ باشد اگر توبه کند وحد توبهٔ او آن بود که خویشتن را دروغ زن کند گوید دروغ گفتم آنگه گواهی او قبول کنند وداخل بود درحد استثناء و این مذهب ماست و مذهب شافعی سواءاگر حد زده باشند اورا واگر نزده باشندواین قول مسروقست وزهری وشعبی وعطاوطاووس ومجاهد وسعیدجبیر وعمرعبدالعزیز وضحاك وقول باقر وصادق است عليهما السلام. ومذهب ابوحنیفه واصحابش و اهل عراق آنستکه اوداخل نیست دراستثناء بل استثناء راجعست إلی قوله «أولئك هم الفاسقون» و مقصوراست براواواین قول شریح است وسعیدبن المسیّب وحسن وابراهیم وامّا بتوبه حد از او ساقط نشود برای آنکه ازحق مقذوفست اگر عفو کند ساقط شود وإلاّ بتوبه حق خدای ساقط شود باسقاط او. امّا حدّ زانی اگر توبه کند پیش از آنکه گواهان براو گواهی دهند حدّ ساقط شود به نزدیك ماواگر پس از آن باشد حدّ ساقط نشود « واولئك هم الفاسقون» وآنانکه این کنند از قذف محصنات فاسق باشند .

(إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا) إلاّ آنانکه توبه کنند، خلاف کردند دراین استثناء و مانند این از هراستثنائی که متعقّب باشد چندجمله کلام را إمّا راجع بود بآنکه دربر او بود یاراجع باشد

با جمله 'شافعی و اصحابش گفتند راجع باشد باجمله آنچه‌متقدّم باشد. و ابوحنیفه‌واصحابش گفتند راجع باشد الی مایلیه فقط. و مذهب ما آنستکه صحیح بود رجوع او باهریکی‌ازآن و قطع نتوان کردن بریکی از آن إلاّ بدلیلی قاطع. و مثال او چنان باشد که کسی گوید قصدت الادباء و أکرمت العلمآء و أدبت الغلمان إلاّ واحداً منهم این استثناء راجع با غلمان بود یا باجملهٔ آنچه رفته است. اختلاف مذهب آنست که گفته شد و دلیل برمذهب صحیح که ما اختیار کردیم از توقف بردلیل، حسن‌استفهام است که سامع‌چون شنود که کسی گوید«أکرم العلمآء و جالس‌الفقهاء واضرب الغلمان‌إلاّ واحداًمنهم » که بپرسد گوید که‌را خواستی واستثناء ازکدام جمله کردی از یکی یاازهمه؟ وحسن این استفهام دلیل اشتراك‌واحتمال کند. دلیلی دیگر برصحّت این مذهب که ما در قرآن واستعمال اهل لسان چنان یافتیم که چون‌متعقّب باشد جمله‌را یکبار راجع بود باهمه ویکبار إلی مایلیه واستعمال اهل‌لغت لفظی‌را دریك‌معنی یادومعنی یامعانی بسیار دلیل حقیقت او کند درآن معانی‌إلاّ که دلیلی از خارج پدید آید که در بعضی حقیقت است و در بعضی مجاز چنانکه درآیه هست که بظاهر استثناء توبه‌ردّ کردیم با فسق و بدلیلی بانفی شهادت و گفتیم‌الاّ استثنا است از این‌دو ودر سقوط‌حدّ توقّف کردیم، دلیل دیگر که مارا ره نمود شرعی آنکه استثناء نیست از اوحدّ ساقط نیست. دلیل‌دیگر برصحّت‌این مذهب آنست که یکی از ما چون گوید ضربت غلمانی واکرمت‌جیرانی‌وأدّیت زکاتی قائماً او قاعداًصباحاً أومساءً فی‌مکان‌کذا این متعلّقات از حال و ظرف مکان و زمان صحیح و محتمل است که راجع باشد با جمله یا باهریکی ازاین جمل همچنین استثناء اذاقال «الاّ واحداً»و آنچه‌جامع است میان ایشان آنست که استثناء و حال و ظروف مکان و زمان فضلاتی است که بعد تمام الکلام آید غیر مستقلّة بأنفسها متعلّقة بما قبلها. وآنچه متعلّق فقهاء است و جواب آن درکتب اصول فقه مشروح است و اینجا بیش ازاین احتمال نکند.

(إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَأَصْلَحُوا) إلاّ آنانکه توبه‌کنندپس ازآن واصلاح کنند پشیمان باشند برآنچه کرده باشند و عزم کنند که دیگر نکنند وخویشتن دروغ‌زن بکنند آنگه اسم فسق از ایشان زایل شود و بقبول شهادت باز شوند بأدلّة شرعی و أخباری که آمده است در این باب. منهاازآن‌جمله حدیث مغیرة بن‌شعبه که چون جماعتی آمدند و براو گواهی دادند بزنا در عهد عمرخطّاب سه کس گواهی بدادند و چهارم گفت من گواهی زنا نمیدهیم ولیکن کاری منکر دیدم عمر بفرمود تاآن سه کس را حدّ زدند دو کس توبه کردند و یکی

اصرار كرد ايشان رابا قبول گواهى برد و اين‌را كه توبه نكرده بود گواهى نشنيد وهيچكس ازصحابه براو انكار نكرد دليل كند كه اين اجماع صحابه است (فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) خداى تعالى آمرزنده وبخشاينده است بيامرزد اورا ورحمت كند .

(وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ ـ الآية) حقتعالى گفت وآنانكه ايشان قذف كنند زنان خود را و گواه ندارند بر ايشان جز خويشتن را (فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ) گواهى يكى از ايشان (أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ) چهار سوگندبخداى باشد كه بخورد برآنكه ايشان راست گويند درآن دعوى كه ميكنند كوفيان خواندند«اربع شهادات» برفع‌عين‌على خبرالابتداء وهوقوله «فشهادة أحدهم» وباقى‌قرّاء«اربع»بنصب‌خواندند على‌أنّه مفعول‌لقوله «فشهادة أحدهم» براى‌آنكه مصدر عمل فعل كند و بعضى‌ديگر گفتند على تقدير فعل محذوف والتقدير فشهادة احدهم ان‌يشهد اربع‌شهادات بالله قوله :

(وَالْخَامِسَةُ) اى‌الشهادة الخامسة جمله‌قرّاء مرفوع خواندند بابتداء وخبراوأنّ‌وما بعدها باشد . مگر حفص كه او خواندعن‌عاصم«والخامسةَ» بالنصب على تقدير و يشهد الشهادة الخامسة . نافع‌ويعقوب خواندند «أن لعنةالله» و«أن‌غضب‌الله»بتخفيف هردو نون‌ورفع ما بعدهما برآنكه‌أن مخفّفه‌باشد ازثقيله . وباقى‌قرّاء بتشديدان‌ّ درهردو موضع ونصب‌ما بعدهما كه‌اين حرف تا مشدد بود عمل‌نصب كند چون‌تخفيف كنند اورا عملش باطل‌شود . ونافع تنهاخواند«و الخامسةأنْ غَضَبَ اللهُ عليها»بتخفيف نون«ان»وفعل‌ماضى ورفع«الله» وباقى‌قرّاء برمصدرمضاف الى اسم‌الله تعالى‌وجرّ«الله»باضافت . اين‌اختلاف‌قرّاء است درآيت . أمّامعنى‌آيه وسبب نزول او. عكرمه روايت كند از عبدالله عباس كه چون خداى تعالى اين‌آيت فرستاد «والّذين‌يرمون المحصنات‌ثمّ‌لم‌يأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانين جلدة ـ الآيةـ» سعد عباده گفت يارسول‌الله اگر من از درخانه خود درروم (١) مردى را يابم برشكم زن‌خود خفته ودرميان ران اوشده اورا ببخشايم ونرنجانم تابروم و چهار گواه بيارم چون بطلب چهار گواه شوم او پرداخته‌باشد ورفته اگرآنچه ديده باشم بگويم هشتاد تازيانه برمن‌زنند اين عجب حكمى است رسول ﷺ گفت يامعشر الانصار ميشنويد كه‌سيّدتان چه ميگويد گفتند يارسول‌الله اورا ملامت مكن كه او مردى غيوراست وهرگز هيچ زن نكرده است‌الاّ بكر وهيچ زن‌را طلاق ندهد كه كس‌او

---

(١) يعنى داخل شوم .

را بزنی یارد (۱) کند. سعد عباده گفت تن وجان من فدای تو باد یا رسول‌الله من میدانم که این حقّست و ازخداست ولیکن مرا از این عجب میآید رسول صلی الله علیه و آله گفت حکم خدای اینست و این چنین فرمود. سعد گفت صدق‌الله و رسوله و ایشان در این بودند که پسرعمّی از آن سعد نام او هلال بن امیّه ازخرما ستانی که او را بود بازگشت درخانه رفت مردی‌را دید بازن خود خفته وبااو زنا میکرد هیچ نگفت وآمد پیش رسول صلی الله علیه و آله و گفت یارسول‌الله چنین‌حالی اتّفاق‌افتاد ومن این بچشم خود دیدم معاینه وبگوش خود شنیدم و این‌را دفع نمی‌توانم کرد رسول صلی الله علیه و آله ازاینحال متغیّرشد واثر کراهت برروی او پیدا شد واین‌حدیث براو گران آمد. هلال گفت یارسول‌الله من میدانم که ترا ازاین‌حدیث‌خوش نمی‌آید ولیکن من‌این‌حادثه بچشم خود دیدم‌وچگونه توانم این‌راپوشیده دارم وخدای‌داند تامن این‌راست میگویم وحق‌میگویم‌و امیدوارم که‌خدای مرا ازاین‌حدیث فرج دهد .رسول صلی الله علیه و آله همّت کرد که‌اوراحدّ زند. انصار گفتند مارا محنت افتاد وبآنچه سعد گفت در افتادیم اکنون‌هلال‌را حدّ بزنند و گواهی اونیز قبول‌نباشد این‌کاری عظیمست ایشان دراین بودند رسول صلی الله علیه و آله سازآن میکرد که هلال‌را حدّ فرماید زدن .وحی‌فرودآمدبررسول صحابه شادشدند گفتند ان‌شاءالله که فرجی باشد مارا ازاین چون رسول صلی الله علیه و آله ازغشیه وحی درآمد گفت خدای تعالی فرج دادهلال‌را وشمارا ازاین‌حادثه واین‌آیه برصحابه خواند «والّذین یرمون ازواجهم» هلال گفت من بخدای امید می‌داشتم که فرج دهدمارا ازاین بلیّه‌رسول صلی الله علیه و آله گفت این‌زنرا بخوانید کس رفت‌وزن‌را حاضر کردرسول اوراپیش‌خواندواز این‌حادثه‌به پرسید گفت دروغ میگوید یارسول‌الله رسول صلی الله علیه و آله گفت‌خدای داند که‌از شما دویکی دروغ زن‌است، هلال گفت یارسول‌الله که من‌صادقم والاّحقّ نگفتم‌رسول صلی الله علیه و آله گفت ملاعنه کنی؟هلال گفت بفرمای ورسول صلی الله علیه و آله هردورا پیش خود بداشت‌زن را ومرد را وروی‌ایشان بقبله‌کرد واول هلال را گفت بگو «أشهد بالله أنّي لمن‌الصادقين» سوگندمی‌خورم بخدای که من ازجمله راستگویانم دراین‌دعوی‌چهار بار پشتاپشت(۲) این‌سوگندبخورد وپنجم بار روی باوکرد رسول و گفت یاهلال‌اتّق‌الله ازخدای بترس که عذاب دنیا خوارتر از عذاب آخرتست وعذاب خدای سخت‌تر ازعذاب آدمیانست واگر ترا چیزی‌براین‌حمل کرده

(۱) یارد فارسی است ماضی از یارستن یعنی توانستن‌کس اورا بزنی یاردکند یعنی تواند او را تزویج کند.

(۲) پشتاپشت بمعنی متوالی است.

است ازاين بازآى و توبه كن كه اين نوبت پنجم موجب عذاب لعنت است بردروغ زن. هلال گفت والله كه خداى مرا براين عذاب نكند كه من راستگويم و گفت بگو لعنت خدا براو باد اگر دروغ ميگويد بگفت، آنگه زنرا گفت چه گوئى سوگند خورى گفت آرى گفت بگو چهار بار «أشهد بالله أنّه لمن الكاذبين» سوگند ميخورم بخداى كه اين مرد دروغ زنست در اين دعوى كه ميكند برمن بگفت بيار پنجم رسول عليه السلام اورا وعظ كرد و گفت اى زن ازخداى بترس كه رسوائى دنيا آسانتر از رسوائى آخرتست وعذاب خداى سخت‌تر است ازعذاب آدميان و اين بار پنجم موجب خشم خداست. ساعتى فروماند آنگه باخود گفت قوم خودرا رسوا نكنم و بگفت خشم خداى بر او باد اگر اين مرد راستگوى است در اينكه گفت. آنگه رسول ﷺ ميان ايشان جدا كرد و حكم كرد كه فرزندزن‌راست واورا نسبت‌باهلال نكنند وآن‌زن‌را باين معنى سرزنش نكنند پس‌از اين. آنگه رسول عليه السلام گفت اگر اين فرزند كه آرد برفلان‌صفت باشد شوهر راستگو است و اگر برفلان صفت باشد آنراست كه باومتّهم كردند او را. او را فرزندى برصفت مكروه آمد اورا باهيچ پدر تشبيه نكردند و او بزرگ شد و باميرى‌مصر افتاد وپدرى پيدا نبود اورا. حسن بصرى گفت چون آيه اول آمد «والّذين يرمون المحصنات ـ الآية» سعد عباده گفت يارسول‌الله اگرچنانكه مردى درخانه شودمردى‌را بيندبازن‌خود اگر بكشدش باز كشندش و اگر بگويد هشتاد تازيانه بزنندش و اگر بطلب چهار گواه شود تا او باز آيد مرد فـارغ شده و رفته اين مرد كه اين بيند بشمشير بزند آن مرد را رسول عليه السلام گفت كفى بالسيف شاه خواست تاگويد شاهدا تمام نگفت آنگه گفت اگر نه آنستى كه مرد غيور است بمانند اين كارها مسارعت كند اين تمام بگفتمى و باقى‌حديث تاباآخر چنانكه رفت. عبدالله‌عباس گفت بدگر روايت ومقاتل كه سبب نزول آيت آن بود كه چون اين آيه آمد «والّذين يرمون المحصنات ـ الآية» رسول عليه السلام روز آدينه برمنبرشد اين آيه برخواند عاصم بن عدى الانصارى برپاى خاست و گفت يارسول الله يكى از ما چون مردى را به‌بيند بازن خود طاقت ندارد كه خاموش باشد چون بگويد آنچه ديده باشد هشتاد تازيانه بزنند اورا و گواهى او نشنوند نيز و مسلمانان‌فاسقش‌خوانندإلاّ آنكه چهار گواه بياردوتااو بطلب چهار گواه رود مرد قضاء حاجت خود كرده باشدورفته، رسول عليه السلام گفت حكم اينست. عاصم را پسرعمّى بود نام اوعويمرزنى داشت نام اوخوله بنت‌قيس‌درميان آن‌هفته يكروز در سراى رفت شريك‌بن سحماء را ديد با زن خود خوله‌خفته بيامد وعاصم‌را خبرداد عاصم گفت «إنّا لله وإنّا إليه راجعون» و برپاى خاست و آدينه ديگر بمسجد رسول عليه السلام آمد و گفت يارسول‌الله از آنچه تراپرسيدم در آدينه گذشته‌مبتلا

شدم در اهل‌بیت خود رسول ﷺ گفت چیست آن گفت چنین حادثه افتاد پسرعم مرا یعنی عویمر را واین نیز دخترعم ایشان بود وشریك پسرعم ایشان بود رسول ﷺ کس فرستاد وایشانرا بخواند واول روی بعویمر کرد و گفت ازخدای بترس در اهلت ودختر عمت وبهتان بر او منه عویمر گفت بخدای که من راست میگویم ومن شریك را برشکم او دیدم و اورا حملی که هست ازمن نیست ومن چهار ماهست که بااو خلوت نکرده‌ام رسول ﷺ روی بزن کرد و گفت ای زن از خدای بترس و آنچه کرده‌ای براستی خبرده . گفت ای رسول‌الله عویمر مردیست غیور واوراغیرت براین حمل کرد که ما در این شبها بیدار بودیم بیکجای حدیث میکردیم این برای آن می‌گوید، رسول ﷺ شریك را گفت چگوئی گفت همچنانست که این زن میگوید خدای تعالی این آیه فرستاد « والّذین یرمون أزواجهم » رسول ﷺ بفرمود تا آواز دادند الصلوة جامعة مردم حاضر آمدند ورسول ﷺ نماز دیگر بکرد آنکه ایشانرا پیش خواندو عویمررا گفت بگو که سو گند میخورم بخدای که خوله زنا کرد ومن راستگویم در اینکه میگویم بگفت . گفت بگو سو گند میخورم بخدای که من شریك را برشکم او دیدم ومن راستگویم دراینکه میگویم بگفت. ببار سیم باز گفت بگو سو گند میخورم بخدای که این حمل نه از منست ومن راستگویم، ببارچهارم گفت بگو سو گند میخورم بخدای که من چهار ماهست که با او خلوت نکرده‌ام . آنکه ببار پنجم گفت بگو لعنت برعویمر بادا گر دروغ میگوید بگفت . اورا گفت بنشین، خوله‌را گفت برپای خیز و بگو سو گند می‌خورم بخدای که‌زنا نکردم و عویمر دروغ میگوید، ببار‌دوم گفت بگو که سو گند می‌خورم بخدای که او شریك را بامن بیکجا ندیدبرین وجه که دعوی می کند و او دروغ زنست در این‌دعوی، بگفت . ببار سیم گفت بگو سو گند می‌خورم بخدای که من از او آبستنم واو دروغ میگوید ببار چهارم گفت بگو سو گندمیخورم بخدا که اومرا هرگز برهیچ فاحشه ندید واو برمن دروغ می‌نهد این بگفت . نبارپنجم گفت بگوی که خشم خدای برخوله باد اگر این مرد راست میگوید بگفت . رسول ﷺ بفرمود تا از میان ایشان جدا کردند . آنکه گفت اگرنه این سو گندهاستی مرا در کار اینان رأی بود آنکه گفت بنگرید این فرزند که بیارد اگر أصهبی باشد که‌رنگ او باسیاهی زند از شریك‌بن سحماء است و اگر سفید رنگ باشد و سطبر ساق از او نیست. چون بزاد فرزند أشبه النّاس بشریك بوداین سبب نزول آیتست : «فشهادة أحدهم أربع شهادات » در این لفظ خلاف کردند که این شهادت گواهیست یاسو گند . مذهب ما و مذهب شافعی و مالك وربیعه ولیث وابن شبرمه وثوری وأحمدوإسحاق وقول سعید بن المسیّب وسلیمان‌بن یسار وحسن بصری آنست

که این شهادات بمعنی سوگند هاست لقوله باللّٰه فانّه لایقال شهد باللّٰه، بمعنی گواهی إنّما یقال شهد باللّٰه أی حلف باللّٰه . و زهری و حمّاد بن أبی‌سلیمان و أبوحنیفه و أصحابش گفتند این شهادت گواهیست آنکه بنابراین مذهبها خلاف کردند در آنکه لعان از که درست باشد، اینان گفتند ـ که ذکرشان کردیم بازپسین ـ که از آنان درست بود که اهل گواهی باشند . و آنانکه گفتیم اولا گفتند از این هردو کس که میان ایشان زنا شوهری باشد صحیح بود چون عاقل و مکلّف باشند سواء اگر بنده باشند و اگر آزاد و اگر کافر باشند و اگر مسلمان و اگر یکی چنین و یکی چنان و اگر حد زده باشند در قذف و اگر نباشند دلیل بر مذهب صحیح از این عموم آیتست من غیر فصل ولا فرق ، ودلیلی دیگر قول رسول عليه‌السلام درحدیث شریك بن سحماء لولا هذه الأیمان لکان لي ولکما شأن اگر نه این سوگندها بودی آنرا سوگند خواند دیگر آنکه اگر گواهی بودی بایستی که از نابینا درست نبودی که گواهی نابینا بنزدیك أبوحنیفه درست نبود، دگر آنکه اگر گواهی بودی متکرر نبودی که گواهی یکبار کفایت بود و نیز از فاسق درست نبودی که گواهی فاسق درست نبود. أمّا حکم آیه وطرفی فقه که تعلّق باو دارد بر اختلاف مذهب آنست که موجب قذف به نزدیك شافعی درحق شوهر حدّ است و اگر خواهد که حدّ ازخود بیفکند بملاعنه تواند أفکندن و موجب این کار در حق زن حد است أعنی رجم و بلعان ساقط شود. ومذهب أبوحنیفه آنستکه موجب قذف درحق شوهر لعانست چون زن خودرا قذف کند اورا لعان واجب آید اگر امتناع کند حاکم آنرا بآن دارد تاملاعنه کند . أبویوسف گفت بقذف برمرد حدّ واجب باشد وبامتناع برزن حدّ واجب باشد، دلیل ما عموم آیتست من غیر فصل بین الزوج وغیره ، دگر قول رسول عليه‌السلام که عویمررا گفت که اگر گواه بیاری و إلّا حدّدت في ظهرك . دگر آنکه اگر خویشتن دروغ زن کند باتفاق حد باید زدن اورا و اگر حدّ بقذف واجب نیستی باکذب واجب نشدی. حد قذف ازحقوق آدمیانست ، استیفای آن واجب نبود الا بمطالبت صاحب حق وبمیراث برسد چون دیگر حقوق، وعفو وابراء دراو شود چنانکه دردیگر حقوق آدمیان وشافعی هم این گفت وأبوحنیفه گفت حقی است ازحقوق خدایتعالی متعلق بحقوق آدمیان بمیراث نرسد وعفو وابراء دراو نشود. ملاعنه که واجب شود بنزدیك ما بدعوی مشاهده زنا واجب شود یا بنفی حمل و مذهب مالك هم اینست ، وأبوحنیفه وشافعی گفتند بدعوی زنا مطلق برزن ملاعنه واجب شود، واگر مرد وزن هردوسفید باشند زن فرزندی سیاه آرد یاهردو سیاه باشند زن فرزندی سفید آرد نفی نشاید کرد فرزندرا باین تهمت ونه نیز ملاعنه واجب شود

و شافعی‌رادراین‌دوقولست‌یکی‌چنین که ما گفتیم‌ودیگر آنکه‌روا بـاشد که مرد لال‌را چون‌اشاره مفهوم و کنایتی معقول باشد همه عقود اوصحیح باشد از نکاح وطلاق و قذف ولعان وسو گند و جز آن. وبیشتر فقهاء خلاف کردند وألفاظ لعان معتبراست بنزدیك ما چنانکه درقرآن هست اگر چیزی از آن کم باشد روانباشد وحکم ملاعنه بآن ثابت نشود و فرقت حاصل نیاید سواء اگر حاکم حکم کند واگر نکند وشافعی هم این گفت وأبوحنیفه گفت اگر بیشتر از ألفاظ بیارد و کمتررها کند وحاکم حکم کند فرقت حاصل‌شود واگر حکم نکند فرقت حاصل‌نباشد جز آنکه حاکم را نشاید تا حکم کند وتغلیظ لعان بچهار چیز باشد. بلفظ وموضع و وقت و جمع . أمّاألفاظ آنچه قرآن بآن ناطق است. وأمّاموضع أشرف بقعة فی‌البلد بمکه درمسجد الحرام وبمدینه درمسجد رسولﷺ وشهرهای دیگردرمساجدشریف،وأمّاوقت بعدصلاة‌العصر چنانکه‌درخبر شریك آمد. وأمّاجمع چنانکه دراین خبر آمدکه رسولﷺ فرمود تا بگفتند الصلوة جامعة وشافعی هم این گفت وأبوحنیفه گفت این‌تغلیظ‌معتبر نیست. ترتیب درلعان‌واجب است ، ابتدا بملاعنه مرد کندآنکه زن اگر مرد ابتدا نکندزن ابتدا کند آنکه مرد و حاکم حکم کندبتفریق، فرقت‌حاصل‌نیایدوشافعی‌هم‌این گفت وأبوحنیفه‌و مالك گفتند که بحکم‌حاکم فرقت حاصل شود . چون مرد ملاعنه کند بازن چند حکم بآن متعلّق شود یکی سقوط حد از مرد.دوّم نفی نسب. سیم زوال حکم فراش . چهارم تحریم زن علی التأبید . پنجم وجوب حدّ زن‌الاّ آنکه خودرا برهاند بلعان أما‌لعان زن باو بیشتر ازیك حکم تعلّق ندارد وآن‌سقوط‌حدّ زناست واین مذهب شافعی است ومذهب‌ما.ومالك وأحمد وداود گفتند این‌أحکام بملاعنه‌هردو متعلّق است‌واین‌قول بعض أصحاب ماست. أبوحنیفه گفت‌این أحکام بملاعنه هردو حاصل‌شودو حکم‌حاکم‌چه‌اگرحکم‌حاکم نبوداین‌حکم‌ثابت‌نباشداگر ببدل أشهد باللهُ أقسم‌بالله گویدیاأحلف بالله گوید حکم لعان ثابت‌نشود، وشافعی هم این گفت که ما گفتیم بیك قول ودیگر آنکه‌ثابت شود. لعنت‌باید تاموءخّر باشد درسو گند مرد وغضب درسو گند زن اگر درمیانه گویند روانباشد وشافعی را دو قولست‌درین، چون قذف کند زن خودرا بامردی اجنبی دوحد برو واجب شود یکی برای مرد و یکی برای‌زن، حد زن بملاعنه بیفکند و حد مرد برو بماند وأبوحنیفه‌هم این گفت و شافعی گفت بملاعنه هردو حد ازو بیفتد اگر او را حد بزنند بمطالبه أجنبی پس ازآن برای زن‌ملاعنه واجب بود برو بنزدیك‌ماوشافعی، وأبوحنیفه گفت برمحدود قذف‌ملاعنه نشاید. چون پس‌از ملاعنه مرد گوید دروغ گفتم حدش بزنند وفرزند باو الحاق کنند فرزند ازو میراث گیرد و او ازفرزند میراث نگیرد و تحریم زایل نشود وفراش بازنیاید، و شافعی هم

این گفت جزآنکه او گفت مطلق نسب بازآید تا ازهردو جانب میراث‌بود، وزهری وثوری و أوزاعی ومالك وأبویوسف وأحمد واسحق‌همچنین کنند، و أبوحنیفه ومحمد گفتند تحریم زایل‌شود زنرا بازنی‌تواند کردن، وهمچنین گفت چون مردرا حد بزنند تحریم زایل شود واین‌قول‌سعید مسیب‌است وسعید جبیر. فرقت‌لعان نزدیك ما فسخ‌است طلاق نیست ومذهب شافعی هم اینست‌و أبوحنیفه گفت طلاق‌است. باین‌قول تحریمی مؤبد تعلق دارد باو و بنزدیك أبوحنیفه تحریمی در حال اگر خود را دروغ زن کند باز حدش بزنند تحریم زایل‌شود، و ثوری هم این گفت این طرفیست از مسائل فقهی در این باب و مسائل در این باب بسیار است و اینقدر کفایت‌است أما تفسیر آیه آنست که در خبر هلال و عویمر شرح داده شد وشهادت بمعنی‌سوگند است.

وقوله : (وَ يَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهاداتٍ بِاللهِ) گفت‌عقاب‌باز دارد از زن یعنی حد زنا آنکه او نیز سوگند خورد چهار سوگند بخدای که مرد دراین‌دعوی دروغ‌زنست، این مذهب‌ماست ومذهب شافعی ومذهب أبوحنیفه آنست که‌عذاب حبس‌است‌قوله (وَلَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ ـ الاية) واگر نه‌فضل‌خدای‌ورحمت‌خدایستی برشما. جواب‌لولا ازکلام‌حذف کرد‌لدلالة الکلام‌علیه‌والتقدیر لهلکتم أولعوجلتم‌بالعقوبه وماننداین‌در قرآن وکلام عرب بسیار است منها قوله : « كلا لو تعلمون علم اليقين » و منها قوله « ولو أن قرآناً سيّرت به‌الجبال » وفي‌المثل «لوذات سواء ولطمتني» وقال‌جرير :

كَذَبَ الْعَواذِلُ لَوْ رَأَيْنَ مُناخَنا   بِحَزِّ رامَةَ وَ الْمَطِيُّ سَوامٍ (۱)

قوله : (وَ أَنَّ اللهَ تَوّابٌ حَكيمٌ) وخدای‌تعالی توبه پذیرنده‌است ومحکم‌کاراست.

قوله تعالی :

إِنَّ الَّذينَ جاؤُ بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لا تَحْسَبُوهُ شَرّاً لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ

بتحقیق‌کسانیکه‌آمدند بدروغ بزرگ جماعتی ازشما میندارید آنرا بدی برای شما بلکه‌او‌بهتراست

لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَ الَّذي تَوَلّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ

برای شما هر مردی ازآنها آنچیزیست که پیشه‌کرد ازبزه وآنکه مستولی شد بزرگ‌آنرا ازآنها مراوراست

عَذابٌ عَظيمٌ (۱۲) لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بِأَنْفُسِهِمْ

شکنجهٔ بزرگ چرا چون شنیدید آنرا گمان‌کردند مردان‌گرونده و زنهای‌گرونده بخودهاشان

خَيْراً وَ قالُوا هذا إِفْكٌ مُبينٌ (۱۳) لَوْ لا جاؤُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا

خوبیرا وگفتند اینست دروغی‌آشکارا چرا نیاوردند برآن بچهار گواهان پس‌هنگامیکه نه‌آوردند

(۱) سوام جمع سامیه‌است یعنی‌گردن فراز . دروغ‌گفتند ملامت‌کنندگان ای‌کاش منزلگاه مارا درخزیرورامه (جائی‌است) دیده بودند وشتران‌گردن افراخته .

بِالشُّهَدآءِ فَأُولٰئِكَ عِنْدَ اللهِ هُمُ الْكاذِبُونَ (١٤) وَ لَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ
بكواهان پس آنكروه نزد خداوند آنها دروغگويانند و اگر نبود بخشش خدا برشما ورحمت او
فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ في ما أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذابٌ عَظِيمٌ (١٥) إِذْ تَلَقَّوْنَهُ
دردنيا وآخرت هرآينه‌ميرسيدشمارا درآنچه سخن كرديد درآن شكنجهٔ بزرگ هنگاميكه‌فراميگرفتيدآنرا
بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْواهِكُمْ ما لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللهِ
بزبانها تان و ميكوئيد بزبانها تان آنچه نيست مر شما را بآن دانشى و پنداريد آنرا و او نزد خدا
عَظِيمٌ (١٦) وَلَوْلا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مايَكُونُ لَنا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهٰذا سُبْحانَكَ هٰذا بُهْتانٌ
بزرگست وچرا چون شنيديد آنرا گفتيد نرسد ما را كه سخن‌گوئيم باين منزهى تو اين‌افترائيست
عَظِيمٌ (١٧) يَعِظُكُمُ اللهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (١٨) وَ يُبَيِّنُ
بزرگ اندرز گويدشمارا خداوند كه‌بازگرديدبسوى‌مانندآن‌هرگز اگرباشيدگروندگان وروشن‌كند
اللهُ لَكُمُ الْآياتِ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (١٩) إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفاحِشَةُ فِي
خدا براى‌شما آيات‌را وخدا داناى درستكاراست بتحقيق‌كسانيكه دوستدارند كه فاش شود زشتكارى در
الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَاللهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (٢٠)
آنانكه گرويدند مرآنهارا شكنجهٔ دردناكست در دنيا وآخرت وخدا ميداند و شما نميدانيد
وَ لَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللهَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (٢١) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
واگر نبود بخشش خدا بر شما ورحمت او وبتحقيق خدا رؤف مهربانست ايگروه‌كسانيكه‌گرويديد
لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشآءِ
پيروى مكنيد گامهاى شيطان را وهركه پيرو شد قدمهاى شيطان را پس بتحقيق او امر ميكند بزشتيها
وَ الْمُنْكَرِ وَلَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ ما زَكىٰ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً وَ لٰكِنَّ اللهَ
و بديها واگر نبود بخشش خدا بر شما و رحمت او پاك نميشد از شما هيچيك هرگز وليكن خداوند
يُزَكِّي مَنْ يَشآءُ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٢٢) وَلا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا
پاك‌ميكندهركراميخواهد وخدا شنواى داناست وسوگند نخورندخداوندان‌بخشش‌ازشما وفراخى‌كه‌ندهند
أُولِي الْقُرْبىٰ وَ الْمَساكِينَ وَ الْمُهاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلا تُحِبُّونَ
خداوندان‌قرابت ومسكينان وهجرت‌كنندگان درراه خدا وبايد درگذرند وبايد روگردانند آيا نه‌دوستداريد

أَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ وَ اللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۳) إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاَتِ

که بیامرزدخدا مرشمارا وخدا آمرزندهٔمهربانست بتحقیق کسانیکه نسبت‌دهند زنان عفیفه‌راکه بیخبرند

الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (۲٤) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ

گروندگان لعنت‌کرده‌شوند دردنیا وآخرت ومرآنهارا شکنجهٔ بزرگست روزیکه‌گواهی دهد برآنها

أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۵) يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ

زبانها شان و دستهاشان و پاهاشان باآنچه‌بودند میکردند امروز تمام‌کند خدا دینشان‌راکه حقست و

يَعْلَمُونَ أَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (۲٦) أَلْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ

میدانند که خداوند اوست حق آشکارا زنهای پلید برای‌مردان‌پلیدند ومردان‌پلید برای‌زنهای‌پلیدند

وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولئِكَ مُبَرَّؤُنَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ

وزنهای‌پاك‌برای‌مردان‌پاك‌اند ومردان‌پاك برای زنان پاك‌اندآنگروه بیزارند ازآنچه میگویند برای‌آنهاست

مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۲۷) .

آمرزش وروزی خوب .

قوله تعالی (إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُ بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ - الآية) حقتعالی این آیه در حق جمعی منافقان فرستاد که ایشان تهمت کردند عایشه را و سبب آن بود که رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را عادت چنان بود که چون سفر خواستی رفتن قرعه زدی میان‌زنان آنکه نام او برآمدی اورا باخود ببردی در ین غزوه قرعه بنام عایشه برآمد ، واین پس‌ازآن بود که آیه حجاب آمده بود وخدایتعالی زنان‌را فرموده بود که‌از مردان روی بپوشند (۱) عایشه گفت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله هودجی فرمود برای‌من ومرا درآنجا نشاند وبرفت وآن غزا بکرد وبازگشت چون بنزدیك مدینه رسیدیم درشب‌فرود آمدیم من‌برخاستم درشب بازنی دیگر که بامن بودی واز لشکرگاه دور برفتیم بقضاء حاجت چون بازآمدیم ، عقدی بود مرا مهرکی یمانی برگردن داشتم‌دست

(۱) از این عبارت مستفاد میگرددکه پیش از آیه حجاب زنان روی نمی پوشیدند وپس از آن روی پوشیدند وهر خبر وروایت‌که دلالت کند بر اینکه زنی در زمان پیغمبر (ص) با روی باز بود و مردان او را می شناختند پیش از نزول آیه حجاب است چنانکه هر خبری‌که دلالت کند برمعاشرت مسلمانان باکفار اهل‌کتاب یا غیر اهل‌کتاب پیش از نزول سورهٔ توبه است که در اواخر عمر رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله نازل شد وکفار را نجس فرمود .

بمالیدم نمانده بود گمان بردم که آنجا ضایع کرده‌ام که بقضاء حاجت رفته بودم. برخاستم در تاریکی شب تنها و براثر او برفتم و آنجا بسیار طلب کردم نیافتم ، آنجادیر بماندم رسول ﷺ از رفتن من بی‌خبر بود بفرمود تـا آواز رحیل کردند و لشکر برگرفت واز آن منزل برفتند و آنانکه هودج من می‌داشتند بیامدند وهودج برشتر نهادند و گمان بردند که من در آنجاام و برفتند ومن باز آمدم در آن منزل که هیچ آدمی را ندیدم ازداعی ومجیب، هم آنجا که جای شتر من بود دست بمالیدم عقد بیافتم وبر گرفتم وهمانجا بنشستم خواب برمن غالب شد بخفتم واندیشه کردم که کسی بازپس آید بطلب من ازپیوستگان چون خبر یابند ، چون نگاه کردم صفوان بن المعطل السلمی ثم الذکوانی در آن منزلی که پیش بود بخفته بود ازلشکر باز مانده بود میآمد بر شتری نشسته چون مرا بدید بشناخت از آنکه مرا دیده بود پیش از حجاب (۱) لاحول گفت واسترجاع کرد و بیامد و بامن هیچ حدیث نکرد شتر فرو خوابانید تامن برنشستم و زمام شتر بدست بگرفت و آمد تا بمنزلی که رسول فرود آمده بود ولشکر فرودآمده بودند دروقت هجیر و گرمگاه وازمن بی‌خبر بودند چون شتر من ازدور پدیدار آمد عبدالله اُبی سلول وجماعتی منافقان برسبیل طعن گفتند این نگر زن پیغامبر بامرد بیگـانه از راه بیابان میآید چه ایمن توان بودن که میان ایشان ناشایستها رفته باشد، این حدیث بسر با یکدیگر گفتند ومن از آن بی‌خبر بودم و سبب آن بود که چون درمدینه آمدم بیمار شدم ویکماه بیمار بودم و رسول ﷺ بامن برعادت نبود ومن نمی‌دانستم سبب چیست وچون درآمدی گفتی بیمار چونست وبرفتی وبر من یکساعت ننشستی تامن از بیماری بهترشدم شبی از شبها باجماعتی از زنان بقضاء حاجت بیرون آمدیم و عادت چنـان بود آنجاکه در سراها برای طهارت جای نبود زنان شب بصحرا بیرون شدندی یـا درشهر جائی که خرابه بودی و از جمله زنان ام مسطح با ما بود او را پای بدامن درآمد و گفت «تعس مسطح» برو در ایاد مسطح (۲) من گفتم چرا مرد مسلمان را دشنام می‌دهی که ببدر حاضر بود ، و این مسطح از خویشان ابوبکر بود و از جمله اصحاب افك بود مـادرش مرا گفت نمی‌دانی که او در حق تو چه گفته است ؟ گفتم نه ! گفت او در حق توچنین وچنین گفت من دلتنگ شدم وبدانستم که آن گرانی رسول بامن از آنجاست دستوری خواستم ازرسول و گفتم تا بخانه پدر روم دستوری داد من برفتم و مادر و پدر را گفتم که در حق من مردمان

(۱) از این عبارت معلوم میگردد حجابی بر زن واجب است که چون او را به بینند نشناسند واگر روی باز باشد البته اورا خواهند شناخت .

(۲) نفرین است وبرو درآمدن ترجمه تعس است .

چه می گویند؟ ایشان گفتند چنین حدیثی می گویند ورسول ﷺ از آن دلتنگ است ولیکن مارا چیزی نگفت و گفت من در گریستن شدم و شب و روز می گریستم و بیماری باسر گرفت مرا ، رسول ﷺ اسامه زید را وعلی‌بن ابی‌طالب را بخواند و در باب من با ایشان مشورت کرد ، أما اسامه گفت یا رسول‌الله سخن اصحاب اغراض نباید شنید و امساك باید کردن‌براو أما علی بن أبیطالب گفت رأی تو قویتر باشد در هرکاری (١) بریره را بخواند و او زنی بود که با من درسرای بودی گفت عایشه را چگونه دانی ؟گفت والله یا رسول‌الله که من براوهیچ خطائی و تهمتی ندیدم جزآنکه کودك است و جوان و وقتها که خمیر کرده بودی ازآن غافل شدی تا گوسفند از آن پاره بخوردی . رسول از سر دلتنگی بمنبر برآمد و خطبه کرد و گفت « یا معشر المؤمنین من یعذرنی من رجل بلغني أذاه في أهلي » ای قوم که معذور دارد مرا از مردی که مرا میرنجاند در اهل من وعبدالله اُبی سلول را خواست. سعدمعاذ برپای‌خاست(٢) و گفت یا رسول‌الله من ترا از او معذور دارم اگر از اوس است بفرمای تا گردنش بزنم‌و اگر از برادران ماست از خزرج اشارت فرما تا گردنش بزنم . سعد عباده رئیس خزرج بود برخاست وباسعد معاذ گفتگوی کرد. عبدالله اُبی سلول خزرجی بود . رسول ایشان‌راخاموش کرد و از منبر بزیر آمد ودر حجره من آمد وزن انصاری بنزدیك من بود و من‌میگریستم مرا گفت یاعایشه اگرتومبرائی خدای تعالی براءت ساحت تو پیدا کند واگر خطا کرده‌ای توبه‌کن که خدای تعالی توبه‌ات بپذیرد. من گفتم یارسول‌الله خدا داندکه من مبرا أم ازین حدیث و چیزی نکرده ام که مرا از خدا شرمی باید داشت لکن کسی مرا باور ندارد و من چیزی نمی‌توانم گفتن إلا آنکه یعقوب ﷺ گفت «فصبر جمیل والله المستعان علی‌ما تصفون» این بگفتم و روی بدیوار کردم و باسر گریه شدم رسول ﷺ در آنجا نشسته بود اورا وحی

---

(١) در سیرهٔ ابن هشام گوید علی علیه السلام گفت یا رسـول الله زنان بسیارند و تو میتوانی بجای عایشه زن دیگر بستانی واز بریره بپرس اوبتوراست میگوید و بنظر میرسد این حکایات مجعول باشدوعایشه پس‌ازمدتی حکایت‌را فراموش‌کرده بود و علت آنرا خواهیم گفت .

(٢) باید دانست که سعد بن معاذ در غزوه بنی قریظه که در باره آنها حکم کرد بکشتن مردان واسیری زنان وفرزندان از دینا رفت در سال پنجم هجرت وغزوه بنی المصطلق که تهمت بعایشه درآن غزوه اتفاق افتاد در شعبان سال ششم هجرت بود وسعد بن معاذ آن هنگام زنده نبود و این حکایت که از عایشه نقل شده بنظر صحیح نمی آید وگویا عایشه پس از مدتی که این حکایات را نقل میکرد واقعه گذشته را فراموش‌کرده بود .

آمد واین آیه خدایتعالی بفرستاد « انّ الذین جاؤ بالافك عصبة منكم ـ الاية » گفت اینان که افك آوردند این باء تعدیه است یقال جاء بکذا و أتی به ، و إفك حدیثی مقلوب بود ازوجه خود، دروغ را برای آن افك خوانند كه معدول ومقلوب باشد از راست . و أفِكَ یأفَكُ إذا كذب ، و يقال أفكته الاوافك إذا صرفت الصوارف ، و منه المؤتفكات . « عصبة » ای جماعة شدّ بعضها بعضاً وأصله من العصب وهو الشدّ ومنه العصابة لما يشدّ به الرأس و منه العصبة لبنی العم لانّ الرجل یشدّ بهم ويقوى وجمع العصبة عصب . عبدالله عباس گفت عبدالله اُبی سلول بود « و هو الذی تولی كبره » و او از جمله رؤساء منافقان بود و مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت بود و حمنهٔ بنت جحش بود . فرّاء گفت عصبه در لغت از یکی تا چهل باشد (لا تَحْسَبُوهُ) مپندارید که آن بدتر است یعنی آن افك و دروغ و بهتان شما که مبهوت و مکذوبید (بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ) بل آن بهتر است شمارا برای آنكه شما بر آن مستحق أعواض(١) شوید وچون بر آن صبر کنید مستحق ثواب شوید آنگه گفت(لِكُلِّ امْرِىءٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الإِثْمِ) هر مردی از شما راست آنچه اکتساب کند از گناه یعنی جزای آن و وبال وعقوبت آن باو رسد بدیگر کس نرسد . (وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ) و آنکس که تولاّی معظم آن کرد و بیشتر و مهترینهٔ آن حدیث او کرد و آن عبدالله اُبی سلول بود و گفتند حسّان بن ثابت بود تا بحدّی که صفوان بن المعطل چون این حدیث بشنید تیغ بر گرفت و نزد حسّان آمد و حسّان را تیغ بزد و گفت :

تَلَقَّ ذُبابَ السَّيْفِ مِنِّي فَإِنَّني ... غُلامٌ إِذا هُيِّجْتُ لَسْتُ بِشاعِرِ
وَلكِنَّني أَحْمي حِمايَ و أَبْتَغي ... مِنَ الباهِتِ الرّامِي البَرَاءَ الطَّواهِرِ (٢)

مردم گرد آمدند وحسّان را بجهانیدند و حسّان بنزدیك رسول آمد و رسول عليه السلام ضربت از او بخواست (٣) و آنرا فدیه کرد بغلامی رومی، و خرما ستانی که حسّان آن

(١) عوض در اصطلاح متکلمان نفعی است مستحق که خداوند در ازای صبر بر آزار و درد و مصیبت وامثال آن به بنده دهد وثواب آن است که در ازای اطاعت اوامر الهی باشد .

(٢) تیزی شمشیر را ازمن فرا گیر من جوانی هستم که اگرآشفته شوم شعر نمیگویم بلکه بشمشیر حمایت ناموس خود میکنم واز آن دروغ زن که بپاکان و بیگناهان نسبت بد میدهد انتقام میجویم و در سیره بجای هیجت هوجیت آمده است .

(٣) یعنی گذشت وعفو آن ضربت که صفوان زده بود ازحسان بخواست و مشهور بجای غلام رومی کنیزکی قبطی گویند سیرین نام والله العالم .

خرماستان‌را بمعاويهٔ ابوسفيان فروخت در عهد ولايت او بمالی عظيم وحسّان بن ثابت بعداز آن قصيده بگفت منها :

حَصانٌ رَزانٌ ما تُزَنُّ بِرِيبَةٍ　　وَتُصبِحُ غَرثَى مِنْ لُحُومِ الغَوافِلِ
حَليلَةُ خَيرِ النّاسِ دِيناً وَمَنصَباً　　نَبِيِّ الهُدى ذِي المَكرُماتِ الفَواضِلِ(١)

چون بيت اول برعايشه خواند عايشه او را گفت أمّا انت فلست كذلك امّا تو چنين نئی ، يعنی تو مرا قذف كردی . اما كبرو كُبر بعضی اهل لغت گفتند هما لغتان بمعنی . وابو-جعفر «كبر» خواند بضم كاف وابوعمرو گفت فرق ميان كبرو كبر آنستكه كبر كبرياو تكبّر باشد و كبر كبرسن بالضم ومنه قول الشاعر : « لولا جلال السن والكبر » .

(لَهُ عَذابٌ عَظيمٌ) او راعذابی عظيم باشدو گفتند حسّان دل عايشه بدست آورد و او را دلخوش كرد. شعبی گفت ازعايشه شنيدند كه گفت نيك آيد مرا قول حسّان كه در جواب ابوسفيان گويد :

هَجَوتَ مُحَمَّداً فأجَبتُ عَنهُ　　وَعِندَ اللهِ في ذاكَ الجَزاءُ
أتَشتُمُهُ وَلَستَ لَهُ بِكُفوٍ　　فَشَرُّكُما لِخَيرِكُما الفِداءُ (٢)

او را گفتند يا ام‌المؤمنين او نه آنستكه خدای اورا ميگويد « والذی تولی كبره منهم له عذاب عظيم» و گفت نه بس است آن عذاب كه او ديد ؟ نه كور شد وزخم تيغ بچشيد ؟.

(لَولا إِذ سَمِعتُمُوهُ) بمعنی هلاست و آن تحضيض را باشد گفت چرا چون حديث شنيدی شما كه مؤمنانيد ازمردمان و زنان بخويشتن گمان خير نبرديد يعنی بمسلمانان كه حكم ايشان حكم شما است نظيره قوله «ولاتقتلوا انفسكم» ای اخوانكم وقوله «فسلّموا علی انفسكم» وقوله ﷺ «المؤمنون كنفس واحدة» بعضی ديگر گفتند معنی آنستكه هلا ظننتم كماظن المؤمنون بانفسهم خيراً ، چرا شما باين كار همان ظن نبرديد كه مؤمنان بخويشتن از خير (وَقالوا هذا إِفكٌ مُبينٌ) و گفتند اين دروغی ظاهر است(٣) مفسران گفتند مراد باين ابوايوب است وام ايوب

---

(١) حصان وصف مفرد مؤنث است يعنی عايشه پارسا وپاكدامن است وخويشتن‌دار كه تهمت بدو نتوان زد واز خوردن گوشت زنان بی خبر شكم پر نكند . زوجه بهترين مردم در دين ومنصب پيغمبر راهنما صاحب بخشايش وانعام .

(٢) نكوهش محمد كردی و من جواب دادم وپاداش من نزد خداست آيا او را دشنام ميدهی و او نه همسر تو است بد شما فدای خوب شما باد .

(٣) وظيفه مسلمانان اين بود كه بمحض شنيدن افك آنرا تكذيب كنند وباور ندارند وروايتی كه *

که چون این حدیث میرفت ومردمان در زبان گرفته بودند ام ایوب ابوایوب را گفت میشنوی که مردمان چه میگویند در عایشه ؟ گفت میشنوم ولیکن دروغ است تو باام ایوب اختیارچنین کار کنی گفت معاذالله گفت پس بهر حال عایشه ازتو بهتراست آنگه هردومتفق شدند و گفتند «هذا افك مبين» این دروغی ظاهر است .

(لَوْلا جآؤُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدآءَ) ایهلاجاؤا، آنگه حقتعالی گفت چرانیاوردند براین سخن که گفتند چهار گواه چنانکه شرع است که آنکس که قذف کند و تهمت زند زنی را یا مردی را بزنا چهار گواه باید او را آوردن چون نیاوردند گواه و گواه نداشتند برین، ایشان بنزدیك خدادروغ زنند این خاص استبعایشه که خدایتعالی ازاو براءت ساحتشناخت و آن گویندگان را دروغ زن دانست فاما جز او را بود که کسی را بر ناشایستی بیند چون بگوید از او چهار گواه خواهند اوگواه ندارد بنزدیك خدا دروغزن نباشد . آنگه گفت :

(وَلَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنيا وَالآخِرَةِ) و اگر نه فضل خدایستی برشما که مسلمانانید هم دردنیا وهم درآخرت برسیدی بشما، بآنچه شما در آن خوض میکنید و افاضت و درومیشوید، عذابی بزرگ یقال أفاض فی الحدیث إذا دخل فیه قال الله تعالی « إلا کناعلیکم شهوداً اذتفیضون فیه » .

(إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلسِنَتِكُمْ) چون تلقی میکنید بهرىازدهن بهری میگیرید . وتلقی تقبل باشد و استقبال یعنی بزبان از یکدیگر فرا میگیرید واُبیّ خواند « اذ تتلقونه » بدوتاء و عایشه خواند « اذ یلقونه » من الولق و هو استمرار اللسان بالکذب ، یقال ، ولق یلق ولقاً بمعنی، اذ تکذبونه أی الحدیث . ومحمد بن السمیفع خواند « اذ تلقونه » من الالقاء واینهمه شاذاست (وَتَقُولُونَ بِأَفْواهِكُمْ) ومیگوئیدبزبانتان آنچهشمارابآنعلمی نیست(وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّناً) ومیپندارید که اینخوار است (وَهُوَ عِنْدَاللهِ عَظِيمٌ) واین بنزدیك خدایبزرگ است (وَلَوْلا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ) چرا چوناین سخن بشنیدید نگفتید نیست مارا که اینسخن گوئیم (سُبْحانَكَ) منزهی تو ای خدای ما این بهتانیست بزرگ وبهتان دروغی باشد که صاحبش چون بشنود مبهوت و متحیر ماند آنگه گفت :

---

* پیش ازاین ازعایشه نقل شدکه پیغمبر (ص) درکار او تردیدکرد و از اسامه و علی بن ابیطالب رأی خواست وحضرت امیرالمؤمنین جوابی دادکه عایشه نپسندید تا خداوند این آیات نازلکرد وگمانبد پیغمبر مبدل بنیکی شد بنظر صحیح نمیرسد چون اگر وظیفه مؤمنین تکذیب بود پیغمبر و علی (ع) بتکذیب اولی بودند .

(يَعِظُكُمُ اللهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً) خدايتعالى پندمى‌دهد شمارا از آنكه باسر مانند آن رويد و گفتند تقدير آنستكه ائلا تعودوا تا باسر مانند آن نرويد و اين هردووجه را محتملست چنانكه در نظايرش برفته است من قوله « وألقى فى‌الارض‌رواسى أن تميد بكم» وقوله «يبين‌الله لكم أن‌تضلّوا » و قوله «أن تضل احداهما » ومانند اين بسيار است كه در جاى خود شرح داده شد (إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) اگرشما مؤمنيد وبخدا ايمان داريد .

(وَيُبَيِّنُ اللهُ لَكُمُ الآياتِ) وخدايتعالى براى شما آيات و بينات ودلايل‌بيان‌مى‌كند (وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) وخداى عالمست باحوال خلقان برعموم وبحديث عايشه‌وصفوان و براءت ساحت ايشان ازتهمت ومحكم كار و درست كردار است.

(إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الفاحِشَةُ) گفت آنانكه خواهندو دوست دارند كه زشتى و منكر در ميان مؤمنان آشكارا شود يعنى عبدالله اُبى‌ّسلول واصحابش از منافقان(لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ فِي‌الدُّنيا وَالآخِرَةِ) ايشان را عذابيست دردناك‌در دنياو آخرت (وَاللهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ) و خداى داندد‌روغ ايشان و شما ندانيد و گفتند خدا داند تفاصيل‌عذاب ايشان و شما ندانيد .

(وَلَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ) واگرنه فضل خدايستى برشما ورحمت اوو آنكه خداى رؤف و مهربان وبخشاينده است و جواب «لولا» نيز حذف كرد چنانكه پيش‌ازاين گفتيم والتقدير لعاجلكم بالعقوبة تعجيل عقوبت كردى بر شما آنكه گفت :

(ياأَيُّهَاالَّذِينَ آمَنُوا) اى گروندگان و باور دارندگـان (لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ) پى‌شيطان مگيريد وبدنبال‌اومشويد (وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطانِ) وهركه بدنبال گامهاى شيطان رود (فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالفَحْشاءِ وَالمُنْكَرِ) او مردمان‌را فحشاء منكر فرمايد . اين دو اسم است عام جمله قبايح و معاصى را . والفحشاء والفاحشه كار زشت باشد و منكر هرفعلى بودكه عقل يا شرع آنرا انكار كند (وَلَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ) واگرنه فضل خدايستى‌ورحمتش برشما(ما زَكى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً) هرگز از شماكس زكى‌وپارسا نبودى. يعقوب خواند وابن محيصن «زكّى» بالتشديد تزكيه نكردى خداى‌كس را و حكم نكردى بزكا و طهارت . (وَلكِنَّ اللهَ يُزَكِّي مَنْ يَشاءُ) ولكن خدايتعالى تزكيه كند آنرا كه خواهد ازگناه بررحمت ومغفرت (وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) و خداى شنوا ودانا است سميع لاقوالكم عليم بأحوالكم . ابودرداء روايت كرد ازرسول ﷺ كه گفت هيچكس

نباشد که او دست کسی قوی دارد در خصومتی که او را بآن علم نبود و الا او در سایه خشم خدای باشد تا از آن بازایستد، وهیچکس نباشد که او بشفاعت برخیزد تا حدی از حدها ضایع کند و إلا با خدای خصومت کرده باشد ولعنت خدای براو متتابع شود تا بقیامت، و هیچکس نباشد که کلمتی بر مردی مسلمان اشاعت کند و بآن عیب او خواهد و الا برخدای واجب بود که او را در آتش دوزخ بگدازد . آنکه گفت و اصل این در کتاب خداست فی‌قوله «ان الذین یحبّون أن‌تشیع الفاحشة ـ الایه».

قوله (ولاَ یَأْتَلِ) و نباید که سوگند خورند خداوندان فضل ومال بسیار. یأتل یفتعل باشد من الألیه و هی‌القسم. این قول بیشتر مفسران است ، اخفش گفت لایأتل أی لایفتعل‌من الألووهوالتقصیروالترك، یعنی‌نباید که تقصیر کنند خداوندان فضل وافزونی‌مال. (وَ السَّعَةِ) فراخی روزی باشد (أنْ یُؤْتوُاأُولِی القُرْبیٰ وَالمَساکِینَ وَالمُهاجِرِینَ فِي سَبیلِ اللهِ) که چیزی بخویشان دهد و بدرویشان و بآنان که در ره خدای هجرت کرده‌اند گفت این آیه‌در حق مسطح آمد و او پسر خاله ابوبکر بود و درویش بود و بدری بود و ابوبکر بر او نفقه کردی چون در حدیث افك خوضی کرد نفقه از او باز گرفت خدایتعالی در حق او این‌آیه فرستاد، ابوبکر نفقه با جای داد برعادت میکرد (وَلیَعْفُوا وَلیَصْفَحُوا) بگو ای محمدتاعفو بکنند و در گذرند (ألاَ تُحِبُّونَ أنْ یَغْفِرَاللهُ لَکُمْ) نخواهید که خدای شما را بیامرزد یعنی اگر می‌خواهید که خدای گناه شما را بیامرزد و عفو کند شما را شما بیامرزیدایشان را و عفو کنید که رسول ﷺ چنین گفت که « من‌یغفر یغفرالله‌له ومن یعف یعف‌الله عنه»هر که بیامرزد کسی را خدای او را بیامرزد وهر که عفو کند خدای عفو کند از او (وَاللهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ) وخدایتعالی آمرزنده وبخشاینده است .

(إنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ المُحْصَنَاتِ الغافِلاتِ المُؤْمِناتِ) آنکه بر عموم فرمود که هر کس که او قذف کند زنان پارسا را بچیزهائی که ایشان غافل باشند و بی‌خبر و مؤمن باشند (لُعِنُوا فِي‌الدُّنیا وَالآخِرَةِ) ایشان‌دردنیاوآخرت ملعونند (وَلَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ) و ایشان راعذابی‌بود بزرگ. ابوحمزة الثمالی گفت که‌آیه درحق مهاجرات مکه‌آمد که‌چون ایشان باپیغمبر هجرت کردند وازقفای رسول بمدینه رفتند مشرکان‌مکه ایشان‌را طعنه زدند و گفتند اینان بفجور میروند وبعضی گفتند مراد عایشه است وحمل او برعموم کردن اولیتر باشد تاشاملتر بود فائده را وهمه‌داخل‌باشند تحت‌آن. آنکه تهدید کردایشان‌را وبترسانید بنوعی‌از

وعید روزقیامت گفت :

(يَوْمَ تَشْهَدُ) آن روز که گواهی دهدبرایشان وعاملدریومعذاب عظیم باشدویاعامل مقدر من قوله اذکر یوم تشهد علیهم . یاد کن آن روزی که گواهی دهد برایشان زبانهـای ایشان ودستهاشان وپایهای ایشان بآنچه کرده باشند دردنیا و گفتند معنی آنست که زبان بعضی بربعضی گواهی دهد .

(يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ) آن روز که خدایتعالی تمام بدهد جزاء و حساب‌ایشان بحق. عامّه قرّاءبنصب‌حق خواندند ومجاهد مرفوع خواند علی‌أنه صفةالله تعالی ای‌یوفیهم‌الله الحق‌دینهم ودرمصحف[....]چنین‌است (وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ) وبدانند که خداست تعالی که اوحق‌است و بیان کننده .آنکه گفت:(اَلْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ) بیشتر مفسران گفتند معنی‌آیه آنست که الخبیثات من الکلمات والقول للخبیثین من الرجال (وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ) ای‌من‌الرجال للخبیثات‌من الکلمات سخن‌زشت وپلیدازمردان پلید حاصل آیدو مردان پلید سزای و لایق سخنها پلید باشند و درمثل‌است . کل إناء یرشح بما فیه واشبه لعزٌ بعض بزٌ یعنی سخن ناسزا از مردان ناپارسا بود این قول عبدالله‌عباس است و بیشتر مفسران. واین قول را معنی دیگر هست و آن آنست که سخن پلید لایق‌بمردان پلید و زنان پلید باشد وهمچنین سخن پاکیزه . وابن زید گفت معنی آنست که زنان ناپارسا مردان ناپارسا راشایند و مردان ناپارسا زنان ناپارسارا شایند ومعنی براین وجه چنان‌بود که گفت «الزانی لاینکح إلا زانیة أومشرکة والزانیة لاینکحها إلا زان أومشرك» چه‌اینان لایق یکدیگر باشندو کذلك‌القول فی‌الطیبات آنکه گفت (أُولَٰئِكَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ)ایشان مبرّا انداز آنکه اصحاب افك می گویند، یعنی عایشه وصفوان و گفتند زنان مهاجرات برآن قول که رفت (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ) ایشان‌را آمرزش‌بود ورزق گرامی .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ

ایگروه‌کسانیکه گرویدید نه درآئید خانه‌هائیرا غیر خانه های شما تا مأنوس شوید وسلام کنید بر

أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (٢٨) فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَداً فَلاَ

اهل آن این‌تان بهتراست برای شما شاید پند گیرید پس اگر نه یافتیـد درآن کسی را پس

تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ

داخل مشوید آنرا تا اذن دادهشود شمارا واگرگفته شد مرشمارا برگردید پس برگردید آن پاکیزه‌تراست

لَكُمْ وَاللهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۹) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ مَسْكُونَةٍ
برای‌شما وخدا بآنچه میکنید آگاهست   نیست برشما باکی که داخل‌شوید خانه‌هائیرا که نباشدکسی
فِيها مَتاعٌ لَكُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَما تَكْتُمُونَ (۳۰) قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ
درآن کالائیست مرشمارا وخدا میداندآنچه راآشکارکنید وآنچه‌را پوشید   بگو مر مردان گرونده‌را
يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِكَ أَزْكى لَهُمْ إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِما
بپوشند دیده‌هاشان‌را ونگاه دارند فرجهاشان را این پاکیزه تراست برای‌آنها بتحقیق خدا آگاهست بآنچه
يَصْنَعُونَ (۳۱) وَقُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلا يُبْدِينَ
میکنند   وبگو مرزنهای گرونده‌را بپوشند ازچشمهاشانرا ونگاهدارند فرجهاشان‌را وآشکارنکنند
زِينَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ وَلا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا
آرایش‌خودشانرا مگرآنچه‌پیداشد ازآن‌وبزنند مقنعه‌هاشانرا برگریبانهاشان وآشکارنکنندآرایش‌خودرا مگر
لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ
برای شوهرهاشان یا پدرهاشان یا پدران شوهرهاشان یا پسرهاشان یا پسران شوهرهاشان یا برادرهاشان
أَوْ بَنِي إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ أَوِ التّابِعِينَ
یا پسران برادرهاشان یا پسرهای خواهرهاشان یا زنهاشان یا آنچه را مالك شده دستهای‌آنها یا پیروان
غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِّساءِ وَلا يَضْرِبْنَ
غیر صاحب احتیاج از مردان یا طفل‌های آنچنانی‌که آگاه نشوند بر عورت های زنها و نزنند آنها
بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللهِ جَمِيعاً أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ
بپا های خود تا دانسته‌شودآنچه میپوشند اززینتهاشان وتوبه‌کنید بسوی‌خدا همه ایگروه‌گروندگان شایدشما
تُفْلِحُونَ (۳۳) وَأَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ وَالصّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَإِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا
رستگارشوید   ونکاح کنیدزنهای بی‌شوهرازشمارا وشایستگان‌ازبندگان‌خودوکنیزان‌خودرا اگرباشند
فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (۳٤) وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً
فقیران بینیاز کندشان‌خدااز کرم‌خود وخدافراخی‌دهنده‌داناست   وبایدخودداری کنند کسانیکه‌نمی‌یابندنکاحی‌را
حَتّى يُغْنِيَهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ فَكاتِبُوهُمْ
تابینیاز کندآنهاراخدا ازبخشش‌اوو کسانیکه میجویند کتاب‌را ازآنچه‌مالك‌شده‌دستهای‌شما پس‌مکاتب کنید آنهارا

إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَآتُوهُمْ مِنْ مالِ اللهِ الَّذِي آتيكُمْ وَلاَ تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الْبِغاءِ
اگر دانستيد درآنها خوبى‌را وبدهيدشان ازمال‌خداوندكه داد شمارا وباكراه نداريدكنيزان شمارا بر زنا
إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيوةِ الدُّنْيا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللهَ مِنْ بَعْدِ
اگر خواستند خودداری‌را تابجوئيدكالاى زندگانى‌دنيارا وكسيكه اكراه‌كندآنهارا پس‌بتحقيق‌خدا از پس
إِكْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٣٤) وَلَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ آياتٍ مُبَيِّناتٍ وَمَثَلاً مِنَ الَّذِينَ
اكراه‌آنها آمرزنده مهربانست وبتحقيق‌فروفرستاديم‌ما بسوى‌شما آيتهاى روشن و داستانى ازكسانى‌را
خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ (٣٥) أَللهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ
كه‌گذشتند از پيش‌از شما واندرزى‌براى‌پرهيزكاران خداست نور آسمانها وزمين داستان نور او
كَمِشْكوٰةٍ فِيها مِصْباحٌ أَلْمِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ أَلزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ
مانند چراغدانى‌است‌كه درآن چراغ باشدكه‌آن‌چراغ درشيشه باشدكه‌آن شيشه‌گويا ستاره‌ايست درخشنده‌كه
يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لاَ شَرْقِيَّةٍ وَلاَ غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ
افروخته‌باشد ازشجره‌اى ببركت زيتونى‌كه نه شرقيست‌ونه غربى‌نزديكست روغنش‌برافروزد واگر نرسدآنرا
نارٌ نُورٌ عَلىٰ نُورٍ يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَيَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ وَاللهُ
آتشى‌نوريست برنورى هدايت‌كندخدا بسوى‌نورخودهركراميخواهد وميزندخدا داستانها را براى مردم وخدا
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٣٦) فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ
بهمه چيز داناست . درخانه هائيكه رخصت دادخداكه برافراشته شود ويادكرده شود درآن اسم او
يُسَبِّحُ لَهُ فِيها بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ (٣٧) رِجالٌ لاَ تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ
تسبيح‌ميكند مراورا درآن بامداد وشبانگاه مردانى‌كه مشغول‌نكندشان تجارتى ونه بيعى ازيادخداوند
وَإِقامِ الصَّلوٰةِ وَإِيتاءِ الزَّكوٰةِ يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصارُ (٣٨)
و بپا داشتن نماز و دادن زكوة ميترسند روزى را كه مضطرب ميشود درآن دلها و چشمها
لِيَجْزِيَهُمُ اللهُ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ
تا جزا دهدآنهاراخدا نيكوتركاوى‌راكه‌كردند وافزون‌كندآنهارا ازجود خود وخدا روزى‌كندهركراميخواهد
بِغَيْرِ حِسابٍ (٣٩) .
بى شمار .

قوله تعالی (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ - الآیة) عدی ابن ثابت گفت سبب نزول آیه آن بود که زنی انصاری بنزدیک رسول ﷺ آمد و گفت یارسول‌الله اوقاتی هست که مرا حالتی می‌باشد که من نمی‌خواهم که مرا پدرم یافرزندم بر آن‌حالت بینند وایشان درسرای من می‌آیند ودیگران ومرا از آن کراهت‌است چگونه سازم خدای تعالی این آیه فرستاد و خطاب کرد باجمله مؤمنان. گفت ای گرویدگان بخدای و رسول در هیچ خانه مشوید که نه خانهٔ شما باشد (حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا) تامستأنس بشوید. بعضی مفسران گفتند این استیناس بمعنی استیذا نست یعنی تادستوری خواهید. سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که قرآن منزل اینست که «حتی تستأذنوا» ولیکن نویسنده را خطاافتادواُبیّ کعب و عبدالله واعمش «حتی تستأذنوا» خواندند وبیشتر مفسران گفتند در آیه تقدیم و تأخیریست و تقدیر آنست که «حتی تسلّموا علی‌اهلها و تستأذنوا» برای آنکه سلام پیش از استیذان باید در مصحف عبدالله مسعود مقدّم‌ومؤخّر نوشته است چنین که گفتیم . عمروبن سعید ثقفی گفت‌مردی بدر حجره رسول آمد و دستوری خواست و گفت : أَلِجُ؟ در آیم رسول‌ﷺ کنیز کی را گفت نام او روضه بود گفت این مرد دستوری نمی‌داند خواستن برو و او را بیاموز او بیامد و گفت یاهذا چون دستوری خواهی اول بگوالسلام علیکم أأدخل، مرد بشنید و بیاموخت و بگفت اورا دستوری داد تا در سرای رفت و اگر این تعسف نکنند ازتقدیم و تأخیر هم روا باشدچو واو ایجاب ترتیب نکند روا بود که آنچه درلفظ مقدم بوددر معنی ومراد مؤخر باشد، مجاهد وسدی گفتنداین‌استیناس تنحنح و تنخم است . زینب گفت زن عبدالله مسعود که عبدالله مسعود چون خواستی در سرای آید بردر سرای گلو پاك کردی وآواز کردی که معلوم شدی که در سرای خواهد آمدآنکه در آمدی ابوایوب انصاری گفت ما رسول الله را پرسیدیم که خدای باین استیناس چه خواست گفت که حتی تستأنسوا ؟ رسول ﷺ گفت آنکه مردی چون بدر سرای رسد تسبیح و تهلیل کند که اهل سرای آگاه شوند از آنکه او در سرای خواهدآمد براین أقوال استیناس طلب اُنس باشدوسین استفعال طلب راباشد کالاستفهام . خلیل احمد گفت معنی استیناس طلب‌انس باشد استفعال من‌الایناس بمعنی الابصار ومراد ازاین نه آنست که درسرای نگردپیش‌اعلام واستیذان انما مرادآنستکه بنوعی اختباری اعتباری کند تاخود کسی هست آنجا تا اگر کسی نباشد او تکلیف استیذان واستیناس نکند من قول العرب اذهب فاستأنس هل‌تری أحداً أی انظر بـاین تأویل که گفتیم برای‌آنکه ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت «من اطلع فی‌بیت بغیر

إذنهم فقد حلّ لهم أن يفقأوا عينه » گفت هر کس که در سرای کسی نگرد بی‌دستوری ایشان اگر چیزی برچشم او زنند و چشمش تباه کنند برایشان قصاص نباشد و نه نیز دیت ، سهل بن سعد گفت مردی در بعضی حجرات رسول نگرید رسول ﷺ بدرآمد قضیبی سر تیز بدست گفت اگر دانستمی که تو در حجره نگریدی بسوراخ ، باین در چشمت زدمی . انما الاستیذان من النظر دستوری خواستن برای نظر می‌باید و عطاء بن یسار گفت مردی رسول ﷺ را گفت یا رسول‌الله مرا مادریست چون نزدیك او خواهم شدن دستوری خواهم گفت بلی گفت خدمت او مرا باید کردن و هرروزچندبار بر او رفتن، بهر نوبت دستوری خواهم ؟ گفت آری آنکه گفت ترا شاید که در روی واورا برهنه بینی ؟ گفت نه گفت پس دستوری بخواه . و در خبر است که ابوموسی اشعری درسرای عمر خطاب آمد وتعلل بکرد وسلام کرد و دستوری خواست سه بار جوابش دادند بجوابی که معنی آن توقف بودبرفت عمر کس فرستاد واورا بازخواند گفت چرا توقف نکردی گفت ازبرای آنکه ازرسول شنیدم که گفت سه بار چون دستوری خواهی و دستوری ندهند بر گردی گفت اگر کسی‌را بیاری که باتو این‌شنیده باشد و الا ترا عقوبت کنم او برفت ویکی از صحابه را بیاورد که بااو این‌حدیث شنیده بود تا گواهی داد ، عمر دست‌از ازاو بداشت (ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ)اشارتست بـاستیذان وتسلیم گفت این‌معنی کاربستن ودستوری خواستن‌واستینـاس کردن بهتراست شمارا، آنکه گفت (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) یعنی این‌بیان وتعلیم وتوقیف وتأدیب برای‌آنست تاباشد که شما متذکرشوید و اندیشه کنید، آنکه گفت :

(فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَداً فَلَا تَدْخُلُوهَا) اگرچنان باشد که درآن خانمها کس را نیابید ودراو کس نباشد درآنجا مشوید تادستوری دهندشمارا چه‌اگر درآنجا شوید و کس نباشد بدزدی متهم شوید واگر چیزی مفقود شود ازآنجا تهمت برشما نهند ووهم برشمابرند (وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا) واگرشمارا گویند بازگردید همچنان کنید و بـاز گردید (هُوَ أَزْكَى لَكُمْ) که‌آن پاکیزه‌ترباشدشمارا و رجوع و بازگشتن ازتهمت دورتر باشدو بهترباشد وصالح‌تر (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ) وخدای عالمست بآنچه شمامیکنید. گفت چون این آیه آمد بعضی صحـابه گفتند یـا رسول الله پس این خـانات و مساکن که در راه شام است که کس در آنجا نباشد آنجا نیز نرویم بی‌دستوری. خدای تعـالی این آیه فرستاد :

(لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ) برشما بزه نیست که درآن خانه‌هاشوید که مسکون‌نباشد و نه

سراهای مسکن باشد ودرآنجا کس نباشد (فِيها مَتاعٌ لَكُمْ) ومتاعی ازان شما در آنجا باشد اگر درآنجاروید بی‌دستوری رواباشد . مفسران درآن بیوت خلاف کردند . قتاده گفت مراد کاروانسراهاست و جائی که متاع باشد ومشترك وجائی که برای سابله وراهگذریان بنا کرده باشندکه غربا در آنجا روند و متاع خود می‌نهند . مجاهد گفت در راه مدینه جایها بودکه ایشان پالان وآلات شتر آنجابنهادندی وراهها ایمن بودی کس برنداشتی گفتند اینجابدستوری در رویم ، خدای گفت اینجا رواست که بی‌دستوری در روید . محمّد حنفیّه گفت خانهای مکه خواست که « سواء العاكف فيه و الباد » حضری و بدوی در او یکی باشد . ضحاك گفت خاناتیکه مسافران در اوفرودآیند تابستان وزمستان . عطا گفت مراد مزابل است که‌درآنجا قضاء حاجت کنند . ابن زید گفت انبارخانه ها و مهمان خانهاست که در بازارها وکاروانسراها باشد . ابن جریج گفت برعموم هر خانه است که در او کس نباشد برای آنکه استیناس‌برای آن می‌آید که تاهجوم نکنند برعورتی‌از عورات (وَاللهُ يَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَما تَكْتُمُونَ) و خدای داند آنچه شماآشکارا کنید و آنچه پنهان دارید چه عالم است بسایر معلومات بر ـ هر وجهی که صحیح باشد که معلوم بود آنکه گفت چون آداب درسراها رفتن بشناختی .

(قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ) بگوای محمّد مؤمنان را (يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ) که تا چشم‌برهم نهند ومراد نه آنست که اطباق جفن کنندبرحدقه ، معنی آنست که چشم نگاهدارند ازآنچه ایشان را نیست که در او نگرند ازروی عقل وشرع و قوله « من أبصارهم » بعضی گفتند «من» زیاده است و درست آنست که زیاده نیست وانما فائده او تبعیض است ای قل لهم‌لاینظرواالی بعض ما ینظرون ، برای آنکه همه نظر حرام نیست و غضّ بصراز همه چیز واجب نیست‌انما واجب از محرماتست پس معنی تبعیض حاصل است (وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ) و نیز بگو تا فرجهای خود نگاهدارند در او دو قول گفتند یکی آنکه از زنا نگاهدارند و از آنچه شرع دستوری نداد ایشان را در آن . ابن زید گفت هر کجا در قرآن حفظ فرج است مراد ازاوزنا است إلا اینجاکه مراد ستر عورت است یعنی چشم نگاهدارید ازآنکه در عورت کسی نگرید و عورت نگاهدارید بحفظ وستر از آنکه کسی در او نگرد و گفت دلیل براین آنستکه‌اینجا مِن‌نیاورد چنانکه در غض بصر آورد ، نگفت ویحفظوا من فروجهم و این وجهی غریبست و نیز از روی نظم مناسبتی دارد من‌کونه تارة ناظراً و تارة منظوراً إليه (ذٰلِكَ أَزْكىٰ لَهُمْ) این پاکیزه‌تر باشد ایشان‌را وبصلاح ترو «ذلك» اشارتست إلى ماتقدّم من غضّ البصر وحفظ الفرج (إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِما يَصْنَعُونَ) خداعالمست بآنچه ایشان کنند، عبادة بن‌صامت گفت

که رسول عليه السلام گفت شش چیز مرا ضمان کنید تا بهشت ضمان کنم شما را چون حدیث کنید راست گوئید وچون وعده کنید وفا کنیدوچون امانت بشما دهند أدا کنید، فرجهای خود نگاهدارید و چشم از حرام نگاه دارید و دست کشیده دارید تا من ضمان کنم شما را به بهشت امیرالمؤمنین روایت کرد از رسول عليه السلام که او گفت «النظر إلى محاسن المرأة سهم مسموم من سهام ابلیس» نظر کردن در محاسن زنان تیریست زهر آلود از تیرهای ابلیس هر که او چشم نگاه دارد از ایشان طلب ثواب خدایرا خدایتعالی ببدل آن عبادتی کرامت کند که بثواب آن شادمانه شود، ابوهریره گفت از رسول عليه السلام که بینائی مرد در نماز باشد زنی بگذرد او در نماز بآن نگرد وچشم از قفای او رها کند بیم آن بود که چشمهای او برود، آنکه حقتعالی گفت این تکلیف مقصور نیست برمردان و زنان نیز باین معنی مخاطبند گفت بگوی ای محمد زنان مؤمنات را که چشم نگاهدارند و فرج نگاهدارند باین معنی که گفتیم از اجتناب زنا و ستر عورت تا کس در ایشان ننگرد. و در خبر است که یکروز رسول عليه السلام در حجره فاطمه بود مردی نابینا بود مادر زاد نام او عبدالله بن مکتوم بردر بود رسول عليه السلام گفت درای او در آمد فاطمه برخاست و در خانه رفت و تا او نرفت فاطمه از خانه بیرون نیامد رسول عليه السلام بر-سبیل امتحان گفت یافاطمه چرا ازاو پنهان شدی واو چشم ندارد وچیزی نبیند گفت یا رسول‌الله إن کان لایراني ألستأ راه ؟ اگر او مرا نمی‌بیند نه من او را می بینم. أليس الله تعالى قال: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ» رسول عليه السلام گفت «الحمد لله الذی أرانی في أهل بيتي ما سرّني» سپاس آن خدای را که بما من نمود دراهل بیت من آنچه خرم بکردمرا. قوله (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) و اظهار نکنند از زینت خود الا آنچه ظاهر باشد (۱) و علماء خلاف کردند در آن زینت ظاهر که خدایتعالی استثناء کرد و رخصت داد در آن. عبدالله مسعود گفت جامه است و رداء و دلیل این تأویل «خذوا زینتکم عند کل مسجد» أی ثیابکم. عبدالله عباس گفت واصحاب او که سرمه است و انگشتری ودست وَرَنجَن و خضاب. ضحاك گفت و اوزاعی رویست و کفهای دست. حسن بصری گفت رویست و جامه، و عایشه روایت کرد که رسول عليه السلام گفت «لایحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الاخر اذا

(۱) استثنای «الاماظهر» منقطع است مانند «الاماذکیتم» ازمرده نخورید لکن آنچه تذکیه کردید بخورید و زینت ظاهر نکنید مگر آنچه خود بی ظاهر کردن شما ظاهر شود واین منحصر در روی و دست است که ممکن است بی اختیار ظاهر شود بر حسب عادت و سایر جاهای بدن برحسب عادت هم بی اختیارظاهر نخواهد شدمگر نادراً دست بند تاذراع وقلاده وگوشوار.

حركت أن تظهر إلا وجهها و يدها الى ههنا ـ قالت : و قبض على نصف الذراع » گفت حلال نباشد هيچ زن را که ایمان دارد بخدای و بقیامت که چون بجنبد (۱) پیدا کند الا رویش را و دستها تانیمه بـازو ، معنی خبر آنستکه از زن این مقدار عورت نباشد بآن معنی که چون در نماز گشاده باشد نمازش درست باشد ودرست آنستکه روی و کفهای دست و کفهای پا اززن عورت نباشد بآن معنی که شاید در نماز گشاده باشد (۲) وبعضی دیگر ازمفسران گفتند زینت زن که اظهارشاید تا کنددواست: زینت ظاهر است وزینت باطن،أما زینت ظاهر جامه‌است ،وآنچه زینتهای باطن‌است خلخالست ودست‌ورنجن وقلاده‌و گوشواره(۳) ، ومعتمد آنستکه گفتیم که‌جز روی و کفهای دست نشاید تادرنماز گشاده باشد (وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ) وبگو این‌زنان را تااین مقنعها بر گریبانها زنندیعنی چنان سازند که گریبانهاشان پوشیده‌باشد بمقنع تاسینه ایشان پیدا نبود آنکه بیان کرد آنان‌را که روا باشد که زینت زنان بینندوزنان ازایشان زینت بازنپوشند (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ ـ الآية) واظهار زینت نکنند إلا برشوهران خود یاپدران ایشان أعنی پدران این زنان علواً از اجداد واجداد اجداد چندانکه باشند یا پدران شوهرانشان یا پسرانشان یاپسران شوهرانشان پس جمله ایشان دوازده کس‌اند شوهر باشدو پدران‌زنان وپدران شوهران و فرزندان شوهران وفرزندان ایشانند اعنی فرزندان‌خود وبرادران‌ایشانند یاپسران برادرانشان یاپسران خواهرانشان یازنانشان مراد اززنان مؤمنانند برموجب این‌آیه ، روانباشد زنان مسلمان راکه پیش زنان‌کافران برهنه شوند الاکه پرستار ایشان‌باشند وذلك قوله (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ) عبادة‌بن صامت گفت‌عمر خطاب نامه‌نوشت بابوعبیده جراح آنجا که او عامل بود و گفت که شنیدم که زنان اهل‌کتاب بازنان مسلمانان بیکجای بگرماوه میروند تمکین مکن ایشان‌را ازآنکه بازنان‌مسلمانان بگرماوه روندواندام ایشان بینند او کس فرستاد ومنع کرد وقوله « اوماملکت ایمانهن» عامست درجمله زیردستان ازبنده و پرستار که رخصت است زنان راکه زینت خود از ایشان بازنپوشند .ابن‌جریج گفت مخصوص است آیت برپرستاران دون‌بندگان وبرقول آنانکه گفتند بندگان دراین داخل‌اند

(۱) قید جنبیدن برای آن‌کرد که در حال سکون و اختیار جائز نیست روی و دست ظاهر کند وجواز آن منحصر در حال حرکت است‌که بی اختیار روی و دست بیرون افتد وحفظ آن عسر وحرج وعادة محال است بطوریکه هیچکس آنرا نبیند در هیچ لحظه از مدت عمر .

(۲) قید نماز برای آن کرد که این شرط نماز است و استثنا تنها برای نماز نه برای ستر از ناظر محترم .

(۳) بندرت‌اتفاق افتدکه بی‌اختیار ظاهرشوند وحفظ‌آن‌حرج باشد .

محمول بود بر آنکه إما ایشان نابالغ باشندو إما بر آنکه زینت ظاهر اظهار کنند برایشان(۱) واما بر آنکه از کودکی تربیت باایشان بوده باشد ومقارب بلوغ باشند (أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ) یاتابعانی که شمارا باشند که ایشان را بزنان حاجت نبود .عبدالله عباس گفت آنان باشند که متابعت قوم کنند بطمع طعام ایشان . وهم او گفت مراد آنانند که زنان از ایشان شرم ندانند ویك روایت دیگر ازاو آنستکه عنّین باشند .مجاهد گفت مراد ابلهی است که احوال زنان نداند. حسن بصری گفت آن بود که اورا انتشار متاع نبود. سعید جبیر گفت معتوه باشد. عکرمه گفت مراد خصی مجبوبست . حکم گفت مخنّثی باشد که دراو قوه نبود و گفته‌اند پیری پیر (۲) باشد والاربة والارب الحاجة وقد اربت الی کذا ارباً . وقرّاء در إعراب او خلاف کردند ابوجعفر وابن عامر وعاصم بروایت ابوبکر «غیر» خواندند بنصب علی الحال وباقی قرّاء بجرّ خواندند علی الصفة (أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ) یااطفالی که ایشان برعورت زنان مطلع نباشندو ندانند که عورات چه باشد از آنجا که ایشان راشهوتی نبود بزنان ولفظ طفل هم واحدباشدوهم جمع برای این گفت «الذین لم یظهروا» بکنایات جمع (وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ) ونباید که ایشان دروقت رفتن پای چنان نهندو گام چنان بزنند که زینت پوشیده ایشان ظاهر شود از خلخال وپای بند و مانند این (وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ـ الآية) وتوبه کنید بجملگی باخدای ای مؤمنان تاباشد که فلاح یابید وظفر بثواب خدایتعالی . وابن عامر خواند «ایه المؤمنون» بضم هاء و همچنین فی قوله «أیّه الساحر» و « أیّه الثقلان » ودر کتب ایه بی ألف نوشت وباقی قرّاء بفتح هاء خواندند و در کتب بی الف نوشتند و[ابوعمرو و کسائی] درحال وقف ألف گفتند چنانکه رأیت زیدا .

قوله تعالی (وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ ـ الآية) حقتعالی دراین آیه امر کرد مکلفان را بآنکه بیوگانیکه بایشان متعلق باشند وولایت ایشان بدست ایشان بود ایشان را بشوهر دهند بعضی علماء گفتند این امر واجب است و آنچه قول بیشتر علماء است آنستکه سنت است واین مذهب ابوحنیفه است و اصحاب او ومذهب شافعی و مالك و اوزاعی است و مذهب ما همچنین است

(۱) اگر گوئی زینت ظاهر خود ظاهر است و حاجت باظهار ندارد گوئیم مفاد آن همان است که در «لایبدین زینتهن الا ماظهر منها» گذشت یعنی زینت خودرا ظاهر نکنند مگر آنکه خود بی اختیار ظاهر باشد در هنگام حرکت و در اینجا نیز مراد آن باشد که مملوك برای خدمت بسیار اتفاق افتد که چشمش بروی وموی سیده خود افتد وآنرا چون بی اختیاراست وتنزه ازآن عسر وحرج مستثنی فرمود.

(۲) پیرپیر تأکید است ودر فارسی فصیح مستعمل چنانکه در اصطلاح عامه نیز متداول است .

اما مذهب داود آنستکه این امر بروجوبست هر که طَول دارد برو واجب آنستکه زنی آزاد را بزنی کند و هر که طول ندارد براوواجب آنستکه کنیز کی را بزنی کند وهمچنین گفت بر– زنان نکاح واجبست وبعضی فقهاء گفتند نکاح درحق حرایر واجبست ودرحق غیرحرایر چون راغب باشد سنت است. و «ایامی» جمع أیِّم باشد أیِّم ازمردان آن بود که زن ندارد واز زنان آنکه شوهر ندارد ، یقال أیِّم وأیِّمة کما یقال للمرء عزب وللمرأة عزبة وقدآمت المرأة تأیمُ أیمة وأیوماً وتأیّمت تأیّماً قال الشاعر :

فَإنْ تَنْكِحي أنكِحْ وَإنْ تَتأيّمي وَ إنْ كُنْتُ أفتى مِنكُمُ أتأيّمُ (۱)

وقال آخر :

أَلَمْ تَرَ أنّ اللّهَ أظهرَ دينَهُ وَسَعْدٌ بِبابِ القادِسيّةِ مُعْصِمُ

فَأُبنا وَقَدْ آمتْ نِساءٌ كثيرةٌ وَنِسْوةُ سَعْدٍ لَيْسَ مِنهُنّ أيّمُ (۲)

و قال آخر : « قَدْ يَتِمَتْ بِنْتي وَ آمتْ كَنّي »

وشافعی‌را قولی آنستکه واجبست عند حاجت وتوقان(۳) سخت واصحاب اوحمل کردند علی‌السنّة المؤکّدة و دلیل براین قول رسولست ﷺ که گفت : «النکاح سنّتي فمن رغب عن سنّتي فلیس مني » گفت نکاح سنت من است و هر کس که رغبت کند از سنت من از من نباشد و همچنین گفت « تناکحوا تکثروا فانی أباهی بکم الامم یوم القیامة حتی بالسقط » گفت نکاح کنید تا بسیار شوید که من مباهات کنم بشماها با امتان دیگر روز قیامت تا آن کودك که از شکم مادر بیفتاده باشد ناتمام ، او را درشمار آرم و همچنین گفت « من أحب فطرتي فلیستنّ بسنّتي وهي النكاح » هر که ملّت من خواهد گو سنّت من بردست گیرد وآن نکاح است ، و سمرة بن جندب روایت کرد از رسول ﷺ که او نهی کرد ازتبتل 'أبونجیح السلمی گفت که رسول ﷺ گفت هر که طَول دارد چندانکه زن تواند کرد و نکند ازما نیست ، و ابوهریره گفت ازرسول ﷺ شنیدم که گفت «شرارکم عزّابکم» بدترین شما عزبان شما باشند وهم ابو– هریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت « إذا تزوج أحدکم عجّ شیطانه یقول یاویله عصم ابن

---

(۱) اگر توشوهرکنی من نیززن گیرم واگر بی‌شوهر بمانی من هم باآنکه جوانترم بی‌زن بمانم.

(۲) اشارت بجنك قادسیه است میان سعد ابی وقاص و لشکریان عجم که مسلمانان فاتح شدند و کفار شکست خوردند گوید ندیدی که خداوند دین خود را آشکار کرد آن هنگام که سعد بدر قادسیه ملازم بود ما بازگشتیم وبسیارزنان ازکفار بی‌شوهر شده بودند وزنان ازجانب سعد هیچیك بی‌شوهر نشد .

(۳) توقان بمعنی میل واشتیاق است .

آدم مني بثلثي دينه » گفت چون یکی از شمازن کند شیطان او فریاد کند گوید ای وای براو فرزند آدم دین خود ازمن حمایت کرد دو ثلث را. و درخبردیگر گفت« من تزوّج فقدأحرز نصف دينه فعليه بالنصف الآخر » هر که او زن کند نیمه دین خود نگاهداشته بود براوست که نیمه دیگر نگاهدارد. ابونجیح السلمی گفت رسول ﷺ گفت «مسكينٌ مسكينٌ رجل لا زوجة له، مسكينة مسكينة امرأة لازوج لها ». گفت مسکین باشد مردیکه زن ندارد و زنی که شوهر ندارد گفتند یارسول‌الله اگر چه توانگر باشد از مال گفت و اگر چه توانگر باشد ازمال. و ابوامامه گفت از رسول ﷺ که او گفت چهار کس آن باشند که خدایتعالی لعنت کند ایشان را از بالای عرش و فرشتگان آمین کنند یکی آنکه از زنان خود را نگاهدارد و زن نکند و کنیزك ندارد تااورا فرزند نباشد و مردیکه تشبه کند بزنان و خدای او را مرد آفریده باشد و زنی که تشبه کند بمردان و خدای او را زن آفریده باشد و آنکه درویشـان را معطل فرو گذارد. خالد گفت معنی معطل درحدیث آنستکه درویش را بخواند و گوید بیا تاچیزت بدهم چون بیاید گوید که چیزی نیست برطریق استهزاء. یابنا بینا استهزاء کند گوید که از ره باز شو که چهار پای آمد و چنان نباشد، یاکسی پیش او آید گوید سرای فلان کجاست گوید فلان جای و نشان کج دهد. عکّاف‌بن‌ودّاعة الهلالی گفت بنزدیك رسول ﷺ شدم مرا گفت یا عکاف زن داری؟ گفتم نه گفت کنیزك داری؟ گفتم نه، گفت تو تندرستی و توانگر؟ گفتم آری الحمد لله، گفت «فانك إذاً من اخوان الشياطين» تو از برادران دیوانی إما از رهبانان‌و ترسایان باش و إما آن کن که مسلمانان کنند که سنت ما نکاح است و بدترین شما عزبانند و بدترین مردگان‌شما آنانند که عزب بمیرند آنکه گفت شیطان‌را در خود سلاحی نیست بلیغتر از زنان ألا وآنانکه زنان دارندمطهّرانند و مبرایان از خنا، ویحك یاعکّاف زنان صواحب داودند و زنان صواحب أیّوب و صواحب یوسف و صواحب کرسف. ما گفتیم یارسول کرسف کیست؟ گفت مردی‌بود که‌خدایرا پرستید بر کناردریاسی‌سال، بروزروزه داشتی وبشب‌نخفتی ازصیام روز وقیام بشب فاتر نشدی کافر شد بخدای ازسبب زنی که اورا دوست بداشت ودست از عبادت بداشت خدایتعالی دریافت او را ببرکت روزگار گذشته او، ویحك‌یاعکّاف‌زن‌بکن زن بکن که توازجملۀ گناهکارانی گفتم یارسول‌الله زنی ده مرا پیش‌ازآنکه از اینجابرخیزم گفت بتودادم کریمه بنت‌کلثوم الحمیری را. وعبدالله مسعود روایت کرد که رسول ﷺ گفت چون برامتّ‌من صد وهشتاد سال بگذرد ازهجرت من روا بود که‌اختیار عزوبت وعزلت کنند وبرسر کوهها عبادت کنند.

امـا اخباری که آمده است که کدام زن‌را اختیار باید کردن . عیاض بن غنم الاشعری روایت کرد که رسول ﷺ گفت «یاعیاض لا تزوّجنّ عجوزاً ولا عاقراً فانّي مكاثر بكم» گفت زن پیر بزنی مکن و نازاینده که من بکثرت شما فخر آرم روزقیامت و همچنین گفت «تزوجوا الودودالولود فانّي مكاثر بكم الانبياء» گفت زن دوست داشتی (۱) زاینده را بزنی کنی که من بکثرت شما فخر کنم با پیغمبران . و صادق ﷺ گفت از پدرانش از رسول ﷺ گفت «تزوّجوا الابكارفانّهنّ أعذب أفواهاًوافتح ارحاماً وأثبت مودّةً» گفت زن بکر بزنی کنید که ایشان‌را دهن خوشتر بود و رحم نرم‌تر و دوستی‌ثابت‌تر، رسول ﷺ فرمود چون یکی ازشما زن خواهد باید تا از مویش بپرسند چنانکه از رویش که موی احدی الجمالین است ، از دو نیکوئی یکی است . و در خبری آمد که رسول ﷺ گفت «تزوّجوا الزرقفانّ فيهنّ يمن» گفت زنان را که‌ازرق‌چشم باشند بزنی کنید که در ایشان خجستگی هست . روایت کردند که رسول ﷺ گفت «أعظم النساءبركة أصبحهنّ وجهاً وأقلهنّ مهراً» گفت بزرگترین‌زنان‌ببرکت آنان باشند که نیکو روی‌تر باشند و کم مهرتر . اما اخباری که آمده است درآداب نکاح و زفاف : عایشه روایت کرد که رسول ﷺ گفت که نکاح آشکارا کنید ودر مسجدها کنید و در وقت زفاف رواست تا دف زنید و ولیمه بکنید و اگر همه بگوسفندی باشد . معاذ جبل گفت با رسول الله ﷺ حاضر بودم بگواه گیران (۲) ، مردی انصاری را عقد به بست آنگه گفت « على الالفة والخير والطير الميمون » برالفت باد وخیر و فال خجسته آنگه گفت نثاری کنید برسر صاحبتان آنگه سبدها بیاوردند درو میوه ودر بعضی سکّر رسول ﷺ بفرمود تا بریختند آنجا و از صحابه کس‌دست براو ننهاد رسول ﷺ گفت چه نیکو است حلم ! چیزی برنمی‌گیرید و نمی‌ربائید ؟ گفتند یارسول‌الله نه مارا نهی کردی فلان روز از نهب گفت بلی شما را نهی کردم ازنهب لشکر ونهی نکردم از نهب ولایم آنگه درافتادند آن میوه وسکّر میربودند و رسول ﷺ هم با ایشان میربود . أبو هريره گفت إملاك و ولیمه شب کنید که در شب خجستگی و برکت عظیمتر باشد عایشه گفت دخترکی انصاری در حجره من بود و من اورا می‌پروردم او را بشوهری دادم آن شب که بخانه شوهر شد درهمسایگی ما رسول ﷺ گفت چرا هیچ‌آوازی نیست اینجا وشعری نمی‌خوانند که انصاریان رااین عادت باشدودوست

---

(۱) دوست داشتی ترجمه ودود است وابن‌کلمه را در جای دیگر ندیده‌ایم .

(۲) مانند حنابند ان وگوسفندکشان الفونون درآخرکلمه دلالت برانجمن‌کردن واجتماع در شادی یا عزا است .

دارند. وچون خواهد كه عقد بندد برزنی مستحب آنستكه اولا استخاره كند ودو ركعت نماز كند ودر عقب آن حمد خدای گويد آنگه گويد «اللهم انی اريد أن أتزوّج اللهم قدّر لی من النساء أعفهنّ فرجاً و احفظهنّ لي في نفسها و اوسعهنّ رزقاً و أعظمهنّ بركة وقدّر لي منها ولداً طيباً تجعله خلفاً صالحاً فی حيوتی و بعد موتی» وچون قمر در عقرب باشد مكروهست عقد بستن على ماجاء في الاخبار، ووليمه مستحب است روزی يادو روز كه مهمانی كندومؤمنان را بخواند و طعامی بسازد برای ايشان، و بـايد كه چون بنزديك يكديگر شوند بر وضوی نمازباشند وهريكی دوركعت نماز كنند وعقب آن ازخدا درخواهند تااورا روزی كند اُلف اوو دوستی او وچون بنزديك او بنشيند دست بر پيشانی اوبنهد وبگويد «اللهمّ على كتابك تزوّجتها وعلى أمانتك أخذتها وبكلماتك استحللت فرجها، فان قضيت لي في رحمها نسباً فاجعله مسلماً سويّاً ولاتجعله شرك شيطان» ومستحب بود كه زفاف بشب بود واطعام بروز، وزفاف مكروهست بروز وخلوت درشب خسوف ودرشبی كه درروزش كسوف بوده باشد، واز ميان فرو شدن آفتاب تاغايب شدن شفق، ودر شبی كه بادی سياه شود، ودر شبی كه زلزله باشد، ودرمحاق ماه، و دروقت صحبت نبايد تابرهنه باشد، وروی بقبله نيارند وپشت باقبله نكنند، ودر سفينه خلوت نكنند، وسخن گفتن در آن حال مكروهست جز بذكر خدايتعالی وبحضور كسی مكروهست و روانباشد كه بيش ازچهارماه عزلت كنند ازحلال خود اگرچنين كنندمأثوم باشد ومكروهست كه عزل آب كند اززن آزاد الاباذن او يا بشرطی كه ميان ايشان باشد درحال عقد، وچون دو زن دارد روا باشد كه يكشب ببرزنی باشدوسه شب ببرزنی ديگر برای آنكه اوراچهارزن حلال است چون چهار زن دارد بنزديك هريك يكشب بايد تابود وميان ايشان بايد تا قسمت بسويه كند ازنفقه وكسوت وچون زنی بكر برزنی كند دراول حال شايد تااورا تفضيل دهد بسه شب تاهفت شب. چون زنی آزاد دارد وزنی برده دوشب زن آزاد را باشد، ويكشب برده‌را، واگر اين كنيزك را بملك يمين دارد اورا قسمت نرسد با زنان آزاد، وحكم زنان اهل كتاب حكم پرستاران باشدوآنكس كه برزنی عقد خواهد بستن روا بود كه‌روی اوببيند ورفتاروانداماودر جامه وچون نخواهد عقدبستن نشايد.

قوله «وانكحوالايامى منكم» إنكاح تمكين باشد ازنكاح يقال نكحت المرأة و أنكحتها غيری وكذلك الاملاك التمكين من الملك وهو من باب أحفرت زيداً بئراً، حقتعالى دراين آيه امر كرد وترغيب فكند مارا درنكاح، هم مردان را وهم زنان‌را گفت بدهيد زنان بی‌شوهر را

بشوهر ونیززن دهیدمردان صالح‌رااز بردگان و آزادان اززنان ومردان از بندگان‌وپرستاران آنگه گفت تا از درویشی نترسید چه‌اگر درویش باشد خدایتعالی از فضلش استغنا دهدشمارا. عبدالله عباس گفت که رسول ﷺ گفت «التمسوا الرزق بالنکاح» طلب روزی کنید بنکاح‌یعنی ممکن باشد که از دوگانه زن یاشوهر فراخ روزی باشد از سبب اوخیری وروزی باین دیگر رسد، وهمچنین درخبراست که‌مردی بخدمت‌رسول ﷺ آمد و گفت یارسول درویشم گفت برو زن‌بکن، وهمچنین درعهد ابوبکر وعمر وعثمان غرض‌ایشان تبرك باین‌آیه بود(إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ) ورسول ﷺ گفت «علیك بذات الدین تربت یداك» برتوباد که زن‌دیندار کنی بزنی، دستهات خاك‌آلودباد یعنی درویش باداش (۱) معنی‌آنکه درباب‌نکاح دربند مال مباش‌زن دیندار طلب کن که مال خدای بدهد ازآنجا که گفت « إن یکونوا فقراء یغنهم‌الله من‌فضله والله واسع علیم» و خدایتعالی فراخ‌عطاست ودانا روزی بدهد بسعت رحمتش وعالمست بمصالح‌خلق، بروفق مصلحت دهد .

وقوله (وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا) آنگه گفت بگو ای محمد تاعفت‌کار بندند وپارسائی کنندآنانکه نکاح نیابندازحرام اجتناب کنند . آنانکه‌طول‌وقدرت واستطاعت ندارند یا کسی نیابند که بااونکاح کنند « حتّی یغنیهم‌الله من فضله » تااینکه خدایتعالی‌مستغنی کند ایشان رااز‌فضل خودیعنی ازرزق ونعمت خود (وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ ـ الآية) و آنانکه طلب مکاتبه‌کنند از جمله بردگان شما شما باایشان مکاتبه‌کنید اگر درایشان خیری دانید ومعنی‌مکاتبه‌آن‌بود که‌غلام یا کنیزك گوید بامن‌موافقت‌کن که ازمن چندینی بستانی در چند نجم معلوم یا در مدت یکسال یا کمابیش چون من این داده باشم آزاد باشم براین شرط کنند ، مستحب است که چون غلام یا کنیزك این گویند و این خواهند خداوندان با ایشان مساعدت‌کنند و ایشان را اجابت بکنند باین اگر دانند که قوت آن دارند که باین وفاکنند و مذهب داود وعمروبن دینار وعطا و محمدبن جریر آنستکه این‌مکاتبه واجبست ، وروایت عوفی است ازعبدالله عباس وقتاده گفت ابن سیرین ازانس خواست تااورا مکاتبه‌کند اجابت نکردبا عمر بگفت عمر اورا درّه زد و گفتند این‌آیت درشأن غلامی‌آمد ازآن حویطب‌بن عبدالعزی که‌ازخواجه خود می‌خواست‌تامکاتبه بکند نمی کرد خدایتعالی این‌آیه فرستاد واومکاتبه‌کرد

(۱) دستت خاك‌آلود باشد نفرین است درحق آنکه طمع مال‌کند در تزویج یعنی پیوسته درویش وتهی‌دست باد این مرد وشین در آخر باداش ضمیر غایب است بجای اومثل‌آنکه‌گوید درویش باد او، ودرفارسی آمده است اینش بجای این است او ، واینت یعنی این توئی .

بااو برصد دينار وبيست دينار از آن جمله ببخشيد واو درمدت مكاتبه مال بداد و آزادشد واورا بغزاء خيبر بكشتند وديگر فقهاء ازشعبى وحسن بصرى ومالك وابوحنيفه وشافعى واوزاعى وجمله فقهاء ومذهب ماهم اينست ومستحب است كه مغالات نكنند بااو در بها، ومسامحه كنند ويارى دهد اورا درفك رقبهٔ او از بندگى ويارى دهداورا بسهمى از زكوة من سهم الرقاب . ومكاتبت بردو ضرب باشد مطلق ومشروط . مشروط آن باشد كه اورا گويد اگر درمدت مكاتبه عاجز آئى از اداء مال كتابت آنچه داده باشى مراست وتوهمچنان بنده‌اى كه بودى چون غلام بر آن شرط قبول كندهمچنان باشد، اگرادا نكند بوقت بتمامى، رد كند اورا به بندگى. ومطلق آن بود كه بااو اين شرط نكند، هر گاه كه مثلا يكديناراز مكاتبه بدهند بمقدار آنچه اداء كرد كرده باشد آزاد شود وبمقدار آنچه براو بود بنده باشد. وحكم مكاتب حكم بندگان باشد چون مشروط باشد وچون مطلق بود بمقدار اداء كتابت ازبندگى بيرون آيد. براين ضرب اگرميراثى بود اورايا موروثى باشد اورا موارثه ميان ايشان ثابت بود بحساب آنچه آزاد بود وبحساب آنچه بنده بود منع كند ميراث را ازاو واگر چيزى كند حد براو واجب آيد اززنا وقذف، بحساب آنچه آزاد باشد، حدازادان زنند وبحساب آنچه بنده باشدحد بندگان زنند. اما آنكه مشروط بوداز مكاتبان تايكدرم ماند ازمال مكاتبه كه نداده باشدحكم اوحكم بندگـان بود، واين مذهب مالكست و ابوحنيفه واصحاب او و حسن وزهرى وسعيد بن المسيب وسليمان بن يسار . وشافعى اعتبار اين نكرد واين قسمت ننهاد بلكه گفت هر مكـاتبى كه عاجز آيد از اداء مال مكاتبه درآن اجل مضروب يابآن نجوم معلوم كتابت او باطل بود و او مردود باشد بـارق وبندگى . قوله (إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً) تااگر دراو خيرى دانيد . و خلاف كردند كه مراد باين خير چيست . عبدالله عمر گفت و عبدالرحمن بن زيد ومالك بن انس كه مراد حرفتست واكتساب يعنى اگرپيشه‌اى داند ياكسبى تواند كردن كه بدان أداء مال كتابت كند واين مذهب ثوريست وروايت والبى از عبدالله عباس وحسن و مجاهد و ضحاك گفتند وعوفى ازعبدالله عباس كه مراد بخير مالست من قوله «إن ترك خيراً» أى مالا يعنى اگرمالى دارد وشما دانيد كه آن مال دارد وادا تواند كردن . و خليل گفت اينوجه ضعيف است براى آنكه اگر مراد مال بودى نگفتى «فيهم خيراً» گفتى لهم خيراً ابوليلى الكندى گفت سلمان غلامى داشت سلمان را گفت با من مكاتبه كن سلمان گفت مالدارى گفت نه گفت پس مرا از او ساخ الناس خواهى دادن يعنى از سؤال و كديه مردمان ابراهيم وابوصالح وابن زيد گفتند يعنى صدقاً ووفاء مراد صدق ووفاست اگر درايشان صدق ووفائى دانيد،طاووس گفت مرادمالست وامانت. شافعى گفت اوليتر تفسيرى

که لایق است بااین آیت مالست وامانت یا کسب وامانت . وابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت سه کس آنانند که برخدای واجب است که ایشان را یاری دهد مردی که درسبیل خدای بیرون آید یعنی بهجرت‌یاجهاد ومردی که زنی بکند تاخدای اورا مستغنی بکندوغلامی که مکاتبه خواهد از خواجه ونیت اداء کند . محمدبن سیرین گفت از ابوعبیده که مراد بخیر اقامهٔ نماز است یعنی اگر دانید که غلام از اهل خیر است و نمازکن (۱) بهری دگر گفتند اگر غلام عاقل و بالغ باشد برای آنکه با دیوانه و کودك کتابت درست نباشد این مذهب ما است ومذهب شافعی. و ابوحنیفه گفت با کودك درست باشد چون مراهق باشد ومکاتبه درست باشد هم حالّ وهم مؤجّل وابوحنیفه هم این گفت‌وشافعی گفت درست نباشد الا باجل وأقلش دو نجم باشد. أما اگرمکاتبه کنند با دیوانه کتابت درست نباشد اگر مال مکاتبه بدهد آزاد نشود، وشافعی را دو قولست یکی آنکه درست باشد یکی آنکه فاسد (وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللهِ الَّذي آتیٰكُمْ) وبدهید ایشان را ازمال خدای یعنی از زکوة از جمله سهم الرقاب تادر وجه‌اداء مال کتابت کنند. آنکه‌خلاف کردند که خطاب با کیست‌بعضی گفتندخطاب‌باخداوندان بنده است‌یعنی محسوب دارید ایشان را از حساب زکوة آنچه میسر شود وآنچه شمارا ازدل بر آید تاشمارا بر زکوة محسوب باشدوایشان را باداء وبعضی دیگر گفتند خطاب باجملهٔ مکلفان است یعنی شما که مکلفانید ایشان‌را یاری دهید دراداء مال مکاتبت اززکوة مال. آنکه‌دراین خلاف کردند که چه مقدار باید بعضی گفتند ربع مال رها کند و این روایت از امیرالمؤمنین علی وابوعبدالرحمن السلمی ومذهب ثوری است‌وبعضی دیگر گفتند آنراحدی نیست‌چندانکه خواهد واین امراست برسبیل استحباب بنزدیك بیشتر اهل علم و داودو اهل ظاهر گفتند بر- وجوبست أماحجّت آنکس که اووجوب گفت گفت که این‌از مال‌زکوة خواست وزکوة‌واجب است .گوئیم زکوة واجب است الا آنکه واجب نیست که باودهد لاغیر، باو دادن علی‌التعیین مستحب است ، سهل‌بن حنیف روایت کند ازرسول ﷺ که او گفت « من‌أعان مکاتباً فی‌رقبته أوغارماً فی‌عسرته اومجاهداً فی‌سبیله أظلّه‌الله فی‌ظل عرشه یوم لاظل إلاظله» هر که اومکاتبی را یاری دهد برفکاك رقبه‌اش یاغارمی‌را درعسرتش یامجـاهدی را درجهادش خدایتعالی سایه کند او را در سایه عرش آن روز که سایه نباشد الا سایه او (وَلا تُکْرِهُوا فَتَیاتِکُمْ عَلَی البِغاءِ) واکراه مکنید پرستارانتان‌را برزنا . گفتند این‌در معاذه ومسکه آمد پرستاران‌عبدالله

---

(۱) یعنی نمازکننده .

اُبي‌ّسلول منافق که او إکراه کردی ایشان‌را برزنا تااجرت‌آن‌باودادندی واین‌عادتی بود در جاهلیت که پرستاران را برزنا حمل کردندی چون‌اسلام‌آمد این کنیزکان‌عبدالله اُبی‌ّ سلول با یکدیگر گفتند اگر این کار که ما میکنیم نیکست بسیار بکردیم وقت آنستکه باز ایستیم و اگر بد است شاید که نیز نکنیم خدایتعالی این آیه فرستاد . مقاتل گفت شش کنیزك بودند ازعبدالله اُبی‌ّسلول که اوایشان راا کراه کردی برزنا واجرت بدو دادندی. معاذه بودومسکه وامیمه وعمره وأروی وقتیله . یکی روزی آمد و دیناری‌آورد ویکی بُرْدی ، او گفت‌بروی وهم براین‌کار می‌باشی گفتنداسلام آمد وزنا حرام کرد وما نیز این نکنیم وآمدند و شکایت با رسول کردند خدایتعالی این‌آیه فرستاد . معمرروایت کرد از زهری که عبدالله اُبی‌ّسلول مردی را ازقریش اسیر بگرفت روز بدر وعبدالله کنیزکی داشت این قریشی مراوده کرد او را از نفس او واوإبا کرد وعبدالله اورا اکراه میکرد امیدآنرا که باشد که ازاوبار برگیرد تا ازاو فدیه فرزند خواهداز او بستاند وکنیزك تن در نمیداد خدای تعالی این‌آیه فرستاد(إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً) اگرایشان اختیارحصانت وپارسائی کنند وگفتنداین‌بمعنی «اذ» است‌برای آنکه این نهی از اکراه مطلق می‌باید مشروط نمی‌باید گوئیم اگر چه إن شرط است إذهم مخصص است ازبهر آنکه ظرف است واین منهی است‌برعموم ، جواب معتمد ازاوآنستکه‌اگر چه درآیه مشروط است‌این‌نهی، منع‌نیست ازآنکه بدلیل دیگر دانند که این‌همیشه حرامست سواء اگر ایشان اختیار تحصن کنند واگر نکنند چواین دلیل الخطاب باشد و دلیل الخطاب درست نیست بنزدیك محققان. ودگرآنکه اکراه جز چنین نباشد چواگر این کنیزکان‌مرید و راغب باشند باکراه حاجت نباشد وبراینوجه سؤال لازم نباشد وبعضی گفتند درآیه تقدیم و تأخیری هست وتقدیر آنست . وأنکحوا الایامی منکم ان اردن‌تحصنا واین تعسف برای‌فرار ازاین‌سؤال کردند وباین‌حاجت‌نیست باینوجه که‌ما بیان کردیم .والبغاء الزناء والبُغاءالطلب بغیر الحق (لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنيا) تا بآن عرض ومال دنیا طلب کنید (وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ) وهر کهاکراه کند ایشان‌را وبازپشیمان شودخدایتعالی ازپس‌اکراه ایشان‌غفور ورحیم است یعنی خدایتعالی باآنکه ایشان اکراه کرده باشند هم آمرزنده وبخشاینده است وآن اکراه ایشان کنیزکان‌را بربغا خدای‌را منع نکند ازآنکه ایشان‌را بیامرزد معنی‌اینست نه اینکه این غفران ورحمت موقوف باشد بربعد اکراه دون قبل اکراه و معنی آنست فان‌الله مع‌إکراههنّ غفور رحیم ، اگر إکراه بحد الجاء بود وزر ووبال برمکره باشد آنکه حق‌تعالی گفت :

(وَلَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ آياتٍ مُبَيِّناتٍ) مافرو فرستاديم بشما آيات مبين (وَ مَثَلاً مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ) ومثلی از آنانکه پيش شمار فته اند وموعظتی و پندی پرهيزكاران را واين جمله وصف قرآنست و آيات او آنگه گفت :

(اللهُ نُورُ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ) عبدالله عباس گفت وانس معنی نور آنستكه خدايتعالی ره نماينده اهل آسمان وزمين است بهدايت اومهتدی شوند و بنوراوراه برند چنانكه مرد رونده درتاريكی شب بروشنائی ماه راه برد . مكلفان بالطاف وتوفيق اوبرنجات راه يابند پس اودر اين معنی با نورماندواين برسبيل توسّع وتشبيه باشد. ضحاك وقرظی گفتند معنی آنستكه خدای تعالی منور وروشن كننده آسمانها وزمين است بماه و آفتاب وستارگان مجاهد گفت مدبر الامور فی السموات والارض ، تدبير كننده كارها استدر آسمانها وزمين بتدبير اوراه برند ووجوه صواب دركارها بشناسند ازخطا چنانكه بنور روشنائی راه راست از كج بدانند . اُبی كعب گفت معنی آنستكه مزين السموات بالشمس والقمر والنجوم آراينده آسمانها بآفتاب وماه و ستارگان و آراينده زمين است بانبياء وائمه وعلما و مؤمنان . وبعضی ديگر گفتند معنی آنستكه منه نور السموات والارض . هر نور كه در آسمان وزمين است ازاوست چنانكه گويند فلان رحمت وفلان سخط فلان رحمت است وفلان سخط است يعنی رحمت وسخط از او باشد واصل او از باب وصف المصدر باشد من قولهم فلان عدل وصوم و فطر و رضی أی عادل صايم مفطر مرضی ، پس نور بمعنی منوّر باشد. وبعضی اهل معانی گفتند اصل نور تنزيه وتصفيه باشد من قولهم امرأة نوار، ونساء نوار إذا كنّ متبريات من الريبة والفحشاء . قال الشاعر :

نَوارٌ مِنْ صَواحِبِها نَوارٌ كَما فاجاكَ سِرْبٌ أَوْ صُوارٌ (۱)

پس براين قول معنی آن باشد كه منزهست خدايتعالی ازهرعيب. وبعضی علماء گفتند نور برچهار وجه است . نوری است متلألیء ونوريست متولد ونوری است ازجهت صفاء لون ونوری است ازطريق مدح . آن نور متلألیء چون جرم ماه و آفتاب و ستاره است ونور متولد آن نور شعاع است كـه از ايشان بتابد بر ما و آنچه از صفاء لون باشد چون نورجواهر روشن باشد وهرجسم كه دراو صفائی باشد چون آئينه ومانند آن وآن نور كه ازجهت مدح بود، چنانكه گويند فلان نور البلد وشمس العصر كما قال الشاعر :

(۱) نوار نام زنی است وهم بمعنی رميدن و دست ندادن آمده يعنی نوار از ياران خود ميرمد وميگريزد مانند آنكه گله آهوان كه ناگهان باتوبرخورند باشادی ونشاطی كه ناگاه بيايد درسروبرود .

فإنّكَ شمسٌ وَ المُلوكُ كَواكِبٌ　　إذا مابَدَتْ لَمْ يَبْدُ مِنْهُنَّ كَوْكَبُ (۱)

وقال آخر : « قمرُ القبائل خالد بن يزيد »

وقال آخر :

إذا سارَ عَبْدُاللهِ مِنْ مَرْوَ لَيْلَةً　　فَقَدْ سارَ مِنْها نورُ ها وَ جَمالُها (۲)

اماحقيقت نور جسمی باشدرقيق مضيء چنانکه مامی‌بینیم ازشعاع آفتاب‌وماه وروشنائی آتش. وحقيقت ظلمت جسمی باشد رقيق‌محيص(؟) بهيئت‌سواد چنانکه ماميدانيم ازتاريکی هوا در شب وچون چنين باشد وصف خدايتعالی کردن بنور برحقيقت روا نباشد أما برسبيل توسّع ومجاز روا بود علی أحد الوجوه (۳) إما بمعنی منور چنانکه گفتيم عدل بمعنی عادل ، و إما بمعنى هـادی علی وجه التشبيه ، و إما علی طريق المدح و اين راجع باشد إلی احد المعنيين اللّذين ذکرناهمامن‌المنوِّر والهادی. ودگر آنکه نورازامـارات حدوث خالی نيست‌ازطلوع وغروب‌وسطوع وبلوغ‌وارتفاع‌وهبوط وخدايتعالی‌قديم‌است،وروايت کردنداز‌امير المؤمنين عليه السلام که خواند « اللهُ نوّر السموات والارض » علی‌الفعل. (مَثَلُ نورِهِ) دراين ضمير خلاف کردند که عايدبا کيست بعضی گفتند عايد است با نام خدايتعالی يعنی مثل‌نورالله فی‌قلب المؤمن . و بعضی گفتند راجع است‌بامؤمن يعنی مثل‌نورالمؤمن و گفته‌اند بيان اين‌است که اُبیّ خواند « مثل‌نور من آمن به » (كَمِشْكَوٰةٍ) عبدالله عباس وحسن‌بصری وزيد أسلم وپسرش(٤) گفتند مراد باين نور قرآن است و براين قول ضمير باخدايتعالی راجع باشد . کعب الاحبار گفت وسعيد جبير مراد محمد است صلی الله عليه وآله . مقاتل و ضحاك گفتند اين اضافت تخصيص است کبيت‌الله و

(۱) توخورشيدی وشاهان‌ديگرستارگان‌وچون‌خورشيد درآيد هيچيك ازستارگان هويدا نباشند.

(۲) اگر يك شب عبدالله از مرو دور شود نور وجمال ازاين شهر دور ميگردد .

(۳) نور و ظلمت را جسم ناميدن باصطلاح اهل شرع و عرف بعيد نيست چنانکه جسم مثالی و صورت های عالم رؤيا را هم جسم مينامند وخداوند در قرآن « انی‌اری سبع بقرات سمان ياكلهن‌سبع عجاف وسبع سنبلات خضرواخريابسات » آنهاراگاو فربه ولاغر وخوشه سبز وخشك ناميده ونيز «أحمل فوق‌رأسی‌خبزاً تأكل‌الطيرمنه» و«انی‌ارينی اعصر خمراً» وامثال آن بسياروصورعالم برزخ هم ازاين‌جهت جسمند اگر چه رقيق باشند اما اطلاق نور برخداوند تعالی توسع ومجازاست چون طول وعرض در او نيست واستعاره نور برای واجب الوجود از آن جهت است كه بتابش نور همه چيز هويدا ميگردد و بافاضه واجب تعالی همه ممكنات پيدا ميشود .

(٤) عبدالرحمن .

ناقةالله . عطیه گفت از عبدالله عباس که مراد بنور طاعت است و طاعت را نور خواند من قولهم «یسعی نورهم بین ایدیهم أی نور طاعاتهم» آنکه مثل زد نورخودرا بچراغ وآنکه دراوچراغ باشد و گفتند مشکوة کوّه باشد بردیواری که آنرا منفذ نبود چراغ بر او نهند و اصل شکوة وعاء باشد از ادیم مانند دلوی که آب در او سرد کنند (۱) و وزن او مفعله است کالمقراة و المصفاة . وقال الشاعر :

كَأَنَّ عَيْنَيْهِ مِشْكَاتَانِ فِي حَجَرٍ   قِيضَ انْقِياضاً بِأَطرافِ المَناقيرِ (۲)

و گفته‌اند مشکوة عمود قندیلی باشدکه‌پلیته(۳) در او بود . مجاهد گفت مشکوة قندیل باشد که چراغ دراوبود ومصباح چراغ‌بود. وهو مفعال من‌الصبح‌وهو الضوء واین ازبناء آلات‌باشد کالمفتاح و المقلاع . و گروهی گفتند فرق نیست میان سراج و مصباح و گروهی فرق کردند و گفتند مصباح آن آلت که روغن وپلیته دراو باشد وسراج پلیته پیچیده باشدو این قول‌خلیل است وقال: المسرجة کالمصباح فی کونها آلة، وبعضی دیگر گفتند سراج مهتر باشد ازمصباح لقوله تعالی « وجعل الشمس سراجاً » وقوله «وجعلنا سراجاً وهّاجاً» آفتاب را سراج خواند و ستارگان راکه کهتر ازآفتاب‌اند مصابیح فی‌قوله « ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح » وآنچه نور او بآن منشبه است بعضی گفتند مصباح است و در تقدیر تقدیم و تأخیر است کانه قال : مثل نوره کمصباح فی‌مشکوة واگر بظاهر برانند هم مطرد است برای‌آنکه گفت مثل نوراو چون مصباح است‌که در مشکوتی باشد و مشکوة که در او مصباح باشد روشن باشد بروشنائی مصباح پس‌در معنی فرق نبود وباین تعسف حاجت نیست. آنکه گفت (أَلمِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ) این چراغ درآبگینه باشد . برای‌آن گفت‌درآبگینه که روشنائی او ممنوع نباشد ومصون‌باشد ازباد وآفاتی که بدو رسد .

حق تعالی مثل زد نور خود را دردل مؤمن بچراغی درآبگینه که آن آبگینه در چراغدانی باشد یا درکوّه بر دیواری دل او بجای آبگینه است و صدر او بجای مشکوة و این برای‌آن صیانت‌آورد که‌آن نور رجائی نهادند حصین که‌آفات باونرسد وخیرش ممنوع

---

(۱) در لسان العرب در معنی شکوه‌گوید قیل هو وعاء من ادم یبرد فیه الماء .

(۲) گویا دوچشم او (اسب) گودی است در سنگ‌کنده و با طرف دیلمها (آلت سوراخ‌کردن) شکسته وپاشیده .

(۳) یعنی فتیله .

نباشد. آنکه آن آبگینه را تشبیه کرد بستاره درخشـان گفت (الزُّجاجَةُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّيٌّ) آن آبگینه پنداری ستاره‌ایست درخشان ، این قول عبدالله عباس است و ابن جریج و اُبی ّکعب، و گفتند مؤمن از برکت این نور درمیان چهار خصلت است : «إن اُعطي شکر، وإن ابتلی صبر. وإن حکم عدل، وإن قال صدق» اگر بدهندش شکر کند اگرش ابتلاء کنند صبر کند واگر حکم کند عدل کند و اگر گوید راست گوید. کعب الاحبار گفت مشکوة محمد است ﷺ ومصباح دل اوست، ونور نورعلم ومعرفت‌استدردل‌او. وقرّاء خلاف کردند دردرّی ابن کثیر و نافع وابن عامر وحفص عن‌عاصم خواندند بضم دال و تشدیدیاء بی‌همزه علی وجه النسبة الی الدرّ. وابوعمرو وکسائی بکسر دال خواندند بهمزه. وحمزه و عاصم در روایت ابوبکر بضم دال‌وهمزه خواند. آنکه «دِرِّيء» خواند بکسردال وهمزه (۱) گفت هوفِعّیل‌من الدرء هوالدفع، و برای آن کوکب‌را دِرّيء‌خواند که‌سریع‌الانقضاض‌باشدو گفته‌اند‌لانهایندفع فی‌المجیء والذهاب. وآنکه بضم دال خواند نسبت کرد اورا بادرّ درضیاء و روشنائی و حسن وصفای لون. وقراءت آنکه بضم دال خواند بـا همزه ضعیف است برای آنکه در کلام عرب فُعّیل‌نیامده‌است بضم‌الفاء وتشدیدالعین قال سیبویه‌والفرّاء : ابوعبیده گفت این‌را وجهی‌توان گفتن‌و آن آنستکه‌این دُرّوء علی‌وزن فُعّول‌بوده باشدآنکه تتابع ضمّات مستثقل‌آمد ایشان را راء‌را مکسور‌بکردند کما قالوا عِتیّاً(۲) وهوفعول‌من‌عتو(یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ) که‌بازگیرند و افروزند از درختی مبارکه. و قرّاء در این لفظ خلاف کردند. نافع وابن عامر و عاصم بروایت حفص خواندند «یوقد» بیاء مضموم ای یوقد ذلك المصباح که‌آن چراغ بر افروزند و حمزه و کسائی و خلف و عاصم بروایت ابوبکرخواندند بتـاء مضموم ردّاً الی الزجاجة ای‌توقّد تلك‌الزجاجة. افروخته شودآن‌آبگینه. ابن محیصن درشاذ خواند«توقّد» علی تقدیرتتوقّد بفتح تاء وتشدید قاف، وباقی قرّاء خواندند «توقّد» بفتح تاء وتشدید قاف و فتح دال‌علی‌الفعل الماضی ردّاً علی المصباح که افروخته شده باشد ازدرخت مبارك«مبارکة» صفت درخت است و(زَیْتُونَةٍ) بدل شجره است حقتعالی‌درخت‌زیتون را مبارك خواندبرای منافعی که در او باشد (لا شَرْقِیَّةٍ وَلا غَرْبِیَّةٍ) که‌آن‌نه شرقی باشد و نه غربی. عکرمه گفت وجماعتی از مفسران که معنی آن باشد که این درخت بزمینی باشد که هیچ کوه وادی او را باز نپوشد ببامداد و شبانگاه از آفتاب همه روز آفتاب برو تافته نه آن بود که بوقت

(۱) بر وزن سکین. (۲) تشبیه دراصل تغییرضمه بکسره‌است نه‌دروزن یاعلیه‌بجای‌عتیاصحیح‌است.

شروق یا بوقت غروب براو تابد تاتوان گفتن شرقیست یا غربی ، و براین قول معنی آن باشد کههم شرقی باشد وهم غربی واین برای آن گفت که چون چنین باشد زیتون او پرورده تر باشد وروغنش روشن تر. سدّی وجماعت مفسران گفتند معنی آنستکه شرقی نیست که همیشه آفتاب براو تابدوغربی نیست که همیشه درسایه غروب آفتاب باشدبل حظ تمام دارداز آفتاب وسایه وچون چنین باشد بغایت جودت وپرورد گی باشد. بعضی دیگر گفتندمعنی آنستکه منبت ورستن او معتدل باشد شرقی نیست که سردسیر باشدوغربی نیست که گرمسیر باشدواین روایت ابی طبیّانست از عبدالله عباس. ابن زید گفت معنی آنستکه این درخت شامی است چه شام نه شرقی است و نه غربی است معدود نباشد در ولایت مشرق یـا مغرب . ثعلب گفت معنی آنستکه این درختی است بین شرقیة و غربیة ، لا شرقیة محضة ولا غربیة خالصة ،بل هی وسط بینهما ، چنانکه گویند لیس هذا بأسود ولا أبیض ، سیاه نیست و سفیدنیست بل هریکی نصیبی دارد ، ومثله قول الشاعر :

بِأَیدي رِجالٍ لَمْ یَشیمُوا سُیُوفَهُم وَلَمْ یَکثُرِالقَتلیٰ بِها حِینَ سُلَّتِ (۱)

و گفته اند تخصیص زیتون برای آن کرد که روغن اوروشن تر باشد وصافی تر و گفته اند برای آنکه شاخه های اوازاول تا آخرازسر تاپاهمه برگ دارد و گفته اند برای آنکه دراستخراج روغن او بفشردن محتاج نباشد، و گفته اند برای آنکه اواول درختی است که برزمین برست، و گفته اند اول درختی است که پس از طوفان پدید آمد در زمین ، و گفته اند برای آنکه منبت اودر شام و بیت المقدس است که منزل اولیاء وانبیاء است وزمین مقدسه است، و گفته اند برای آنکه هفتاد پیغمبرباو تبرك کرده اند منهم ابراهیم علیه السلام. عبدالله بن جرهد روایت کند از رسول صلی الله علیه وآله گفت «اللهم بارك فی الزیت والزیتون» ابن اسیدروایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت «کلوا الزیت وادهنوابه فانه من شجرة مبارکة»روغن زیتون بخوریدو درخود مالید که درختی مبارك است. عبدالله بن ثابت الانصاری پسران را بخواند و بنشاند وپاره روغن زیت بیاورد و گفت سرها باین چرب کنید ، گفتند مارا نمی باید ، عصابر گرفت وایشان را بزد و گفت أترغبون عن دهن رسول الله .رغبت می نمائی ازروغن رسول صلی الله علیه وآله وعقبة بن عامر روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت «علیکم بهذه الشجرة المبارکة زیت الزیتون فتداووا به فانه مصحّة من الناصور» (یَکادُ زَیْتُها یُضيءُ) آنگه گفت نزدیك آن باشد که روغن اوروشنائی دهد ازصفاوضیائش واگرچه آتش باو

(۱) در دست مردمانی که شمشیرها را بنیام نکنند در حالیکه هنوز کشتگان بسیار نشدند از آن هنگام که از نیام درآورده باشند .

نرسيده باشد برنوری مترا کم ازغایت ضیاء وروشنائی (یَهْدِی اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشَآءُ) رهنماید خدایتعالی بنور خود آنرا که خواهد (وَیَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ) و مثلها بزند خدای برای مردمان تاایشان در آن اندیشه کنند و بعلم آن منتفع شوند وخدایتعالی بهمه چیزی عالم وداناست. اکنون علماء واهل معانی خلاف کرده اند دراین مثل وممثّل ودرآنکه مراد بمشکوة ومصباح وزجاجه چیست ، سمرة بن عطیه گفت از عبدالله عباس که او پرسید از کعب الاحبار از این آیت کعب گفت این مثلی است که خدایتعالی بزد برای رسولش ، اما مشکوة سینه اوست و زجاجه دل اوست و چراغ که در اوست نور نبوت است و درخت مبارك درخت زیتون است «یکادزیتها یضیء ولولم تمسسه نار» نزدیك آنستکه کار محمد عليه‌السلام آشکارا شود هر کسی را واگر چه اوسخن نگوید چنانکه این روغن زیت نزدیك بود که روشنائی دهد بی آتش نافع روایت کرد ازسالم ازعبدالله بن عمر که او گفت دراین آیت که مشکوة جوف محمد است وزجاجه دل اوست و مصباح آن نوراست که خدایتعالی دراو بنهاد، وروایت دیگر ازاو آنستکه مصباح محمد خدای در این آیتش مصباح خواند چنانکه دردیگر آیتش سراج خواند فی قوله «سراجاً منیراً». ودرخت مبارك که این چراغ ازاو گرفته اند ابراهیم است عليه‌السلام و برای آنش مبارك خواند که بیشتر انبیاء از صلب اویند وشرقی وغربی نیست یعنی جهود وترسا نیست ولیکن مسلمان است و برای آن کنایت کرد ازجهودی وترسائی بشرقی وغربی که ترسایان رو بمشرق کنند وجهودان بمغرب(١) «یکاد زیتها یضیء» یعنی نزدیك آنستکه محاسن واخلاق محمد و محامد جلال او پیدا شود مردمان را «ولو لم تمسسه نار» یعنی واگرچه اورا وحی نیامده باشد «نورعلی نور» نوریست که نبوت برسر آن نوری دیگراست یعنی پیغامبری است از نسل پیغامبری . مقاتل گفت از ضحاك که مشکوة عبدالمطلب است ، و زجاجه عبدالله است ، و مصباح رسول است که در صلب ایشان بود ، وایقاد آن ازدرخت مبارك بود یعنی نبوت بمیراث بیافت از ابراهیم عليه‌السلام و بعضی دیگر گفتند نور چراغ نور نبوت است ودرخت رسولست که نه شرقیست و نه غربی است یعنی مکیست ومکه نه از جانب شرقست و نه از جانب مغرب بل او میان همه دنیا است وبعضی بلغاء این درخت راوصف کرد و گفت «وهی شجرة التقی والرضوان وعشیرة الهدی والایمان شجرة أصلها نبوة وفرعها مروءة وأغصانها تنزیل وورقها تأویل وخدمها جبرئیل ومیکائیل» وربیع بن

(١) چنانکه در جای دیگر هم گفته ایم معنی این جمله بر ما ظاهر نشد که چگونه ترسایان روی بمشرق کنند وجهودان بمغرب .

انس گفت عن أبی‌العالیه که این مثلی است که خدایتعالی زدبرای‌مؤمن . مشکوة نفس اوست وزجاجه صدراوست ومصباح نور معرفت‌است دردل‌او وعلم قرآن ، درخت‌مبارك‌اخلاص اوست خدای را بوحدانیت وحده لاشریك له. مثل‌او چون درختی است ناعم سبز که‌آفتاب باو نرسد نه دروقت طلوع و نه دروقت‌غروب همچنین‌مؤمن درحرزاست ازفتنها که دیگران‌را بآن ابتلاء کردند وازمیان چهارخصلت است شکر دروقت‌عطا وصبردروقت بلا وعدل دروقت‌حکم وصدق دروقت قول. اودرمیان مردمان چنان‌باشد که‌زنده درمیان‌مردگان آنکه گفت «نور علی نور» ودرمیان‌پنج نورمیگردد : کلامش نورمی‌باشد وعلمش نورباشد ومدخلش نورباشد ومخرجش نورباشد ومرجعش روزقیامت بانورباشد . عبدالله عباس گفت این‌مثل نورخداست ، وهدایت‌او دردل مؤمن که همچنان‌روغن زیت نزدیك‌باشد که‌روشنائی دهدپیش ازآنکه‌باورسدآتش، چون آتش‌باورسد نورش برنور زیاده شود، همچنین‌دل مؤمن نزدیك‌باشد که‌درهدایت‌آویزد پیش‌از آنکه علم باوآیدچون علم‌باوآید هدی برهدی بیفزاید چنانکه گفت : «والذین اهتدوا زادهم هدی» حسن بصری و عبدالرحمن بن‌زید گفتند معنی آنستکه مثل‌قرآن دردل مؤمن همچون چراغ است که بروشنائی اومنتفع شوند وازاو چراغها افروزند بی‌آنکه دراونقصانی بـاشد . مصباح قرآن است وآبگینه دل مؤمن است ومشکوة دهن وزبان اوست ودرخت مبارك‌درخت وحی‌است (۱) «یکادزیتها یضیء» یعنی‌نزدیك‌آنستکه حجج قرآن روشن‌شود اورا‌پیش‌ازآنکه بر او خوانند چون درآن تفکر وتأمل کنند این قرآن نور است برنور یعنی دراین قرآن أدلّه سمعی است بر سری (۲) ازأدلّه و حجج عقل که پیش ازقرآن هست .

آنکه حقتعالی گفت این نور به الطاف و توفیق عزیز است، بآنکس دهم که من خواهم و لامحال خدای تعالی افعال خود بحسب مشیّت خود کند جز که مشیّت او ملایم حکمت باشد و گفتند معنی‌آنستکه خدای تعالی نبوت بآن دهد که او خواهد ازآنکه مصلحت داند که‌صلاحیت‌آن‌دارد. و گفتند معنی آنستکه خدای تعالی حکم کند بهدایت وایمان آنکس که خواهد. «ویضرب‌الله الامثال للناس» و خدای مثلهای چنین میزند برای مردمان که او به

---

(۱) نزدیك باین تأویل ابوعلی‌بن‌سینا وحکمای دیگر کردند که نور خدا علم است وتعقل در دل انسان که بتدریج ازاستعداد صرف‌ترقی میکندتامقام عقل بالملکه وعقل‌بالفعل وبقوه قدسیه میرسد مشکوة عقل‌هیولائی‌است وزجاجه‌عقل‌بالملکه ومصباح عقل‌مستفاد و«نورعلی‌نور»عقل بالفعل ودرخت‌زیتون فکراست که ماده روشنائی است دورتر وزیت حدس‌است که آن نیز مایه روشنی‌است ونزدیکترو«یکاد زیتها یضیء» قوه قدسیه‌است و«نار»عقل فعال والله العالم .

(۲) یعنی علاوه از .

همه چيز عالم است وداند كه چه باشد كه مكلفان را در آن لطف وبيان بود كه عندآن بطاعت نزديك شوند وازمعصيت دورقوله :

(فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ) در نظم اين آيه خلاف كردند و در آن كه اين ظرف متعلّق بچيست بعضى گفتند تقدير آنستكه المصباح فى‌بيوت، وقيل توقد فى‌بيوت. وبهينۀاقوال آنست كه فى‌بيوت‌صفتها كذايسبح‌رجال. آنكه دربيوت، خلاف كردند بعضى گفتند مساجد است‌سعيد جبير روايت كرد ازعبدالله عباس كه او گفت‌مساجد خانه‌هاى خداست درزمين اززمين‌همچنان تابنده وروشن باشد كه ستاره از آسمان عمروبن‌ميمون گفت من‌اصحاب پيغمبررا دريافتم‌ايشان گفتند كه مساجد خانه‌هاى خدااست درزمين وواجب است برخداى تعالى كه زاير خود را در خانه خود گرامى دارد. صالح حيان گفت عن ابي‌بريده كه مراد چهار مسجد است كه آنرا پيغامبران بنا كرده‌اند . مسجد مكه، يعنى خانۀ كعبه كه ابراهيم و اسمعيل بنا كردند و بيت‌المقدس كه داود و سليمان بنا كردند ، و مسجد مدينه كه رسول عليه السلام بنا كرد و مسجد قبا كه اساس آنرا برتقوى نهادند و آنهم رسول بنا كرد . أنس مالك و بريده روايت كردند كه يك روز رسول عليه السلام اين آيه ميخواند مردى برخاست وگفت يا رسول‌الله اين خانه‌ها كدام است گفت بيوت الانبياء خانه‌هاى پيغمبران است، ابوبكر برخاست و گفت يا رسول‌الله خانه فاطمه و على از اين جمله است گفت « نعم من أفاضلها » خانه ايشان فاضل‌ترين خانهاى ايشان است صادق عليه السلام فرمود مراد خانه‌هاى رسولست . سدى گفت خانه‌هاى مدينه است (أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ) خداى تعالى دستورى داده است كه آن خانه‌ها رفيع گردانند يعنى‌از روى قدرومنزلت ودرآنجانام اوبرند(يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ) تسبيح مى گويندواوردرآنجا مردانى . ابن عامر و عاصم خواندند «يسبَّح له» بفتح باء على الفعل المجهول . آنكه دررفع رجال چند وجه گفتند يكى آنكه على جواب السائل كأنّ سائلا سأل وقال من‌يسبح‌منهم؟ فقال رجال كما قال الشاعر : « ليبك يزيد ضارع لخصومة »

كأنه لمّا قال ليبك يزيد قال له قائل من يبكيه قال ضارع لخصومة (١) واين وجهى نيكوست وگفتند خبرمبتدا محذوف استاى هم رجال اوالمسبحون رجال . ومبرّد گفت‌مبتدا است و خبر او«فى بيوت»مقدم براوو اين وجه برقراءت آنكس مطرد باشد كه «يسبح» خواند

(١) يعنى‌اول گفت بايد گريه كنند بريزيد ونگفت گريه كننده‌چه كس‌باشد وگويا كسى از آن پرسيد جواب داد آنكه در خصومتى درمانده باشد در اينجا نيز اول گفت بايد خداى تسبيح كرده شود .

علی الفعل المجهول یسبح که در جای صفت بیوت است . عبدالله عباس گفت مراد باین تسبیح نماز است لقوله«بالغدووالاصال»یعنی نماز بامداد و نماز شام گزارند آنجا ودیگر مفسران گفتند مراد پنج نماز است برای آنکه غدو وقت نماز بامداد باشد و آصال جامع است وقت نماز پیشین ودیگر (۱) وشام وخفتن را. ابوهریره روایت کرداز رسول ﷺ که او گفت هیچکس نباشد که بامداد و شبانگاه بمسجد رود و مسجد بگزیند بر جاهای دیگر إلا او را بنزدیك خدایتعالی نزُل معدّ وبجارده باشد در بهشت چنانکه یکی از ما بنزدیك دوستی شود بزیارت نه‌اواجتهاد کند در کرامت او؟ سهل بن السعد الساعدی روایت کرداز رسول ﷺ که او گفت هر که بامداد وشبانگاه بمسجد شود تاعلمی آموزد از کسی یا کسی را علمی در آموزد (۲) ثواب او ثواب مجاهدان باشددر سبیل خدای که جهاد کنند وغنیمت بردارند وهر کس که‌نه برای این بمسجد شود همچنان باشد که بنظاره کاری شود و بیند آن چیز را وازآن نصیبی نیابد نماز کنان را بیندوازایشان نباشدوذاکران را بیندوازایشان نباشد آنکه گفت (رِجالٌ) مردانی‌اند، گفتندبرای آن تخصیص کرد مردان را که برزنان نمازجماعت و نمازآدینه نیست ، واین قول آنکس باشد که گفت مراد به بیوت مساجد است ، آنکه وصف کرد آن مردان را گفت (لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ ـ الآية) مردانی‌اند که ایشان را مشغول نکندهیچ تجارت و بازرگانی ونه بیع‌وشری از ذکر خدای تعالی بخلاف آنانکه «و اذا رأوا تجارة أولهواً انفضوا الیها وترکوك قائماً» آواز طبل بر آمد که کاروان طایف آمد در مدینه ورسول در نمازآدینه بود اورا رها کردند و برفتند توانگران بتجارت ودرویشان بنظاره، اگر گویند تجارت نه اسمی است واقع بر بیع و شری چرا گفت پس از او ولا بیع گوئیم واقدی گفت تجارت عبارت است از شری دون بیع بیانش قوله : « واذا رأوا تجارة » یعنی شراءً برای آنکه اهل مدینه فروختنی نداشتند برای خریدن بیرون آمدند فکأنه قال :لاتلهیهم شری ولابیع‌عن‌ذکرالله «وإقام الصلوة» إقامةالصلوة خواست «تاء» بیفکند براضافت‌چه‌این «تاء» بدل‌واوست که عین‌الفعل بود چواصل‌اقامة اقواماً بوده است‌حرکت برحرف علّه گران داشتندازآن بر گرفتند دوساکن جمع شد واو بیفکندند وبدل او تادر آخر کلمه باز آوردند ومثله عدة فی‌وعد، وزنة فی‌وزن که این بدل واو است که فاء الفعل بودچون اضافت کردندتاه بیفکندند چنانکه شاعر گفت :

---

(۱) دیگر نماز عصر است ونماز شام ومغرب .

(۲) در اینجا میان آموختن ودر آموختن فرق‌گذاشته است اولی لازم ودوم متعدی .

أنّ الخليط أجدوا البين فانصرموا　　وأخلفوك عد الأمر الذي وعدوا(١)

أراد عدة الامرهاء بيفكندند براى اضافت (وَإِيتَاءِ الزَّكَوٰةِ) ودادن زكوة يعنى تجارت و بيع منع نكند ايشان را از آنكه نماز بپاى دارند دراوقات خود وزكوة مال بدهند كه برايشان فرض است . عبدالله عباس گفت زكوة درآيت اخلاص طاعت است خداى را . مقاتل حيان گفت اهل صفّه اند　عبدالله عمر گفت اين در جماعتى آمد كه دربازار بتجارتى مشغول بودند چون بانگ نماز شنيدندى درهاى دكان ببستندى و بنماز رفتندى. أبوهريره روايت كرد ازرسول عليه‌السلام گفت « إنّ للمساجد أوتاداً ، الملائكة جلسائهم » مساجد را ميخها هست يعنى ملازمانى هستند كه فرشتگان هم نشينان ايشان باشند اگر ايشان را نيابند تفقّد وطلب كنند ايشان را و اگر بيمار شوند اين فرشتگان بعيادت ايشان شوند و اگر درجماعتى باشند يارى دهند ايشان را آنكه گفت جليس مسجد برخصلتى بود از سه خصلت ببرادرى مستفاد يا كلمه محكمه يا رحمتى منتظر . و اصبغ بن نباته روايت كرد از اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه او گفت هر كه بمسجد آمد وشد كند خصلتى يابد از هشت خصلت « أخاً مستفاداً فى الله » برادرى دردين « أو علماً مستطرفاً » يا علمى نو يا آيتى محكم ياكلمتى كه او راراه نمايد بهدى وباز دارد ازهلاك يارحمتى منتظر يا گناهى رها كند إما براى ترس خداى يا شرم مردمان . و صادق عليه‌السلام گفت هر كه بمسجد رود پاى برهيچ ترى وخشكى ننهد والاّ تسبيح كند براى او تابرزمين هفتم ، هم صادق عليه‌السلام گفت از پدرانش از رسول عليه‌السلام كه او گفت « من كان القرآن حديثه والمسجد بيته بنى الله له بيتاً فى الجنة » هر كه قرآن حديث او باشد و مسجد خانه او خداى تعالى در بهشت براى اوخانه‌اى بنا كند . و صادق عليه‌السلام گفت نماز دربيت المقدس هزار نماز باشد ودر مسجد اعظم صد نماز باشد و در مسجد قبا بيست و پنج نماز باشد و در مسجد بازار دوازده نماز باشد و نماز مرد درخانه خود يك نماز باشد . فاما برقول آنانكه گفتند مراد به بيوت خانه رسول است و اهل البيت او اين صفات خود نعت وسيرت ايشان است از ذكر خداى واقامت نماز وايتاء زكوة تا درخبر است كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام در شبانروزى هزار ركعت نماز زيادتى كردى برون از فرايض وسنن و همچنين زين العابدين على بن الحسين عليهما‌السلام　اما ايتاء الزكوة در اسلام و پيش از اسلام كس جمع نكرد در ميان نماز و زكوة جز اميرالمؤمنين كه او در نماز زكوة داد در ركوع تا در حق او آمد « الّذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة وهم راكعون » آنكه گفت با اين همه كه

(١) دوست معاشر براستى جداگشت وهمه رفتند واز آن وعده كه داده بودند تخلف نمودند .

عبادات میکنند از خدای میترسند (یَخافُونَ یَوْماً) میترسند از روزی که در آن روز دلها و چشمها بر گردد یعنی روز قیامت و این هم در حق او محقق است فی قوله « یوفون بالنذر و یخافون یوماً کان شرّه مستطیراً » وفی قوله « انّا نخاف من ربّنا یوماً عبوساً قمطریراً» گفت از روزی که دلها وچشمها ازهول آن روز گردان باشد تامرد خود هالك است یاناجی، از اهل دست راست یا از اهل دست چپ ، نامه‌اش بدست راست دهند یا بچپ، نامه‌اش سفیدباشد یاسیاه، براو بسعادت ندا کنند یا بشقاوت و مثله قوله « لیوم تشخص فیه الابصار » آنکه بیان کرد که این برای چه کنند .

(لِیَجْزِیَهُمُ اللهُ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا) تاخدای تعالی جزادهد ایشان را نیکوتراز آنکه کرده باشند باستحقاق و آن ثواب باشد (وَیَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ) بیفزاید ایشان را ازفضلش و آن تفضل باشد که برسری بود ازثواب (وَاللهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشآءُ بِغَیْرِ حِسابٍ) وخدای روزی دهد آنرا که خواهد بی‌شمار بر آن تفسیر که گفته شد در سورة البقره باختلاف اقوال.

قوله تعالی :

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَعْمالُهُمْ کَسَرابٍ بِقِیعَةٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مآءً حَتّی إِذا جاءَهُ لَمْ

وآنانکه کافرشدند کردارهاشان مانندسرابیست درزمین پستی که پنداردآنرا تشنه آبی تاچون آید اورا نیابد

یَجِدْهُ شَیْئاً وَ وَجَدَاللهَ عِنْدَهُ فَوَفّیهُ حِسابَهُ وَاللهُ سَرِیعُ الْحِسابِ (۴۰) أَوْ کَظُلُماتٍ

آنرا چیزی ویافت خدارا نزد اوپس تمام کرداوراحساب اورا وخدا زود شماراست یامانند تاریکیها

فِي بَحْرٍ لُجِّیٍّ یَغْشیهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ

در دریای عمیق که فرو پوشدآنرا موجی از زبرآن موجی اززبرآن ابریست تاریکیهاست بعضی آن بالای

بَعْضٍ إِذا أَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَریها وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَما

بعضی چون بیرون کنددست خودرا نزدیك نباشد ببیندآنرا وهرکرا قرارنداد خدا برای او نوری را پس نیست

لَهُ مِنْ نُورٍ (۴۱) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ یُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّیْرُ صافّاتٍ

مراورا هیچ نوری آیا ندیدی که خدا تسبیح کند مراورا هرکه درآسمانها وزمین است ومرغان صف‌زدگان

کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ وَ اللهُ عَلِیمٌ بِما یَفْعَلُونَ (۴۲) وَ لِلّهِ مُلْكُ السَّمٰواتِ

همگی بتحقیق دانسته نمازاورا وتسبیح اورا وخدا آگاهست بآنچه میکنند ومرخدا راست پادشاهی آسمانها

وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللهِ الْمَصِيرُ (٤٣) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يُزْجِي سَحاباً ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ
وزمين وبسوی‌خداست بازگشت آیا ندیدی‌توکه خدا میراند ابر را پس فراهم میکند میانش‌را پس
يَجْعَلُهُ رُكاماً فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فِيها
میگرداندآنرابالای‌هم‌انبوه پس‌بینی‌باران‌را بیرون‌آید ازوسط‌آن وفروفرستد ازآسمان ازکوهها ئیکه‌درآنست
مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشاءُ يَكادُ سَنا بَرْقِهِ يَذْهَبُ
ازتگرگ پس میرساندآنرا بهرکه میخواهد ومیگرداندآنرا ازهرکه‌میخواهد نزدیکست‌که روشنائی‌آن ببرد
بِالْأَبْصارِ (٤٤) يُقَلِّبُ اللهُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصارِ ★
چشم هارا میگرداند خدا شب وروزرا بتحقیق دراین هرآینه عبرتیست برای‌صاحب‌های بصیرتها*
وَ اللهُ خَلَقَ كُلَّ دآبَّةٍ مِنْ ماءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلىٰ بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي
وخداآفرید هرجنبنده‌ای را ازآب پس‌ازآنها کسی‌است راه میرود برشکم خود وازآنهاکسی‌است‌که راه میرود
عَلىٰ رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللهُ ما يَشاءُ إِنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ
بر دو پای وازآنها کسی‌است‌که راه میرود برچهارپا میآفریند خداآنچه میخواهد بتحقیق‌خدا بر هر چیزی
قَدِيرٌ (٤٥) لَقَدْ أَنْزَلْنا آياتٍ مُبَيِّناتٍ وَاللهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (٤٦)
تواناست بتحقیق فروفرستادیم‌آیتهای واضح‌شده وخدا هدایت‌میکندهرکرا میخواهد بسوی‌راه‌راست
وَيَقُولُونَ آمَنّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنا ثُمَّ يَتَوَلّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَما أُولٰئِكَ
ومیگویندگرویدیم بخدا وبه پیغمبر وپیرو شدیم پس برمیگردندگروهی ازآنها ازپس‌این ونیستند آنگروه
بِالْمُؤْمِنِينَ (٤٧) وَ إِذا دُعُوا إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ
گروندگان وچون خوانده شدند بسوی‌خدا و پیغمبر او تاحکم‌کند میان‌آنها آنگاه‌گروهی ازآنها
مُعْرِضُونَ (٤٨) وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (٤٩) أَفِي قُلُوبِهِمْ
روگردانندگانند واگر باشد مرآنهارا حق میآیند بسوی‌او فرمان‌برداران آیا دردلهای آنها
مَرَضٌ أَمِ ارْتابُوا أَمْ يَخافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولٰئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ (٥٠)
مرض‌است یا شك‌کردند یا میترسند که جورکند خدا برآنها و پیغمبر او بلکه آنگروه‌آنهاستمکارانند
إِنَّما كانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذا دُعُوا إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا
جز این نیست گفتارگروندگان چون خوانده‌شدند بسوی‌خدا وپیغمبر او تاحکم‌کند میان‌آنها آنکه‌میگویند

سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵۱) وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللهَ
شنیدیم وفرمان‌بردیم وآنگروه آنها رستگارانند وهرکه فرمان‌برد خدارا وپیغمبراورا وبترسد خدارا

وَ يَتَّقْهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ (۵۲) وَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لَئِنْ
ومیترسداورا وآنگروه آنهارستگارشوندگانند وسوگند خوردند بخدا سخت سوگندشانرا هرآینه اگر

أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لا تُقْسِمُوا طاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (۵۳)
أمرفرمائی آنهارا بدر روند بگوقسم‌مخورید فرما نبرداریست‌شناخته‌شده بتحقیق‌خداآگاهست بآنچه‌کنید

قُلْ أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ
بگوفرمان‌بریدخداراوفرمان‌بریدپیغمبررا پس‌اگر روگردانیدندپس‌جزاین نیست براوست آنچه‌برونهادند وبرشماست

ما حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ (۵۴) وَعَدَ اللهُ
آنچه برشمانهادندواگرفرمانبرید اوراهدایت‌شوید ونیست برپیغمبر مگر رساندن‌آشکار وعده‌کردخدا

الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَما اسْتَخْلَفَ
کسانیراکه گرویدند ازشما وکردند کارهای شایسته هرآینه خلافت دهدآنهارا درزمین چنانکه خلیفه‌گردانید

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ
کسانیراکه‌ازپیش‌آنهابودندوهرآینه‌متمکن‌گرداندمرآنهارادینشانراکه‌پسندید برای‌آنهاوهرآینه‌بدل‌کندآنهارا

مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ
ازجهت‌ترس‌آنها ایمنی‌که پرستند مرا انباز نگیرند بمن چیزی‌را وهرکه‌کافر شد پس ازاین پس‌آنگروه‌آنها

الْفاسِقُونَ (۵۵) وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۵۶)
بدکارانند و بپا دارید نمازرا و بدهید زکوة را وفرمان برید پیغمبررا شایدشما رحم‌کرده‌شوید

لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَأْواهُمُ النّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۵۷)
مپندارید کسانیراکه کافرشدند بعجزآورندگان درزمین‌وجایگاه‌آنها آتش‌است و بد جایگاهیست .

قوله تعالی (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ) حقتعالی در این آیت مثل زد وتشبیه کرد اعمال کافرانرا در نفی ثبات و قبول ووقوع بموقع خود بسراب‌آب‌نمای گفت آنانکه کافر شدند اعمال ایشان چون سرابیست . و سراب آن باشد که مردم در بیابان بگرم گاه نگاه کنند سفیدی زمین شوره آفتاب در او شعاع افکنده بود گمان برند که آبست

برای آن سرابش خوانند که ینسرب کالماء أی یجری «بقیعة» جمع قاع کجیره وجار، وقاع زمین فراخ ساده باشد. و یجمع ایضاً علی اقواع وقیعان. آنگه که بآنجا رسد چیزی نبیند همچنین کافر او گمان برد که چیزی میکند چنانکه گفت «وهم یحسبون أنهم یحسنون صنعاً» ایشان گمان برند که کار نکو میکنند چون بوقت جزا رسد هیچ محصول نباشد آنرا و آنچه گمان برند بر خلاف آن باشد وقوله (حَتّىٰ إذا جاءَهُ) أی جاء السراب وأراد موضع السراب برای آنکه سراب هیچ نباشد إلا خیال و گمان از اینجا گفت. (لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً) هیچ نیابد آنرا (وَ وَجَدَ اللهَ عِنْدَهُ) خدای را عند آن، یعنی جزای خدا، یابد آنجا بروفق عملی معد گفتند خدای را یابد شمار کننده وجزادهنده (فَوَفّیٰهُ حِسابَهُ) شمار او بتمامی بکند که او (سَرِيعُ الحِسابِ) است حساب همهٔ خلایق بیکبار بر آرد که منع نکند اورا بعضی از بعضی و این دلیل کند بر آنکه خدای تعالی متکلمست نه بآلت چو اگر متکلم بودی بآلت ممکن نبودی اوراحساب خلایق کردن دریك وقت بل باوقات بسیار حاصل آمدی ازاو .

(أوْ كَظُلُماتٍ) گفت عمل کافر یابسراب ماند یا با تاریکی دردریای قعیر من لجّة البحر وهی معظمه (يَغْشيٰهُ مَوْجٌ) که بپوشد آنرا موجی که از بالای آن موجی باشد و از بالای آن ابری بود واین جمله جمع کنند ظلماتی باشد و تاریکیها بهری بر بالای بهری یکی ظلمت دریا، ویکی ظلمت ابر، ویکی ظلمت موج بازعمل کافر تشبیه کرد بآن سه تاریکی چو کافررا اعتقاد تاریکست وعمل تاریك ومرجع او باتاریکیست که دوزخ است. ابن کثیر خواند بروایت نبال سحاب برفع وتنوین ظلمات بر بدل من قوله «او کظلمات» بزّی ازاوروایت کرد «سحاب ظلمات» باضافه وباقی قراء سحاب ظلمات هردو برفع وتنوین آنکه این تکاثف ظلمات بآن ماند ازطریق مبالغه که (إذا أخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرٰيها) اگر دست از آستین بیرون کند نزدیك نبود که بیند آنرا گفته اند «یکد» صله است ومعنی آنستکه لم یرها ودرست نیست این و کاد برجای خوداست واین برای مبالغه گفت ومعنی آنستکه لم یکد یریها فضلا من أن یریها نه بیند ونه نزدیك آن باشد که بیند، بعضی مفسران گفتند بظلمات اعمال کافر خواست وموج آن جهل وشك وحیرت که غالبست وبسحاب رین وطبع وختم که بر دل اوست اُبی کعب گفت دراین آیت که کافر درپنج ظلمتست کلامش ظلمتست وعملش ظلمتست ومدخلش ظلمتست و مخرجش ظلمتست و مصیرش درقیامت بظلمت باشدو آن دوزخ است وقوله «لم یکد یریها» مبرد گفت معنی آنستکه لم یرها الابعد جهد ومشقة، چنانکه یکی ازما گوید ما کدت اریك من الظلمة همان بود که از تاریکی

ترا نه‌بینم واورا دیده باشد، و گفتند نزدیك باشد که ببیند ونبیند چنانکه گویند کاد العروس یکون امیراً (۱) وکاد النعام یطیر، واورا امارت نباشد و این‌را طیران و این هریکی را وجهی است و وجه اول که گفتیم اولیتر است و بلیغتر (وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ) و هر کس که خدای اورا نوری نکنداو را نور نباشد یعنی هر که خدا او درلطف‌نکند و هدایت ندهد مهتدی نباشد ، مقاتل گفت آیه در عتبة بن ربیعه آمد که او در جاهلیت طلب دین و زهد کرد چون اسلام در آمد کافرشد . درخبر است که رسول ﷺ را پرسیدند که فردای قیامت امت تو در صراط چگونه گذرند در ظلمات قیامت گفت امت برصراط بنور علی گذرند و علی برصراط بنور من گذرد و من بنور خدای گذرم و نور امت از نور علی‌است ونورعلی ازنورمن‌ونور من از نور خدای تعالی وهر که بما تولی‌نکند اورانور نباشد که«ومن لم‌یجعل‌الله له نوراً فماله من‌نور» قوله :

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ) گفت‌نه بینی که تسبیح میکنندخداوا هر که در آسمان وزمین‌است و تسبیح تنزیه خدای باشد از آنچه لایق نباشد باو از صاحبه و ولد و شریك و شبیه و افعال قبیح و اخلال بواجب ومعنی تسبیح اهل آسمان وزمین آنست که دلیل میکنند بعجیب خلق و بدیع صنع درآنکه ایشان را خلاّقی هست مستحق تسبیح وتنزیه (وَالطَّيْرُ صَافّاتٍ) ومرغان نیز تسبیح میکنند او را در آن حال که صف زده‌اند برای آنکه در آن حال دلیل آن کند که ایشان را خالقی هست قادر برآنکه ایشان را طیران‌دهد مجاهد گفت نماز مکلفان را باشد و تسبیح همه چیری را از اینجا گفت « و إن من شيء إلاّ یسبّح بحمده ولکن‌لاتفقهون‌تسبیحهم»قوله (كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ)هر کس از ایشان بل هریك از ایشان صلاة و تسبیح خود دانند براین قول ضمیر مرفوع مستکن‌في «علم» راجع است بالفظ« کل» وبعضی‌دگر گفتند کل‌قدعلم صلاةالله وتسبیحه علی إضافةالمصدر إلی المفعول‌چنانکه فاعل «علم» مصلّی ومسبح باشد که بلفظ کل گفت و ضمیر مجرور ضمیر نام خداست (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِما يَفْعَلُونَ) و خدای داناست بآنچه ایشان‌میکنند .

(وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ) خدایراست ملك آسمانها و زمین بخلق و ملك و ملك تصرف آن با او است چنانکه خواهد میگرداند بحسب مصلحت (وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ) و بازگشت با اوست .

---

(۱) مراد ازعروس داماداست‌یعنی‌ازغایت‌احترام‌چنان نماید که‌اوشاه باشد واورا شاه دامادگویند.

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يُزْجِي سَحاباً) آنكه گفت رسول را و مراد جمله مكلفان بر سبيل تنبيه نه بينيد يعنى نمى‌دانيد كه خداى‌ميراندابررا آنكه‌جمع‌وتأليف ميكند آنرا(ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكاماً) آنكه‌برهم نشاند، متراكب و متراكم كند (فَتَرَى الوَدْقَ) باران بزرگ قطره بينى كه ازاو بيرون مى‌آيد (وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ)وفرود آرد ازآسمان .

(مِنْ جِبالٍ فِيها) ازكوههائى كه درآسمان هست (مِنْ بَرَدٍ) از تگرك «من» اول ابتداء غايت است ودوم تبعيض وسيم تبيين (فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشاءُ) برساند بآنكه خواهد برسبيل عذاب تازرع وميوه او هلاك شود (وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشاءُ) و بگرداند از آنكه خواهد (يَكادُ سَنا بَرْقِهِ) نزديك آن باشد كه روشنائى برق آن چشمهارا ببرد ومثله قوله « يكاد البرق يخطف أبصارهم » ابوجعفر خواند « يُذْهِبُ» بضم ياء و كسر هاء من الاذهاب .

(يُقَلِّبُ اللهُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ) خدايتعالى ميگرداند شب و روز را شب ميبرد روز مي‌آرد اين بعقب آن‌وآن بعقب اين (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الأَبْصارِ) دراين‌عبرتى و پندى هست خداوندان چشمها را يعنى خداوندان عقل وخرد را . ابوهريره روايت كرد از رسول ﷺ كه گفت خدايتعالى گفت يؤذينى ابن آدم . فرزند آدم مرا ميرنجاند روزگار را دشنام مى‌دهد و من روزگارم بيدى الامر اُقلّب الليل والنهار . كار بدست من است و شب و روز مى گردانم .

(وَاللهُ خَلَقَ كُلَّ دَآبَّةٍ مِنْ ماءٍ)وخدايتعالى آفريننده‌هرجانوريست‌ازآب. كوفيان جز عاصم خواندند«خالق» بألف‌على الاسم وباقى قرّاء خلق على‌الفعل‌الماضى و« كلّ »بر تغليب گفتند . بعضى گفتند اصل همه آب بود بعضى با آتش كرد و بعضى را باخاك پس خلق كرد جن را از آتش و ملائكه را از باد وآدم را ازخاك و اول معتمد است (۱) (فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلىٰ بَطْنِهِ) ازايشان بهرى‌آنندكه برشكم ميروند چون‌مارو‌ماهى و كرم (وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلىٰ رِجْلَيْنِ) و بعضى از ايشان بردو پا ميروند چون آدمي وجن (۲) و مرغان (وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلىٰ أَرْبَعٍ) و از ايشان بعضى آنند كه برچهار پاى ميروند چون انعام و بهائم ووحوش و سباع وبراى آن‌ذكرآن جانوران نكرد كه بربيشتر چهارپايها روند

(۱) چون در اطلاق لغت وعرف دابه برهر جانور اطلاق ميگردد خواه انسان وخواه غيرانسان واما جن وملائكه را دابه نگويند .

(۲) هيچ دليل برآن نيست‌كه جن درخلقت اصلى بر دوپا ميرود بلكه بهرصورتى متمثل ميشود.

که حکم ایشان درآنکه منبسط باشند بر زمین حکم چهار پایانست (یَخلُقُ اللهُ ما یَشاءُ) آفریند خدای آنچه خواهد چنانکه خواهد چوخدای برهمه چیز تواناست .

(لَقَدْ أَنْزَلْنا آیاتٍ مُبَیِّناتٍ) گفت مافرو فرستادیم آیاتی مبین روشن‌و نصب کردیم ادلّه واضح (وَاللهُ یَهْدي مَنْ یَشاءُ إِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ) و خدایتعالی ره نماید آنرا که خواهد بره راست از لطف وحکم وتسمیه بهدی چنانکه بیان کردیم .

(وَیَقُولُونَ آمَنّا بِاللهِ وَ بِالرَّسولِ) و می گویند یعني منافقان که ما ایمان آوردیم بخدای وپیغامبر وطاعت داشتیم این می گویند بزبان اما بدل‌نفاق دارند (ثُمَّ یَتَوَلّیٰ فَریقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ) آنکه پشت بر میکنند گروهي از ایشان بعد این گفتار که گفتند (وَما أُولٰئِكَ بِالمُؤْمِنینَ) وایشان برحقیقت مؤمن نه‌اند مفسران گفتند این‌آیه‌درمردی منافق آمد که‌نام‌اوبشر وخصمی جهود که اوداشت‌ودرزمینی که ایشان‌درآن خصومت‌میکردند جهود اورا بحکومت برپیغمبرمیاوردومنافق میگفت بر کعب اشرف‌شویم که مهترجهودانست که محمد حیف کند برما خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت می گویند بزبان که مابخدای و پیغامبران ایمان‌داریم وطاعت‌میداریم ایشان‌راآنکه برمیگردند وبرحقیقت مؤمن نه‌اندایشان وعلامت نامؤمنی ایشان آنستکه :

(وَإِذا دُعُوا إِلَی اللهِ وَ رَسُولِهِ) چون‌ایشان را بخدا ورسول میخوانند تارسول حکم کند میان‌ایشان بعضی گفتند راجع است بارسول برای‌آنکه تولای‌حکم او کند و بعضی گفتند راجع است بخدای تعالی چه اگر چه حکم رسول میکند آن حکم صادراست از قدیم تعالی و بر حقیقت حکم اوست (إِذا فَریقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ) گروهی از ایشان چون بنگری عدول و اعراض کنند واین «اذا» مفاجات است که معنی اوچند جای بیان کردیم .

(وَإِنْ یَکُنْ لَهُمُ الحَقُّ) واگرچنانکه‌حق‌ایشان‌رابودی (یَأْتُوا إِلَیْهِ مُذْعِنینَ) باوآمدندی منقاد و گردن نهاده ولکن چون دانستند که‌ایشان راحق نیست بل برایشان است و رسول علیه‌السلام حکمی که کند از روی حجت برایشان خواهد بودن‌از او عدول واعراض‌میکنند

(أَفي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) در دل ایشان بیماری وشکست است (أَمِ ارْتابُوا) یا بشك افتاده‌اند واین‌خود برحقیقت چنین است که‌این صفت منافقان است وانمابرلفظ استفهام گفت‌و معنی تقریع وتنبیه چنانکه یکی از ما گوید جاهل‌را همانا توجاهلی وتراعلمی نیست‌باین‌کار با آنکه داند که چنین است تاجهل براوتقریر کند وماننداین‌قول الشاعر :

أَلَسْتُمْ خَيْرَ مَنْ رَكِبَ المَطايا　　وَ أَنْدَى العالَمينَ بُطُونَ راحٍ (۱)

این استفهام را معنی تقریر است (أَمْ يَخافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ) یا میترسند که خدای و پیغمبر بر ایشان حیف کند (بَلْ أُولٰئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ) بل ظالم و ستمکار ایشانند بر نفس خود و بعدول کردن از حکم رسول ﷺ بحکم کعب اشرف واو را بر رسول اختیار کردن و در این باب وضع چیزی میکنند نه بموضع خود و این ظلم باشد در لغت.

(إِنَّما كانَ قَوْلَ المُؤْمِنينَ) و انما بر حقیقت و راستی قول مؤمنان آن باشد که چون ایشانرا دعوت کنند با خدایتعالی و پیغامبرش تا میان ایشان حکم کند گویند (سَمِعْنا وَ أَطَعْنا) شنیدیم و طاعت داشتیم و «قول المؤمنين» نصب است بر خبر «كان» و اسم [آن] «ان» مع الفعل است من قوله «أن يقولوا» التقدير إنما كان قول سمعنا وأطعنا قول المؤمنين أي كان هذا القول قول المؤمنين وقوله «إذا دُعُوا» در محل نصب است على الظرف (وَأُولٰئِكَ هُمُ المُفْلِحُونَ) و ایشان ظفر یافتگان باشند که چنین گویند آنکه گفت:

(وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ) و هر که طاعت خدای و پیغامبر دارد و فرمان ایشان را منقاد باشد (وَيَخْشَ اللهَ وَيَتَّقْهِ) و از خدای بترسند و از معاصی او اجتناب کنند (فَأُولٰئِكَ هُمُ الفائِزُونَ) ایشان ظفر یافتگان باشند بمراد خود.

(وَأَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ) آنکه هم در وصف منافقان گفت که ایشان سوگند خوردند بغایت سوگند که اگر تو مارا فرمائی برویم سبب نزول این آیه آن بود که منافقان رسول را گفتند أينما كنت نكن معك، ای رسول هر کجا تو باشی ما آنجا باشیم اگر بروی برویم با تو و اگر مقام کنی مقام کنیم با تو و آنچه فرمان تو باشد انقیاد نمائیم و بر این گفتار سوگندان عظیم خوردند و این سوگند خوردن برای نفی تهمت بود و چون اندیشه کنند ایشان باین سوگندها متهم بودند برای آنکه مؤمنان گفتند و سوگند نخوردند ایشان از آن نفاق که در دل داشتند ترسیدند که ایشان را بمجرد گفتار باور ندارند سوگند خوردند، و شاعر این معنی خواست آنجا که گفت:

عُقْبَى اليَمينِ عَلى عُقْبَى الوَغى نَدَمٌ　　ما ذا يَزيدُكَ في إِقْدامِكَ القَسَمُ

(۱) مگر آن نیست که شما بهترین کسید که بر چهار پا نشینید و بخشنده ترین جهانیان کف دست شماست.

وَ فِي اليَمينِ عَلىٰ ما أنتَ واعِدُهُ ما دَلَّ أنكَ فِي المِيعادِ مُتَّهَمُ (۱)

ونزدیکست باین قول شاعر که گفت :

وَ أكذَبُ ما يَكُونُ أبُوالمُعَلّى إذا آلىٰ عَلَيْنا بِالطَّلاقِ (۲)

وهم در سوگند دروغ که گفت :

حَلَفتَ ألفَ يَمينٍ غَيرِ صادِقَةٍ مَطرُودَةً كَكُعُوبِ الرُّمحِ فِي نَسَقٍ (۳)

حقتعالی گفت (قُلْ) یا محمد بگو این منافقان را (لا تُقسِمُوا) سوگند مخورید (طاعَةٌ مَعرُوفَةٌ) ای هذا القول منکم باللّسان طاعة معروفة این گفتار ازشما طاعتی است معروف یعنی این طاعت چنین بزبان که با آن وفا نباشدو با آن کردار نباشد و آن گفتاری دروغ بودوسوگند بی اعتقاد، طاعتی است معروف بشما ، که منافقانید واین قول مجاهداست براین قول طاعت خبر مبتدا باشد محذوف ، ودگر مفسران گفتند معنی آنستکه ، طاعة معروفة خیر من قولکم و قسمکم ، طاعت معروفه چنانکه دگرمسلمانان میکنند بهتراز این گفتار دروغ و سوگند دروغ باشد ، براین قول «طاعة» مبتداباشدو«معروفة» صفت او باشد وخبر اومحذوف مقدر أی خیر وأمثل (إنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِما تَعمَلُونَ) که خدایتعالی داناست بآنچه شما می کنید از گفتار و کردار و آنچه دردل دارید .

(قُلْ) یا محمد بگواین منافقان را که (أطِيعُوا اللهَ وَأطِيعُوا الرَّسُولَ) که طاعت خدای دارید وطاعت رسولش (فَإنْ تَوَلَّوْا) اگر برگردند و اعراض کنند . (فَإنَّما عَلَيهِ ما حُمِّلَ) براوست آنچه براونهادند و اورا تکلیف کردند و برشماست آنچه برشما نهادند و برشما تکلیف کردند و هیچکس را از شما بگناه دیگری نخواهند گرفتن ومثله قوله « ولاتزر وازرة و زراخری » ومثله المَثَل«كُلُّ شاةٍ بِرِجلِها سَتُناطُ» (٤) (وَإنْ تُطِيعُوهُ تَهتَدُوا) و اگر شما طاعت او دارید و فرمان او برید راه راست یابید (وَما عَلَى الرَّسُولِ إلاّ البَلاغُ المُبِينُ) وبر پیغمبر نیست إلا رسانیدنی روشن برای آنکه برپیغامبران

(۱) این ابیات از متنبی است گویند سرهنك رومی سوگند خورده بودکه درجنگ با سیف الدوله پیروزگردد وملك او را مسخر کند اما شکست خورد و متنبی بسوگند او اشارت کرده گوید سر انجام سوگند بر عاقبت جنك پشیمانی است (چون کسی از عاقبت جنگ خبرندارد) این سوگند در اقدام تو چه افزود، درقسم خوردن برآنچه تو نوید میدهی دلیل است که ترا دروفای بوعده باور ندارند .

(۲) دروغگوترین وقت ابوالمعلی آن هنگام است که بطلاق قسم بخورد .

(۳) هزار سوگند بدروغ خوردی پی‌درپی مانند بندهای نیزه دریك نسق .

(٤) هرگوسفند بپای خود آویخته میشود کنایه ازآن است که هرکس دربند عمل خویش است .

هم این تعلق دارد که دعوت کنند و بیان کنند و برسانند . آنچه لطف و اقتدار و تمکین است برخداست‌تعالی‌و آنچه امتثال مأموربه است وتولی‌فعل‌و گذاردن بر وجه مأموربه تعلّق بمکلّف دارد وهریکی را فعلی ظاهر هست که کاراوست که جز او نکند یانتوانند کردن قوله :

(وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) گفت خدای تعـالی در این آیه وعده دادآنانرا که‌ایمان‌آوردند ازشما وعمل صالح کردند که ایشان‌را خلیفه کند درزمین چنانکه خلیفه کردآنان راکه پیش ازایشان بودند وایشان‌را تمکین کنند ازدینی که پسندیده است برای ایشان و بدل کند برای‌ایشان از پس خوف وترس ایمنی که مرا پرستند و بمن‌شرك نیاورند وبامن انباز نگیرند وهر که او کافر شود پس ازآن (فَأُولَئِكَ هُمُ الفَاسِقُونَ) ایشان فاسق وخارج باشند ازفرمان‌خدای‌تعالی. درآنکه مراد باین آیه کیست سه قول گفتند جماعتی گفتند مراد جمله امت مصطفی‌اند که خدای تعالی ایشان را خلیفهٔ امتان گذشته کرد چنانکه آدم‌را عليه‌السلام خلیفه جان کرد وزمین‌را ازایشان‌پاك کرد وبایشان‌داد همچنین خدای تعالی‌زمین را ازکافران‌وامتان گذشته پاك کرد وبامّت محمّد داد چنانکه گفت «وجعلنا کم خلائف» وهی‌جمع خلیفه و خلیفه آن باشد که یخلف الماضی که او ازپس گذشته بنشیند و قائم مقام او. وبعضی گفتند مرادصحابه‌اند که‌خلافت کردند بعدرسول‌الله ازابوبکر وعمر وعثمـان و امیرالمؤمنین علی که خدایتعالی درعهدابوبکر بعضی ولایت عرب بگشاد و در عهد عمر بعضی ولایت عجم و قول دیگر آنستکه درتفسیر اهل‌البیت آمد که مراد باین خلیفه صاحب‌الزمان است عليه‌السلام که رسول عليه‌السلام خبر داد بخروج او درآخرزمان و اورا مهدی خوانند و امت برخروج اواجماع کردند وإنما خلاف درعین افتاد، ودلیل برصحت این قول و فساد آن قول‌های دیگر آنست که خدای تعالی وعده‌داد، و وعده بچیزی باشد که نبود و اگر مراد دولت ملت رسول است این‌نقد بودوعده نبود که این درعهد رسول عليه‌السلام بود که خدای تعالی ملل وشرایع منسوخ کرد وزمین ازدیگران‌بستد وبرسول‌داددگر آنکه این‌استخلاف بخود حوالت کرد چنانکه‌استخلاف خلفاء که پیش از ایشان بودند، دیگر آنکه تمکین از دین پسندیده بآن حدّ نیست که‌خدای تعالی حکایت کرد و تبدیل خوف به أمن هم حاصل نیست برحد آنکه ازاو بازگویند وآنکه گفت «یعبدوننی لایشرکون بی‌شیئاً» اینهم حاصل‌نیست واین‌جمله که گفتیم همه دلیل‌فسادقول آنان میکند که‌آیت‌را برخلافت صحابه حمل کردند ودیگر آنکه امت از میان دوقول قائلند قائلی گفت خلافت بنص باشد دون اختیار، وقائلی گفت باختیار باشد.

آنانکه بنص خداو رسول گفتند واستخلاف از جهت خدای گفتند بامامت امیرالمؤمنین علی عليه السلام و فرزندان او گفتند و آنانکه بامامت صحابه گفتند امامت باختیار گفتند، قول بآنکه امامت نص باشد و خلیفه باستخلاف خدای باشد وجز علی بود قولی بودثالث خارق اجماع و آنانکه درحق صحابه دعوی نص کردند قول ایشان معتمد نیست چو اتفاقست که اگر از خدای یااز پیغامبر نصی بودی باختیار امت و اجماع ایشان حاجت نبودی در حق ابوبکر آنکه نص ابوبکر برعمر آنکه بمشورت شوری در امامت عثمان و این جمله دلیل فساد قول آنان میکند که ایشان نصوصیّت صحابه گفتند و آن جماعتی اند اندك ازصحابه حدیث دیگر آنکه گفت (كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) چنانکه خلیفه کرد آنان را که پیش ایشان بودند و آنانکه خدای خلیفه کرد ایشان راآدم بود في قوله « إنّي جاعل في الارض خليفة و داودبود«انا جعلناك خليفة في الارض »وهارون بود فی قوله «هرون اخلفني في قومي» ومعلوم است که استخلاف بر این وجه نه در حق صحابه بود و نه درحق امت و اگر چنانکه وعده شده بودی از خدایتعالی درحق ایشان باستخلاف این صریح نص بودی وبااین هیچ حاجت نبودی باختیار واجتماع امت وبه بیعت ایشان. واماقوله (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ) اگر تمکین از دین برحد آن خواستند که امروز هست و درعهد صحابه بود اینوماند این در عهد رسول عليه السلام بود و اگر بیش از این خواست تمکینی کلی چنانکه وعده داد في- قوله « ليظهره على الدين كلّه » نه آنروز بود و نه امروزهست ، آنروز خواهد بود که رسول عليه السلام گفت « يملاء الارض قسطاً و عدلا كما ملئت جوراً و ظلماً » اما تبدیل خوف بامن معلوم است که این برعموم حاصل نیست مگر در بعضی مواضع و اینکه (يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً) پوشیده نیست که مسلمانی باضافت باکافری اندکی است از بسیاری پس آیت لایق نیست و معنی او مطرد نیست الا بخلافت و امامت مهدی عليه السلام که رسول عليه السلام بدو بشارت داد و امت براو اجماع کردند برجمله و اگر چه در تعیین آن خلاف کردند و رسول عليه السلام گفت «لولم يبق من الدنيا إلاّ يوم واحد لطوّل اللهذلك اليوم حتى يخرج رجل من ولدي يواطی اسمه اسمي و كنيته كنيتي يملاء الارض قسطاً و عدلا كما ملئت جوراً و ظلماً » گفت اگر از دنیـا نماند إلا یکروز خدایتعالی آنروز را دراز کند تابیاید مردی از فرزندان من هم نام من وهم کنیت من و زمین را پراز عدل و انصاف کند پس از آنکه پر از جور وظلم باشد ، واین خبر مخالف و مؤالف روایت کرده‌اند و خلاف درتعیین افتاد و نیز این خبریست معروف که رسول

صلى الله عليه وآله گفت هیچکس را حلال نیست که جمع کنده‌یان نام و کنیت من مگر مهدی امت را که اورا رواست که نام و کنیت من بر گیرد . جابر جعفي روایت کرد از جابر عبدالله انصاری که او گفت چون آیه آمد که « یاأیها الذین آمنوا أطیعوا الله وأطیعوا الرسول واولی الامر منکم» من گفتم یارسول‌الله خدای راو رسول رامی‌شناسم وطاعت ایشان‌واجب میدانم اولی‌الامر کدامند که خدایتعالی طاعت‌ایشان‌باطاعت خودوطاعت تومقرون بکرد گفت «یاجابر هم خلفائی وأئمة المسلمین بعدی أولهم‌علی بن‌أبی‌طالب ثم‌الحسن ثم‌الحسین‌ثم‌علي بن‌الحسين ثم‌محمد بن‌علي‌المعروف فی التوراة بباقر و ستدرکه یاجابر فاذا لقیته فأقرئه منی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر بن محمد ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن‌علی ثم سمیّی و کنیّی حجة‌الله‌فی‌أرضه و بقیة‌الله فی‌عباده محمد بن الحسن بن‌علی ذاك الذی‌یفتح‌الله علی یده مشارق الارض و مغاربها ذاك الذی یغیب عن شیعته غیبة لایثبت فیها علی القول‌بامامته إلا من امتحن‌الله قلبه للایمان » گفت یاجابر ندانی که اولوالامر کیستند ایشان خلیفتان‌منند و امامان مسلمانان از پس منند أولشان علی بن ابی طالب آنکه حضرت امام حسن تا بمهدی پسر حسن بن علی هم بر آن نسق که یاد کرد آنکه خدایتعالی مشارق و مغارب زمین بردست او بگشاید اواز شیعه خود غایب شود غیبتی که برقول بامامت او بنایستد إلا آنکه خدایتعالی دل او بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت من گفتم یارسول‌الله شیعه اورا باو انتفاع باشد در غیبت او گفت «أی والذی بعثنی بالنبوة » آری بآن خدای که مرا به نبوت فرستاد که‌ایشان بنور او مستضیء باشند و بولایت او منتفع در غیبت اوچنانکه منتفع باشند بآفتاب وان‌یجللها سحاب و اگر چه ابری در پیش اوآید . آنگه گفت «یاجابر هذا من مکنون سرالله ومخزون علم‌الله فاکتمه إلا عن أهله » ای جابر این‌از مکنون سرّ خداست ومخزون علم خدای‌پوشیده دار این‌را إلا از اهل آن ، جابر گفت براین مدتی بگذشت ومن منتظر این وعده می‌بودم تا یکروز در نزدیك زین‌العابدین علی‌بن الحسين عليهما السلام شدم واوبامن حدیث میکرد نگاه کردم محمد بن علی از حجره زنان بیرون آمد و اوکودك بود و برسر دو گیسو داشت جابر گفت من در او نگریدم (۱) پهلویهای من بلرزید و موی بر اندام من برخاست نیك دراو نگریدم آن امارات که رسول صلى الله عليه وآله گفته بود در او باز یافتم گفتم یاغلام «أقبل فاقبل» روی بمن‌آورد گفتم «أدبر فأدبر» پشت برمن کرد گفتم شمایل رسول‌است بخدای کعبه. آنگه اورا گفتم نام

(۱) منافی آن روایت است که جابر در زیارت اربعین نابینا بود .

تو چیست گفت محمد گفتم پدر تو کیست گفت علی بن الحسین گفتم همانا تو باقری گفت آری یا جابر پیغام رسول بگذار من گفتم رسول ﷺ مرا بشارت داده است که چندانی بمانی که ترا دریابم گفت چون او را دریابی سلام منش برسان اکنون یامحمد بن علی رسول‌خدای ترا سلام می کند گفت «علی رسول‌الله السلام مادامت السموات والارض وعلیك یاجابر بما بلّغت السلام»

جابر گفت پس‌ازآن درپیش او آمد وشد میکردمی وازاو پرسیدمی وآموختمی یکروز او از من مسئله پرسید گفتم «والله لادخلت فی نهی رسول‌الله» بخدای که من در نهی رسول خدای نروم که رسول ﷺ مرا خبر داده است که شما ائمه هدائید ازپس او «احلم الناس صغاراً وأعلمهم کباراً لاتعلّموهم‌فانهم أعلم‌منکم» حلیم ترین مردمانیددروقت خردی وعالمترین ایشان دروقت بزرگی ایشان‌را میاموزید که ایشان عالمتر ازشماباشند باقر گفت «صدق‌جدی رسول‌الله ﷺ» راست گفت جدمن رسول خدا بخدای که من‌باین مسئله عالمترازتوام «ولقد أوتیت الحکم صبیاً کل ذلك بفضل‌الله علینا و رحمته علینا اهل البیت» و اخبار در این معنی بسیار است قوله :

(وَأَقِيمُوا الصَّلوٰةَ وَ آتُوا الزَّكوٰةَ) آنکه خطاب کردباجمله‌مکلفان گفت نماز بپای داریدباوقات وحدودشرایط‌آن وزکوة مال‌بدهید (وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ)و طاعت‌پیغمبرداريد تا باشد که برشما رحمت کنند آنکه خطاب کرد با رسول یا به مخاطبی‌مبهم گفت :

(لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي‌الْأَرْضِ) مپندار آنان را که بمن کافر شدند که ایشان مرا عاجز بکرده‌اند در زمین یعنی چنانست که اگر من خواهم که ایشان را ازآن کفر بازدارم بجبر نتوانم جزآنستکه حکمت راه نمیدهد با تکلیف جبر کردن‌برمکلفان حفص و ابن عامر و حمزه «ولا یحسبن» خواندند بیاء و «الذین» درموضع رفع است‌باآنکه فاعل حسبان‌است، برین قراءت مفعول اول محذوف باشد ازکلام برای آنکه حسبان همیشه متعدی باشد بدو مفعول و تقدیر آنستکه:لایحسبنّ الذین کفروا أنفسهم معجزین . و باقی قراء بتاء خطاب‌خواندند یعنی‌لاتحسبن یامحمد . وفراء گفت برقراءت‌آنکه بیاء خواندممکن بود که فعل مسند باشد با رسول‌ودرکلام هردو مفعول باشد والتقدیر لایحسبن محمد ﷺ الذین کفروا معجزین و این نهی مغایبه باشد یعنی‌نباید تا محمد کافران را معجز پندارد (وَ مَأْوٰهُمُ النَّارُ) و فردا مأوای ایشان دردوزخ باشد وآن بدجایست‌آنان‌را که آنجا گرفتار

شوند. قوله تعـالى :

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا
ای گروه کسانیکه گرویدید هرآینه دستورخواهند کسانیکه مالك شد دستهای شما وآنانکه نرسیدند بحد
الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلاثَ مَرّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلوةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ
احتلام از شماها سه بار از پیش از نماز صبحگاه و هنگامیکه میگذارید جامه های خودرا از میـان روز
وَمِنْ بَعْدِ صَلوةِ الْعِشاءِ ثَلاثُ عَوْراتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلا عَلَيْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ
و از پس نماز شامگـاه سه عورت است مر شما را نیست بر شما ها و نه برآنهـا باکی بعد از آنها
طَوّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمُ الْآياتِ وَ اللهِ عَلِيمٌ
طواف کنندگانند برشما بعضی شماها بر بعضی اینچنین روشن کند خدا برای شما آیتها را و خداوند آگـاه
حَكِيمٌ (٥٨) وَ إِذا بَلَغَ الْأَطْفالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ
درستکاراست وچون رسند کودکان ازشما احتلام‌را پس‌بایددستوری‌خواهندچنانکه‌دستورخواستندآنانکه
مِنْ قَبْلِهِمْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آياتِهِ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٥٩) وَ الْقَواعِدُ مِنَ
پیش‌ازایشان‌بودند همچنین‌واضح‌کندخدا برای‌شما آیتهای‌خودرا وخداآگاه‌درستکاراست ونشستگان از
النِّساءِ اللّاتِي لا يَرْجُونَ نِكاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجاتٍ
زنها آنانکه امیدوار نیستند نکاحیرا پس‌نیست برآنها باکی که بگذارند جامه‌ها شان را نه ظاهرکنندگان
بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٦٠) لَيْسَ عَلَى الْأَعْمىٰ حَرَجٌ وَ لا
بآرایشی وآنکه عفت‌ورزند بهتراست برای‌آنها وخدا شنوای داناست نیست بر کور بـاکی و نه
عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلا عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ
بر لنگ باکی و نیست بر مریض باکی و نه بر خود ها تان که بخورید از خانه ها تـان
أَوْ بُيُوتِ آبائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَواتِكُمْ
یا خانه های پدرهاتان یا خانه های مادرهاتان یا خانه های برادر ها تـان یا خانه‌های خواهرهاتان

أَوْ بُيُوتِ أَعْمامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خالاتِكُمْ أَوْ
یا خانه های عموهاتان یا خانه های عمه های شما یا خانه‌های خالوهای شما یا خانه‌های خالهای شما یا
ما مَلَكْتُمْ مَفاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتاتاً (٦١)
آنچه را مالك شدید کلیدهای آنرا یادوستان‌شمارا نیست برشما باکی که بخورید با هم یا جدا جدا
فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِاللهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ
پس چون درآمدیدخانه‌هائیرا پس‌سلام‌کنید بر نفسهای‌شما تحیتی ازنزد خدا بابرکت پاکیزه اینچنین واضح‌کند
اللهُ لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٦٢) إِنَّمَاالْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ
خدا برای‌شما آیتهارا شاید شما دریابید جزاین‌نیست گروندگان‌کسانی‌اند‌که‌گرویدند بخدا وپیغمبراو
وَإِذا كانُوا مَعَهُ عَلىٰ أَمْرٍ جامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولٰئِكَ
وچون‌بودندبااو بر امری‌گردآینده نمیروندتادستوری‌خواهنداورا بتحقیق‌کسانیکه رخصت‌جویند ازتوآنگروه
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ
کسانی‌اندمیگروند بخدا وپیغمبراو پس‌چون‌دستوری‌جویندازتوبرای‌بعضی‌کارشان‌پس‌رخصت‌ده‌مرآنراکه‌خواهی
مِنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٦٣) لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ
ازآنها وآمرزش‌خواه برای‌آنهاخدارا بتحقیق‌خدا آمرزنده‌مهربانست قرار ندهید خواندن پیغمبر را
بَيْنَكُمْ كَدُعاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اللهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِواذاً
میان شما چون خواندن بعضی‌شما بعضی‌را بتحقیق میداند خدا کسانیراکه بیرون میروند از شما ازپناه‌گرفتن
فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (٦٤)
پس باید ترسندآنانکه مخالفت‌میکنند از امر اوکه برسدآنهاراآزمایشی یا برسدآنهارا شکنجهٔ دردناك
أَلا إِنَّ لِلّٰهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ
آگاه‌باش‌بتحقیق‌خدار‌است آنچه‌در آسمانهاوزمین‌است‌بتحقیق‌میداندآنچه‌را شما برآن‌هستیدوروزیکه‌بازگشته‌شوند
إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا وَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ★
بسوی‌او پس‌خبردهدآنهارا بآنچه‌کردند وخدا برهمه چیز داناست .

قوله تعالی (يا أَيُّهَاالَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ ـ الآية)
حق‌تعالی‌باین‌آیه خطاب کرد بامؤمنان گفت ای گرویدگان بخدای ورسول بفرمای‌تا دستوری خواهند برشما آنانکه بندگان شمایند گروهی گفتند مراد بندگان وپرستاران‌اند و

عموم آیت اقتضای این میکند (وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الحُلُمَ) و آنانکه ازشما بحد بلوغ نرسیده باشند یعنی از آزادان (ثَلاثَ مَرّاتٍ) درشبانه‌روزی سه بار یکی پیش از نماز بامداد ویکی وقت نماز پیشین که وقت قیلوله باشد وازپس نمازخفتن و آنکه علت آن بگفت که سه وقت چرا مخصوص است گفت (ثَلاثُ عَوْراتٍ لَكُمْ) برای آنکه این سه عورت است که مردم دراین وقت برهنه باشند و زنان سر گشاده و با جامهای کوتاه و ازار پای بحسب عادت بیرون کرده کوفیان خواندند إلاحفص« ثلثَ عورات لکم »بر نصب ثاء بدل «ثلث مرات» باشد اگر گویند این چه بدل است گوئیم بدل الکل من الکل ، گویند نبایستی تا هردو یکی بودی وسه عورت جز سه مرت باشد، گوئیم تقدیر آنستکه ثلث اوقات عورات علی حذف المضاف وإقامة المضاف إلیه مقامه تامستقیم شود وباقی قراء«ثلثُ عورات»خواندند برفع علی تقدیر هی ثلث عورات آنگه گفت (لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلا عَلَيْهِمْ جُناحٌ) برشما وبرایشان حرجی و بزه‌ای نیست پس از این سه بار که بیان کرد در سه وقت که وقت عورت باشد. اکنون بدانکه جمع فَعله چون جمع سلامت باشد ، اگر واحد ساکن العین باشد عین اورا درجمع تحریك کنند نحو جفنه و جفنات وصفحه و صفحات چون عین الفعل حرفی صحیح باشد، فاما چون واو یا یاء باشد بیشتر عرب تحریك نکنند کراهة الحرکة علی حرف العلّة فقالوا جوزات، بیضات وعلی هذا لغة التنزیل فی قوله«ثلث عورات» و قال بعضهم عوَرات وجوَزات ولوَزات و بیَضات قال الشاعر :

أَبُو بَيَضاتٍ رائِحٌ مُتَأَوِّبُ رَفِيقٌ بِمَسْحِ المِنْكَبَيْنِ سَبُوحٌ (۱)

ودرشاذ اعمش خواند ثلث عَوَرات بتحریك الواو (طَوّافُونَ عَلَيْكُمْ) گردند گانند این بندگان واین کودکان برشما هرساعت ایشان راکاری بود برشما درسرای آیند و بشوند دستوری خواستن هرساعت ایشان را متعذر بود دراین سه وقت دستوری خواهند وماعدا ذلك و آنچه جز آن باشد این بندگان و کودکان نابالغ اگر دستوری نخواهند برایشان و برشما حرجی نباشد (كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمُ الآياتِ)خدای تعالی احکام شرع شمارا بیان میکند. مقاتل گفت این درزنی آمد نام او أسماء بنت مرثد اوراغلامی بود بزرگ وقتی ناگاه درسرای شد اورا از آن کراهت آمد که او برحالتی بود که نخواست که غلام اورا چنان بیند بیامد و گفت یارسول‌الله این غلامان وخدمتگاران ما در سرای می‌آیند در اوقاتی که مارا از آن کراهتست خدای تعالی

(۱) در شواهد عینی گوید سبوح نیکو حرکت باشد. او صاحب بیضه است میرود ومیآید وشانهها را نرم نرم میجنبانند ونیکو حرکت میکند و ظاهراً مراد از بیضه کلاه خود است .

این آیه فرستاد (وَاللهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ) خدای تعالی دانا و محکم کار است. وبعضی مفسران گفتند حکم این آیه منسوخ است و این آنکه بود که سراهارا در نبود وپرده‌ها آویخته نبودند چون حال چنین بود خدای تعالی دراین اوقات استیذان فرمود آنگه منسوخ کرد این حکم. واین درست نیست قوله :

(وَ إِذا بَلَغَ الأَطفالُ مِنکُمُ الحُلُمَ) آنکه گفت چون اطفال شما بحدبلوغ رسند اما باحتلام یا بانبات یا بچهارده سالگی (۱) (فَلْیَسْتَأْذِنُوا) باید تادستوری خواهندچنانکه آن بالغان که پیش ایشان گفتیم (کَذٰلِكَ یُبَیِّنُ اللهُ) هم چنین بیان میکند خدای تعـالی آیاتش را برای شما واو علیم وحکیم است. قوله :

(وَالقَواعِدُ مِنَ النِّسآءِ - الآیة) قواعد جمع قاعده باشد . گفت زنانی که ایشان فرو نشسته باشنداز آنکه حیض بینند وفرزندان زایندو گفته‌اند آنان باشند که ایشان فرو نشسته باشند از آنکه شوهر کنند از کبرسن . وقوله (لا یَرجُونَ نِکاحاً) دو وجه گفتند دراو یکی آنکه امید آن ندارند که مناکحه کنند از آنکه گذشته باشند ازحد آن ودوم آنکه صلاحیت خلوت ندارند هم ازاین سبب (فَلَیسَ عَلَیهِنَّ جُناحٌ) برایشان بزه نیست که فرونهند جامه‌هاشان گفتند مراد مقنعه است که از بالای خمار باشد وآن رداء که از بالای جامه باشد دلیل این قول قراءت ابی است وبعضی اهل بیت «أن یضعن من ثیابهن» ومن تبعیض را باشد (غَیرَ مُتَبَرِّجاتٍ) نصب او برحالست ای غیر مظهرات الزینة یعنی که قصد ایشان نه اظهار زینت باشدوتبرّج آن باشدکه اظهار چیزی کند از محاسن خودکه واجب باشد ستر آن (وَأَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیرٌ لَهُنَّ) و اگر طلب عفاف و پارسائی کنند ووضع این جامه‌ها نکنند ایشان را بهتر باشد (وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ) وخدای تعالی شنواودانـااست. قوله :

(لَیسَ عَلَی الأَعمیٰ حَرَجٌ - الآیة) علماء درتأویل آیت وحکم او خلاف کردند. عبدالله عباس گفت چون خدای تعالی این آیه فرستاد : «یاایها الذین آمنوا لاتأکلوا اموالکم بینکم بالباطل - الایة» مسلمانان تحرّج کردند از مواکله نابینایان وزمینان وبیماران و گفتند طعام مافاضلتر مالیست و خدای تعالی مارانهی کرد از آنکه مال مردمان خوریم بباطل ونابینا طعام نیك نه‌بیند ونیك از بدبازنداند وأعرج وزمِن مزاحمت نتوان کردن برطعام وبیمار بمقدار آنچه تن‌درست خوردنتواند، خدای تعالی این آیهٔ فرستاد و گفت نیست حرجی برشما، نه براینان که

(۱) مشهور پانزده تمام است احتیاط درچهارده شدید است که بدخول پانزده بالغ شود .

ذکر ایشان کرده شد و بر این وجه «علی» بمعنی فی باشد أی لیس فی الاعمی، علی تقدیر فی مواکلة الاعمی والاعرج، حرج . سعید جبیر گفت سبب نزول آیه آن بود که نابینایان ولنگان و بیماران احتراز کردند ازمؤاکله تندرستان و گفتند باشد که ایشان استقذار کنند و خوش نیاید ایشان را مؤاکله ما واصحاب نیز احتراز کردند از مؤاکلهٔ ایشان خدای تعالی این آیه فرستاد . مجاهد گفت این آیه برای آن آمد تا ترخیص کند ورخصت دهد نابینایان ولنگان و بیماران رادر آنکه ازخانه‌های این مذکوران طعامی خورند و سبب آن بود که جماعتی ازصحابه رسول چون درخانه های ایشان طعامی نبودی بخانه یکی از مذکوران رفتندی از مادر وپدر و برادر و خواهر و عم وعمه و خال وخاله و از آنجا طعامی کهَ یافتندی بخوردندی پس نابینایان واعرجان وبیماران تحرُّج کردندی از این خدای تعالی آن آیه فرستاد.

معمر گفت از زهری پرسیدم ازاین آیه گفت عبیدالله بن عبد الله گفت مرا : سبب آن بود که مسلمانان بغزا رفتندی کلید های خانه‌های خودبکسانی دادندی که خویشان ایشان بودندی ازجمله مخلّفان از نابینایان وزمنان وبیماران وایشان را گفتندی آنچه خواهید ازاین خانهای مامیخورید ایشان تحرُّج آمدندی ونخوردندی خدای تعالی این آیه فرستاد و رخصت داد. حسن بصری وابن زید گفتند معنی آنست که لیس علی الاعمی حرج ولاعلی الاعرج حرج ولاعلی المریض حرج فی التخلّف عن الجهاد. گفت مردنابینارا ولنگ را وبیماررا برایشان حرج نیست اگر بجهـاد نروند. آنگه کلامی دیگر ابتدا کرد منقطع ازین و گفت (وَلاَ عَلىٰ أنفُسِكُمْ أنْ تَأكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ ـ الآية) واین وجه بعیداست برای مخالفت ظاهروحذف از کلام آنچه در کلام دلیلی نیست برحذف او خدای تعالی گفت بر نابینا ولنگ وبیمار ونه برشما که تند رستانید حرجی وبزه‌ای نیست که طعامی خورید از خانهای خود یاخانهای پدرانتان یا خانه‌هانه های مادرانتان یا خانهای برادرانتان یا خانهای خواهرانتان یا خانه‌های عماتتان یا خانه‌های عمه‌هاتان یا خانه‌های خالانتان یا خانه‌های خالاتتان (أوْ مامَلَكْتُمْ مَفاتِحَهُ) یا خانه‌های آنها که کلیدهای ایشان بدست شما باشد . عبدالله عباس گفت مراد وکیل مرداست وقیّم باودرضیعت و ماشیتش چه آنچه اوخورد ازخانهٔ ایشان ازمال خود خورده باشد از ثمره ضیعت خود وشیر گوسفندان خود. عبدالله عباس گفت آیه در حارث بن عمرو آمد که او بارسول عليه السلام بغزا رفت ومالك بن زید را رها کرد برخانه خود چون باز آمد اورا یافت رنجور ومهجوراورا پرسید که تراچه رسید گفت تاتو رفته‌ای من ازطعام تو نخورده‌ام تحرُّج را خدایتعالی این آیه فرستاد.

و حسن. و قتاده گفتند روا باشد که مرد ازخانه رفیقش طعـام خورد بی اذن او و برای این آیه وردِ اخبار اهل بیت چنانست که مرد را روا باشد که از خانه این مذکوران طعام خورد بی‌اذن ایشان بقدر حاجت بی‌اسراف، وجبائی گفت این آیه منسوخ است بقوله «لاتدخلوا بیوت النبی إلا أن یؤذن لکم إلی طعام ـ الایه» واین درست نیست برای آنکه این را بآن تعلقی نیست وحکم رسول علیه‌السلام دیگر است و حکم اینان دیگر (أَوْ صَدِیقِکُمْ) یا ازخانه دوستان ورفیقان (لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمِیعاً أَوْ أَشْتاتاً) گفت بر شمـا حرجی نیست اگر بخورید از خانهای اینان جملگی یا پراکنده وقوله «أن تأکلوا» باآنکه گفت علیکم ولا علیهم برای تغلیب مخاطب، عبدالله عباس گفت معنی آنستکه پیش‌ازنزول آیه توانگران با درویشان طعام نخوردندی . ضحاك گفت پیش از نزول آیه مردم تنها طعام بخوردندی . ابوصالح گفت چون مهمان فرود آمدی ایشان نخوردندی الاباو، خدایتعالی آیت فرستاد و رخصت داد که چنانکه خواهند خورند بعضی دگر گفتند آیت درحیّی ازبنی کنانه آمد که ایشان را بنولیث ابن‌عمر گفتند تحرّج کردندی از آنکه تنها طعام‌خوردندی، ربما که مردی بنشستی طعام‌ساخته و پرداخته پیش بنهادی و او گرسنه طعام نخوردی از بامداد تا شبانگاه تا کسی بدست آمدی که بااو طعام خوردی و اگر شب در آمدی و کسی نبودی از آن پس او طعام بخوردی خدای تعالی این آیه فرستاد واین حرج از ایشان برداشت که ایشان برخود نهاده بودند . این قول قتاده وضحاك است و ابن جریج ، و روایت والبی از عبدالله عباس ، و عطای خراسانی گفت‌از عبدالله عباس که مرد توانگر در نزدیك درویشی شدی و او طعام میخوردی آن درویش بسیار شفاعت کردی که طعام بخور او گفتی‌تحرّج کنم از آنکه طعام توبخورم که تو درویشی و من توانگر خدایتعالی این آیت‌فرستاد. قوله (فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلیٰ أَنْفُسِکُمْ) گفت چون‌در سرای شوید برخود سلام کنید یعنی براهل آن سرای وایشان را نفس‌اوخواند از آنجـا که بر دین و ملت اویند لقوله علیه‌السلام : « المؤمنون کنفس واحدة» و قوله «لاتقتلوا أنفسکم » ای لا یقتل بعضکم بعضاً . و این قول حسن است و ابن زید . قولی دیگر آنست سلام کنید برایشان تاجواب دهند شمارا و چون جواب واجب باشد عند سلام همچنان باشد که سلام برخود کرده . عبدالله مسعود روایت کرد ازرسول علیه‌السلام که او گفت «السلام اسم من‌أسماء الله تعالی فافشوه بینکم فانّ الرجل المسلم اذامرّ بالقوم فسلّم علیهم فردّوا علیه کان‌له علیهم فضل درجة بذکره‌ایّاهم بالسلام فان لم یردّوا علیه‌ردّ علیه من هو خیر منهم و أطیب » گفت

سلام نامیست از نامهای خدای تعالی فاش دارید میان شما که مرد مسلمان چون بقومی بگذرد و برایشان سلام کند وایشان جواب دهند او را برایشان فضل درجه باشد بآنکه سلام کرده باشد برایشان، اگر ایشان جواب ندهند او راجواب دهد اورا آنکه از ایشان بهتر باشدو پاکیزه‌تر یعنی فرشتگان . ابوهریره روایت کرد از رسول ﷺ که گفت چون یکی از شما باهل مجلسی رسد باید تا سلام کند اگر خواهد که بنشیند بنشیند و چون خواهد تا برود نیز سلام کند که آن اول اولیتر است ازاین آخر. ورسول ﷺ گفت «أفشوا السلام تسلموا» سلام فاش کنید تا سلامت یابید و همچنین گفت «أفشوا السلام و أطعموا الطعام و صلوا الارحام و صلّوا بالليل والناس نيام تدخلوا الجنّة بسلام» گفت سلام فاش دارید و طعام بدهید و رحم به پیوندیدو بشب نماز کنید و مردم خفته باشند تا به بهشت روید بسلامت . در خبر است که میان آنکس که سلام کند و جواب دهد صدثواب باشد ، نودونه او را باشد که سلام کند و یکی آنرا که جواب دهد برای آنکه او ابتدا کند و اختیار آن کند که سلام کند بر مسلمانی و رسول ﷺ گفت «السلام تحيّة لملّتنا و إمان لذمّتنا» سلام تحیت ملت ماست و امان ذمت ما. از آنجا گفت ﷺ که «السلام للراكب على الراجل و للقائم على القاعد» گفت سلام سواررا باید کرد بر پیاده و ایستاده را بر نشسته برای آنکه سلام برای سلامت نهاده‌اند واز روی ظاهر ایستاده باسلامتست از نشسته وسوار ازپیاده ، ایشان ازاینان خائفند، اینان سلام بگویند تا اینان را امان حاصل شود. بعضی دگر گفتند معنی آنستکه چون در خانه خود شوید براهل خانه خود سلام کنید و برعیال خود واین قول جابر بن عبدالله انصاریست وطاووس وزهری و قتاده و ضحاك و عمرو بن دینار . وروایت عطاء خراسانی از عبدالله گفت که اگر در سرائی کس نباشد بگو «السلام علینا و على عباد الله الصالحين السلام على أهل البيت و رحمة الله» انس مالك گوید که من خدمت رسول کردم مدتی هرگز مرا نگفت در کاری که کردم که چرا کردی واگر چیزی بشکستم نگفت که چرا شکستی روزی آب بر دست او میریختم مرا گفت تراسه خصلت بیاموزم که بآن منتفع شوی گفتم «بأبی أنت وامی یارسول الله» گفت هر کس را که بینی از امت براوسلام کن تاعمرت دراز شود و چون در خانه خودروی سلام کن براهل خانه‌ات تاخیر خانه‌ات بسیارشودو نماز سنت بجای آر ، و بعضی دگر گفتند مراد به بیوت مساجد است یعنی چون در مسجدها شوید سلام کنید بر اهل مسجد عبدالله عباس گفت در این آیت معنی آنستکه چون در مسجد شوید بگوئید «السلام علینا و على عباد الله الصالحين» قوله (تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً)

تحیّتی از نزدیك خدای تعالی مبارك خوش پاکیزه و نصب او بر مصدریست لامن لفظ الفعل کأنّه قال فسلّموا علی أنفسکم أو تحیّوا الأنفسکم تحیّة مبارکة (کَذٰلِكَ یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمُ الآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ) گفت چنین بیان کند حقتعالی آیاتی برای شما تا شما بدانید.

قوله (إِنَّمَا المُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ) گفت مؤمنان بحقیقت آنان باشند که بخدای ایمان دارند (وَإِذا کانُوا مَعَهُ) و چون با رسول ﷺ حاضر باشند بر امری جامع که آن امر میان ایشان جمع کرده باشد ایشان را بیك جای آورده ازاو دستوری بخواهند و بی‌اذن و اشاره اومتفرق نباشند. ابوحمزة الثمالی گفت که مراد روز آدینه است که چون رسول ﷺ برسر منبر شدی و مردی را کاری پیش آمدی از قضاء حاجت و تجدید وضو یا رنجی و بیمارئی از مسجد بیرون نشدی تابرابر رسول آمدی و از او باشارت دستوری‌خواستی رسول ﷺ او را دستوری دادی تا او برفتی حق تعالی گفت (إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَأْذِنُونَكَ أُولٰئِكَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ) آنانکه ازتو دستوری خواهند برای بهری‌کارهای خود دستوری‌ده آنرا که تو خواهی واستغفار کن برای ایشان وآمرزش‌خواه از خدای‌ایشان راکه‌خدا آمرزنده و بخشاینده است.

قوله (لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ - الآیة -) مجاهد و قتـاده گفتند معنی آنستکه رسول را ﷺ چنان مخوانید که یکدیگر را خوانید مگوئید یا احمد ویا محمد و یا أباالقاسم بل گوئید یا رسول‌الله ویا نبی‌الله. وبعضی‌دگر مفسران گفتند معنی آنستکه حذر کنید از دعای رسول چون او را بخشم آورده باشید که دعای او برشما نه چنان باشد که دعاو نفرین شما یکدیگر را بل‌دعای‌او موجب سخط و عذاب‌باشد، وقول اوّل اولیتراست لقوله «کدعآء بعضکم بعضاً» واگراین معنی خواستی گفتی کدعاء بعضکم علی بعض ، برای اینکه این‌دعاهم آن دعوت ودعااست که مامیخوانیم یکدیگر رایقال دعوت‌الله لفلان بالخیر وعلیه بالشرّ (قَدْ یَعْلَمُ اللهُ الَّذِینَ یَتَسَلَّلُونَ مِنْکُمْ لِواذاً) خدای داند آنان‌را که فرو خیزند ازمیان شما پوشیده« لِواذاً »مصدریست لامن لفظ الفعل درجای حال‌ای‌مُلاوِذِینَ بهری درپس بهری پنهان شده ولواذ مصد لاوَذَ یُلاوِذُ مُلاوَذَةً باشد واگرمصدرلاذَ بودی‌لیاذاً گفتی کالقیام من قام والصیام من صام‌و گفتند این روزحفر خندق بود که رسول‌ﷺ صحابه را فرمود تاخندق میکنند منافقان یك‌یك‌درمیان مردمان فرو میخزیدند یکی در پس یکی پنهان شده کروغان الثعلب ودبیب الصراء (۱) و مشی الحمر چنانکه کسی درپس داری و دیواری بگریزد پوشیده

(۱) صراء نوعی مار است خزیدن منافقان وبیرون رفتن آنانرا تشبیه بخزیدن مارکرده‌است.

آنکه گفت (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ) آنکه رسول را گفت بگو تا حذر کنند آنانکه مخالفت امر رسول میکنند از آنکه فتنه بایشان رسد عبدالله گفت مراد بفتنه قتل است . عطاء گفت زلازل واهوالست . صادق عليه‌السلام گفت سلطان جائر است که برایشان مسلط شود . حسن گفت مراد بلائی باشد که بآن بليّه نفاق ایشان ظاهر شود .
(أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ) یا بایشان رسد عذاب دردناك آنکه گفت :

(أَلا إِنَّ لِلَّهِ) ألا استفتاح کلام را بود وغرض تنبیه سامع گفت خدایراست آنچه در آسمانها وزمینست از آنجا که آفریده اوست وملك وملك اوست واو قادراست بر تصریف وتقلیب اوچنانکه خواهد وجمله آن دلیلست بروجود وحدانيّت وحصول او برصفات کمال (قَدْ يَعْلَمُ ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ) داند آنچه شما بر آنید ازاحوال ظاهر و باطن از اخلاص و نفاق (وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا) وآنروز که ایشان را باو رجوع باشد خبردهد ایشان را بآنچه کرده باشند از خیروشرّ ، واین برسبیل تهدید ووعید گفت (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) وخدایتعالی بهمه چیز عالمست برهروجه که صحیح بود که معلوم او بود .

سورة الفرقان

این سوره مکیست وآن هفتادوهفت آیه است ،وهشتصد و نود ودو کلمه‌است، وسه هزارو هفتصد وسی وسه حرفست ، وروایت است از ابوامامه از ابیّ کعب که رسول عليه‌السلام گفت هر که او سورة الفرقان بخواند خدای تعالی اورا در قیامت درزمره مؤمنان حشر کند که ایمان دارند بر بعث و نشور، واورا بی‌حساب به بهشت فرستند .

((سورة الفرقان سبع وسبعون آية وهی مكية))

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان

تَبارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمِينَ نَذِيراً (٢) أَلَّذِي لَهُ

بر تراست آنکه فروفرستاد فرقان‌را بر بندهٔ خود تا باشد مرجهانیان‌را بیم کننده	آنکه مراوراست

مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ
پادشاهی آسمان ها و زمین و نگرفت فرزندی را و نبوده مر او را شریکی در پادشاهی و آفرید هر
شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً (۳) وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ
چیزیرا پس اندازه کرد آنرا اندازه کردنی وگرفتند از غیر او خدایانی‌را نمی‌آفرینند چیزیرا و آنها
يُخْلَقُونَ (٤) وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعاً وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلَا حَيٰوةً وَلَا
آفریده میشوند وتوانائی‌نداشتند برای‌خودهاشان بدی ونه‌بهبودی‌را وقادر نباشند مرگی‌را ونه‌زندگانی‌را ونه
نُشُوراً (٥) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هٰذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرٰيهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ
نشری‌را وگفتند کسانیکه کافرشدند نیست‌این مگردروغی‌که برباقته اورا ویاری‌کرد اورا برآن‌گروهی
آخَرُونَ فَقَدْ جَاؤُ ظُلْماً وَزُوراً (٦) وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ
دیگران‌پس بتحقیق‌آمدند ستم وزور وناحق‌را و گفتند افسانه های پیشینیانست که نوشته‌آنرا پس آن
تُمْلٰى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (٧) قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ
خوانده‌میشود براو بامداد و شام بگو فرستادآنرا آنکه میداند پنهان‌را درآسمان‌ها وزمین بتحقیق‌او
كَانَ غَفُوراً رَحِيماً (٨) وَقَالُوا مَا لِهٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ
هست آمرزندهٔ مهربان وگفتند چیست مر این پیغمبر را میخورد طعام را و میرود در بازار ها
لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً (٩) أَوْ يُلْقٰى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ
چرا فرستاده نشود بسوی او فرشته پس باشد با او ترساننده یاچرا افتاده نمیشود بسوی اوگنجی یا
تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً (١٠)
چرانیست مراورا بوستانی‌که میخورد ازآن وگفتند ستمکاران پیروی نمیکنید جز مردی سحرکرده‌شده‌را
أُنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (١١) تَبَارَكَ الَّذِي
بنگر چگونه زدند برای تو داستانها را پس‌گمراه شدند پس نمیتوانند راهی را برتر است آنکه
إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْراً مِنْ ذٰلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلْ لَكَ
اگر خواهد قرار دهد برای تو بهتر از این بوستانها که روانست از زیرش نهرها وقرار میدهد برای تو
قُصُوراً (١٢) بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيراً (١٣)
قصر ها بلکه تکذیب کردند برستخیز وآماده کردیم برای آنکه تکذیب کرد برستخیز آتشی افروخته

إذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ سَمِعُوا لَها تَغَيُّظاً وَ زَفيراً (١٤) وَ إذا أُلْقُوا مِنْها
چون بينى آنهارا ازجايگاه دور شنودند مرآنرا جوش خشمى وخروشى و چون افكنده شوند از آن
مَكاناً ضَيِّقاً مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنالِكَ ثُبوراً (١٥) لا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبوراً واحِداً وَادْعُوا
جايگاه تنگى دربندكشيده شده خوانندآنجا هلاك را نه خوانيد امروز هلاك تنها را و بخوانيد
ثُبوراً كَثيراً (١٦) قُلْ أَذٰلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كانَتْ لَهُمْ
هلاك بسيار بگوآيا اين بهتراست يا بهشت جاويدانى كه وعده كرده شدند پرهيزكاران هست مرآنهارا
جَزآءً وَمَصيراً (١٧) لَهُمْ فيها مايَشآؤُنَ خالِدينَ كانَ عَلىٰ رَبِّكَ وَعْداً مَسْئُولًا (١٨)
پاداش وبازگشتى مرآنهاراست درآن آنچه ميخواهند هميشه هست بر پروردگارتو وعدهٔ پرسيده شده
وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبادي
و روزيكه برانگيزدآنهارا وآنچه‌را ميپرستند از غير خدا پس ميگويد آيا شما گمراه‌كرديد بندگان مرا
هٰؤُلآءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبيلَ (١٩) قالُوا سُبْحانَكَ ما كانَ يَنْبَغي لَنا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ
اين گروه را يا آنها گم‌كردند راه را گفتند منزهى تو نباشد سزاوار ما را كه فرا گيريم ازغيرتو
مِنْ أَوْلِيآءَ وَلٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبآءَهُمْ حَتّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَ كانُوا قَوْماً بُوراً (٢٠)
هيچ دوستاران وليكن بهره‌دادى آنها وپدرانآنهارا تافراموش كردند قرآن را و بودندگروهى هلاك‌شده
فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِما تَقُولُونَ فَما تَسْتَطيعُونَ صَرْفاً وَ لا نَصْراً (٢١) وَ مَنْ يَظْلِمْ
پس بتحقيق تكذيب كردندشمارا بآنچه ميگويند پس نميتوانيد گردانيدنى ونه ياورى كردن وهركس ستم كند
مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذاباً كَبيراً (٢٢) وَ ما أَرْسَلْنا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلينَ إِلّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ
ازشماميچشانيم اورا شكنجهٔ بزرگ ونفرستاديم پيش ازتو ازفرستادگان مگر بتحقيق آنها هرآينه ميخوردند
الطَّعامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْواقِ ★ وَ جَعَلْنا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَ كانَ رَبُّكَ
طعام را و راه ميرفتند دربازارها ✱ وگردانيديم بعضى شما مر بعضى را آزمايش آيا صبر كنيد وهست پروردگارتو
بَصيراً (٢٣).
بينا.

قوله عزوجل: (تَبارَكَ الَّذي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلىٰ عَبْدِهِ) تبارك تفاعل من البركه.
عبدالله عباس گفت معنى آنستكه بركت آورد خداى تعالى، حسن گفت معنى آنستكه بركت

همه از نزدیك او باشد . ضحاك گفت تعظّم و تمجّد بزرگوار ومجید است خدای تعالی و محققان گفتند معنی تبارك أی ثبت فیما لم یزل ولایزال حاصلا علی صفات الکمال ، خدای جل جلاله در لم یزل حاصل بود بر صفات کمال از قادری وحیی و عالمی وموجودی آنکه بخلاف همه موجودات و معلوماتست ودر لایزال حاصل است بر صفت مریدی و کارهی ومدرکی چواین صفت خدایتعالی را متجدّد است بتجدّد معنی وشرط ، واصل کلمه ثبوت باشد من بروك البعیر و بروك الطیر علی الماء (الَّذي نَزَّلَ الفُرْقانَ عَلیٰ عَبْدِهِ) آن خدای که فرو فرستاد قرآن را بر بنده خود محمّد و قرآن را برای آن فرقان خواند که فرق کننده است میان حق و باطل واین اسم مصدر است درجای اسم فاعل برطریق مبالغه من باب قولهم رجل عدل و صوم و فطر . مراد بعبد رسول ما است محمّد عليه السلام (لِیَکُونَ لِلعالَمِینَ نَذِیراً) درضمیر یکون خلاف کردند که راجع با کیست بعضی گفتند راجعست با رسول عليه السلام یعنی تارسول نذیر جهانیان باشد ، وبعضی گفتند راجعست با قرآن تاقرآن ترساننده جهانیان باشد ومراد بعالمین جنّ وانس اند چو آن انواع حیوانات که خارجند از اینان مکلّف نه اند وخارجند از تکلیف .

(الَّذي لَهُ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَالأرْضِ) آن خدای که ملك و پادشاهی آسمانها وزمین اوراست (وَلَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً) ونه گرفت فرزندی نه برحقیقت نه برمجاز برطریق تبنّی خلاف آنکه جهودان و ترسایان و مشرکان گفتند از آنکه عزیر ومسیح پسران خدا اند و فرشتگان دختران خدا اند . (وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیكٌ فِي المُلْكِ) و او را در ملك انبازی نیست بل مختص است او بصفت الهیّت که هیچ ذات استحقاق عبادت ندارد با او وکس با او مشارکت نکرده است در خلق آسمان و زمین و آنچه در میان آنست خلاف آنکه جمله مشرکان گفتند علی اختلاف انواعهم بل همه چیزها او آفریده است از آنکه فعل ومقدور اوست وآنچه آفریده است مقدّر و باندازه است وذلك قوله(وَ خَلَقَ کُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً) بحسب حاجت بروفق مصلحت چنانکه دراو هیچ خلل وتفاوت وعیب نیست .

آنکه حکایت صنع مشرکان کرد که ایشان هیچ نتوانند آفریدن بل آفریده اند ایشان و مخلوق اند وآنکه مخلوق باشد قدرت برخلق و آفریدن نباشد اورا، وآلهیّت را نشاید .

(وَلاٰ یَمْلِکُونَ لِأنفُسِهِمْ ضَرّاً وَلاٰ نَفْعاً) و ایشان مالك نباشند برای خود بر هیچ مضرّتی ومنفعتی ، نه جلب منفعتی ونه رفع مضرّتی وآنکه برای خود نتواند این معنی برای دیگری چگونه کند؟!(وَلاٰ یَمْلِکُونَ مَوتاً وَلاٰ حَیٰوةً وَلاٰ نُشُوراً)وایشان قادر نباشند

برمرگ‌وزندگانی‌ونشور. ونشور زنده بازکردن باشد پس‌ازمرگ وخدای براین قادراست‌پس عقل اقتضا نکندکه عبادت او رها کنند و درعبادت اینان آویزند چه بتان جمادند در ایشان حیاتی نیست و آنکه او حی نباشد قادر نباشد و آنکه قادر نباشد هیچ نتواند کردن ، فضل برآنکه (١) افعال قادر الذات ازاو ممکن بود .

(وَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) گفتند آنانکه کافر شدند(إِنْ هذا)نیست‌این. اشارت بقرآن است (إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَيهُ) الا دروغی که محمد برساخته است وفرا بافته مفسران گفتند این آیت در نضربن الحارث آمد واین قول او گفت (وَأعانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ) وگروهی‌دیگر اورا برین یاری داده‌اند یعنی جهودان. حسن‌بصری گفت بقوم‌آخرون عبیدبن الخضرالخشنی را خواست واو مردی کاهن بودبعضی گفتند باین سه مرد را خواست یکی حبر نام ویکی‌یسار و یکی عداس مولی حویطب بن‌عبدالعزّی خدای تعالی گفت (فَقَدْ جاؤُ ظُلْماً وَ زُوراً) ایشان در اینکه گفتند ظلم کردند و وضع چیزی نه در موضع خود کردند ودروغ گفتند (١)

---

(١) فضل برآنکه ، یعنی تا چه رسد باینکه . ومقصود از قادرالذات خداوند است که توانائی ذاتی او است وقابل انفکاك از اونیست و سایر ممکنات مانند انسان قادرند بقدرت یعنی صفتی زائد بر ذات دارندکه ممکن است این صفت ازآنهاگرفته شود اما بتان باندازه انسان قادربقدرت نیستند تاچه رسد بآنکه قادر بالذات باشند وفعل قادر بالذات از آنها ممکن باشد .

(٢) سخنی‌که قرائن برخلاف آن شهادت دهد بیجا وظلم است واگر خطیب یا شاعری بدیهه‌گو بی تأمل خطبه‌گوید یاشعری بسازد وبرکسی املاکند تا او بنویسد وباز بخواهد همان‌که املاکرده بار دیگر بخواند چنانکه با نوشته اول هیچ اختلاف نداشته باشد محال است و هرگز نتواند عین عبارت خطبه وشعر اول را تکرارکند وحضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله برحسب اقتضای مقام مانندجنك بدرو احد آیات بسیار ومتسق قراءت میفرمود وکتاب وحی مینوشتند وگاه سوره های بزرك مانند انعام و مائده برنویسندگان وحی القا میفرمودومینوشتندوبازهمان‌سوره هارا قراءت میفرمود نه‌ازنوشته چنانکه درنماز آیات سوره های بزرك‌مانند بقره وانعام قراءت میفرمود وهرگز نمیتوان‌گفت این سوره‌ها را مدتها پیش از قراءت ساخته وپرداخته وحفظ‌کرده بود چون غالباً مناسب مقام و با شأن‌نزول است وهیچ یك از اصحاب وزنان ومؤمنان و منافقان نقل‌نکردندکه پیغمبر وقتی برای حفظ‌کردن وساختن قرآن معین‌کرده باشد وازآنهاکه‌نوشته بودنددرحفظ کمك‌خواست بلکه چون‌جبرئیل‌سوره‌ای مانند انعام برپیغمبر قراءت‌میفرمودعلاوه برشنیدن عبارت‌همه الفاظ آن مانند نقشی برلوح ضمیر مقدس آن‌حضرت ثابت میشدکه وقتی باز میخواست بخواند از روی همان نقش ضمیر تکرار میفرمود چنانکه کسی نوشته در پیش داشته باشد واین معنی برای مردم عادی‌محال است وآنحضرت همه قرآن‌را همچنین بی‌رجوع بنوشته ازحفظ داشت .

و نیز گفتند این کافران که این قرآن فسانه پیشینگانست (اِکْتَتَبَهَا) که محمد برای خود بنوشته است گفتند کتب الشيء واکتتبه بمعنی، گفتند کتبت‌الشيء لغيري واکتتبته لنفسي کما یقال شویت واشتویت و خبزت واختبزت (فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ) این قرآن براو املاء می‌کنند ببامداد و شبانگاه وهی راجع بأساطیر است برای‌آن تأنیث کرد آنرا و نصب(بُكْرَةً وَأَصِيلًا) برظرفست. خدای‌تعالی گفت محمدرا که‌جواب ایشان بازده و بگو:

(أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ) این قرآن خدای تعالی فرستاده است از آسمان که اوسرّ نهان داند و آنچه پنهان‌رود در آسمان وزمین (۱) واو همیشه غفور و رحیم بوده است آمرزنده وبخشاینده است .

(وَقَالُوا مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ) گفتنداین کافران برسبیل طعن‌چه بوده است این‌پیغامبر راکه طعام میخورد چون ما و در بازار میرود بطلب معاش چنانکه مامیرویم، همچو ما محتاج است بطعام و شراب و او را طلب معاش می‌باید کرد چنانکه مارا (لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ) چرا فرشته باو فرو نیاید از آسمان تا باو نذیر و ترساننده باشد تاآنچه اومیگوید آن‌فرشته تصدیق کند .

(أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ) یا چرا گنجی باو فرو نمیفکنند تا او محتاج نباشد بطلب معاش چون ما (أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ) یاچرا اورا بستانی نیست که او از آن خورد و این ضیعة و طعمه اوباشد. جمله قرّاء خواندند «یأکل» بیاء برآنکه فعل رسول‌را باشد. و حمزه وکسائی و خلف خواندند بنون « نأکل منها » تا ما از آنجا بخوریم (وَقَالَ الظَّالِمُونَ) وگفتند ظالمان یعنی کافران مؤمنان‌راکه‌شما متابعت نمیکنیدالاّ مردمسحور راکه بااوجادوئی کرده باشند . آیه در قصه ابن ابی‌امیّه آمد و اصحاب او و قصه او در سوره بنی‌اسرائیل رفته است آنکه بر سبیل تسلّی رسول راگفت :

---

(۱) یعنی اگرکسی توهم‌کند قصه‌های پیشینیان را کسی براواالقاکرده، در مطالب دقیق توحید ومعاد واحتجاجات واحکام دیگرچه‌گوید؟که دانای رازنهان عالم غیب وشهادت میداند وبس مثلا حکایت ابراهیم علیه‌السلام وآمدن فرشتگان نزد او و آوردن‌گوساله برای پذیرائی آنان در تاریخ پیشینیان هست اما درکتب آنان آمده‌که فرشتگان ازآن‌گوساله خوردند وآنکه از راز عالم آسمانها وملکوت باخبراست داندکه فرشتگان مجرد طعام مادی نمیخورند واو قصه حضرت ابراهیم را برای پیغمبر نقل کرده وفرمود دست آنان بطعام نمیرسید وابراهیم را واهمه آمد ووحشت، ونیزدر تورات گویدهارون خود برای بنی‌اسرائیل گوساله ساخت و آنکه از اسرار این عالم زمینی با خبر است فرمود دیگری ساخت‌وهارون منع‌کرد وهكذا .

(أنظُرْ) يا محمّد (كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثالَ) بنگر كه چگونه مثلها زدند براى تو از اين گفتار كه گفتندى من قولهم « مالهذا الرسول» (فَضَلُّوا فَلا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً) آنگه گفت گمراهند ايشان و هيچ راهى نمى‌يابند برشد و صواب، ومراد بنفى استطاعت نه‌نفى قدرت است چو اگر نفى قدرت بودى تكليف مالا يطاق بودى و در عقل عقلاء مقرر است قبح تكليف فعل بى آلت وقدرت وانمامراد آنستكه برايشان گران ميآيد وسخت تا بمنزلت آنان‌اند كه قدرت ندارد چنانكه يكى از ما گويد فلان مرا نمى‌تواند ديد و سخن مرا نمى‌تواندشنيد و چشم آن ندارد كه در من نگرد و مانند اين و غرض از اين همه بغض و ثقل‌باشد. و بعضى دگر گفتند معنى آنستكه اختيار هدى و راه راست نميكنند و مراد بنفى استطاعت نفى اختيار و داعى است چنانكه گفت «هل يستطيع ربك أن ينزل علينا مائدة من السماء » وخلاف نيست در آنكه حواريان شاك نبودند درآنكه خداى قادر است برفرستادن‌خوان. ووجه سيم درآيت آنستكه فلا يستطيعون سبيلا إلى إبطال امرك ‹ اين كافران هيچ‌راه نمى‌يابند بابطال‌كارتو،در كار تو متحيرند .

(تَبارَكَ الَّذي إِنْ شاءَ)گفت متعالى است خداى‌اگر خواهد ترابهتر ازآنكه‌ايشان مى گويند بدهد (جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ) بهشتهائى كه درزير درختان آن‌جويها ميرود (وَيَجْعَلْ لَكَ قُصُوراً) و تورا كوشكها دهد در بهشت و كوشك را براى آن قصر خوانند كه دستها كوتاه باشد از آنكه بايشان رسد كه در آنجا باشند وآنكه بيرون آن‌باشند قاصر باشند از رسيدن بآن . ابن كثير و ابن عامر و عاصم بروايت ابوبكر و مفضل خواندند و «ويجعلُ»مرفوع اللام براستيناف و باقى مجزوم اللام خواندند على جزاء الشرط في‌قوله «إن شاءجعل» ثم عطف على موضع جعل فقال «ويجعل» وچون شرط ماضى باشد و جزا مضارع تو مخير باشى در جزا خواهى رفع كنى خواهى جزم تقول إن أكرمتنى‌أكرِمُكَ و أكرِمْكَ قال الشاعر فى‌الرفع :

فَإنْ أتاهُ خَليلٌ يَوْمَ مَسْئَلَةٍ يَقُولُ لا غائِبٌ مالي وَلا حَرَمُ (١)

جرير گفت از ضحاك از عبدالله عبـاس كه چون مشركان رسول را ﷺ طعن زدند بدرويشى و ابتذال وگفتند « ما لهذا الرسول يأكل الطعام و يمشي فيالأسواق» رسول ﷺ

(١) شعر از زهيربن ابى سلمى است درمدح هرم بن سنان از بزرگان عرب‌گويد اگر دوستى در روز سؤال نزد اوآيد نگويد مال من حاضر نيست يا كسى ازآن محروم‌است، وبعضى بجاى مسئله مسغبه روايت كرده‌اند وبعضى خليل را ازخلت‌گيرند يعنى‌فقر .

دلتنگ شد، جبرئیل آمده و گفت یا رسول‌الله رب العزّة ترا سلام میکند و می گوید « وما أرسلنا قبلك من المرسلين إلاّ انّهم ليأكلون الطعام و يمشون في الأسواق » گفت ماهیچ پیغامبر نفرستادیم پیش از تو و الا طعام خوردی ودر بازار رفتی بطلب معاش . رسول عليه السلام گفت ما در این بودیم و جبرئیل درپیش من نشسته پنداشتی که بگداخت حتی صار مثل المررة ،ما گفتیم یارسول مرره چه باشد گفت عدس مرجو (۱) گفت چنان بگداخت تا بمانند مرجوی گشت من گفتم یاجبرئیل تورا چه شد گفت یا رسول‌الله دری از درهای آسمان بگشادند که هر گز پیش از این نگشاده بودند و فرشته می آید . چون دری از درهای آسمان بگشایند که نگشاده باشند پیش از آن إمّا برحمت باشد و إمّا بعذاب من از خوف عذاب خدای چنین شدم که ایمن نه‌ام که این در بعذاب گشادند بر آنانکه این طعن زدندو تورا دلتنگ کردند. رسول عليه السلام وجبرئیل میگریستند درمیانه جبرئیل با حال خود شد و روی بررسول آورد و گفت یارسول‌الله بشارت باد ترا که این در برای تو گشادند و آن فرشته که میآید رضوان بود خازن بهشت. تورا بشارت آورده است از خدای تعالی ، بآنکه از تو خوشنود است ، رضوان فراز آمد و رسول را سلام کرد و گفت خدایت سلام میکند و سفطي با او بود از نور گفت این کلیدهای گنجهای دنیا است اگر خواهی بردارو نصیب وحظ تو از ثواب هیچ ناقص نیست بمقدار پر پشه، رسول عليه السلام رو بجبرئیل کرد کالمستشير چنانکه کسی با کسی مشورت کند جبرئیل عليه السلام اشارت کرد بزمین گفت «تواضع لله » تواضع کن خدای را رسول عليه السلام گفت مرا حاجت نیست باین من درویشی را دوست‌تردارم و آنکه بندهٔ صابر شاکر باشم . رضوان گفت اصبت اصاب الله بك الرشاد. صواب گفتی که خدای تورا برشاد رساناد و ندائی از آسمان در آمد جبرئیل سر برداشت درهای آسمان را دید گشاده تا بزیر عرش وخدای وحی کرده ببهشت عدن که شاخی از شاخهای خود فرو گذار او شاخی فرو گذاشت براوخوشه‌ای و بر آن خوشه غرفه ازز برجد سبز که آنراهفتاد هزار در بوداز یاقوت سرخ جبرئیل گفت یارسول‌الله چشم بردار تابه بینی رسول چشم برداشت منازل انبیا دیدومنزل خود ازبالای منازل ایشان ومنادی ندامیکرد که راضی شدی ای محمد؟ رسول عليه السلام گفت راضی شدم بار خدایا آنچه بمن خواستی دادن دردنیا ذخیره کن تا شفاعت امت باشد مراروزقیامت. وروایت کرده‌اند که این آیه‌را رضوان فرود آورد یعنی قوله : «تبارك الذى ان شاء جعل لك خيراً من ذلك ـ الايه» .

---

(۱) مرجو ترجمه عدس است اما مرره یامروه باین معنی درجائی نیافتیم .

(بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ) آنكه گفت اين كافران قيامت‌را بدروغ‌مى‌دارند وما بنهاده‌ايم براى ايشان كه قيامت بدروغ مى‌دارند دوزخ .

(إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ) چون دوزخ ايشان‌را بيند ازجاى دور ايشان بشنوند دوزخ را خشمى و ناله گفتند مراد صوت تغيّظ است كه تغيّظ شنيدني نباشد. قطرب گفت در آيه حذفى هست وتقدير آنست. رأوالها تغيظاً وسمعوا لها زفيراً چنانكه شاعر گفت :

عَلَفْتُها تِبْناً و ماءً بارِداً [حَتّى شَتَتْ هَمالَةً عَيْناها](١)

و قال آخر :

وَ رَأَيْتُ بَعْلَكِ فِي الوَغا مُتَقَلِّداً سَيْفاً وَرُمحاً (٢)

اى و حاملا رمحاً . راوى خبر گويد كه رسول ﷺ گفت «من كذب عليّ متعمّداً فليتبوء بين عيني جهنّم مقعداً» هر كه برمن دروغ گويد گو خويشتن‌را درچشمهاى دوزخ جاى‌ساز. گفتند يارسول دوزخ‌را چشم باشد گفت نميشنويد كه خدايتعالى ميگويد: «اذا رأتهم من مكان بعيد» واين مجاز باشد وحقيقت او بروجهى باشد ازدووجه إما آنكه رأتهم خزنة النار .چون خازنـان دوزخ ايشان‌را بينند على حذف المضاف واقامة المضاف إليه مقامه كقوله «واسئل القرية» وإما آنكه رأيت بمعنى ملاقات ومقابله ومقاربه باشد كقولهم الجبلان يترائيان أى يتقابلان تغيّظ تفعّل باشد از غيظة و زفير آواز ناله باشد .

(وَإِذا أُلْقُوا مِنْها مَكاناً ضَيِّقاً مُقَرَّنِينَ) چون ايشان‌را درجاى فكنند تنگ ازدوزخ مقرنين درحاليكه دستهاى ايشان با گردن بسته باشند. راوى خبر گويد كه رسول‌را ﷺ پرسيدند ازاين آيت گفت والذى نفسى بيده . بحق آن خداى كه جان من بامر اوست كه ايشان‌را چنان در دوزخ فكنند بكره وزور كه ميخ درديوار كوبند مقرّنين اى مصفّدين دست با گردن بسته ورسن را ازآنجا قرن گويند كه ازآن چيزى باچيزى بندند، وگفتند معنى آنستكه ايشان‌را باشياطين درهم بسته دردوزخ اندازند (دَعَوْا هُنالِكَ ثُبُوراً) عند آنحال ودر آن حال ثبور خوانند گويند واثبورا .عبدالله عباس گفت ويلا. ضحاك گفت هلاك باشد. انس مالك گويد ازرسول ﷺ كه اول كسيكه اورا حلّهٔ آتش پوشانند روز قيامت ابليس باشد، وآن حلّهٔ آتش براو تابقدم برسد چنانكه برزمين ميكشد وفرزندان او ازقفاى او ميروند اوميگويد واهلاكاه وايشان ميگويند يا

(١) اورا خوراك دادم بكاه و آب سرد تا دوچشم او آب ميريخت وبراو زمستان‌شده بود .
(٢) شوهر تورا ديدم درجنك شمشير حمايل كرده ونيزه .

ثبورا، همچنین تا بر کنار دوزخ بایستد. ایشان را گویند ، در کلام محذوفی هست وهو یقال لهم (لاٰ تَدْعُوا الیَوْمَ ثُبُوراً واحِداً) گویند ایشـان را امروز یك ثبور مخوانید و ثبـور بسیار خوانید .

(قُلْ أذٰلِكَ خَیْرٌ) آنکه گفت رسول را که بگوکه این بهتر است که وصف کرده شد ازعذاب دوزخ یا بهشت خلد که وعده داده‌اند بهشتیان‌را و این بر سبیل تهکّم واستهزاء فرمودقدیم تعالی واین چنان بود که یکی از ما گوید کسی‌را که ترا بر فلان فعل چندین خیراست اگر آن کنی و بر فلان شرّ چندین عقوبت است اگر اختیار آن کنی. آنکه گوید این بهتر است یا آن بر سبیل استفهام واین بر وجه تقریر باشدتااومقرآید که بهرحال خیر بسیار ازشرّ بسیار بهتر بود همچنین مقرآیند اینان که ثواب ابدازعذاب ابدبه‌بود (کانَتْ لَهُمْ جَزآءً وَمَصِیراً) که آن بهشتهای خلد متقیان‌را جزا و پاداش است، ومصیر باز گشت باشد .

(لَهُمْ فِیها ما یَشاؤُنَ) ایشان‌را باشد یعنی متقیان رادر آن جایگاه یعنی در بهشت آنچه خواهند وتمنا کنند (خالِدِینَ) همیشه باشند آنجاونصب او برحالست (کانَ عَلیٰ رَبِّكَ وَعْداً مَسْئُولاً) این برخدای وعده مسؤل باشد یعنی مؤمنان ازخدای خواسته‌اند این دردنیا فی‌قوله حکایةعنهم«ربّناوآتناماوعدتناعلی رسلك» پس این بهشت جای موعوداست واین وعده مسؤل است و بعضی اهل عربیت گفتند«مسؤلا» أی واجباً یعنی همچنان باشد که دَین کها گر نیز بنخواهندخواستنی بود من قول العرب لاعطینك ألفاً وعداً مسؤلاأی واجباً یعنی همچنان باشدتورا که‌ازمن بخواهی کعب القرظی گفت معنی آنستکه وعده‌ای که فرشتگان بخواهند برطریق شفاعت فی قوله «ربنا و ادخلهم جنّات عدن الّتي وعدتهم».

(وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ) ابوجعفروابن کثیر و یعقوب «یحشرهم» بیاء خواندند خبراً عن الله عزّوجلّ وباقی قرّاء بنون خواندندعلی إخبارالله تعالی عن نفسه علی وجه التعظیم حقتعالی گفت یاد کن ای محمّد آنروز که‌ماحشر کنیم ایشان‌را(وَما یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ) و آن معبودانی که ایشان می‌پرستندایشان را بدون خدای ، آنکه حق تعالی برطریق تنبیه این مکلفان برخطاء ایشان درعبادت اصنام.این اصنام را گوید (ءَأنتُمْ أضْلَلْتُمْ عِبادِي هٰؤُلاءِ) شما گمراه کردید بندگان مرا (أمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِیلَ) یا خود ایشان‌راه گم کردند . ابن عامر خواند فنقول بنون حملاً علی قوله «ویوم نحشرهم » و آیه ازروی معنی جاری مجرای آن بود که گفت«واذا الموؤدة سئلت بأيّ ذنب قتلت » و قوله «ءأنت قلت للناس اتّخذوني وامّي إلهین من دون الله »

في توجيه الملامة إلى غير المليم تنبيهاً للمليم على فعله و شرح اين طريقه رفته است در آخر سورة المائده في قوله«ءانت قلت للناس - الايه» .

قوله (قالوا سُبحانَكَ ما كانَ يَنبَغي لَنا) گوينداين معبودان برقول آنكه گفت مراد عيسى است و فرشتگان ، آيه برظاهر باشد و محتاج بتأويل نباشد و برقول آنكس كه گفت مراد اصنام است ، درتاويل «قالوا» گفت: معنى آنستكه وضوح آنحال و ظهور او بجائى باشد كه پندارى آن اصنام بزبان خود بصريح لفظ تبرّ اميكنند ازعبادت اين عابدان و مى گويند اگر ما مكلف بودمانى روا نداشتمانى كه با خداى تعالى شريك گفتمانى و بدون او ولى و يارى گرفتمانى،وابوجعفرخواند وحسن بصرى«أن نُتَّخَذَ» على الفعل المجهول نبايستمارا كه ما را بخداى گيرند ، و يار گيرند با خداى تعالى بدون او . وابوعبيده گفت اين قراءت ضعيف است براى مِن كه در اولياء است و اين قراءت آنگه مطرد بودى كه مِن نبودى وچنين بودى « ماكان لنا أن نتّخذمن دونك اولياء » و برقراءت اول كه عامه قرّاء ميخوانند مطّرد است و من بجاى خود است و معنى او تأكيد نفى است كه آنرا نحويان زياده ميخوانند واين قول معتمد است (وَلكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آباءَهُم) و تو ايشان را ممتّع وبرخوردار گردانيدى (حَتّى نَسُوا الذِّكرَ) تا قرآن رها كردند و برآن كار نكردند و گفتند مراد بذكر رسول است و گفتند ذكر توحيداست و گفتند ذكر خداست جل جلاله (وَكانوا قَوماً بوراً)ومردمانى بودند هلاك شده و شقاوت و خذلان برايشان غالب . حسن و ابن زيد گفتند«بوراً» آنان باشند كه در ايشان هيچ خير نباشد. ابوعبيده گفت اصل او از بوار است وآن كساد وفساد بود واين اسمى است بمعنى مصدر كالزور واحد وتثنيه وجمع دراو يكسان بود قال ابن الزبعرى :

يا رَسولَ المَليكِ إنّ لِساني راتِقٌ ما فَتَقتُ إذ أنا بورُ (١)

و قيل هو جمع بائر و هو الخراب كغائط وغوط وعائد وعود .

قوله (فَقَدْ كَذَّبوكُمْ بِما تَقولونَ) در او دو قول گفتند يكى آنكه خطاب با مشركانست يعنى فرشتگان و پيغامبران شما راكه مشركانيد بدروغ مى‌دارند درآنچه شما مى‌گوئيد . ابن زيد گفت خطاب با مؤمنانست يعنى مشركان شمارا بدروغ مى‌دارند درآنچه شما ميگوئيد از نبوت رسول ما وديگر انبياء عليهم السلام. فرّاء گفت آنكس كه «يقولون» بياء خواند گفت «ما» مصدويست يعنى بقولهم (فَما تَستَطيعونَ) حفص بتاء خواند و ديگرقرّاء بياء

(١) اى فرستاده‌خداوند بدرستيكه زبان من مى‌پيوند آنچه راكه‌شكافتم وقتى كه هالك بودم .

و برقراءت عامّهٔ قرّاء معنی آنستکه این بتان یا بت‌پرستان هیچ نتوانند بلائی ازشما بگردانیدن یا نصرت خود کردن. بعضی دیگر گفتند معنی آنستکه این کافران صرف تو که محمّدی نتوانند کردن از حق و نصرت خود نتوانند کردن و آنکه بتاء خطاب خواند گفت معنی آنست که بگوی ای محمّد مشرکان را که شما نتوانید صرفی و نصرتی براین معانی که گفتیم . یونس گفت صرف حیلت باشد من قول العرب وإنه لیتصرف أی یحتال .واصمعی گفت الصرف التوبة والعدل الفدیة یعنی نه توبه قبول کنند نه فدا.

(وَمَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذاباً كَبِيراً) و هر که از شما ظلمی کند او را عذابی کنیم بزرگ .

(وَما أَرْسَلْنا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ـ الآية) این آیه حق تعالی برد بر آنان فرستاد که گفتند . « ما لهذا الرسول يأكل الطعام و يمشي في الأسواق » حق تعالی گفت اینکه ایشان ترا بآن عیب میکنند این نه آن کاریست بدیع و عجیب بل پیش از تو هم چنین بوده است که ما هیچ پیغامبر را نفرستاده‌ایم إلا ایشان طعام خوردندی ودر بازار رفتندی و بعضی اهل معانی گفتند تقدیر آنستکه الاقیل لهم لیاکلون الطعام یعنی ما هیچ پیغامبر را نفرستادیم وإلاهمین طعن که درحق تو زدند درحق ایشان هم این گفتند که این رسولان طعام میخورند ودر بازار می‌روند دلیله قوله « مایقال لك الاماقدقیل للرسل من قبلك » (وَجَعَلْنا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً) وما بهری‌را فتنه وامتحان بهری کردیم . بینا فتنه نابیناست وتندرست فتنه بیماراست وتوانگر فتنهٔ درویش است. گویند اگرخدای بخواستی مارا همچنان کردی که ایشانرا. آنکه گفت برطریق تحریص (أَتَصْبِرُونَ) صبر خواهید کردن یعنی صبر کنید وخدای تعالی بصیر و عالمست بهمه کس تاجزا دهد ایشان‌را. عبدالله عباس گفت معنی آنستکه من بعضی‌را بامتحان واختبار بعضی کردم تابرآن صبر کنند وثواب یابند واگرخواستمی جمله دنیا برسولان خود دادمی وایشان را ازآن ممکن کردمی ولیکن حکمت من درتکلیف اقتضاء آن کرد که بعضی را بر بعضی امتحان کنم ابودرداء روایت کرد ازرسول علیه السلام که گفت ویل للعالم من الجاهل، ویل للجاهل من العالم .وای عالم ازدست جاهل ووای جاهل ازدست عالم ووای مالك ازدست مملوك ووای مملوك ازدست مالك ووای شدید ازضعیف ووای ضعیف ازشدید ووای سلطان ازرعیت ووای رعیت ازسلطان که اینان همه بهری فتنه بهری‌اند . فهو قول الله تعالی (وَجَعَلْنا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكانَ رَبُّكَ بَصِيراً) مقاتل گفت آیه در ابوجهل آمد وولیدبن

عقبه والعاص بن وائل والنضر بن الحارث كه ايشان ابوذررا ديدندوعبدالله مسعود وعمار ياسرراو صهيب وبلالرا وعامر بن فهيره را ، گفتند ما اسلام آوريم تا بااينان راست‌شويم ؟ خدايتعالى اين آيه فرستاد مؤمنان را گفت صبر خواهى كردن برچنين حال‌وبراين شدت وفقر كه خدايتعالى غافل وبى‌خبر نيست بل عالمست بآنكه او صبر كند ياجزع كندوايمان آرد يا نيارد والله أعلم.

وَقالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا لَوْلا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلائِكَةُ أَوْ نَرىٰ رَبَّنا
وگفتندكسانيكه اميد ندارند ملاقات‌مارا چرا فرستاده‌است برما فرشتگان يا‌به‌بينيم پروردگارخودرا
لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْ عُتُوّاً كَبِيراً (٢٤) يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلائِكَةَ لا بُشْرىٰ
بتحقيق تكبركردند درنفسهاشان وسركشى كردند سركشى‌بزرگ روزيكه مينگرند فرشتگانرا نيست مژده
يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً (٢٥) وَقَدِمْنا إِلىٰ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ
اينروز مرگنهكاران را و ميگويند دوريست منع شده و توجه‌كرديم بسوى آنچه‌كردند از كارى
فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً (٢٦) أَصْحابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِيلاً (٢٧)
پس‌گردانيديم‌آنرا ذرهٔ پراكنده ياران بهشت اين روز بهترند ازجايگاه ونيكوترند از اساس
وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ وَنُزِّلَ الْمَلائِكَةُ تَنْزِيلاً (٢٨) أَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ
وروزيكه ميشكافدآسمان باابرها وفروشوند فرشتگان فروشدنى پادشاهى اين‌روز حق‌است براى‌خداوند
وَكانَ يَوْماً عَلَى الْكافِرِينَ عَسِيراً (٢٩) وَيَوْمَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يا لَيْتَنِي
و باشد روزى بر كافران دشوار و روزيكه ميگزد ستمكار بر دو دست خود ميگويد اى كاش
اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً (٣٠) يا وَيْلَتىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلاً (٣١) لَقَدْ
ميگرفتم با پيغمبر راهى را اى واى برمن كاش نميگرفتم فلانرا دوستدار بتحقيق
أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنِي وَكانَ الشَّيْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولاً (٣٢) وَقالَ الرَّسُولُ
گمراه‌كرد مرا از قرآن پس آنكه آمد مرا وباشد ديو مرآدميرا رسواكننده و گفت پيغمبر
يا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً (٣٣) وَكَذٰلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ
اى پروردگار بتحقيق‌گروه من‌گرفتند اين قرآن را متروك واينچنين قرار داديم براى هرپيغمبرى
عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفىٰ بِرَبِّكَ هادِياً وَنَصِيراً (٣٤) وَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلا نُزِّلَ
بدخواهى ازگنهكاران وبس‌است پروردگارتو راهنما وياور وگفتند آنانكه‌كافر شدند چرا فرستاده نشد

عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا (۳۵)
بر او قرآن یکمرتبه تنها اینچنین است تا ثابت گردانیم بآن دلت را وجدا جدا کردیم آنرا جدا کردنی
وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا (۳۶) اَلَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ
ونیاوردند ترا بداستانی مگر آمدیم ترا براستی ونیکوتر از تفسیر   کسانیکه برانگیخته شوند برروهاشان
إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۳۷) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا
بسوی جهنم آنگروه بد باشند ازجایگاه وگمراهتر ازراه   وبتحقیق دادیم موسی را کتاب وگردانیدیم
مَعَهُ أَخَاهُ هٰرُونَ وَزِيرًا (۳۸) فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
با او برادر اوراهارون را وزیر   پس گفتیم بروید بسوی گروه آنچنانیکه تکذیب کردند بآیات ما
فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا (۳۹) وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَ
پس برگردانیدیم آنهارا برگردانیدنی   وگروه نوح را چون تکذیب کردند فرستادگانرا غرق کردیم آنهارا و
جَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۴۰) وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ
گردانیدیم آنهارا برای مردم آیت وآماده کردیم برای ستمکاران شکنجه دردناك   وعادرا وثمودرا واصحاب رس را
وَقُرُونًا بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيرًا (۴۱) وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا (۴۲)
و قرنهائی را میان این بسیار   وهمه را زدیم ما برای او داستانها وهمه را نیست کردیم نیست کردنی
وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا
وبتحقیق گذشته بر ده آنچنانیکه بارانده شد بارش بدی آیا پس نبودند بهبینند اورا بلکه بودند که
لَا يَرْجُونَ نُشُورًا (۴۳) وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهٰذَا الَّذِي بَعَثَ
امیدوار نبودند برانگیختنی را   وچون دیدند نمیگیرند ترا آنها مگر باستهزاء آیا اینست آنکه برانگیخت
اللّٰهُ رَسُولًا (۴۴) إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ
خدا پیغمبر را   بتحقیق نزدیك بود که گمراه کند مارا ازخدایان ما اگرنه اینکه شکیبا شدیم برآن و زود
يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۴۵) أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ
بدانند وقتیکه مینگرند شکنجه را کیست گمراه تر ازراه   آیا نگرستی آنرا که گرفت خدای خودرا خواهش خود
أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا (۴۶) أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا
آیا پس تو میباشی بر او کارگذار   آیا گمان کنی که بیشتر آنها میشنوند یا میفهمند نیستند آنها مگر

كَالْأَنعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (٤٧).

چون چهار پایان بلکه آنها گمراه‌ترند از راه.

قوله تعالی (وَقالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقائَنا ـ الآية) حقتعالی گفت دراین آیة گفتند آنانکه امید لقاء مانداشتند واعتقاد بعث و نشور نبود ایشانرا و امید ثواب مانداشتندوازعقاب ما ایشان‌راخوف نبود. وروا بود که رجااینجابمعنی خوف بود چنانکه گفت « مالکم‌لاترجون لله وقاراً » ای لاتخافون لله عظمة و چون تفسیر برایمان ببعث و نشور کنند شامل بود هردورا (لَوْلا أُنزِلَ عَلَيْنَا المَلائِكَةُ) چرا فرشتگان را بر ما فرو نفرستادند یا چرا خدای را نمی‌بینیم یعنی ایمان ما موقوفست بریکی از این‌دو: یا فرشتگان باید تابزمین آیند بر صدق محمد ﷺ و نبوت او گواهی دهند .یا معاینه خدای را بینیم (١) همچنانکه بنی‌اسرائیل گفتند «لن نؤمن لك حتی نری‌الله جهرة » و این قوم گفتند «لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض ینبوعاً ـ الی قوله ـ أو یأتي بالله والملائکة قبیلا » حقتعالی گفت (لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا في أَنفُسِهِمْ) سخت متکبر شده‌اند این کافران (وَعَتَوْ عُتُوّاً كَبِيراً) و طغیان و مجاوزت الحد از حد بیرون برده‌اند که ایشان راجز بیکی از این دو قناعت نیست (٢) و مقاتل گفت «عتو»غلو» باشد و آن سخت تر کفری باشد و عظیم تر ظلمی، اما تمسك مشبّه و اشاعره باین آیت درباب رؤیت‌و آنکه لقاء رؤیت باشدوجهی ندارد برای‌آنکه چند جای در این کتاب‌بیان کردیم که‌لقاء و ملاقات از رؤیت در هیچ جا نیست ، وانما ملاقات مقابله باشد بروجه مقاربه چنانکه گویند التقی‌الصفّان وتلاقی الفریقان والتقت الفئتان‌و مرادازاین‌همه مقابله استاگر چه این التقاء بشب تاریك باشد که یکدیگر رانه‌بینند وهمچنین گویند التقی الاعمیان وتلاقی الضریران واگرلقاء رؤیت بودی این مناقضه بودی و قال تعالی : «مرج البحرین یلتقیان» و رؤیت‌بردریا روانیست چودریاها یکدیگررا نه‌بینند ودر آیه‌التقاء بمعنی‌مماسه‌ومخالطه‌است(٣)

---

(١) ایشان مادی بودند و موجود را منحصر بجسم محسوس میدانستند بااینکه فرشتگان‌وملائکه مجردند وچیزی‌که مجرد باشد باَلات حسی ادراك نمیشود.

(٢) برفرض بیکی هم قناعت میکردند باز متجاوز بودند چون خداوند را بهیچ وجه نمیتوان دید وملائکه را مردم عادی باچشم جهان‌بین نمی‌بینند مگر درحال خلاف‌عادت بچشم مثالی.

(٣) لقای باخدا بمعنی مماسه ومخالطه هم صحیح نیست بآن معنی که بذهن عامه مردم میآید از برخورد دوجسم ولیکن مراد مؤلف از مماسه و مخالطه چیز دیگر است که عرفا ازآن تعبیر بفنا و محو میکنند یعنی قرب کامل .

یعنی بیکدیگر رسیدند . دیگر آنکه اتفـاق مفسّرانست که آیه در حق کافران مشرك آمد که ایشان اثبات صانع نکردند فضل بر آنکه اثبات یا نفی رؤیت کنند .دیگر آنکه این طعن بر مثبتان رؤیت متوجه‌تراست از آنکه بر نفات رؤیت برای آنکه خداوند تعالی حکایت کرد ازایشان که ایشان رؤیت برخدایتعالی روا داشتند و گفتند«او نری ربّنا» واین مخالفت نافیان رؤیت باشد و موافقت مثبتان . آنکه گفت :

(يَوْمَ يَرَوْنَ المَلآئِكَةَ) آن روز که ایشان فرشتگان را به بینند خبر داد که از این دو اقتراح ایشان فردای قیامت یکی خواهد بود و آن رؤیت فرشتگانست اگر خدای مرئی بودی بگفتی که ایشان فرشتگـان را بینند و گروهی دیگر خدای را (لا بُشْرىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ) آنروز بشارتی ومژده‌ای نبود کافران را (وَيَقُولُونَ)و گویند این کافران(حِجْراً مَحْجُوراً) ای حراماً محرّماً . قتاده گفت این ازقول فرشتگان بود «ویقولون» یعنی فرشتگان گویند بشارت برشما حرام محرّم است . و مجاهد و ابن جریج گفتند از قول کافرانست ومعنی آنست که عوذاً معوذاً من العذاب ماپناه میجوئیم ازعذاب. بعضی دیگر گفتنداین کلمتی است که عرب گویند عندآنکه ایشان‌را شدتی ومکروهی رسد گویند حجراً محجوراً ای نری ضیقاً و مضيّقاً وروابود که کافران عندآنکه بضرورت بدانند که مرجع ایشان بادوزخ وعذابست گویند بهشت وراحت برما حرام کردندامروز. واصل کلمه ازحجر است و آن منع وتنگی بود ومنه المثل لاحجر عَلَى الحُرّ أي لا ضيق عليه ولا منع و الحجر بمعنى المحجور أي الممنوع ، و منه قولهم حجر القاضي على فلان واليتيم في حجر أبيه و جده ومنه الحُجْرة لانّها ممنوعة بالحجر من الدخول فيه، ومنه الحَجَر لامتناعه على الناس بصلابته ، ومنه ، الحِجْر الذي هو العقل لانّه يحجر أي يمنع كما أنّه سمّى عقلا لانّه يعقل أي يمنع كالعقال ومنه سمّى النُّهى لانّه ينهى والحِجى لانّ صاحبه أحجى بأن لا يفعل ما يقبح في العقل ومن ذلك حجر الانسان وحجره لغتان ومنه حجر ثمود والحجر الرمكة (۱) من الخيل قال الشاعر :

حَنَتْ إِلَى النَّخْلَةِ القُصْوىٰ فقُلْتُ لَها حِجْرٌ حَرام ألا تِلْكَ الدَّهارِيسُ (۲)

(وَقَدِمْنا إِلىٰ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ) مجاهد گفت ای قصدنا و عمدنا بیانش آنست

(۱) رمکه‌مادیان است.

(۲) حجر بمعنی مادیان و دهاریس بمعنی ماده شتران بانشاط است وبعضی‌گویند حجر و حرام هردو بیك معنی و تأکید است و بعضی این بیت را نسبت به جریرداده‌اند اما در دیوان جریر نیافتم و بمقتضای کلام مؤلف نهی کسی است از سوارشدن مادیان وترغیب بسوار شدن بر ناقه .

که قصد وعمد باإلى مستعمل بوديقال عمدت إلى كذا وقصدت الى كذا. قال الراجز:

وَ قَدِمَ الخَوارِجُ الضُّلّالُ إلىٰ عِبادِ رَبِّهِم فقالوا
إنَّ دِماءَكُمْ لَنا حَلالٌ (١)

و در اين كلام معنى و بلاغتى هست و آن آنست كه تشبيه كرد خود را برطريق توسع بقادمى كه تقدم كند بر آنچه بيند وكاره باشد آنرا برهم زند و نيست گرداند گفت چون عمل ايشان كه باپيش ما آرند موافق رضا و مطابق ارادت ما نباشد ما آنرا باطل گردانيم و بركار نگيريم بمانند آنكه خاك نرم درروز باد سخت برهوا افشانند هيچ ثبات نبود آنرا وهيچ حاصل ابوالقاسم بلخى گفت «قدمنا» بمعنى قدمت أحكامنا. أحكام ماقدوم كرد و آن اعمال ايشان باطل كرد، ومعتزله درباب إحباط باين آيه تمسك كردند و گفتند خداى ميگويد ما اعمال ايشان چون هباء منثور كرديم واين را هيچ نباشدجز إحباط جواب گوئيم اين آيه دليل است بر بطلان إحباط براى آنكه در قرآن هر كجا لفظ إحباط يا معنى او آمد نفى وقوع فعل است أصلا از آنكه بموقع قبول باشد از آنجا كه اتفاق است كه كافران را عمل نبودواقع ثابت كه بآن مستحق ثواب باشند وحقتعالى تشبيه فرمود برسبيل توسع كه ايشان را عملى باشد حاصل بمنزلت خاك آنكه اورا نيست كنندومتفرق ومتلاشى بمنزلت هباء منثور، واجماعست برخلاف اين پس معلوم شد كه مرادبآيه نفى وقوع وقبول است . واهل لغت گفتند هباء غبارى باشد از رقيقى بمنزلت شعاع كه قبض نتوان كرد براو. حسن وعكرمه ومجاهد گفتند گرد باشد كه ازسنب ستور بر آيد عبدالله عباس گفت و بعضى دگر ازمفسران كه هباء منثور آب ريخته باشد. بعضى ديگر گفتند از مفسران كه هباء منثور آن باشد كه چون آفتاب ازسوراخى درخانه جهددر آن ميانه چيز كها بينند كه درچشم آيد ودردست نيايد آنرا ذره ميخوانند ودرسايه نتوان ديد .

قوله (أَصحابُ الجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرّاً) حقتعالى برسبيل استهزاء چون ذكر كافران ودوزخيان بكرد گفت اهل بهشت بهرحال جاى ايشان و مقر ايشان بهتر بودوقيلوله گاه و خوابگاه ايشان نكوتر از جاى منكران متكبران مفتخران بحطام دنيا باشد اما قوله (وَأَحسَنُ مَقيلاً) مقيل جاى قائله باشد و آن خفتن بود بگرمگاه آسايش را و براى آن مقيل گفت كه در خبر آمده است « لا ينصف النهار يوم القيمة حتى يقيل اهل الجنة في الجنة وأهل النار في النار » گفت درروز قيامت روز به نيمه نرسدتا اهل بهشت در بهشت قيلوله نكنند

(١) خوارج همه فاسقان راكافر ميدانستند وكشتن آنانرا جائزميشمردندشاعر گويد: خارجيان گمراه سوى بندگان خدا تاخته ميگفتند خون شما برما حلال است .

و اهل دوزخ در دوزخ و مراد بقیلوله نه خوابست چو در بهشت و دوزخ خواب نباشد إنما مراد وصول و استقرار است . عبدالله مسعود خواند « ثمّ إن مقیلهم لالی الجحیم » بجای «مرجعهم» عبدالله عباس گفت برای آنکه خدای تعالی به نیمهٔ روز از حساب خلقان فارغ شده باشد و معنی آنکه بیش از آنوقت نرود که‌از بامداد تا پیشین، بمناسبت قیلوله گفت .

(وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ) یاد کن ای محمد آن‌روز که آسمان بشکافد بأبر. دراو چند قول گفتند یکی آنکه «باء» بمعنی مع است ای مع الغمام کما قال اخذته برمّته واشتریت الدار بآلاتها یعنی تشقّق السماء و علیها الغمام . این آسمان درحالی که شکافته شود که براوابر باشد بعضی گفتند «باء» بمعنی «عن» است واین هر دو حرف متعاقب باشد. یقال رمیت بالقوس وعن القوس ومعنی آن باشد بر این قول که آسمان بشکافد واز بالای آن ابر پدید آید چنانکه یسفر اللیل عن صبحه . ابن کثیر و نافع وابن عامر خواندند تشّقّق مشدّ دالشین والقاف علی تقدیر تتشقّق، آنکه ادغام کردند چنانکه دراخواتش بیان کردیم ، وباقی قرّاء «تشقّق» تفعّل بتخفیف شین وتشدید قاف برحذف تاءِ تفعل دون تاء مضارعت . وغمام ابری باشد سپید تنك چنانکه بنی اسرائیل‌را بود درتیه فی قوله «وظلّلنا علیهم الغمام » وأصله من الغمّة وهو الستر برای آنکه آفتاب‌را بپوشد (وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا)وفرود آرند فرشتگان‌را فرود آوردنی (۱) جملهٔ قرّاء چنین خواندند برفعل مجهول من التنزیل ورفع الملائکة . وابن کثیر خواند «وننزل الملائکة » بدونون من الانزال علی وجه اخبار الله عن نفسه و نصب الملائکة علی انه مفعول به و تنزیلا بر این قراءت مصدری باشد لامن بناء الفعل کقوله «وتبتّل إلیه تبتیلا » وقوله «أنبتکم من الارض نباتاً» .

(الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَٰنِ) گفت ملك وپادشاهی بحق و راستی آن روز یعنی روز قیامت خدای‌را باشد (وَكَانَ يَوْمًا) ای وکان ذلك الیوم یوماً وآن‌روز روزی باشد بر-کافران دشوار .

(وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ) ویاد کن آن‌روز که آن ظالم کافر بحسرت وندامت دست خود بدندان میدرد ومیگوید کاشکی تامن بارسول خدای راه گرفته بودمی وکاشکی تا من برره ودین رسول بودمی. مفسران گفتند آیه در عُقْبَة بن ابی‌معیط واُبیّ بن خلف آمد که ایشان بایکدیگر دوستی کردندی و عقبة بن ابی‌معیط را عادت چنان بود که چون ازسفر باز

---

(۱) چون آسمان که حاجب میان عالم دنیا و عالم اعلی است بشکافد و از میان برود مردم فرشتگان را به‌بینند چنانکه حجاب ماده از پیش چشم برداشته شود عالم ملکوت برای مردم عالم ملك ظاهر شود .

آمدی طعامی بساختی وأشراف قوم خودرا حاضر کردی وبارسول صلی الله علیه وآله مجالست بسیار کردی وقتی بسفر رفت چون باز آمد برعادت دعوت ساخت وجماعت‌را حاضر کردی ورسول صلی الله علیه وآله را نیز حاضر کرد چون طعام بنهادند رسول صلی الله علیه وآله گفت من طعام تو نخورم تا نگوئی أشهد أن لا إله إلا الله وأنی رسول الله واسلام نیاری ،او این کلمه شهادت نیز بگفت ورسول صلی الله علیه وآله طعام او بخورد (١) و ابی‌خلف غایب بود چون باز آمد و اینحدیث بشنید او را ملامت کرد و گفت صابی شدی گفت من صابی نشدم ولیکن مردی درسرای من آمدو گفت بهیچ وجه طعام‌تو نخورم الا آنکه تو این شهادت بگوئی ومن نخواستم که ازخانه من برود طعام نخورده ، این کلمه بگفتم تااو طعام بخورد و گفت من‌از تو راضی نشوم إلا آنکه اورا تکذیب کنی در روی او وخیو درروی او افکنی گفت همچنین کنم و هم چنین کرد رسول صلی الله علیه وآله او را گفت تورا چندانی زندگانیست که در مکه باشی چون از مکه بیرون آئی بشمشیرهای ما کشته گردی اورادرروز بدر بکشتند بتیغ همچنانکه‌رسول صلی الله علیه وآله گفت وأما اُبی ّخلف‌رارسول صلی الله علیه وآله بدست خود بکشت درمصاف‌وخدای تعالی این آیه فرستاد درشأن ایشان .

و ضحّاك گفت‌چون عقبه خیو در روی رسول افکند خیو با روی او گردید ومتفرق شد بدو فرقه‌برهرروی پاره‌ای‌بر آمد وچندانکه برافتاد بسوخت واثرآن تا بمردن برروی اوپیدا بود. عطاء خراسانی گفت‌اُبی ّخلف‌بسیار آمدی بنزدیك رسول صلی الله علیه وآله وچون اوقرآن خواندی استماع کردی عقبة‌بن أبی‌معیط‌اورا منع کرد ، خدایتعالی‌آیت در حق ایشان فرستاد.شعبی گفت عقبة بن‌ابی‌معیط دوست اُبی ّخلف‌بود اسلام آورد ابی گفت روی من از روی توحرام است اگر توکافر نشوی‌بمحمد، او برای دل‌او مرتد شد خدای این آیه فرستاد درشأن‌ایشان و گفت « و یوم یعضّ الظالم علی یدیه یالیتنی اتخذت » و ابوعمرو خواند « يا َليتَنِيَ اتَّخَذ ْت ُ». بفتح یاء ودیگرقرّاءباسکان (٢).

(يا َو َيلَتَى ْ َليتَنِي َلم ْ أتَّخِذ ْ ُفلا ًنا َخلِيلاً)کاشکی تا من فلان را بدوست نگرفتمی یعنی‌اُبی ّخلف‌را . مجاهد گفت مراد بخلیل شیطانست و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام آمد که از

---

(١) پیش‌ازحکم بنجاست مشرکین (٢) بعض مدعیان علم در زمان ما گویند قرآن را بهر لفظ که در عربی جائز باشد میتوان خواند و این صحیح نیست چون یاء متکلم هم بفتح و هم بسکون صحیح است در عربیت امـا اتفاق مسلمانان است‌که هرجا همه قراء بفتح خواندند بسکون نتوان‌خواندوهرجا همه بسکون خواندندبفتح نباید و هرجا بهردو وجه قراءت‌کردند بهردو وجه‌جائز است و اگر مستند قراء سماع نبود همه‌به هردو وجه‌قراءت میکردند .

جملهٔ دشمنان خانهٔ رسول است. ابن‌درید گفت عن ابی‌حاتم که فلان کنایت است ازهرمذکری و فلانه ازهرمؤنثي وچون‌خواهند تا کنایت کنند ازبهائم ألف‌ولام‌تعریف درآورند گویندالفلان أوالفلانة. آنکه بیان کرد که این‌تبرا برای‌چه باشد گفت :

(لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ) که مرا گمراه کرد از ذکر یعنی قرآن و گفتند محمد ﷺ و خدایتعالی هردو را در قرآن ذکر خواند (بَعْدَ إِذْ جاءَنِي) پس ازآنکه بمن آمد(وَكانَ الشَّيْطانُ لِلْإِنسانِ خَذُولاً) وشیطان آدمی را مخذول کننده است و رها کننده ازراه‌راستش بگمراهی برد آنکه در راهش رها کند او فعول است بمعنی فاعل بناء مبالغه ، واین‌آیه اگر چه‌برسببی آمد در حق‌دو شخص معین حکم اوعامست درهردو دوست که‌ایشان اجتماع‌واتفاق کنند برمعصیت ، وشاعر در این معنی بیت چند گفت : شعر .

تَجَنَّبْ قَرِينَ السُّوءِ وَاخْرِمْ حِبالَهُ — فَإِنْ لَمْ تَجِدْ عَنْهُ مَحِيصاً فَدارِهِ
وَأَحْبِبْ حَبِيبَ الصِّدْقِ واحْذَرْ مِراءَهُ — تَنَلْ مِنْهُ صَفْوَ الوُدِّ ما لَمْ تُمارِهِ
وَفِي الشَّيْبِ ما يَنْهَى الحَلِيمَ عَنِ الصِّبى — إذا اشْتَعَلَتْ نِيرانُهُ فِي عُذارِهِ (١)

دیگری گفت :

إِصْحَبْ خِيارَ النّاسِ حَيْثُ لَقِيتَهُمْ — خَيْرُ الصَّحابَةِ مَنْ يَكُونُ عَفِيفاً
وَالنّاسُ مِثْلَ دَراهِمَ مَيَّزْتَها — فَوَجَدْتَ فِيها فِضَّةً وَزُيُوفاً (٢)

وقال آخر :

إذا قَلَّ ماءُ الوَجْهِ قَلَّ حَياؤُهُ — وَلا خَيْرَ فِي وَجْهٍ إذا قَلَّ ماؤُهُ
وَقارِنْ إذا قارَنْتَ حُرّاً فَإِنَّما — يَزِينُ وَيُزْرِي بِالفَتَى قُرَناؤُهُ
وَأَقْلِلْ إذا ما قُلْتَ قَوْلاً فَإِنَّهُ — إذا قَلَّ قَوْلُ المَرْءِ قَلَّ خَطاؤُهُ (٣)

---

(١) از همنشین بد دوری‌گزین وریسمان محبت اورا قطع‌کن واگر از آن چاره نداری مدارا کن ودوستی‌کن باآنکه راست باشد در دوستی واز مجادله بااو بپرهیز تا بدوستی بی‌آلایش او نائل شوی اگر بااو مجادله‌نکنی . در موی سفید عبرتی است‌که خردمند را ازکار جوانی بازمیداردهنگامی که آتش پیری در عذار بدمد .

(٢) با مردم نیك بیامیز هرجا آنهارایافتی. بهترین یاران کسی است که پارسا باشد مردم مانند درهم ها هستندکه چون آنها را بسنجی وتمیز دهی برخی سیم نابند وبعضی قلب .

(٣) آنکه آبرو کم دارد شرم‌کمتر‌کند. چه سود از آنروی که بی آبروباشد. چون خواهی همنشین کسی شوی همنشین آزادمرد باش که همنشینان انسان یا زینت اویند یا عیب او . اگر سخن گوئی کم‌گوی که‌اگر‌گفتار انسان‌کم باشد خطای اوهم‌کم است .

و للعطوی :

إذا أنكَرْتُ أخلاقَ الصَّديقِ فلَسْتُ مِنَ التَّحيُّرِ في مَضيقِ
طَريقٌ كُنْتَ تَسْلُكُهُ زَماناً فأتبِعْ فاجْتَنِبْهُ إلىٰ طَريقِ (١)

ولآخر :

وَ قائلٍ كَيْفَ تَهاجَرْتَهُ فقلْتُ قَوْلاً فيهِ إنْصافٌ
لَمْ يَكُ مِنْ مِثْلي ففارَقْتُهُ وَ النّاسُ أشْكالٌ وَ ألاّفٌ (٢)

و بهرحال چون چنین باشد مرافقت اورا بمفارقت بدل باید کرد ومؤالفت اورا بمخالفت چنانکه أبوالاسود الدءلی گفت :

رَأيْتُ امْرَءاً كُنْتُ لَمّا أنلْهُ أتاني فقالَ اتَّخِذْني خَليلا
فخالَلْتُهُ ثُمَّ أكْرَمْتُهُ وَ لَمْ أسْتَفِدْ مِنْ لَدُنْهُ فَتيلا
فألفَيْتُهُ غَيْرَ مُسْتَعْتِبٍ وَ لا ذاكِرَ اللهِ إلاّ قَليلا
ألَسْتُ حَقيقاً بِتَوْديعِهِ وَ أتْبِعَ ذلِكَ صَبْراً جميلا(٣)

ولقدأحسن قائل هذهالابيات فیصدیق السوء حیث قال :

وَ لَمّا رَأيْتُكَ لا فاسِقاً ظَريفاً وَ لا أنْتَ بِالعابِدِ
وَ لَيْسَ عَدُوُّكَ بِالمُتَّقي وَ لَيْسَ صَديقُكَ بِالحامِدِ
ذَهَبْتُ بِكَ السُّوقَ سُوقَ الرَّقيقِ فَنادَيْتُ هَلْ فيكَ مِنْ زايِدِ
عَلىٰ رَجُلٍ قاطِعٍ لِلصَّديقِ كَفُورٍ لِأنْعُمِهِ جاحِدِ

---

(١) عطوی محمدبن عبدالرحمن بصری از مشایخ معتزله ومسائل‌کلامی را نیز بشعر می‌آورد و هم او درباره هشام‌بن‌حکم گوید« برء الله من‌هشام» وممن «قال‌فی‌اللهمثل قول هشام» چون بهشام نسبت تجسم‌میدادند یعنی قائل بجسمیت خداوند بود و عطوی دراین باره‌گوید «لم انکرت‌قول من‌عبدالشمس وصلی‌للانجم الاعلام» . اما معنی ابیات وی دراینجا آن است که چون خوی دوستی را نپسندم حیران نشوم ودر تنگی نیفتم راهی میرفتی درپی تو افتادند ازآن‌برگرد و براه دیگر رو .

(٢) گوینده گفت چرا ازاو بریدی سخنی‌گفتم منصفانه که او مانند من نبود از او جداگشتم و مردم مانند هم باشند که الفت گیرند .

(٣) مردی دیدم‌که هنوز بآشنائی او نائل نگشته بودم نزد من آمد وگفت مرا دوست‌خود گیر اورا دوست خودگرفتم وگرامی داشتم و ازسوی او اندك سودی نبردم باندازه فتیل (فتیل چیزی‌است درشکاف هسته خرما) اورا یافتم که رضای من نمی‌جست ویاد خدا نمیکرد مگر اندك آیا سزای آن نیست‌که بااو وداع‌کنم ودر پی آن نیکو شکیبائی نمایم.

فما جاءني رجل واحد يزيد على درهم واحد
فبعتك منه بلا شاهد مخافة ردك بالشاهد
وأبت إلى منزلي غانماً وحل البلاء على الناقد (١)

و در این معنی واعظ‌تر قول رسول ﷺ پس اقتدا باو کن چون گفت : مثل الجليس الصالح كمثل الداري العطار إن لم يجدك من عطره علقك من ريحه، ومثل الجليس السوء كمثل صاحب الكير إن لم يحرقك من شرار ناره علقك من نتن دخانه . مثل هم نشین نیك چون خداوند دكهٔ عطار است اگر عطر خود بتو ندهد بوی عطر او در تو گیرد ، ومثل هم‌نشین بد چون خداوند كورهٔ آتش است اگر جامهٔ تو بشرار آتش او نسوزد بوی دود او درتو گیرد ، و حقیقت دان که هردوستی و دشمنی که نه برای خدا باشد آن عاقبت پشیمانی بار آرد لقوله ﷺ «الحب في الله والبغض في الله » دوستی ودشمنی برای خدا باید کرد قال الله تعالى «الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقين » هردوستی که نه‌برای خدا باشد وبال‌بود ودشمنی گردد.

(وَقالَ الرَّسُولُ يا رَبِّ إنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا القُرْآنَ مَهْجُوراً) حقتعالی حکایت کرد از شکایت رسول بااو ازقوم خود گفت‌چنین گفت‌رسول من محمد كه‌ایخداوند من‌قوم من‌این قرآن‌را مهجور کرده‌اند . دراو دوقول گفتند یکی آنکه متروك کرده‌اند این‌قرآن را من‌الهجر، باوایمان‌نمیدارند و نمیخوانند وکار نمی‌بندند، و گفته‌اند من‌الهجر وهوالهذيان‌یعنی گفتند این‌قرآن هذیان وهوس‌است من جنس کلام النائم والمجنون . انس مالك روایت کرد كه‌رسول ﷺ گفت هر که‌او قرآن‌بیاموزدو بداند ومصحف‌در آویزد ودراو ننگرد وتعهد نکند روزقیامت دراو آویزد و گوید بارخدایا این‌بنده مرامهجور کرد(٢) ازمیان‌من واو حکم کن و این‌برسبیل توسع‌وتمثل گفت. آنکه برای تسلی رسول ﷺ گفت :

(وَكَذلِكَ جَعَلْنا) و هم‌چنین کردیم هرپیغمبری را دشمنی ازکافران یعنی اول

(١) ترا دیدم نه فاسقی شوخ طبع نه بنده خداپرست نه دشمن از تو بیمناك ونه دوست‌ستایشگر. ترا ببازار بردم بازار برده‌فروشان و بانك زدم کیست‌که بیشتر بها دهد برای مردی که از دوست پیوند دوستی ببرد و نعمت اورا انکار و ناسپاسی‌کند یکنفرهم نیامد که بریك درم چیزی بیفزاید پس ترا باو فروختم وگواه نگرفتم ازترس آنکه بشاهد ترا ردکند (یعنی چون شاهد نباشد انکار بیع میکنم واو قدرت ردکردن ندارد) وبخانه بازگشتم با بهره و بلا برآن‌کس آمد که آن یك درم داد .

(٢) جاهلان عهد ما گویند لفظ قرآن محرف است و معنی آن متشابه و قراءت آن مأخوذ از سنیان واین هم نوعی مهجورکردن قرآن است.

پیغامبر نه توئی که اورا کافران دشمن گرفتند ومعنی این جعل حکم باشد وتسمیه یعنی‌ما ایشان را دشمن او خواندیم و حکم کردیم بآن وحکم وتسمیه تبع محکوم‌ومسمّی باشد. (وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِياً وَنَصِيراً) وخدای‌تو بس‌است توراره نماینده ویاری کننده ونصب‌او بر تمیزاست.

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) آنگه حکایت کرد ازکافران که ایشان ازوجهی دیگر طعنه زدند در قرآن گفت گفتند کافران چرا این قرآن برمحمد بیك جمله فرو نفرستادند ومتفرق کردند آیه آیه سوره سوره چرا چنان نکردند که توراة وانجیل بیك جمله فرو بفرستادند از این‌سؤال بعضی‌علماء جواب این گفتند برای‌آنکه کتابها بیکباره نوشته برپیغامبرانی خواننده فرستادند واین کتاب برای پیغامبر امّی‌فروفرستادند تا نویسنده برای‌این آیت آیت‌فرستادند. بعضی‌دگر گفتند دراو ناسخ ومنسوخ خواست بودن بیکبار نشایست فرستادن چنان کردند که چون‌ناسخ درآمد حکم منسوخ برداشت وجواب درست ازاین آنست که مصلحت در باب انزال قرآن‌معتبراست چون مصلحت‌درتفریق اوبود بیکبار نشایست‌فرستادن وحق تعالی اشاره‌باین معنی فرمود في‌قوله (كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ) همچنین‌تادل‌تو بآن برجا نگاهداریم واین‌معنی‌لطفست و گفتند معنی آنست‌تا برتو آسان‌بودحفظ ویاد گرفتن آن(١) (وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً)وما آنرا مرتّل کردیم، عبدالله عباس گفت یعنی مبیّن کردیم آنرا. نخعي وحسن‌بصری گفتندمفرّق کردیم آنرا به بیست وسه سال فرو فرستادیم . ابن زید گفت یعنی مفسّر کردیم اورا،وترتیل گشاده و هویدا خواندن باشد من‌قولهم ثغر مرتّل‌أی‌مفلّج . قال‌الله‌تعالی «ورتّل القرآن ترتيلا» واصل او تبیین باشد .

قوله (وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ) آنگه گفت این‌کافران مثل نیارند بتوومثل نزنندتاکار توبآن باطل کنند یاوهن دراو پدید آرند إلا وما حقی بیاریم که آن مثل ایشان را باطل کند

(١) پیغمبر اکرم در حال وحی که قرآن بر وی نازل میشد همه کلمات آن در خاطر مقدسش ثابت میگشت چنانکه درحال صحو آنرا لفظ بلفظ برای مردم قراءت میفرمود واین ازمعجزات‌اواست وتا آخرعمر آن آیات وحروف را مرتب درخاطر داشت وآنهم معجز است و چون پیوسته وحی بر او می‌آمد بارتباط روح شریف باعالم غیب مؤید بود وعجب است که‌کفار گاهی میگفتند چرا قرآن‌یکباره بر او نازل نشد وگاهی‌که در وحی‌تأخیرمی‌افتادمیگفتند‌خدای‌محمد اورا ترك‌گفته ودشمن داشته‌دیگر رابطه نبوت او قطع شده تا آیه‌آمد «ماودعك‌ربك وما قلی» واگر قرآن یکباره نازل میشد همین سخن را میگفتند واگر پیوسته رابطه بود ووحی میآمد و ناچار کلام خدا قرآن بود اعتراض اول را تکرار میکردند .

برنیکوتر تفسیری‌وبیانی. آنکه وصف آن مشرکان کرد وشرح ایشان در مالشان و گفت :

(أَلَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ) آنانکه ایشان را حشر کنند یعنی زنده کنند ، و«علی» تعلق دارد بمحذوفی وتقدیر آنکه فیسحبون علی وجوههم إلی جهنم . و ایشان‌را بروی‌بدوزخ کشند (أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا) ایشان بدترین خلقان باشند بجایگـاه چو جایگاه ایشـان دوزخ بود وازآن بدترجائی نیست (وَأَضَلُّ سَبِيلًا) وگمراه تر براه . و نصب هردو برتمیزاست . ابوهریره روایت کرد ازرسول ﷺ که‌او گفت خلقان‌را روز قیامت برسه گروه حشر کنند گروهی سواران باشند و گروهی پیادگان که برقدم میروند رفتنی تیزو گروهی را برو میکشند آنکه در حدیث موسی ﷺ گرفت و گفت (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ) ما موسی را کتـاب دادیم یعنی توراة (وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا) و برادرش هارون را بااو وزیر کردیم،و وزیر فعیل باشد بمعنی فاعل‌یعنی موازر ومعاون وآزره ای أعانه ، و حق تعالی ایشان راهردو برادر را نبوت‌داد وبیکجای بفرعون و قومش‌فرستاد تاپشت ویار یکدیگر باشند .

(فَقُلْنَا اذْهَبَا)گفتیم ایشان را که بروی بآن قوم که آیات و دلالات مارا تکذیب کردند ودروغ داشتند یعنی گروه فرعون و در کلام محذوفی هست اینجا و التقدیر فکذّبوهما فدمّرناهم‌تدمیراً ایشان را تکذیب کردند ما ایشان راهلاك کردیم و دمار از ایشان برآوردیم والدّمارالهلاك .

(وَقَوْمَ نُوحٍ) چون پیغامبران را بدروغ داشتند غرق کردیم‌ایشان‌را. ونصب اوبر- فعل محذوف است والتقدیر أغرقنا قوم نوح أغرقناهم ، و اول بیفکند لدلالة الثانی علیه ، ومثله قوله«والقمـر قدرناه منازل» (وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً) و ایشان‌را بعلامتی و عبرتی کردیم وبدست نهادیم (۱) برای ظالمان وکافران عذابی سخت مولم جزآن عذاب که در دنیا بایشان‌رسید .

(وَعَادًا وَثَمُودَا) نصب او برفعل‌مقدر است که سیاقت و معنی براو دلیل میکند و- التقدیر وأهلکنـا عاداً وثمود ،و نیز هلاك کردیم عاد وثمود را که قوم هود و قوم صالح‌بودند چون کافر شدند بایشان (وَأَصْحَابَ الرَّسِّ) ونیز اصحاب‌رس‌را ،ودراصحاب‌رس خلاف کردند مفسران، عبدالله‌عباس گفت جماعتی بودند خداوندان چاهها دربیابانها .وهب منبه گفت رس‌نام چاهیست معروف گروهی آنجا فرود آمده بودند و اصحاب مواشی و چهارپایان بودند و بت

(۱) بدست نهادیم را مؤلف بمعنی‌مهیا وآماده کردیم استعمال کرده است.

پرست بودند خدای تعالی شعیب را با یشان فرستاد و شعیب بیامد و ایشان را باسلام دعوت کرد اجابت نکردند و بر کفر اصرار کردند و شعیب را ایذاء کردند خدای تعالی شعیب را گفت من این کافران را هلاك خواهم کردن عذر برانگیز با ایشان، شعیب انذار کرد ایشان را و مبالغه کرد التفات نکردند خدای تعالی چندانکه پیرامن آن چاه بود که ایشان فرود آمده بودند بزمین فرو برد با جمله آنانکه آنجا بودند از آدمی و چهارپایان و مال و آنچه داشتند. قتاده گفت رس نام دهیست بفلج الیمامه خدای پیغمبری فرستاد باهل آن دیه او را بکشتند خدای تعالی ایشان را هلاك کرد. بعضی دگر گفتند اصحاب الرس بقیهٔ قوم صالح بودند، و رس آن چاه بود که ایشان آنجا فرود آمده بودند و آن چاهیست که خدایتعالی گفت: « وبئر معطلة وقصر مشید » سعید جبیر و ابن کلبی گفتند ایشان را پیغامبری بود نام او حنظلة بن صفوان و بزمین ایشان کوهی بود بلند که آنرا فتح گفتند و سیمرغ آنجا مأوی داشت و آن مرغیست که از آن بزرگتر مرغی نباشد (١) و همه لونها براو باشد و آنرا عنقا برای آن خوانند که او دراز گردنست او از آن کوه در آمدی و هر مرغی را که دیدی صید کردی یك روز در آمد چون هیچ مرغ نیافت کودك کوچك را دید بربود و ببرد روزی دیگر دختری را ببرد آنوقت شکایت با پیغمبر وقت کردند او دعا کرد گفت « اللهم خذها و اقطع نسلها » بار خدایا بگیر او را و نسل او را منقطع گردان صاعقه بیامد و او را بسوخت و او را نسل نماند دیگر اثر او را ندیدند پس عرب مثل زدند چیزهای نایافت را بعنقاء مغرب، پس از آن آنقوم پیغامبر خود را بکشتند خدای تعالی هلاك کرد دمار بر آورد ایشان را. کعب الاحبار و مقاتل و سدی گفتند اصحاب رس أصحاب «یس» بودند و رس نام چاهی است بانطاکیه که ایشان حبیب نجار را که مؤمن آل یس بود بکشتند و در آن چاه فکندند. بعضی دیگر مفسران گفتند اصحاب الرس اصحاب الاخدود بودند و رس اخدود ایشان بود، محمد بن اسحاق روایت کرد از محمد بن کعب القرظی که رسول صلى الله عليه وآله گفت اول کس که روز قیامت به بهشت رود بنده گنگی سیاه باشد و او آن بود که خدایتعالی پیغامبری را بشهری فرستاد که در آنجا خلقی عظیم بودند از ایشان ایمان نیاورد کسی مگر بندهٔ سیاه آنگه اهل آن شهر بر پیغامبرشان بیرون آمدند و او را بگرفتند و چاهی بکندند و اورا در آن چاه افکندند و سنگی بزرگ بیاوردند و برسر آن چاه نهادند آن غلام سیاه هر روز برفتی و پشتهٔ هیزم گرد کردی و بفروختی و طعامی خریدی و بیاوردی و بآن چاه فرو دادی و به

(١) این قصص در عرائس ثعلبی مذکور است ومؤلف ازآنجا فراگرفته و چنانکه گفتیم بگفته‌های او اعتماد نمیتوان کرد.

تنهائی آن سنگ بر گرفتی و با جای نهادی بیاری خدایتعالی مدتی همچنین می کرد یك روز بیامد و بعادت هیزم گرد کرد ودر پشت گرفت چون خواست تابردارد او را نعاسی پدید آمد و بخفت خدایتعالی خوابی براو افکند تاهفت سال خفته بود یك لحظه بیدار شد واز آن پهلو بر آن پهلو گردید هفت سال دیگر خفته بماندچهارده سال آنگه بیدارشد و گمان برد که ساعتی خفته است برخاست وهیزم درپشت گرفت وببازار درآورد وبفروخت آنگه بیامدتاطعام بخرد ازبرای آن پیغامبر آردبآن جایگاه چندانکه طلب چاه کرد نیافت ودرآن مدت آن قوم پشیمان شدند و پیغامبرشان را از چاه بر آوردند وباو ایمان آوردند واو مدتی باایشان بود آنگه فرمان یافت واو درآن مدت أحوال آن غلام سیاه پرسید گفتند ما خبر نداریم ازحال او. پس أهل رس ایشانند ، واین قول درست نیست برای آنکه دراین حدیث چنانست که ایشان ایمان آوردند و خدای ذکر ایشان درقرآن بکفر بکرد و گفت ایشان را هلاك کردم .

و قولی دیگر آنست که روایت کردند اززین العابدین عليه السلام از پدرش حسین بن علی از أمیر المؤمنین علی عليه السلام که مردی ازاشراف بنی تمیم بنزدیك او آمد واورا پرسید که اصحاب رس که اند و در کدام عصر بودند وپیغامبر ایشان که بود وجای ایشان کجابود و بچه چیز هلاك شدند که من در کتاب الله تعالی ذکر ایشان می یابم وخبرشان نمی دانم؟ امیر المؤمنین عليه السلام فرمود مرا چیزی پرسیدی که کس ازمن نپرسیده است پیش از این و کس تورا خبر ندهد پس از من بدان یاأخا تمیم که ایشان گروهی بودند که درخت صنوبر پرستیدندی و آن درخت راشاه درخت خواندندی و آن درخت را یافث بن نوح کشته بوددر کنار چشمه ای که آن را دوشاب [دوسان] گفتندی که این چشمه برای نوح گشادند پس ازطوفان وایشان را اصحاب الرس برای آن خواندند که ایشان پیغمبر خودرا درزمین داشتند وایشان پیش از سلیمان بن داود بودند و ایشان را دوازده ده بودبر کنار جوئی که آنرا رس گفتندی از بلاد مشرق و آن جوی را بایشان باز خواندند ودر آن روزگار جوی نبود از آن بسیار آب تر وخوش آب تر وهیچ شهراز آن آبادان تر و بسیاراهل تر نبود و بزرگترین آن دهها دهی بود نام او اسفندباد و مسکن ملك ایشان آنجا بود پادشاه ایشان را نام ترکون بن عاموربن ناوش بن شاون بن نمرودبن کنعان بودواین چشمه واین درخت صنوبر دراین ده بود وجز آن مردمان آن ولایت از دانه های آن درخت هر کسی دانه گرفته بودندوبه ده خویشتن برده وبکشته ودرختان بسیاراز آن صنوبر پیداشده بود وایشان آب آن چشمه برخویشتن حرام کرده بودنداز آنجا آب نخوردندی وچهارپایان را آب ندادندی و اگر

کسی از آنجا آب بر گرفتی اورا بکشتندی و گفتندی که این حیاة خداوندان ماست نباید که از او نقصان کنند، و ایشان را در هر ماهی عیدی بود به نزدیك آن درخت که بر درب ده ایشان بودی هر ماهی مردم ده دیگر بیامدندی و آن درخت را بیاراستندی با نواع حریر که بر او صورتها بودی آنگه گاو و گوسفندان بسیار بیاوردندی و آنجا قربانی کردندی و آتش برافروختندی آنجا و این ذبایح در آتش افکندی چون دود و غبار آن درهوا شدی و آسمان را بپوشیدی ایشان آن درخت را سجده کردندی و بگریستندی و تضرع کردندی و گفتندی ای خدای ما ازما راضی شو. شیطان بیامدی و شاخ آن درخت بجنبانیدی و از ساق درخت اواز دادی بمانند آواز کودکی که خوشنود شدم از شما ای بندگان من، ایشان رادل خوش شدی از آنجا بر گشتندی و بلهو نشاط مشغول شدندی و بخمر خوردن ومعازف (۱) آن روز و آن شب در آنجا بودندی چون بنزدیك آن ده بزرگتر رسیدندی اهل آن ده باستقبال ایشان بیامدندی کوچك و بزرگ و آنجا سراپرده زدندی که براو انواع صورت بودی و آنرا دوازده در بودی برای هر دیهی دری و از بیرون آن سراپرده درخت را سجده کردندی واضعاف آن قربانها که به نزدیك آن درخت بکردندی و تضرع بسیار کردندی ابلیس بیامدی وشاخه‌های آندرخت بجنبانیدی سخت و بآواز بلند آواز دادی و ایشان را وعده بسیار و أمانی بسیار دادی ایشان سر برداشتندی و نه چندان نشاط و خرمی کردندی که آنرا حدی بودی و بلهو مشغول شدندی دوازده شبانه روز بعدد عیدها که ایشان را بودی درسالی آنگه بر گشتندی .

چون مدتی براین بودند خدایتعالی پیغامبری را بایشان فرستاد از فرزندان یهودا ابن یعقوب مدتی دراز در میان ایشان بود و ایشان را دعوت کرد و با خدا خواند اجابت نکردند و اصرار کردند و تمادی بر کفر، چون مدتی دراز بر آمد و ایشان کفر و طغیان ازحد ببردند پیغامبرشان به نزدیك آن درخت حاضر آمد و بدید آنچه ایشان می کردند دلتنگ شد دعا کرد و گفت خدایا اینان بیفرمانی از حد ببردند و از عبادت این درخت باز نمی‌ایستند بار خدایا آیتی بایشان نمای و این درخت بخشکان خدایتعالی آندرخت خشك کرد ایشان را سخت آمد و مضطرب شدند و گفتگوی کردند در این معنی دو فرقه شدند گروهی گفتند این از سحر این پیغامبر است که پیغامبر خدای آسمان و زمین است خواست تا شما را بطاعت خود در آورد و روی شما با خود گرداند و گروهی گفتند این از آنست که خدایان شما برشما خشم

(۱) یعنی آلات لهو چون تار و طنبور

گرفتند که رها کرده‌اید تا این مرد ایشان را دشنام میدهد و عیب می کند و بر جمله اتفاق کردند که این مردرا بباید کشتن تارضای خدایان خودحاصل کنیم بیامدند و کنگها لولها(۱) بساختند دراز از ارزیر بفراخنای چاهی بر یکدیگر نهادند تا بفراز زمین آن چشمه ، آنگه آبی که در او حاصل بود پرداختند و در آنجا چاهی بکندند و آن پیغامبر را در آن چاه کردند و آن بت مهین را که از سنگ بود بیاوردند و برسر آنچاه نهادند گفتند تا ناله وفریاد او این بت مهین‌ماشنود تا باشد که از ما راضی شود و آن پیغمبر در آنچاه می‌نالید و خدای‌را دعا کرد تا خدایتعالی قبض روح او کرد .

خدایتعالی جبرئیل را گفت این‌بندگان کافر نعمت راطول حلم وأنات من مغرور کرده سالیانست تا عبادت جز من می کنند و پیغامبر مرا بکشتند من‌از ایشان انتقام بخواهم کشیدن و سوگند خوردم بعزت خود که ایشان را نکال و عبرت جهانیان کنم آنگه چون نوبت عید ایشان بود برعادت بعید رفتند و بسجده و قربان و لهو و نشاط مشغول شدند خدایتعالی‌بادی بفرستاد سرخ سخت ایشان از آن بترسیدند و بهری با بهری می گریختند خدایتعالی فرمان داد زمین را تا در زیر پای ایشان سنگ کبریت شد و ابری سیاه از بالای سر ایشان بایستادو آتش بر ایشان ببارید و ایشان درآنجا گداخته شدند چنانکه ارزیز درآتش گداخت. اینست قصه اصحاب الرس که پرسیدی .

بعضی دگر گفتند از أهل علم که أصحاب الرس دو بودند أمایکی از ایشان بدوی‌بودند أهل خیمه وخداوندان مواشی وچهارپایان خدایتعالی پیغامبری بایشان فرستاد او را بکشتند آنگه ولی‌را بفرستادند آن ولی با ایشان جهاد کرد و با ایشان مناظره و مجادله کرد و گفت شما چه چیز می‌پرستید گفتند خدای مادر این دریاست و دریائی بود که ایشان بر کنار آن‌دریا بودند و هرماه یکبار شیطان از آن دریا بر آمدی و ایشان قربان کردندی او را . این ولی ایشان راگفت‌چه گوئید اگر وقت‌آنکه این معبود شمااز دریا برآید من اورا بخوانم اوپیش من آید ذلیل و منقاد، شما ایمان آرید ؟ گفتند ایمان آریم ، برین عهد و میثاق کردند چون وقت بود برفتند این شیطان از دریا برآمد چون حوتی . گردنی دراز . برچهار حوت نشسته تاجی بر سر نهاده آمدتاپیش‌ایشان‌ایشان‌سجده کردند اورا این ولی گفت ائتنا طوعاً أوکرهاً

(۱) لوله‌ها تفسیر کنگهاست و عادت مؤلف است که کلمه مبهم و تفسیر آنرا پی‌درپی بی‌حرف عطف میآورد ودر برهان قاطع در لغت‌کنگ بضم اول گوید لوله که بجهت راه‌آب از سفال سازند و در زیر زمین بهم وصل کنند واین اصطلاح اکنون هم درتهران متداول است اما تنبوشه ازآن‌مشهورتر.

بسم‌الله الکریم آن شیطان پیاده شد در حال و ذلیل می‌آمد تا پیش او ، گفت آن دیگران‌را بیار ، ایشان را نیز بیاورد و پیش او اسیر و ذلیل باستاد آن ولی گفت دیدید که او اسیر و منقاد خدای منست که بنام خدای چگونه ذلیل گشت آنگه گفت برو ذلیل و اسیر . او برفت و ایشان ایمان نیاوردند خدایتعالی بادی برایشان گماشت تا همه را بآنچه داشتند از انعام و مواشی و مال و اثاث در دریا ریخت آن پیغمبر با قوم بیامدند وآنچه توانستند که بر سر آب بود ازمالهای ایشان‌بغنیمت بر گرفتند. این گروه بودند .

أمااصحاب رس‌دیگر ایشان جماعتی بودند کهایشان راجوئی بود که آن‌را رس‌خواندند و ایشان را نسبت با آن بود ودرمیان ایشان پیغمبران بسیار بودند و هیچ‌پیغامبر برنخاستی در میان ایشان وإلاّ او را بکشتندی و این جوی ازمیان آذربیجان و ارمنیه بود از آن‌جانب که آذربیجان بود آتش پرست بودند و از آن جانب که بارمنیه بود بت پرست بودند و بهری از ایشان دختران بخانه پرستیدندی چون یکی از ایشان را سی‌سال تمام شدی اورابکشتندی و دیگری رابدست گرفتندی(۱) در پرستیدن وعرض این‌جوی سه فرسنگ بود ودرشبانروزی یکبار ارتفاع کردی چندانکه تا به نیمه کوهها بر آمدی و از زمین ایشان بدر نشدی خدای تعالی دریکماه سی پیغامبر بایشان فرستاد هرروزی یکی، همه را بکشتند خدایتعالی‌پیغامبری فرستاد و اورا بنصرت مؤید کردوولیّی‌را بااو بفرستاد مجاهدودر بنی‌اسرائیل دعوت‌پیغامبران را بودی و جهاد با اولیاء و پیغمبر بنفس خود جهاد نکردی آن ولیّ بیامد و با ایشان جهاد کرد حق مجاهدت و ایشان با او قتال کردند خدای تعالی میکائیل را بفرستاد و آن دروقت آن بود که گندم دانه سخت‌کرده بود و آن وقتی بود که گندم بآب محتاجتر بود وآن‌جوی ایشان را ره بدریا کرد تاآب او در دریا ریخته شد و از بالای چشمه ها بینباشت و فرشتگان را بفرستاد تـا هر کجا در زمین ایشان جوی و چشمه بود همه را بینباشتند و ملك الموت را بفرستاد تا چهارپایان ایشان را جان برداشت و خدایتعالی بادی بفرستاد تا هرچه ایشان را بود از متاع و أثاث ومال صامت بپرا کند در سر کوهها وبیابانها وشکستهای‌زمین، وبقایائی که بماند درخانه‌ها که باد باو نرسید اززر و سیم و حلیّ وحلل ، خدای تعالی زمین‌را فرمود تا فرو برد، درروز آمدند(۲) و نزدیك ایشان ازهیچ نوع مال و آبی نبود که باز خورندی و کشتهاشان بخشگید گروهی اندك عندآن ایمان آوردند خدایتعالی عند آن ایشان را برهانید

(۱)شروع کردند . (۲) ترجمه اصبحوا است

و آن بیست و یك مرد بودند و چهار زن و باقی که بماند اززنان ومردان و کودکان ششصدتن هلاك شدند و آن جماعت که ایمان آورده بودند باز آمدند و آن شهر خراب شده دیدند و خانمانها زیر وزبر شده خدای تعالی را بخواندند باخلاص و گفتند بارخدایا مارا آبکی‌اندك بده چندانکه ما بآن تعیش کنیم و بسیار نباید تاطاغی بشویم خدای تعالی اجابت کرد ایشان را وآن آب بگشاد و بیش‌از آنکه ایشان خواستند بداد ایشان را از آنجا که صدق نیت‌ایشان دانست ایشان برطاعت و ایمان بخدای مقام کردند تامرگ‌بایشان رسید .

پس از ایشان از نسل ایشان گروهی منافقان پدید آمدند که در ظاهر ایمان گفتندودر باطن کافر بودندخدای تعالی فروگذاشت ایشان‌راایشان معاصی بسیار کردند واز جمله‌معاصی ایشان آن بود که عمل قوم لوط پیش گرفتند و زنان‌را ترك کردند بکلّی تا زنان باشبق‌شدند شیطانه بیامد برصورت آدمی گفتند آن دلهاث بنت ابلیس بود و ایشان را سحاقگی بیاموخت وپیش ازآن کس سحاقگی نکرده بود .

و دلیل برصحت این آنست که از صادق علیه السلام روایت کردند که او گفت از پدرم باقر پرسیدند حدیث اصحاب الرس گفت‌ایشان‌راسحاقات‌بودخدای تعالی باول شب صاعقه برایشان افکند و بآخر شب خسفی و ایشان را هلاك کرد و منازلشان خراب این قصهٔ اصحاب الرس است علی اختلاف‌الروایات. ورس درلغت هرچیزی باشد کنده چون چاه و گور ومعدن‌وجمع او رساس بود قال :

سَبَقْتُ إلیٰ فَرَطٍ باهِلٍ تَنابِلَةٍ یَحْفِرُونَ الرِّساساً (۱)

ابوعبیده گفت رس هرآن چاهی باشد که بسنگ برآورده باشند (وَقُروناً بَیْنَ ذٰلِكَ کَثیراً) جمع قرن باشد وآن اهل عصری باشند وجماعتی بسیار که ایشان را هلاك کردیم .

(وَ کُلّاً ضَرَبْنا لَهُ الأَمْثالَ) وهمه‌را برای اومثلها زدیم و کل موحداللفظ مجموع المعنی است برای آن گفت : «و کلاًّ أتوه داخرین» .

(وَ کُلّاً تَبَّرْنا تَتْبیراً) و همه را هلاك کردیم تفعیل من التّبار وهوالهلاك.مؤرّج

---

(۱) فرط پیش‌رو قافله است که درجستجوی آب وعلف رود، و باهل‌مرد بی‌کاره و بی‌آلت‌وتنابله کوتاه بالا واین بیت از نابغه جعدی است واین ابیات را در آخر عمر خودگفته است گویند قریب سه قرن دویست وبیست سال عمر کرد ودندان اورا آسیب نرسید چون پیغمبر درباره‌او دعاکرد لایفضض الله فاك واول‌ابیات‌اواین‌است « صحبت اناسافافنیتهم وافنیت بعد اناس‌اناسا »
وقرن نزد آنان هشتاد سال‌است وسط عمر آدمی که عادة معاصربودن مردم دراین مدت ممکن‌است.

واخفش گفتند تنبیر تکثیر فعل باشد.

قوله (وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ - الآية) آنگه تنبیه را گفت آمدند آن کافران بدان ده که باران بد برو بارانیدند یعنی سنگ و آن دههای قوم لوط بود پنج ده. چهار را خدای هلاك کرد و یکی را رها کرد که آن عمل خبیث نکردند آنگه برسبیل تنبیه گفت (أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا) نمی‌بینند اینان این دهها را هلاك رسیده ویران شده درین سفرها که میروند از کجا ایمنند که بایشان همان معامله رود آنگه گفت بل ایشان امید نمی‌دارند یعنی نمی‌ترسند و این رجا بمعنی خوف است چنانکه گفت «مالکم لاترجون لله وقاراً» (نُشُوراً) زنده شدن را یقال نشرالله الموتی نشراً و نشورا، این فعل‌هم لازمست و هم متعدی کالرجع والرجوع، آنگه با خطاب رسول آمد و گفت:

(وَإِذَا رَأَوْكَ) چون تورا بینند این‌کافران (إِنْ يَتَّخِذُونَكَ)«إن»بمعنی ماء نفی است هر کجا «إن» بود وبدنبال او«إلاّ»بود بمعنی‌ماء نفی است، نگیرند تورا جز بسخریت و استهزاء (أَهَذَا الَّذِي) این از جمله آن جایها است که قول حذف کردند گویند اینست که خدایش به پیغامبری فرستاد. ومفعول به از کلام حذف کرد و کلام آنگه مشروح‌تر بودی که او برجای بودی والتقدیر یقولون أهذا الذی بعثه‌الله رسولا. و گفتنداین در شأن ابوجهل‌آمد واین گفتار او گفت ونصب «رسولاً»برحال است ازمفعول.

(إِنْ كَادَ)«إن»مخففه‌است از ثقیله و علامت او لامست در خبر او کقوله «وإن كانت لكبيرة» و تقدیر آنکه إنه کاد ای إنّ‌الامر والشأن أوإنّ محمداً کاد. نزدیك آنست که محمدمارا از خدایان ما گمراه گرداند اگر نه آنستی که ما برآن صبر می کنیم مارا بر گردانیدی از آن و جواب لولا بیفکند لدلالة الکلام علیه والتقدیر لازلنا عنهاخدایتعالی گفت برسبیل وعید (وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) بدانند آنگه که عذاب بینند که کیست که گمراه تراست، آنگه‌خطاب کرد با رسول گفت:

(أَرَأَيْتَ) دیدی آن کافر را که خدای را بهوا گرفت و آن آن بود که مشرکان‌سنگی و صنمی مانند جمادی پیش گرفتندی‌ومی‌پرستیدندی‌چون یکی از آن نیکوتر بدیدندی آنکه داشتندی از معبود چندین ساله بینداختندی و آن‌را معبود گرفتندی. عبدالله عباس گفت مراد بهوا شهوتست یعنی بدنبال شهوتند و آن‌را عبادت و مراعات میکنند چنانکه عابدان معبودان خود را (أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا) تو بر او وکیلی تا او را از این فساد و ضلال

بیرون آری، یعنی رها کن ایشان را باکارخود. این آیه و مانند این منسوخ باشدبآیه جهاد .
(أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ) یاپنداری که بیشترینه ایشان می‌شنوندیاخرد دارند . (إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ) نیستند ایشان الا چون چهارپایان بلکه ایشان گمراه ترند برای آنکه بهائم از مصالح خود آن دانند که ایشان نمی‌دانند و بهائم طاعت خداوندش داردو آنکه او را علف دهد و مراعات کند و این کافران طاعت خداوند خود نمی‌دانند که خالق و رزّاق ایشانست ، و نصب «سبیلا» بر تمیز است. قوله تعالی:

أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِناً ثُمَّ
آیا ندیدی بسوی پروردگار خود چگونه کشید سایه را واگر میخواست هرآینه میگردانیدساکن پس
جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلاً (٤٨) ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً (٤٩) وَ هُوَ
گردانیدیم آفتاب را برآن دلالت کننده پس فراگرفتیم آنرا بسوی خود فراگرفتن آسان واوست
الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاساً وَ النَّوْمَ سُبَاتاً وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُوراً (٥٠) وَ هُوَ
آنکه قرارداد برای شما شبرا پوششی و خواب را آسایشی وگردانید روز را برانگیختنی واوست
الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوراً (٥١)
آنکه فرستاد بادها را بشارتی میان دو کف رحمت خود و فرستادیم از آسمان آبی پاك کننده
لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً وَ نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَاماً وَ أَنَاسِيَّ كَثِيراً (٥٢)
تا زنده نمایم بآن بلدی مرده را و بنوشانیم آنرا از آنچه آفریدیم چهار پایانی و مردمان بسیار
وَ لَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً (٥٣) وَ لَوْ
و بتحقیق گردانیدیم آنرا میان آنها تا پندگیرند پس ابا کردند بیشترمردمان مگرناسپاسی‌را واگر
شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيراً (٥٤) فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ
بخواهیم هرآینه بر میانگیزیم درهردهی بیم کننده‌ای را پس‌فرمان مبر کافران را و کارزار کن آنها را
بِهِ جِهَاداً كَبِيراً (٥٥) وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَٰذَا
بآن کارزار بزرگ و اوست آنکه بهم آمیخت دو دریا را این یك شیرین و گوارا و این یك
مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجُوراً (٥٦) وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ
شور وتلخ و قرار داد میان آنها وسطی را و حایلی مانع شده و اوست آنکه آفریداز

الْمَآءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيراً (٥٧) وَ يَعْبُدُونَ مِنْ
آب ها آدمی را پس گردانید او را نژادی وپیوندی وباشد پروردگار تو توانا و می پرستند از
دُونِ اللهِ مالاَ يَنفَعُهُمْ وَلاَ يَضُرُّهُمْ وَ كَانَ الْكَافِرُ عَلىٰ رَبِّهِ ظَهِيراً (٥٨)
غیر خدا آنچه را نه سود بخشدشان ونه گزند رساند آنها را وباشد کافر بر پروردگار خود پشت کننده
وَما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَ نَذِيراً (٥٩) قُلْ لاَ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ
ونه‌فرستادیم ترا مگر مژده دهنده وبیم کننده بگو نمیخواهم از شما برآن هیچ مزدی مگرآنکه
شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (٦٠) وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لاَ يَمُوتُ
خواهد که فراگیرد بسوی پروردگار خود راهی و اعتماد کن بر زندهٔ آنچنانی که نمیمیرد
وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيراً ★أَلَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ
و تسبیح گو بحمد او وبس است او بگناهان بندگان خود آگاه آنکه آفرید آسمانها و زمین
وَ ما بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمٰنُ فَسْئَلْ بِهِ خَبِيراً (٦١)
وآنچه میان آنهاست در شش روز پس مستولی شد بر عرش خداوند بخشنده پس بخواه از اوآگاه
وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمٰنُ أَ نَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا
وچون گفته شدمر آنهارا سجده کنید برای خداوند بخشنده گفتندوچیست خداوند آیاسجده کنیم مر آنچه را امر کنی مارا
وَ زَادَهُمْ نُفُوراً (٦٢) تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجاً وَ
و افزودشان نفرت مبارکست آنکه قرار داد در آسمان برجها و قرار داد در آن چراغی و
قَمَراً مُنِيراً (٦٣) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ
ماهی نوربخشنده و اوست آنکه قرار داد شب را وروز را پی هم برای آنکه خواست پندگیرد یا
أَرَادَ شُكُوراً (٦٤) وَ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذَا
خواست شکر گزاریرا و بندگان خدا کسانی اند که راه میروند بر زمین آرام و چون
خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً (٦٥) وَ الَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ
سخن کنندشان جاهلان گویند سلامی و کسانیکه شب بروز آرند برای پروردگارشان سجده کننده و
قِيَاماً (٦٦) وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ
بنماز ایستنده وآنانکه میگویند پروردگارا بگردان از ما شکنجه دوزخ را بتحقیق شکنجه‌آن باشد

غَراماً إِنَّها ساءَت مُسْتَقَرًّا وَ مُقــاماً (٦٧) وَ الَّذينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا

لازم بتحقيق آن بد جایگاه و ایستادن گاهیست و کسانی‌که چون اتفاق کنند زیاد نروند

وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَواماً (٦٨) وَ الَّذينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللهِ إِلٰهاً آخَرَ

و تنگ نگیرند و باشد میان این اعتدالی و آنانیکه نمیخوانند با خدا خدائی دیگر را

وَ لا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتي حَرَّمَ اللهُ إِلّا بِالْحَقِّ وَ لا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ

و نمی‌کشند نفس آنچنانی را که حرام کرد خدا مگر بحق و زنا نکنند و هر که میکند این را

يَلْقَ أَثاماً (٦٩) يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ يَخْلُدْ فيهِ مُهاناً (٧٠) إِلّا

میبابد عقوبت را دو چندان میشود برای او شکنجه روز رستخیز وجاوید ماند درو بخواری مگر

مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَأُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ

آنکه توبه کرد وگروید و کرد کاری شایسته را پس آنگروه بدل کند خدا لغزش هاشان را بنیکوئی و

كانَ اللهُ غَفُوراً رَحيماً (٧١) وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى

باشد خدا آمرزنده مهربان و هر که توبه‌کرد و کرد کار شایسته پس بتحقیق او توبه میکند بسوی

اللهِ مَتاباً (٧٢) وَ الَّذينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً (٧٣)

خدا بازگشتنی وآنانکه گواهی نمیدهند بناحق وچون گذشتند به‌بیهوده گذر کردند نیک مردان

وَ الَّذينَ إِذا ذُكِّرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْها صُمّاً وَ عُمْياناً (٧٤) وَ الَّذينَ

وکسانیکه چون یادکرده شدند بآیتهای پروردگارشان برو نمی‌افتند برآن بکری و کوری وکسانیکه

يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَذُرِّيّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنا لِلْمُتَّقينَ إِماماً (٧٥)

میگویند پروردگارا ببخش‌مارا ازجفتهای‌ماواولادهای‌ما روشنائی‌چشمهاوقرارده مارا برای‌پرهیزکاران‌پیشوا

أُولٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَ يُلَقَّوْنَ فيها تَحِيَّةً وَ سَلاماً (٧٦) خالِدينَ

آنگروه پاداش داده شوند غرفه را بآنچه شکیبا شدند ومی یابند در آن تحیت‌را وسلام را همیشه‌اند

فيها حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً (٧٧) قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبّي لَوْلا دُعاؤُكُمْ

در آن خوب قرارگاه و ایستادنگاهیست بگو عنایتی نکند بشما پروردگار من‌اگر نبود خواندن شما

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزاماً ★

پس بتحقیق تکذیب کردید پس زود میباشد واجب وبرقرار.

قوله تعالی (أَلَمْ تَرَ إِلىٰ رَبِّكَ) حق تعالی در این آیه تنبیه کرد مکلفان را بر بعضی نعمتهای خود گفت نمی‌بینید که خدای بکشید و بگسترد این سایه را و حقیقت آن نابودن آفتاب باشد ازجائی با آنکه آفتاب بر آمده باشد و عرب گفتند ظل سایهٔ دائم باشدوفییء سایه باشد که گاهی برود و گاهی باز آید من فاء اذا رجع ، بعضی دگر گفتند ظل سایهٔ بامدادباشد وفییء سایه‌نمازدیگر وبقول شاعر استشهاد کردند :

فَلاالظِّلُّ مِنْ بَرْدِ الضُّحىٰ نَسْتَطِيعُهُ وَلَا الفَيْءَ مِنْ بَرْدِ العَشِيِّ نَذُوقُ (۱)

و اگر چه خطاب با رسول است مراد جمله مکلفانند تذکیر و تنبیه ایشان را ومنت بر ایشان در گستردن‌سایه، تا ایشان در او بیارامند و گرمای آفتاب نیابند .

(وَلَوْ شَآءَ لَجَعَلَهُ ساكِناً) و اگر خدای خواستی این سایه را ساکن کردی .عبدالله عباس گفت ساكناً أی دایماً لایزول چنان کردی که دایم بودی زایل نشدی پس شما راانتفاع نبودی بآفتاب و گفتند ساكناً بوقوف الشمس و اگر خواستی سایه ساکن کردی بآنکه‌آفتاب را بداشتی از سیر و گفتندمرادبممدود آنست که دایم باشدلامن زوال‌الشمس من‌المکان‌چنانکه سایه بهشت باشد لاعن شمس فی قوله « و ظل ممدود » (ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا) آنگه‌آفتاب برسایه دلیل کردیم و از مغایبه بخبر آمداز نفس متکلّم برسبیل تعظیم علی‌طریقة العرب کما هو معروف من الصرف فی کلامهم والعدول‌من نوع إلی نوع ومعنی دلالت آفتاب برسایه آنست که اگر آفتاب نبودی سایه نشناختندی مردمان نبینی که سایه درطول وقصر و قلّت و کثرت تبع سیر آفتاب بود چندانکه آفتاب دیرتر بود سایه درازتر بود و چندانکه بالا گیرد سایه کوتاه می‌شود .

(ثُمَّ قَبَضْناهُ إِلَيْنا قَبْضاً يَسِيراً)آنگه این‌سایه راقبض کردیم‌باخود بطلوع آفتاب براو قبضی اندك و گفتند مراد بیسیر خفی است و گفتند سریع‌است .

قوله : (وَهُوَ الَّذي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِباساً)آنگه برسبیل‌منت وتذکّر نعمت گفت‌واو آن‌خداست که شب‌را بلباس، شما کرد. شب‌را برای آن لباس‌خواند که مردم را بازپوشد بظلمت خود چنانکه لباس تا شما در او بیارامید وساکن شوید (وَالنَّوْمَ سُباتاً) وخواب‌را راحت شما کرد و آسایش قطع عمل و اصل سبت قطع باشد منه یوم السبت برای آنکه گفتند

---

(۱) ضحی‌هنگام چاشت است یعنی‌برآمدن‌آفتاب و مستولی‌شدن نورآن و مقصود ازعشی هنگام عصر است وبیت پیش ازاین گذشت .

ابتداء خلق آسمان و زمین روز یك شنبه کرد و روز آدینه نماز دیگر تمام کرد روز شنبه که سبت میخوانند آن‌را قطع کرد برای آنکه تمام شده بودو خدایتعالی در این روز بنی‌اسرائیل را فرمود تا استراحت کنند از عملها و منه السبت الحلق یقال أسبت شعراً إذا حلقته وآن نیز قطع باشد، ونعال سبتی نعلی باشد که براو موی نباشد کانه سبت شعره أی حلق. قال عنتره :

بَطَلٌ كَأَنَّ ثِيابَهُ فِي سَرْحَةٍ ... يُحْذَى نِعالَ السِّبْتِ لَيْسَ بِتَوْأَمِ (۱)

وأرض سبتاء وجمعها سباتی إذا كانت منقطعة عمّا سواها والمعنی جعلنا نومکم قطعاً لاعمالکم و گفته‌اند معنی آنست که جعلنا نومکم راحة لابدانکم. وأصل السبات التمدّد ، یقال سبت المرأة شعرها إذا حلّته من العقص (۲) وأرسلته قال الشاعر :

و ان سبته مال جلاکانه ... سدی و اهلاب من یواسح صعماً (۳) .

و وجهی دگر این گفتند وجعلنا نومکم نوماً لاموتاً برای آنکه نوم را بموت شبهتی هست از آنجاست که النوم أخ الموت ودر معنی مانند این آیه بود که خدایتعالی گفت« والّتی لم تمت فی منامها فیمسك التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری إلی أجل مسمّی » و وجه چهارم آنست که سبات نه همه از نومی باشدبل خواب بیمار را سبات خوانند وآن خواب ممتد و تمام باشدکانه قال وجعلنا نومکم نوماً ممتدّاً. واین چهار وجه چهار جوابست از سؤال آنکس که گفت سبات نوم باشد کانه قال و جعلنا النوم نوماً خواب شما خواب کرد (وَجَعَلَ النَّهارَ نُشُوراً) و روز حیاة را کرد در برابر آنکه شب برای خواب باشد وخواب برادر مرگ است یعنی شب در خواب مرده باشی در روز زنده شوی من قولهم نشر المیت نشوراً وقیل نشوزا أی انتشارا من حوائجکم بشب خفته باشید وبروز پراکنده شوید برای حاجتهای خود .

قوله (وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ) و او آن خداست که

---

(۱) پهلوانی تنومند که گوئی جامه‌هایش بردرختی بزرك آویخته است و پوست گاو پیراسته‌را نعل خود ساخته وتوام بجهان نیامده یعنی یگانه است ودر نیرومندی شریك ندارد .

(۲) یعنی گره از زلف گشود وآنرا رها کرد وآویخت .

(۳) این بیت محرف است وصحیح آن چنین است :

و إنْ سَبَتَتْهُ مالَ جَثْلاً كَأَنَّهُ ... سَدَى وائِلاتٍ مِنْ نَواسِجِ خَثْعَما

یعنی اگر آن زن موی خود را بکشد و رها کند بیکسوی مایل شود مانند تار جامه درهم پیچیده است‌دردست زنان جامه باف ازقبیله‌خثعم، جثلا توده موی ومانندآن‌است و سدی تار جامه یعنی ریسمان های بلند جانب‌طول آن .

بفرستاد بادها «نشراً»أی ناشراً زنده کنند. ابن کثیر ونافع خواندند « نُشُراً » بضم نون وشین علي جمع نشور کرسول و رسل و کتاب و کتب . و این روایت هارونست ازابوعمرو. وحمزه وکسائی خواندند « نَشْراً» بفتح نون وسکون شین واین مصدری بود درجای حال أی ناشرة و عاصم خواند «بشراً» بباء مضموم وسکون شین أی بشارة ومثله قوله «ویرسل الریاح مبشرات» بفرستاد بادها را بشارت دهنده بباران ورياح را بآن جمع کرد که بادها چهار است شمال و جنوب وصبا و دبور . بادی که از این چهار راه آید آن‌را نکبا خوانند و باد که ابر آورد و درخت را باردار کند آن‌را «لَواقِح » خوانند قال‌الله تعالى «وأرسلنا الریاح لواقح» و بادی که او برگ ریزاند ومیغ پراکند آن‌را عقیم خوانند قال‌الله تعالى «وأرسلنا علیهم الریح العقیم » (وَأنْزَلنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً) و از آسمان فرو فرستادیم آبی پاك و پاك کننده یعنی آب باران و آن آبی بود هم پاك و هم پاك کننده و طهور گفتند بمعنی مطهر است و این حکم آب بارانست مادام تاچیزی باو نرسد که اورا پلید کند وباورفع حدث توان کردن وازالت نجاست آنکه غرض بیان کرد دراین آب باران فرستادن گفت(لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً) تازنده کنیم باو زمین‌مرده را. أبوعبیده گفت مراد به «بلده» مکانست برای آنکه میت گفت‌ذهاباً إلى المعنی (١) و بعضی دگر گفتند درزمین خشك میت گویند بی‌هاء ودر کسی که در و حیاة بودو برفته باشد نفس‌میتة گویند فرقاً بین‌الحقیقة والمجاز، وقول‌اول‌ظاهر تراست وعرب بیابان‌را بلد خوانندوبلده خوانند قال الشاعر : « وَبَلْدَةٍ لَيْسَ بِها أنِيسٌ »

(وَ نُسْقِيَهُ مِمّا خَلَقْنا أنعاماً) أی نجعلها سقیاً لها وآن‌را شرب ونصیب انعام وچهار پایان کنیم یقال أسقیته‌الماء وسقیته هردومتعدی‌باشد بدومفعول (وَأناسِيَّ كَثِيراً) ومردمان بسیاررا. در اناسی خلاف کردند بعضی گفتند جمع انسی است جمعاً علی لفظه مع یاء النسبة کالکرسی و کراسی و گفتند إنسی و إنْس یکی باشد واین‌نسبة الشيء إلى نفسه باشد علی وجه المبالغه کالاحمری للاحمر وکقول الشاعر : « وَالدَّهرُ بِالإنْسانِ دَوّارِيٌّ » أی دوّار، وبعضی دگر گفتند جمع إنسان باشد والاصل أناسین کسرحان‌وسراحین، نون راباياء کردند وياء دریـاءادغام کردندفصار اناسی .عبدالله مسعود گفت از رسول ﷺ که گفت هیچ سال نباشد که باران او ازسال دیگر بیشتر باشد یا کمتر خدایتعالی روزیها بخشیده‌است آنچه هرسال کفاف باشد بآسمان دنیافرستد بکیلی معلوم ووزنی معلوم ولیکن چون گروهی

(١) یعنی بلدة مؤنث است وصفت آن میتاً مذکر برخلاف قاعده نحوی وجواب آن‌است که‌تذکیر باعتبار معنی است وبلده بمعنی مکان است .

معصیت کنند خدایتعالی باران ازایشان بازگرداند با دریاها وبیابانها فرستد .

(وَلَقَدْ صَرَّفناهُ بَيْنَهُمْ) آنکه گفت ما باران را میان ایشان قسمت کردیم وتصریف کردیم بعضی رابسیار بدادیم وبعضی‌را اندك، بهری‌راسالی بدهیم وسالی ندهیم . وگفتندمراد آنست که این باران انواع کردیم بهری وابل وبهری رهام وبهری ودق و بهری طلّ وبهری وسمی وبهری ولی وبهری طبق وبهری‌بَرَد. وبعضی‌دگر گفتند این تصریف راجع است باریح تارة شمال وتارة جنوب وتارة صباوتارة دبور، آنکه غرض بیان کرد وگفت (لِيَذَّكَّرُوا)أی لیتذکروااین برای آن کردم تااندیشه کنند (فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً) الاآنست که بیشتر مردمان سرباز زده اند جز کفران و جحود نمی کنند وگفتند مراد آنست که خدا ایشان را باران دهدایشان نسبت بأنواء کنند گویند مطرنابنوء العقرب‌وبنوء السرطان والحوت ازاین برجها که آن‌را برجهای آبی گویند .

(وَلَوْ شِئْنا لَبَعَثْنا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ) حقتعالی گفت اگر ما خواستمانی درهرشهری و دهی پیغامبری بفرستادمانی که مردم‌را ترسانیدندی وانذار کردندی چنانکه باران‌قسمت کرده ایم برهمه جایها تا بر هر شهری و دهی میرسد نیز در هر شهری پیغمبری بفرستادمانی تا أعباء نبوت توآسان‌تر بودی ولیکن مصلحت اقتضای آن کرد که‌پیغامبرجنّ وانس‌توباشی

(فَلا تُطِعِ الكافِرِينَ) متابعت رأی ایشان مکن بدعوت ایشان تورا با هوای خود (وَجاهِدْهُمْ بِهِ) وجهادکن باایشان یعنی باکافران بآن‌جهادی بزرگ و درضمیر خلاف کردند بعضی گفتند راجع است باقرآن این قول عبدالله عباس است وحسن وبعضی گفتندراجع است باترك طاعت یعنی بترك طاعت ایشان باایشان جهاد کن .

(وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ البَحْرَيْنِ) و او آن خداست که برآمیخت دو دریا یکی دریای خوش ویکی دریای شور تلخ . گفتند مرج إرسال الماء فی‌مجراه باشدکارسال الخیل فی‌مرعاه و بعضی دگر گفتند مرج خلط باشد و آمیختن ومنه قوله : «فهم فی‌أمر مریج » أی مختلط و منه قوله عليه السلام « کیف بك یاعبدالله إذا کنت فی‌حبالة من‌الناس‌قدمرجت‌عهودهم وأماناتهم‌فصاروا هکذا وشبّك بین اصابعه» عبدالله عمر را گفت چگونه باشی توای عبدالله چون‌درمیان‌مردمانی افتی‌که عهود وامانت ایشان آمیخته باشد چونین شود و انگشتان درهم افکند یعنی مختلط و اصل همه یکی است برای آنکه ستور راکه در مرغزار فروگذاری آمیخته شوندقال‌الراجز:

« رَعَى بِها مَرَجَ رَبِيعٍ مُمْرَجاً »(۱)

(۱) چرایند گله را درهم آمیخته در مرغزار بهاری .

عبدالله عباس و مقاتل و ضحاك گفتند مرج أي خلع أحدهما على الآخر واين نيز بمعنى اختلاط نزديكست (هذا عذبٌ فراتٌ) عذب آب خوش باشد كه آسان بگلو فرو شود و اصله الاستمرار ومنه عذبة اللّسان لاستمراره على الكلام و منه العذاب لاستمرارالالم. وفرات آب گوارنده بود و ملح شور باشد و اجاج سخت شور كه با تلخى زند . (وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً) اى حاجزا وميان ايشان حايلى و حاجزى كرد تا ايشان آميخته نشوند (وَحِجْراً مَحْجُوراً) اى مانعاً ممنوعاً يعنى حايلى قوى كه بهيچوجه اختلاط نباشد آن‌را .

قوله (وَهُوَ الَّذي خَلَقَ مِنَ الماءِ بَشَراً - الآية) اوآن‌خداست كه بيافريدازآب يعنى نطفهٔ آدمى‌را (فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً) كرد اورا نسبى وصهرى يعنى نسبى‌وسببى. از اميرالمؤمنين عليه‌السلام روايت كردند كه نسب آنست كه حرام باشد نكاحش . ضحاك و قتاده و مقاتل گفتند نسب‌هفت است كه خدايتعالى بيان كرده في‌قوله«حرّمت عليكم امّهاتكم و بناتكم و أخواتكم وعمّاتكم و خالاتكم و بنات الاخ و بنات الاخت » وصهر پنج است چنانكه‌خداى تعالى در همين آيه بيان كرد « وامّهاتكم اللاتي أرضعنكم - الى‌قوله- إلاّ ماقد سلف » ابن سيرين گفت آيه درحق أميرالمؤمنين عليه‌السلام آمد كه رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله دختر باو داد فاطمه زهرا عليها‌السلام و او بود كه جامع بود هم نسب را و هم سبب را از جهت نسب پسر عمش بود و از جهت سبب شوهر دخترش بود و هيچكس را از صحابه و اهلبيت اين هردو بيكجاى‌نبود (١) و در خبر است كه‌رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت روزى‌فرشته‌اى‌آمدبنزديك من كه پيش از آن نيامده بود و چون‌در آمد مرا خطابى كرد كه پيش از آن كسى را نگفته بود گفت « السلام عليك ياأوّل‌ياآخر يا حاشر» سلام برتو باد اى اول اى آخر اى حاشر، من گفتم‌اى‌فرشته اين چه خطابست گفت يا رسول‌اللهاوّلى‌باين معنى كه فرداى قيامت اول كسى كه سر ازخاك‌بردارد‌تو باشى‌وآخرى بآن معنى كه ختم وآخر پيغمبرانى. و حاشرى بآن معنى كه حشر قيامت بتو و امت‌تو‌بر-خيزد گفتم‌چه نامى گفت محمود. گفتم چه كار را آمدى گفت « جئتك‌لتزوّج النور من‌النور» آمده‌ام تا نوررا بنور دهى گفتم آن‌نور كدامست كه او را بنوردهم گفت«تزوّج‌فاطمة‌من‌عليّ» فاطمه را بعلى دهى كه خداى‌اين عقد درآسمان بست گفتم همچنين كنم چون خواست‌باز گشتن ميان دو كتف او بنگريدم « فاذا بين كتفيه مكتوب لاإله‌إلاّ الله‌محمّد‌رسول‌الله‌أيّدته بعليّ ونصرته به » گفتم يا محمود چند گاهست تا اين در ميان دو كتف‌تو نوشته است گفت « قبل أن‌خلق‌الله

(١) مگر عثمان‌بن عفان و ابوالعاص‌بن ربيع وآنان درنسب چنان‌نزديك نبودند‌كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام بود وآن شرافت كه فاطمه سلام‌الله عليها را بود دختران ديگررا نبود .

آدم بأربعة وعشرين الف عام» پیش‌از آفریدن آدم به‌بیست‌وچهارهزارسال.

سدی روایت کرد ازابومالك ازعبدالله عباس في‌قوله «وهوالذی خلق من‌الماء بشراً» گفت آیه در رسول آمد عليه السلام و در امیرالمؤمنین علی که فاطمه را باو داد و او پسر عم رسول بود نسبش از پسر عمی بودو سبب‌از مصاهره وتزویج فاطمه عليها السلام ، آنگه گفت ابوبکرخطبه‌کرد وفاطمه رامیخواست و عمرخطبه‌کرد و او را می‌خواست و رسول عليه السلام هردورا رد کرد و گفت مرا نفرموده‌اند . آنگه علی بن أبیطالب علیه السلام خطبه کرد و او را میخواست و رسول عليه السلام علی را اجابت کرد و بدو داد فاطمه گفت یارسول الله مردمان مرا طعنه میزنند که پدر تو را بمرد درویشی داد که مالی ندارد گفت « یا فاطمه أماترضین أنّي قد زوّجتك‌أقدم الناس إسلاماً و أکثرهم علماًو أفضلهم حلماً » راضی‌نباشی که من تورابمردی دادم که باسلام از همه پیشتر است وبعلم از همه بیشترو بحلم فزونتر گفتم راضي شدم برآنچه خدایتعالی و رسول راضی اند برای من . عکرمه گفت از پدرش از جدش از عبدالله که گفت تلقیتها من فی‌رسول‌الله صلّى الله عليه وآله فی‌قول‌الله « و هو الّذي خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً» گفت من از دهن پیغمبر گرفتم که گفت در این‌آیه که‌خدایتعالی‌علقه‌ای‌بیافریدو در صلب‌آدم نهاد آنگه از صلب‌آدم بشیث رسانید آنگه اورا میگردانید ازاصلاب طاهرین بارحام مطهرات آنگه‌آنرا به بخشید (١) و دو نیمه کرد یك نیمه در صلب عبدالله نهاد و یك نیمه در صلب ابوطالب از نیمهٔ اول و فاضلتر مرا آفرید که محمدم ومرا نبوّت ورسالت و کتاب داد و از نیمه دیگر علی را آفرید و او را طهارت و شجاعت ووصیت داد فذلك قول‌الله تعالی «وهوالذي‌خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً وکان‌ربك قدیراً وأنا وعليّ خلقنا من‌نور واحد» مرا وعلی را ازیك‌نور آفریدند .

ابوالحسن علی بن مهرویه القزوینی روایت کرد ازابواحمد داود بن‌سلیمان الغازی‌عن الرضا عليه السلام عن‌آبائه عليهم السلام از امیرالمؤمنین علی عليه السلام که او گفت رسول عليه السلام مرا گفت « یا علي‌اُعطیت ثلاثاً لم‌اعطها اُعطیت صهراً مثلي ولم‌اعط ، واُعطیت مثل زوجتك فاطمة ولم‌اُعط واُعطیت مثل الحسن و الحسین ولم اُعط» گفت سه چیز تورا دادند که مرا ندادند پدر زنی دادند تورا چون‌من ومرا ندادند وجفتی دادند تورا چون فاطمه ومرا ندادند وفرزندانی‌دادند تورا چون حسن و حسین ومرا ندادند .

---

(١) یعنی بخش وقسمت کرد

زيدالشحّام روايت کرد از صادق از پدرانش از حسين بن علي عليهما السلام كه او گفت يكروز من با برادرم حسن بن علي در بعضی کوبهای مدینه میرفتیم جابر عبدالله انصاری وانس بن مالك ازپیش ما برافتادند اماجابر مالك نبود برخود تادرپای ماافتادوبوسه بردست وپای ما میدادانس اورا ملامت کرد گفت تو باشیبت ومکان تو از رسول این میکنی جابر گفت بسیار مگوی ای انس که من آن شنیده‌ام از رسول عليه السلام در حق ایشان که گمان نبردم کههر گز هیچ آدمی‌را باشد. انس گفت آن‌چیست؟ جابر گفت‌شنیدم ازرسول عليه السلام که گفت چون خدایتعالی خواست تامرا بیافرینندنطفه‌ای بیافرید ازنور سفید ودرصلب‌آدم نهاد آنکه میگردانید آنرا از اصلاب طاهرين بارحام طاهرات تا بصلب عبدالمطّلب‌رسانید آنکه‌آن‌را بدوفرقه کردیك‌فرقه بعبدالله داد ویك‌فرقه بابوطالب داد، ازعبدالله من‌آمدم واز ابوطالب علی آنکه نور من بفاطمه انتقال کرد ازعلی‌وفاطمه این‌حسن‌وحسین آمدندوایشان‌طاهرمطهّرند . أمّا نطفه فاطمه بحسن انتقال کرد ونطفه علی بحسین افتاد ،آنکه ازاو انتقال‌میافتد بائمه تابدامن‌قیامت. أمّا کیفیت‌تزویج برسبیل اختصار گفته شود ان‌شاءالله تعالی .

راویان أخبار روایت کرده‌اند ازأمیرالمؤمنین‌علی‌وعبدالله مسعود وعبدالله عباس وجابر عبدالله انصاری وانس مالك وبراءبن عازب وام‌سلمه زوجة النبي عليه السلام که ایشان گفتند بالفاظی مختلف ومعانی‌متّفق که‌چون فاطمه عليها السلام بالغ شد اکابر قریش‌ازأهل سابقه‌اسلام وشرف ومال بخواستن او برخاستند رسول عليه السلام همه را رد کرد وهر کسی‌را جوابی داد بروجهی، درجمله ابوبکر آمد و گفت یارسول‌الله تواسلام من‌وسابقه وصحبت‌من دانی وآنکه من‌پیری‌ام ازقریش وشنیده‌ام که تو گفتی«کلّ نسب وسبب منقطع إلاّ نسبي وسببي» هر نسب وسبب منقطع شود إلا نسب‌وسبب‌من‌مرا رغبت‌افتاده‌است که‌فاطمه‌را بمن‌دهی‌رسول عليه السلام ازاواعراض کرد وجوابی‌نداد دگرباره باز گفت‌اعراض کرد بیارسیم گفت.رسول عليه السلام گفت یاأبابکر[کار] فاطمه‌بامن‌نیست کار او باخداست خدایتعالی دهداورا بآنکه خواهد أبوبکر بیرون‌آمد این‌حال باعمر بگفت و گفت من‌میترسم که نباید که رسول‌را ازمن کراهتی هست وبرمن سخطی هست واین‌اعراض برای‌آنست . عمر گفت باش‌تامن بروم من‌نیزاین‌خطبه بکنم اگربامن همین گوید تو ایمن باش‌ازآنچه‌اندیشه کرده‌ای آنکه‌بیامدوهمان سخن که ابوبکر گفته بود بگفت رسول عليه السلام همان جواب که بابی‌بکر داده بود بعمر نیزبداد عمرباز آمد وابوبکر را گفت جواب همان است که تورا گفت أما گمان‌چنانست که اورا برای بعضی‌رؤساء عرب باز گرفته است که اورا عددی و

شوکتی باشد تا باو معتقد شود ایشان درین بودند که عبدالرحمن عوف درآمد گفت شمادرچه چیزید؟اینحدیث بااو بگفتند . عبدالرحمن گفت من بروم و بخواهم اورا. گمان چنانست که بمن دهد عمر گفت چرا ؟ گفت برای آنکه مرا مال بسیاراست ورسول مردی درویش است وممکن است که بمال مایل شود تاصرف کند دربعضی کارهای خود آنگه برخاست وجامه‌های نیکو پوشیده وطیب برخویشتن کرد و بیامد وخطبه کرد ، رسول ﷺ هیچ جواب نداد او را عبدالرحمن گمان برد که رسول ﷺ برای آن توقف کرد تااو مهر معین کند، گفت یا رسول‌الله اورا مهر چندین شتر و گوسفند وچندین بنده وچندین زر وسیم است ، رسول ﷺ خشم گرفت و دست‌دراز کرد و کفی از سنگ ریزه مسجد در دست گرفت ودر کنار عبدالرحمن ریخت و گفت این بردار تا مالت بیشتر شود آن سنگ ریزه دردست رسول ﷺ تسبیح کرد وچون بدامن عبدالرحمن عوف رسید در ومرجان شد آنگه گفت یاعبدالرحمن نه‌چندبار گفتم کارفاطمه بمن تعلّق ندارد بخدای تعلّق دارد و او را خدای دهد بآنکه خواهد والله که اگر دگرباره کسی از شما او را از من بخواهد شکایت اورا بخدای گویم ودر آنکه سنگ ریزه دردست رسول ﷺ تسبیح کرد مالك الانصاری این بیتها بگفت :

فَإنْ يَكُ موسى كَلَّمَ اللهَ جَهْرَةً ... عَلى جَبَلِ الطُّورِ المُنيفِ المُعَظَّمِ
فَقَدْ كَلَّمَ اللهُ النَّبِيَّ مُحَمَّداً ... عَلَى المَوْضِعِ الأعلَى الرَّفيعِ المُسَوَّمِ
وَإنْ يَكُ نَمْلُ البَرِّ بِالوَهْمِ كَلَّمَتْ ... سُلَيْمانَ ذَا المُلْكِ الَّذي لَيْسَ بِالعَمي
فَهٰذا نَبِيُّ اللهِ أحمَدُ سَبَّحَتْ ... صِغارُ الحَصَى في كَفِّهِ بِالتَّرَنُّمِ
عَلَيْهِ سَلامُ اللهِ ما هَبَّتِ الصَّبا ... وَما دارَتِ الأفلاكُ طَوْراً بِأنجُمِ (۱)

عبدالرحمن از آنجا بیرون آمد خجل شده و با نزدیك أبوبکر و عمر شد و سعد معاذ أنصاری که رئیس أوس بود حاضر آمد واین حدیث کردند گفتند رسول سادات و أشراف قریش را رد کرد در باب فاطمه و همه کس خطبه کردند و رغبت نمودند و علی أبوطالب هیچ تعرض نکرد وخطبه نکرد همانا منع او از آنست که مال ندارد گمان چنانست که خدا و پیغمبر فاطمه را برای او باز گرفته اند ولیکن بیائید تا برویم و از او بپرسیم و گوئیم تورا چه منع

(۱) اگر موسی(ع) با خداوند سخن گفت بر کوه‌طور بلندومعظم با پیغمبر ما محمد «ص» هم‌سخن گفت در جای بالاتر و بلند و عالی واگر مورچگان دشت بزبان باطن با سلیمان سخن گفتند که صاحب‌ملك آشکار بود اینك پیغمبر خدا احمد «ص» است که ریگهای ریزه‌دردست او بترنم تسبیح کردند، براو باد سلام خداوند مادام که باد صبا میوزد ومادام که آسمانها باستارگان میگردند .

کرد از آنکه فاطمه را ﷺ بنخواستی و جمله بزرگان قریش خواستند ، اگر گوید منع قلّت ذات الید است یاری دهیم او را بآنچه ممکن باشد . برخاستند و او را در خرماستان بعضی أنصاریان یافتند که اورا آب می‌داد بأُجرتی چون ایشان را بدید ایشان را بنشاندو آن رطبی که حق او بود در پیش ایشان نهاد از آن بخوردند و آن حدیث بااوبگفتند، أبوبکر گفت یاأباالحسن خدایتعالی مجامع فضل‌وشرف درتوجمع کرده تورا بانواع کرامت‌مخصوص کرد و هیچ خصلت از خصال خیر ندانیم و إلا در تو موجود است و مکان تو از رسول ﷺ از قرابت وصحبت و سابقه پوشیده نیست‌و أشراف قریش جمله این‌خِطبه بکردند وتونکردی چه منع کرد تورا از این چرا نروی و او را نخواهی که درین مناکحه شرف دنیا و آخرت است و گمان ما چنانست که خدا و پیغمبر او را برای تو باز گرفتند، چون‌ایشان این سخن بگفتندأمیرالمؤمنین را آب‌درچشم‌بگردید و گفت بهر حال جای رغبت است وأما منع‌من یکی دست تنگی است و یکی آنکه شرم می‌دارم که مواجهة این کلام با رسول در میان آرم ایشان گفتند بهرحال این‌خِطبه تورا باید کردن و او را تحریص کردند ، أمیرالمؤمنین ﷺ بـا خانه آمد و جامه بدل کرد و آمد تا بدر حجره‌رسول ﷺ رسول‌درحجره‌ام‌سلمه بوددربزد و رسول ﷺ در زدن او بشناخت پیش از آنکه او گوید من علی أم گفت یاأُم‌ّسلمه برخیز و در بگشای که « هذا رجل یحبّه‌الله و رسوله‌و یحب الله و رسوله » ام‌سلمه گفت‌این کیست که این منزلت دارد وتو مرا میفرمائی در بگشای تا اودر آید و خدایتعالی ما را فرمود تاحجاب کنیم رسول‌فرمود یا أم‌ّسلمه بالباب‌رجل لیس بالخرق‌ولا بالنزق مردیست براین درگه‌أحمق و سبکبار نیست و هو أخی و ابن عمّي وأحبُّ الخلق إليّ واو برادر منست و پسر عم من و دوست ترین خلقان بنزد منست ام‌سلمه گفت من برفتم و در بگشادم بخدائی خدا که او در را بدست بداشت تا آنکه بدانست که من در حجاب شدم آنگه درآمد و سلام کرد و گفت السلام علیك یا رسول الله ورحمة الله و برکاته وپیش رسول‌بنشست‌وساعتی‌سر درپیش أفکندومیخواست تا سخنی گویدشرم می‌داشت. رسول ﷺ گفت‌لك حاجة ؟ حاجتی داری گفت‌آری یارسول‌الله گفت یا رسول‌الله تو دانی که‌مرا ازپدر ومادر تو پذیرفته و مرا بجای‌فرزندان‌داشته‌ای‌وپدری کرده‌ای‌مرا وتربیت کرده و أدب آموخته و بر من ازپدر و مادر مشفق تربوده‌ای‌و تو دانی‌یا رسول الله که ذخیره من در دنیا و آخرت توئی وحق من وقرابت من و سابقه‌من پوشیده‌نیست برتو یارسول‌الله ومن شنیدم که تو گفتی « کلّ‌ُ نسب و سبب منقطع إلا سببي‌و نسبي » رسول‌الله ﷺ گفت اما السبب فقد سبّب‌الله ، وامّاالنسب‌فقدقرّب‌الله. علی ﷺ گفت ای رسول الله

مرا رغبت افتاده است در فاطمه و من بخطبه و رغبت او آمده أم و مرا میباید تا از او نسلی و فرزندی باشد رسول ﷺ گشاده روی شد و در روی او بخندید و گفت یا علی چیزی داری تا او را بتو دهم گفت یا رسول الله أحوال من بر تو پوشیده نیست که مرا درجهان جز أسبی و شتری آبکش و تیغی ودرعی نیست رسول ﷺ گفت أمّا اسب بکارت آید تا بر او جهاد کنی وامّا تیغ نگزیرد تورا ازاو ذبّ و دفع کنی از دین خدای و روی رسول خدای . وأمّا شتر بکار آیدت تا رحلی و چیزی بر او نهی برو و درع بفروش أمیرالمؤمنین از پیش رسول ﷺ بیرون آمد و بنمازگاه خود رفت و نماز میکرد رسول ﷺ سلمان را بفرستاد و گفت برو علی را بخوان سلمان بیامد و گفت أجب رسول‌الله إجابت کن رسول خدا را علی با پیش رسول آمد چون در آمد رسول را گفت « أبشر یاعلي فانّ الله قد زوّجك بها في السماء قبل أن اُزوّجکها في الارض » بشارت باد تورا که خدای فاطمه را بتو داد در آسمان پیش از آنکه من اورا بتو دهم در زمین و در اینحال فرشته بمن‌آمد پرها و رویها مختلف که پیش از آن نیامده بود و مرا گفت «أبشر یا محمّد باجتماع الشمل و طهارة النسل » من گفتم یا فرشته نام توچیست؟ گفت نسطائیل استیکی از جملهٔ موکلانم بقائمه‌ای‌ازقوایم عرش ومن‌این بشارت از خدای تعالی خواسته ام وجبرئیل براثر من میآید بتفصیل این‌حال . عبدالله میمون گفت که ما را روایت کرد ابوحنیفه درمکه جماعتی بسیار دردنبال او بودند طالبیان ایستاده و نشسته از ابوالزبیر ازجابر عبدالله انصاری‌از رسول ﷺ حدیث محمود الملك چنانکه‌برفت و قوله «جئتك‌لتزوّج النور من النور» رسول ﷺ گفت این سخن تمام نگفته بود محمود تا جبرئیل فرود آمد و رسول را بشارت داد و گفت خدای این عقد بفرمود بستن در آسمان و حریری سفید از حریرهای بهشت در دست من نهاد و سطری برآنجا نوشته بود بنور گفتم یا جبرئیل این چیست که اینجانوشته‌است ؟ گفت اینجا نوشته است که خدای تعالی اطلاعی کرد بر زمین و تورا برگزید و رسالت داد باری دیگر اطلاع کرد وبرای تو برادری و صاحبیو ولیّی برگزیدودختر تورا باوداد من گفتم آن کیست گفت برادرت دردین وپسر عمت‌درنسب علی بن‌أبی‌طالب و خدای تعالی بفرمود خازنان بهشت را تا بهشتها را بیارایند و دور و قصور و غرف ومنازل او. درخت طوبی را بفرمود تا بار برگرفت بانواع‌حلیّ و حلل وحورالعین را بفرمود تا یس‌وطه‌و طواسین و حوامیم میخواندند و بادهای بهشت را فرمود تا انواعی‌عطر و طیب در بهشت پراکند وبفرمود تا فرشتگان آسمانها در آسمان چهارم حاضر آمدندبنزدیك

بیت المعمور ملائکه صفح اعلی و ملائکه آسمان هفتم و ششم و پنجم و چهارم و سیم و دوم و اول حاضر آمدند ، و بفرمود تا منبر کرامت بنهادند در بیت المعمور و آن منبریست که آدم براو خطبه کرد چون خدای تعالی اورا اسماء باز آموخت و آن منبریست از نور (۱) وفرشته را بفرمود تا بر آن منبر رفت نام او راحیل فرشته ایست که در میان فرشتگان از اوفصیح تر نیست و او را گفت تا خطبه کرد و حمد و ثنـای خدای کرد و در بعضی کتب آمد که خطبهٔ راحیل این بود « الحمد لله الاول قبل أولیّة الاولین الباقي بعد فنـاء العالمین نحمده إذجعلنا ملائکة روحانیین و بربوبیّته مذعنین فله علی ماأنعم علینا شاکرین حجبنامن الذنوب وسترنا من العیوب أسکننا السموات و قربنا إلی السرادقات و حجب عنّا النهم بالشهوات وجعل نهمتنا وشهوتنا في تهلیله وتسبیحه، الباسطرحمته الواهب نعمته جل عن إلحاد اهل الارض من المشرکین و تعالی بعظمته عن إفك الملحدین انذرنا بأسه و عرفنا سلطانه توحد فعلی فی الملکوت الاعلی و احتجب عن الابصار و اظلم نور عزته الانوار وکان من إسباغ نعمته و إتمام قصّته انرکب الشهوات فی بني آدم إذ خصهم بالامر اللازم لینشر لهم الاولاد و ینشیء لهم البلاد فجعل الحیوة سبیل اُلفتهم والموت غایة فرقتهم و إلیه المصیر. اختار الملك الجبّار صفوة کرمه و عبد عظمته لامته سیدة النساء بنت خیر النبیّین و سید المرسلین و إمام المتّقین صاحب المقام المحمود و الیوم المشهود و الحوض المورود فوصل حبله بحبل رجل من اهله صاحبه المصدق دعوته المبادر إلی کلمته علی الوصول بفاطمة البتول بنت الرسول. قال الله تعالی عزّ و جلّ زوّجت عبدي من أمتي فاشهدوا ملائکتي » خدای تعالی گفت عقیب خطبهٔ این فرشته که من پرستارم را بەبندەام دادم گواه باشیدای فرشتگان من گفت آسمانها از خرمی بخندیدند و خدای تعالی مرا فرمود که عقد ببند عقد ببستم و فرشتگان گواه گرفتم و این نوشته گواهی فرشتگانست برین حریر و خدای تعالی مرا فرمود که برتو عرض کنم ومهری از مشك سفید براو نهم برضوان سپارم خازن بهشت. و خداوند تعالی درخت طوبی را فرمود تا آنچه داشت ازحليّ وحلل نثار کرد آنگه ابری بفرستاد تادرّ و یاقوت و انواع جواهر نثار کرد و فرشتگان سنبل و قرنفل بر-

(۱) منبر از نور جسم ملکوتی است وآدم خاکی عنصری بر آن منبر ملکوتی نشست چون آدم جامع همه حضرات است و تواند باعتبار حضرت ملکوتی کـه در او هست برمنبر نور بنشیند هرچند باعتبار بدن ناسوتی تسلط برملکوت ممکن نباشد چنانکه فرزندان آدم باعتبار جمعیت خـود سلطه بر همه جهان پیدا میکنند باینکه دور ونزدیك را میدانند ومی‌بینند بااینکه‌احاطه جسمی قامت انسان براین فضای نامتناهی‌ممکن نیست .

افشاندند و حور العین برچیدند وبهدیه بیکدیگر می‌دهند و بآن فخر میکنند تا بروزقیامت و می‌گویند این از نثار فاطمه است آنگه فرمود تا آن ابر طومارها نثار کرد بمهر مشك فرشتگان گفتند بار خدایا اینها چیست گفت این ودیعتهاست شیعهٔ علی و فاطمه را نزدیك شما تا بروز قیامت چون روز قیامت باشد بر صراط بایستید و هر کس که برشما بگذرد که مثقال حبّه‌ای‌ازمحبت علی‌در دل او باشد و محبت فاطمه و فرزندانش این جوائز باو دهید ببهشت و بیزاری از دوزخ ، او را ببهشت برید بی حساب این حکم است که‌من کرده ام پیش ازآنکه خلق‌راآفریدم، آنگه گفت چون روز قیامت‌باشد من برصراط بایستم و آن فرشتگان با من ، آن در دست گرفته چون یکی از شیعهٔ ماو دوستداران ما باو بگذرد این نامه بدست راست‌او دهند برعنوانش نوشته «براءة من‌العليّ الجبّارلشيعة عليّ وفاطمة من‌النار» آنگه برای ایشان نجیبها بیاورند از نور پالانها برآنها نهاده از یاقوت سرخ بفرش حریر و دیبای عبقری و سبز اولیاء برآن نشینند و فرشتگان درپیش و پس او بهیچکس نرسند و إلا از راه ایشان دورشود با جلال‌و إکرام ایشان و خلایق در ایشان می‌نگرند و این کرامات می‌بینند تا بدر بهشت رسیدن‌آن‌طومارها برافلاخند(۱) و گویند بیائید ای‌خلایق وجوائز خدای برخوانید رضوان و خزنه گویند « یا أولیاءالله اُدخلوها بسلام آمنین» درهای بهشت برایشان بگشایند هیچکس ایشان را بازندارد تا بأعلی درجات جنات رسند با ما در درجه ما باشند در أعلا علّیین . آنگه گفت هر که خواهد که خدای او را چنان زنده دارد که ما را و چنان بمیراند که ما را و در قیامت با ما حشر کند او را و در درجه ما باشد باید تا بماتولاّ کند و از دشمنان ماتبرّا کند و دشمن ما را دشمن دارد و لعنت کند ایشان راکه خدای تعالی دشمنان ما را لعنت کرده‌است برزبان پیغمبران و فرشتگان و جملهٔ‌خلقان، آنگه گفت منادی ندا کرد از عرش یا ملائکتی و سکّان‌جنّتي برّکواعلی‌تزویج فاطمة من‌عليّ فقد بارکت علیهما‌ای‌فرشتگان‌من وای‌ساکنان عرش و بهشت من مبارکباد گوئید برتزویج فاطمه و علی که من برایشان برکت کردم راحیل گفت کدام برکت باشد عظیم تر از کرامت تو ایشان را و بشارت ایشان را ببهشت و ایشان هنوز در دنیا اند خدای تعالی فرمود یا راحیل از برکت من برایشان آنست که‌من ایشان‌را برمحبت خود جمع کردم واز فرزندان ایشان امامانی کردم که عالمیان‌را دعوت کنند بادین من وبایشان حجت انگیزم برخلقانم‌تابروز قیامت، آنگه جبرئیل گفت خدا مرا فرموده‌است

(۱) افلاختن پیش‌ازین در این کتاب استعمال شده است و درکتاب برهان قاطع ومانند آن این لغت را نیافتم و ظاهراً بمعنی گشودن و بازکردن نامه و طومار است .

تا تورا بگویم که فاطمه را بعلی دهی وایشان را بشارت دهی بدو پسر زکی نجیب طاهر خیّر فاضل در دنیا و آخرت یا علی این فرشته از برمن برفت من در حال کس فرستادم بتو وعزم مصمّم کردم بر آنکه فرمان خدای پیش گیرم درین باب. علی گفت یا رسول الله کار من باینجا رسیده است که خدای تعالی مرا یاد کند در ملاء أعلی (۱) و در بهشت‌ها حدیث من کنند و عقد و نکاح من در آسمان بندند بحضور فرشتگان رسول صلی الله علیه و آله گفت یاعلی خدای تعالی چون ولی خود را اکرام کند آن دهد اورا که هیچ چشم چنان ندیده باشد وهیچ گوش چنان نشنیده باشد و برخاطر هیچ بشر چنان نگذشته باشد، علی گفت من گفتم «رب اوزعني أن أشكر نعمتك الّتي أنعمت علي» بارخدایا مرا توفیق ده تا شکر نعمتی که برمن کردی بگزارم رسول صلی الله علیه و آله گفت آمین. آنکه رسول صلی الله علیه و آله گفت یاعلی برخیز وبمسجد رو که من براثر تو می آیم تا آنچه خدای فرموده است بجای آرم بحضور مهاجر و انصار وذکر کنم از فضل تو آنچه چشم تو بآن روشن شود وچشم دوستان تو دردنیا و آخرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت من از نزدیك رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمدم و ازخرمی ندانستم تاچگونه روم در راه ابوبکر وعمر ازپیش من بر افتادند مرا گفتند ماوراءك چه خبر است گفتم رسول صلی الله علیه و آله فاطمه‌را بمن داد و گفت خدای تعالی اورا بتو داد وعقد شما درآسمان ببستند ورسول صلی الله علیه و آله براثر من می‌آید تااین حدیث تمام کند ایشان‌نیز شادمانه شدند و بامن بمسجد آمدند براثر رسول صلی الله علیه و آله برسید وروی او ازخرمی تازه و شکفته گفت بلال کجاست بلال را بخواند و گفت برو وآوازده مهاجروانصاررا، او برفت وصحابه را جمع کرد و رسول صلی الله علیه و آله بنزدیك منبر بنشست تا مردم جمع شدند آنکه برمنبرشد واین خطبه برخواند (۲) الحمدلله المحمود بنعمته المعبود بقدرته [ومیّزهم بأحکامه] (۳) المطاع بسلطانه

(۱) یعنی مقام آنحضرت نزد خدابدان‌حد از بلندی وعزت رسیده است که هرگاه نظیر آن در مردم ،این جهان اتفاق افتد بزرگان آنها را فراموش نمیکنند و همیشه دریاد دارند اماخداوند هیچکس را فراموش نخواهد کرد .

(۲) اهل ظاهر را درسخن گفتن فرشتگان اوهام بسیار است وشاید انکارکنند واهل تحقیق را حقیقت مقصود آشکار است واین ازجمله آن متشابهاتست که معنی آن را بخداوند باید واگذاشت و توجیه بی‌دلیل نکرد ، و اگر گویند خداونداسماء را بآدم آموخت وملائکه در مقابل او اظهار عجز کردند و کسی که اسم نداند چگونه خطبه کند گوئیم ملائکه همانوقت که گفتند ما اسماء نمیدانیم با خداوند تکلم کردند که «سبحانك لاعلم الا ما علمتنا» ونطق آنان نوعی دیگر است که چون بزبان‌عربی درآید باین مضمون شود و نسبت تفهیم و تفهم آنان بهمه زبان‌ها علی‌السویه است وشرافت‌زبان عربی است که خداوندآنرا برای قرآن برگزید . (۳) جملهٔ بین دوقوس زائد است.

إليه فيما عنده المرهوب من عذابه النافذ أمره في أرضه و سمائه ، الّذي خلق الخلق بقدرته ، وميّزهم بأحكامه ، وأعزهم بدينه، وأكرمهم بنبيّه محمّد صلّى الله عليه وآله ثم إنّ الله تعالى قدجعل المصاهرة نسباً لاحقاً وأمراً مفترضاً وشّج بهاالارحام ، ونسخ بهاالآثام ، والزمها الانام فقال تبارك اسمه وتعالى جدّه هوالذى خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً، وكان ربّك قديراً. فأمرالله يجرى إلى قضائه ،وقضاؤه يجرى إلى قدره ، وقدره يجرى إلى اجله ،ولكل قضاء قدر، ولكل قدراجل ولكل اجل كتاب ، يمحوالله مايشاء ويثبت، وعنده امالكتاب، ثمّ إنّ الله تعالى امرني ان ازوج فاطمة من عليّ واشهد كم انّي قدزوّجتها إيّاه على اربع مائة مثقال فضّة » آنكه گفت بدانيداى معاشر مهاجر وانصار كه جبرئيل بنزديك من آمد و مرا خبر داد كه خداى تعالى فرشتگان را بنزديك بيت المعمورجمع كرد وايشان را گفت گواه باشيدبرمن كه پرستارم فاطمه را به‌بنده‌ام دادم على بن ابى‌طالب آنكه بنشست و گفت ياعلى برخيز و براى‌خود خُطبة كن اميرالمؤمنين على عليه السلام برخاست واين‌خطبه برخواند .

«الحمد لله الّذى‌قرب من حامديه ، ودنى‌من‌سائليه،ووعدالجنّةمن يتّقيه ، وانذربالنّار من‌يعصيه ، نحمده على‌قديم إحسانه وإياديه ، حمد من يعلم‌أنّه خالقه وباريه، ومميته ومحييه وسائله عن مساويه ، و نستعينه ونستهديه، ونؤمن به و نستكفيه، ونشهد ان لاإله إلاّالله‌وحده لاشريك‌له شهادة تبلغه‌وترضيه وأنّ محمّداً عبده ورسوله، صلاة تزلفه وتحظيه ، وترفعه و تصطفيه . ان خيرماافتتح به واختتم قول‌الله تعالى وأنكحوا الايامى منكم والصالحين من‌عبادكم وإمائكم ـ الايه ـ والنكاح مما امرالله به ويرضيه‌واجتماعنامما قدّره‌الله‌واذن فيه وقدزوّجني‌رسول‌الله صلّى الله عليه وآله ابنته فاطمة وجعل صداقها درعي‌هذافاسئلوه‌واشهدوا فانى‌قدرضيت بذلك . فقال‌المسلمون ارضيت يارسول‌الله ؟ فقال : نعم زوّجتها منه ونعم الختن ونعم الاخ لي وهو السيد في‌الدنيا و ـ الاخرة ، وهو من‌الصالحين» .

آنكه گفت رسول عليه السلام دخترش را فاطمه بمن‌داد بپرسيد و گواه باشيد كه من راضى‌شدم مسلمانان گفتند يا رسول‌الله بدادى و راضى شدى ؟ گفت آرى ونيك داماديست و نيك‌برادرى اومرا وسيداست هم دردنيا وهم درآخرت ازجملهٔ صالحانست ، على برخاست وسر برزمين‌نهاد بسجدهٔ شكر خداى راگفت «الحمدلله‌الّذى‌حبّبني إلى خير البريّة محمّد صلّى الله عليه وآله» مسلمانان گفتند « بارك‌الله فيكما و عليكمـا و جمع شملكما واسعدجدّكما و أخرج‌منكمـا الكثيرالطيّب» خداى مبارك گرداند ، و شملتان مجتمع باد ، و بختتان نيك باد ، و خداى شما را فرزندان

بسيار پاکیزه دهاد ، آنگه رسول ﷺ فرمود تا طبقی بُسر (۱) بیاوردند و بنهادند رسول ﷺ گفت بربائید بر بودند رسول ﷺ در حجره‌های زنان رفت گفت باین خرمی برای فاطمه‌دف زنید آنگه علی را گفت یاعلی برخیز و درعت بفروش تا در این کار صرف کنی امیرالمؤمنین گفت من برخاستم و درع بر گرفتم تا ببازار برم اعرابی از پیش من بر آمد و گفت یاعلی‌این درع بهائیست ؟ گفتم آری گفت بچندمیفروشی گفتم بپانصددرهم. دست‌در آستین کردوصرّه‌ای مرا داد و گفت پانصد درهم در اوست و من درع باو دادم و پانصد درم با نزدیك رسول‌آوردم مرا گفت چه کردی گفتم بفروختم بپانصد درهم ودرمها اینك، گفت بکه فروختی گفتم‌باعرابی گفت آن اعرابی‌را شناختی گفتم نه یارسول‌الله گفت جبرئیل بود و پیش ازآنکه تو بازآمدی درع باز آورد و بمن‌داد ، آنگه ابوبکر را بخواند و مشتی ازآن درم بر گرفت و باو داد گفت یا ابابکر ببازار رو و چیزی خر که ایشان را بکار آید و سلمـان و بلال را با او بفرستاد تا باو یاری کنند در حمل آن و مشتی دیگر بر گرفت وبأسماء بنت عمیس داد و گفت برو برای فاطمه طیب‌خر، ابوبکر گفت آن درمها که رسول بمن داد شصت وسه درم بود بروایتی دیگر شصت ونه گفت‌من برفتم وبآن درمها بستری بخریدم از خیش مصر وپشم در او آکنده ونطعی ادیم ومخدّه‌ای‌أدیم‌لیف دراو آکنده وعبائی قطوانی‌وقربه‌ای‌ازآن آب (۲)و کوزهٔ چندوسبوی چند و مطهره برای‌وضو وپردهٔ پشم وبروایت وهب القرشی پیرهنی سنبلانی بچهار درهم‌بخرید و مقنعی بچهار درهم و تختی و فرشی از سازه (۳) وحصیر هجری و آسیائی وقعبی‌برای شیر (سبوی‌سبز)ابوبکر گفت از‌آن متاع بعضی من گرفتم وبعضی سلمان و بعضی بلال وپیش‌رسول آوردیم و او در حجرهٔ ام سلمه بود رسول چـون در او نگرید زار زار بگریست و سر بسوی آسمان کرد و گفت « اللهمّ بارك لقوم‌جلّ آنیتهم الخزف » بار خدایا بر کت کن قومی را که بیشتر اناء‌های ایشان سفالست «اللهمّ بارك‌لآ ل محمّد في‌جهازهم » بار خدایا بر کت کن آل محمّد را برجهاز ایشان و باقی‌درم بام‌ّسلمه داد و گفت نگهدار بوقت‌حاجت. امیرالمؤمنین برفت‌از آنجا و یك ماه توقف کرد و همهٔ دل او مشتاق و معلّق بآن کار بود ولیکن شرم میداشت و هروقت که رسول ﷺ او را دیدی بخلوت گفتی یاعلی میدانی که بهترین زنان جهان را بتو داده اندچه نیکو است جفت تو چون یکماه براین بگذشت، عقیل گفت ای برادر چرافاطمه

---

(۱) بسر غورهٔ خرما است وشیرین است .

(۲) یعنی برای آب .

(۳) سازه لیف خرما است وهرچه ازآن بافند .

را باز نمیخواهی تا چشم ما روشن شود باجتماع شمل شما ،علی گفت ای برادر والله که رغبت من بیش از این است اما حیا منع میکند گفت بیا تا برویم و این حدیث را با رسول بگوئیم برخاستند و برفتند در راه ام ایمن را دیدند مولاة رسول ﷺ گفت کجا میروید گفتند پیش رسول خدا باین کار گفت شما بسلامت باز گردید که این حدیثی باشد بدست زنان راست آید تا ما بگوئیم آنگه برفت و این حدیث با ام‌سلمه بگفت او کس فرستاد و زنان رسول‌راحاضر کرد و رسول ﷺ در آمد و گفت برای چه مجتمع شده‌اید ،ام سلمه گفت یا رسول‌الله برای کاری که اگر خدیجه زنده بودی چشمش بآن روشن بودی رسول‌ﷺ چون‌نام خدیجه‌بشنید بگریست آنگه گفت مانند خدیجه کجاست تصدیق کرد مرا آنگه که مردمان مرا تکذیب کردند وانیس بود چون مردمان مرا موحش بکردند ومراقوت داد در دین خدای ومواسات و مساعده کرد بامن در جان و مال و خدای تعالی مرا فرمود تا او را بشارت‌دهم‌بخانه‌ای در بهشت از زمرد سبز که در او تعبی و نصبی و ضجرتی نباشد زنان گفتند یا رسول‌الله هرچه تو از خدیجه گوئی بیش از آنست جز آنکه اوبا جوار ایزدی رفت خدای تعالی اورامهنا کناد و ما را بااو حشر کناد یا رسول‌الله برادر و پسر عم تو علی‌بن ابی‌طالب‌میخواهد که فاطمه را باو دهی رسول ﷺ گفت چرا او نگفت این حدیث ؟ گفتند یارسول‌الله حیا منع میکند اورا رسول ﷺ گفت یاام ایمن برو و علی را بخوان او برفت وعلی را بخواند واو مترصدنشسته بودتاچه جواب دهدعلی چون ام‌ایمن‌را دید گفت چه گفت‌رسول درآنچه اورا گفتی؟ گفت ترا میخواند علی برخاست وپیش‌رسول رفت وبنشست شرم‌زده سردرپیش افکند رسول گفت یاعلی میخواهی‌تاجفتت‌را بتودهم گفت بلی‌یارسول‌الله حباً وکرامة گفت‌امشب‌یافرداشب‌ان‌شاءالله‌تعالی آنگه ام‌سلمه را گفت آن درمهای فاطمه که بتو دادم بیاور بیاوردم از آنجا مشتی بر گرفت و بعلی داد و گفت باین گاو روغن خر و خرما وماستینه اوبخرید، مشتی دیگر بعمر دادو گفت باین جامه خر و قدری طیب برفت و بخرید ، پس سعدمعاذ آمد و ده گوسفند آورد و گاوی و شتری ، سعد بن ربیع بیامد و اشتری و پنج گوسفند بیاورد ، و سعدبن خیثمه آمد دو شتر آورد ،ابو ایّوب انصاری آمد و گوسفندی آورد و خرواری خرما آورد ، و خارجة بن زید آمدو شتری آورد و گاوی و چهار گوسفند ، و عبد الرحمن عوف آمد و پنج خروار خرما آورد ، و عثمان‌عفّان آمد و پنج خروار خرما آورد ، و بیست گوسفند و مشکی گاو روغن، و هر کس از صحابه آمدند وهدیّه‌آوردند و هدایا بسیارجمع شد آنجاو رسول هدایاپذیرفتی

و عوض بدادی آنرا وصدقه نپذیرفتی رسول بفرمود تا آنچه گندم بود تفرقه کردند و هر کس را نصیبی‌داد از صحابه تا ببردند و آرد کردند و بپختند ، و علی را گفت یاعلی امشب مرا و تورا باین مشغول باید بودن که این گاوان و گوسفندان بکشیم امیرالمؤمنین میکشت وپوست میکند ورسول عليه‌السلام مفصل میکرد چون روز بود تمام کرده بودند امیرالمؤمنین گفت بردست رسول اثر خون ندیدم چون‌روز بودرسول عليه‌السلام کس فرستادو صحابه را بخواند و گفت‌امروز زفاف و خرمیست مرا یاری دهید بتن خود و موالیان خود تا ولیمهٔ علی بسازیم صحابه برهنه شدند ودیگهـا برنهادندو آتش بر کردند گروهی گوشت پاره میکردند و گروهی می‌شستند و رسول عليه‌السلام چون جد ایشان‌دیددعا کردو گفت«اللهم اعنهم علی طاعتك ولاتؤیسهم من رحمتك ولا تخلهم من‌فضلك »چون‌دوساعت ازروز بگذشت همه طبخهاساخته بودند وطعامها معد کرده بودند رسول عليه‌السلام علی‌را گفت برخیزوجمله مهاجر وانصاروجمله اهل‌مدینه‌ازمردان وموالی‌وبندگان و کودکان همه‌را بخوان وحاضر کن و هیچکس را در مدینه رهامکن که او را نخوانی ، علی گفت یا رسول‌الله چگونه کنم و اینقوم پراکنده ؟ بهری درشهر وبهری دربیرون‌شهردرکشت‌زارها و خرماستانها من چگونه رسم بایشان گفت یاعلی تو بربام این خانه رو و آواز در ده و بگو « أيها الناس أجيبوارسول‌الله» ای مردمان اجابت کنید رسول خدا را که خدای تعالی آواز تو بگوش همه برساند اگر چه بهری بشرق‌باشند وبهری‌بغرب از کرامت من برخدای همچنانکه‌آواز ابراهیم چون‌خلق‌را برحج دعوت کرد وبگوش همه خلایق برسانید(١) وذلك قوله « واذن‌فی‌الناس بالحج یاتوك‌رجالا وعلی کل‌ضامریأتین من کل فج عمیق» امیرالمؤمنین بربام خانه رفت‌وآواز درداد وخدای تعالی‌آواز او بگوش آنانکه درمدینه وخارج مدینه بودند برسانید تاهمه جواب‌دادند و گفتند «لبیك‌لبیك یاداعی‌النبی وسعدیك» ومردمان سردرنهادند از هرجا بشتاب میآمدند رسول عليه‌السلام بفرمود تادرمسجد نطعها بیفکندند وطعام بیاوردند ومردم‌را نان بدادند تا در مدینه هیچکس نماند از مردان و زنان و کودکان و بردگان الاکه همه طعام بخوردند وسیرشدند وهر که خواست که‌چیزی برداردبرداشت وطعام بسیاربماند ازبرکت‌رسول عليه‌السلام مردم برد گرروزباز آمدندوباقی‌طعام بخوردند روزسیم دیگرهیچ نماند جزآن گوسفند ابوایوب انصاری گفت‌یارسول‌الله‌این گوسفندراچه‌افتاده‌است بروخشم گرفته‌اند یابرخداوندش

(١) راوی از سخن رسول صلی‌الله علیه و آله چنان فهمیدکه رسیدن دعوت بهمه مردم باعجاز بود نه آنکه ایشان بیکدیگر گویند تا دعوت بگوش همه برسد بطور عادی چنانکه در دعوت عام به طعام غالباً چنین است والبته فهم آنکس‌که حاضر بود براحتمال غائبان رجحان دارد .

یا برای آنکه مستحقراست و اندك یا گوشتش حرام است والله که من جز این نداشتم والا فدا کردمی رسول صلی الله علیه و آله گفت یا ابا ایوب علی خواست تا اورا بکشد جبرئیل گفت مرا تأخیر کن که اوراشأنی وکاری خواهد بودن ، آنکه یزید بن الجبیر الانصاری رافرمود تا آن گوسفند را بکشت وپوست کند وبپخت رسول صلی الله علیه و آله گفت مفصل کن این گوسفندرا واستخوانش را مشکن همچنان کرد و رسول بفرمود تا آن گوسفند تنها بنهادند و دگرباره ندا کردند و جمله صحابه‌را باز خواند و رسول ایشان را گفت بخورید از این طعام بنام خدای واستخوانهای او هیچ مشکنید همچنان کردند رسول بفرمود تااستخوان او جمع کردند ودر پوست نهادند ودعا کرد تا خدایتعالی آن گوسفندرا زنده کرد جبرئیل آمد و گفت یا محمد خدایت سلام میکند ومی گوید اگر امروز ازمن بخواهی که همهٔ دنیا از شرق وغرب وسهل وجبل وبر و بحر زایل کنم واگر خواهی تا هرچه گذشته اند باز آرم ازبزرگواری این نامها. رسول صلی الله علیه و آله گفت وقترا إحیاء این گوسفند میخواهم تا ابوایوب‌را دهم و خدای تعالی أبوایوب را ازآن نسل کرامت وبرکت بسیار داد مسلمانان چون آن بدیدند ایشان‌را یقین زیاده شد رسول صلی الله علیه و آله گفت یاأبا ایوب بنگر تا گوسفند تو هست ابوأیوب در نگرید گفت والله یارسول الله همانست چه گوسفند مرا یکچشم سیاه ویك چشم ازرق بود واین همانست و خدای تعالی شیر اوسبب شفای بیماران کرد هر بیماری که‌از او بخوردی تندرست شدی وآن گوسفندرا مردم مدینه مبعوثه خواندندی ، وعبدالرحمن‌عوف دراین معنی چندبیت (۱) بگفت وهی هذه :

عَجِبْتُ لِأَمرِ اللهِ وَ اللهُ قـادِرٌ ... عَلىٰ ما یَشاءِ مِنْ خَلْقِهِ وَ یُرِیدُ
وَلا عَجَبٌ مِنْ أَمرِ رَبِّي فَإِنَّـما ... عَجِبْتُ بِمَرْءٍ فِي الضَّلالِ یَبِیدُ
وَمَنْ قَدْ ثَوىٰ فِي قَلْبِهِ الكُفْرُ وَالعَمىٰ ... وَ قارَنَهُ الشَّیْطانُ فَهُوَ مَرِیدٌ
أَلَمْ یَبْصُرُوا شاةَ ابْنِ زَیْدٍ وَحالَها ... وَ فِي أَمرِ ها لِلطّالِبِینَ مَزِیدٌ
أَلا یَرْجِعُوا عَنْ کُفْرِهِمْ وَضَلالِهِمْ ... وَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ ذِي الجَلالِ رَشِیدٌ
وَقَدْ ذُبِحَتْ ثُمَّ اسْتَجَرَّ إِهابُها ... وَ فَصَّلَها قِسْماً هُنـاكَ یَزِیدُ
وَأَنضَجَ مِنْهَا اللَّحْمَ وَالعَظْمَ وَالكُلىٰ ... فَهَلْهَلَهُ بِالنّارِ فَهُوَ هَرِیدٌ

(۱) در بحار و مناقب آن ابیات که دلالت برایمان و اخلاص عبدالرحمن عوف میکنند مذکور نیست وهمانرا که حاوی معجزه است نقل کرده‌اند ودر روایتی در همان کتب قصه زنده کردن گوسفند ابی ایوب را گویند در وقت ورود آنحضرت بمدینه بود .

وَ جَمَعْنا حتّی نحوْنا لأكلهِ ... وَ عَرَفَ مِنهُ العَظمُ وَهو جَدیدُ
أتی بإهاب الشّاة أجرد عظمها ... وَ نحنُ لهُ فیما هناكَ شهودُ
فجلّله بالبُرد ثمّ دعا به ... وَ لمْ یكُ مِنْ ربّ السّماءِ بعیدُ
فأحیا لهُ ذُو العرشِ وَ اللهُ قادرٌ ... فعادتْ بحالٍ ما یشاءُ یعودُ (۱)

عثمان عفّان رسول‌را پرسید که‌یارسول‌الله‌چه دعا خواندی که خدای تعالی آن گوسفند را زنده کرد گفت «إلهي أنت خلقتها وأنت افنيتها وانت قادر علی إعادتها فاحيها ياحيّ لا اله إلاّ انت» چون‌مردم متفرق شدندرسول ام‌سلمه را بخواند و ام‌ایمن و سوده را و حفصه را و زنان‌مهاجر و انصار را و گفت بکار فاطمه قیام کنید و او را بیارائید عایشه گفت و ام‌ایمن‌در نزدیك فاطمه شدیم‌تااورا بیارائیم نوری رادیدیم میان دوچشم اوتابان چون نور آفتاب وجمالی و حسنی که مثل‌آن ندیده بودیم بنشستیم ودر آراستن او گرفتیم‌او جامهاو فرش خدیجه‌بیاورد آن جامها دراو پوشانیدیم و آن طیب که خریده بودیم براو میکردیم او گفت مرا پاره طیب هست من بروم و آنرابیارم. آنکه برفت و پاره گلاب آورد که ما هرگز چنان ندیده بودیم و چیزی دیگر آورد بمانندپرهای‌مرغی‌لطیف ما گفتیم هزاربارازمشك أذفر خوشتر است ام‌سلمه گفت این چیست‌یابنت رسول‌الله؟ گفت اما این آب عرق رسول است در وقت گرمگاه که اودر آمدی عرق کرده من‌آن عرق بگرفتمی ودر جائی جمع کردمی‌و اما آن زغب مردی نزدیك پدرم آمدی او را دحیۀ کلبی گفتندی چون برخاستی از او چیزکها بیفتادی من بر گرفتمی امروز که مرابکار میآید پیش‌آوردم رسول ﷺ این می‌شنید گفت یابنتی آن دحیۀ کلبی نبود

---

(۱) شگفت‌آیدم ازکار خدا وخداوند قادر است‌برهرچه‌خواهدکه‌درخلق اجرا کند و اراده‌اش تعلق گیرد وعجب از کار پروردگار من نیست عجب از آن کس است که با این همه آثار قدرت در گمراهی هلاك میشود و هرکس در دلش کفر وکوری باشد وشیطان قرین او باشد تمردکندآیاگوسفند فرزند زید را ندیدند و حال‌اورا، که در کار او طالبان را زیادتی بصیرت است . آیا ازکفر وضلالت باز نمیگردند با آنکه ازجانب خداوند ذوالجلال دلیل آمد برای ایشان . گوسفند کشتند و پوستش را برآوردند و یزیدبن جبیر آنرا بخش وقسمت‌کرد وگوشت واستخوان وکلیه آنرا پخت وبآتش‌مهرا کرد تا ازهم گسیخته شدند و مارا دعوت‌کرد وفراهم نمود تا ازآن خوردیم و استخوانش‌را دیدیم تازه و شناختیم پوست‌آن‌راآوردند و استخوان بی‌گوشت درآن ریختند وماحاضر بودیم اورا دربردی بپوشید و دعا کرد، واز خداوند آسمان دورنیست، صاحب عرش آنرا زنده کرد و خداوند قادر است گوسفند بحال اول بازگشت و هرچه خدا خواهد باز میگردد .

آن جبرئیل بود عليه‌السلام وليكن خنك ترا كه طيب تو از جبرئيل امين بود وعرق پيشانی سيّد المرسلين آنكه گفت و اين چه عجبست كه خدای تعالی او را از ميوه بهشت آفريده است كه جبرئيل امين بمن آمد روزی وسيبی از بهشت پيش من آورد و گفت اين سيب بخور و با اهلت مواقعه كن كه خدايتعالی ترا روزی خواهد كردن سيّدهٔ نساء اولين وآخرين من آن سيب بخوردم و با خديجه خلوت كردم بفاطمه بار گرفت اوحوری انسی استواصل او از بهشت است ومرجع او بهشت خواهد آمدن امير المؤمنين علی عليه‌السلام گفت من نماز ديگر نزديك رسول عليه‌السلام شدم او استغفار وتسبيح ميكرد مرا گفت ياعلی سازی كه بايد كردن بكن كه امشب اهلترا باخانه‌تو خواهند آوردن من باخانه رفتم وپاره‌ای ريگ نرم بياوردم و بگستردم آنجا و چوبی ها گرفتم كه از اين ديوار بدان ديوار نهادم كه جامه برو افكنند وپوست گوسفندی بود باز افكندم و مخدّه‌ای بود ازليف بازافكندم وبنهادم و آنچه خريده بودند ازجهازفاطمه كه شرح داديم باخانه آوردند ،ورسول عليه‌السلام اسماء بنت عميس را بفرستاد بدختران عبدالمطّلب وبزنان مهاجر گفت ايشان راازمن سلام برسان وبگو كه رسول خدا ميگويد امشب فاطمه باخانهٔ علی ميرود حاضر آئيد رسول عليه‌السلام نمازشام وخفتن بكرد وباخانه آمد وآن زنان جمله حاضر آمده بودند گفت بصحبت فاطمه امشب برويد واورا بخانهٔ امير المؤمنين علی بريد وخرّمی كنيد ورجز خوانيد وفحش نگوئيد كه خدا نپسندد وتكبير وتحميد خدا گوئيد ، ايشان بيامدند وفاطمه را بياراستند وحلیّ وحللی كه اورا بود از خديجه براو كردند وچادری درسر او كردند وهفتاد حوری فرود آمدند ازبهشت و گرداگرد او ايستادند و آنجا رفتند وميگفتند « لا إله الاالله ما اكرم محمّداً واهل بيته علی الله » چه گرامی‌اند محمّد واهل بيت او برخدای، جابر عبدالله انصاری گفت رسول عليه‌السلام بفرمود تااستر شهبايش زين كردند واورا برنشاند وسلمان را فرمودتاعنان او گرفت ورسول عليه‌السلام باايشان برفت واهل بيت رسول عليه‌السلام ازحمزه وعقيل وجعفر وجزايشان درپيش ميرفتند اول كس كه ازايشان رجز گفت ام‌سلمة‌الخير بود كه ميگفت (۱) :

سِرْنَ بِعَوْنِ اللهِ جاراتي ‌‌ ‌ وَ اشْكُرْنَهُ في كُلِّ حالاتِ
وَاذْكُرْنَ ما أنعَمَ رَبُّ العُلیٰ ‌‌ ‌ مِنْ كَشْفِ مَكْرُوهٍ وَ آفاتِ

---

(۱) فقها گويند تغنی زنان در عروسی كه مرد صدای آنانرا نشنود جائز است وشرط آن است كه بآلات لهو نباشد و دف بی‌زنك هم جائز است وچون بمذهب محققين آواز خوش كه برای لهو باشد حرام است وبقصدديگر جائز ونميدانيم فقها آواز در عروسی را لهو باطل نميدانند يا با آنكه لهو است مستثنی است .

فَقَدْ هَدانا بَعْدَ كُفْرٍ وَ قَدْ أَنْعَشَنا رَبُّ السَّمٰواتِ
وَ سِرْنَ مَعْ خَيْرِ نِساءِ الوَرَى تُفْدى بِعَمّاتٍ وَ خالاتِ
يا بِنْتَ مَنْ فَضَّلَهُ ذُو العُلىٰ بِالوَحْيِ مِنْهُ وَ الرِّسالاتِ (١)

واین رجز میگفت وزنان بیت اول باز میگفتند رسول صلی الله علیه و آله چون این بشنید شادشد واورا دعا کرد بخیر آنگه عایشه پیش آمد واین شعر میگفت :

يا نِسْوَةً أَسْتُرْنَ بِالمَعاجِرِ وَاذْكُرْنَ ما يَحْسُنُ فِي المَحاضِرِ
وَاذْكُرْنَ رَبَّ النّاسِ إذْ قَدْ خَصَّنا بِدينِهِ مَعْ كُلِّ عَبْدٍ شاكِرِ
وَ الحَمْدُ لِلّهِ عَلىٰ إِفْضالِهِ وَ الشُّكْرُ لِلّهِ العَزِيزِ القادِرِ
سِرْنَ تَهادَيْنَ كَذا بِفاطِم بِنْتِ النَّبِيِّ (ص) ذِي الكَمالِ الفاخِرِ
سِرْنَ بِها تَسْتُرُ في ثِيابِها وَ حُسْنِها مَعَ الجَمالِ الزّاهِرِ
سِرْنَ بِها فَاللّهُ أَعْلىٰ ذِكْرَها وَ خَصَّها مِنْهُ بِطُهْرٍ طاهِرٍ (٢)

زنان همچنین بیت اول بازمی گفتند، چون عایشه خاموش شد حفصه آغاز کرد و این رجز بگفت :

فاطِمَةُ خَيْرُ نِساءِ البَشَرْ وَ مَنْ لَها وَجْهٌ كَوَجْهِ القَمَرْ
فَضَّلَكِ اللّهُ عَلىٰ ذَا الوَرىٰ بِفَضْلِ مَنْ خُصَّ بِآيِ الزُّبُرْ
زَوَّجَكِ اللّهُ فَتًى فاضِلا أَعْني عَلِيًّا خَيْرَ مَنْ فِي الحَضَرْ
فَسِرْنَ جاراتي بِها إِنَّها كَرِيمَةٌ بِنْتُ عَظِيمِ الخَطَرْ

---

(١) بیاری خدا سیر کنید ای همسایگان من ودر همه حال شکر او گوئید ویاد کنید آنچه خداوند انعام فرمود از بردن مکروه وآفات، ما را پس‌ازکفر هدایت‌کرد پروردگار آسمان وما را بلندگردانید، سیرکنید با بهترین زنان مردم که عمه و خاله‌ها جان فدای او میکنند ای دختر کسی‌که اورا برتری داد پروردگار بوحی وپیغمبری .

(٢) ای زنان بمعجر هـا خودرا بپوشانید (این سخن بدین نیکوئی‌نصیحت عایشه است) و در مجالس یاد کنید آنچه نیکو باشد ویاد کنید پروردگار مردم را که ما را بدین خود مخصوص کرد با هر بنده شاکر . سپاس خدایرا برفضل او وشکر خداوند غالب وتوانا را ، سیرکنید همچنین‌خرامان با فاطمه دختر پیغمبر صاحب کمال فاخرکه بدان باید بالید . سیر کنید بـا فاطمه‌که در جامه هایش پوشیده است و با نیکوئی و زیبائی درخشنده . بااو سیرکنیدکه خداوند ذکر اورا بلند کرده و بمرد پاك ونیالوده مخصوص فرمود .

أَعني نَبِيَّ المُصْطَفَى أَحْمَدا أَكْرَمَ مَبْعُوثٍ أَتَى بِالسُّوَرْ(۱)

آنگه معاذه‌ام سعدمعاذ پیش آمد وبازنان بني‌الاشهل واین رجزمیخواند :

أَقُولُ قَوْلاً فِيهِ ما فِيهِ وَ أَذْكُرُ الخَيْرَ وَ أُبْدِيهِ

مُحَمَّدٌ خَيْرُ بَني آدَمٍ ما فِيهِ مِنْ كِبْرٍ وَ لا تِيهِ

بِفَضْلِهِ عَرَّفَنا رُشْدَنا فَاللهُ بِالخَيْرِ يُجازِيهِ

فَالشُّكْرُ لِلهِ وَ سُبْحانَهُ عَلَى جَزِيلاتِ أَيادِيهِ

نَحْنُ الَّذِينَ اخْتارَنا رَبُّنا مِنْ بَيْنِ ذِي الخَلْقِ لِوالِيهِ

وَ نَنْصُرُ الدِّينَ بِأَسْيافِنا وَ نَقْمَعُ الكُفْرَ وَ نَخْزِيهِ

حَيُّوا تَحِيّاتِي اسْمَعُوا قَوْلَتِي أَقُولُها لِلهِ أَرْضِيهِ

وَ أَرْتَجِي العِزَّ بِإِفْضالِهِ مِنْ خالِقِ الخَلْقِ مُنْشِيهِ

فَنَحْنُ مَعْ بِنْتِ نَبِيِّ الهُدَى ذِي شَرَفٍ قَدْ مُكِّنَتْ فِيهِ

فِي ذُرْوَةٍ شامِخَةٍ أَصْلُها فَما أَرَى شَيْئاً يُدانِيهِ(۲)

آنگه تکبیر کرد و زنان بااو تکبیر کردند چون بدر سرای رسیدند مردان بر گشتندو زنان درسرای شدند واشعارمیخواندند ودست میزدند ورسول ﷺ در سرای دیگر شد و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درمسجدبود ورسول کس‌فرستاد واورابخواند واو پیش‌رسول آمد سر

(۱) فاطمه بهترین زنان بشر است کیست‌که روئی‌داشته باشد مانند ماه . ترا خداوند براین مردم برتری داد بسبب برتری کسی‌که بآیات قرآن مخصوص‌گشت . خداوند ترا به جوانی فاضل تزویج‌فرمود، علی‌که بهترین مردم شهرنشین است ای همسایگان باAو بروید که دختری است بزرك و کریم دختر مردی بزرك مقدار و ارجمند پیغمبر برگزیده احمد شریفترین کسی را کـه خدایش برانگیخت با سوره های قرآن .

(۲) من سخنی‌گویم‌که درآن بسیار نکات‌است، نیکی را یاد کنم و اظهارنمایم ، محمد بهترین فرزندان آدم است در او تکبر و خودبینی نیست بفضل او راه راست را بما نمود خداوند اورا پاداش نیك دهد سپاس‌خدایراست بنعمت‌های بزرك وپاکی اورا. مائیم که خداوندما را برگزید از میان این همه مردم برای یاری ولی خود دین اورا به شمشیر یاری‌کنیم و کفررا ازبن برکنیم و خوار کنیم . مانند من تحیت‌گوئید و سخن من بشنوید که برای خدا میگویم ورضای او میجویم، امیدوارم عزت را بفضل او از آفریننده خلق و انشا کننده آن، با دختر پیغمبر راهنمائیم صاحب شرفی کـه در آن استوارگردیده‌است دررتبه‌بلندی برپایه عالی‌که هیچ چیزرا نمی‌بینم نزدیك او .

در پیش افکنده ازفرط حیا رسول ﷺ اورا برخود بخواند و بنشاند و ام ایمن را گفت برو و فاطمه را بیاور او بیامد و گفت یافاطمه اجیبی رسول‌الله اجابت کن رسول خدای را او گفت بر رسول کیست؟ گفت علی او بگریست گفت چگونه آیم پیش رسول ومرد دیگری باوست ام ایمن گفت جان من فدای تو باد اواز تو بیگانه نیست شوهر و پسرعم تو است و نزدیکترین مردمانست بتو بنسب وسبب . آنکه دست او گرفت و او می آمد شرم زده چون پیش رسول آمد رسول ﷺ بگریست واورا بران زاست خود نشانید واو را در بر گرفت و گفت جان پدرمگری که این وقت شادی است آنکه دست علی گرفت ودست فاطمه بردست او نهاد گفت بگیر که توسزاواری باو « نعم الختن و نعم الاخ و نعم الصاحب انت » تونیك داماد و برادر و رفیقی مرا ، آنکه گفت « مرحباً ببحرین یلتقیان و نجمین یقترنان » آنکه فاطمه را گفت پیش او چون پرستار باش تا او تورا چون بنده باشد آنکه علی را گفت نیك زنیست زن تو و فاطمه را گفت نیك شوهریست شوهر تو آنکه گفت «بارك‌الله علیکما وفیکما و أسعدجد کما و أخرج منکم‌الکثیر الطیّب » آنکه بدر آمد ودر فرا گرفت و عضادهٔ در بدست گرفت و گفت «طهّر کما الله وطهّر نسلکما ، أناسلم لمن سالمکما وحرب لمن حاربکما، استودعکماالله و استخلفه علیکما»خدای پاك کناد شمارا و نسل شما را من بصلحم با آنکه با شما بصلحست و بجنگم با آنکه با شما بجنگست شما را بخدای می‌سپارم ، آنکه گفت زنان را بازگردید که رحمت برشما باد زنان برفتند جمله رسول باز پس نگرید یك زن بر فاطمه بود نمیرفت ، رسول گفت این زن کیست که‌نمی‌رود؟ گفت یارسول‌الله اسماء بنت‌عمیس گفت چرا نمیروی گفت یارسول‌الله میخواهم و وصایت خدیجه بجای آرم گفت آن‌چه وصیت‌است؟ گفت‌روزی بنزدیك‌اوحاضر بودم و فاطمه‌پیش او بود و در او نگرید و بگریست گفتم برای چه میگرئی آنچه خدای تورا داد کس را نداد گفت همچنین است و خدای را بر آن شکر میکنم ولیکن اندیشه من از آنست که من باپیش خدای شوم و فاطمه تنها ماند و بوقت آنکه او را با شوهر دهند کسی نباشد که‌تعهّد او کند و انیس او باشدوصیّت میکنم تورا و سوگند میدهم برتو بخدای عز وجل که اگر تو در حیات باشی این تیمار بداری و فاطمه را تنها رها نکنی رسول ﷺ بگریست و او را دعا کرد گفت « اللهمّ استراسماء و احفظها فی‌لیلها ونهارها و استرها في‌دنياها و آخرتها و اقض لها حاجاتها» آنکه گفت یا اسماء نیکو اندیشه کرده سه روز یا یك‌هفته بر او باش تا او تنهانباشد، چون رسول ﷺ برفت فاطمه از شرم چراغ بنشاند گفت چندانی نور از روی فاطمه بتافت که‌خانه

روشن شد ، علی علیه السلام گفت من در روی فاطمه نگریدم مرا هیبتی گرفت برای آنکه فـاطمه نیك نیك ماننده بود برسول صلی الله علیه و آله بروی وقـامت و رفتن و گفتن و شمائل و اشارات ، گفت بگوشه خانه نشستم ساعتی اسماء گفت که علي فاطمه را علیهما السلام گفت یابنت رسول الله مرا اوردیست دستور باشد تا آن ورد بگزارم فاطمه گفت صواب باشد واو نیز برخاست ودرپی‌اوبایستادونماز میکردند تاصبح بر آمد چون روز شد رسول صلی الله علیه و آله بیامد ودربزد در زدنی برفق و گفت « السلام علیکم ءأدخل رحمکم‌الله » اسماء گفت بجستم و در بگشادم و ایشان از هنگام بامداد در زیر گلیم بودند چون رسول صلی الله علیه و آله در آمد خواستند تابرخیزند رسول صلی الله علیه و آله سوگند داد برایشان که برحال خود باشید آنگه بیامد وبربالین ایشان نشست و پایها درمیان ایشان کرد یکپای علی در بر گرفت و یك پای فاطمه آنگه علی را گفت یا علی چگونه یافتی اهلت را گفت « نعم العون علی طاعةالله » نیك یاری است او برطاعت خدای فاطمه را نیز پرسید همین جواب داد آنگه علی را گفت کوزه آب بیار بیاورد رسول صلی الله علیه و آله آیاتی ازقرآن برخواند و باد دراودمید و علی را گفت باز خور و بقیّتی در او رها کن هم چنان کرد رسول صلی الله علیه و آله آن آب برسینه و روی علی ریخت و گفت « اذهب‌الله عنك الرجس و طهرك تطهیراً » آنگه پاره آب دیگر بخواست و آیاتی از قرآن براو خواند وفاطمه را گفت بازخوروپاره‌ای‌رها کن درو ،هم چنان کردرسول آب بر روی فاطمه ریخت و گفت « اذهب‌الله عنك الرجس و طهرك تطهیراً » آنگه ایشان‌را دعا کرد وبیرون آمد و گمان برد که ایشان در شب همچنان بایکدیکر خفته بودند جبرئیل آمد و رسول را از کار ایشان خبر داد و این آیه آورد « تتجافی جنوبهم عن المضاجع ـ الآیه » روز دیگر رسول صلی الله علیه و آله در نزدیك‌ایشان‌رفت‌هریکی‌را در گوشه‌ای‌دید‌نشسته دست ایشان گرفت و بیاوردو بر نمطی از آن‌خدیجه نشاند گفت باید تابیك جای باشید وخدیجه برای آنکه فاطمه‌را دوستر داشتی ازدگر دختران چه‌او کهتر بود و اورا دو دختر دیگربود زینب ورقیّه هردورا درحیاة خود بشوهر داد بمکه ورقیه‌را بعتبه بن ابی‌لهب وزینب‌را به‌ابوالعاص بن ربیع‌حلیّ و متاعی که اورا بودبرای فاطمه بنهادرسول صلی الله علیه و آله شب دیگر بنزدیك آنها آمد وحسوی‌بساختند ویکجای بخوردند ورسول صلی الله علیه و آله ایشان‌را بخدا سپرد و بمسجد آمد و نماز میکرد تا بروزوایشان را دعا میکرد روز سیم وقت سحر بیامد ودر بزد اسماء در باز کرد و ایشان در زیر عبا بودند خواستند که جدا شوند رسول صلی الله علیه و آله گفت علی حالکما آنگه علی را گفت یکساعت بمسجد رو او برون رفت فاطمه را گفت چگونه می‌یابی شوهرترا فاطمه گفت خیر بعل، بهتر شوهری الا

آنست که زنان قریش مرا طعنه می‌زنند ومی گویند «إن اباك زوّجك فقير أمعدماً لا مال له» پدرت ترا بمرد درویش داد که ازمال دنیا ندارد رسول ﷺ گفت یافاطمه بدان که پدرت درویش نیست وشوهرت درویش نیست وخدایتعالی خزائن گنجهای زمین برمن عرضه کرد اززر وسیم من قبول نکردم و اختیار آخرت کردم اگر تو آنرا بدانی که پدرت می‌داند دنیا وزینت دنیا درچشم توزشت گردد بدانکه این زنان که تورا این گفتند نه برطریق شفقت گفتند من تورا بمردی داده‌ام که «اقدمهم سلماً واکثرهم علماً واعظمهم حلماً» باسلام ازهمه پیشتر وبعلم ازهمه بیشتر وبحلم ازهمه عظیمتر وبدانکه تاخدای تعالی تورا بعلی نداد درآسمان من تورا درزمین باو ندادم ، بدانکه حقتعالی برزمین اطلاعی کرد دومردرا برگزید یکی پدرت ویکی شوهرت نیك شوهری است این شوهر تودروعصیان مکن بآنچه تورافرماید آنگه دعا کردایشان‌را و گفت: «اللهم اجمع شملهما وألّف بين قلوبهما واجعلهما وذريتهما من ورثة جنة النعيم وارزقهما ذرية طيبة طاهرة مباركة واجعل في ذريتهما البركة واجعلهم ائمة يهدون بأمرك إلى طاعتك ويأمرون مايرضيك» بارخدایا جمع این هردو مجتمع دار و دلهاشان بهم آر وایشان‌را و فرزندان ایشان‌را وارثان نعیم بهشت کن و فرزندان پاکیزه روزی کن وبرفرزندان ایشان برکت کن وایشان‌را امامانی کن که بفرمان توراهنمایان خلقان باشند آنگه علی‌را گفت «یااباالحسن نعم الزوجة زوجتك» واین از جمله حورالعین است چه این‌را خدای ازمیوهٔ بهشت آفریده‌است بااومدارا کن «فانها بضعة مني يسيئني ماساءها ويسرّني ماسرّها وان الله يغضب لغضبها ويرضى لرضاها» او پاره‌ای ازاندام منست آنچه اورا اندوهگین کند مرا اندوه گین کند وآنچه اورا شاد کند مراشاد کند و خدای از خشم او خشم گیرد واز رضای اوراضی شود، آنگه گفت یاعلی نباید که من فردا تورا به بینم وبرتواثرعروسی نباشد فاطمه ﷺ گفت یارسول‌الله من شرم می‌دارم ازاسماء که‌او مدتی است تاخدمت‌من‌میکند ومن‌نتوانم خدمت کردن برای‌من‌خادمه فرمای رسول ﷺ گفت خادمه خواهی یاچیزی که‌از خادمه بهتر باشد گفت آن‌چیست یارسول‌الله گفت آنگه بعقب‌هر نمازی سی‌وچهار بار تکبیر کنی وسی وسه بارتحمید وسی وسه بارتسبیح این برزبان صداست و در ترازوهزار، یافاطمه هیچکس نباشد که بامداد و شبانگاه این تسبیح بکند و الا خدایتعالی او را مهمات دنیائی و آخرتی کفایت کند، آنگه رسول ﷺ گفت اسماءرا توبسلامت بازگرد جزاك‌الله خیراً أسماء بازگشت و ایشان تنها بماندند و امیرالمؤمنین بفرمان و اشاره رسول ﷺ خلوت ساخت با فاطمه ﷺ رسول ﷺ بردگر روز درآمد وچشم بر دیدار ایشان روشن کرد فاطمه ﷺ رسول ﷺ را گفت یا رسول‌الله آن شب که مرا باینجا آوردی زنانی‌را دیدم که بصورت و جمال ایشان

هر گز هیچ آدمی را ندیدم و ایشان برشکل زنان دنیا نبودند رسول صلی الله علیه و آله گفت ایشان حور العین بودند که خدای ایشان‌را بعرس‌تو فرستاد کرامت‌تورا و کرامت‌شوهر تورا، ایشان‌دراین بودند که کسی آمد و گفت یا رسول‌الله زنان قریش بتهنیت‌می‌آیند باحلّها وحلیها رسول صلی الله علیه و آله اندیشه کرد گفت هم این ساعت این زنان درآیند آراسته باحلّها و این دختر ایشان‌را ببیند و باز ماند بار خدایا حلّه فرست برای فاطمه که ایشان‌مانندآن ندیده باشند تاشماتت نکنندجبرئیل آمد و برای او حلّه آورد از بهشت که قیمت او هرچه در دنیا است بر نیاید فاطمه آن حلّه در پوشید و بنشست وایشان در آمدند چون آن حلّه دیدند متحیّر بماندند گفتند این حلّه‌از کجاست که همانا در دنیا چنین نباشد و ما ندیده ایم و نشنیده گفت «هذا من عندالله» این از نزدیك خداست چون اسماء بنت عمیس برفت کاری که درخانه بودهمه را فاطمه بایست کردن یك روز خسته شد بخفت امیرالمؤمنین بدر سرای آمد در بزد کس جواب نداد و آواز آسیا می‌آمد که می گردید و گهواره حسن بن علی می‌جنبید امیرالمؤمنین علی علیه السلام از شکاف در در نگرید فاطمه خفته بود عجب داشت بیامد و رسول را بگفت رسول گفت «اماعلمت ان لله فی‌الارض ملائکة موکلین بمعونة آل محمد»امیرالمؤمنین گفت والله که من با او چنان زندگانی کردم که او را نیازردم و کراهت او اختیار نکردم واو هر گزدر من عاصی نشد وکاری‌نکرد که رضای من نبود تاباجوار رحمت خدای رفت و هر گه که در او نگریدم هر غم که مرا بود برفت و تا او از دنیا برفت من شادمانه‌نشدم. این جمله از قصّه تزویج فاطمه بود صلوات‌الله علیها و اگر چه این قصه دراز شد تبرك را نوشته شد تا تنبیه باشد بر بعضی فضائل ایشان صلوات‌الله علیهما .

قوله تعالی (وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ)آنگه حق‌تعالی پس‌ازاین در حدیث مشرکان گرفت‌و گفت‌ایشان می‌پرستند بدون‌خدای چیزی که‌باایشان‌منفعت نکند و نتواند ومضرّت‌نکند ونتواند ازآنکه‌جماداست(وَ كَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيراً) وکافر یاراست‌شیطان‌را برخدای یقال‌أظهرت فلاناً علی‌فلان وأعنته‌علیه. و گفته‌اند معنی آنست که «ظهیراً» أی‌ذلیلا مهیناًمتروکاً ومطروحاً وراء الظهر من‌قول العرب ظهرت‌به اذا طرحته وراء ظهرك فلا تلتفت إليه یعنی‌کافر نزدیك خدایتعالی ذلیل‌ومهین‌باشد بمنزلهٔ کسی که اورا تاپس پشت‌افکنند وباو ننگرند .

آنگه رسول را گفت ماترا نفرستادیم الا تابشارت دهنده و ترساننده باشی یعنی کار تو اینست‌توحفیظ ووکیل ایشان‌نئی‌ایشان‌را بامن گذار، آنگه گفت :

(قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ) بگو ای محمد که من از شما مزدی نمیخواهم براداء رسالت

تاشما مرامتهم دارید کهاین دعوتبرای طمع مال است (إِلَّا مَنْ شَآءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا) این استثناء منقطعاستبرای آنکه من‌شاء أن‌یتخذازجنس‌مزد اداء رسالت‌نباشدواستثناء منقطع بمعنی‌لکن باشدیعنی لیکن آنکس که اوخراهد که راهی کند بخدای تعالی با نفاق‌مال درسبیل خدای و گفتند معني آن‌است لیکن من شاء أن یتخذ إلى ربه سبیلا هر که خواهد که او بطاعت خدای راهی سازد او را نیست که آن کند و این خبر را حذف کرد لدلالة الکلام علیه فیالوجهین .

(وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ) و گفت یـا‌محمد توکل برآن خدای کن کهاو زندهاستو نمیرد (وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ) وتسبیح کن بحمدوشکرخدای عزوجل‌بمانند آنکه گویند «الحمدلله علی آلائه وحسن بلائه ، والحمد لله علی إنعامه وإحسانه وعظیم امتنانه الحمد لله کما هو اهله ومستحقه» درخبر مي‌آید که چون بنده گوید «الحمد لله کما هو اهله» فرشتگان از نوشتن فرو ایستند حقتعالی گوید چرا اینکهبندهٔمن گفت‌برونوشتی گویند بار خدایا او چیزی گفت که ماندانیم او گفت حمد و شکر تراچنانکه توسزاوار آني وماچه دانیم که‌توسزاوارچه‌ای‌ازشکر، خدای گویدهم چنین کهاو گفت‌بنویسید کهجزای آن من‌دهم(وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا) واو بس است که بگناه بندگان عالم است یعنی علم او بگناه بندگان بس درباب آنکه ایشان‌مستحق آن‌باشند که تاهر کسیرا بسزا جزادهند .

(الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ) گفتند محل‌الذي جراست‌بکونه‌صفة للحي الّذی‌لا یموت وشایدتامحل‌او رفع‌بود برخبرمبتدا محذوف. آنخدای که‌آسمان وزمین‌بیافریدو آنچه‌درمیان آنست‌بشش‌روز(۱)، سماوات گفت و آن‌جمع‌است، وارض گفت‌واحداست ، آنکه گفت« ومابینهما» ونگفت« ما بینهن» برای آنکه اورا چون‌دوصنف کرد ومثله قول‌القطامی :

أَلَمْ يُحْزِنْكَ أَنَّ حِبَالَ قَيْسٍ وَتَغْلِبَ قَدْ تَبَايَنَتَا انْقِطَاعًا (۲)

و قول‌الآخر :

إِنَّ الْمَنِيَّةَ وَالْحُتُوفَ كِلَيْهِمَا بِذَوِي الْمَحَارِمِ يَرْقُبَانِ سَوَادِي (۳)

(۱) تاویل شش روز خلقت پیش از اینگذشت .

(۲) آیا ترا کفایت نکرد که رشته بیوند دو قبیله قیس وتغلب بنهایت بگسستگی‌انجامید.

(۳) مرگ و مصائب هر دو بر دوستان محرم وارد آمدند منتظر شخص من‌هم هستند وصحیح بجای بذوی المحارم چنانکه در کتب دیگر آمده است یوفی المخارم است‌ویوفی بمعنی برآمدن بر*

(ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمٰنُ) آنکه برعرش مستوی‌شد برآن تفسیر که برفت (فَسْئَلْ بِهِ خَبِيراً)دراوچندقول گفتند یکی آنکه فسئل به‌رجلا عالماً بالله يخبرك عنه‌چون از خدای پرسی عالمی را پرس که او را شناسد بحق معرفت تاترا بحق خبر دهد . ابن جریج گفت فسئل عنه خبیراً و مراد بخبیر خداست یعنی او را از او پرس وبـاء بمعني عن بـاشد کقول الشاعر :

فَإِنْ تَسْئَلُونِي بِالنِّسَاءِ فَإِنَّنِي بَصِيرٌ بِأَدْوَاءِ النِّسَـاءِ طَبِيبٌ (۱)

اي عن النساء .

(وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمٰنُ) چون‌این‌کافران را گویند سجده کنید خدای رحمن‌را گویند رحمن چه‌باشدکافران گفتند مارحمن یمامه راشناسیم یعنی مسیلمه‌را که اوخود رحمن کرده بود (أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا) حمزه و کسائی لما یأمرنا بیاء خواندند برخبر مغایبه یعنی‌رحمن‌برای آنکه‌اومیفرماید یعني خدای‌وباقی‌قراء بتاء خواندند خطابرا یعني‌تومیفرمائی‌مارا ای محمد(وَزَادَهُمْ نُفُوراً) واین گفتار توایشان رابیفزود نفور ازدین. گفتند سفیان ثوری چون این آیت خواندی سر برآسمان داشتي و گفتی « إلهی زادنی لك خضوعاً مـا زاد أعداك نفوراً » بـار خدایا آنچه دشمنان ترا نفور فزود مرا خضوع و فروتنی فزود .

(تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً) متعالی وباقی است‌آن خدای که در آسمان برجها کرد وآن دوازده برج است‌حمل‌وثور وجوزا وسرطان‌واسدوسنبله ومیزان‌وعقرب‌وقوس وجدي ودلو وحوت‌واین دوازده برج خانها ومنازل‌این‌هفت ستاره‌اند که‌زحل‌ومشتری ومریخ وزهره وعطارد وآفتاب وماه‌اند حمل وعقرب خانهای‌مریخ‌است ثور ومیزان‌خانهای‌زهره‌است وجوزا و سنبله خانهای عطارد است قوس و حوت خانهای مشتری است جدی و دلو خانهـای زحل‌اند سرطان خانهٔ قمر است و اسد خانهٔ آفتاب است.واین‌بروج برچهار ضرب‌است‌بخشیده برچهار طبع نصیب هریکی سه برج ، و آنرا مثلثات خوانند حمل و اسد و قوس

---

* بلندی مانندقله کوه‌است چنانکه شاعر گفت « ربما اوفيت في علم » و مخارم بخاء نقطه دار منقطع کوه است یعنی مرك و مصـائب بر کوه هم غلبه میکند و گویند بیت ازاسود بن یعفر از شعرای جاهلی است .

(۱) اگر مرا پرسید اززنان من بدرد آنان بینا هستم و طبیب آنهایم ودر بیت بعد ازاین گوید آنها ازپیری وتهی‌دستی‌بیزارند وجوان ثروتمند را طالب .

مثلثهٔ ناری‌اند ثوروسنبله وجدی‌مثلثه‌أرضی‌اندجوزا ومیزان ودلومثلثهٔ بادی‌اند سرطان وعقرب وحوت‌مثلثهٔ آبی‌اند. مفسران خلاف کردنددر تفسیر بروج،عطیة‌العوفی گفت‌مراد بروج کوشکها است که‌نگاهبان وحرس ازفرشتگان‌دراو باشند گفت بیانه قوله: «ولو کنتم فی‌بروج مشیدة» ای قصور محکمة وقال‌الاخطل:

كَأنَّها بُرْجُ رُومِيٍّ مُشَيَّدَةٌ لُزَّتْ بِجَصٍّ وَ آجُرٍّ وأحجارِ (١)

ابوصالح گفت‌بروج ستاره‌هااست که بزرگند عطا گفت بروج شرج (٢) است و آن درهای‌آسمان است که‌آنرا مجرّه خوانند(وَجَعَلَ فِيها سِراجاً) دروچراغی کردیعنی‌آفتاب نظیره قوله «وجعل الشمس سراجاً» حمزه و کسائی وخلف «سرجا»خواندند بلفظ‌جمع‌و گفتند مراد ستارگانند و باقی قرّاء سراجاً والمراد به الشمس (وَقَمَراً مُنِيراً) ماهی تابان.

(وَ هُوَ الَّذي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ خِلْفَةً) آنکه ازجمله تذکیرنعمت وتعداد آیات گفت او آن خدائیست که شب و روز را متابع کرد یجیء کل واحد منهما خلف‌صاحبه تا هریکی از آن بدنبال صاحبش‌می‌آید. عبدالله عباس و حسن و قتاده گفتند خلفة ای خليفة هریکی از شب و روز خلیفه و عوض صاحبش است تا هر کس را که کار دینی یا دنیائی بروز فایت شود بشب تلافی کند یا بشب فایت‌شود بروزقضا کند. قتاده گفت چنان باید که خدایتعالی در این شب و روز از اعمال شما خیر بیند فانها مطیّتان یقحمان [یحملان نسخه] النـاس إلى آجالهم و یقربان کل بعید و یبلیان کل جدید و یأتیان کل موعود إلى یوم الساعة» این شب و روز مردمان را باجل میبرند و هر دوری نزدیك میکنند و هر نوی کهن میکنند و هر- موعودی میرسانند تا بروزقیامت. شقیق گفت مردی بنزدیك یکی‌از صحابه آمد گفت مرادوش نماز فایت شد گفت امروز قضاکن فان‌الله تعالی«جعل اللیل و النهار خلفة لمن أراد أن یذکر أو اراد شکورا» مجاهد گفت معنی آن است که جعل کل واحد منهما مخالفا لصاحبه هریکی را از ایشان مخالف صاحبش کرد این روشن است و آن‌تاریك، این سفید است و آن‌سیاه. ابن زید گفت یعنی متعاقبند چون‌این‌برود آن‌بیاید و چون‌آن برود‌این بیایدو گفت دلیل‌این تاویل

---

(١) مانند برج رومی‌است که‌بگچ وآجر وسنك‌محکم ساخته‌شده است ودربعض‌کتب بجای‌مشیدة لزت«پشیده‌بان» نقل کرده‌اند.

(٢) شرج راه آب است در زمین سنگلاخ و در عبارتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کهکشان را در میان کواکب تشبیه براه آب در میان سنگها فرموده است، اما مقصود عطا چندان روشن نیست.

قول زهیر است که گفت :

بِهَا العِينُ وَالآرامُ يَمْشِينَ خِلْفَةً وأطلاؤها يَنْهَضْنَ مِنْ كُلِّ مَجْثَمِ (۱)

مقاتل گفت معنی آنست که شب برای خواب و آسایش است و روز برای معاش هرکرا خواب بشب فایت شود بروز بخسبد وهر که را بروز کار فایت شود بشب قضا کند (لِمَنْ أرادَ أنْ يَذّكَّرَ) ای یتذکر و حمزه وخلف یذکر خواندند بتخفیف من الذکر و گفته‌اند مراد بتذکر اتعاظ است (أوْ أرادَ شُكُوراً) خواهد که شکر خدای کند .

(وَعِبادُ الرَّحْمٰنِ) آنکه وصف بندگان خدای کرد گفت بندگان خدای آنان باشند که برزمین آسان روند با سکینه و وقار و این برطریق مبالغت است ومثل، چنانکه ما گوئیم فلان برزمین چنان میرود که زمین را نیازارد حسن گفت یعنی آنانکه ایشان برزمین بتواضع و خشوع روند نه برسبیل بطر حلماء علماء حلیمان وعلیمان باشند. محمد بن الحنیفه گفت حلیم باشند و اگر چه بر ایشان سفاهت کنند و هون درلغت لین ورفق باشد و منه قوله ﷺ «حبّب حبیبك هوناً ما عسی أن یکون بغیضك یوماما» (وَ إذا خاطَبَهُمُ الجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً) و چون خطاب کنند جاهلان با ایشان گویند سلام در این لفظ خلاف کردند که چه معنی دارد مجاهد و ابن حیّان گفتند قولی گویند که باسلامت باشند ازوزرو وبال بعضی دیگر گفتند قولاسدیداً چنانکه خدای تعالی فرمود « اتقواالله وقولوا قولا سدیداً » حسن گفت گویند « سلام علیکم لانبتغی الجاهلین » ابوالعالیه وکلبی گفتند آیه منسوخ است بآیه قتال و این درست نیست برای آنکه جمع ممکن است میان این آیت و آیهٔ قتال و این آیه با آیه قتال جاری مجرای این آیه بود که«اذلّة علی المؤمنین أعزّة علی الکافرین » و قوله « اشداء علی الکفار رحماء بینهم» چه قتال با کافران باشد و همه جاهلان کافر نباشند . ابوبریدة الاسلمی روایت کرد که رسول ﷺ گفت قومی باشند از امت من و ایشان را نیافریده‌اند پس ازاین خواهند بود پنداری که من ایشان را می بینم ایشان را دوست دارم و ایشان مرا دوست دارند ایشان نصیحت کن یکدیگر باشند و آنچه دارند بر یکدیگر مبذول دارند و بنور خدای روند در میان مردمان برخفیه و تقیه از مردمان پوشیده و کرانه گرفته، مردم از ایشان بسلامت باشند، صابر و حلیم باشند دل‌های ایشان بذکر خدای بازگردد و مسجدها بنماز آبادان دارند، بر کوچکان رحمت کنند و بزرگان راحرمت دارند وبا یکدیگرمواسات کنند، توانگرشان بردرویش بذل کندقویشان

---

(۱) در آن بیابان گاوان وحشی گشاده چشم و آهوان سپید پشت سر یکدیگر راه میروند و بره‌های آنها ازهرجای برمیجهند .

برضعیف رحمت کند، بیمار پرسیدن بپای دارندو ازقفای جنازها بروند و در میانه آنکه رسول این می گفت یکی از حاضران گفت که با بنده رفق کنند، رسول ﷺ گفت کلا ایشان را بنده نباشد ایشان خدمت خود بنفس خود کنند و ایشان بر خدای گرامی تر از آن باشند که دنیا برایشان فراخ کند، آنگه رسول ﷺ این آیه برخواند « و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً » حسن بصری چون این روایت بخواندی گفتی این روز ایشانست و وصف شب ایشان آنست که پس ازاین می گوید :

(وَالَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِیاماً) بروز با مردمان معامله چنین کنندچون شب در آید بخدمت خدای خود چنین قیام کنند که همه شب در نماز باشند گاهی درقیام گاهی درسجود، عبدالله عباس گفت هر که او بشب دو رکعت نماز کند یا بیشتر از جمله آنان باشد که داخل بود در این آیه واز جمله نماز شب کنان باشد و هو ممن یبیت لربه ساجداًوقائما بعضی دگر گفتند مرادسنت نماز شام است و نمازخفتن ودرست آنستکه مراد نمازشب است .

(وَالَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذابَ جَهَنَّمَ) و آنانکه گویند بر سبیل تضرع و خشوع در دعا بار خدایا عذاب دوزخ از ما بگردان (إِنَّ عَذابَها کانَ غَراماً) که عذاب دوزخ دائم لازم باشد و غریم از اینجا گویند وام دار را که ملازمت کند آنرا که وامش براو باشد وفلان مغرم بفلان اذا کان مولعاً به چون مولع باشد باو ازو صبر ندارد ومفارقت نکند اورا قال الاعشی :

إنْ یُعاقِبْ یَکُنْ غَراماً و إنْ یُعْـ * ـطِ جَزِیلاً فَإنَّهُ لا یُبالِي (۱)

حسن بصری گفت غریم اگر چه ملح باشد و الحاح کننده ، آخر مفارقت کند غریم خود را ، جز دوزخ که او غریمی است ملازم که هیچ مفارقت نکند . محمد بن کعب گفت خدای با کافران انواع نعمت کرد شکر آن نکردند آن برایشان غرامت کرد عذاب دوزخ راغریم ایشان کرد . ابن زید گفت غراماً ای شراً یعنی عذاب دوزخ بترباشد از همه هلاکها. ابوعبیده گفت غرام هلاك باشد کما قال بشربن ابی خازم :

فَیَوْمُ النِّسارِ و یَوْمُ الجِفا ... رِ کانا عَـذاباً وَکانا غَراماً (۲)

(۱) اگر کسی را دنبال کند سخت ملازم او باشد و اگر عطای بزرك دهد باك ندارد .

(۲) بشربن ابی خازم بخاء وزای هر دو نقطه دار شاعر جاهلی است و یوم النسار و یوم الجفار دو جنك است که در آن قوم بشر غالب گشتند، و گوید این دو روز بر شما دشمنان ما عذاب و هلاك بود .

(إِنَّها سَاءَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقاماً) یعنی بد قرارگاه و بدجائی است و نصب هردو بر تمیز است و مقام منزل بود، و مقام مصدر إقامة باشد و جمعه مقامات، قال سلامة بن جندل:

يَوْمانِ يَوْمُ مُقاماتٍ وَأَندِيَةٍ ... وَيَوْمُ سَيْرٍ إِلَى الأَعْداءِ تَأْوِيبِ (۱)

وقال عباس بن مرداس فی المقامة بمعنی المجلس:

فَأَيِّي ما وَأَيُّكَ كانَ شَرّاً ... يُقادُ إِلَى المُقامَةِ لا يَراها (۲)

یعنی الی المجلس وهو اعمی لایری شیئاً.

(وَالَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا) گفت و آنانکه چون نفقه کنند اسراف نکنند و آن تجاوزازحد باشد واقتار نکنند و آن تقصیر باشد (وَكانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَواماً) و از میان این و آن قوام کارنگاه دارند. قرّاء خلاف کردند فی قوله «ولم یقتروا» اهل مدینه و شام یُقْتِرُوا خواندند بضم یاء و کسر تاء من الاقتار و کوفیان خواندند بفتح یاء وضم تاء من قَتَرَ يَقْتُرُ و باقی قراء بفتح یاء و کسر تاء وهرسه لغت است، یقال قَتَرَ يَقْتِرُ و يَقْتُرُ قَتْراً وأَقْتَرَ يُقْتِرُ إقتارا. والقتر والقدر بمعنی واحد وهو التضییق، مفسران در معنی اسراف و اقتار خلاف کردند. بعضی گفتند اسراف نفقه در معصیت باشد واگرچه اندك بود و اقتار منع حقتعالی باشد واین قول عبدالله عباس ومجاهد وقتاده وابن جریج و ابن زید است. حسن بصری گفت در این آیه لم ینفقوا فی معاصی الله ولم یمسکوا عن فرایض الله در معصیت خرج نکنند و از فرائض خدا باز نگیرند. بعضی دگر گفتند اسراف آن باشد که مال دیگران خورد بناحق بعضی دیگر گفتند اسراف آن باشد که از اندازه بگذرد در نفقه. واقتار آن باشد که تقصیر کند و این قول عامه مفسرانست «وکان بین ذلك قواما» ای عدلا وقسطاً بین الاسراف والتقصیر، میان این و آن باشد نه این باشد و نه آن باشد. زهری گفت آن باشد که عیال را گرسنه و برهنه ندارد و چندان خرج نکند که مردمان گویند مسرف است، مقاتل گفت در این آیه آنان باشند که کسب از حلال کنند و نفقه میانه کنند و تقدیم فضل کنند. یزید بن ابی حبیب وصف اصحاب

---

(۱) روزگار دو قسم است یکی روزماندن ودر مجالس بزم نشستن و دیگر روز رفتن وبردشمنان تاختن و شتافتن

(۲) یعنی هر کدام از من وتو که بدباشیم خدا کند که بمنزل خود کور بازگردد. ای دردو کلمه بضمیر مفرد اضافه شده است و «ما» بعد ازأیی ما زائده است و عبارت متداول آن است که بگوید اینا کان شرألکن نخواست خودش رابا او دریك کلمه بگنجاند چون خود را نیك نیك میدانست ومخاطب را شرشر که نباید باهم آمیخته شود.

رسول ﷺ کرد ایشان طعام بلذت وشهوت نخوردند وجامه برای جمال نپوشیدند و از طعام یسد جوع قناعت کردند چنانکه ایشان‌را قوه بود برعبادت واز لباس چندانکه عورت پوش باشد و سرما و گرما بازدارد، وبعضی صحابه گفتند اسراف مردمان آن باشد که هرچه اورا آرزو آید بخرد وبخورد .

(وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ) وآنانکه باخدا خدای دیگر نخوانند و نه پرستند . عبدالله مسعود گفت ازرسول ﷺ پرسیدم و گفتم کدام گناه عظیم تراست گفت آنکه باخدای أنباز گیرد و او آفرید گارخلق‌است گفتم پس کدام ؟ گفت آنکه فرزندان‌را بکشدترس درویشی‌را تا آنکه بااوطعام‌خورد . گفتم پس کدام گفت آنکه بازن‌همسایه زنا کند خدای‌تعالی این‌آیه فرستاد بتصدیق‌او (وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ) نکشند آن نفس را که خدای تعالی کشتن اوبحرام کرد الابحق یعنی درقصاص وحدود (وَلَا يَزْنُونَ) و زنا نکنند ودرخبر است که لقمان حکیم گفت نگرتازنا نکنید که‌اولش مخالفت‌است وآخرش ندامت (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا)ای‌اثما، بزه‌بیند یعنی‌جزاء بزه.لقمان‌بن عامر گفت ابوامامة الباهلی را گفتم مراحدیثی گوی که‌از رسول ﷺ شنیده باشی گفت‌ازرسول ﷺ شنیدم که گفت اگر سنگی گران از کناردوزخ دردوزخ اندازند بهفتادسال بقعر دوزخ نرسد اما در این مدت بغی وأثام رسد گفتیم یارسول‌الله غی‌واثام چه باشد گفت آنکه خدای‌میگوید«فسوف یلقون‌غیا» وقوله«یلق اثاما» عبدالله عمر گفت أثام نام وادی است در دوزخ و این‌قول مجاهد است أبوعبیده گفت أثام عقوبت إثم‌باشد . قال مسافع اللّیثی :

جَزَى اللهُ ابْنَ عُرْوَةَ حَيْثُ أَمْسَى   عَقُوقاً وَ العُقُوقُ لَهُ أَثَامُ (۱)

أی عقوبة .

(يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) اورا عذاب مضاعف کنند روز قیامت(وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا) و او دردوزخ همیشه باشد ذلیل مهین خوار عامه قراء بجزم خواندند علی‌جزاء الشرط وابن‌عامر برفع خواند علی‌الاستیناف، آنگه استثناء کرد ازاوتائبان‌را و گفت :

(إِلَّا مَنْ تَابَ) الاآنکس که توبه کند وایمان آرد وعمل صالح کند توبه کنداز گناه و ایمان‌آرد ازپس شرك وعبادات شرع بجای‌آرد. عبدالله عباس گفت دوسال در عهدرسول این آیات متقدم فرودآمد و از پس دوسال این آیه آمد «الا من‌تاب و أمن و عمل صالحا » رسول

---

(۱) خداوند فرزند عروه را جزا دهد که بد رفتار است با بستگان وبدرفتاری عقوبت دارد .

ﷺ بهیچ چیز چنان خرم نشد که باین آیه وبقوله تعالی «انا فتحنا لك فتحاً مبیناً لیغفر لك الله ماتقدم من ذنبك وماتأخّر» وبعضی مفسران گفتند این آیه منسوخ است بآیهٔ سورة النساء من قوله «ومن یقتل مؤمناً متعمّداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها» وگفتند قاتل را توبه نباشد واین قول درست نیست چه این قول خلاف اجماع است (فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) ایشان آنان باشند که خدای سیّئات ایشان بحسنات بدل کند عبدالله عباس گفت وسعید جبیر و ضحاك وعبدالرحمن بن زیدمعنی آنست که قبایح شرك بمحاسن اسلام بدل کند ایشان را چون اسلام آرند پس از کفر وبقتل مؤمنان قتل مشرکان وبزنا عفت واحصان. بعضی دیگر گفتند معنی آنست که سیئاتی که دراسلام کرده باشند بحسنات بدل کنند. ابوهریره گفت که رسول ﷺ گفت فردای قیامت جماعتی گناه کاران تمنا کنند که کاش گناهان بیشتر کرده بودندی ما گفتیم یا رسول‌الله ایشان که باشند گفت آنانکه سیئات ایشان بحسنات بدل کنند. و ابوذر روایت کرده از رسولخدا ﷺ که او گفت فردای قیامت بنده را در عرضهٔ قیامت آرند وصحیفهٔ او بدست او دهند ودر آن صحیفه گناهان صغیره باشد اومیخواند واز کبیره می ترسد چون فرو خواند و کبایر نبیند گوید مرا گناهی هست که نمی بینم اینجا گویند اوراخدای بحسنات بدل کرد گفت رسول اینحدیث می کرد و بخرمی خندید چنانکه دندانهای او می‌دیدند مردمان . عبد الرحمن بن جبیر گفت مردی بنزدیك رسول آمد و گفت یارسول‌الله چگوئی مردی را که هیچ گناه رها نکند وإلا ارتکاب کند ومع ذلك هیچ حاجتی وداجتی (۱) رها نکند الاقطع کند ، اورا توبه باشد ؟ گفت این مرد مسلمان باشد؟ گفت بلی این مرد گویندهٔ شهادتین باشد ومؤمن بود وخیرات کند رسول گفت خدایتعالی گناهان او بدل کند بحسنات وخیرات، مرد شادمانه شد و گفت الله اکبر الله اکبر تا آفتاب فروشد تکبیر می کرد. ودر تفسیر غریب حدیثی آمد که حاجت آن بود که برحاجیان راه زند چون می‌شوند وداجت آن بود که برایشان راه زند چون می آیند وباز گردند تأویل این اخبار آن باشد که خدایتعالی گناه بایشان بخشد و عفو کند ایشان را وبیامرزد ، و حسنات را معنی تفضل باشد یعنی بمانند آن منافع، که ثواب بودی اگر مستحق بودی، خدای تفضل کند. درخبر است که یکروز سائلی آمد واز رسول ﷺ چیزی خواست رسول گفت بنشین تا خدای چیزی بدهد درحال مردی در آمد و کیسه‌ای پیش رسول ﷺ بنهاد گفت یارسول‌الله این چهارصد درم است

---

(۱) داجه اتباع حاجت است چنانکه در فارسی گویند کار وبار و تار و مار و فی الحدیث ما ترکت حاجة ولاداجة .

بر گیر و بمستحق ده رسول ﷺ گفت یاسائل بر گیر که این چهارصد دیناراست مرد گفت یا رسول‌الله دینار نیست درم است رسول ﷺ دیگر باده گفت بر گیر که چهارصد دیناراست مرد گفت یارسول‌الله این‌درم است‌زر نیست، رسول ﷺ خشم گرفت گفت لاتکذبنی فان‌الله صدّقنی . مرابدروغ زن‌مکن که خدای مرا راستگو کرده است آنکه سر کیسه بگشاد و بربخت چهارصد دینار بود مرد عجب بماند گفت یارسول‌الله بخدای که ترا بحق بخلق فرستاد که من‌درم دراین کیسه کردم گفت راست مي گوئی ولکن‌چون برزبان من چهارصددینار برفت حقتعالی درم در کیسه زر گردانید، اینجااشارتی است و ترادرآن اشارت بشارتی وآن آنستکه اگر خدایتعالی بموافقت گفتار رسول ﷺ درم‌در کیسه زر گردانید چه عجب که برای موافقت گفتار خود که گفت «فاولئك یبدّل‌الله سیئاتهم حسنات » سیئات تودرصحیفه حسنات گرداند براین تأویل که گفتیم (وَكانَ اللهُ غَفُوراً رَحيماً) وخدایتعالی‌همیشه غفور ورحیم بوده است .

(وَمَنْ تابَ وَعَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللهِ مَتاباً) وهر که او توبه کند و عمل صالح کند او باخدایتعالی رجوع کرده باشد وبااو گریخته یعنی توبه وباز گشت اوبا خداست نه باجز خدای و گفتند معنی آنستکه متاب ومرجع او باخداست تا بجزاء وثواب اوبرسد و متاب ومرجع مصدر است .

(وَالَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ) وآنانکه‌حاضر نباشند بزور. مفسّران درمعنی اوخلاف کردند ضحاك گفت مراد بزورشر کست وتعظیم انداد، علی‌بن طلحه گفت‌مراد گواهی بدروغ است، عمرخطاب‌علیه مایستحق گواهی بدروغ‌را چهل‌تازیانه بزدی وروی سیاه کردی ودر شهر بگردانیدی تادیگران منزجر شدندی ازمانندآن . مجاهد گفت عیدمشر کانست. لیث گفت‌غنا است‌واینقول محمدالحنفیّه. محمدبن المنکدر گفت باسناد ازرسول ﷺ که‌او گفت چون‌روزقیامت باشد خدایتعالی گوید کجایند آنانکه خویشتن را منزه داشتند واسماء خودرا ازلهو و مزامیر شیطان، ایشان‌را در آورید در روضهای مشك آنگه فرشتگان را گویند بشنوانی بندگان مرا تحمید و تمجید وبگوئید ایشان را «لاخوف علیهم ولاهم یحزنون» وبرایشان ترس و اندوهی نیست. عمر بن‌قیس گفت‌فی‌قوله «لایشهدون» ای مجالس الخناء یعنی‌مجلس فحش‌حاضر نشوند ابن جریج گفت‌مراد دروغ‌است. قتاده گفت مجالس‌الباطل واصل‌زور تخیر چیزی باشدبظاهر وباطن برخلاف آن باشد وتمویه وتلبیس باشد وباطل بصورت حق‌نمودن (وَإِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً) وچون بلغو بگذرند کریم وار بگذرند. مقاتل گفت معنی آنستکه چون ازکفّار

دشنام شنوند اعراض کنند. وروی بگردانند نظیر قوله «وإذا سمعوا اللّغو اعرضوا عنه» سدی گفت منسوخ است بآیه قتال. ودرست نیست از آنوجه که گفتیم. مجاهد گفت چون ذکر نکاح روداز آن کنایه کنندو تصریح نکنند. ابن زید گفت چون باً باطیل مشرکان بگذرند آنرا منکر باشند و از آن اعراض کنند. حسن و کلبی گفتند مراد بلغو جمله معاصی است چون بمجالس لهو و باطل بگذرند گام بر گیرند و بشتاب بگذرند. ابراهیم بن میسره گفت عبدالله مسعود جائی بگذشت که قومی بلهوی مشغول بودند بشتاب بگذشت آنجا رسول ﷺ گفت: «إن ابن مسعود اصبح کریماً» عبدالله مسعوددر روز آمد کریم. بعضی اهل لغت گفتند اصل الکلمة من قول العرب ناقة کریمة وشاة کریمة چون مبالات نکنند بشیری که ازایشان دوشند، و گفتند کرم کنایه باشد از مجمع خصال خیر کریم آنرا گویند که دراو همهٔ خصال خیر مجتمع باشد.

(وَالَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ) وآنانکه چون ایشان‌را یاد دهندآیات خدای ایشان (لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْها صُمّاً وَعُمْياناً) بسر آن در نیفتند کرو کوروبرای آن گفت بروی در نیایند که مراد نه خرور حقیقت است بل خرور کنایت است از بیم یقال هام فلان فی ضلالته وجهالته وما نیز گوئیم سر در نهاده است درفلان کار و گفته‌اند معنی آنستکه لم یقیموا ولم یصبروا علی الکفر بها، بر کفر بآن اصرار و اقامت نکنند کقول القائل ضربت فلاناً فقام یبکی و ربما کان قاعداً فی تلك الحال، وما نیز گوئیم درایستاد و می گریست والمعنی جعل ولفظ خرور را فایده دیگر هست وآن آنستکه مرد بروی در آمده را حال بتر باشد ازحال قائم وقاعد ومستلقی واین بر سبیل استقباح واستهجان گفت و نصب صمّاً وعمیاناً برحال بود ازفاعل

(وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَذُرِّيّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ) حقتعالی جز آنکه اوصاف ایشان گفت حکایت دعای ایشان بازگفت که در وقت دعا و رغبت دعا چگونه کنند و گفت آنانکه گویند پروردگار ما بده مارا اززنان وفرزندان آنچه چشم ما بآن روشن باشد. اهل کوفه وابوعمرو وذرّیّاتنا بألف خواندند برجمع و کسر تاء و باقی قرّاء ذرّیّتنا برواحد و نصب تا خواندند وقرّة درلفظ واحد گفت با آنکه أعین لفظ جمع است وازواج و ذریات نیز جمع است برای آنکه این لفظ مصدر است و اصل او من قرّ یومنا یقرّ قرّاً وقرّة إذا برد. وبرای آن بردرا تخصیص کرد که بلاد عرب گرمسیر است وایشان‌را رنج از گرما باشد و راحت از خنکی و گفته‌اند برای آنکه آب چشم که از حزن آید گرم بود وچون از سرور آید سرد بود چنانکه شاعر گفت «ومن السرور بکاء» ازاینجا گویند درنفرین و دشنام أسخن‌الله

عينه و ياسخين العين (وَاجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إماماً) و مـارا پيشرو متقيان كن يعنى با مـا الطافى كن كه چون ذكر متقيان رود ما پيش‌آهنگ باشيم گفتند معنى آنستكه مارا در تقوى چنان كن كه ديگران بما اقتدا كنند و اين قول مكحول‌است. و بعضى دگر گفتند كه اين از مقلوب كلام است يعنى و اجعل المتّقين أئمّة لنا متقيان را امام ما كن تا ما باايشان اقتدا كنيم و براى‌آن امام گفت كه اين‌لفظ از بناى مصدر است كالقيام والصيام والكتاب پس آنكه‌چون درصفت بسيار باشد جمعش كردند بر أئمّه وبعضى دگر گفتند جمع خواست جز آنكه واحد بجـاى او بنهاد و مثل قول القائل هؤلاء اميرنا قال الله تعـالى«فإنّهم عدوٌّ لي»والمعنى أعداء قال الشاعر :

يا عاذِلاتي لا تُرِدْنَ مَلامَتي إنّ العَواذِلَ لَيْسَ لي بِأمينِ (١)

أى امناء آنكه گفت :

(أُولئِكَ يُجْزَوْنَ الغُرْفَةَ) ايشان‌را جزا و پاداشت غرفه دهنديعنى درجه بلند و غرفه جاى‌بلند باشد كه‌براودريچها باشد (بِما صَبَرُوا)«باء»مجازات‌راست‌و«ما»مصدريه‌است‌اى بصبرهم بآن‌صبر كه‌كردند (وَ يُلَقَّوْنَ فِيها تَحِيَّةً وَ سَلاماً) و باستقبال ايشـان برند در بهشت و در غرفه بهشت تحيّة و خطاب نيكو وسلام. باقر عليه‌السلام گفت : بما صبروا على‌الفقر بآن صبر كه كردند بردرويشى و كوفيان خواندند «و يلقون‌بفتح ياء وتخفيف قاف من اللقاء وباقى قرّاء يُلقّون‌من التلقية. ونصب‌اوبر مفعولست برقراءت اول مفعول به و برقراءت دوم مفعول دوم باشد(قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلا دُعاؤُكُمْ) بگو اى محمّد كه خدايتعالى مبالات نكند بشما اگر نه دعاى شما باشديعنى آنچه شمارا نزديك اوجاهى پديدآورده استدعاء شماست . ابن‌زيد و مجاهد گفتند معنى آنستكه مايصنع بكم ربى خداى من شمارا چه خواهد كرد و كجا خواهدبردشمارا. ابوعبيده گفت اصل كلمه ازتهيه وساز كردن است من‌قولهم عبأت الجيش و عبأت الطيب، و عرب گويدماعبأت بكذا اى ما باليت به ولم اعتدبه فوجوده و عدمه سواء قال‌الشاعر يصف اسداً :

كأنّ بِمَنْخِرِهِ وَ بِمَنْكِبَيْهِ عَبيراً باتَ يَعْبَؤُهُ عَرُوسٌ (٢)

(١) اى ملامت كنندگان سرزنش من مخواهيد كه ملامت كنندگان نزد من امين نيستند .

(٢) گويا گلوومنكب‌او عبيرآلوداست‌ازآن‌كه عروسى آنرا در شب آماده ميكند مقصود رنگ زرد تيره است .

« لولادعاؤكم» گفتنداگرنهعبادت شما بودی، و گفتندلولاإیمانکم‌اگرنه‌ایمان‌شما بودی. مفسران درمعنی آیه خلاف کردندبعضی گفتند معنی آنستکه خدایتعالی مبالات نکند بخلق شما اگرنه عبادت ودعای شماباشد ومثله قوله « وماخلقت الجن والانس إلا لیعبدون » واین قول عبدالله عباس ومجاهداست، بعضی دگر گفتند معنی آنستکه شمارا بنزدیك خدا منزلت بدعـا است اگرشمارا دعا نباشد خدای مبالات‌نکند بآنکه شمارا هلاك کند. ضحاك گفت‌معنی آنست که خدایتعالی مبالات نکند بمغفرت وآمرزش شما اگرنه دعای شما است اصنام را بدون او و مثله قوله « مایفعل‌الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم » ولیدبن الولید گفت معنی آنستکه خدای تعالی بندگان را گفت‌که من‌شمارا نه بآن‌آفریدم که مرا بشما حاجتی است ولیکن تاازمن بخواهیدومرادعا کنید تاشمارا بیامرزم وحاجت‌شماروا کنم (فَقَدْ كَذَّبْتُمْ) شما که‌کافرانید مرا وپیغمبران مرا بدروغ‌داشتید، وعبدالله عباس‌خواندفقد کذّب‌الکافرون،وعبدالله زبیرهمچنین خواند و این شاذ است (فَسَوْفَ يَكُونُ لِزاماً) ای فسوف یکون تکذیبکم لزاماً. عبدالله عباس گفت موتاً تکذیب شما مرگ‌خواهدبود.ابن‌زید گفت قتالا ، ابوعبیده گفت‌هلاکاوأنشد:

فإمّا يَنجُوا مِنْ حَتفِ أرْضٍ فَقَدْ لَقِيا حُتُوفَهُما لِزاماً (۱)

بعضی دگر گفتند فسیکون جزاء ملازماً اینکه می کنید جزاء ملازم خواهد بود با شما ازخیروشر.ابن جریر گفت عذاباً دائماً جزاء این کفر وتکذیب شما عذابی دایم خواهد بود و قتلی بی‌دریغ وفنای متتابع چنانکه ابوذویب گفت :

فَفاجأهُ بِعادِيَةٍ لِزاماً كَما يَتَفَجَّرُ الحَوْضُ اللَّقِيفُ (۲)

مراد بلزام متتابع است ومراد بلقیف حوضی است گرد بر گرد سنگ برنهـاده. بعضی مفسران گفتند مراد قتل روزبدر است که‌آن روزهفتاد معروف‌را بکشتند و هفتاد دیگررااسیر کردندو این قول عبدالله مسعود وابی‌مالك وابی کعب ومجاهد ومقاتل است بعضی دگر گفتند مراد عذاب آخرت است .

---

(۱) این‌بیت‌رابصخرالغی نسبت داده‌اند یعنی اگر از مرك در زمنی رهائی یافتند ناچار درجای دیگر مرك را ملاقات‌کردند .

(۲) بعضی‌گویند لقیف حوضی است‌که دیواره های آن ازبن سست شده و آماده ریختن باشد وعادیه پیادگان‌اندکه بپای خود بدوند .

(((سورة الشعراء)))

بدانكه اين سوره مكى است إلى قوله : « والشعراء يتّبعهم الغاون » و از آنجا تاآخر سوره مدنى است و دويست وبيست وهشت آيه‌است، وهزار ودويست ونود وهفت كلمه‌است. وپنج هزار وپانصد وچهل‌ودوحرفست. عكرمه روايتكرد از عبدالله عباس كه رسول صلى الله عليه وآله گفت سورة البقره مرا از ذكر اول‌دادند، وطه وطواسين مراازالواح موسى دادند. وفواتح قرآن‌وخواتيم سورة البقرة مرا از زير عرش دادند ،ومفصل نافله و زيادتست‌مرا. انس مالك روايت كرد كه رسول صلى الله عليه وآله گفت خدايتعالى اين هفت سوره دراز مرا بجاى توراة داد و طواسين بجاى زبور و تفضيل داد مرا بحواميم ومفصل و پيش از آن هيچ پيغامبر را نداده بود، ابوامـامة روايت كرداز اُبي كعب كه‌رسول صلى الله عليه وآله گفت‌هر كه‌اوسورة‌الشعراء‌برخواندخدايتعالى [اورا مزددهد] بعدد هر كه بنوح ايمان آورد و عدد آنكه باوكافر شدند ويهود وشعيب و صالح وإبراهيم وعيسى ومحمد عليه‌وعليهم مؤمن شدند .

(((سورة الشعراء مائتان وثمان وعشرون آية وهى مكية)))

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

طسٓمٓ (١) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (٢) لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا

اين آيت هاى كتاب روشن‌كننده است شايد توهلاك كننده باشى نفس خودرا كه چرا نمى‌باشند

مُؤْمِنِينَ (٢) إِنْ نَشَـأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَـا

گروندگان اگر خواهيم فرو فرستيم برآنها ازآسمان آيتى را پس ميگردد گردن هاشان براى آن

خَاضِعِينَ (٤) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمٰنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ

خضوع‌كنندگان ونمى آيدشان هيچ ذكرى ازخداوند بخشنده تازه پديد شده مگرآنكه باشند ازآن

مُعْرِضِـينَ (٥) فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبٰٓؤُا مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (٦)

اعراض‌كنندگان پس‌بحقيقت تكذيب كردندپس‌زودآيدشان‌خبرهاى‌آنچه بودند بآن‌استهزاء ميكردند

أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (٧) إِنَّ فِي ذٰلِكَ
آیا نه‌نگریستند بسوی زمین چند رویانیدیم در آن از هر جفتی نیکو بتحقیق در این هرآینه
لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (٨) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (٩)
آیتی است ونباشند بیشتر آنها گروندگان وبتحقیق پروردگارتوهرآینه اوست عزیزمهربان
وَ إِذْ نادىٰ رَبُّكَ مُوسىٰ أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّالِمِينَ (١٠) قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلا
و چون ندا فرمود پروردگار تو موسی را که بیاگروه ستمکاران را گروه فرعون را آیا
يَتَّقُونَ (١١) قالَ رَبِّ إِنِّي أَخافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (١٢) وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ
نمیپرهیزند گفت پروردگارا بتحقیق من‌ترسناکم که تکذیب کنند مرا وتنگ میشود سینهٔ من و
لا يَنْطَلِقُ لِسانِي فَأَرْسِلْ إِلىٰ هٰرُونَ (١٣) وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ
روان نیست زبان من پس بفرست بسوی‌هارون و مرآنها را بر من است گناهی پس میترسم
أَنْ يَقْتُلُونِ (١٤) قالَ كَلّا فَاذْهَبا بِآياتِنا إِنّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (١٥) فَأْتِيا
که بکشند مرا گفت نه‌چنین است پس‌بروید بآیت‌های‌ما بتحقیق‌ما باشما شنوندگانیم پس بروید
فِرْعَوْنَ فَقُولا إِنّا رَسُولُ رَبِّ الْعالَمِينَ (١٦) أَنْ أَرْسِلْ مَعَنا بَنِي إِسْرائِيلَ (١٧)
فرعون را پس‌بگوئید بتحقیق‌مائیم فرستادگان‌پروردگارجهانیان که بفرستی با ما فرزندان یعقوب را
قالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينا وَلِيداً وَ لَبِثْتَ فِينا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ (١٨) وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَكَ
گفت‌آیا نه‌پروردیم‌ما تورا درخودمان‌درکودکی وماندی درما ازعمرخود سال ها وکردی توکردارت را
الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكافِرِينَ (١٩) قالَ فَعَلْتُها إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضّالِّينَ (٢٠)
آن کاری را که‌کردی و توئی از کافران گفت‌کردم آن را آنگاه و من از گم شدگان بودم
فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْماً وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ (٢١)
پس‌گریختم ازشما چون ترسیدم از شما پس بخشید مرا پروردگار من‌حکم وگردانید مرا ازفرستادگان
وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّها عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرائِيلَ (٢٢) قالَ فِرْعَوْنُ وَ ما رَبُّ
واین نعمتی است‌که منت نهادی‌برمن‌که بنده‌کردی فرزندان یعقوب را گفت‌فرعون‌وکیست پروردگار
الْعالَمِينَ (٢٣) قالَ رَبُّ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (٢٤)
جهانیان گفت پروردگار آسمانها و زمین وآنچه میان آنها است اگر باشید یقین کنندگان

قالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلا تَسْتَمِعُونَ (۲۵) قالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۲۶)
گفت مرآنرا دور اوبود آیا نمی شنوید گفت پروردگار شما وپروردگار پدران شما گذشتگان را
قالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷) قالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ
گفت بتحقیق پیغمبر شما آنکه فرستاده شد بسوی شما هر آینه دیوانه است گفت پروردگارمشرق
وَ الْمَغْرِبِ وَ ما بَيْنَهُما إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸) قالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلٰهاً غَيْرِي
ومغرب وآنچه میان آنها است اگر هستیدکه می فهمید گفت هرآینه اگرفرا گیری خدائی راجزمن
لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (۲۹) قالَ أَ وَ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ (۳۰) قالَ
هرآینه میگردانم تورا از زندان شدگان گفت آیا واگرآمدم تورا بمعجزی هویدا گفت
فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِينَ (۳۱) فَأَلْقىٰ عَصاهُ فَإِذا هِيَ ثُعْبانٌ مُبِينٌ (۳۲)
پس بیاور آنرا اگر هستی ازراستگویان پس افکند عصای خودرا پس آنگاه آن اژدهائی شدآشکارا
وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذا هِيَ بَيْضاءُ لِلنّاظِرِينَ (۳۳) قالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هٰذا
وبدرآوردستش راپس آنگاه آن روشنائی بخشیدمرنگرندگان را گفت مرگروهی راکه دوراو بودند بتحقیق این
لَساحِرٌ عَلِيمٌ (۳۴) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَما ذا تَأْمُرُونَ (۳۵)
هرآینه ساحری است دانا میخواهدکه بیرون کند شمارا از زمین شما بجهة سحرش چه چیزمی نگرید
قالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ ابْعَثْ فِي الْمَدائِنِ حاشِرِينَ (۳۶) يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحّارٍ
گفتند نگاه دار اورا وبرادرش را وبرانگیز درشهرها گرد آورندگان بیاورند تورا بهر ساحری
عَلِيمٍ (۳۷) فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۳۸) وَ قِيلَ لِلنّاسِ هَلْ أَنْتُمْ
دانا پس جمع شدند ساحران برای وعده گاه روز دانسته شده و گفته شد مردم را آیا شما
مُجْتَمِعُونَ (۳۹) لَعَلَّنا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كانُوا هُمُ الْغالِبِينَ (۴۰) فَلَمّا جاءَ السَّحَرَةُ
گردآیندگانید شایدما پیروی کنیم ساحران را اگرباشند آنها پیش دستان پس چون آمدند ساحران
قالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنا لَأَجْراً إِنْ كُنّا نَحْنُ الْغالِبِينَ (۴۱) قالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ
گفتند مرفرعون را آیا بتحقیق مارا هستهرآینه مزدی اگرباشیم ما پیش دستان گفت آری وبتحقیق شما
إِذاً لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۴۲) قالَ لَهُمْ مُوسىٰ أَلْقُوا ما أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۴۳) فَأَلْقَوْا
آنگاه هرآینه تقرب یافتگانید گفت مرآنهارا موسی بیفکنید آنچه را شما افکندگانید پس افکندند

حِبالَهُمْ وَ عِصِيَّهُمْ وَ قالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنّا لَنَحْنُ الْغالِبُونَ (٤٤) فَأَلْقىٰ
ریسمانهاشان را وعصاهاشان را وگفتند بعزت فرعون بتحقیق ما هرآینه مائیم غلبه‌کنندگان پس افکند
مُوسىٰ عَصاهُ فَإِذا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ (٤٥) فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ ساجِدِينَ (٤٦)
موسی عصای خودرا پس آنگاه آن میربود آنچه بدروغ مینمودند پس بروافتادندساحران سجده‌کنان
قالُوا آمَنّا بِرَبِّ الْعالَمِينَ (٤٧) رَبِّ مُوسىٰ وَ هٰرُونَ (٤٨) قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ
گفتندگرویدیم بپروردگار جهانیان پروردگارموسی‌وهارون گفت گرویدید مراورا پیشتر ازآنکه
أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (٤٩)
رخصت‌دهم مرشمارا بتحقیق آن هرآینه بزرگ شماست آنکه‌آموخت شمارا جادوئی پس زوداست‌که بدانید
لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (٥٠) قالُوا لا ضَيْرَ
هرآینه‌جداکنم‌دستهاتان‌را وپاهای‌شمارا ازچپ وراست‌وهرآینه درآویزم شماراهمگی گفتندنیست گزندی
إِنّا إِلىٰ رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ (٥١) إِنّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنا رَبُّنا خَطايانا
بتحقیق ما بسوی‌پروردگارخودبازگردندگانیم بتحقیق‌ما امیدواریم که‌بیامرزدمارا پروردگارما لغزشهای‌مارا که
أَنْ كُنّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (٥٢) وَ أَوْحَيْنا إِلىٰ مُوسىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبادِي إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ (٥٣)
بودیم اول گروندگان و وحی فرمودیم بسوی موسی‌که شب ببر بندگان مرا بتحقیق شماازپی‌آمدگانید
فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدائِنِ حاشِرِينَ (٥٤) إِنَّ هٰؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (٥٥)
پس فرستاد فرعون در شهرها گردندگان بتحقیق این گروه فرقه اندکند
وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ (٥٦) وَ إِنّا لَجَمِيعٌ حاذِرُونَ (٥٧) فَأَخْرَجْناهُمْ مِنْ جَنّاتٍ
وبتحقیق‌آنهامارا بخشم‌آورندگانند وبتحقیق‌ماهرآینه همه ترسندگانیم پس‌بدرکردیم‌آنهارا ازبوستانها
وَ عُيُونٍ (٥٨) وَ كُنُوزٍ وَ مَقامٍ كَرِيمٍ (٥٩) كَذٰلِكَ وَ أَوْرَثْناها بَنِي إِسْرائِيلَ (٦٠)
وچشمه‌سارها وگنجها وجایگاه نیکو این چنین است ومیراث دادیم آنهارا اولاد یعقوب را
فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ (٦١) فَلَمّا تَرآءَ الْجَمْعانِ قالَ أَصْحابُ مُوسىٰ إِنّا
پس از پی شدند آنها را صبحگاه پس چونکه یکدیگر را دیدند دوگروه‌گفتند یاران موسی‌بتحقیق‌ما
لَمُدْرَكُونَ (٦٢) قالَ كَلّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ (٦٣) فَأَوْحَيْنا إِلىٰ
دریافت‌شدگانیم گفت نه‌چنین است بتحقیق‌بامن‌است‌پروردگارمن‌زودراه نمایدمرا پس‌وحی کردیم بسوی

مُوسىٰ أَنِ اضْرِبْ بِعَصاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ (٦٤)
موسی که بزن بعصای خود دریا را پس شکاف پس شد هر فرقه چون کوه بزرگ
وَ أَزْلَفْنا ثَمَّ الْآخَرِينَ (٦٥) وَ أَنْجَيْنا مُوسىٰ وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (٦٦) ثُمَّ
ونزدیك آوردیم آنجا دیگران را و رهائی دادیم موسی و هرکه با او بود همه را پس
أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ (٦٧) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (٦٨)
غرق‌کردیم دیگران را بتحقیق در این هرآینه آیت است و نبودند بیشتر آنها گروندگان
وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (٦٩) .
وبتحقیق پروردگار تو هرآینه اواست غالب مهربان

قوله تعالی (طسٓمٓ) قرّاء خلاف کردند در این کلمه و اخوات او حمزه و کسائی و خلف وعاصم در بعضی روایات طاء را اماله کردند ومدنیان میان کسره و فتحه خواندند بتفخیم و باقی قرّاء خواندند بفتح طاء. ابوجعفر و حمزه اظهار نون کردند برای تبیین و تمکین وباقی قرّاء اخفاء کردند برای مجاورت میم که من حروف الفم است اما معنی کلمه در او خلاف کردند والبی گفت ازعبدالله عباس که «طسم» قسم است واو نامی است از نامهای خدایتعالی. عکرمه گفت علما عاجزند ازتفسیر این، مجاهد گفت نام سوره است. ابوروق گفت نامی است از نامهای قرآن. محمد بن کعب گفت طاء طول خدا است سین سناء او میم ملك او خدایتعالی قسم یادکرد بطول وسناء وملك خود. محمد بن الحنفیّه روایت کرد از امیرالمؤمنین علیه السلام که رسول صلی الله علیه و آله گفت که «طاء» طور سینا است و «سین» اسکندریه است و «میم» مکه است خدایتعالی قسم یادکرد باین چیزها و صادق علیه السلام گفت «طاء» درخت طوبی است و «سین» سدرة المنتهی است و «میم» محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است (تِلْكَ) اشاره است بآیات قرآن ای هذه الایات (آياتُ الْكِتابِ الْمُبِينِ) این آیات قرآن آیات کتابی است مبین و روشن .

(لَعَلَّكَ باخِعٌ نَفْسَكَ) آنکه بارسول علیه السلام خطاب کرد واورا تسلی داد و گفت همانا ای محمد تو خویشتن هلاك خواهی کرد که این کافران ایمان نمی‌آرند . سبب نزول آیه آن بود که رسول علیه السلام اهل مکه را دعوت می‌کرد ایشان ایمان نمی‌آوردند رسول علیه السلام دلتنك شد و اثر رنج دراو پیدا شد خدایتعالی گفت خویشتن هلاك خواهی کرد برای آنکه ایشان ایمان نمی‌آورند .

(إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً) آنکه گفت اگرما خواهیم از آسمان آیتی و معجزی فرو فرستیم که گردنهای ایشان آنرا ذلیل شود یعنی اگر خدایتعالی خواهد آیتی بفرستد که ایشان ملجأشوند بایمان ، ابوحمزة الثمالی گفت این آیه آوازی باشد که ازآسمان بیاید در نیمه ماه رمضان ، و درتفسیر اهل البیت عليهم السلام هست که این آیه آن باشد که منادی‌از آسمان ندا کند در آخرالزمان که : ألاانّ الحقّ مع عليّ وشيعته» عبدالله عباس گفت آیه در ما آمد و بنی‌امیه که دولت بنی‌امیه را باشد خدایتعالی از ایشان بستاند و بما دهد ، گردنهای ایشان ذلیل و خاضع شود مارا،و درتواریخ می‌آید که چون دولت از بنی‌امیه ببنی‌العباس‌افتاد هنوز بنی‌العباس اندیشه ناك می‌بودند از بنی‌امیه ، ایشان را اکرام می کردند ودر سرای‌خود بر کرسیهای زرّین و سیمین می‌نشاندند تادر عهد منصور او پسر عم خود عبدالله بن‌علی‌رابشام فرستاد و او برفت و بدار الاماره فرود آمد و کس فرستاد و وجوه و اعیان بنی‌امیه را حاضر کرد هشتاد مرد از ایشان حاضر آمدند همه بر کرسیها نشستند وبر بالشها . سدیف بن میمون الشاعر درآمد واین‌قصیده آغاز کرد که می گوید :

أَصْبَحَ الْمُلْكُ ثَابِتَ الْأَسَاسِ ... بِالْبَهَالِيلِ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ (١)

در آنجا گوید :

وَلَقَدْ سَاءَنِي وَسَاءَ سِوَايَ ... مَا نَرَا مِنْ نَمَارِقَ وَكَرَاسِي

أَنْزِلُوهَا بِحَيْثُ أَنْزَلَهَا اللهُ ... بِدَارِ الْهَوَانِ وَالْإِتْعَاسِ (٢)

او اشاره کرد بخدم خود و گفت علیکم بالکافرین‌ایشان کوبات عمودهای آهنین‌بدست داشتند در ایشان نهادند وهمه را خرد بشکستند و در میان سرای بیفکندند آنکه بفرمود تا بساط بیاوردند و برسر ایشان بگستردند و مردم را نان دادند و بعضی از ایشان جان داشتند و در زیر آن بساط‌می‌نالیدند . و اماقوله (خاضعين)از حق‌او آنست که خاضعه بودی‌چه خبر است ازاعناق ازاین دوجوابست یکی‌آنکه چون وصف اعناق بچیزی کرد که وصف عقلاباشد جمع سلامت آورد چنانکه عقلا را گویند و مثله قوله « والشمس والقمر رأيتهم لي ساجدين » ولم يقل ساجدة لهذا الوجه ومثله قوله«ياأيّها النمل ادخلوا مساكنكم » وقال‌الشاعر:

---

(١) پایه ملك استوار آمد بدست مهتران بنی عباس .

(٢) مراو دیگران را ناخوش آمد این بالش ها وکرسی‌ها که‌می‌بینیم، آنانرا فرود آورید در جائیکه خدا فرود آورده درخواری‌وبیچارگی .

تَمَزَّزْتُها والديكُ يَدعُو صِياحَهُ إذا ما بَنُوا نَعشٍ دَنَوا فَتَصَوَّبُوا (۱)

جوابی دیگر آن است که اراد اصحاب الاعناق فاخرجها على حذف المضاف و إقامة المضاف إليه مقامه، برای آنکه چون اعناق خاضع باشند اربابش خاضع باشند . و مثله قول الشاعر :

عَلَى قَبضِهِ مَرجُوَّةٌ ظَهرُ كَفِّهِ فَلَا المَرءُ مُستَحيِي وَلا هُوَ طاعِمُ (۲)

فعل ظهرمؤنث بكرد تعويلا على الكف وقال الراجز :

طُولُ اللَّيالي أَسرَعَت في نَقضي طَوَينَ طُولي وَ طَوَينَ عَرضي (۳)

فعل بلیالی داد وطول رها کرد وقال جرير :

أَرى مَرَّ السِّنينَ أَخَذنَ مِنّي كَما أَخَذَ السِّرارُ مِنَ الهِلالِ (٤)

و مثله خربت سورالمدينة،ومثله قول الاعشى :

وَ تَشرَقُ بِالقَولِ الَّذي قَد أَذَعتَهُ كَما شَرِقَت صَدرُ القَناةِ مِنَ الدَّمِ (٥)

و قال العجاج : «لَمّا رَأى مَتنَ السَّماءِ أَبعِدَت»

و این طریقی است عرب را في تذكير المؤنث اذا أضافوه إلىمذكّر وتأنيث المذكّر إذا أضافوه إلى مؤنّث واین وجه اختیارفرّاء و ابوعبیده است جز آنست که در ابیات مضاف و مضاف إليه برجایست ودر آیه چنین نیست بل مضاف مقدر است و محذوف و وجه اول بهتر

(۱) نوشیدم شراب را در حالتی که خروس بانك میزد سحرگاه و ستارگان هفت اورنك نزدیك افقرسیده و فرودآمده بودند. ازنابغهجعدی است .

(۲) این بیت بهمین صورت در تفسیر طبری آمده است و ابیات سابق ولاحق آن را جائی نیافتم گوید با اینکه دست خود را بهبندد امید در پشت دست اوهست نه مرد از او شرم میکند ونه چیزی از طعام او خورده است و بخل او خود خیر است که کسی را خجالت نمیدهد .

(۳) درازی شبها در شکست من شتافته استومراازدرازا وپهنادرهم نوردیده .

(٤) گذشت سالها ازمن بکاهید چنانکه شب های آخر ماه را میکاهد

(٥) این بیت از اعشی است منت بر ممدوح خویش میگذارد که بستایش خود ویرا مشهور گردانیده است گوید بگفتاری که من آنرا منتشر کردم رخشنده و تابناك گشتی چنانکه بالای نیزه از خون درخشان شد. ونظیر این سعدی گوید در بارهٔ پادشاه فارس :

هم از بخت فرخنده فرجام تست که تاریخ سعدی در ایام تست
که تا برفلك ماه وخورشید هست در این دفترت ذکر جاوید هست

است، ووجهی دیگر در این آنست که عرب را عادت باشد که فعل را اسناد کنند باابعاض فاعل و آلت او در آن فعل برای تحقیق فعل چنانکه گویند یده لاتبطش ورجله لاتمشی ورأت‌عینی و سَمِعَتْ اذنی وقال‌تعالی«مماقدّمت یداك» «وبماقدّمت‌أیدیکم»وقوله«ألزمناه‌طائره في‌عنقه» و قوله ﷺ «علی الید ماأخذت» ووجهی دیگر آنست که مجاهد گفت مراد باعناق رؤساء و کبرائند چنانکه در عبارت ما رود که جباران وبزرگان‌را گردن خوانیم. وبعضی دیگر گفتند باعناق طوایف و جماعات خواست من‌قول العرب جاءني عنق من‌الناس أي طائفةوجاءني‌أعناق من الناس أي طوایف وجماعات. قال‌الشاعر:

« إنّ العِراقَ وَ أهلَهُ عُنقٌ إليكَ فَهَيْتَ هَيْتا » (۱)

أمّاتخصیص گردن بخضوع برای آنست که درنزد عرب گردن محل‌تکبّراست وبینی جای انفت‌وحمیّت ازاینجا مردمتکبررا‌صَیَدخوانند وقال‌الشاعر :

وَ إنّ الّتي حدّثتَها في أنوفِنا وَ أعناقِنا مِنَ الإباءِ كَما هِيا (۲)

و درشاذ ابن ابی‌عیله خواند«فظلّت اعناقهم لهاخاضعة» .

قوله (وَما يَأتيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحمنِ مُحْدَثٍ) وصف این کافران کرد بغفلت و اصرار بر کفر گفت نیاید بایشان ذکری و وعظی ازخدای باتفاق‌ذکر و وعظ که از خدای آید جز ازقرآن نیست‌آنکه آنراوصف کرد بآنکه محدث است و محدث ضدقدیم باشد. آیه دلیل بود بر بطلان قول آنکس که قرآن‌را قدیم گفت. إلاوایشان‌ازآن عدول واعراض‌میکنند وتأمّل وتدبّر نمیکنندرر آن تامنتفع شوند باو .

(فَقَدْ كَذَّبوا) بدروغ داشتند آیات ما (فَسَيَأتيهِمْ) با ایشان آید خبرهای آنچه ایشان بآن فسوس میداشتند ازبعث ونشور وبهشت و دوزخ و ثواب و عقاب واین برسبیل‌تهدید و وعیدفرمود ، آنکه برسبیل تذکیر نعمت گفت :

(أوَلَمْ يَرَوْا) نمی‌بینند و نگاه نمی کنند در زمین که ماچند نوع نبات نیکو نافع در او برویانیدیم بهری‌آنچه آدمی‌را شایسته باشد درطعام وشراب‌ودارو، وبهری‌آنچه چهارپایان را شاید ومعنی« كَريمٍ» بیك قول آنست که بر مردم گرامی باشد تکرمة علی الناس لکثرة

---

(۱) عراق و اهل عراق سوی تو گردن کشیده‌اند و راغب‌بتوهستند پس تعجیل کن درآمدن. شاعر خطاب باميرالمؤمنين علی علیه‌السلام کرده است واین بیت‌درسوره‌یوسف گذشت.

(۲) آنچه شنیدی و بتوگفتند که در بین ما نخوتی است ودرگردن ماسرکشی. صحیح است و همان است که شنیدی .

منافعه برای کثرة منافعش، و قولی دیگر آنست که معنی «کریم» کثیر است من قول العرب نخلة کریمة إذا کثر حملها ، وناقة کریمة إذا کثر لبنها از هر نوعی بسیار. شعبی‌را پرسیدند از این آیه گفت مردمان از نبات زمین‌اند از آنجا که اصل ایشان از زمین است فی قوله «منها خلقنا کم» و در ایشان کریم و لئیم هست هر که بایمان و عمل صالح ببهشت شود او کریم است و هر که بکفر وعمل بد بدوزخ شود لئیم است .

(إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً) و در اینکه ذکر رفت از نعمتها آیتی و عبرتی و دلالتی هست آنان‌را که تأمل کنند بروجود من وقدرت وحکمت من (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ) و بیشتر مردمان مؤمن نه‌اند و با من ایمـان نمی‌آرند و نمیگروند از آنجا که نظر و تفکر نمی کنند .سیبویه گفت کان اینجا صله‌است وزیاده(۱) کأنه قال «وما اکثرهم مؤمنین» کما قال «وما أکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین» وکان در کلام زیادتست کقول الشاعر :

« عَلىٰ كَانَ الْمُسَوَّمَةِ الْعِرابِ »

ومثله‌قوله«من کان‌في المهدصبیاً»ای‌هوصبيٌّ في المهد(وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) و خدای تو او است که عزیز و غالب است همه چیز را و ممتنع از همه چیز با عزت و غلبه و منعت ورحیم وبخشاینده است واین دوصفت مجموعش کرم باشد چنانکه شاعر گفت :

« وَ الْعَفْوُ عَنْ قُدْرَةٍ فَضْلٌ مِنَ الْكَرَمِ » وگفت عزیز است بر کافران و رحیم است برمؤمنان .

(وَ إِذْ نَادىٰ رَبُّكَ مُوسىٰ) و یادکن ای محمد که چون ندای کرد خدای تو موسی رااز درخت چون آتش از درخت پیدا شد وندا این بود که « إنّي أنا الله ربّ العالمين» و موسی را گفت پس ازاین (أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ) که باین گروه ستمکاره رو یعنی قوم‌فرعون، آنکه بدل آورد ازاو .

(قَوْمَ فِرْعَوْنَ) بدل‌الکلّ من الکلّ و ظلم قوم فرعون از دو وجه بود یکی‌برخود بکفر ویکی بر بنی‌اسرائیل باستعباد که ایشان‌را بنده گرفتند و کودکان ایشان‌را میکشتند . و قوله (أَلَا يَتَّقُونَ) نمی‌ترسند ازخدای. صورة استفهام است ومراد تقریع وملامت ، و عبیدة ابن‌عمیر درشاذ بتاء خواندعلی تقدیر قل‌لهم ألا تتقون، بگوی ایشان‌را که‌از خدای نمیترسید موسی علیه‌السلام گفت .

(۱) زیاده تفسیر صله است .

(رَبِّ إِنّي أَخافُ) بارخدایا من میترسم که‌ایشان مرا بدروغ دارندو باور ندارند.

(وَيَضِيقُ صَدْرِي) و دلم تنگ شود بتکذیب ایشان مرا (وَلا يَنْطَلِقُ لِسانِي) وزبانم بنگردد برای‌آن عقده که برزبـانش بود و قصهٔ آن‌رفته‌است. عامه‌قرّاء خواندندبرفع هردو فعل هردو قاف مرفوع مگر یعقوب که او منصوب خواندرد‌اً إلی قوله « ان یکذبون » (فَأَرْسِلْ إِلىٰ هٰرُونَ) بار خدایا اگر صلاح دانی این رسالت هـارون را فرمای که او را این موانع نیست .

(وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُونِ) و ایشـان را بر من گناهی است یعنی قتل آن قبطی که موسی اورا بکشت. و می‌ترسم که مرا بکشند بقصـاص آن قبطی که من او را بکشتم .

(قالَ) گفت خدا (كَلّا) این کلمه ردع و تنبیه است یعنی از آن حدیث باز ایست و این گمان مبر که کار برخلاف آن خواهد بود آنکه امر کرد بهردو، بموسی و هارون گفت (فَاذْهَبا بِآياتِنا) بروید بآیات من یعنی آیات من ببرید یعنی بینات و معجزات که شما را حاجت باشد بآن عند دعوی نبوت واز این معانی نه اندیشید که من باشمایم بمعنی علم ونصرة آنچه شمامی گوئید میشنوم .

(فَأْتِيا فِرْعَوْنَ) بفرعون شوید و بگوئید که ما دو پیغام بریم خدای جهانیان راو برای‌آن‌نگفت که«رسولا»(۱) که‌رسول اینجا‌بمعنی رسالت است علی طریق المبالغة نحو قولهم رجل صوم و عدل ، و شاعر گفت فی الرسول بمعنی‌الرسالة : « ألا مَنْ مبلِــغٌ عَنّي رَسُولاً » ای رسالة. وقال آخر :

رَسُولُ امْرِيءٍ يهْدي إِلَيْكَ نَصِيحَةً فَإِنْ مَعْشَرٌ جادُوا بِعِرْضِكَ فَابْخَلِ (۲)

أیٓ رسالة امرؤ ، وقال كثير :

لَقَدْ كَذَبَ الواشُونَ ما بُحْتُ عِنْدَهُمْ بِسِرٍّ وَ لا أَرْسَلْتُهُمْ بِرَسُولٍ (۳)

أی رسالة ، وقال العباس بن مرداس :

---

(۱) بصیغه تثنیه (۲)جود ورزیدن بآبروی‌کسی،کنایت از بردن آبرو وریختن آن است، چون هرچه را بخشند فانی میشود . شاعرگوید پیغام مردی‌است‌که به خیرخواهی تو هدیه فرستاد کـه اگر جماعتی‌آبروی تورابریزندتوآبروی‌آنهاراحفظ کن .

(۳) عیب گویان دروغ گفتند من هیچ رازی با آنان آشکار نکردم و پیغامی سوی آنـان نفرستادم .

أ لا مَنْ مُبلِغٌ عَنّي خفافاً رَسُولاً بَيتُ أَهلِكَ مُنتَهاها (١)

نبینی که چون برسول رسالت خواست تأنیث کرد گفت منتها ها این قول فرّاء است . ابوعبیده گفت رسول در این باب چون عدوّ است واحداو بجای تثنیه و جمع باشد یقول العرب هؤلاء رسولی و وکیلی وعدوّی قال الله تعالی «فإنّهم عدوٌّ لي» قول سیم در او آنست که کل واحد منا رسول رب العالمین ، هریکی از ما رسول خدای جهانست « أن أرسل معنا» «أن» تعلق دارد بمعني رسول أی أرسلنا الله إليك أن أرسل خدای مارا بتو بآن فرستاده است که باما بفرست فرزندان یعقوب را یعنی دست از ایشان بدار و ایشان را با ما گذار که ایشان قوم ما اند ، و این استرقاق و بندگی از ایشان بردار. گفته اند موسی عليه‌السلام گفت اینان را باما بفرست تا بفلسطین رویم و چهار صد سال بود تافرعون و قبطیان ایشان را ببندگی می‌داشتند ، وعدد بنی‌اسرائیل سیصد وسی هزارتن بود و گفتنداین عدد مردان بودجز زنان و کودکان ، چون خدای تعالی موسی و هارون را بیکجـای این رسالت فرمود برخاستند و باهم بمصر آمدند و بر در سرای فرعون تایکسال مقام کردند که باو نرسیدند و کس این حدیث با فرعون نگفت یکروز دربان در سرای رفت و گفت دو مرد یکسالست تا بردر این سرای می‌نشینند و می گویند مـا رسولان خدای جهانیم فرعون گفت در آرید ایشان را تـا ساعتی بر ایشان خندیم . و گفتند ایشان یکسال در اینجا مقام کردند کس باایشان التفات نکردو هر که سخن ایشان بشنید گفت دو دیوانه‌اند سخنی می گویند لایق حال وقت نیست و ایشان خدای را نشناختند تارسول اورا باور دارندتایك روزمسخره‌ای بود فرعون را پیش اوحدیثی میکرد درمیان سخن گفت فلانکس هزاز بار دیوانه تر است از این دو دیوانه که بردر این سرای دعوی پیغمبری خدا میکنند از مدت یکسال باز ، فرعون گفت چه میگوئی ؟ گفت اینکه شنیدی رنگ روی فرعون بگردید و از آن حدیث بترسید ، گفت درآریداینان‌را تاچه کس‌اند وچه میگویند ایشان‌را درآوردند ایشان رسالت خدایتعالی بگذاردند فرعون در نگرید موسی‌را بشناخت چه بر کنار او بزرگ شده بود و روی باو کرد و گفت :

(أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينا وَلِيداً) نه توآنی که ما ترا پروریدیم (٢) وتو کودك بودی خرد.

---

(١) خفاف بن ندبه نام مردی است از صحابه رسول صلی‌الله علیه وآله یعنی کیست رساننده پیامی از من سوی خفاف (وبگوید) مقصد این پیام خانه کسان تست.

(٢) ظاهر کلام آن است که فرعون زمان ولادت حضرت موسی همان فرعون وقت بعثت و زمان خروج بود وقول آنکه آن دو را غیر هم داند بحدس وتخمین اعتبار ندارد

و نصب ولید بر حال است از مفعول و ولید فعیل باشد بمعنی مفعول (وَ لَبِثْتَ فِينا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ) و سالها از عمر خود در میان ما مقام کردی مفسران گفتند سی سال بود.

(وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ) و بکردی آن فعل که کردی و فعلة یکبار کردن فعلی بود یعنی کشتن آن قبطی. و شعبی خواند فعلتك بکسر فاه در شاذ (وَ أَنتَ مِنَ الكافِرِينَ) و تو از جمله کافرانی بنعمت من ، حسن بصری و سدی گفتند من الکافرین بعبادتی: تو کافری بمن والهیت من چه او دعوی خدائی میکرد. آنکه روی در او نهاد و ویرا ملامت کرد و گفت این حق نعمت من است وجزای تربیت من که مردی از آن ما بکشتی و بگریختی و اکنون بر سر ما آمده‌ای که من پیغامبرم موسی ﷺ از کشتن آن قبطی عذر خواست گفت : (فَعَلْتُها إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ)ومن از جمله آنان بودم که ندانستم که آن وَكْزَه(۱) بر مقتل خواهد آمد ومرد از آن بمیرد وقیل من الخاطئین یعنی آن قتل نه قتل عمد بود تا مرا بآن ملامت کنند آن قتل خطاء بود غرض خلاص اسرائیل بود نه قتل قبطی درمیانه بقتل إدّاء کرد چنانکه یکی ازما تیری بصیدی فکند بر کسی آید و کشته شود این قتل خطا باشد و اورا بر آن ملامت نکنند و گفت مراد آنست که من الناسین ومن در آنحال غافل و ناسی بودم ضلال بمعنی نسیان آمد فی قوله «ان تضل أحدیهما » .

(فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ) بگریختم از شما چون ترسیدم که مرا بکشید و عقل اقتضاء آن کند که آنجا که قوة ایستادن نباشد بگریزند و از آنجا است که این حدیث مثل شد « الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین » گریختن از آنچه بآن طاقت و پای ندارند از سنت پیغمبرانست (فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْماً) خدای من مرا حکمت داد و فهم و علم و مرا از جملهٔ پیغمبران کرد، واین جواب فرعونست در آنچه او گفت «ألم نربك فينا وليداً » چه این حدیث برسبیل تحقیر وتعجب گفت تو کودك کوچك بودی ما ترا بپروریدیم وچند سال درسرای ما بودی امروز کار تو بجائی رسید که گوئی من پیغامبرم او گفت این چه تعجب است چون خدایتعالی مرا فهم وعلم وحکمت داد ومرا بفرستاد وازمن اهلیت این معنی شناخت و صلاحیت این کار چه جای إنکار است آنکه گفت :

(وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّها عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرائِيلَ) درمعنی او خلاف کردند بعضی گفتند معنی او اقرار است بنعمت ، و بعضی گفتند معنی او انکار است و مورد تهکم است

(۱) یعنی مشت‌زدن

آنانکه گفتند معنی او اقرار است گفتند معنی او آنستکه تلك نعمة تمنّها علی ان عبدت بني‌إسرائیل ولم تعبدني ولم تقتلني گفت بلي این نعمتی است تورا برمن که تو بنی‌إسرائیل رابنده گرفتی و کودکان ایشان را بکشتی و بامن این نکردی نه مرا کشتی و نه بنده گرفتی چنانکه دیگران را واین‌قول‌فرّاءاست ومجاهد گفت ودگر مفسران که مورد کلام انکار است یعنی و این نعمت باشد که تو بنی‌إسرائیل‌را بنده گیری یعنی این نعمت‌ومنت نباشد. والف استفهام‌مصدر است اینجا و التقدیر اوتلك نعمةوحذف کرد برای‌دلالت فحوی‌خطاب براوومثله قوله افان‌مت فهم‌الخالدون أي‌أفهم الخالدون‌وقول‌الشاعر: « فَقُلْتُ وَأنْكَرْتُ الوُجُوهَ هُمُ هُمُ »(١)

أی أهم‌هم، وقال عمربن أبی‌ربیعه :

لَمْ أنْسَ يَوْمَ الرَّحيلِ مَوقِفَهَا ... وَ جَفْنُهَا مِنْ دُمُوعِها غَرِقُ

وَ قَوْلَها وَ الرَّكابُ سائِرَةٌ ... هكَذا وَ تَنْطَلِقُ (٢)

آنکه دروجه این کلام خلاف کردندبعضی گفتند معنی آنست که موسی گفت حدیث تربیت که گفتی اگر بنی‌اسرائیل را نکشتی مادر و پدرم مرا بپروردندی چه نعمت باشد ترا باین برمن خود رها بایست کردن تا ایشان مرا بپروردندی و ایشان را اخافت نبایست کردن تا ایشان را خوف و ضرورت حمل کرد بر آنکه مرا در تابوت بآب بایست انداختن تا تو مرا برگیری وبپروری، و بعضی دگر گفتند مراد بتذکیر جنایت است گفت نعمت یاد میکنی و جنایت فراموش میکنی بتعبید بنی اسرائیل و گفته اند معنی آنستکه مرا بپروردی و قوم مرا اسیر و بنده کردی و هر که قومش را ذلیل کنند او ذلیل شود پس این چه نعمت باشد اینکه‌تو با اینان کردی آنرا حبط کرد. حسن بصری گفت معنی آنستکه تو مال ازکجا آوردی بنی‌اسرائیل را بنده گرفتی و مال ایشان بستدی و مرا بآن پروردی آن نعمت نه از مال تو بود از مال بنی‌اسرائیل بود پس این نعمت نباشد والتعبید والاعباد والاستعباداتّخاذالحرّ عبداًقال الشاعر في الاعباد :

عَلامَ يُعْبِدُني قَوْمي وَقَدْ كَثُرَتْ ... فيهِمْ أباعِرُ ما شاؤا وَ عُبْدانُ (٣)

---

(١) این بیت گذشت و معنی آن واضح‌است.

(٢) در دیوان عمربن ربیعه نیافتم . فراموش نمیکنم روز مفارقت‌که ایستاده بود و پلك چشم او در اشك هایش غرق شده و سخن وی را در حالی‌که شتران میرفتند آیا چنین جدا شویم .

(٣) چگونه مرا ببندگی میگیرند قوم من بـا آنکه هرچه بخواهند حشم دارند و بندگان بسیار .

و در محل«أن»دو وجه گفتند یکی نصب بنزع الخافض و التقدیر بأن‌عبدت. المعنی بتعبیدك بنی‌إسرائیل ،و وجهی دگر رفع بربدل نعمة و التقدیر وتلك نعمة تمنها علیٰ تعبیدك بنی إسرائیل .

(قالَ فِرْعَوْنُ وَما رَبُّ العالَمِینَ) چون موسی علیه‌السلام این بگفت فرعون گفت‌خدای جهانیان چه باشدکه تو دعوی میکنی که من رسول اوام برای آن ما گفت و من نگفت که‌او اعتقاد کرده بود که معبودانی که جز او باشند جماد باشند و گفته‌اند برای ابهام گفت یعنی او عقلا است یاازجنس مالایعقل .

موسیٰ گفت (رَبُّ السَّمٰوٰاتِ وَالأَرْضِ وَما بَیْنَهُما) خدای آسمانها و زمین استو آنچه در میان آنست (إِنْ کُنْتُمْ مُوقِنِینَ) اگر شما یقین دانید ،کلبی گفت معنی آنستکه اگر شما یقین دانیدکه آسمان و زمین آفریده است بعضی دگر گفتند معنی آنستکه اگرشما هیچ علم یقین دانید و شما را علمی است که شك از او دور باشد این از آن جمله است این‌نیز هم بر آن وجه بدانید .

(قالَ لِمَنْ حَوْلَهُ) فرعون این‌را جواب نداشت برسبیل تعجب و تعلّل گفت آنان را که پیرامن آن بودند (أَلا تَسْتَمِعُونَ) نمی‌شنوید که‌این‌مردچه میگوید،عبدالله‌عباس گفت این جماعتی بودند از اشراف قوم او پانصد مردم که از خواص او بودند .

موسی علیه‌السلام گفت (رَبُّکُمْ وَرَبُّ آبائِکُمُ الأَوَّلِینَ - الآیة) گفت برسبیل استظهار حجت که او خدای شما است وخدای پدران پیشین شما است واین برای آن گفت تامعلوم کند که اگر فرعون دعوی خدائی ایشان میکرد نتوانست گفتن که من خدای پدران شماام چه‌او درروزگارایشان نبود وآنکه وقتی باشد ووقتی نباشدخدائی‌را نشاید واین‌تنبیه بودآنقوم‌رابر-این معنی چون فرعون ازجواب او فرو ماند گفت :

(إِنَّ رَسُولَکُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ) روی بقوم کرد و گفت این پیغامبر را که بشما فرستاده‌اند دیوانه است .

موسی علیه‌السلام گفت الزام حجت را و تأکید حدیث را که (رَبُّ المَشْرِقِ وَالمَغْرِبِ) که او خدای مشرق ومغرب است وآنچه درمیان آنست اگر شما عقل‌دارید وخردکار میبندید فرعون چون ازحجت فروماند ازتجبر سلطنت گفت .

(لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلٰهاً غَیْرِي) اگر خدای گیری جز من ترا در زندان کنم وتو از

جمله زندانیان‌باشی، کلبی گفت برای آن اورا تهدید بزندان کرد و بقتل نکرد که زندان‌از قتل سخت تر بود چه زندان‌اوجای مظلم و تنگ‌بود با بندهای گران وانواع عذاب‌موسی گفت:

(أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ) اگر چنان‌باشد که من آیتی ودلیلی‌روشن بیارم‌بمن ایمان‌آری فرعون از آن‌جا که مستبعد بود آن‌را .

(قَالَ فَأْتِ بِهِ - الآية) گفت بیار این آیت ومعجزه اگر راست میگوئی (فَأَلْقَى عَصَاهُ) عند آنحال موسی عليه السلام عصا بدست‌داشت بینداخت درحال‌اژدهائی گشت آشکاراو«إذا» مفاجاة راست چنانکه بیان کرده‌ایم ، فرعون گفت چیزی دیگر هست گفت آری .

(وَنَزَعَ يَدَهُ) دست از گریبان بر کشید (فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ) که نگاه کردی سفید بود چنانکه آفتاب‌را غلبه میکرد. واژدها بیامد ودهان برنهاد خواست تـا تخت فرعون‌را فروبرد اوزنهار خواست موسی عليه السلام اژدها بر گرفت عصا گشت فرعون گفت‌مارامهلت ده تا درکار تو نظر کنیم .

آنگه قوم‌را گفت آنان را که پیرامن اوبودند که این مرد جادوئی است دانا واستاد در این صنعت .

(يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ) میخواهد تاشمارا بجادوئی ازشهر بیرون کند شما که‌حاضرانید چه فرمائید ؟ ایشان گفتند رأی ما آنستکه اورا وبرادرش‌را هارون بازداری وذلك قوله :

(أَرْجِهْ وَأَخَاهُ) والارجاء التاخير، وبیان‌این‌رفته‌است(وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ) وکس فرست در شهرها تاجادوان را جمع کنند .

(يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ) تا بتوآرند هرجادوی (١) دانارا .

(فَجُمِعَ السَّحَرَةُ) در کلام حذفی و اختصـاری هست و آن آنست که فامر فرعون فجمع السحرة. فرعون فرمود تـا جادوان (١) را جمع کردند برای میقات روزی معلوم و آن یوم الزینه بود روزی عیدی ازان‌ایشان. عبدالله عباس گفت اتفاق چنان افتاد که روز شنبه بود اول سال روز نوروز وابن‌زید گفت اتفاق واجتماع ایشان باسکندریه بود وگفت دنبال این ازدحام از بحیره بگذشت آن روز .

(وَقِيلَ لِلنَّاسِ) مردمان را گفتند شما حاضر خواهید آمدن تا باشد ما بدنبال‌این ساحران برویم و ایشان را متابعت کنیم اگر ایشان غالب باشند یعنی سحرهٔ فرعون و گفتند

---

(١) جادو خود بمعنی ساحر است و جادوگر صحیح نیست .

«بسحره» موسی‌وقومش را خواستند و (إِنْ كانُوا هُمُ الغالِبِينَ) بر طریق استهزاء گفتند .

(فَلَمّا جاءَ السَّحَرَةُ) چون آمدند سحره (قالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنا لَأَجراً) گفتند فرعون را آیا ازبرای ما اجری خواهدبودن اگر چنان باشد که ماغالب آئیم .

(قالَ نَعَمْ) گفت آری (وَإِنَّكُمْ إِذاً لَمِنَ المُقَرَّبِينَ) و شما پس از این از جملهٔ مقربان و نزدیکان باشید .

(قالَ لَهُمْ مُوسىٰ أَلقُوا ما أَنْتُمْ مُلْقُونَ) موسی آن جادوان را گفت بیندازید آنچه خواهید انداختن .

(فَأَلقَوْا حِبالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ) ایشان آن چوبها ورسنها که داشتند بینداختند (وَقالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ) که ما غالب خواهیم آمدن و غلبه مارا خواهد بود .

(فَأَلقىٰ مُوسىٰ عَصاهُ) موسی ﷺ عصای خود بینداخت (فَإِذا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ) در حال آنچه ایشان بروزگار دراز ساخته بودند از چوبها و رسن‌های مارپیکر و اژدها پیکر فرو برد ، جادوان که آن بدیدند باول نظر بدانستند که آنچه موسی ﷺ کرد از جنس سحر نیست و بسحر آن نتوان کرد چه ایشان اسرار جادوئی نیك دانستند و بر آن واقف‌بودند. حالی بروی در افتادند سجده کنان و گفتند(آمَنّا بِرَبِّ العالَمِينَ) ما ایمان آوردیم بخدای‌جهانیان. آنکه برای آنکه ایهام نیفکند فرعون که مرا میخواهند باینکه می‌ـ گویند ، قید زدند که :

(رَبِّ مُوسىٰ وَهٰرُونَ) خدای موسی‌و هارون .

(قالَ آمَنْتُمْ لَهُ) فرعون گفت ایمان‌آوردید بموسی پیش‌ازآنکه من شمارا دستوری دهم او مهتر و انباز شماست که شما را سحر آموخت (فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ) بدانید اینکه کردید و بچشید وبال اینکه اقدام کردید بر آن .

(لَأُقَطِّعَنَّ)من دستهاو پایهای‌شما ببرم از خلاف یعنی بخلاف یکدیگر یعنی‌پای چپ‌و دست راست و همه را بر دار کنم .

(قالُوا لا ضَيْرَ) گفتند هیچ با کی نیست که ما با خدای خود میشویم و باز گشتن ما با اوست .

(إِنّا نَطْمَعُ) ما طمع داریم که خدای ما خطاهای ما بیامرزد (إِنْ كُنّا) أي لئن كنّا برای آنکه ما أول مؤمنانیم از قوم فرعون وازأهل زمانه .

(وَأَوْحَيْنا إِلىٰ مُوسىٰ) خدای تعالی گفت ما وحی کردیم بموسی که بندگان مرا ببر بشب که فرعون وقوم او بر پی شما بیایند . ابن جریج گفت در این آیه خدای تعالی وحی کرد بموسی که بنی إسرائیل را بفرمای تا هر چهار خانه بیك خانه شوند و در هر سرای که ایشان باشند برهای بکشندودر سرای بخون او آلوده کنند که من فرشتگان را خواهم فرستاد تا کودکان آل فرعون را هلاك کنند و علامت ایشان آن است که در سرای نشوند که بر در آن سرای اثر خون بود (۱) آنگه بفرمای تا آرد بسریشند و همچنین فطیر پزند تا زود باشد ، آنگه تو با بنی اسرائیل برو تا بکنار دریا تا من بفرمایم که چه باید کرد موسی عليه‌السلام هم چنین کرد چون در روز آمدند (۲) فرعون گفت بنگر تا موسی چون کرد مال های ما بستدند و فرزندان ما را بکشتند آنگه بفرمود تا سریر او را از شهر بیرون بردند و بر اثر ایشان لشکر کشی کرد هزار هزار و پانصد هزار پادشاه [هكذا في النسخة والظاهر أنّه من سهو النساخ والله أعلم](۳) مسور را که در دست دست ورنجن زرین داشتند با هر پادشاهی هزار مرد بودند.(فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ ـ الآية) آنگه فرعون فرمود تا در شهرها ندا کردند و لشکر را جمع کردند و گفتند .

(إِنَّ هٰؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ) این گروهی اند أندك و ما را بخشم آورده وأصل شر ذمه بقیتی باشد أندك که ازاو بازماند ومنه قول الراجز :

---

(۱) فرشتگان خدای که مامور قبض روح بندگان اویند خانه همه‌کس را بی‌نشان می‌شناسند چنانکه می‌بینیم درهر خانه اجل کسی فرا رسد وارد میشوند وقبض روح میکنند واین قصه ازحکایات یهود است که بمعنی ملائکه وافعال آنان آشنانبودند وگمان میکردند آنها نیز مانند انسانند و حق آن است که موسی علیه‌السلام برای توشه راه فرموده بره بکشند و فطیر بردارند .

(۲) ترجمه اصبحوا است

(۳) این جمله بین دو قلاب در نسخه های مطبوعه موجود است و الحاقی است از کاتب چون يك مليون پادشاه دريك عصر موجود نیست بلکه در چند قرن هم اما این سهو نساخ نیست بلکه ترجمه عرائس ثعلبی است الفالف وخمسماة الف ملك مسور مع كل ملك الف رجل وآنرا ازابن جریج نقل کرده است و این‌گونه مبالغات غیرمعقول درگفتار آنان بسیار است و ثعلبی و مؤلف بمقتضای امانت در نقل سخن مفسران مشهور را خواه صحیح باشد و خواه غلط بی‌تغییر روایت‌کردند و متعهد صحت سخن هیچکس نشدند وخیانت هم‌نکردند وچیزی را که‌آنها‌گفته بودند ناگفته نگذاشتند و نپوشیدند و مردم مجبور نیستند کلام غیرمعصوم را قبول‌کنند .

جاءَ الشِّتاءُ وَ قَمِيصي أَخلاقٌ شَراذِمٌ يَضحَكُ مِنهُ التَّواقُ (١)

عبدالله مسعود گفت این شرذمه أندك ششصد هزار و هفتاد هزار مرد بودند .

(وَإِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ) و ایشان ما را بخشم آورده اند بمخالفت ما دردین ومالهای ما که ببرده أند و فرزندان ما را که بکشتند و بی‌دستوری ما از شهر ما برفتند .

(وَإِنّا لَجَمِيعٌ حاذِرُونَ) و ما همه تمام سلاحیم و تمام آلت و با قوه و شوکت تمام این معنی قراءت آن کس است که بألف خواند و این قراءت کوفیان‌است‌وابن‌عامرو باقی‌قرّاء « حذرون » بی ألف و معنی آن باشد که جمله تیقّظ و هشیار و حذر کننده ایم. فرّاء گفت حذر و حاذر هردو بیك معنی باشد جز آنست که حاذر آنکس بود که حذر او چیزی درحال بود و حذر آن بود که حذر کردن او را خوی بود و عادت ، و حذر اجتناب باشد از چیزی برای آنکه جهت خوف‌باشد . وشمیط بن عجلان درشاذ خواند « حادرون » بالدال غیرالمعجمة فرّاء گفت معنی کلمه آنست که مابزرگیم از بس سلاح که برما است و ازاین جا چشم‌بزرگ را حدره گویند وآن‌را که اورا ورمی باشد حادر گویند قال امرؤ القیس :

وَ عَينٌ لَها حَدرَةٌ بَدرَةٌ شُقَّتْ مَآقِيهِما مِنْ اُخُرْ (٢)

(فَأَخْرَجْناهُمْ) ما بیرون کردیم فرعون را و قومش را از بستانها و چشمهای آب و کنوز و گنجها برای آن مال ایشان را گنج خواند که آن‌را زکوة نداده بودند و در ره‌خیر نفقه نمیشد (وَمَقامٍ كَرِيمٍ) وجایهای نیکو .

(كَذٰلِكَ) همچنین که گفتیم (وَ أَوْرَثْناها) بمیراث بدادیم بفرزندان یعقوب .

(فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ) بدنبال ایشان برفتند در وقت آفتاب بر آمدن و نصب او برحال است و مشرق داخل باشد در شروق آفتاب کاصبح وأمسی وأضحی .

(فَلَمّا تَراءَا الجَمْعانِ) چون هردو لشکر یکدیگر را بدیدند یعنی قوم موسی وقوم فرعون پس چون موسی بکنار دریا رسید وقت آفتاب برآمدن بود فرعون ولشکرش‌برسیدند قوم موسی نگاه کردند ازپیش دریا بود و ازپس‌لشکر گفتند (إِنّا لَمُدْرَكُونَ) مارادریافتند

---

(١) تواق نام فرزند شاعر است‌گوید زمستان آمد و پیراهن من‌کهنه است و پاره پاره‌که فرزند من ازآن میخندند .

(٢) در وصف اسب خویش‌گوید که چشمش بزرگ و برجسته است و بدره نیز بهمین معنی است یا تیز بین و زود بین و ماقی‌گوشه چشم‌است‌گویدچشم اوگوئی ازعقب‌شکافته شده است و بر امرؤالقیس ایرادکرده اندکه در ما قیهما ضمیر تثنیه بعین برگردانیده است و جواب آن واضح است .

و ما دریافتهٔ اینانیم موسی علیه‌السلام گفت .

(كَـلّا) هرگز (إنَّ مَعِيَ رَبّي سَيَهْدِينِ) خدای من با من است مرا راه نماید براه نجات .

(فَأوْحَيْنا إلىٰ موسیٰ) ماوحی کردیم بموسی که عصابردریا زن . عبدالله سلام گفت چون موسی علیه‌السلام بکنار دریا رسید و خواست تا در دریا شوداین دعا بخواند «یا كائناً قبل كل شیء و یا مكوّن كلّ شیء ، ویا كائناً بعد كلّ شیء اجعل لنا فرجاً و مخرجاً » خدای تعالی وحی کرد که عصا بزن بدریا .

(فَانْفَلَقَ) درکلام حذفی هست و التقدیر فضرب فانفلق موسی علیه‌السلام عصا بر دریا زد دریا شکافته شد (فَكانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ العَظِيمِ) هرپارهٔ ازآن چون کوهی‌بزرگ بود وفِرق مفعول باشد وفَرق مصدر كالذبح و الذبح و النكث والنكث چنانکه قصه رفته‌است موسی علیه‌السلام دریا بگذرانید و فرعون برسید بکنار دریا چنانکه خدایتعالی گفت .

(وَأزْلَفْنا ــ الآية) أی قربنا مانزدیك بکردیم آن دیگران را والزلفة القربة ومنه لیلة المزدلفة و قیل جمعناهم و مرادبآخرین قوم فرعون اند وموسی‌را وقومش‌را برهانیدیم.

(ثُمَّ أغْرَقْنَا الآخَرِينَ) پس دیگران‌را در دریا غرق کردیم .

(إنَّ في ذٰلِكَ لَآيَةً) در این آیه ودلالتی‌هست (وَما كانَ أكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ) و بیشتر اینان مؤمن نه اند و خدای تو ای محمد عزیز و رحیم است وآن‌را تفسیر رفته است.

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إبْراهِيمَ (۷۰) إذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما تَعْبُدُونَ (۷۱) قالُوا

وبخوان برآنها خبر ابراهیم‌را چون گفت مرپدرش‌را واوگروه اورا چه می‌پرستید گفتند

نَعْبُدُ أصْناماً فَنَظَلُّ لَها عاكِفِينَ (۷۲) قالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إذْ تَدْعُونَ (۷۳)

می‌پرستیم بتهارا پس میکردیم مرآن‌را مقیمان پرستش گفت آیا میشنوند شماراچون‌میخوانید

أوْ يَنْفَعُونَكُمْ أوْ يَضُرُّونَ (۷۴) قالُوا بَلْ وَجَدْنا آباءَنا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ (۷۵) قالَ

یاسود می‌بخشند شمارا یاگزند میرسانند گفتند بلکه یافتیم پدران مارا اینچنین میکردند گفت

أفَرَأَيْتُمْ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۶) أنْتُمْ وَ آباؤُكُمُ الأقْدَمُونَ (۷۷) فَإنَّهُمْ عَدُوٌّ لي

آیا پس دیدید آنچه‌را بودید می‌پرستیدید شما وپدران‌شماپیشینیان پس بتحقیق‌آنهادشمن‌اند مرا

إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ (٧٨) أَلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (٧٩) وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي

مگر پروردگار جهانیانرا　آنکه آفرید مرا پس او هدایت کند مرا　وآنکه ازغذا میخوراندمرا

وَ يَسْقِينِ (٨٠) وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (٨١) وَ الَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (٨٢)

وسیراب کند مرا　وچون بیمارشوم پس اوشفا دهد مرا　وآنکه میمیراند مرا پس زنده میکندمرا

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (٨٣) رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَ أَلْحِقْنِي

وآنکه امیدوارم که بیامرزد مرا لغزش مرا روزجزا　پروردگارا ببخش مرا فرمان روائی وملحق سازمرا

بِالصَّالِحِينَ (٨٤) وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (٨٥) وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ

بشایستگان　وقرار ده برای من زبان راستی درآیندگان　وبگردان مرا از میرات برندگان

جَنَّةِ النَّعِيمِ (٨٦) وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ (٨٧) وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ

بهشت پرنعمت ٠　وبیامرز مرپدرمرا بتحقیق او بوده است ازگمراهان　ونه رسواسازمراروزیکه

يُبْعَثُونَ (٨٨) يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ (٨٩) إِلَّا مَنْ أَتَى اللّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (٩٠)

برانگیخته شوند　روزیکه سود ندهدمالی ونه فرزندان　مگرکسیکه آمدخداوندرا بدلی سالم ازغرض

وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ (٩١) وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ (٩٢) وَ قِيلَ لَهُمْ

وآراسته شود بهشت برای پرهیزکاران　وآشکار شود جهنم برای گمراهان　وگفته شود مرآنهرا

أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (٩٣) مِنْ دُونِ اللّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ (٩٤)

کجایند آنچه بودید می‌پرستیدید　از غیر خدا آیا یاوری میکنند شما را یا یاری میخواهند

فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُونَ (٩٥) وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ (٩٦) قَالُوا وَ هُمْ

پس نگون شوند در آن آنها وگمراهان　ولشکر های دیو همگی　گفتند و آنها

فِيهَا يَخْتَصِمُونَ (٩٧) تَاللّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (٩٨) إِذْ نُسَوِّيكُمْ

درآن خصومت میکنند　سوگندبخدا بتحقیق هستیم مادرگمراهی هویدا　آنگاه که برابرمیکردیم شمارا

بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (٩٩) وَ مَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ (١٠٠) فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ (١٠١)

بپروردگارجهانیان　وگمراه نکردند مارا مگرگنه‌کاران　پس نیست مارا هیچ شفاعت کنندگان

وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ (١٠٢) فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (١٠٣) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

ونه دوستار مهربان　پس اگر آنکه برای ما بازگشتی پس باشیم ماازگروندگان　بتحقیق در این

لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٠٤) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (١٠٥)

هرآينه آيتاست ونباشد بيشترآنها گروندگان وبتحقيق پروردگاراست هرآينه اوغالبمهرباناست

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (١٠٦) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (١٠٧)

تكذيب كردند گروه نوح فرستادگان را چونگفت مرآنهارا برادرشان نوح آيا نمىپرهيزيد

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٠٨) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (١٠٩) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ

بتحقيق من مرشمارا پيغمبر امينم پس بپرهيزيد خدارا و فرمان بريد مرا ونه ميخواهم ازشما

مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ (١١٠) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (١١١)

برآنهيچ اجرىنيست اجرمن مگر برپروردگار جهانيان پس بپرهيزيد خدايرا وفرمانبريد مرا

قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ (١١٢) قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا

گفتند آيا ميگرويم مرترا و پيروى كرد ترا پست مردم گفت و نيست دانش من بآنچه بودند

يَعْمَلُونَ (١١٣) إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ (١١٤) وَمَا أَنَا بِطَارِدِ

ميكردند نيست شمار كردن آنها مگر بپروردگار من اگر بيابيد و نيستم من رانندهٔ

الْمُؤْمِنِينَ (١١٥) إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (١١٦) قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ

گروندگان نيستم من مگر ترساننده هويدا گفتند هرآينه باز نهايستى اىنوحهرآينهميباشىالبته

مِنَ الْمَرْجُومِينَ (١١٧) قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ (١١٨) فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ

ازسنگسارشدگان گفتپروردگارابتحقيقگروه من تكذيب كردندمرا پسبگشاميانمنوميانايشان

فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (١١٩) فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ

گشايشى ورهائىده مرا وهركه بامناست ازگروندگان پسرهانيديم اورا وهركه با او بود دركشتى

الْمَشْحُونِ (١٢٠) ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ (١٢١) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ

پر شده پس غرقكرديم بعد ماندگان را بتحقيق در اين هرآينه آيت است و نباشند

أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٢٢) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (١٢٣) كَذَّبَتْ عَادٌ

بيشتر آنها گروندگان وبتحقيق پروردگار توهرآينه او است غالب مهربان تكذيب كردند عاد

الْمُرْسَلِينَ (١٢٤) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ (١٢٥) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

فرستادگان را چونگفت مرآنهارا برادران هود آيا نمىپرهيزيد بتحقيق من مرشمارا فرستادهٔ

أَمِينٌ (۱۲٦) فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۲۷) وَ مَاأَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا

امینم پس بترسید خدارا وفرمان برید مرا ونمی‌خواهم ازشما براو هیچ مزدی نیست اجرمن‌مگر

عَلىٰ رَبِّ الْعالَمِينَ (۱۲۸) أَ تَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ (۱۲۹) وَتَتَّخِذُونَ مَصانِعَ

بر پروردگار جهانیان آیا بنا میکنید بهربلندی علاعتی‌که بازی‌کنید ومیگیرید قصرهای‌بلند

لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ (۱۳۰) وَ إِذا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبّارِينَ (۱۳۱) فَاتَّقُوا اللهَ

شاید شما جاوید باشید و چون سختی کنید سختی کنید گردن‌کشان پس بپرهیزید خدارا

وَ أَطِيعُونِ (۱۳۲) وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِما تَعْلَمُونَ (۱۳۳) أَمَدَّكُمْ بِأَنْعامٍ وَ

وفرمان برید مرا وبترسید آن راکه مددکرد بآنچه میدانند مددکرد شمارا بچهار پایان و

بَنِينَ (۱۳٤) وَجَنّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۳۵) إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳٦) قالُوا

پسران و بوستانها وچشمه ها بتحقیق من ترسناکم برشما شکنجه روز بزرگ را گفتند

سَواءٌ عَلَيْنا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْواعِظِينَ (۱۳۷) إِنْ هٰذا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ (۱۳۸)

یکسانست بر ما اندرز کنی یا نبوده باشی از اندرزکنندگان نیست این مگر رسم پیشینیان

وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۱۳۹) فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْناهُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً

ونیستیم ما شکنجه‌کردگان پس‌تکذیب‌کردندآنرا پس‌هلاك‌کردیم‌آنهارا بتحقیق دراین‌هرآینه‌آیت‌است

وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱٤۰) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱٤۱).

ونیستند بیشتر آنهاگروندگان وبتحقیق پروردگار تو اواست غالب مهربان

قوله تعالی (وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْراهِيمَ) خطاب کرد با رسول گفت بخوان‌برایشان خبر ابراهیم عليه السلام را چون گفت مر پدرش را یعنی عمش آزر قومش را برسبیل انکار (ما تَعْبُدُونَ)چه میپرستید. و«ما»استفهامی است.

(قالُوا نَعْبُدُ أَصْناماً) گفتند مابتان را می‌پرستیم (فَنَظَلُّ لَها عاكِفِينَ) وهمه روز بدان ایستاده‌ایم مقیم ، بعضی علماء گفتند برای آن «فنظل» گفت که ایشان بت‌پرستیدندی و شب نپرستیدندی و ظل مختص باشد بروز و بات بشب. وبعضی دگر گفتند ظل بمعنی کان است یعنی ما براین کار پیوسته مقیم میباشیم چنانکه در أصبح و أمسی بیان کرده‌ایم ، و أصنام جمع صنم باشد و فرق میان صنم و وثن آن بود که وثن نامصوّر بود چون شجر و حجروجز آن و صنم مصوّر بود، وچند وجه گفته‌اند در شبهۀ ایشان در عبادت أصنام با آنکه میدانستند که

جمادند و نفع و ضرّی نتوانند کرد ، وجهی آنست که گفتند عبادت ما آلوده است با تقصیر خدای را نشاید ؛ ما از مخلوقات او چیزی را اختیار کنیم و آن‌را عبادت کنیم تا ما را بخدا نزدیك کند و ذلك قوله «لیقرّبونا إلی الله زلفی» وچنانکه یکی ازما تقرب کند بپادشاه بآنکه بوسه بر بساط او دهد . ووجهی دگر گفتند که ایشان بشکل نجوم بگرفتند وآنرا مصوّر کردند وبآن تقرب کردند بنجوم وآنجماعتی هندوان بودند، بعضی دگر گفتند که این جبابره که دعوی خدائی کردند چون وفات او نزدیك رسید قوم او، او را گفتند تومی‌روی ماازپس تو کرا پرستیم او بفرمود تا برشکل او صورت زرین کردند گفت این را پرستید گفتند این یکجای باشد گفت هر که تواند برشکل این صورتی سازد زرین و آن‌را بپرستد، گفتند هر کسی ازما این توانائی ندارد که صورتی سازد زرین گفت از آنچه تواند بسازد از سیم و برنج و روی و ارزیز و آهن و سنگ وچوب و جز آن . وشبههٔ بزرگترین در این باب تقلید است بدلیل قوله «و وجدنا آباءنا کذلك یفعلون» «و وجدنا آباءنا لها عابدین» «و وجدنا آباءنا علی امة» و مانند این آیتها ، قول دیگر آنست که گفتند هر چیزی را خاصیتی هست و خاصیت این أصنام آنست که شفیعان ما باشند بنزدیك خدای و ذلك قوله «هولاء شفعاؤنا عندالله» و العاکف المقبل علی الشیء ، المقیم عنده. یقال عکف عکوفاً و اعتکف اعتکافاً ، و اعتکاف از آنجاست مقام کردن در بعضی مساجد برای عبادت . ابراهیم علیه السلام بر سبیل الزام و توجیه حجت برایشان گفت :

(هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ إِذْ تَدْعُونَ) هیچ شوند این بتان دعای شما را در وقت آنکه شما ایشان‌را خوانید .

(أَوْ یَنْفَعُونَکُمْ أَوْ یَضُرُّونَ) یا شمارا هیچ منفعتی و مضرتی کنند؟

گفتند این همه همچنین است که تو میگوئی جز آنستکه ما پدران خود را یافتیم که همچنین کردند. وقتاده درشاذ خواند «هل یُسمعونکم» - بضم الیاء و کسر المیم من الاسماع - این بتان شمارا بشنوانند بوقت دعا یعنی اجابت کنند شمارا .

(قالَ أَفَرَأَیْتُمْ) ابراهیم علیه السلام گفت دانسته هستید شما که آنچه میپرستید اکنون و پدرانتان در روزگار گذشته ایشان همه دشمنند مرا جز خدای جهانیان «ما» موصوله است فی- قوله (ماکُنْتُمْ تَعْبُدُونَ) تأکید است ضمیر متصل را بضمیر منفصل (أَنْتُمْ) و (آباؤُکُمْ) عطف است براو .

(فَإِنَّهُمْ) کنایت است از اصنام و برای آن از ایشان کنایت عاقلان کرد که فعل عقلاء با ایشان حوالت کرد ازعداوت و بهری گفتند برای آن «انهم» گفت که در میان ایشان کسان

بودند که خدای پرست بودند ولیکن نه بشرایطش چون خدایتعالی در عبادت ایشان بود و معبود بعضي از ایشان بود «إنهم» گفت بکنایه عقلا علی‌طریق‌التغلیب. أما در إضافت عداوت با ایشان چند وجه گفتند یکی آنکه اگر من ایشان را عبادت کنم ایشان فردای قیامت دشمن من باشند و بعبادت من کفران کنند لقوله «کلا سیکفرون بعبادتهم و یکونون علیهم ضداً» فرّاء گفت این از جمله مقلوب است یعنی من عدو ایشانم و معادات میان دو کس باشدهر کس که تو عدوّ او باشي او نیز عدو تو باشد قوله (إِلّا رَبَّ العالَمِينَ) مگر خدای جهانیان استثناء منقطع است و معنی اولکن باشد یعنی لیکن خدای دشمن من نیست و آنانکه گفتنددر میان ایشان عابدان بودند خدای را و خدای معبود ایشان بود گفتند استثناء متصل است‌برای آنکه قدیم تعالی داخل بود در عبادت ایشان و قول اول درست تراست، بعضی دگر گفتند در کلام محذوفی است و این استثناء از اوست و تقدیر آنکه ولا معبود لي إلارب العالمین. واین وجه ضعیف است آنکه ابراهیم عليه السلام تعداد نعمت خدای کرد گفت :

(الَّذي خَلَقَني فَهُوَ يَهْدِينِ) اوآن خداست که مرا بیافرید ، هم اومرا هدایت‌دهد از الطاف و توفیق‌وتمکین، بعضی دگر گفتند : خلقنی في الدنیا علي فطرته فهو یهدین فی‌الاخرة إلی جنته . و آنچه بیان این وجه است آنستکه خلق بلفظ ماضی گفت وهدایت بلفظ مستقبل گفت آنکه مرا بیافرید دردنیا برفطرت درآخرتم راه نماید ببهشت‌وجنت.

(وَالَّذي هُوَ يُطْعِمُني و يَسْقِينِ) او آن خداست که مرا طعام دهد و شراب ومي پروراند و روزی میرساند چنانکه مصلحت‌داند . حجاج بن عبدالکریم گفت از بلخ می‌آمدم بطلب ابراهیم ادهم (۱) اورا بحمص نشان دادندبرفتم وطلب‌میکردم‌آخر اورا در تون گرمابه یافتم که تون‌میتافت ساعتی براونشستم‌مرا بپرسید وخویشان خودرا که در بلخ بودند، آن روز بااوبودم‌بر او هیچ طعام ندیدم گفتم بروم و سؤال کنم بر کسي‌وچیزی‌خواهم، مرا گفت‌دانم که گرسنه شدي؟ گفتم بلی گفت برماطعامی نیست ، گفتم بروم و سؤال بر کسی کنم وچیزی خواهم تامن وتو بیك‌جای بخوریم، دست دراز کرد وپاره خاك بر گرفت باخاکستر بیامیخت وبردهن افکند و روی بمن کرد واین بیتها بگفت :

وَاخْلُطِ الشُّرْبَ بِالرَّمادِ وَكُلْهُ — وَازْجُرِ النَّفْسَ عَنْ مَقامِ السُّؤالِ

---

(۱) مؤلف از حکایات متصوفه که مخالف ظاهر شرع نباشد نقل میکند و ابراهیم أدهم را أهل حدیث و صوفیه هردو گرامی میدارند و بفضل او معترفند،وفات‌او در سال ۱۶۲ است و حلیة الاولیاء فصلی مشبع درأخبار او آورده است .

فإذا شئتَ أن تقنعَ بالذُّل فَرُمْ ما حوته أيدي الرِّجال (١)

گفت از بر او بیرون آمدم و چند روز پیش او نشدم روزی برخاستم درپیش او شدم و بنشستم تا دیر گاه هیچ سخن نگفت گفتم چرا سخن نمیگوئی؟ گفت:

مُنِعَ الكلامُ لأنّه سببُ الرَّدى وَ النُّطقُ فيهِ معادنُ الآفاتِ

فإذا نطقتَ فكُن لربِّكَ ذاكراً وإذا سكتَّ فَعُدْ لنفسِكَ ما يأتي (٢)

ابوبکر ورّاق گفت يطعمني بلا طعام و يسقيني بلا شراب و معنی آنکه مرا روزی دهد بی‌علاقه و سببی و مثله قول النبی ﷺ « إنی أبيت عند ربی يطعمني و يسقيني » مرا همه شب خدای طعام و شراب دهد در خبر است که سقائی بود در مدینه روزی در مسجد رسول آمد رسول ﷺ این آیه میخواند « وما من دابّة فی الارض إلا على الله رزقها » او قربه بینداخت و گفت چون خدای ضمان روزی کرد مرا کار کردن هرزه است و برفت و سه شبانه روزعبادت میکرد چیزی نیافت که بخورد بخفت در خوابش شربتی دادند که پس از آن بیست و نه سال بماند طعام وشراب بشهوت نخورد . گفتند درعهد حجاج زاهدی بود اورا عبدالرحمن بن یعمر گفتندی او در ماهی یکبار طعام‌خوردی، حجاج را گفتند اورا بگرفت و درخانه‌ای کردیکماه و شك نکرد که اومرده باشد چون در بگشادند او نماز میکرد اورا گفت یافاسق نمازمیکنی بی‌طهارت گفت آنکس محتاج طهارة شود که طعام خورد یاشراب من بروضوی اولم که‌دراینجا آمدم . و گفتند در ایام سیف الدوله علي همدانی رومیان زنی را باسیری گرفتند از ایشان بگریخت بشب و از روم ببغداد آمد بی‌زادی وطعامی . سیف الدوله او را گفت چگونه‌آمدی گفت هر گه گرسنه شدم سه بار قل هوالله أحد بر خواندم سیر شدم وقوّتم پدید آمد برفتن. ذوالنون مصری را گفتند چه میخوری گفت « إن ربی يطعمني ويسقيني، يطعمني طعام المعرفة و يسقيني شراب المحبّة » آنکه این بیت بگفت :

شرابُ المحبّةِ خيرُ الشّرابِ وَ كلُّ شرابٍ سواهُ سرابُ (٣)

---

(١) خاك و خاکستر را با هم بیامیز وبخور و خویشتن را از سؤال باز دار واگر خواهی‌قناع خواری برخویش پوشی آنچه را در دست مردم است ازایشان بخواه .

(٢) از سخن گفتن منع کردند چون موجب هلاك است وگفتار معدن آفتها است پس اگر نطق خواهی‌کردن یاد پروردگارکن واگر خاموش باشی خویش را پی‌دربی بازرس که چه میکند .

(٣) شراب دوستی بهترین نوشیدنی است و نوشیدنی غیر آن هرچه باشد سراب است .

این حکایات و امثال این بنزدیك أهل تصوف از کرامات باشد و نزدیك ما اگر درست شود (۱) معجز بود که خدایتعالی اظهار کند بردست بعضی صالحان چون داند که در آن لطفی خواهد بود بعضی مکلّفان را ، مذهب علم الهدی رحمه‌الله این است (۲)

(وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ) گفت چون بیمار شوم او شفا دهد اگر چه بیماری و شفا هردو از اوست او أدب نگاه داشت و بیماری اضافه بخود کرد و شفاحواله باو، ای عجب إبراهیم روا نمیدارد که اینقدر حوالت بخدا کند تو چگونه روا می‌داری که هر کجا قبایح و فضایح هست حوالت باومیکنی. یکی از جمله بزرگان گفت به بیمارستانی در شدم‌مردی‌طبیب را دیدم نشسته و جماعتی بیماران براو گرد آمده وهر کس علّت خود شرح میداد او هر کس را دوائی میکرد درخور او، برنائی برخاست بنزد او فراز آمد زرد روی واثر عبادت وسیمای صلاح براو پیدا ، گفت یا استاد تو مرد طبیب زیرکی وهر یك را از بیماران دوائی فرمودی مرا نیز بیمارئي است دوای آن دانی گفت آن چیست گفت بیماری گناه‌رادواچه باشد؟ گفت بشنو هلیلۀ صبر را بگیر با بلیلۀ تواضع و در هاون ندم و پشیمانی افکن و بدستۀ قهر هوای نفس خرد بکوب و از آنجا در پاتیلچۀ صحت عزم أفکن و آب حیا و شرم براو ریز وبآتش محبت بجوشان و بملعقۀ عصمت بگردان تا حباب حکمت بر آرد آنگه‌بهراووق صفا بپالا (۳) و بمروحه استرواح (استغفار ظ) بادکن آنرا ودروقت سحر شربتی‌از آن‌نوش کن‌ودیگر گرد گناه مگردتاراحت یابی .

(وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ)او آن‌خداست که مرا بمیراند آنگه زنده گرداندبرای آن«ثم» گفت که تراخی هست میان زندگانی‌ومرگ، أهل‌اشارت گفتندیمیتنی بالعدل ویحیینی

---

(۱) ازاین کلام مؤلف ،معلوم‌میگرددکه همۀآن‌چه وی درکتاب میآورد معتقدبصحتش نبود. وعوام پندارندکه هرچه مؤلف صحیح نداند نباید درکتاب بنویسد .

(۲) خلاف است میان جماعتی ازمعتزله واشاعره‌که ظهورکرامت از اولیاء خدا و صالحان‌ممکن است یا ممکن نیست بیشتر معتزله جائز نمیدانندو آنچه در این باب نقل است مانند طعام حضرت‌مریم و آوردن عرش بلقیس از آصف تکمیل معجزه پیغمبری میشمارند و دیگران آنرا ممکن میدانندچنانکه خواجه نصیرالدین وعلامه حلی درتجرید وشرح‌آن‌اختیارآن‌کردند .

(۳) مقصود از راووق آبکش یا پرویزن و غربال نرم است‌که خالص از آن بیرون رود و دردی بماند و در بعضی بلاد این آلت را ترشی پالاگویند و پالودن و بیختن درمعنی نزدیکند .

بالفضل، یمیتنی بالفراق ویحیینی، بالتلاق یمیتنی بالخذلان و یحیینی بتوفیق الایمان، یمیتنی بالخلاعه و یحیینی بالطاعة، یمیتنی بالجهل ویحیینی بالعقل .

(وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ) و او آن خداست که طمع دارم گناهان من بیامرزد روز قیامت واین بر سبیل خشوع وخضوع وانقطاع باخدای تعالی گفت وقوله « یوم الدین» أی یوم الجزاء وقیل یوم الحساب . شعبی گفت ازعایشه که اواز رسول ﷺ پرسید گفت عبدالله جذعان صلهٔ رحم کردی ومهمانان را طعام دادی واسیران را از بند رها کردی اورا هیچ سودی دارد؟ گفت نه ! گفتند چرا یارسول‌الله ؟ گفت برای آنکه اوهر گز نگفت« رب اغفر لی خطیئتی یوم‌الدین » یعنی استغفار نگفت یعنی مسلمان نبود که باین گفتار با خدا فزع کردی و بقیامت ایمان نداشت .

(رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا) بار خدایا مرا حکمت ده وحکم بیان چیزی باشد بر آن وجه که حکمت اقتضاء کند مقاتل گفت فهماً وعلماً . کلبی گفت بحکم نبوت خواست (وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ) مرا بآن صالحان گذشته دررسان ازپیغامبران و بمنزله ودرجهٔ ایشان برسان، وعبدالله عباس گفت یعنی مرا باهل بهشت در رسان .

(وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ) ومرا زبان راستی کن در بازپسینان گفتند مراد ذکر جمیل است وثنای حسن وقبول عام درجملهٔ امم ؛ خدایتعالی اجابت کرد این دعا تا همهٔ امم ازهرملت که باشند اورا نیك گویند بعضی دگر گفتند مراد باین آنستکه ازعقب من پیغامبری کن صادق یعنی محمد ﷺ ، قتیبی گفت یعنی ذکری نیکو ولسان بجای ذکر نهاد برای آنکه ذکر بزبان گویند چنانکه شاعر لسان بجای رسالت نهاد چون رسالت بزبان گذارند فی قوله

إنّي أَتَتْنِي لِسانٌ لا أُسَرُّ بِها　　مِنْ عَلْوَ لا عَجَبٌ مِنْها وَلا سَخَرٌ(۱)

(وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ) ومرا از جملهٔ وارثان بهشت نعیم کن و برای آن ذکر میراث کرد اینجا که خدایتعالی جایها که در بهشت برای کافران آفرید اگر ایمان آوردندی وطاعت کردندی یافتندی وحال که مطیع فرمان نشدند وایمان نیاوردند خدایتعالی آن جایهارا بمیراث بمؤمنان دهد چون ایشان را بدوزخ برند .

(وَاغْفِرْ لِأَبِي) وبیامرز پدرم رایعنی عمش را آزر چنانکه بیان کرده‌ایم واین آمرزش خواستن ازبهر او برای آن بود که او وعده داد إبراهیم را که ایمان آرد چنانکه بیان کرده شد

(۱) بیت ازاعشی باهله است دررثای مردی وعلورا بواو باحرکات سه‌گانه روایت کردند بمعنی بلندی. بمن پیغامی از بالا رسید که از آن شاد نگشتم درآن عجب نیست واستهزاء هم نکردند .

فی‌قوله « وماکان استغفار إبراهیم لابیه إلا عن موعدة وعدها إیّاه » (إنّهُ کانَ مِنَ الضّالّینِ) که‌او از دین تو ضال و گمراه بود ومراد بضلال اینجا کفر است و این آمرزش خواستن او را مشروط باشد بشرط إنجاز وعدهٔ ایمان فی‌قوله «إلاعن موعدة وعدها ».

(وَلا تُخْزِني يَوْمَ يُبْعَثُونَ) و مرا عذاب مکن آن‌روز که خلایق‌را برأنگیزند یعنی روزقیامت. وخزی هلاك‌وعذاب باشد یقال‌خزاه وأخزاه وخزی الرجل خزایة إذا استحیی .

(يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ ولا بَنُونَ) آن روز که سودندارد مال وفرزندان .

(إلّا مَنْ أَتَی اللهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ) إلاآنکه دلی آرد بحضرت سلیم، سلامت یافته از شرك وشك ، واین قول بیشتر مفسرانست سعید بن المسیب گفت قلب سلیم دل درست باشد و آن دل مؤمن بودبرای‌آنکه دل‌منافق بیمار بود لقوله «فی‌قلوبهم مرض» حسین بن الفضل گفت سلیم باشد ازآفت مال وفرزندان (۱) برای‌آنکه پیش ازآن گفت «یوم لاینفع مال ولا بنون » بعضی ، دگر گفتند مراد بسلیم لدیغ ومار گزیده است ومار گزیده را سلیم خوانند علی‌طریق التفاؤل چنانکه شاعر گفت «مثل‌ماسمّی‌اللّدیغ‌سلیماً»یعنی دل دردناك دارد ازترس‌خدای‌چون مار گزیده .

(وَأُزْلِفَتِ الجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ) و نزدیك کنند بهشت بمتقیان .

(وَبُرِّزَتِ الجَحِیمُ لِلْغاوِینَ) و برون آرند دوزخ را برای غـاویان و جاهلان یعنی کافران .

(وَقِیلَ لَهُمْ أَیْنَ ماکُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ) وگویند ایشان راکه کجایند آنانکهٔ شما ایشان را میپرستیدید بدون خدایتعالی امروز شمارا فریاد میرسهد و یاری‌میکنند یاانتصار وانتقام میکشند .

(فَکُبْکِبُوا فیها هُمْ وَالغاوُنَ) پس در اندازند ایشان را در دوزخ ونیز غاویان را یعنی کافران را عابد ومعبود وضال‌ومضل‌را . وعبدالله عباس گفت «جمعوا» ایشان‌را جمع کنند دردوزخ. مقاتل گفت«قذفوا»در اندازندایشان را وأصل« کبکبوا» کبّبوابوده‌است کاف‌رامکرر

(۱) خوشی انسان در دنیا بمال است و فرزند و در جدائی هریك غم بی‌نهایت‌است، اگر زندگی او منحصر بدنیا بود و بمرك فانی میشد رغبت بهیچ چیزدر وی نبود و فضیلت و سعادت و مکارم‌اخلاق و احسان‌را نیك نمیشمرد بلکه این معانی را هیچ نمیشناخت أما چون بسیاری از مردم از مال‌وفرزند در راه فضیلت میگذرند بایدگفت پس‌از مرگ فضیلت ومکارم اخلاق است‌که بکار انسان میآید وموجب سعادت او میگردد .

کرده‌اند و بجای یك باء نهاده‌اند لاستثقال ثلاث باءات لان الحرف المشدد کحرفین و این‌را مضاعف رباعی خوانند و مثله نهنهة و ریح صرصر و گفتند مراد بقوله «والغاون» شیاطین أند.

(وَجُنُودُ إِبْلِيسَ) ولشکر ابلیس از کفره جن وإنس.

(قالُوا وَهُمْ فِيها يَخْتَصِمُونَ) و گویندااین کافران در آن حال که بایکدیگر خصومت میکنند، واوحال راست وآنچه گفت‌ایشانست این است که حقتعالی گفت:

(تَاللهِ إِنْ كُنّا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ) بخدای که ما در گمراهی ظاهر بوده ایم و«ان» مخففه‌است‌از ثقیله ودلیل او لزوم لام است درخبر او واین از کلام اتباع وسفله است که‌رؤساء شیاطین را گویند:

(إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ العالَمِينَ) چون‌شما راباخدای جهانیان راست داشتیم درعبادت وشمارا أنباز او کردیم، آنکه گویند:

(وَما أَضَلَّنا إِلاَّ المُجْرِمُونَ) و مـا را گمراه نکردند و دعوت باضلال نکردند مگر مجرمان یعنی شیاطین انس و جن ازدعاة باطل، این قول مقاتل وکلبی است و أبوالعالیه و عکرمه گفتند إبلیس‌است وقابیل برای‌آنکه او اول کسی بود که خون بناحق ریخت‌وقاعدهٔ معاصی نهاد.

(فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ) نیستند مارا هیچ‌شفاعت کننده‌و«من»زیاده است‌موکدة للنفی.

(وَلا صَدِيقٍ حَمِيمٍ) ونه دوستی وخویشی و اینکه گویند که پیغامبران عليهم‌السلام مؤمنان گناهکاران را شفاعت کنند، جابر عبدالله انصاری روایت کرد از رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله که روز قیامت چون‌أهل بهشت در بهشت قرار گیرند یکی از جملهٔ ایشان گوید بار خدایا حال دوست من فلان چیست حقتعالی گوید او بدوزخ است گرفتار بگناه خوداین مؤمن شفاعت کند گوید بار- خدایا اگر ازکرم روی‌دارد اورا بمن بخش، گوید بخشیدم بروند و اورا از دوزخ بیاورند عند آن حال کافران گویند «فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم» صالح مروزی روایت کرد از حسن بصری که او گفت هیچ جای نباشد که جماعتی مجتمع شوند برذکر خدای ودرمیان ایشان‌بنده‌ای بود ازأهل بهشت وإلا شفاعت اودرحق ایشان قبول کند وأهل ایمان‌شفیع باشند بعضی درحق بعضی وایشان‌بنزدیك خدای مشفع‌ومقبول الشفاعة باشند.

(فَلَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ المُؤْمِنِينَ) آنکه تمنای‌محال کردن گیرند که اگر مارا بادنیا رجعتی باشد ما بادنیا شویم تا از جملهٔ مؤمنان باشیم وایمان‌آوریم «ولو» در

جای لیت نهاد برای آن جواب او را بفاءمنصوب کرد والتقدیر فلیت لنا کرةفنکون. و برای آن لوبجای لیت‌نهاد که متضمن معنی تمنی‌است کقولهم «لوکان لی‌مال‌لحججت» اگر مرامالی بودی حج کردمي یعنی کاشکی مرا مالی بودی تا حج کردمی آنگه حق‌تعالی در عقب این قصه گفت.

(إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً) در این که رفت آیتی و دلالتی است (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ) وبیشتر ایشا ن مؤمن‌نه‌اند.(وَإِنَّ رَبَّكَ - الآية) و خدای‌تو عزیز و رحیم‌است .

(كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ) آنگه باقصهٔ نوح‌آمد و کفر و تکذیب قوم او و او را گفت قوم نوح پیغامبران را بدروغ‌داشتند و قوم راهم تذکیر کنند وهم تأنیث و در آیه بلفظ تأنیث‌گفته است ، حسن بصری را سؤال کردند ازاین آیت و آیاتی که مانند این است گفتند خدای تعالی گفت قوم نوح پیغامبران را تکذیب کردند و با ایشان یك پیغامبر آمد و کذا قوله «کذبت عادالمرسلین» و«کذبت ثمود المرسلین» گفت حقتعالی برای آن چنین فرمود که آنچه یك پیغامبر آورد جمله‌آوردند و آن گفتند ازتوحید وعدل ونبوت ودعوت باراه حق پس مکذب یکی‌ازایشان مکذب باشد جمله را .

(إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ) چون گفت ایشان‌را برادرشان‌نوح یعنی برادر درنسب‌نه برادر دردین چنانکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت «إخوتنا بغواعلینا» (أَلَا تَتَّقُونَ) ازخدا نترس استفهام است برسبیل تقریع وتوبیخ .

(إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) من‌شمارا پیغامبری ام ازخدای أمین واستوار بروحی او.

(فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ) ازخدای بترسید وطاعت من‌دارید و فرمان من‌برید .

(وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) ومن ازشما برای أداء رسالت مزدی نمی‌خواهم مزد من نیست الا برخدای جهانیان از خدای بترسید و فرمان من‌برید،قوم جواب دادند .

گفتند (أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ) ما ترا متابعت وپس روی کنیم و اتباع و پس روان تو مردمان سفله‌اند وفرومایه اند صورة استفهام است ومعنی جحد یعنی تورا متابعت نکنیم و حال این حال ، واو حال راست فی‌قوله « واتبعك» جمله قراء «واتبعك» خواندند من الاتباع مگر یعقوب که او خواند«وأتباعك»علی جمع تبع بر مبتدا وخبر. عبدالله عباس گفت بارذلون حاکه خواستند (۱) عکرمه گفت حاکه واساکفه را خواستند نوح علیه‌السلام گفت :

---

(۱) حاکه یعنی جامه بافان واساکفه‌کفش دوزان .

(وَما عِلْمي بِما كانُوا يَعْمَلُونَ) من‌چه دانم که‌ایشان چه کنند ومرا بآن‌چه سبیل‌است وما استفهام راست چه‌کار است مرا باخساست کار ایشان و دنائت مکاسب ایشان مرا با دعوت ایشان کاراست وظاهر عمل ایشان .

(إنْ حِسابُهُمْ إلّا عَلىٰ رَبّي لَوْ تَشْعُرُونَ) شمار ایشان نیست جز بر خدای تعالی اگردانید ، گفتند معنی آن است که کار ایشان باخداست درهدایت وإضلال وتوفیق‌وخذلان .

(وَما أنَا بِطارِدِ المُؤْمِنينَ) ومن بنرانم مؤمنان‌را برای این علّت که شما گفتیداز قلّت ذات الید یادناءت مکسب .

(إنْ أنَا) من نیستم الا ترساننده بیان کننده و این معنی ماء نفی‌است درهردو جای .

(قالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ المَرْجُومِينَ) قوم گفتند یانوح ازین گفتن و دعوت کردن اگر بازنه ایستی ما تورا رجم کنیم‌وسنگسار، و گفتند معنی آنست که دشنام دهیم تورا . عبدالله عباس ومقاتل گفتند بکشیم تورا. أبوحمزة الثمالی گفت هر کجا در قرآن رجم است بمعنی قتل است الا آنکه در سورهٔ مریم است«لئن‌لم تنته‌لارجمنّك» که آن بمعنی رجم‌است. نوح عليه السلام چون‌ازایشان دلتنگ شدفزع باخدای داد .

(قالَ رَبِّ إنَّ قَوْمي كَذَّبُونِ) بارخدایا امت من مرا بدروغ می‌دارند .

(فَافْتَحْ بَيْني وَبَيْنَهُمْ فَتْحاً) میان من وایشان حکم کن ومرا وآنان‌را که بامنند ازمؤمنان‌برهان، حقتعالی بارسول ما گفت :

(فَأنْجَيْناهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الفُلْكِ المَشْحُونِ)ای‌المملو. گفت‌من ایشان‌را برهانیدم درکشتی مملومن‌قولهم‌شحنت‌البلدبالخیل،عطاء گفت گرانبار بعضی دیگر گفتندساخته‌و بیجارده.

(ثُمَّ أغْرَقْنا بَعْدُ الباقينَ) آنگه غرق کردیم پس‌ازآن آن ماندگان‌را یعنی کافران‌را که‌از قوم نوح باز ماندند بطوفان و بانوح در کشتی ننشستند .

(إنَّ في ذٰلِكَ لَآيَةً) دراین‌آیتی ودلالتی است‌آنان‌را که پند گیرند ولیکن بیشترایشان ایمان نمی‌آرند وخدای تو عزیز.و رحیم است .آنگه با قصهٔ هود و قوم او آمد که عاد گفتند ایشان‌را، گفت :

(كَذَّبَتْ عادٌ المُرْسَلينَ) بدروغ داشتند عاد پیغمبران‌را وعاد نام قبیله است‌برای آن تأنیث کرد آن‌را .

(إذْ قالَ لَهُمْ أخُوهُمْ هُودٌ) چون گفت ایشان‌را برادرشان در نسب‌هود (ألا تَتَّقُونَ)

از خدای بترسید .

(إِنّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) من پیغام گذاری‌ام بشما استوار برسالت خود، کلبی گفت معنی آنست که شما مرا بامانت شناخته اید پیش از این چگونه است که دراین‌معنی مرا متهم می دارید . (فَاتَّقُوا اللَّهَ) از خدای بترسید و‌مرا طاعت دارید .

(وَما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجرٍ ـ الآية) ومن از شما هیچ مزدی نمیخواهم مزد من نیست مگر بر خدای جهانیان .

(أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ) بنا میکنید بهر بلندی، این‌قول عبدالله‌عباس است، قتاده ومقاتل‌و ضحاك و کلبی گفتندبهر راهی مجاهد گفت راهي‌بود میان دو کوه‌روایتی دیگر از مجاهد آنست که «بکل ریع»ای‌بکل تل بر هر بلندي و روایتی دیگر ازو بکل منظر بر هرمنظری مقاتل سلیمان گفت ایشان‌درسفرها بستاره راه بردندی‌آنکس که ستاره‌نشناختی برو دشوار بودی بایستادند ودر راهها میل‌ها کردند علامت را، روایتی دیگر ازمجاهد آنست که کبوترخانه خواست گفت دلیلش آنست که گفت «آیة تعبثون» علامتي که بآن بازی‌میکنید ابوعبیده گفت الریع المکان المرتفع جای بلند باشد و قال ذوالرمه :

طِراقُ الخَوافي مُشْرِفٌ فَوقَ رِيعَةٍ نَدَى لَيلِهِ في رِيشِهِ يَتَرَقْرَقُ (۱)

و در او دو لغت است ریع وریع و جمعه ریعه و أریاع و ریعه والریع فضل نزل‌الطعام وزیادته این نیز هم از این أصل‌است لانه اذا زاد ارتفع و قال الاعشی فی‌الـریع :

وَ مَهْمَهٍ قَفْرٍ تَجاوَزْتُها إِذْ لاحِبٌ في رَيْعِها آلُهـا (۲)

فرّاء گفت دراودو لغت است ریع وراع مثل‌زیر وزار .

(وَتَتَّخِذُونَ مَصانِعَ) و میسازید مصنع‌ها، عبدالله عباس گفت بناهاء . مجاهد گفت کوشکهای بلندمعمر گفت‌حصن‌ها، ابن‌نجیح گفت از مجاهد برجهای کبوتران . قتاده گفت آبدانها (۳) (لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ)تاهما ناهمیشه‌بما نیدیعنی‌باین کردن‌امیدمی‌دارید که‌همیشه

---

(۱) خوافی قسمتی از پرهای مرغان است و طراق آن پرهاکه برهم نشینند . گوید پرهای آن پرنده انبوه و برهم نشسته‌است، بالای بلندی است و شبنم در پر او نفوذکرده .

(۲)سریع آن‌است که‌بروزن‌مستفعلن‌مستفعلن‌فاعلن‌باشدما ننده‌شتان‌ما یومی‌علی کورها، گوید‌بسا بیابان خشکی‌که از آن گذشتم وقتیکه در بلندی آن سراب پیدا و درخشان بود از غایت‌گرما .

(۳) از اوصاف قوم عادکه در قرآن آمده است خصوصاً آیات این سوره و آنکه فرمایدوالم‌تر کیف فعل ربك‌بعاد، و اینکه آنها ارم‌ذات العماد ساختند‌که مانند آن درهیچ کشور نبود معلوم‌میشود*

بمانید تا این بناها شما را حمایت کنند ومرگ ازشما باز دارند .

(وَإِذا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبّارِينَ) بطش أخذ بقوت و سطوت باشد و چون حمله بری کسی را ضعیف بگیری جبار وار گیری، و نصب او برحال است ازفاعل، بعضی دگر گفتند بطش بتازیانه زدن باشد و بتیغ کشتن واین قول مجاهد است، وجبار مرد ظالم متکبر باشد که از سرغضب وخشم مردرا زند و کشد .

(فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ) ازخدای بترسید ومرا طاعت دارید .

(وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِما تَعْلَمُونَ) بترسید از خدای که شما را مدد و قوه داد باآنچه دانید و مدد زیادت باشد وأمدّ فی الخیر ومدّ فی الشر واین باستقصا رفته است دگرجای.

(أَمَدَّكُمْ بِأَنْعامٍ وَبَنِينَ) مدد فرستاد شمارا بچهارپایان وفرزندان .

(وَجَنّاتٍ وَعُيُونٍ) و بستانهای پردرخت و چشمه‌های آب .

(إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ) من برشما می‌ترسم ازعذاب روزی بزرگ یعنی عذاب روزقیامت

(قالُوا سَواءٌ عَلَيْنا) قوم اورا گفتند یکسان است برما اگر تووعظ کنی واگرنکنی یعنی ما بوعظ تو متعظ نخواهیم شد و سخن تو قبول نخواهیم کرد . کسائی ادغام کرد ظاءرادر تاء وعظّت ودیگر قرّاء اظهار کردند آنکه گفتند :

(إِنْ هذا إِلّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ) این گفتار که تو میگوئی فرابافته پیشینگان است«ان» بمعنی ماء نفی است ابوجعفر و ابن کثیر و یعقوب و أبوعمروخواندند«خلق الاولین» بفتح خاء و سکون لام بیانش«ان هذا الااختلاق» وقوله«اتخلقون افکاً» و باقی قراء خواندند ان هذا الا خلق الاولین «بضم خاء»ولام این نیست مگر عادت و خوی پیشینگان از زندگانی و مرگ یعنی پیش از این زندگانی دنیا نیست و از پس او مرگ اما بعث و نشور که تو دعوی می کنی و حساب و کتاب آنرا أصلی نیست .

(وَما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ) و مارا عذاب نخواهند کرد چنانکه تو می گوئی واین قول قتاده است .

(فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْناهُمْ) یعنی عاد دروغ داشتند او را یعنی هودرا ما ایشان‌را هلاك

---

*مقصود یکی ازدولت های بزرگ ومتمدن قدیمند مانند کلده وآشور وبابل و ارم ذات العماد باغهای معلق بابل است از عجائب سبعه جهان در حضر موت و صحاری عربستان وامثال آن این‌گونه رفاه و تنعم و آثار آبادی معقول نیست و بعضی از مورخین امروز معتقدند دولت کلده عرب بودند .

کردیم، دراین آیه‌دلالتی هست و بیشتر ایشان مؤمن نه‌اند .
(وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) و خدای توعزیز و رحیم است قوله تعالی .

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ (۱۴۲) إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صالِحٌ أَلا تَتَّقُونَ (۱۴۳)
تکذیب کردند ثمودیان فرستادگان را چون گفت مرآنهارا برادر آنها صالح آیا نمی‌پرهیزید

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۴۴) فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۴۵) وَ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ
بتحقیق من شمارا فرستاده امینم پس بپرهیزید خدارا وپیروی‌کنید مرا ونمی‌خواهم شمارا برآن

مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلىٰ رَبِّ الْعالَمِينَ (۱۴۶) أَتُتْرَكُونَ في ما هٰهُنا
هیچ اجری نیست اجر من مگر بر پروردگار جهانیان آیا واگذارده شوید در آنچه اینجا است

آمِنِينَ (۱۴۷) في جَنّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۴۸) وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُها هَضِيمٌ (۱۴۹) وَتَنْحِتُونَ
ایمنان در بهشت ها وچشمه ها وکشت ها وخرما که شکوفه آن بالطافت است ومی‌تراشید

مِنَ الْجِبالِ بُيُوتًا فارِهِينَ (۱۵۰) فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۵۱) وَ لا تُطِيعُوا أَمْرَ
ازکوهها خانهای شادکامان پس بپرهیزید خدارا و فرمان برید مرا و فرمان نبرید امر

الْمُسْرِفِينَ (۱۵۲) أَلَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلا يُصْلِحُونَ (۱۵۳) قالُوا إِنَّما
زیادروان را کسانیکه افساد کنند در زمین و نه بصلاح آرند گفتند جز این نیست که

أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (۱۵۴) ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ
توئی از جادوشدگان نیستی تو مگر آدمی چون ما پس بیاور بآیتی اگر هستی تو از

الصّادِقِينَ (۱۵۵) قالَ هٰذِهِ ناقَةٌ لَها شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۱۵۶)
راست‌گویان گفت این شتری است برای‌آن آب خوری است وبرای شما آبخور روز معلوم

وَلا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵۷) فَعَقَرُوها
و دست نرسانیده او را ببدی پس فرا گیرد شما را شکنجه روز بزرگ پس پی کردند آن را

فَأَصْبَحُوا نادِمِينَ (۱۵۸) فَأَخَذَهُمُ الْعَذابُ إِنَّ في ذٰلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ
پس‌گرویدند پشیمانان پس‌گرفت آنهارا شکنجه بتحقیق در این هرآینه آیت است ونبود بیشترآنها

مُؤْمِنِينَ (۱۵۹) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۶۰) كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ
گروندگان و بتحقیق پروردگار تو او غالب مهربان است تکذیب کردند گروه لوط

الْمُرْسَلِينَ (١٦١) إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلا تَتَّقُونَ (١٦٢) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ
فرستادگان را چون گفت مر آنها را برادرشان لوط آيا نمی پرهيزيد بتحقيق من مر شما را
أَمِينٌ (١٦٣) فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ (١٦٤) وَ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ
فرستاده امينم پس بترسيد خدا را و فرمان بريد مرا و نمی خواهم از شما بر آن
مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلىٰ رَبِّ الْعالَمِينَ (١٦٥) أَ تَأْتُونَ الذُّكْرانَ
هيچ مزدی نيست. مزد من مگر بر پروردگار جهانيان آيا ميرويد نرينگان را
مِنَ الْعالَمِينَ (١٦٦) وَ تَذَرُونَ ما خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْواجِكُمْ بَلْ
از جهانيان و ميگذاريد آنرا كه آفريد برای شما خداوندگارتان از جفت های شما بلكه
أَنْتُمْ قَوْمٌ عادُونَ (١٦٧) قالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ
شما گروهی از حدگذرندگانيد گفتند هر آينه اگر باز نه‌ايستی ای لوط هرآينه ميباشی از
الْمُخْرَجِينَ (١٦٨) قالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقالِينَ (١٦٩) رَبِّ نَجِّنِي
بيرون شدگان گفت بتحقيق من برای كار شما از دشمنانم پروردگارا نجات ده
وَ أَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ (١٧٠) فَنَجَّيْناهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (١٧١) إِلَّا عَجُوزاً
مر او اهل مرا از آنچه ميكنند پس رهانيديم اورا واهل اورا همگی را مگر پيرزنی را
فِي الْغابِرِينَ (١٧٢) ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ (١٧٣) وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَساءَ
درماندگان پس هلاك كرديم ديگران را و بارانيديم برآنها بارشی‌را پس بداست
مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ (١٧٤) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٧٥)
باران بيم شدگان بتحقيق در اين هرآينه آيت است و نبود بيشتر آنها گروندگان
وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (١٧٦) كَذَّبَ أَصْحابُ لْئَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ (١٧٧)
وبتحقيق پروردگار هرآينه اواست غالب مهربان تكذيب كردند اصحاب ايكه پيغمبران را
إِذْ قالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلا تَتَّقُونَ (١٧٨) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٧٩) فَاتَّقُوا اللهَ
چون گفت مرآنهارا شعيب آيا نميپرهيزيد بتحقيق من مرشمارا فرستاده امينم پس‌بترسيدخدارا
وَأَطِيعُونِ (١٨٠) وَ ماأَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلىٰ رَبِّ الْعالَمِينَ (١٨١)
وفرمان بريد مرا ونمی‌خواهم ازشما برآن هيچ اجری نيست پاداش من مگر برپروردگارجهانيان

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (۱۸۲) وَزِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِيمِ (۱۸۳)
تمام دهید ترازو را و مباشید از زیانکاران و وزن کنید بترازوی راست
وَلا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْياءَهُمْ وَلا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۱۸٤) وَ اتَّقُوا الَّذِي
وکم نکنید مردمان را چیزهاشانرا و تباهی نکنید در زمین فسادکنندگان و بترسید آنرا که
خَلَقَكُمْ وَ الْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ (۱۸٥) قالُوا إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (۱۸٦) وَ
آفرید شما را و گروه گذشته‌گانرا گفتند جز این نیست تو از سحرکرده شدگانی و
ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا وَ إِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكاذِبِينَ (۱۸۷) فَأَسْقِطْ عَلَيْنا
نیستی تو مگر آدمی مانندما وبتحقیق گمان‌داریم تورا هرآینه از دروغگویان پس فرود آور برما
كِسَفاً مِنَ السَّماءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۸۸) قالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ (۱۸۹)
ابرپارها را ازآسمان اگر هستی از راست‌گویان گفت پروردگار من‌آگاه تراست بآنچه میکنید
فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كانَ عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۹۰)
پس تکذیب‌کردند آنرا پس گرفت آنها شکنجه روز سایه‌بان بتحقیق آن بود شکنجه روز بزرگ
إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۹۱) وَ إِنَّ رَبَّكَ
بتحقیق در این هرآینه آیت است و نبود بیشتر آنها گروندگان و بتحقیق پروردگار تو
لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۹۲).
هرآینه‌اوست‌غالب مهربان

قوله تعالی (كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ) آنکه با حدیث صالح عليه السلام وقوم او آمد گفت بدروغ داشتند قبیلهٔ ثمود پیغامبران را.

(إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ) چون گفت ایشان را برادرشان در نسب نه در دین (صالِحٌ أَلا تَتَّقُونَ) از خدای نه بترسید که من شمارا پیغامبری‌ام استوار از خدای بترسید و طاعت من دارید.

(وَما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ - الآية) ومن‌ازشماهیچ مزدی نمی‌خواهم مزدمن نیست مگر برخدای جهانیان.

(أَتُتْرَكُونَ فِي ما هٰهُنا آمِنِينَ) آنکه برسبیل وعظ و تنبیه ایشان‌را گفت که شمارا رها خواهند کرد درآنچه اینجاهست. ایمن یعنی که گمان می‌برید که شمارا از این سرای‌دنیا

بیرون نخواهند کردن، و این استفهام را معنی جحد است و«ما»موصوله است و آمنین نصب او برحال است از مفعول .

(فِي جَنَّاتٍ) بدل«ما»است بیان کرد آنرا که گفت در آنچه اینجا هست از مال وملك و نعیم دنیا وبوستانها وچشمهای آب .

(وَزُرُوعٍ) وکشتها (وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ) خرماستان که طلع و بار آن لطیف باشد و منه فلان هضيم الكشح أی لطيفه، و أصل الهضم الكسر ومنه هضم الطعام ومنه هضم الظلم. عبدالله گفت هضیم آن باشد که بجای خود رسیده باشد وبَرْ بیاورده . ضحاك گفت تراکب باشد عکرمه گفت ترباشد ونرم . مجاهد گفت آن باشد که چون دست باو برند شکفته شود . آنکه گفت تاتر بود هضیم بودچون خشك شود هشیم شود. ابوالعالیه گفت آن بود که دردهن بازشود . مقاتل گفت متراکم باشد بروجهی که چون برهم افتد بشکند ای بعضی بعضی را . أبوعبیده و زجّاج گفتند متداخل باشد .

(وَتَنْحِتُونَ)ومی تراشیدومی شکافیداز کوهها خانها(فَارِهِينَ)عبدالله عباس گفت حاذقین در آن حال که دانا باشیدبآن. قول دگر ازاو آنست که آشرین یعنی بطر گرفته شمارا.ضحاك گفت معجب باشید بصنعت خود. أبوعبیده گفت یعنی فرحین خرم باشیدبآن وعرب معاقبه کند میان هاء وحاء بزای آنکه ازیك مخرج اند کالمدح والمده واین را ازابدال خوانند أهل شام و کوفه فارهین خوانند بالف و باقی قرّاء فرهین خواندند و بعضی گفتند که فرهین وفارهین بیك معنی باشد مثل قوله عظاماً نخره وناخره .

(فَاتَّقُوا اللهَ وَأَطِيعُونِ) از خدای بترسید وطاعت من دارید .

(وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ) و طاعت این مسرفان که تعدی می کنند از عبادت أصنام مدارید .

(أَلَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ) آنانکه ایشان در زمین فساد کنند و صلاح نکنند .

(قَالُوا) گفتند این کافران صالح را (إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ) تو ازجمله فریفتگانی أی المخدوعين،این قول مجاهد وقتاده است کلبی گفت از أبوصالح ازعبدالله عباس من المخلوقين المعلّلين بالطعام والشراب یعنی آدمی است همچون مامحتاج طعام وشراب دلیله قول لبید :

فَإِنْ تَسْئَلِينا فِيمَ نَحْنُ فَإِنّنا عَصافِيرُ مِنْ هذَا الأنامِ المُسَحّرِ (۱)

و قال آخر : « وَ نُسحَرُ بِالطّعامِ وَ بِالشّرابِ » (۲)

أی نعلل و نخدع بر این قول کلمه مشتق باشد ازسحر که خدیعت است. بعضی دگر گفتند کلمه ازسحر است بفتح سین که شُش باشد یعنی تو از جمله آنانی که ایشان‌را سَحر بود یعنی آدمی بارية .

قوله (ما أنتَ إلّا بَشَرٌ مِثلُنا) تو نیستی إلا آدمی چون‌ما (فَأتِ بِآيَةٍ) آیتی بیاور ودلیلی وحجتی اگر راست می گوئی .

(قالَ هذِهِ ناقَةٌ لَها شِرْبٌ) گفت این‌شتری است «لهاشرب» اورا نصیبی‌است وشما را نصیبی روزی معلوم و «شِرْب» مصدر باشد و «شَرْب» جماعت شاربان باشند و «شِرْب» نصیب باشداز آب. فِعل بمعنی مفعول‌واین آنست که درقصهٔ صالح برفت که صالح عليه السلام آن‌آب که ایشان‌را بود ببخشید(۳)میان‌شتر ومیان‌ایشان تایك‌روز نوبت‌ایشان بودی ویك‌روز نوبت‌شتر، آن روز که نوبت‌شتر بودی‌بیامدی ودهن‌بر نهادی وجمله آب بازخوردی‌وهم چندان که‌آب بخوردی شیر بدادی وروزی که نوبت‌ایشان‌را بودی شترآب نخوردی وشیر ندادی .

(وَلا تَمَسُّوها بِسوءٍ)دست‌باودرازمکنید‌به‌بدی‌یعنی بعقروپی کردن(فَيَأخُذَكُمْ) که پس شمارا بگیرد عذاب روزبزرگ ، ازاو قبول نکردند و نشنیدند .

(فَعَقَرُوها) وآن شتررا پی بکردند وبکشتند (فَأصبَحُوانادِمينَ) در روز آمدند پشیمان [پشیمانی سود نداشت] .

(فَأخَذَهُمُ العَذابُ) عذاب‌بگرفت‌ایشان‌را (إنّ فِي ذلِكَ لَآيَةً) دراین آیتی ودلالتی هست و بیشتر ایشان ایمان نمی‌آرند .

(وَإنّ رَبّكَ لَهُوَ العَزِيزُ الرّحِيمُ) وخدای توعزیز ورحیم است .

(كَذّبَتْ قَوْمُ لوطٍ المُرْسَلِينَ) بدروغ داشتند قوم لوط پیغامبران را .

(إذْ قالَ لَهُمْ أخُوهُمْ لوطٌ) چون گفت ایشان‌را برادر ایشان‌برادر نسبی‌نه برادردینی

---

(۱) اگر مارا پرسی که در چه کاریم گوئیم در میان این مردم گرفتار شکم ونیازمند طعام‌چون گنجشکانیم. درمعنی مسحر میان اهل ادب خلاف‌است و برحسب‌آن هم مراد از عصافیر مختلف و این بیت جای دیگر هم‌گذشت .

(۲) مصرع اول این است«ارانا موضعین لحتم غیب» وپیش از این‌گذشت .

(۳) یعنی بخش‌کرد .

يعني لوط (أَلاَ تَتَّقُونَ) نمی‌ترسيد از خدای .

(إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) من شمارا پيغامبری‌ام استوار .

(فَاتَّقُوا اللهَ وَأَطِيعُونِ) ازخدای بترسيد ومرا طاعت داريد .

(وَما أَسْئَلُكُمْ -الآية) ومن از شما مزدی نمی‌خواهم مزد من برخدايست .

(أَتَأْتُونَ الذُّكْرانَ) خلوت ميكنيد بانران ومردان ورهاميكنيد آنان‌را كه‌خدای‌برای شما آفريده از جفتان وزنان‌خود. بل‌شما قومی‌متجاوزالحدّومتعدّی‌ازحلال بحرام ميباشيد.

(قالُوا) گفتندآن‌قوم (لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يا لُوطُ) اگر بازنايستی ای‌لوط ازاين گفتار ازجملهٔ آنان باشی كه تورا از شهر بيرون كنيم .

گفت (إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ القالِينَ) من عمل‌شمارا ازجملهٔ مبغضانم اين‌كار زشت كه‌شما ميكنيد دشمن‌می‌دارم. آنگه دعا كرد و گفت :

(رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ) بار خدايا برهان مراواهل مرا ازاين‌كار كه‌ايشان ميكنند چه من‌نميتوانم ديد وايشان وعظ من‌نمی‌شنوند خدای دعای‌او باجابت مقرون كردواورا برهانيد و گفت :

(فَنَجَّيْناهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ) برهانيدم اورا وأهل‌اورا جمله .

(إِلاَّ عَجُوزاً) مگر پيرزنی‌را وآن زن اوبود كه كافره بود (فِي‌الغابِرِينَ) در جملهٔ ماندگان درعذاب،وغابرهم ماضی باشد هم باقی واينجا باقی است .

(ثُمَّ دَمَّرْنَا الآخَرِينَ) پس هلاك كرديم و دمار برآورديم ديگران‌را .

(وَأَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ) ببارانديم بر ايشان بارانی ، مراد از آن‌سنگ‌است كه‌برايشان بباريد از آسمان پس ازآنكه شهرهای ايشان برگردانيد . ومطر در رحمت گويند وأمطر درعذاب (فَساءَ مَطَرُ المُنْذَرِينَ) بدباشد و اندوهناك باران‌عذاب گرديده‌گان . وهب بن منبه گفت آن سنگها كه بر قوم لوط بباريد سنگ كبريت بود و آتش .

(إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً) دراين‌آيتی‌هست ودلالتی وبيشتر ايشان‌ايمان‌نمی‌آرند .وخدای تو عزيز ورحيم است .

(كَذَّبَ أَصْحابُ لَئَيْكَةِ المُرْسَلِينَ) بدروغ پنداشتنداهل‌بيشه پيغامبران را. و بعضی گفتنداين‌نام مدينهٔ ايشانست يا آنكه بيشه‌است وبرای اين‌صرف‌نكرد لَيْكَةَ را لاجتماع

السببين فيها التعريف والتأنيث (١) ابن كثير ونافع و إبن عامر لَيْكَة خواندند باقي قرّاء الأَيْكَة . أبوعلي فارسي گفت اولیتر آن باشد که بر تخفیف همزه بود مثل لحمر في الأحمر و أمثال ذلك چون چنین باشد منع صرف را وجهی نبود (٢) .

(إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ) چون گفت ایشان را شعیب و برای آن نگفت أخوهم که شعیب از ایشان نبود أعني از أصحاب أيكه و إنّما از مدين بود نه بینی که چون ذکر مدین کرد گفت «وإلى مدين أخاهم شعيباً» (أَلَا تَتَّقُونَ) از خدای بترسید (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) من شما را پیغامبری امینم .

(فَاتَّقُوا اللَّهَ) ازخدای بترسید و مرا طاعت دارید .

ومن ازشما مزدی نمی‌خواهم مزد من بر خدای جهانیان است اکنون بدانکه دعوت جملهٔ پیغامبران برای آن بیك لفظ و معنی آمد که ایشان همه دعوت بایك چیز می کردند واز دین خدای عزّوجل و توحید وعدل وامر بمعروف و نهی منکر وطاعت خدای ورسول واخلاص عبادت وامتناع از طمع باجرت بردعوت وأداء رسالت .

(أَوْفُوا الْكَيْلَ) تمام بدهید کیل را (وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ) ومباشید ازجملهٔ آنانکه کم پیمایند و کم سنجند. يقال أَخْسَرَ اذا نقص الكيل والوزن .

(وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ)وبرسنجید بترازوی راست ومردمان را چیزی که دهید کم مدهید و درزمین فساد وتباهی مکنید .

(وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ) بترسید از آن خدای که بیافرید شما را (وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ) وخلقان اول را والجبل والجبل الخلق قال الشاعر :

أَلْمَوْتُ أَعْظَمُ حَادِثٍ مِمَّا يَمُرُّ عَلَى الْجِبِلَّةِ

---

(١) چون درتمام مصاحف عهد أول ليكه نوشته شده است نه الايكة ابن كثير و نافع و ابن عامر موافق مكتوب ليكه خواندند كه گوئی حروف أصلی آن لام و ياء و كاف است و در لغت بايد ازليك گرفت و الف و لام تعريف ندارد و غير منصرف است بفتح هاء آخر خوانده ميشود و باقی قراء موافق رسم الخط نخواندند الايكه خواندند اگر چه ليكه نوشتند تا در خط قرآن تحريف نشود و در اين صورت الف و لام تعريف در اول آنست و حروف اصلی آن همزه و ياء و ك است و در لغت از ايك بايد گرفت و هاء آن مكسور است چون در اول آن ال اثر منع صرف را ازميان ميبرد .

(٢) ايراديست برابوعلى فارسی چون آن سه قاری که ليكه خواندند بفتح تاء خواندند واگر ليكه تخفيف الايكه باشد حرف تعريف در آن موجود است و هر غير منصرفی را منصرف ميكند .

الجبلّة الخلقه ويستعمل بمعنى الخلق والطبيعة .

(قالوا إنّما أنتَ مِنَ المُسَحَّرِينَ) گفتند اورا تواز جمله مخدعان وفريفتگانى وباتوسحر و جادوئى كرده اند .

(وَما أنتَ إلّا بَشَرٌ مِثلُنا ـ الآية) تو نيستى إلا آدمى چون ماوما تورا از جملهٔ دروغ زنان مي‌پنداريم .

(فَأسقِطْ عَلَينا كِسَفًا) بيفكن برما پارهاى آسمان اگر راست گوئى .

(قالَ رَبِّي أعلَمُ بِما تَعمَلُونَ) گفت خداى من عالم تراست بآنچه شما مى كنيد تاشما را جزاء دهد برحسب استحقاق شما . درخبر مى آيد كه خدايتعالى هفت شبانه روز باد از ايشان باز داشت و گرما برايشان مسلّط كرد چنانكه دم بازمى گرفت ايشان براوچارها مى‌ساختند و درسردابها مى‌شدند براى تبرّد هر كجا كه ميرفتند گرمتر بود، بصحرائى آمدند أبرى برآمد ايشان بتاختند وبسايهٔ آن ابر رفتند تاساعتى از گرما برآسايند نسيمى از آنجا بدميد كه ايشان راحت آن بيافتند آواز دادند يكديگر را بخواندند تا همه درسايهٔ آن حاضر آمدند چون همه جمع شدند خداى تعالى از آن أبر آتشى برايشان بباريد تاهمه بسوختند اين بيان «عذاب يوم الظلّة » است. قتاده گفت خداى تعالى شعيب را بدو گروه فرستاد باهل مدين وباصحاب الايكة أما أصحاب الايكه بعذاب يوم الظلّة هلاك شدند و أمـا أهل مدين بصيحه هلاك شدند جبرئيل عليه السلام بيـامد وبانگى برايشان زد همه هلاك شدند بعضى ديگر گفتند « عذاب يوم الظلّة » آن بود كه خدايتعالى هفت شبانروز گرمـا برايشان مسلط كرد تاايشان رادم باز گرفت آنگه كوهى پديد آمد درولايت ايشان مردى آنجارفت سايه ديدباراحت ودر پيرامن كوه چشمهاى آب ودرختان. آنجا بياسود وآب بخورد وازميوهٔ درختان چندانكه خواست بر گرفت و باخانه آمد وأهل بيت و دوستان خودرا خبردادايشان نيز برفتند ونصيبى برداشتند بازآمدند واهل شهررا بگفتند جمله برخاستند وآنجارفتند ومقام كردند چون همه مجتمع شدند در آنجا وهيچكس نماند كه نه آنجا حاضر آمد خداى تعالى آن كوه برسرايشان درآورد تاهمه را درزير گرفت وهلاك شدند .

(إنَّ في ذلِكَ لَآيَةً) دراين آيتى و دلالتى هست وبيشتر مؤمن نه اند . (وَإنَّ رَبَّكَ لَهُوَ العَزِيزُ الرَّحِيمُ) وخداى تواى محمد غالب است وبخشاينده .

وَ إِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٩٣) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (١٩٤) عَلَىٰ قَلْبِكَ

و بتحقيق آن فرستاده پروردگار جهانيان فروشد بآن روح الامين بر دلت

لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ (١٩٥) بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (١٩٦) وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ
تا باشی از ترسانندگان بزبان عربی آشکارا و بتحقیق آن در نوشته های

الْأَوَّلِينَ (١٩٧) أَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَٰٓؤُا بَنِي إِسْرائِيلَ (١٩٨)
گذشته‌گان است آیا ونبوده است مرایشان را آیتی که بدانند آن را آگاهان اولاد یعقوب

وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (١٩٩) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ ما كانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (٢٠٠)
واگر فرو فرستیم آن را بر بعضی عجمی زبانان پس خواند اورا برآنها نبودند بآن‌گروندگان

كَذٰلِكَ سَلَكْناهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (٢٠١) لا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتّٰى يَرَوُا الْعَذابَ
این چنین درآوردیم آن را در دلهای گنه کاران نمی‌گروند بآن تا به بینند شکنجه

الْأَلِيمَ (٢٠٢) فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ (٢٠٣) فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ (٢٠٤)
دردناك را پس آیدشان ناگهانی وایشان نمی‌فهمند پس میگویند آیا مامهلت دادگانیم

أَ فَبِعَذابِنا يَسْتَعْجِلُونَ (٢٠٥) أَ فَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِينَ (٢٠٦) ثُمَّ جاءَهُمْ ما كانُوا
آیا پس‌بشکنجه شتاب‌کنند آیا پس‌دیدی اگر بهره دادیم‌آنهارا سال ها پس آمدشان‌آنچه‌رابودند

يُوعَدُونَ (٢٠٧) ما أَغْنىٰ عَنْهُمْ ما كانُوا يُمَتَّعُونَ (٢٠٨) وَ ما أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ
وعده‌کرده شدند بی نیاز نکرد آنهاراآنچه را بودند بهره ور میشدند وهلاك نکردیم‌هیچ دهی‌را

إِلّا لَها مُنْذِرُونَ (٢٠٩) ذِكْرىٰ وَما كُنّا ظالِمِينَ (٢١٠) وَما تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّياطِينُ (٢١١)
مگرآنرابود بیم‌کنندگان پند دادنیست ونیستیم ما ستم کاران وفرود نیاوردند آن راشیاطین

وَ ما يَنْبَغِي لَهُمْ وَ ما يَسْتَطِيعُونَ (٢١٢) إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ (٢١٣)
و سزاوار نبود مر آنها را ونمی توانستند بتحقیق آنها از گوش کردن کنار شدگانند

فَلا تَدْعُ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ (٢١٤) وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ
پس مخوان با خدا خدائی دیگر را پس باش از شکنجه شدگان و بترسان خویشانت

الْأَقْرَبِينَ (٢١٥) وَ اخْفِضْ جَناحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (٢١٦) فَإِنْ عَصَوْكَ
نزدیك تران‌را و فروگذار بالت رابرای‌آنکه‌پیروی‌کرد تراازگروندگان پس‌اگرنافرمانی‌کردندترا

فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمّا تَعْمَلُونَ (٢١٧) وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (٢١٨) الَّذِي
پس بگو بتحقیق من بیزارم از آنچه میکنید و توکل کن بر غالب مهربان آنکه

يَرٰيكَ حِينَ تَقُومُ (٢١٩) وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ (٢٢٠) إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٢٢١)
می‌بینند ترا هنگامیکه برمیخیزی وگردیدنت را درساجدان بتحقیق او است شنوای دانا
هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطِينَ (٢٢٢) تَنَزَّلُ عَلىٰ كُلِّ أَفّاكٍ أَثِيمٍ (٢٢٣)
آیا آگاه‌کنم شما را برآنکه فرود آیدش شیاطین فرود آید بر هر دروغگوی گنهکار
يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كاذِبُونَ (٢٢٤) وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ (٢٢٥)
می‌افکنند گوش را و بیشتر آنهـا دروغ گویانند و شاعران پیروی کنندشان گمراهان
أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ (٢٢٦) وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ ما لا يَفْعَلُونَ (٢٢٧)
آیا ندیدی‌که آنها در هر وادی سرگشته اند و آنکه آنها میگویند آنچه را نمی‌کنند
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ ذَكَرُوا اللّٰهَ كَثِيراً وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ
مگرکسانیکه گرویدند و کردند کارهای شایسته و یاد کردند خـدا را بسیار و یاری خواستند از پس
ما ظُلِمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ *
آنچه ستم‌کرده شدند وزودآگاه شوندکسانی‌که ستم‌کردند بکدام بازگشت‌گاه بازمیگردند

قوله تعالی (وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ العالَمِينَ) حقتعالی گفت‌وإنّه«هاء»ضمیرقرآن است یعنی این قرآن تنزیل خدای جهانیان است وتنزیل مصدر باشد و مراد منزل است جز آنست که بعرف شرع قرآن وفرقان ووحی وتنزیل محقّق‌شده براین‌کتاب وا گرچه در اصل وضع حقیقت نبوده است و شاید که مصدر باشد بمعنی مفعول کالرضی بمعنی المرضی و این مذهب کوفیان باشد .

(نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ) أهل حجاز وأبوعمرو نزل خواندند بتخفیف زای‌من‌النزول برفعل‌لازم و«الروح‌الأمین»برفع برفاعلیّت،وباقی‌قرّاء نزّل‌خوانند برفعل‌متعدّی‌بتشدیدزای برآنکه فعل خدای‌را باشد« الروح الامین» بنصب خواندند برمفعول‌به . برقراءت اول‌معنی آن باشدکه فرودآورد روح الامین این قرآن‌را بردل‌تو وبرقراءت دوم فرو فرستاد خدای تعالی جبرئیل أمین‌را باین قرآن .

(عَلىٰ قَلْبِكَ) بردل تو (لِتَكُونَ مِنَ المُنْذِرِينَ) تاازجمله‌ترسانندگان‌باشی، باء تعلق داردبنزل ومراد بلسان لغت‌است‌چنانکه«وماأرسلنا من‌رسول‌إلاّ بلسان‌قومه».

(بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ) بزبان‌تازی روشن وبرای آن گفت «علی‌قلبك» بردل تو که

رسول ﷺ خواننده نبود. جبرئیل قرآن براوخواندی تا بدل فراگرفتی ویاد گرفتی :

(وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ) و او یعنی ذکر قرآن در کتابهای پیشین هست اینقول بیشترمفسرانست، مقاتل گفت ازذکر محمد ﷺ خواست یعنی ذکر محمد در کتب پیشین هست

(أَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً) ابن عامر تکن خواند بتاء «آية» برفع و باقی قرّاء یکن خواندند بیاء و«آية» بنصب برخبرکان ومعنی آیه آنست که نه آیتی و نه علامتی است این کافران و متکبران را آنکه می‌دانند اورا ومی‌شناسند یعنی محمدرا عالمان بنی إسرائیل چون عبدالله سلام و اصحابش ومانند ایشان. عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که مشرکان مکه کس فرستادند بجهودان مدینه که چه گوئید درمحمد و نعت وصفات او ؟ ایشان گفتند وقت بعث اواست ومادرتورات نعت وصفت اوخوانده‌ایم آن آیتی بود که دلیل بود برصدق رسول ﷺ أما قراءت آنکس که او خواند «آيةً» بنصب برقاعده است برای آنکه معرفه اسم کان است ونکره خبرش و برقراءت آنکس که او «آيةٌ» خواند ضعیف است برای آنکه برعکس قاعده کلام عرب است وسیبویه روا نمی‌دارد که اسم کان نکره باشد وخبرمعرفة الادرضرورت شعر چنانکه حسّان گفت :

كَأَنَّ سَبِيئَةً مِنْ بَيْتِ رَأْسٍ　　　يَكُونُ مِزاجَهُ عَسَلٌ وَ ماءٌ (۱)

أی بیت رئیس، و کقول عمرو بن کلثوم :

« بِرَأْسٍ مِنْ بَني جُشَمِ بْنِ بَكْرٍ »

أی رئیس، و قیل بیت رأس موضع بالشام يتّخذمنه الخمر .

(وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ) واگرما این قرآن بربعضی عجمیان پارس زبان فرو فرستاد مانی. حسن بصری خواندعلی بعض الاعجميين بیاء نسبت یاء مشدّدچه یاء نسبت دو باشد ویاء دیگر یاء جمع باشد .

(فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ) آنکه رسول‌ما این قرآن‌را بر آن عجمیان خواندی ایمان نیاوردند گفتندی مانمی‌دانیم که‌اوچه می گویدوما این زبان ندانیم نظیره قوله «ولوجعلناه قرآناً أعجمياً لقالوا لولافصّلت آياته أعجمي وعربي» ویا گفتند مارا أنفه رهانکنید که باین ایمان آریم، امــا اعجمی مردی باشد که تازی نداند گفتن ویافصیح نباشد در گفتن واگرچه ازبلاد عرب باشدو عجمی منسوب باشد با بلادعجم واگرچه فصیح زبان باشد وماهر برلغت عرب و كذلك اعرابی و عربي .

---

(۱) گوئی شرابی است از بیت رأس آورده‌اند وباآب وانگبین آمیخته است .

(كَذٰلِكَ سَلَكْنٰاهُ) همچنین ما این قرآن را بر دل کافران بر دیم و معنی این سلك إخطار بالبال باشد چه اگر معنی خلق علم ضروری بودی ایشان بآن عالمتر بودندی وشك نبودی ایشان را در آن و در صحت آن و خدایتعالی القاء آن در دل ایشان بر طریق اقامت حجت کند بر ایشان تا حجت بر ایشان متوجه شود و این نوع لطیف باشد و این از جنس خاطر باشد که ما گفتیم (١) متضمّن بود جهت خوف را که بعث کند مکلّف را بر نظر هر کس که عند آن نظر کند بمعرفت رسد و هر کسی که نظر نکند در ضلالت ماند وحجت بر او متوجّه شود.

(لاٰ يُؤْمِنُونَ بِهِ) آنگه خبر داد که این کافران بقرآن ایمان نیارند تا آنگه که عذاب الیم مولم موجع به بینند و بچشند و ملجأ شوند و آنگه ایشان را ایمان سود ندارد. و اما قول آنکس که گفت «سلکناه» این ضمیر کفر است و معنی آنست که ما کفر در دل کافران بریم «لا یؤمنون به» بر تقدیر آنکه لئلا یؤمنوا (حَتّٰى يَرَوُا الْعَذٰابَ الْأَلِيمَ) باطلست برای چند وجه یکی آنکه ذکر کفر درین چند آیات نرفته است و این ضمیری باشد عاید إلی غیر مذکور و در کلام دلیلی نیست که بر این ره نماید. دگر آنکه بادلّهٔ عقل که درست شده است که خدایتعالی قبیح نکند مانع است از این. دیگر آنکه تقدیر این محذوف کردن بی‌ضرورتی، که تقدیر آن است که لئلّا یؤمنوا، وجهی ندارد.

(فَيَأْتِيَهُمْ) تا بایشان آید ناگاه یعنی عذاب و ایشان ندانند گفتند یکی شنید که حسن بصری میخواند فتأتیهم بغتة بالتاء اورا گفت یا أباسعید چگونه میخوانی این قراءت وانّما العذاب یأتیهم و آنچه بایشان می‌آید عذابست و عذاب مذکر است بیاء باید خواند حسن اورا زجر کرد و گفت انّما تأتیهم الساعة بغتة.

(فَيَقُولُوا) گویند این کافران گرفتار در عذاب (هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ) ما را هیچ مهلتی خواهند دادن وایشان را عند نزول عذاب بایشان هیچ مهلت ندهند.

(أَفَبِعَذٰابِنٰا يَسْتَعْجِلُونَ) مقاتل گفت سبب نزول آیه آن بود که کافران گفتند یا محمّد این عذاب که مارا بآن وعده و تهدید میکنی کی خواهد بودن؟ خدای تعالی آیه فرستاد که این کافران بعذاب ما استعجال می‌کنند و شتاب زدگی می‌نمایند.

(أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنٰاهُمْ سِنِينَ) تو ببینی ودانی ای محمّد که اگر ما این کافران را ممتّع داریم در نعمت و برخوردار از آنچه ما داده‌ایم ایشان را سالیان بسیار.

(١) یعنی ما گفتیم سلکناه بمعنی اخطار ببال است.

(ثُمَّ جاءَهُمْ) آنگه بایشان آید آنچه ایشان‌را وعده داده‌اند ازعذاب .

(ما أَغْنی عَنْهُمْ) چون عذاب بیامده باشد هیچ غنـا و کفاف نکند از ایشـان آنچه ایشان کسب کرده باشند و اندوخته و ایشان را بآن تمتّع و برخورداری داده باشند . آنگه گفت بر سبیل بلاغ حجّت .

(وَما أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَةٍ إِلّا لَها مُنْذِرُونَ) ما هلاك نکردیم هیچ شهری و إلاّ ایشان‌را پیغامبرانی بودند ترساننده .

(ذِکْری) ای تذکرة یاد دادن و محل ذکری نصب است و سه وجه را محتمل است یکی آنکه مصدری باشد لامن لفظ الفعل، والتقدیر منذرون انذاراً چه انذار درمعنی تذکیر باشد دگر آنکه مفعول به باشد از منذرون یعنی ینذرونهم الذکری سیم آنکه مفعول له باشد ای للذکری (وَما کُنّا ظالِمِینَ) وما هرگز ظالم نبوده‌ایم و نامستحق را عذاب نفرموده‌ایم و محنت نه انگیخته و بر کسی تعجیل عذاب نکرده‌ایم .

(وَما تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّیاطِینُ) آنگه گفت این قرآن را نه شیاطین فرود آورده اند جبرئیل روح الامین فرود آورده‌است. حسن بصری خواند ومحمّد السمیفع در شاذ «وماتنزّلت به الشیاطون» بواوفرّاء گفت غلط الشیخ یعنی الحسن ونضر بن الشمیل عذر خواست از او و گفت روا بود که درو چیزی شنیده باشد یونس بن حبیب گفت اعرابی‌را دیدم که حکایت میکرد إنّ فلاناً أدخلنا بساتین من ورائها بساتون من گفتم این لغت نیك ماند بقراءت حسن بصری فی ـ قوله «وماتنزّلت به الشیاطون» وا گر این لغت بعض عرب باشد لغتی شاذ است و کلام عرب بر ـ آنست که این‌را جمع سلامت نکنند برین وجه اگر گویند برقیاس شیطانون باشد وشیاطون نباشد وانما شیاطین چون بساتین و دهاقین است فی جمع بستان ودهقان ودراول کتاب گفته‌ایم که در اصل شیطان دوقول گفتند. یکی فیعال ، ویکی فعلان وشرح داده باستقصاء .

(وَما یَنْبَغِي لَهُمْ)ونشاید ایشان‌را که مثل این قرآن فروفرستند (وَما یَسْتَطِیعُونَ) وخود نتوانند ازآنجا که علم این نظم ندانند وبنزدیك ایشان نیست .

(إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ) ایشان معزولند ازآنکه خبرفرشتگان شنوند از جمله أخبار آسمان برجوم ستاره وشهاب چنانکه پیش از این شنیدندی آنگه خطاب کرد با محمّد علیه‌السلام و گفت :

(فَلا تَدْعُ مَعَ اللهِ إِلٰهاً آخَرَ) و مراد جز اواست. گفت با خدای تعالی دیگری را

مخوان که پس از آن ازجملهٔ معذّبان باشی وعذاب رسیدگان .

(وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) وخویشان نزدیك‌خودرا بترسان ابتدا کن بالاقرب فالاقرب والاهمّ فالاهمّ. البراء بن عازب روایت کرد چون خدای تعالی این آیه فرستاد «وأنذر عشيرتك الاقربين» رسول ﷺ کس فرستاد و فرزندان عبدالمطّلب را درسرای ابوطالب حاضر کرد وامیرالمؤمنین علی عليه السلام را بفرمود تا برای ایشان ران گوسفندی بامدّی گندم بطعامی ساخت وصاعی شیر برای ایشان باآن بنهاد وایشان حاضر آمدندو بعدد چهل مرد بودند یك مردبیش یا کم وهرمردی ازایشان مشهور بودبآنکه جذعه بخوردی بریك مقام و آن شتر بچه پنجساله باشد وفَرْقی از شیر باز خوردی وآن شصت صاع باشد (۱) چون طعام پیش ایشان نهادایشان را خنده از آن طعام اندك آمد و گفتند ای محمّد این طعام را که خواهد خورد این خورد یك مرد از مانیست، رسول ﷺ گفت «كلوا بسم‌الله» بخورید بنام خدای و نام خدا یاد کنیدبرو، و ایشان دست بر آن طعام دراز کردند و ازآن طعام خوردند و سیر شدند و ازآن صاع شیر باز خوردند وسیراب شدند و حقتعالی این معجزی ساخت برصدق دعوی رسول ﷺ آنکه برپای خاست پس از آنکه از طعام و شراب فارغ شده بودند گفت « يابني عبدالمطّلب إنّ‌الله بعثني إلى الخلق كافّة وإليكم خاصّة فقال وأنذر عشيرتك الاقربين وأنا أدعوكم إلى كلمتين خفيفتين على اللسان ثقيلتين في‌الميزان تملكون بهما العرب والعجم وينقاد بهما لكم الامم و تدخلون بهما الجنّة و تنجون بهما من النار: شهادة أن لا إله‌الاّ الله وأنّي رسول‌الله فمن يجيبني إلى هذا الامر و يوازرني على القيام به يكون أخي و وصيّي ووزيري و وارثي و خليفتي من بعدي » گفت ای پسران عبدالمطّلب بدانید که خدایتعالی مرا بجمله خلقان فرستاد بر عموم و بشما فرستاد مرا بر خصوص و این آیه برمن فرو فرستاد «وانذر عشيرتك الاقربين» ومن شمارا با دو کلمه می‌خوانم که برزبان آسان است و در ترازو سنگین و گران که شما بآن برعرب وعجم مالك شوید وامّتان شمارا منقاد شوند و بآن به بهشت رسید واز دوزخ نجات یابید وآن آنست که گواهی دهید که خدا یکی است ومن رسول اویم هر که مرا اجابت کند باین و موازرة و معاونت کند مرا براین کار برادر من باشد و وصی ووزیر وخلیفه من‌باشد ازپس من هیچکس جواب نداد علي بن ابي‌طالب برپای خاست‌و گفت «انا اوازرك على هذا الامر» وكان اصغرهم

(۱) فرق پیمانه‌است که سه صاع در آن گنجد و شانزده رطل نیزگفته، اندکی از دوصاع کمتر و شصت صاع مبالغه است و پیمانه‌که شصت من تبریز یا صد و هشتادکیلوگنجایش داشته باشد و یکتن آنرا بخورد معقول نیست.

سناً و أحمشهم ساقاًو أرمصهم عيناً » واو بسال ازهمه کهتر و بساق از همه باريکتر وبچشم‌ازهمه زنگی (۱)ودردنا کتر گفت من تورا موازره کنم براين کار رسول ﷺ گفت بنشين اوبنشست رسول ﷺ دگرباره اين سخن باز گفت جواب ندادند هم او برخاست و گفت يارسول‌الله من معاونت کنم تورابراين کار رسولﷺ گفت‌بنشين سه‌بارد گر هم اين سخن گفت کس‌برنخاست هم‌اوبرخاست و گفت‌من‌موازره کنم تورايارسول‌اللهﷺ گفت‌بنشين ياعلی«فانك أخي ووصيّي و وزيري و وارثي و خليفتي من بعدي » بنشين که تو برادر منی و وصی ووزير منی ، وخليفه منی از پس من . قوم از آن جا برخاستند بطريق استهزاء أبوطالب را ميگفتند يهنك اليوم أن دخلت في‌دين ابن أخيك فقدامّر ابنك عليك : مبارك باد تورا ای أبوطالب که در دين‌پسر برادر رفتی تا پسرت را بر تو أمير کرد ، و اين خبر بيرون از آنکه در کتب أصحاب ماهست ثعلبی مفسر امام أصحاب الحديث درتفسير خودبياورده است براين وجه حجتی باشد هر کدام تمام تر. أبوهريره روايت کرد که چون اين آيه‌آمد رسول ﷺ برخاست و گفت « يامعشر قريش اشتروا أنفسكم من‌اللهلا أغني‌عنكم من‌الله شيئاً» ای جماعت قريش خويشتن راازخدای باز خريد که من شما را از خدا نگزيرانم چيزی « يا بني‌عبدالمطّلب . يا بني عبد مناف . يا فاطمه بنت رسول‌الله . يا عباس بن عبدالمطّلب . يا صفيّه‌عمّة رسول الله لا أغني عنكم من الله شيئاً » من شما را از خدا غنا نکنم اگر از مال من چيزی خواهيد بدهم شما را اما کار شمابا خداست از اين جا ساخته رويد . سعيد جبير روايت کرد از عبدالله عباس که چون خدای‌تعالی اين آيه فرستاد « وأنذر عشيرتك الاقربين » رسول ﷺ بر کوه صفاشد وآواز داد يا صباحاه مردم همه سر نهادند باو ، و آنکه نتوانست شدن رسولی فرستاد تا بدانند که چه رسيد او را رسول ﷺ گفت يا بني‌عبدالمطّلب يابنی‌فهر اگر چنانچه من خبر دهم که در زير اين کوه لشکری حاضر است وبرشما غارت خواهد کردن‌مرا براست داريد ؟ گفتندآری . گفت اکنون بدانيد که من شما را می‌ترسانم ازعذاب سخت. أبولهب گفت‌تبّاً‌لك زيان باد تورا . ماراامروز همه روز برای اين می‌خوانی خدای تعالی بجواب أبولهب فرستاد«تبّت‌يدا أبي‌لهب وتبّ » .

قوله (وَاخْفِضْ جَناحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ‌المُؤْمِنِينَ) آنکه رسول‌را گفت‌جانب خود نرم‌داربا آنانکه أتباع توأند ازمؤمنان ،وخفض الجناح فرونهادن بال باشد ، واين کنايت است از سهولت جانب .

(۱) در برهان قاطع در معانی زنك گويد چرکی که در گوشهای چشم بهم می‌رسد و بعربی رمص ميگويند .

(فَإِنْ عَصَوْكَ) اگر درتو عاصی شوند بگو که من بیزارم از آنچه شمامیکنید .

(وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ) و تو کل کن برخدای عزیز غالب که جانب او خلل نتوان کردن ، ورحیم وبخشاینده است .

(الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ) آنکه بیندترا آنگه که برخیزی گفتند مراد آنست که ترا بیند آنگه که بنماز برخیزی ، وگفتند مراد آنست که ترا بینددر تصرفاتی که کنی. وقیام کنایت کرد از افعال و تصرفات او . چنانکه گویند فلان باین کار قیام می‌نماید و فلان باینکار سعی می کند ، و معنی آنکه تعالی این کار می کند .

(وَتَقَلُّبَكَ) أی‌ویری تقلّبك، ونیز می‌بیند گردیدن تو درمیان ساجدان . عبدالله‌عباس گفت معنی آنست که می‌بیند گردیدن تو در نماز از حالی بحالی یکبار در قیام ، ویك بار در رکوع ، و یك بار درسجود. مجاهد گفت گردیدن تو درسجده کنندگان که باتو نمازمی کنند مقاتل وکلبی گفتند تقلّب تو درنماز جماعت باپس نمازانت (۱) قولی دیگر آنست که‌عکرمه گفت ازعبدالله‌عباس که معنی آنست که خدا بیند گردانیدن‌تو ازپشت‌پیغامبری به‌پشت‌پیغامبری دیگر تا آنگه که به پشت عبدالله رسید ، واصحاب ما باین آیه تمسك کردند در آنکه پدران رسول ﷺ مؤمن بودند که خدای تعالی گفت من می‌بینم گردیدن تو درپشت ساجدان .

(إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) او شنوا ودانا استهمه مصنوعات ومعلومات را .

(هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ) خبر دهم شما را که شیاطین بر که فرود آیند .

(تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ) فرودآیندبرهردروغزنی بزه‌کارومرادکاهنانند.مقاتل گفت چون مسیلمه وطلحه .

(يُلْقُونَ السَّمْعَ) سمع فرو فکنند یعنی دزدیده از فرشتگان بشنوند . یعنی شیاطین إلقاء کنند ومثله‌قوله«إلاّ من‌استرق السمع» وآنکه‌باکاهنان بگویند وبرایشان إلقاء کنندمثله قوله «وإنّ‌الشياطين ليوحون‌إلى أوليائهم » .

(وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ) وبیشتر ایشان‌کاذب ودروغ زنندبرای آنکه‌ازبرِ خود چیزهای دیگر باآن‌ضم کنند (۲) وامروز ممنوع ومحجوبند شیاطین از استراق سمع .

(۱) بمعنی ماموم است

(۲) این علامت که خداوند برای فرق میان کاهن ونبی یا وحی خداوالقاءشیاطین بیان فرمود*

(وَالشُّعَرآءُ يَتَّبِعُهُمُ الغاوُنَ) و شاعران را غاویان وجاهلان متابعت کنند . عبدالله عباس گفت شیاطین اند وایشان نیز شیاطین‌را تابعه شعرا می‌خوانند ، و اعتقـاد کرده اند که تلقین شعر شیاطین می کنند ایشان‌را و هر کسی‌را که شیاطین دراین باب قوی‌تر باشد شعر او بهتر باشد ازآنجا گفت شاعر ایشان :

إنّي وَ كُلُّ شاعِرٍ مِنَ البَشَر * شَيْطانُهُ أُنْثَى وَ شَيْطاني ذَكَر (۱)

و سبب‌استمرار این‌شبهت ازاین‌جاست که‌ایشان‌را شعر گفته میشود بی‌رنج واندیشهٔ‌بسیار آنچه دیگران مثل‌آن نتوانند گفتن برنج‌وتکلف، ایشان پندارند که آن شیطان تلقین میکند، و انما آن بعلم ضروری است از قبل خدای تعالی. ضحّاك گفت دو شاعر در عهد رسول‌ﷺ با یکدیگر خصومت کردند و یکدیگر را هجا کردند یکی ازانصار بودو یکی از قومی‌دیگر و هریك‌را جماعتی در قفا ایستادند و معاونت می کردند خدای تعالی این‌آیه فرستاد . صادق ﷺ گفت مرادشاعران کفّارند چون عبدالله بن الزبعری وهبیرة بن‌أبی‌وهب ومسافع بن‌عبد مناف و عمروبن عبدالله الجمحی و امیة بن أبی‌الصلت که ایشان رسول را ﷺ هجو کردند و مردم دردنبال ایشان ایستادندی بوقت إنشادآن اشعار . ابوعطیف روایت کرد از رسول‌ﷺ که گفت « من أحدث هجاء في‌الاسلام فاقطعوا لسانه» هر که دراسلام‌هجاء إحداث کند زبانش ببرید . سعید جبیر گفت ازعبدالله عباس که چون رسول ﷺ مکه بگشاد إبلیس ناله کرد و نعره زدسخت، اصحاب اوبر ِ اومجتمع شدند گفتنداو را که‌چه بود که نعره و فریادی از سوز درون بر آوردی ؟ گفت‌پس‌از امروز طمع مدارید که کفر را قوّتی‌بود ، ولیکن درعرب شعر ونوحه منتشر کنید . آنگه‌وصف آن‌شاعران کرد :

(أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ ما لا يَفْعَلُونَ) نبینی که ایشان در هروادی سردرنهند، یقال: هام علی وجهه إذا جاز وسار علی غیرقصد، سر در نهند در راه و بی‌راه میرود (۲) . عبدالله عباس گفت معنی آنست که در هرلغوی‌خوض کنند، وهیم در

*محیی‌الدین در فتوحات مشروح ومفصل بیان‌کرده که‌القاء جن‌وشیاطین آنها است که مشتمل بر کذب و بـاطل و لهوباشد یاراجع بصنایع دنیوی،ووحی‌ملائکه حق، و علوم الهی، وترغیب بمکارم اخلاق و از امور آخرتی‌است .

(۱) من و هرشاعری درمیان افراد بشر (که با یکدیگر قیاس‌کنی دانی) شیطان او ماده است وشیطان من نر یعنی‌من شاعر فحلم .

(۲) علامتی که خداوند برای فرق میـان شاعر وپیغمبر بیان‌فرموده دوچیزاست یکی آنکه *

وادی کنایت است از آنکه در هرطریقی خوض کنند از انواع شعر چون مدح وهجو وغزل و وصف و تشبیه و مبالغه و این‌قول‌مجاهد است . قتاده گفت قومی را بباطل مدح کنند و قومی را بناواجب شتم کنند و چیزی گویندکه ندانند ، و آنگه استثناء کرد از ایشان شاعران مؤمنان را گفت :

(إِلاّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ) گفت الا آنانکه مؤمن باشند و عمل‌صالح کنند و ذکر خدای بسیار کنند و انتقام کشند از گروهی که بر ایشان ظلم کرده باشند یعنی اگر کسی ایشان را هجو کرده باشد جواب دهند از آن‌الشرّ بالشرّ والبادی أظلم ، ومنه‌قوله صلى الله عليه وآله « المتسابّان‌ماقالا فعلی البادی مالم یعتد المظلوم » گفت دو دشنام دهنده هرچه گویند وبال بر آن است که ابتدا کند مادام تامظلوم‌ازحدنبرد وابوالعيناء براین منهاج گفت این‌بیتها

إذا أَنَا لَمْ أُمدَحْ عَلَى الخَيْرِ أهلَهُ وَ لَمْ أَلُمِ النَّكْسَ اللَّئِيمَ المُذَمَّما
فَفِيمَ عَرَفْتُ الخَيْرَ وَالشَّرَّ بِاسْمِهِ وَ شَقَّ لِيَ اللهُ المَسامِعَ وَ الفَما (۱)

وابن الرومی هم‌این‌معنی مراعات کرد دراین بیتها که گفت شعر :

وَمَاالحِقْدُ إلاّ تَوْأَمَ الشُّكْرِ فِيالفَتَى وَ بَعْضُ السَّجايا يَنْتَسِبْنَ إلَى بَعْضِ
فَحَيْثُ تَرَى حِقْداً عَلَى ذِي إساءَةٍ فَثَمَّ تَرَى شُكْراًالَّذِي حَسَنِ القَرْضِ
إذِ الأرْضُ أَدَّتْ رَيْعَ ما أنْتَ زارِعٌ مِنَ البَذْرِ فِيها فَهْيَ ناهِيكَ مِنْ أرْضِ (۲)

وازمحدثان یکی این معنی بر گرفت و گفت :

فَدُونَكَ حُسْنَ مَااسْتَحْسَنْتَ وَاعْلَمْ بِأَنّي مـا ظَلَمْتُكَ فِي الحِسابِ

*پیروان پیغمبران‌مردمان صالح وصاحب مکارم اخلاقند و پیروان شعرا مردم گمراه وفاسد . دوم‌آنکه شاعر مرام و قاعده‌ای‌نداردبرای اصلاح روح جامعه بشر راهی نیافته و طریقه آماده نکرده ازاینجهت کاری‌که میگویند خود نمیکنند و بر اصولی ثابت مثل توحید ومکارم اخلاق مستقر نیستند وکوشش‌در ترویج آن‌نمیکنند.

(۱) اگر من برکار خیر نیکان را ستایش نکنم و مرد زفت پست و نکوهیده را سرزنش ننمایم پس برای چه نیک وبد را بنام شناختم وبرای چه خداوند گوش ودهان من را بگشود .

(۲)همیشه کینه باشکربرابرنددرانسان، وبعضی صفات و خویها بـا بعض دیگر نسبت دارند، هرجا کینه‌بیشتربینی بابدکار، هم آنجا سپاسگذاری‌بینی‌نسبت باآنکه‌نیکو وام‌دهـد، وقتی زمین از بذر بهره کشت تورا بدهد آن زمین بنهایت خوب‌است .

أَوْدَي رَيْعَ بَذْرِكَ لا تَلُمْني لِأَنّي قَدْ خُلِقْتُ مِنَ التُّرابِ (۱)

در خبر است که کعب بن زهیر بن ابی‌سلمی بیتی چند گفت در مرثیهٔ اهل بدر ودر آنجا تعریض کرد بررسول صلی الله علیه و آله رسول صلی الله علیه و آله خون اوهدر کرد، برادراو کس فرستاد باو و گفت‌جان خود دریاب که رسول خدای خون‌ترا هدر کرد هر کجا بینندترا بکشند، ولیکن رسول‌مردی کریم است برخیز و اورا مدحی بگو وبیا توبه‌کن وایمان آر گمان چنان است که قبول کند او این قصیده گفت:

بانَتْ سُعادُ فَقَلْبِي الْيَوْمَ مَبْتُولُ مُتَيَّمٌ عِنْدَها لَمْ يُفْدَ مَكْبُولُ (۲)

درآنجا گوید:

أُنْبِئْتُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ أَوْعَدَنِي وَالْعَفْوُ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ مَأْمُولُ (۳)

مَهْلاً هَداكَ الَّذي أَعْطاكَ نافِلَةَ الْـفُرْقانِ فِيهِ مَواعِيظُ وَتَفْصِيلُ (٤)

لا تَأْخُذَنِّي بِأَقْوالِ الْوُشاةِ وَلَمْ أُذْنِبْ وَإِنْ كَثُرَتْ فِيَّ الْأَقاوِيلُ (٥)

لَقَدْ أَقُومُ مَقاماً لَوْ يَقُومُ بِهِ أَرى وَأَسْمَعُ ما لَوْ يَسْمَعُ الْفِيلُ

لَظَلَّ يُرْعَدُ إِلّا أَنْ يَكُونَ لَهُ مِنَ الرَّسُولِ بِإِذْنِ اللهِ تَنْوِيلُ (٦)

حَتّى وَضَعْتُ يَمِينِي لا أُنازِعُهُ فِي كَفِّ ذِي نَقِماتٍ قِيلُهُ الْقِيلُ

و فیها:

إِنَّ الرَّسُولَ لَسَيْفٌ يُسْتَضاءُ بِهِ مُهَنَّدٌ مِنْ سُيُوفِ اللهِ مَسْلُولُ

---

(۱) نزدیك خود فرا گیر پاداش نیکی عملت را و بدانکه من برتو ستم روا نداشتم درحساب، بهره تخم ترامیدهم، مرا ملامت مکن چون من از خاك آفریده شدم

(۲) سعاد جدا گشت ودل من ازجای‌کنده شده بیتاب است در دنبال‌او، و در بند او است بفدیه آزاد نشده.

(۳) مرا خبر دادند که رسول خدا مرا بیم داده است و آرزوی بخشش از رسول صلی‌الله علیه و آله دارم.

(٤) آسان‌گیر برمن خداوند ترا راه نماید. آن خدائی‌که برتو بقرآن تفضل فرمود در آن وعده‌ها و بیان حقائق‌است.

(٥) مرا بگفتار سخن‌چینان مگیر ومن گناهی نکردم اگرچه سخن در باره من‌بسیار گفتند.

(٦) من در جائی ایستاده‌ام‌که اگر فیل درآنجا میایستاد و چیزها می‌بینم و می‌شنوم که اگر فیل می‌شنید پیوسته میلرزید مگر اینکه ازجانب رسول خدا باذن پروردگار باو عنایت ولطفی شود تاوقتی‌که دست خودرا دردست‌کسی‌گذاشتم‌که هم صاحب‌کین است و هم گفتار اوگفتارراست

فِي فِتْيَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ قَالَ قَائِلُهُمْ ... بِبَطْنِ مَكَّةَ لَمَّا أَسْلَمُوا زُولُوا (١)
زَالُوا فَمَا زَالَ أَنْكَاسٌ وَلَا كُشُفٌ ... يَوْمَ اللِّقَاءِ وَلَا مِيلٌ مَعَازِيلُ (٢)
شُمُّ العَرَانِينِ أَبْطَالٌ لَبُوسُهُمُ ... مِنْ نَسْجِ دَاوُدَ فِي الهَيْجَا سَرَابِيلُ (٣)

و بیامد و بردر سرای رسول آمد ودربزد رسول ﷺ گفت کیست؟ گفت مستأمن یارسول الله زنهار خواهی است ای رسول خدا. رسول گفت درآی گفت ادخل آمناً ؟ درآیم ایمن؟ گفت ادخل آمناً ولوأنك كعب بن زهیر .ایمن درآی واگر همه کعب بن زهیری . او درآمدو گفت یارسول‌الله من کعب زهیرم وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول‌الله . آنگه یارسول ﷺ بمسجد آمد و گفت یارسول‌الله قصیده‌ای دارم درمدح تو ومی‌خواهم در ملاء مهاجر و انصار برخوانم گفت بیار، اوقصیده برخواند رسول ﷺ ازاو خوشنود شد واورا عفو کرد . ابوالحسن البراد گفت چون این آیه فرود آمد عبدالله رواحه و کعب بن مالك وحسّان بن ثابت پیش رسول آمدند گریان گفتند یارسول‌الله خدای تعالی درحق شاعران این گفت وما شاعریم رسول ﷺ گفت آیات تمام برخوانید «إلا الذین آمنوا وعملوا الصالحات ـ إلی قوله ـ من بعدماظلموا» ایشان دل خوش شدند و رسول ﷺ حسّان ثابت را گفت چون روز غدیر آن بیتها بخواند:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ ... بِخُمٍّ وَأَسْمِعْ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًا
الأبيات

« لازلت مویداً بروح القدس مانصرتنا بلسانك» ابوهریره گفت یك روزحسّان در مسجد رسول ﷺ شعر می‌خواند عمر خطاب بگذشت و بخشم درو نگریدحسّان گفت چه مینگری من اینجا شعر خواندم که بهتر از تو حاضر بود یعنی رسول ﷺ گفت یا اباهریره بخدای برتو که شنیدی که رسول ﷺ مرا گفت و عبدالله رواحه‌را و کعب بن‌مالك‌را اللهم أیّدهم بروح القدس؟ گفت نعم ، ودر خبراست که‌چون مشرکان رسول‌را هجو کردند رسول ﷺ صحابه را گفت «ما منع الذین نصروا رسول‌الله بسیوفهم أن‌ینصروه بلسانهم »این سه کس گفتند یارسول الله ما اینکار کفایت کنیم رسول ﷺ گفت « اهجوهم وروح القدس معکم » و در خبر است

---

(١) رسول شمشیری است که ازپرتو آن روشنائی میگیرند نشان هندی دارد از شمشیرهای خدا است ازنیام بیرون کشیده . در میان جوانانی ازقریش که‌وقتی مسلمان شدند یکی از آنان گفت ازمکه دورشوید.

(٢) همه رفتندودورشدند، نه پست نه بی‌سلاح در جنك ونه بی شمشیر ونیزه .

(٣) بینی‌های بلند دارند پهلوانند تن پوش آنها در جنگ پیراهن‌ها است ازبافته‌های داود.

که چون دعبل علی خزاعی این قصیده بررضا عليه السلام خواند که در مدح او گفته است:

مَدارِس آیاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلاوَةٍ وَ مَنْزِلُ وَحْيٍ مُقْفِرُ العَرَصاتِ (۱)

چون بذکر صاحب الزمان رسید آنجا گفت:

خُرُوجُ إمامٍ لا مَحالَةَ خارِجٌ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللهِ وَ البَرَكاتِ

گفت نفث بها روح القدس علی لسانك.

(وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) و ظالمان بدانند که بچه‌جای باز گشتن باز گردیدند و « منقلب » محتمل است موضع انقلاب را و مر مصدر را که انقلاب باشد یعنی بدانند که چگونه باز گردند، وعبدالله عباس خواند«أی‌منفلت ینفلتون» که کجا بجهند وچگونه بجهند من الانفلات بفاء وتا درهردو، و در قراءت أهل بیت آمد « وسیعلم الذین ظلموا(آل‌محمد عليهم السلام) أی منقلب ینقلبون » و این هردو قراءتشان شاذ است (۲) و قوله «أی»منصوب است بینقلبون و منصوب نیست بسیعلم برای آنکه استفهام را صدر کلام بود فعلی که پیش بود در او عمل نکند، و مورد آیه تهدید و وعید است جملهٔ ظالمان را و حمل آیه کردن برعموم اولیتر بود.

((سورة النمل))

بدانکه این سوره مکی است در قول قتاده و مجاهد، و در او ناسخ و منسوخ نیست، و نود و سه آیه است در عدد کوفیان، و نود و چهار در عدد بصریان، و نود و پنج در عدد مدنیان و هزار و صد و چهل و نه کلمه است، و چهار هزار و هفتصد و نود و نه حرف است و روایت است از زرّ حبیش از اُبی کعب که رسول صلى الله عليه وآله گفت هر که اوسورهٔ « طس سلیمان » برخواند خدای تعالی او راده حسنه بنویسد بعدد هر کس که بسلیمان ایمان داده است وبهود وشعیب وصالح وإبراهیم وبعددآنانکه بایشان کافرشدندوروز قیامت ازگور برخیزدومیگوید لاإله إلاالله ومحمد رسول‌الله وعليٌّ ولي‌الله.

---

(۱) جای درس آیات قرآن از تلاوت خالی ماند و محل نزول وحی غیر مسکون گشت.

(۲) قراءت‌أهل بیت نیز شاذ است چون بتواتر بما نرسیده ویقین بصحت قول راویان نداریم و باحتمال قوی‌زیاده کلمه بروجه تفسیر یاتأویل بوده وراوی از آن قراءت فهمیده و این‌گونه اشتباهات درمردم هست.

(((سورة النمل خمس و تسعون آية وهی مكية)))

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان

طٰسٓ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُبِينٍ (۲) هُدًى وَ بُشْرٰى لِلْمُؤْمِنِينَ (۳)

این است آیت های قرآن و کتاب هویدا هدایتی ومژده‌ایست برای گروندگان

أَلَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (٤) إِنَّ الَّذِينَ

آنانکه برپای دارند نماز را و میدهند زکوة را وآنها برستخیز آنها یقین‌کنندگانند بتحقیق‌کسانیکه

لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (٥) أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ

نمی‌گروند بآخرت آراسته‌ایم برای‌آنها کارهاشان پس‌آنها سرگشته‌اند آنگروه‌آنانندکه‌مرآنهاراست

سُوٓءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ (٦) وَ إِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ

بدی شکنجه و آنها در آخرت آنها زیان کارانند و بتحقیق تو آورده شوی قرآن را از نزد

حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۷) إِذْ قَالَ مُوسىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَاراً سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ

درستکار آگاه چون‌گفت موسی مر اهل‌خودرا بتحقیق من دیدم‌آتشی‌را زودآورم شمارا ازآن بخبری

أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۸) فَلَمَّا جَآءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ

یا آورم شمارا بشعلهٔ افروخته‌ای‌شاید شما گرم شوید پس‌چون‌آمدآنرا نداکرده‌شدکه‌بابرکت‌باد

مَنْ فِي النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ سُبْحَانَ اللهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۹) يَا مُوسىٰ إِنَّهُ أَنَا اللهُ

هرکه درآتش‌است وهرکه‌دورآنست ومنزه‌استخدای‌پروردگار جهانیان ای‌موسی بتحقیق‌کەمنم‌خداوند

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۰) وَ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلّٰى

غالب درستکار وبینداز عصایت را پس‌چون دیدآنرا حرکت‌میکندگویاآن ماری‌است روگردانید

مُدْبِراً وَ لَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ (۱۱) إِلَّا

گریزنده و رو بعقب نکرد ای موسی مترس بتحقیق نمیترسد نزد من فرستادگان مگر

مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوٓءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲) وَ أَدْخِلْ

آنکه ستم‌کرد پس بدل‌کرد نیکوئی را پس از بدی پس بتحقیق من‌آمرزندهٔ مهربانم و در آور

يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آياتٍ إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ
دستت‌را در گریبانت بدر آوری نورانی بدون بدی در نه‌گونه معجزه بسوی فرعون وگروه او
إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً فاسِقِينَ (۱۳) فَلَمّا جاءَتْهُمْ آياتُنا مُبْصِرَةً قالُوا هٰذا سِحْرٌ
بتحقیق‌آنها بودند گروهی بد کاران پس چون آمدشان آیات ما روشن‌کننده‌گفتند اینست سحری
مُبِينٌ (۱٤) وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوّاً فَانْظُرْ كَيْفَ
هویدا و انکار کردند بآن وبی‌گمان میدانست آنرا جانهاشان ازروی‌ستم وبرتری پس‌بنگر چگونه
كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۵).
باشد انجام تباه کاران

قوله تعالی (طس) پیشترازاین‌بیان کردیم اختلاف اقوال مفسران درمثل این‌حروف عبدالله عباس گفت نامی است از نامهای خدای تعالی باین نام قسم یاد کرد که این آیات که در این‌قرآن‌هست‌آیات کتابی است روشن. وگفته‌ایم که‌أبان‌هم‌لازمست و هم‌متعدی. پس‌مبین هم ظاهرباشد وهم بیان کننده، وگفتند «طاء» از لطیف است‌و «سین» از سمیع، واهل اشارت گفتنداین کلمه اشارتست‌الی‌طهارة‌سرّ المحب.

(هُدىً وَ بُشْرىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ) هدی دومعنی را محتمل است: یکی بیان، و دیگر لطف و بشارت و مژدهٔ مؤمنان را، ومحل او نصب است برحال، و شاید که رفع باشد برخبر مبتدای محذوف.

آنگه وصف کرد آن مؤمنان را گفت آنانکه نماز برپای دارند و زکاة مال بدهند و بآخرت ایمان دارند وموقن باشند، وعلم یقین بود ایشان را.

آنگه گفت آنانکه بقیامت ایمان ندارند ما أعمال ایشان‌مزیّن کردیم ایشان را. در او دو قول گفتند: یکی آنکه اعمالی که ایشان را فرموده اند از ایمان و عمل صالح برای ایشان مزیّن بکردیم از امر ونهی و ترغیب وترهیب و وعد و وعید، واین أعمل را برای آن بایشان حوالت کرد که ایشان را فرموده‌اند وایشان را می‌باید کرد وکار ایشانست اگرچه‌کار نبسته‌اند. ایشان‌متحیّرند وعمه‌بآنکه‌نکرده‌اند وازآن برفته‌اند، و این قول حسن وجبّائی است، وجه دیگر آنست که ما ایشان‌را مزیّن‌بکردیم از اعمال قبیح که ایشان میکردندبخلق شهوت‌آن در ایشان‌برسبیل امتحان وتشدید تکلیف، ولیکن ایشان غافل ومتحیرند ازآنکه‌این معنی اندیشه کنندودریابند. والعمه التحیّر.

آنگه گفت جزای ایشان آنست که ایشان‌را عذاب بد باشد از عقاب دوزخ، و آلام متواتره لا إلى الانقطاع ، و ایشان در قیامت زیان‌کار تر باشند، و أولی آن بود که این افعل برفاعل حمل کنند أی الخاسرون کما قال «وهو أهون علیه» ای هیّن. و إنّی لاوجل ای وجل .

آنگه با رسول ﷺ خطاب کرد گفت ترا ای محمّد تلقی میکنند این قرآن یعنی تلقین می کنند ، وبتو آرند فرشتگان ، وتلقی استقبال باشد . یقال تلقّیته بکذا ، ومنه نهی رسول ﷺ عن تلقّی الرکبان» واز اینجا گویند هذا خبر متلقّی بالقبول کأن القبول استقبل، وتلقي اینجا تلقین است، و نیز تلقّن باشد یقال لقّیت بکذا ولقّنته فتلقّی، وتلقّن إذا تقبّل واخذ از نزدیك خدای دانای حکیم . آنگاه تلخیص معنی بر هردو وجه آن بود که این قرآن پیش تو آرند یا برتو تلقین می کنند .

(إذْ قالَ مُوسى لِأَهْلِهِ) چون گفت موسی یعنی یاد کن ای محمّد گفت موسی اهلش‌را وآنانکه با او بودند. چون از نزدیك شعیب باز گشت ودر آن بیابان آمد واهل او حامله بود، وشبی تاریك بود، وزن‌را درد زادن گرفت ابری سیاه بر آمد و رعد غریدن گرفت، و گوسفندان برمیدند ، وباران باریدن گرفت . موسی ﷺ سنگ وآهن که داشت بیرون کرد تا آتش زند چندانکه جهد کرد هیچ آتش بیرون نیامد. آتش‌زنه ازدست بینداخت از سنگ وآهن آواز بر آمد که آتش درمانه از باز داشتگان توست ماجز بفرمان حق بند از آتش برنداریم . اوفرو ماند ساعتی نگاه می کرد ازدور آتشی بدید ازجانب کوه طور وهو قوله «آنس من جانب الطور نارا» در دیگر آیت ای أبصر آواز داد اهلش‌را که من بدیدم آتشی ازدور (سَآتِيكُمْ مِنْها بِخَبَرٍ) تامن بروم وخبری از آن آتش بیاورم، یاپاره آتش بیاورم . کوفیان خواندند «بشهاب قبس» بتنوین بر بدل ، ویعقوب همچنین‌خواند ، وباقی قرّاء باضافت خواندند «بشهاب قبس» ای بشعلة نار، شهاب آتشی باشد چون عمودی، واز اینجا گویند شهاب ستاره را که کشیده می‌شود ، و قبس پاره‌ای آتش باشد قال :

في كَفِّهِ صَعْدَةٌ مُثَقَّفَةٌ فيها سِنانٌ كَشُعْلَةِ القَبَسِ(١)

(لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) تاهمانا شما گرم شوید .

(فَلَمّا جاءَها) چون موسی ﷺ بنزد آتش رسید آتشی بدید بر سر درختی سبز که آن درخت‌را وبرگ‌را نمی‌سوخت، وبرگ سبز ازاو پژمرده نمیشد. عجب داشت آهنگ کرد

(١) در دست او نیزه است راست و استوار گردیده وبرسر آن پیکانی مانند شعله آتش .

تا آتش بگیرد از سر درخت بر بن درخت آمد. چون بزیر درخت آمد آتش باسر درخت رفت موسی علیه السلام فرو ماند از آن حال، درمیانه از میان آتش ندا آمد که (أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ - إلى قوله - أَنَا اللهُ العَزِيزُ الحَكِيمُ) بر کت کناد آنرا که در آتش است. عبدالله عباس و حسن و سعید جبیر گفتند معنی نار نور است، و در لغت اصل هردو از یك بنا است من باب فعل و فعل باتفاق معنی، ومراد به «من» خدای است ومعنی « بورك » قدس است و منزه است آنکه دراین نوراست یعنی خدای جل جلاله، نه بمعنی مکان وجهة وحیّز، بل بمعنی علم وحفظ و بمعنی آنکه موسی را از آنجا ندا کرد و کلام خود که حکایت اواینست که« بورك من في النار» در آنجا آفرید وموسی ازآنجا شنید. کعب گفت این چنانست که در توراة ما هست « جاء الله من سینا وأشرق من ساعیر واستعلی من جبال فاران » آنکه گفت تأویل این حدیث آنست که مجیء او ازسینا بود یعنی بتکلّم موسی علیه السلام ، واشراق او از ساعیر بود به بعثت عیسی علیه السلام واستعلاء او از کوه فاران ببعثت مصطفی علیه السلام ، وفاران نام مکه است ، وساعیر نام آن جای است که بعثت عیسی از آن بود سعید جبیر گفت آتش بود علی ظاهر الکلام ، و برای آن آتش گفت که آتش از حجابهای خدای یك حجابست . بیانش حدیث ابوموسی که روایت کرداز رسول علیه السلام که او گفت «حجابه النار لو کشفها لاحرقت سبحات وجهه کل شيء ادرکه بصره» آنکه ابوموسی این آیه برخواند« بورك من فی النار ومن حولها » وبعضی دگر گفتند در کلام محذوفی است ، وتقدیر آنکه بورك من فی النار بقدرته وسلطانه وآیاته ، واین تأویل اگرچه در کلام دلیل نیست براین محذوف چون ادلهٔ عقل دلیل کرده است برآنکه اورا تعالی جای و مکانی نیست واو متعالی است ، بدلیل عقل این تأویل توان کرد. بعضی دگر گفتند بورك من فی- النار ای بورك من فی طلب النار. یعنی موسی علیه السلام ، ومثله قولهم فلان وردالماء واگرچه در میان آب نبود ، ومنه قوله تعالی «ولما ورد ماء مدین» واین تأویل قریب است یعنی بر کت کناد برموسی علیه السلام . بعضی دگر گفتند«مَن»صله است در کلام وزیادت ، وتقدیر آنکه بورك فی النار و فی من حولها، واین قول مجاهد است ازعبدالله عباس، ودلیل این تأویل قراءت اُبی است که خوانند بورك النار ومن حولها، وگفتند چنانکه «ما» زیادت آرند «من» اینجا زیادت آورد ، و این تأویل ضعیفست برای آنکه زیادت «ما» معروف است وشایع در کلام عرب وزیادت «مَن» معروف نیست بعضی دگر گفتند«مَن» بمعنی «ما» است چنانکه گفت « فمنهم من یمشی علی بطنه » و المعنی مایمشی علی بطنه چه این ازجمله لایعقل باشد ، واین وجهی قریبست . وقوله « من فی النار » محل او رفع است باسناد الفعل إلیه یقال بورك زید فیه وله وعلیه وقال الشاعر :

فَبُورِكْتَ مَوْلُوداً وَبُورِكْتَ ناشِياً   وَبُورِكْتَ عِنْدَ الشَّيْبِ إِذْ أَنْتَ أَشْيَبُ(١)

وآنانكه پيرامن آتش بودند خلاف نيست درميان مفسران كه مراد باينان فرشتگان‌اند كه برآتش موكلند (وَسُبْحانَ اللهِ رَبِّ العالَمِينَ) ومنزه‌است خدائى كه خداى‌جهانيانست (يا مُوسى إِنَّهُ أَنَا اللهُ) اين هاء را ضميرشأن وكار گويند . يعنى إنّ الشأن أنا الله . شأن وكار آنست كه من عزيز وغالبم و محكم كار نحو قولهم إنه زيد منطلق . يعنى إن الامر و الشأن زيد منطلق است و اين براى تنبيه گويند وتقرير معنى درنفس‌مخاطب. آنكه گفت:

(وَأَلْقِ عَصاكَ) هم از جمله كلام خداست كه باموسى عليه السلام گفت بيفكن عصات را. پس ازاين در كلام محذوفى هست وآن اينست فألقاها فصارت حيّة، موسى عليه السلام عصابينداخت مارى گشت . اگر گويند چه حكمت بود در آنكه عصاء موسى مار كرد و آنجا موسى دعوت نمي كرد و كس حاضر نبود كه آن‌معجزه بديدى . گوئيم جواب از اين آنست كه موسى عليه السلام كلامي شنيد از جمادى قطع كرد كه آن كلام آدميان نيست أما روا داشت كه كلام بعضى فرشتگان ياجنّيان است نتوان دانست كه آن كلام خداست. خداى تعالى اين علم معجز بآن مقرون كرد تا معلوم شود كه اين كلام اوست كه‌اين‌فعل خارق عادت فعل اوست . جوابى‌دگر گفتند كه خدا خواست تاموسى عليه السلام مستأنس شود بآن تاچون پيش فرعون اين معجز نمايد باخبر باشد وخائف نشود از آن .

(فَلَمّا رَآها تَهْتَزُّ) چون موسى عليه السلام عصاديد كه ماري‌شده بود مهتز ومتحرك و بنشاط مى‌تاخت (وَلّى مُدْبِراً) پشت بر كرد وبگريخت‌ازاو، اگر گويند در اين آيت گفت «كأنها جانٌّ» وجان مارى كوچك سبك رو باشد ، ودر دگر آيت گفت « فاذا هى ثعبان مبين» اژدها شد ظاهر ، واين مناقضه بود كه عصا دريك حال مارى كوچك بود وهم اژدهاى عظيم . گوئيم از اين چند جوابست : يكى آنكه اين دو وصف در يك حال نبود بلكه در دوحال بود.حالت قلبها حيّة اين‌حالت اول‌بود ، وحالت ديگر كه پيش فرعون‌بود وحالت معارضه سحره درآن حال‌ها ثعبان بود ، وقرآن بآن ناطق است ، وممتنع نبود كه عصا درِدوحال بصفت ماروا‌ژدها گردد. وجواب دگرازاو آنست كه اول بينداخت مارى‌بود خردوسبك ، وآنكه بتدريج‌بزرگ ميشد تااژدها ميشد. وجواب‌سيم آنستكه ممتنع نبوددرخفّت وسرعت سير بامارماند ، ودرعظم

(١) در هنگام ولادت‌فرزندى خجسته وچون براه رفتن رسيدى فرخنده وچون مويت سفيدگشت هنگام پيرى باز مبارك وفرخ روز باشى .

خلق وهول منظر بااژدها ماند تاجامع بود این‌دوصفت‌را . چنانکه حق تعالی گفت «قواریر من فضة » و آبگینه از سیم نباشدیعنی فی‌صفاءالقواریر وبریقها ، وفی بیاض الفضة و قوتها « مدبراً» نصب او برحالست (وَلَمْ يُعَقِّبْ) ای ولم یرجع علی عقبه و بازپس‌نیامد، قتاده گفت : ولم یلتفت . بااو ننگریست خدای تعالی گفت لا تخف مترس که پیغامبران بنزدیك من نترسند ،و و ترس موسی عليه‌السلام نه از شك بوداز طباع بشریت بود ، وهول منظر آن مار وغوایت او .

(إِلَّا مَنْ ظَلَمَ) الا آنکه ظلم کرده بود ، علماء دراین استثناء خلاف کردند حسن‌و ابن جریج گفتند استثناء متصل است ، و مراد باین ظالم موسی وظلم او قتل قبطی بود وآنکه او معترف شد بآنکه «رب إنی ظلمت نفسی» واین ظلم‌را تفسیر کرده‌ایم‌ودر جای خودمستقصاتر گفته شود ان شاءالله (ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ) پس نیکو بدل کند پس بدی یعنی توبه کند چنانکه موسی عليه‌السلام کرد از قتل قبطی ، واین وجهی است که جزبتأول نتوان گفت‌چه هم ظلم وهم توبه‌را درحق پیامبران تأویل باید کرد ، وبراین وجه در کلام محذوفی باشد وهومن ظلم منهم ثم بدّل حسناً بعدسوء (فَإِنِّي) برای‌آن «فاء»آورد که می‌باید تااو جواب‌شرط باشد و«من» دراین وجه موصوله‌است نه جزاء (۱) بعضی‌دگر گفتند الا بمعنی واوعطف‌است والمعنی ومن ظلم ثم بدل حسنا بعدسوء فانی و«من» دراین وجه جزای‌باشد، ومثله قول‌الشاعر:

وَكُلُّ أَخٍ مُفارِقُهُ أَخُوهُ لَعَمْرُ أَبِيكَ إِلَّا الفَرْقَدانِ (۲)

ای والفرقدان واین هردووجه متعسف‌است ، وجه نیکودرآیه‌آنستکه‌الا استثناء منقطع باشد بمعنی لکن ، والمعنی لکن من ظلم ثم بدل حسناً بعدسوءفانی .و«من» دراین وجه جزای باشد واین وجهی نیکواست وکلام بااو برظاهر مانده‌است . گفت لیکن هرآنکس که‌او ظلم کندآنگه بدل کند بدی‌رابانیکی و گناه‌را باتوبه‌من اورابیامرزم که من آمرزنده‌ام‌وبخشاینده

(وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ) ونیز گفت موسی را که دست در گریبانت کن تابیرون آید سفید (مِنْ غَيْرِ سُوءٍ) بی بدی وآفتی وبرصی، ومرادباین‌سوء برص‌است باتفاق‌مفسران واین‌معجزهٔ دیگر بودموسی را عليه‌السلام که‌دست‌در گریبان کردی آنکه از گریبان بر آوردی‌چندانی نورازاوبتافتی که آفتاب‌را غلبه کردی (فِي تِسْعِ آيَاتٍ)درنه‌آیت‌ومعجزه‌ای که موسی‌رابآن

---

(۱) مقصود از من درکلمه «الامن‌ظلم» است و مراد ازجزاء«من»شرطیه است‌که دو فعل‌راجزم میدهد مانند من تضرب‌اضرب، واگر الا را استثناء متصل بدانیم ومن مستثنی‌باشد دیگر شرطیه‌نخواهد بود اما اگر الا بمعنی واو باشد یا بمعنی لکن میتواند من ابتدای جمله شرطیه باشد .

(۲) هربرادری از برادر جداشود، سوگند بجان پدرت، وفرقدان هم جدا شوند .

بفرستادند بفرعون منها العصا، و اليدالبيضاء، والى تعلق دارد بمحذوفى والتقدير فى تسع آيات أنت مرسل بهنّ إلى فرعون وقومه، ومثله قول الشاعر :

رَأتني بِحَبْلَيْها فصَدَّتْ مَخافَةً وَ فِي الحَبْلِ رَوْعاءُ الفُؤادِ فَرُوقُ (١)

أى رأتنى مقبلا بحبليها ، وأما آن نه آيت عصا بود ،ودست بيضا، وملخ، وقمل، وبزق (٢) وخون، وانفلاق دريا، و كوه ، وطوفان، وتفصيل اين درسورهٔ اعراف وبنى اسرائيل رفته است . فرعون وقوم او كه ايشان قومى اند فاسق وخارج ازفرمان من .

(فَلَمّا جاءَتْهُمْ آياتُنا مُبْصِرَةً) چون آمد بايشان آيات ومعجزات ما روشن ومبين ، آنكه روشن را مبصرخوانند براى آنكه با آن بينند وبآن روشنائى ديدن باشد، وهذا من باب نهاره صائم و ليله قائم، وقوله «فما ربحت تجارتهم » (قالُوا هذا سِحْرٌ مُبينٌ) گفتند اين جادوئى است آشكارا .

(وَجَحَدُوا بِها) و جحود و انكار كردند قوم فرعون (وَاسْتَيْقَنَتْها) و او حال راست يعنى اين جحود در حالى كردند كه نفس ايشان بآن آيات عالم و متيقّن بود و قوله (ظُلْماً وَعُلُوّاً) نصب او برمفعول له است من قوله « جحدوا بها» و در كلام تقديم و تأخيرى هست ، والتقدير جحدوا بها ظلماً و علواً، و استيقنتها أنفسهم يعني معاند بودند وجاحد بزبان آنرا كه بدل ميشناختند . رمانى گفت ايشان را علم نبود بآنكه آن افعال و معجزات از قبل خداست . انما وجود و حصول آن ميدانستند ، و اين چيزى نيست براى آنكه «وجحدوابها» ناقض اين قول است .چه اونتواند گفتن كه ايشان وجود وحصول آنرا جاحد بودند(فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ المُفْسِدِينَ) بنگر كه عاقبت و مآل كار مفسدان بچه انجاميد ازعذاب و هلاك وغرق قوله تعالى :

وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ وَ سُلَيْمانَ عِلْماً وَ قالا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي فَضَّلَنا عَلىٰ كَثيرٍ مِنْ

وبتحقيق داديم ما داودرا وسليمان را دانش وگفتند سپاس مرخدارا آنكه برترى داد مازا بربسيارى از

عِبادِهِ الْمُؤْمِنينَ (١٦) وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ وَ قالَ يا أَيُّهَا النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ

بندگانش گروندگان ومیراث برد سليمان داود را و گفت اى گروه مردم آموخته شديم زبان مرغان

(١) اين بيت را بحميد بن ثور نسبت داده اند . مرا ديد آن حيوان بادو ريسمان روى باو آورده ام از ترس اعراض كرد از من و در ريسمان آشفته دل وبيمناك است .

(٢) بزق ووزغ ترجمه ضفادع است .

وَأُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هٰذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۷) وَ حُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ
وداده شديم از هر چيزی بتحقيق اين‌هر آينه‌آن بخشش‌هويداست و گرد آورده شدبرای‌سليمان لشكراو
مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۸) حَتّٰى إِذا أَتَوْا عَلىٰ وادِ النَّمْلِ قالَتْ
از ديو و آدمی و مرغان پس آنها بازداشته‌بودند تا چون آيد بر وادی مورچگان گفت
نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ
مورچه ايكروه مورچگان درآئيد مسكنهای خودرا تا برهم نشكنند شما را سليمان و لشكر او و آنها
لا يَشْعُرُونَ (۱۹) فَتَبَسَّمَ ضاحِكاً مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ
نمی فهميدند پس تبسم كرد خندان سليمان از گفتار آن و گفت پروردگارا بدل‌انداز مرا كه‌شكر كنم
نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلىٰ والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَدْخِلْنِي
نعمت ترا آنكه‌انعام كردی برمن وبر پدر ومادر من و آنكه بجاآرم شايسته‌را كه بپسندی‌آنرا و درآور مرا
بِرَحْمَتِكَ فِي عِبادِكَ الصّالِحِينَ (۲۰) وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقالَ ما لِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ
برحمت خود دربندگانت شايستگان وجستجو كرد مرغان‌را پس‌گفت چيست مرا نمی‌بينم هدهد را آيا
كانَ مِنَ الْغائِبِينَ (۲۱) لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ
باشد از مستوران هر آينه شكنجه‌نمايم‌اورا شكنجهٔ سخت يا سر ببرم اورا يا بياورد مرا بحجتی
مُبِينٍ (۲۲) فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ
آشكارا پس درنگ كرد غير دور پس‌گفت دانا شدم بآنچه نه دانائی بآن وآوردم ترا از شهر سبا
بِنَبَإٍ يَقِينٍ (۲۳) إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَها عَرْشٌ
بخبری واقع بتحقيق من يافتم زنی‌را پادشاهی‌ميكرد برآنها وآورده‌ميشد ازهرچيزی واوراست تخت
عَظِيمٌ (۲٤) وَجَدْتُها وَ قَوْمَها يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ
بزرگ يافتم اورا وگروه اورا سجده ميكردند برای‌آفتاب از غير خدا و آراسته‌كرد برای آنها
الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لا يَهْتَدُونَ (۲٥) أَلّا يَسْجُدُوا لِلّٰهِ
شيطان كارهاشان را پس‌بازداشته‌آنهارا از راه پس‌آنها هدايت‌نميشوند كه سجده نميكنند مرخدا را
الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ ما تُخْفُونَ وَ ما تُعْلِنُونَ (۲٦)
كه بدرآورد پنهان را در آسمانها و زمين و ميداند او آنچه می پوشانيد وآنچه را آشكار ميكنيد

أَللّٰهُ لاَ إِلٰهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (٢٧) قالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ
خدا نیست خدائی مگر او پروردگار عرش بزرگ گفت زود می‌نگریم آیا راست گفتی آیا هستی از
الْكاذِبِينَ (٢٨) إِذْهَبْ بِكِتابِي هٰذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ماذا يَرْجِعُونَ (٢٩)
دروغگویان ببر نامهٔ مرا این نامه‌را پس بینداز بسوی آنها پس باز گرد از آنها پس بنگر چه بایکدیگر میگویند
قالَتْ يا أَيُّهَا الْمَلَؤُا إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتابٌ كَرِيمٌ (٣٠) إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إِنَّهُ
گفت بلقیس ایگروه اشراف بتحقیق من افکنده شد بسویم نوشته بزرگ بتحقیق او ازسلیمان است وبتحقیق او
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ (٣١) أَلاَّ تَعْلُوا عَلَيَّ وَ أْتُونِي مُسْلِمِينَ (٣٢) قالَتْ
بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان آنکه برتری‌مجوئید برمن وبیائید نزد من گردن‌نهادگان گفت
يا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَفْتُونِي فِي أَمْرِي ما كُنْتُ قاطِعَةً أَمْراً حَتّٰى تَشْهَدُونِ (٣٣) قالُوا
ای‌گروه اشراف فتوی‌گوئید مرا درکارمن نیستم من فیصل دهندهٔ امری را تا حاضر باشید مرا گفتند
نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي ما ذا تَأْمُرِينَ (٣٤)
ماثیم صاحبان توانائی وصاحبان کینه‌جوئی سخت و فرمان ترا است پس بنگر چه میفرمائی
قالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً وَ كَذٰلِكَ
گفت بتحقیق پادشاهان چون درآیند دهی‌را تباه کنندآن را ومیگردانند عزیزان اهل‌آن‌را خارتران واینچنین
يَفْعَلُونَ (٣٥) وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَناظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (٣٦)
کنند وبتحقیق من فرستنده‌ام بسوی‌آنها تحفه پس نگرنده‌ام چه‌گونه برمیگردند فرستادگان
فَلَمّا جاءَ سُلَيْمانَ قالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمالٍ فَما آتانِيَ اللهُ خَيْرٌ مِمّا آتاكُمْ
پس چون آمد سلیمان را گفت آیا مدد مکنید مرا بمالی پس آنچه داد مرا خدا بهتراست از آنچه داد شمارا
بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (٣٧) إِرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لا
بلکه شما بتحفهٔ خودتان‌خوشنود میشوید بازگرد بسوی آنها پس‌البته میآیمشان بلشکری که نیست
قِبَلَ لَهُمْ بِها وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْها أَذِلَّةً وَ هُمْ صاغِرُونَ (٣٨) قالَ يا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ
طاقت آنها را بآن والبته بیرون‌کنم آنهارا ازآن بذلت خار باشند گفت ای‌گروه اشراف‌کدام شما
يَأْتِينِي بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (٣٩) قالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ
می‌آورید تخت اورا پیش ازآنکه آیند مرا گردن نهادگان گفت دیوی از جن منم آورنده آنرا

قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (٤٠) قالَ الَّذِي عِنْدَهُ
پیش از آنکه برخیزی از جایگاه خودت وبتحقیق منم برآن توانای امین گفت آنکه نزد او است
عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا
علمی از کتاب منم آورنده نزدتو آن را پیش از آنکه برگردد بسوی تو نظر تو پس چون دید آن را گذارده
عِنْدَهُ قالَ هٰذا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ
نزد خود گفت این از بخشش پروردگار من است تا آزماید مرا آیا شکر گزارم یا کفران ورزم و هرکه
شَكَرَ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ
شکر گزارد پس جز این نیست شکر گزارد برای خود وهرکه کفر ورزد پس بتحقیق پروردگارم بی نیاز
كَرِيمٌ (٤١) قالَ نَكِّرُوا لَها عَرْشَها نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ
کرم کننده است گفت ناشناخته گذارید برای او تخت اورا بنگریم آیا می یابد یا می باشد از
الَّذِينَ لا يَهْتَدُونَ (٤٢) فَلَمَّا جاءَتْ قِيلَ أَهٰكَذا عَرْشُكِ قالَتْ كَأَنَّهُ
جمله کسانی که نمی یابند پس چون آمد بلقیس گفته شد آیااینچنین استتخت تو گفت گوئیا آن
هُوَ وَ أُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِها وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ (٤٣) وَ صَدَّها ما كانَتْ
آنست و داده شدیم دانش از پیش آن وبودیم گردن نهادگان وباز داشت بلقیس را آنچه را بود
تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللهِ إِنَّها كانَتْ مِنْ قَوْمٍ كافِرِينَ (٤٤) قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا
می‌پرستید ازغیرخدا بتحقیق او بود از فرقهٔ کافران گفتند مر اورا درآی این صحن را پس چون
رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ ساقَيْها قالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوارِيرَ (٤٥)
دید آنرا پنداشت آنرا دریائی وبرداشته ازهر ساق خودگفت بتحقیق آن کوشکی است ساده ازشیشه
قالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ (٤٦)
گفت بلقیس‌پروردگارا بتحقیق من ستم‌کردم خودرا وگردن نهادم باسلیمان برای‌خدا پروردگارجهانیان

قوله تعالی (وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ وَ سُلَيْمانَ عِلْماً) در این آیت برطریق منت گفت ما داود و پسر او سلیمان را علم دادیم . گفتند علم ایشان علم احکام بود ، و گفتند علم داود بصنعت زره بود چنانکه گفت «و علّمناه صنعة لبوس لكم» و علم سلیمان منطق طیر بود زبان مرغان چنانکه گفت‌در حکایت‌ازاو «و علّمنا منطق الطير» (وَ قالا) گفتند ایشان‌هردو:سپاس

مر خدائی را که ما را تفضیل داد بر بسیاری بندگان مؤمن که اورا هستند بعلم و به‌نبوّت.
(وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ) آنکه گفت سلیمان میراث داود برداشت ، و این آیه‌دلیل است بر آنکه میراث انبیاء بوارثان ایشان رسدخلاف آنکه مخالفان روایت کرده‌اند که«نحن معاشر الانبیاء لا نورث» و تفسیر آنانکه این‌را حمل کرده اند برعلم نبوت نیك نیست برای آنکه حقیقت میراث در مال و ملك باشد دون علم ونبوّت و حمل کردن کلام خدای رابر۔ مجاز با امکان حملش برحقیقت وجهی ندارد ، وگفت یعنی سلیمان برسبیل شکر نعمت‌ونشر احسان و کرامت (عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ) مارا آواز مرغان بیاموختند . و برای آن در حق مرغان منطق فرمود که از او سلیمان را چیزی مفهوم شد ، چنانکه از منطق بنی‌آدم (وَ أُوتِینا مِنْ کُلِّ شَيْءٍ) وما را بداده اند ازهرچیزی (إنَّ هذا لَهُوَ الفَضْلُ المُبِینُ) این فضلي است از خدای تعالی ظـاهر . مقاتل گفت در این آیه‌که روزی مرغکی بسلیمان بگذشت و صفیری میزد سلیمان عليه السلام أصحاب خود را گفت دانید که این مرغك چه گفت ؟ گفتند نه یا رسول‌الله ، گفت میگوید السلام علیك ایها الملك المسلط علی بنی‌إسرائیل خدای تعالی ترا کرامت کرد و ظفر دادبردشمن، میروم تا بچگان خود را تعهدی کنم و با خدمت تو آیم برفت ، وسلیمان گفت اکنون بنگرید تاباز آید ، ساعتی بود باز آمد و بایستاد وصفیری برد سلیمان عليه السلام گفت میگوید اگر دستور باشد تا بروم و برای بچگان کسبی میکنم تا بزرگ شوند آنکه باخدمت‌تو آیم گفت رواباشد مرغ برفت. فرقدسَبَخی گفت روزی بلبلی‌بسلیمان بگذشت و صفیری میزد سلیمان عليه السلام گفت دانید تـا چه میگوید ؟ گفتند نه ، گفت میگوید أكلت نصف تمرة و علی الدنیا العفا . من نیم خرما خوردم خاك برسر دنیا (۱) . کلبی گفت‌از راوی دگر از کعب الاحبار که او گفت روزی مرغکی که اورا ورشان گویند بنزدیك سلیمان آوازی کرد او گفت دانیدتاچه میگوید؟ گفتندنه ، گفت میگوید «لدوا للموت وابنواللخراب» بزائید برای مرگ و بنا کنید برای ویرانی (۲) . روزی فاخته‌ای بنزدیك او آوازی کرد

(۱) زبان‌حال‌اهل نشاط است‌که باهر سختی شادی می‌نمایند و آواز میخوانند و اندیشه دیگر بخود راه نمیدهند. همچنین سخنان منسوب به هرمرغی مناسب باخوی غالب آنان است وکنیه‌های‌عربی آنان هم مناسب باصفات ظاهری جسمی یاباطنی روحی آنهااست .

(۲) ورشان قمری نر است مرغی کوچکتر از کبوتر وکنیتش ابوالنایحه چون بانگش حزن آور است .

گفت‌دانیدتا چه‌میگوید؟ گفتند نه گفت‌میگویدلیت‌الخلق‌لم‌یخلقوا، کاش‌خلق‌را نیافریدندی(۱) طاوس آوازداد گفت میگوید کماتدین تدان وچنانکه کنی‌ترا جزا دهند. (۲) هدهدی بانگ کرد گفت‌میگویدمن‌لایرحم‌لایرحم‌هر که‌اورحمت‌نکند براو رحمت نکنند صردی‌بانگ کرد گفت میگوید استغفروالله یا مذنبین از خدای آمرزش خواهید ای گناهکاران (۳) برای آن رسول ﷺ نهی کرد از کشتن او .طوطی بانگ کرد گفت میگوید کل حی میت و کل‌جدید بالی هر زنده بمیرد و هر نوی کهن شود فرستکی (٤) بانگ کرد گفت میگوید قدمواخیراً تجدوه، خیری تقدیم کنید تا بیابید برای آن رسول ﷺ نهي کرد از کشتن او . کبوتری بانگ کرد گفت میگویدسبحان‌ربّی‌الأعلی ملء سمآئه وأرضه تسبیح میکنم خدای‌راچندانکه زمین و آسمان از آن پر شود . قمری بانگ کرد گفت میگویدسبحان ربّي‌الأعلی (٥) گفت کلاغ لعنت میکند برباج ستان ، و زغن میگوید کل شیء هالك إلاالله همه چیز هلاك میشود إلا خدای (٦) و گفت اسفرودمیگوید من سکت‌سلم هر که خاموش بود سلامت یابد (۷) گفت

(۱) فاخته راکوکو و صلصل نیز میگویند و به بیمهری معروف است سعدی گوید :

باهمه جلوه طاووس وخرامیدن کبك عیبت این است‌که‌بی مهر تراز فاخته‌ای

در خانه مسکن میکند وزود ازآنجابخانه دیگرمنتقل میگرددگوئی‌ازأهالی‌آن خانه متنفر میشود .

(۲) طاووس‌خود پسندی‌کردوبرزشت رویان فخر نمود پای زشتش دادند .

(۳) صردرا بفارسی ورکاك‌گویندگوئی همه مرغان‌کوچکتر از خود راگناهکار و مستحق تعذیب میدأندگویند مانند آنان بانك میکند و چون نزدیك او میشوند برآنها میجهد و بمنقاری نیرومندآنان را درهم میشکند .

(٤) فرستك پرستوك است از سر ما میگریزد جائی خانه میسازد و چون زمستان شود آنرا رها کرده و بجای‌گرم میرود و در تابستان بخانه اول باز میگردد و عمل خود را بار دیگر می‌بیند مانند آنکه انسان باز زنده شود عمل خویش را دریابد .

(٥)کبوتر و قمری درفضای‌آسمان پرواز میکنند تسبیح آنان مناسب فضای‌گشاده وبلندی آنهـا است چون هرچه بالا روند خداوند بالاتر ازآنها است .

(٦) باج ستاندن سبب دل سردی رعیت و موجب ویرانی ملك است زاغ و زغن هردو بزمستان بربوستان میگذرند و آن‌را ویران می‌بینند برخلاف بسیاری از مرغان که نشاطشان دربهاراست .

(۷) اسفرود ترجمه قطا است بانك وآواز ندارد .

و ببغا میگوید (١) ویل لمن‌الدنیاهمّه، وای بر آنکه دنیا همت اوباشد . گفت بزغ میگوید سبحان المذکوربکلّ مکان پاکست آن خدای که او مذکور است بهرجای (٢) و چرخ میگوید سبحان ربّی‌القدّوس . بازمیگوید سبحان‌ربّي وبحمده . مکحول گفت‌درّاجی بنزدیك سلیمان عليه‌السلام آوازی داد گفت میگوید الرحمن علی العرش استوی (٣) . حسن بصری گفت که رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت خروس بانگ میکند اذکروالله یا غافلین ذکر خدای کنیدای غافلان . صادق عليه‌السلام گفت از پدرانش از حسین بن علی عليهما‌السلام که گفت کرکس در بانگ میگوید یابن آدم عش ما شئت آخرك الموت ای فرزند آدم چندانکه خواهی بزی که آخرت‌مرگ‌است(٤) و عقاب چون بانگ کند گوید في‌البعد من الناس اُنس. در دوری از مردمان اُنس است (٥)و چون جلوزك‌بانگ کند گوید اللّهمّ العن مبغضي آل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله . بار خدایا دشمنان آل محمّدرا لعنت کن. گفت چون پرستك بانگ کند گوید الحمد لله رب العالمین تا آخر وآن مد در آخر ولا الضالین میگوید(٦).

قوله (وَ حُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الجِنّ وَ الإنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ) گفت جمع کردند برای سلیمان لشکرهای او را از جن و انس و مرغان و ایشان را إلهام دادند و اینان هر گروهی را رئیسی بود که ایشان را منع کردی از آنکه متفرق نباشندوبر- این‌قول «یوزعون »را معنی یکفون باشد من الوزع و هو الکف و المنع ، و منه قول بعضهم

---

(١) ببغا طوطی است ما او را در غیر قفس نمی بینیم و دنبال معاش رفتن او را در بلاد خود مشاهده نمیکنیم .

(٢) بزغ ترجمه ضفدع است و ذکراو درمیان مرغان طرداً للباب درگنداب‌هم‌آهنگی دارد .

(٣) دراین سه مرغ تسبیح مطلق است ونصیحتی یاموعظه ازآن نقل نکردند .

(٤) معروف است‌که‌کرکس عمر دراز دارد و زبانحال او این است‌که هرچه عمر دراز باشد عاقبت فنا است .

(٥) عقاب دربلندی‌های دور ازآبادی منزل میکند .

(٦) درکلامی که به جلوزك نسبت داده است و هم خواندن فاتحه پپرستو مناسبتی ظاهر بنظر نمیرسد و سید مرتضی علیه الرحمه نظیر آنرا انکار بلیغ فرموده‌گوید فاما القول بان‌الجری نطق‌وبانه مسخ لجحده الولایةفهو مما یضحك منه و یتعجب من قائله والملتفت الی مثله، ودر عرائس ثعلبی بجای جلوزك قبره‌آمده است پس جلوزك مصحف چکاوك می‌باشد و مؤلف این حکایت را ازاهل‌سنت نقلکرده است تاحجت تمام باشد .

«لابدّ للناس من وزعة» لابد است مردمان را از رئیسی که ایشان‌را باز زند از قبایح و مناکیر و درخبر دیگر «مایزع السلطان أکثر ممّا یزع القرآن» آنچه سلطان باز دارد بیش از آنست که قرآن باز دارد، والوازع المانع قال الشاعر :

عَلیٰ حِینَ عاتَبْتُ المَشیبَ عَلیَ الصِّبیٰ وَ قُلْتُ ألَمّا أصحُ وَالشَّیْبُ وازِعٌ (۱)

محمد بن کعب القرظی گفت در این آیهٔ که ما را روایت کردند که لشکرگاه سلیمان صد فرسنگ بود بیست و پنج فرسنگ إنس را بود و بیست و پنج فرسنگ جن را و بیست و پنج فرسنگ وحش را و بیست و پنج فرسنگ مرغان را و او را هزار خانه بود از آبگینه بر- چوب نهاده سیصد خانه زنان آزاد در او بودند ، و هفتصد خانه کنیزکان او . بفرمودی تا باد عاصف ایشان را بر گرفتی (۲) و باد نرم ایشان را ببردی وحی کردند باو که ما تقدیر کردیم که در ملك تو هیچکس چیزی نگوید و الا باد آواز او بگوش تو رساند . مقاتل گفت جنّیان برای او بساطی بافتند از زر و ابریشم یك فرسنگ در یکفرسنگ ، و او را سریری زرین آن سریر بر میان آن بساط بنهادی ، و سه هزار کرسی از زر و سیم پیرامن آن سریر بنهادندی پیغامبران بر کرسیهای زرین بنشستندی و علماء بر کرسیهای سیم و گرد بر گرد ایشان إنس بایستادندی ، و ازپس ایشان جن بایستادندی، واز بالای‌سر ایشان مرغان پردر پر گستردندی چنانکه آفتاب براین بساط نیفتادی ، وباد صبا بساط برداشتی بامداد یکماه راه بردی ونماز شام یکماهه‌را باز آوردی وهب منبه گفت یکروز سلیمان عليه‌السلام براین مرتبه که گفتیم ببرزگری بگذشت و او زمین می‌سپرد برنگرید سلیمان را دید باین جلالت گفت « سبحان‌الله لقد اوتی آل داود ملکاً عظیماً » آل داود را ملك عظیم دادند حقتعالی باد را گفت تا آواز او بگوش سلیمان برسانید سلیمان باد را گفت بساط را فرو نه . باد بساط را فرو نهاد و او برزگر را بخواند گفت بگوش من رسید آنچه گفتی و برای آن فرود آمدم تا ترا این بگویم نگر تا تمنای این نکنی که ثواب یك تسبیح که بندهٔ مؤمن از دل بگوید بنزدیك خدا بیش از این و

(۱) پیری را عتاب کردم که میل لهو دارد وگفتم چرا بهوش نیایم با آنکه پیری مانع بازی و وکودکی است .

(۲) محمد بن کعب قرظی از بنی قریظه وبقایای قوم یهود است ومفسران پنداشتند از تاریخ قوم خود خبر دارد و مبالغات ویرا پذیرفتند چنانکه افسانه‌های عجم را در باره شاهان کیان و پیشدادیان صحیح پنداشتند واز تاریخ شمردند ولکن این مبالغات که موافق قرآن نیست و ازامام معصوم نیزروایت نشده صحیح نیست صحیح آن‌است که‌چند پرنده آنرا برمیداشت و باد میبرد .

به از این باشد، مرد گفت خدای تعالی غمهایت را ببرد چنانکه غم من ببردی باین گفتار. مبرّد گفت هرچهٔ از خویشتن ابانت کند عرب او را ناطق و متکلّم خوانند برتوسّع چنانکه رؤبه گفت:

لَوْ أَنَّني أُوتيتُ عِلْمَ الحَكْلِ عِلْمَ سُلَيْمانَ كَلامَ النَّمْلِ (١)

(حَتّى إذا أَتَوْا عَلى وادِ النَّمْلِ) تا آنگه که آمدند بروادی مور. وهب منبه گفت از کعب الاحبار که او گفت چون سلیمان عليه السلام برنشستی جمله حشم و خدم را باخود ببردی و در پیش بساط او ایشان را بساطی بود که برآنجا هر کس بکار خویش مشغول بودی از نان پختن وطبخ کردن وبراین بساط میدانی بود که براو اسبان تاختندی و باد ایشان را بر گرفتی و آنجا بردی که سلیمان فرمودی. یکروز باد را فرمود تا او را از اصطخر (٢) بر گرفت تا بیمن برد در راه بمدینهٔ رسول صلى الله عليه وآله بگذشت گفت این سرای حجرهٔ پیغامبری است در آخرزمان، خنك آنکه او را در یابد و با او ایمان آرد و او را متابعت کند و با و اقتداء کند. چون بمکه رسید پیرامن خانهٔ کعبه بت می‌پرستیدند سلیمان از آنجا بگذشت خانهٔ کعبه در خدای نالید، و این یا برطریق توسع باشد و یامجاز ویا حوالت برفرشتگان موکل باشد که برخانه هستند، گفت بار خدایا پیغامبری از پیغامبران تو برمن بگذشت و جماعتی انبیاء و اولیاء بااو فرود نیامدند واینجا نماز نکردند و پیرامن من بت می پرستیدند حقتعالی گفت اندیشه مدار که من چنان سازم که پیرامن تو چندان رکوع و سجود کنند، و ذکر و تسبیح من کنند که آنرا حدی نبود، و پیغامبری را در آخر الزمان بفرستم که ترا قبلهٔ او کنم که او و امت او در نماز روی بتو آرند و بحج و زیارت قصد تو کنند، و از اقصای عالم روی بآستانهٔ تو نهند چنانکه مرغان روی بآشیانه نهند ویآسهٔ (٣) ایشان بتو چنان باشد که حنین شتر ببچه واُنس مادر بفرزندش، و ترا پاك کنم از بتان و بت پرستان. سلیمان عليه السلام از آنجا بگذشت بوادی السدیر رسید و او وادئی است در طائف. از آنجا بوادی النمل آمد. قتاده و مقاتل گفتند وادی النمل بشام است، و سلیمان عليه السلام یکروز آنجا رسید با لشکری،

---

(١) حکل نام سلیمان است و علم سلیمان بدل ازعلم الحکل است وبقولی حکل بستگی زبان است.

(٢) بعض مردم قدیم چنان می‌پنداشتند که ملك سلیمان در اصطخرفارس بودو حافظ شیرازی وقتی در یزد که گویند زندان اسکندر است آرزوی شیراز داشت گفت:

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بربندم تا ملك سلیمان بروم

یعنی بشیراز (٣) یاسه آرزو ومیل شدیداست.

بر بساط نبود برزمین می‌رفت بر پشت اسب ، (قالَتْ نَمْلَةٌ) مورچه‌ای گفت، و گفتند او رئیس و پیشوای مورچگان بود و چندان بود که گوسفندی بزرگ، و پر داشت، نوف الحمیری گفت چون گرگی بود(۱) ضحاك گفت نام او طاحه بود ببالای بلندی بر آمد و آواز در داد بمورچگان که (یا أَیُّهَا النَّمْلُ) ای مورچگان در خانها شوید که مبادا سلیمان ولشکرش شمارا در پای فکنند (۲) و ایشان بیخبر باشند . باد این سخن بگوش سلیمان رسانید سلیمان عليه‌السلام بخندید از این گفتار و کس فرستاد و آن مورچه را بخواند گفت چگونه مورچگان را از ظلم من بترسانیدی و من پیغامبری عادلم ؟ مورچه گفت یا رسول‌الله من عذر خواستم و بگفتم (وَهُمْ لا یَشْعُرُونَ) و ایشان بیخبر باشند از شما . أبوروق گفت مورچه سلیمان را گفت من حطم نفس نخواستم حطم دل‌خواستم ترسیدم که دلهای ایشان گرفته گردد و شکسته شود و بنظر در ملك تو از تسبیحی که ایشان را هست باز مانند . سلیمان عليه‌السلام گفت « عظنی » پندی ده مرا گفت یا نبی‌الله دانی تا چرا پدرت‌را داود خواندند ؟ گفت نه گفت‌لانه داوی جرحه بود برای آنکه او دوای جراحت خود کرد مودود گشت (۳) گفت دانی تا ترا چرا نام سلیمان نهادند ؟ گفت نه بگو گفت‌لأنك‌سلیم القلب . برای آنکه تو سلیم دلی گفت دانی تا چرا باد را در فرمان تو کردند ؟ گفت بگو گفت برای آنکه بدانی که بناء همهٔ دنیا بر باد است و آنرا که‌بنا بر باد باشد پایدار نباشد سلیمان عليه‌السلام از این گفتار او بخندید وذلك

قوله تعالی (فَتَبَسَّمَ ضاحِکاً مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ أَوْزِعْني) گفت بار خدایا مرا إلهام ده یعنی توفیق تاشکر نعمت تو کنم که کردی برمن و برپدرمن ومادرمن وعمل صالح کنم که تو بپسندی (٤) و برحمت خود مرا در میان بندگان صالح بری . یعنی مرا از ایشان

(۱) این مبالغات از معصوم روایت نشده است ومورچه بدین بزرگی معهود نیست .

(۲) مورچگان مانند زنبور عسل زندگانی اجتماعی دارند و مقاصد خویش را بیکدیگرمیفهمانند چنانکه جائی خوراکی مناسب یابند یکدیگررا آگاه میسازند وگروه بسیار آهنك آن میکنندوعلمای حیوان در عجائب اعمال آنان‌چیزها نوشته‌اندودرتفسیر طنطاوی فصلی مشبع آورده‌و یکی ازدانشمندان نصاری‌کتابی درباره مورچگان تألیف نموده وبفارسی ترجمه‌کرده‌اند .

(۳) ظاهر این سخن بنظر صحیح نمیرسد چون پیغمبر خدا از مورچه عالم تر است و سخن سید مرتضی علیه‌الرحمه درنظیراین حکایت گذشت .

(٤) حضرت سلیمان (ع) از آن شاد شدکه باهمه حشمت و مکنت و قدرت موری زیر پای لشکریان او آزرده نشد وچنان بعدل و بی‌آزاری معروف گشت که مورچگان هم دانستند لشکرسلیمان دانسته موری را نمی‌آزارند تاچه رسد بانسان ضعیف .

کنی بالطافی که با من کنی ، عند آن اختیار صلاح کنم تا از جملهٔ صالحان باشم . عبدالله عباس گفت که رسول ﷺ نهی کرد از کشتن چهار چیز هدهد ، و صرد ، و نحل انگبین ، و مورچه ، و گفتند معرفت نمل سلیمان را و احتراز از حطم لشکر ایشان را برسبیل معجز بود از سلیمان ، و گفتند بالهامی بود از قبل خدایتعالی ، چه از الهام مورچه آنست که گندم که بنهد بدو پاره کند تا نروید و گشنیز بچهار پاره کند که اگر این بدو پاره کند هم بروید . آنکه این داند آیا روا نبود که حطم داند و جهت مضرت ، و قوله « قالت نملة » بعضی گفتند از آن منطق بود که سلیمان‌را بیاموختند چنانکه شاعر گفت :

عَجِبْتُ لَها أَنّی یَکُونُ غِناؤُها	فَصیحاً وَ لَمْ یُفْغِرْ لِمَنْطِقِها فاها(۱)

و گفتند که قول مجاز است اشارتی کرد که ایشان عند آن بدانستند که احتراز میباید کرد چنانکه شاعر گفت :

إِمْتَلأَ الحَوْضُ وَ قالَ قَطْنی	مَهْلاً رُوَیْداً قَدْ مَلاءتَ بَطْنی(۲)

وقوله تعالی « أتینا طائعین » و قوله :

(وَتَفَقَّدَ الطَّیْرَ) و بجُست سلیمان‌مرغ‌را تفقد طلب مفقود باشد باستقصاء ، و مراد بمرغ هدهد است چون نیافت اورا گفت (ما لِیَ) چیست مرا که هدهد را نمی‌بینم . ابن کثیر و عاصم و کسائی و ایوب خواندند اینجا مالی بفتح یاء و در سورهٔ یس « مالی لا اعبد » وابو-عمرو اینجا ساکن خواند ، و در یس مفتوح و فرق کرد میان این « ما » و آن « مـا » گفت این استفهام است ، و آن استفهام است بمعنی جحد (أَمْ کانَ مِنَ الغائِبِینَ) یا او از جملهٔ غائبان است ، و گفتند « ام » بمعنی بل است ، و گفتند میم صله است . و معنی آنست که أکان من الغائبین . آنگه گفت (لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِیداً) من او را عذاب سخت کنم . مفسران در این‌عذاب خلاف کردند بعضی گفتند پرهایش بکنم ودنبالش بیندازم جائی که خانهٔ مورچه باشد تا او را بگزند ، و عبدالله شداد گفت پرش بکنم و در آفتابش افکنم . و مقاتل‌حیّان گفت بقطرانش بیالایم و در آفتابش افکنم . ضحاك گفت بالش ببندم و در آفتابش افکنم . بعضی دگر گفتند درقفس اندازم ، و بعضی دگر گفتند جمع کنم میان او و میان ضدش. بعضی

(۱) از آن مرغ شگفت آیدم که چگونه آواز او چنین‌فصیح است با آنکه بسخن‌گفتن دهـان نگشوده است .

(۲) این بیت پیش از این گذشت و معنی آن روشن است و شاهد در نسبت گفتار بجماد است باستعاره و مجاز .

گفتند میان او و میان دوستش جدائی افکنم . بعضی دگر گفتند از خدمت خودش دور کنم (أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ) یاش بکشم (أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ) یا حجتی روشن بیاورد . اما سبب تفقد سلیمان اورا آن بود که گفتند خدایتعالی شعاع اوچنان آفریده بود که حجاب او را منع نکردی از دیدن آب تااو در زیر زمین آب بدیدی ، وبرای این سبب سلیمان علیه السلام او را بخود نزدیك داشتی تا چون وقت عبادت او بودی هدهد ره نمودی بآب در بیابان زمین بکندندی و آب بر آوردندی این روز وقت نماز در آمد . آب نبود سلیمان او را طلب کرداو حاضر نبود سلیمان او را تهدید کرد ، و قصهٔ این آن بود که علماء سیر و اخبار و قصص انبیاء گفتند چون سلیمان علیه السلام ازبنای بیت المقدس (۱) فارغ شد خواست تابرزمین حرم آیدساز رفتن کرد و لشکرها را جمع کرد از جن و انس و دواب و سباع و وحوش و طیور چندان لشکر جمع شد که لشکر گاه ایشان صد فرسنگ بود . او باد نرم را بفرمود تا ایشان را بر گرفت و بزمین حرم آورد چون آنجا رسید مدتی مقام کرد و در مدت مقامش آنجا هرروز پنج هزار شتر می کشت و پنج هزار گاو و بیست هزار گوسفند و اشراف قوم خود را گفت که این جائی است که در آخر الزمان پیغامبری از او بیاید عربی بدین صفت و بدین هیئت و سیرت . خدای او را نصرت دهد برهمه دشمنانش هرجا که او فرود آید ترس او در دل مردم یکماهه راه از هر جانبی پدید آید ، خویش و بیگانه بنزدیك او در حق راست باشند ، در حق خدای از ملامت هیچ ملامت کننده باك ندارد ، و گفتند او بکدام دین خواند مردم را ؟ گفت با دین حنیفی ، خنك کسی که اورا در یابد و باو ایمان آرد و او را تصدیق کند. گفتند یا نبی‌الله میان ما و او چه مدت باشد ؟ گفت برابر هزار سال هریك که حاضرانید غائبان را بگوئید که او سید الانبیا است ، و خاتم الرسل ، و نام او در صحیفه پیغامبران در أعلا درجه است ، مدتی بمکه مقام کرد تا مناسکی که آنجا بود بگذارد ، آنگه از مکه بیرون آمد و روی بیمن نهاد در وقتی که سهیل می بر آمد و بصنعاء رفت از مکه وقت زوال آنجا بود وآن یکماهه راه است ، زمینی دید خوش و درخت و سبزی بسیار آنجا فرود آمد و خواست تا نماز گزارد و طعامی خورد آب طلب کردند نیافتند طلب هدهد کردند تا او راه نماید برجائی که آب نزدیکتر بود او را نیافتند گفت « مالي لاأرى الهدهد » قتاده گفت از انس مالك که رسول علیه السلام گفت هدهد را نکشید که او دلیل سلیمان بود بر آب و قرب و بعد آب بشناختی

(۱) عاصمه ملك سلیمان در بیت المقدس بود چنانکه در این روایت است و مشهور و متواتر اما آنکه گوید در اصطخر فارس بود افسانه است بی‌اصل چنانکه گفتیم .

و او خواست که در زمین جز خدای را نپرستند آنجا که گفت «وجئتك من سبأٍ بنبأٍ يقين» گفتند سلیمان عليه السلام فرود آمد هدهد گفت سلیمان مشغول است من یکساعت در هوا بلند شوم و درطول و عرض دنیا نگرم بسیار در هوا برفت از چپ و راست بنگرید بستانی دید ازان بلقیس خواست تا آن بستان به بیند آنجا فرو شد هدهدی‌را دید گفتند نام هدهد سلیمان یعفور بود . ونام هدهد بلقیس عفر بود . هدهد بلقیس هدهد سلیمان را گفت از کجا می‌آئی وبکجا میروی ؟ گفت از شام می‌آیم با سلیمان بن داود گفت سلیمان که باشد ؟ گفت پادشه جن‌وانس و شیاطین و وحوش و طیور و باد . تو از کجائی ای هدهد که سلیمان را ندانی ؟ گفت من از این ولایتم گفت پادشاه این ولایت کیست؟ هدهد بلقیس گفت زنی است که او را بلقیس گویند و پادشاه شما که سلیمان است اگر چه ملك اوعظیم است لکن‌ملك بلقیس‌ازملك‌او کم‌نباشدچه این ولایت یمن‌جمله‌درحکم‌اواست واورادوازده‌هزارقائداست‌زیرفرمان‌هرقائدی‌هزارسوار(۱) مقاتل‌اگرخواهی بیا تا یکبار ملك اورا بنگری. گفت ترسم که‌سلیمان‌مرابجوبد که‌وقت نماز نزدیکست . هدهد بلقیس گفت اگر بیائی و این احوال بینی وبدانی و اینخبر نزدیك‌اوبری همانا اورا خوش آید گفت روا باشد ، با او برفت و بلقیس را بدید و ملك و لشکر و اسباب او بدید و نماز دیگر بود که نزدیك رسید. عبدالله عباس گفت سبب‌تفقّد سلیمان هدهد راآن بود که جای هدهد برابر چشم سلیمان بود آنجا که‌اگر برفتی آفتاب بر چشم افتادی چون هدهد برفت جای او خالی ازاو ماند آفتاب‌برروی سلیمان آمد او گفت « مالي لا أرى‌الهدهد» عریف مرغان را بخواند کر کس را و گفتند عقاب را ، و گفت هدهد کجا رفته است ؟ گفت یا نبی‌الله ندانم و من او را بجائی نفرستادم سلیمان نزد آن خشم گرفت و گفت«لاعذبنّه-الایه» آنکه‌عقاب را گفت برو و هدهد را بجو و پیش‌من آر عقاب راه هوا گرفت چندانی در هوا برفت که همه زمین در پیش اوچون طبقی‌بود در پیش یکی از بالا در نگرید واز چپ وراست نگاه کرد هدهد را دید که از جانب یمن همی آید آهنگ او کرد . چون باو رسید خواست تا چنگال باو بازد هدهد گفت بآنخدای که ترا این قوه داد و مرا اسیر و ضعیف تو کرد که رحمت کن برمن و ضعف من‌و مرا نرنجانی عقاب دست بداشت و گفت و یحك سلیمان‌سوگند

---

(۱) این شماره لشکر مبالغه است چون درآن عهد نگاهداری دوازده ملیون لشکری ممکن نبود وگفتند تیمورکه بربیشتر ممالك مستولی‌گشت هشتصد هزار لشکر داشت از یکملیون‌کمتر، امروز هم برای بیشتر دولت‌های بزرك دوازده ملیون لشکر محال است و چون این روایات بطریق صحیح‌از معصوم روایت نشده از منقولات ثعلبی است اعتماد برآن نشایدکرد .

خورده است که ترا عذابی سخت کند یا بکشد گفت چیزی دیگر نگفت؟ گفت بلی گفت یا حجتی روشن بیاورد گفت من دانستم که سلیمان پادشاه عادل است ظلم نکند و روا ندارد که بناحق عذاب کند من حجتی روشن دارم . آنگه برفتند بیکجای تا پیش سلیمان شدند عقاب پیش رفت و گفت آوردمش یارسول‌الله گفت بیارش هدهد پیش تخت سلیمان پر در پای انداخت و بر زمین میکشید بتواضع و مذلت تا پیش سلیمان رسید سلیمان سر او بگرفت او را پیش کشید و گفت کجا بودی من امروز ترا عذابی کنم که عبرت جهانیان شوی هدهد گفت یا نبی‌الله یاد کن آن روز که تو پیش خدای بایستی سلیمان این بشنید رویش زرد شد دست از او بداشت و گفت آخر کجا بودی؟ وذلك قوله :

(فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ) درنگ کرد یعنی سلیمان نه بس دیر، ساعتی اندك. مكُث بضم جمله قرّاء خواندند عاصم و یعقوب مکث خواندند بفتح کاف. هدهد گفت (أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ) گفت علم من محیط شد بچیزی که علم تو بآن محیط نیست (وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَأٍ بِنَبَأٍ) و من ازسبا ترا خبری درست آورده‌ام. ابوعمرو خواند «من سبأ» بفتح همزه علی منع الصرف ، و سبب مانع علميّت است و تأنيث. لانّه اسم مدينة او بلدة أو بقعة ، وباقی قرّاء بالجرّ والتنوين خواندند علی أنّه منصرف ، و گفتند سبا نام مردی است ، و خبری آوردند ازرسول ﷺ که او را پرسیدند از سبا گفت نام مردی است که او را ده پسر بود. شش پسر از ایشان بیمن بودند و چهار بشام ، و قصّه و نام ایشان در سورهٔ سبا بیاید إن شاءالله تعالی قال الشاعر في الصرف :

الوارِدُونَ وَتَيمٌ في ذُرَى سَبَأٍ قَدْ عَضَّ أَعناقَهُمْ جِلْدُ الجَوامِيسِ(۱)

(بِنَبَأٍ يَقِينٍ) بخبری درست که در آن شکی نیست . سلیمان ﷺ گفت آن خبر چیست ؟ گفت آنکه من در زمین سبا زنی را دیدم که او در ملك تو نیست و ملك تو آنجا نرسیده است .

زنی را یافتم که پادشاه ایشان است و او را از هر چیزی نصیبی داده اند و او را عرشی عظیم است یعنی سریر بزرگ، وهب گفت نام پدر بلقیس یشرح بود و از آن پادشاه بود که او را هدهد گفتند و گفتند شراحیل بن عدن بن الیشرح بن قیس بن شبلی بن سبا بن یشحر بن یعرب ابن قحطان، وپدر بلقیس پادشاهی بود عظیم الشأن و او را چهل پسر بود همه پادشاه و جمله

(۱) آنها باقبیله تیم در بالای ملك سبا درآمدند باسیری که گردنشان را پوست گاومیش آزرده بود.

زمین یمن در ملك او بود و چنین گفت که او را در ملوك کفوی نبود آخر زنی بخواست از جملهٔ ملوك نام او ریحانه ، و گفتند این زن از جملهٔ جنّیان بود، وابوهریره روایت کرد از رسول ﷺ که یکی از جمله پدر و مادر بلقیس جنّی بودو چون پدرش بمردهیچ فرزند نبود او را که بجای او بنشستی ملك او به بلقیس رسید قوم بعضی طاعت او داشتند و بعضی نداشتند و مردی را اختیار کردند و در طرفی از اطراف ولایت بنشاندند او مردی بود ظالم وبدسیرت و دست بررعیت و زنان ایشان کشید بلقیس بشنید اینحدیث سخت آمد براو حمیت و غضب او را بجنبانید خواست تا او را هلاك کند کس فرستاد واو را گفت مرا رغبت افتاده است که بزن تو باشم او گفت این رغبت مرا بیشتر است ولیکن این دلیری نیارستم کردن که ترسیدم که تو ابا کنی اکنون چون تورا این رغبت افتاد من سمیع و مطیعم بآنچه فرمائی کس فرستادوقوم خود را حاضر کرد و اینحدیث با ایشان بگفت ایشان گفتند او اجابت نکند و رغبت ننماید بهیچکس گفت این حدیث او آغاز کرد و این رغبت اورا بودبرفتند و خطبه بکردند او گفت مرا پیش از این رغبت نبود و اکنون مرا فرزندی می‌باید این‌اختیار کردم. آن عقد ببستند بلقیس برخاست و لشکری گران بر گرفت و بشهر او رفت وهمه در شهر و سراهای او فرود آمدند چون شب در آمد بیکجای نشستند و طعام بخوردند اورا خمر داد تا مست شد وبیفتاد سر او ببرید و بردر سرای او بردار کرد چون روز بر آمد مردم شاه را کشته یافتند و سرش را بردار کرده دانستند که غرض از آن مناکحه این مکر بوده است پیش او آمدند و او را انقیاد نمودند و گفتند این ملك ترا میشاید گفت من این را نه برای ملك کردم برای فساد و ظلم او کردم و غیرت و حمیت قوله (وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ) يعنى من كل شيء يحتاج إليه الملوك، واو را از هرچه ملوك را بکار آید از عدت و آلت داده بودند (وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ) گفتند سریر بلقیس مقدمهٔ او از زر بود مکلّل بانواع جواهر از یاقوت سرخ وزمرّد سبز ،و پس او از سیم بود مکلّل بانواعی جواهر وآنرا چهار قائمه بود یکی ازیاقوت سرخ، و یکی از یاقوت زرد، ویکی اززمرّد سبز،ویکی ازدرّ سفید و صحیفه هاء او از زر بودمرصّع بجواهر وهفت خانه بود براو بر هرخانه دری بسته . عبدالله عباس گفت سریر بلقیس سی گز بود در طول وسی درعرض وسی درهوا مقاتل گفت هشتاد گز در هشتاد گز .

(وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا - الآية) گفت دگر آنکه اورایافتم و قوم اورا یافتم که آفتاب می‌پرستیدند دون خدای تعالی و شیطان اعمال ایشان‌مزیّن بکرده بود و منع کرد ایشان را

ازراه حق وایشان مهتدی وره یافته نمی‌شدند .

(أَلا يَسْجُدُوا) کسائی و یعقوب بروایت رویس و ابوجعفر و حسن و حمید و نوح والسلمی خواندند« ألایسجدوا» علی‌تقدیر الا یااسجدوا أی الا یا هؤلاء اسجدوا و این‌امر باشد الا استفتاح کلام است و یا حرف نداء و منادی محذوف است و اسجدوا امر مخاطبان را واز عرب شنیده‌اند الا یا ارحموا علینا‌الا یاتصدقوا علینا مراد آنکه یاقوم. قال‌الاخطل :

أ لا یا أَسْلمي یا هِنْدُ هِنْدَ بَني بَدْرِ وَ إنْ كانَ حَيّانا عِدیً آخِرَ الدَّهْرِ (۱)

وقال آخر : « أ لا یا أَسْلمي ذاتَ الدَّمالیجِ وَ العِقْدِ » (۲)

و قراءت عبدالله مسعود براینست وابی خواند «الایا یسجدوا » وباقی‌قرّاء خواندند ألاّ یسجدوابتشدید لام‌ومعنی کلام برتقدیم و تأخیر ، و تقدیر آنکه زیّن لهم الشیطان‌أعمالهم لئلاّ یسجدوا . آنگه‌محل‌او نصب باشد به«أن» أبوعبیدة اختیاراین‌قراءت کرد برای آنکه کلام با این قراءت برنسق‌خوداست‌وسیاقت قصه‌برجای باشد و بر قراءت‌اول از این‌نسق‌منقطع‌شود

(الَّذي يُخْرِجُ الخَبْءَ فِي السَّمٰوات وَ الْأَرْضَ) آن خدا که او بیرون‌آورد پوشیده و غیب در آسمانها وزمین، و بیشترمفسّران گفتند خبأ آسمان باران است و خبأ زمین نبات ، یعنی باران از آسمان فرود آرد و نبات از زمین برآرد. ودر قراءت عبدالله مسعود چنین است که«یخرج الخبأ من السموات‌والارض» (وَ يَعْلَمُ ما تُخْفُونَ وَما تُعْلِنُونَ) قراءت عامه قرّاء یعلم است بیاء، وکسائی وحفص عن عاصم بتاء خطاب خواندند .

(أَللهُ لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ رَبُّ العَرْشِ العَظِيمِ) خدائی است که جز او خدائی نیست و او خدای عرش عظیم است. بعضی‌مفسّران گفتند مراد بعرش ملك است و باقی‌مفسّران گفتند مراد عرش است که در آسمان آفرید .

(قالَ سَنَنْظُرُ) سلیمان علیه‌السلام گفت تا بنگریم این حکایت که گفتی من قولك أحطت بما لم تحط به تا آخر آیه مقدم ، راست است یا دروغ ، اول تدبیر آب بساز که ما و لشکر تشنه‌ایم و او بیامد و راه نمود ایشان‌را بآب چاهها بکندند وآب برگرفتند چندانکه حاجت

(۱) حیانا تثنیه حی است بمعنی قبیله مضاف بضمیرمتکلم مع‌الغیر یعنی ای هند تو سلامت باشی ای هندکه از قبیله بنی بدری اگر چه قبیله‌های ما تاآخر روزگار دشمنند .

(۲) سالم باشی ای زن صاحب بازو وگردن بند .

بود (١) آنكه نامه بنوشت « من عبدالله سليمان بن داود إلى ملكة سبا السلام على من اتّبع الهدى بسم‌الله الرحمن الرحيم ألاّ تعلوا عليّ و اتوني مسلمين » ابن جريج گفت سليمان در نامه بر آن بنأفزود كه در قرآن هست «إنّه من سليمان و إنّه بسم‌الله الرحمن الرحيم ألاّ تعلوا عليّ واتوني مسلمين» منصور گفت سليمان عليه السلام من ابلغ الناس باين ايجاز و اختصار كه در نامه كرد. قتاده گفت عادت پيغمبران عليهم السلام چنين بود كه تطويل نكردندی چون نامه بنوشت مهری از مشك براو نهادو نگين خود برمهر نهاد و هدهد را پيش خواندو گفت توامروز رسول منی ترا خلعت بايد آنكه دست بتن اوفرود آورد اين الوان مختلف براو پديد آمد وانگشت برسر اوزد اين تاج برسر او نهاد و نامه درمنقار او نهاد (٢) و گفت برو با خلعت و تشريف من و نامهٔ من ببر (إذْهبْ بِكِتابِي هذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ) بايشان فكن (ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ) پس بر گرداز ايشان و بشنو تا چه جواب دهند ومراد بنظر انتظار است و مراد برجع ردجوابست. هدهد نامه بستد و برفت و هوا گرفت و بيش از آنكه عادت او بود بررفت و هدهد ديگر برنگريد او را ديد گفت يا هدهد اين چه ترفّع وتكبّراست چرا چندان برنشوی كه پايهٔ تو است گفت چگونه ترفّع نكنم و من رسول رسول خدايم خلعت او برتن منو تاج او برسر من و نامهٔ اودرمنقار من از اين بزرگوارتر چه باشد آنكه بنزد بلقيس رفت و بلقيس بر زمينی بود كه آنرامأرب گفتند بربيداء صفا ، واو دركوشك بود و درها بسته ، و او را عادت بود كه چون وقت قيلوله بود درهای كوشك ببستی و كليدهای بخواستی و در زير سر نهادی و بخفتی هدهد او را يافت ستان (٣) خفته آن نامه برسينهٔ او انداخت . قتاده گفت هدهد بيامد و او برسرير ملك بود وزراء وحجّاب پيرامن او،واو بربالای سر ايشان پرواز می كرد نامه در منقار گرفته تا آنكه براو برنگريد نامه دركنار او افكند. ابن زيد گفت، و وهب بن منبه سوراخی بود كه آفتاب از آنجادركوشك افتادی چون برآمدی بلقيس آفتاب‌پرست بودچون آفتاب ديدی كه برآمده است سجده كردی آفتاب را هدهد بيامدو برآن سوراخ نشست و پرها فراخ كرد و سوراخ

(١) اين كار هدهد از روايات مفسرين مستفادگرديده و در قرآن اشارتی بدان نيست .

(٢) نامه بدو سپردن در قرآن است اما در دهان او نهادن نيست و هم دست بر اوكشيدن و الوان مختلف بر پر او پديد آمدن و تاج بر سر او ظاهرگشتن در قرآن نيست و مؤلف آنرا از مفسران عامه خاصه از ثعلبی روايت كرده است شايد نامه را بر پای هدهد بست يا بر پر او و نامه فرستادن باطيور معهود بود و مفاد قرآن از اين مبالغات خالی است .

(٣) ستان خفتن يعنی برپشت خفتن .

چنان بگرفت که آفتاب در آنجانیفتاد چون آفتاب دیر برمی‌آمد او برنگرید مرغکی وادید خویشتن حجاب آفتاب کرده بود ونامه در منقار گرفته از آن حال بشگفت ماند . هدهدبیامد و نامه براو انداخت بلقیس نامه برداشت و بخواند که خواننده و نویسنده بود و تازی زبان بمهر نامه فرو نگرید نام سلیمان بدید بدانست که نامهٔ پادشاهی است و دانست که ملك او عظیمتر از ملك او است چه آنرا که مرغ مسخّراو بود تا او را رسولی کند او پادشاهی عظیم باشد . هدهد نامه بینداخت و بجانبی رفت و بنشست و می‌نگرید او برخاست و بیامد و برـ سریر ملك بنشست و کس فرستاد و اعیان و وجوه لشکر را بخواند ، و ایشان دوازده هزار مرد بودند وزیر فرمان هریکی هزار مرد مقاتل. وقتاده گفت ومقاتل و یمانی که‌اهل‌مشورت او سیصد و سیزده کس بودند هر مردی امیری بود بر ده هزار مرد آمدند و بر جای خود بنشستند :

بلقیس ایشان را گفت(أَيُّهَا الْمَلَؤُا إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ)ای جماعت و وجوه أعیان لشکر بدانید که نامهٔ کریم بمن انداخته اند . قتاده گفت کریم یعنی نیکو ، نظیره و مقام کریم .عبدالله عباس گفت شریف برای شرف صاحبش،ضحاك گفت برای آن کریم خواند که مهری براو نهاده بود بیانش حدیث عبدالله عباس که گفت رسول ﷺ گفت کرم الکتاب ختمه ویروی کرامة الکتاب. قتاده گفت از انس که چون رسول ﷺ خواست که‌نامه نویسد بعجم گفتند عجم را عادت آنست که نامه که مهر ندارد آنرا حرمت ندارند رسول ﷺ مهری بفرمود ساختند ونامه مهر کرد انس گفت پنداری که در سفیدی مهر می‌نگرم دردست رسول و بعضی دبیران گفتند که هر که او نامه نویسد بر برادرش وآن‌را مهر نکند استخفاف کرده باشد با او آنکه گفت «الختم حتم» مهرواجب است و گفتند کریمش برای آن خواند که در اول نـام خدای بود (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ) بلندی نکنید برمن و پیش من آئید تن بداده و تسلیم کرده فرمان مرا و گفتند مراد آنستکه ایمان‌آرید بمن و اشهب‌العقیلی درشاذخواند «ألاّ تغلواعليّ» بغین معجم برمن غلو و تعدی مکنید . چون نامه برخواند و مضمونش معلوم ایشان کرد بمشورت در آمد گفت (يا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَفْتُونِي فِي أَمْرِي) ای جماعت أشراف و بزرگان . عباسی گفت هزارقَیل بودقَیل پادشاهی بود دون پادشاه اعظم درزیر فرمان هرقَیلی صد هزار مرد، فتوی کنید مرا در این کار و مشورت کنید که من هیچ کارنبرم تاشما حاضر نباشید و از شرط مصلحت ونگاهداشت مملکت یکی‌مشورت

است برای این فرمود خدای تعالی « و شاورهم في الأمر » و رسول ﷺ گفت « ما شقی عبد قط بمشورة ولا سعد باستغناء رأي » و همچنین گفت « ماخاب من استخار ولا ندم من استشار ».
ایشان جواب دادند (نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ) ما خداوندان قوّتیم و خداوندان شجاعتیم و مرادن کارزاریم (وَ الْأَمْرُ إِلَيْكِ) فرمان توراست مارا فرمانی نیست بنگر تاچه فرمائی .

چون بلقیس اینسخن بشنید گفت رأی شما خوبست و برای این شجاعت عرض میکنید رأی من جز اینست و آن آنستکه شما دانید که پادشاهان چون در شهری شوند آن شهر بقهر و غلبه تباه کنند و عزیزان شهررا ذلیل کنند تا باینجا حکایت قول بلقیس است. آنکه حقتعالی بکلام خود برصدق او گواهی داد گفت (وَ كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ) همچنین کنند و درمعنی آیه استاد ابوالقاسم حسینی بیتی چند روایت کرد وهی :

إِنَّ الْمُلُوكَ بَلاءٌ حَيْثُ مَا دَخَلُوا　　فَلا يَكُنْ لَكَ فِي أَكْنَافِهِمْ ظِلٌّ
ما ذا تُؤَمِّلُ مِنْ قَوْمٍ إِذا غَضِبُوا　　جارُوا عَلَيْكَ وَإِنْ أَرْضَيْتَهُمْ مَلُّوا
وَ إِنْ مَدَحْتَهُمْ خالُوكَ تَخْدَعُهُمْ　　وَاسْتَثْقَلُوكَ كَما يُسْتَثْقَلُ الكَلُّ
فَاسْتَغْنِ بِاللهِ عَنْ أَبْوابِهِمْ أَبَداً　　إِنَّ الوُقُوفَ عَلىٰ أَبْوابِهِمْ ذُلٌّ (۱)

و یکی از اهل عصرش گوید :

إِذا كُنْتَ مُتَّخِذاً صَنْعَةً　　فَإِيّاكَ وَ الشُّرَكاءَ الوُجُوهَا
أَلَمْ تَسْمَعِ اللهَ أَنَّ الْمُلُوكَ　　إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها (۲)

قوله (وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ) گفت رأی من آنست که هدیه بسازم و باو فرستم و احوال او بآن هدیه امتحان کنم اگر هدیه قبول کند پادشاه است و اگر قبول نکند و جز باسلام و انقیاد راضی نشود پیغامبر است آنگاه صد غلام و صد کنیزك را بخواند وهمه را یك جامه پوشانید بر قول عبدالله عباس امتحان آنرا تا او داند که غلام کدامست و کنیزك

---

(۱) پادشاهان ظالم هرجا در آیند بلائی باشند سایه در پیرامون آنان مگزین. چه امید داری ازگروهی که چون خشم گیرند بر تو ستم کنند واگر آنانرا خوشنودسازی ملال گیرند. اگر آنانرا مدح کنی پندارند آنهارا فریب خواهی داد وبرایشان گران باشی مانند بار سنگین. پس بخدا گریز و از در خانه آنان بی‌نیازباش همیشه که ایستان درخانه آنان خواری است .

(۲) هرگاه پیشه‌ای بدست گیری ازشرکت بامردم مشهور ومعتبر بپرهیز نشنیدی که خداوندفرمود چون ملوك بشهری درآیند آنرا ویران سازند .

کدام ؟ مجاهد گفت دویست غلام و کنیزك بودند. کلبی گفت ده غلام و ده کنیزك بودند. وهب گفت پانصد غلام و پانصد کنیزك ،غلامان را جامه کنیزکان پوشانیدو کنیزکان راجامه غلامان. ثابت البنانی گفت صفایحی از زر با آن هدایا آراست در جامهای دیبا بپیچید چون‌این‌خبر بسلیمان رسید بفرمود تا جنیان آجرها زر اندود بکردند ودر راهها بینداختند تا ایشان‌چون بآن رسیدند گفتند ما چیزی آورده ایم که ایشان در راه بیفکندند . وهب گفت بلقیس پانصد غلام و پانصد کنیزك را بفرمود تا بیاوردند وغلامان را جامه و حلیّ زنان پوشانیدند وزرّین‌ها بر ایشان کرد و کنیزکان را جامهای مردان پوشانید و سلاحهای مردان داد و زنان را گفت شماچون حدیث کنید سخنهای مرد وار گوئید و آواز بلند دارید وسخن درشت گوئید وغلامان را گفت شماچون حدیث کنید آوازنرم دارید و حدیث ماده کنید تا براو مشتبه شود ، واسبانی فرستاد نیکو تازی بستام زر (۱)مرصّع و پانصد خشت‌زرّین و سیمین بپیراست و بـا اسبان بفرستاد و تاجی‌مرصّع بانواعی جواهر و مبلغی مشك و عود و عنبر و درّ یتیم ناسفته درحقّه و مهری یمنی کژ سفته این جمله بدست مردی ازاشراف قوم او که او را منذر بن‌عمیر گفتندی بفرستاد و او مردی عاقل و سدید رأی بود بر دست او نامهٔ فرستاد تفصیل این هدیها در آنجا کرد ، ودر نامه گفت اگر تو پیغامبری فرق کن میان اینان که بتو فرستادم تا غلام کدامست و کنیزك کدام؟ وخبر ده تا در این‌حقّها چیست؟ وآنکه ناسفته است سوراخ کن و آنکه سفته است رشته دراو کن؟ ، آنکه رسول را گفت چون در نزدیك او شوی اگر بخشم و کبر در تو نگرد پادشاه است پیغامبر نیست ما او را غلبه کنیم اگر برأفت و رحمت نگرد و با تواضع سخن گوید پادشاه نیست پیغامبر است سخن او نیکو بشنو و جواب این نامه بازآر. رسول‌ساز رفتن کرد هدهد بیامد.پیش از آنکه او برسد و سلیمان را خبر داد از آن هدیها که او ساخته بود سلیمان عليه‌السلام جنّیان و انسیان‌را بخواند بفرمود تاخشت‌های‌زرّین‌و سیمین‌بساختندچندانی که میدان او بود و شرف میدان او و از آن خشت‌ها برنهادند و فرش میدان از آن بگستردند آنگه گفت از اسبان کدام نیکو تر باشد گفتند در دریا اسبانی هستند (۲) بالوان مختلف که‌از آن نیکو تر نباشند برفتند واز آن بیاوردند عددی بسیار و همه‌را لجامهای‌زر بر کردند وبدو

(۱) ستام آن است که امروز یراق اسب گویند .

(۲) این حکایات ازمعصوم نقل نشده است‌گفته وهب است وثعلبی در عرائس نقلکرده اگر در آن سخنانی ضعیف باشد عجب نباید داشت و درقصص انبیاء همان معتبر است که در قرآن آمده یا از ائمه معصومین بصحت پیوسته باشد .

صف در آن میدان بداشتند ودر زیر پای ایشان فرش خشتهای زرین کردند بمقدار چند فرسنگ و آنکه بفرمود تا جمله لشکر از جن و انس و وحوش و سباع و طیور حاضر آمدند. و یك روایت آنست که سلیمان علیه السلام بفرمود تا میدان را از آن خشتهای زرین و سیمین فرش کردند و بمقدار آنچه داشتند از خشتهای زر و سیم جای بگذاشتند، و سلیمان علیه السلام بفرمود تا سریر او بمیدان بردند و لشکر حاضر آمدند و چهار هزار کرسی زرین بردست راست او بنهادند و چهار هزار بردست چپ و بر آنجا وزراء وعلماء و اعیان ووجوه بنشستند و لشکر صف کشیدند چند فرسنگ انسیان پیش او بایستادند و از پس ایشان جنّیان و از پس ایشان سباع و از پس ایشان وحوش و مرغان در هوا پردر پر کردند چون رسولان آنجا رسیدند چیزی دیدند که هرگز ندیده بودند و آن اسبان را دیدند برسر خشتهای زرین و سیمین بداشته بر آنجـا بول وروث می کردند آنچه داشتند در چشم ایشان حقیر شد چون بمیدان در آمدند همهٔ میدان مفروش بود مگر بمقدار آنچه ایشان داشتند ، با یکدیگر گفتند نباید مارا بدزدی متهم کنند رأی آنست که آنچه داریم خشتهای زر و سیم آنجا بنهیم برجای خالی ، همچنان کردند و آن هدیّه‌ها همه حقیر وناچیز گشت چون بسباع رسیدند نیارستند بایشان گذشتن کسانی که موکّل بودند گفتند بگذرید. که اینان گزند نیارند کردن جز بفرمان سلیمان، بگذشتند چون بشیاطین رسیدند منظر مهول ترسناك دیدند فرو ماندند وقوّه نماند ایشان را گفتند بگذرید که باکی نیست برشما، بگذشتند تا پیش سلیمان شدند درپیش او بایستادند سلیمان علیه السلام بایشان نگرید روی گشاده و خندان و گفت ما ورائکم . چه خبر است آنانرا که باز گذاشتید ؟ و ایشان را بشفقت بپرسید ورئیس قوم ایشان بپیش آمد ونامهٔ بلقیس بداد سلیمان علیه السلام گفت حقّه کجا است حقّه پیش او بنهادند او بر گرفت و بجنبانید و جبرئیل آمد و خبر داد او را که در این حقّه درّی است ناسفته ومهرهٔ یمنی است کژ سفته ، سلیمان علیه السلام گفت در این حقه درّی است ناسفته و مهرهٔ یمنی کژ سفته رسول گفت راست گفتی اکنون بگوی تا ناسفته بسفند و سفته را ریسمان در کشند ، سلیمان گفت کیست که این بداند سفتن ؟ انسیان ندانستند و نه نیز جنّیان شیاطین گفتند این کار ارضه است ، یعنی لبنك (١) سلیمان علیه السلام او را بخواند او موی دردهن گرفت و آنجا که سلیمان رسم زده بسفت تا از دیگر جانب بیرون آمد سلیمان گفت چه خواهی؟ گفت از خدای بخواه تا روزی من درختان کند ، سلیمان گفت روا باشد این حاجت. آنکه

(١) لبنك بروزن پلنك .

گفت کیست که ریسمان دراین مهرهٔسفته کشد؟ کرمکی سفید گفت من تمام کنم آنگه رشته‌در دهن گرفت و از این جانب در رفت وبدگر جانب بیرون آمد سلیمان گفت چه‌خواهی؟ گفت از خدا بخواه تاروزی من‌از میوه کند گفت کرده شد (۱) آنگه گفت این غلامان راو کنیزکان را پیش من آرید پیش بردند بفرمود تا اناء های‌آب بیاورند و فرمود ایشان را تـا پیش او بردند دست و روی بشستند آنانکه کنیزکان بودند آب از إناء بیکدست بر گرفتند و بردست دیگر ریختند و آنگه بروی زدند و غلامان بیکبار آب از إناء بر گرفتند و بر روی زدند و کنیزکان آب بر باطن ساعد نهادند وغلامان برظاهر سلیمان عليه‌السلام باین فرق کرد میان‌ایشان آنگه این هدیها هیچ قبول نکرد و همه رد کرد و گفت (أَتُمِدُّونَنِ بِمالٍ فَما آتانِيَ اللهُ خَيْرٌ مِمّا آتاكُمْ) مرا بمال مددمی کنید؟ آنچه خدای مرا داده است به از آنست که شمارا داد بل شمابهدیّتتان شاد باشید. حمزه و یعقوب خواندند أتمدون بنون خفیف و باقی قرّاء بدونون، آنگه گفت رسول را برو واین هدیّها ببر و بگو ایشان را که غرض من نه مالست و حطام دنیا غرض من آنست که ایشان بدین و طاعت من در آیند اگر آمدند فهو المرادو اگر نه لشکر فرستم بایشان که طاقت آن ندارند و ایشان را از شهرهای خود بدر آرم‌اسیر و ذلیل وهو قوله:

(ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ - الآية) چون رسولان‌بنزدیك بلقیس رفتند و پیغام بگذاردند بلقیس گفت من بدانستم که این مرد پادشاه نیست پیغامبر است و مراطاقت او نباشد و ماقوّهٔ او نداریم کس فرستاد بسلیمان که من آیم بخدمت تو تا سخن تو بشنوم و بدانم که این دین چیست که تو مرا بآن می‌خوانی آنگه بفرمود تا عرش او در آخر خـانه نهادند از هفت خانه برحصنی قوی بر کوشکی بلند ولشکری را برآن گماشت و قومی‌حرس و نگهبانان را برآن گماشت ولشکری رابرآن موکل کرد و گفت زینهارتا نیکو نگه دارید ونباید تاهیچکس را دست باو برسد و نایبی‌وخلیفه‌ای بداشت وملك و ولایت بدو سپرد و او برخاست با دوازده هزار امیر روی بلشکرگاه سلیمان نهاد باهر امیری فراوان مرد بودند چون سلیمان عليه‌السلام خبر یافت که او در راه است گفت:

(يا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِها) کیست که عرش بلقیس بمن آرد پیش ازآنکه

(۱) از ضعف‌بعضی‌این‌سخنان‌عجب نباید داشت چون روایت از امام نیست و مؤلف برای‌آنکه ازگفته پیشینیان چیزی فرو نگذاشته باشد آنرا نقلکرده و بقرائن‌گذشته معلوم گردید که‌وی بهمه آنچه ثعلبی و دیگران دراین قصص روایت‌کردند اعتماد نداشت.

ايشان اينجا آيند (قَبْلَ أنْ يَأتُونِي مُسْلِمِينَ) قيل مؤمنين و قيل مستسلمين منقادين وعلماء خلاف كردند در سبب آنكه سليمان خواست كه عرش او بيارند پيش از آنكه او بيايد بعضى گفتند براى آنكه دانست كه اگر او بيايد و اسلام آرد مالش براو حرام شود خواست تا سرير او بردارد برسبيل غنيمت و او كافر است تا حلال باشد اورا. قتاده گفت خواست تا ببيند آن وصف كه هدهد كرده بود آنرا، ابن زيد گفت براى آن كرد كه خواست عقل وتميز بلقيس را امتحان كند تا چون اوحاضر آيد او عرش را منكّر و متغيّر كند و گويد كه اهكذا عرشك تا او بشناسد يا نه ودرست آنست (١) كه غرض او آن بود تا معجزه باشد خارق عادت و آيتى و دلالتى بود بلقيس را برنبوّت و صدق او .

(قالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الجِنِّ) يكى از جملهٔ جنّيان كه قوى و داهى بود گفت من بيارم. عبدالله عباس گفت عفريت داهى باشد. ضحّاك گفت خبيث باشد ، ربيع گفت غليظ باشد ، فرّاء گفت قوى باشد، كسائى گفت منكر باشد .

وَقالَ شَيْطانٌ لَهُمْ عِفْرِيتُ　ما لَكُمْ مُلْكٌ وَ لا تَثْبِيتُ (٢)

أبورجاء العطاردى خواند عِفْرِيَة و گفت بكربن بكرين باشد اول فرزند مادر و پدر باشد كه او هنوز زن نكرده و فرزند نياورده، سيبويه گفت اشتقاق او از عفر باشد و عفر كسى رابقوّه درخاك بگردانيدن باشد ورجل عفريت نفريت وعِفْرِيَة ونِفْرِيَة و يجمع على عفاريت و عفارى و جمع العِفْرِيَه عَفارِيه كزبانية فى جمع زبنيه و منه قوله ﷺ « ان الله يبغض العفرية النفرية » آن عفريت گفت (أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ) من بتو آرم پيش از آنكه تو از مجلس حكم برپاى باستى (وَإنّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أمِينٌ) ومن بر اينكه مى گويم براين گفتار استوارم و گفتند معنى آنستكه قويّم بر آوردن، امينم بر آنچه براو است از زروجواهر. سليمان گفت زودتر مى بايد كه او نزديك رسيده است .

(قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الكِتابِ) گفت آنكس كه بنزديك او علمى بود از كتاب وخلاف كردند كه او كه بود . بعضى گفتند جبرئيل بود بعضي گفتند فرشته بود از جملهٔ فرشتگان، و بعضى دگر گفتند آصف بن برخيا بن سمعيا بن ميكيا بود و او از جملهٔ صديقان بود و وصى

---

(١) يعنى اقوال گذشته درست نبود و اين مؤيد قول ما است كه مؤلف بهمه آنچه نقل كرده است اعتماد ندارد و هرجا تصريح نفرموده آنرا بوضوح واگذاشته است .

(٢) شيطانى داهى بآنها گفت شما ملك نداريد و نه مرد دلاور و آزموده .

سلیمان بودو نام مهترین (۱) خدای عزو جل بنزدیك او بود که عندآن دعا را لامحاله اجابت بود و هو العلم الّذي عنده من الكتاب و آن علم کتاب بود که بنزدیك او بود ، عبدالله عباس گفت که آصف بن برخیا گفت چشم بزن چندانکه چشم زخم توباشد ، پیش از آنکه مردی از آنجا بتو آید من عرش پیش تو آرم گفتند سلیمان بنگرید تابیمن بدید . و این قول آن کس باشد که اینکلام برحقیقت حمل کندودر آنجا تعجبی نباشد و این قول بعید است برای آنکه « قبل أن تقوم من مقامك » زودتر است از آنکه مردی از یمن بکوفه آید. چه درتفسیر ما چنان است که در این وقت سلیمان از میان کوفه و حیره بود . مجاهد گفت این برتوسّع و مجاز و طریق مبالغه باشد کقوله تعالی « وما أمر الساعة إلاّ کلمح البصر أو هو أقرب» و بعضی دگر گفتند این کسی که علم کتاب بنزدیك او بود خود سلیمان بود چه در عهد او از او فاضل تر و بهتر و مستجاب الدعوه تر نبود و این اختیار جبائي است، بعضی دگر گفتند خضر بود ، مجاهد گفت مردی بود نام او مسطح (اسطوم خ ل)قتاده گفت نامش بلخیا بود و در اخبار و أقوال بیشترمفسّران آنستکه آصف برخیا بود، عبدالله اسماعیل بن زید گفت مردی بود صالح از بعضی جزیرههای دریاومردی سیّاح بود در جهان میگشت تا عجائب جهان بیند ونام مهترین خدای دانست خدایرا بآن نام بخواند اجابت کرد در حال سریر حاضر کردند پیش سلیمان پیش از آنکه سلیمان چشم بر کردی ، علماء خلاف کردند در آن نام و در آن دعا که عند آن عرش حاضر کردند. از رسول ﷺ روایت کردند که آصف برخیا خدای را باین نامها خواند که یا حيّ یا قیّوم ، زهری گفت این بود که گفت « یا الهنا وإله کلّ شيء لا إله إلاّ أنت» مجاهد گفت« یاذا الجلال والاکرام . عبدالله عباس گفت آصف دو رکعت نماز کردو خدای را بنام مهترین بخواند گفت سلیمان را یارسول الله تو بجانب یمن می نگر خدای تعالی فرشتگان را بفرستاد تادر زیر زمین بیاوردند و زمین شکافته شد و سریر از پیش سلیمان بر آمد از زمین (۲)

---

(۱) یعنی اسم اعظم .

(۲) معجزهچیزی است که بر خلاف عادت طبیعی باشد وگرنه معجز نیست و عجب است که ابوعلی جبائی و امثال وی از معتزله بسیاری از محالات را معتقد میشدند و نقل عرش ملکه سبا را بتأویلات بیهوده توجیه می نمایندو اگر آوردن عرش بلقیس از روی زمین محال باشد اززیر زمین محالیت آن واضح تر است و اگر از زیر زمین ممکن باشد از روی زمین آسان ترومعدوم کردن و بار دیگر موجود ساختن و متفرق ساختن و بازبهم پیوستن همین حکم دارد و درست آنست که گوئیم در نزد قدرت پروردگار خرق عادت ممکن است و حاجت باین توجیهات نیست.

و گفتند خدايتعالى معدوم بكرد و پيش سليمان باز آفريد و اين برمذهب آنكس روا باشد كه فناء بعضى جواهر بابقاء بعضى روا دارد ، و اين مذهب درست نيست . اگر گويند خدايتعالى تفرق بكرد أجزاى آن و آنجا رسيد قبل أن يرتدّ إليه طرفه آنكه مؤلّف بكرد اين با سلامت تر باشد أما قوله (قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) در او سه قول گفتند: يكى آنكه پيش از آنكه از چشم زخم تو مردى بتورسد و او دوربين بود. دوم آنكه تو چنين شاخص البصر مى‌باشى پيش از آنكه بعادت چشم برهم زنى من اين سرير بيارم. قول سيم آنكه عبارت باشد از سرعت برسبيل مبالغت (فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ) در كلام محذوفى هست و آن آنست فاتاه به على ما قال بياورد چنانكه گفته بود . چون سليمان سرير بنزديك خود ديد گفت (هٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي) اين از فضل خداى منست تا خداى من مرا ابتلاء و امتحان كند كه من نعمت اورا شاكرم يا شكر نخواهم كردن، و گفتند سليمان عليه السلام در اين وقت بشام بود و آن سرير از مأرب آوردند كه شهرى است در يمن (وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ) آنكه گفت هر كس كه اوشكر نعمت خداى كند براى خود كرده باشد تا شكر اوقيد نعمت او شود نعمت حاصل را نگاه دارد و نامده را بيارد بيانه قوله ولئن شكرتم لأزيدنّكم» (وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ)و هر كس كه او كفران نعمت كند خداى من از او و از شكر او مستغنى است و كريمست بافضال و انعام بر كافر نعمتان.

(قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا - الآية) سليمان عليه السلام گفت اين سرير منكّر ومغيّر كنى بزيادت و نقصان و زير و بالا و تقديم و تأخير تا ما بنگريم تا بلقيس بشناسد ياره نبرد باو . محمّد بن كعب القرظى ووهب منبّه گفتند سبب اين چنين كردن آن بود كه سليمان در آن وقت فرزند نداشت جنّيان ترسيدند كه چون بلقيس را بيند رغبت كند كه او را بزنى كند و از او فرزند آرد وايشان ازآن قهر وأسر رهائى نيابند، سليمان را گفتند بلقيس ناقص عقل است زيرا كه درعقل او خلل است وپاى او بپاى خرماند سليمان عليه السلام عقلش بتنكير عرش امتحان كرد و پايش را بيناي صرح ممرّد .

چون بلقيس نزديك سليمان آمد و سرير مغيّر كرده بودند سليمان او را گفت :

(أَهٰكَذَا عَرْشُكِ) عرش توهمچنين هست هيچ با اين‌ماند؟ بلقيس گفت(كَأَنَّهُ هُوَ) پندارى خود آنست وبراى آن بطريق شك گفت كه مغير كرده بودند. حسين بن الفضل گفت

چون سؤال بر تشبیه کردند او جواب بر تشبیه داد بروفق سؤال و همانا اگرمسؤول براطلاق کردندی جواب براطلاق دادی، و گفتند چون بعضی علامات بدید و بعضی برخلاف آن دید و نیز استبعاد کرد که آن باشد با چندان استواری که او کرده بود قطع نکرد تا دروغ نباشد گفت «کأنّه هو» قوله (وَأُوتِينَا العِلْمَ مِنْ قَبْلِها) خلاف کردند در آنکه این از قول کیست ، بعضی گفتند این از کلام سلیمانست که او می گوید مارا علم دادند باو و باحوال او پیش از آمدن او بوحی از قبل خدای تعالی

(وَكُنَّا مُسْلِمِينَ) و ما مسلمانیم ومؤمن بوده‌ایم . بعضی دگر گفته‌اند این از قول بلقیس است چون عرش خود آنجا دید و اورا معلوم شد که عرش عرش او است گفت ما را علم دادند پیش ازاین حالت [از] نبوّت سلیمان از آن آیات که دیدیم در هدهد و خبر دادن اواز آنچه درحقّه بود وفرمان جانوران ناعاقل اورا . وما پیش ازاین باوایمان آورده‌ایم قوله :

(وَصَدَّها ما كانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللهِ) و باز داشت یعنی سلیمان بلقیس راازعبادت آفتاب و آنچه بدون خدای می‌پرستیدند ، آنکه گفت « ما » در محل نصب است علی أحد الوجهین امّا بتعدیه «صدّ» الی مفعولین کمنع و حرم یقال صددته کذا کمنعه کذا و اما علی حذف الجرّ والتقدیر و صدّها سلیمان عمّا كانت تعبد کقوله «و اختارموسی قومه» أي من قومه، بعضی دگر گفتند «ما» در محل رفع است و تقدیر آنکه فصدّها ماکانت تعبد من دون الله عن عبادة الله باز داشت او را از عبادت خدای آنچه اومی‌پرستید بدون خدای «ما» درمحل فاعل صدّ باشد و این لایقتر است بسیاقت کلام برظاهر خود قوله (إِنَّها كانَتْ مِنْ قَوْمٍ كافِرِينَ) دلیل اینقول است گفت که او ازجملۀ کافران بود و اگر انّها بفتح همزه خوانده بودندی درعربیّت روا بودی علی تقدیر لانّها جز آنست که نخواندند . قوله :

(قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ) گفتند او را که دراین کوشك رو. مفسّران گفتند سبب آن بود که جنّیان سلیمان را گفتند پای او با پای چهار پای مـاند تا او را در چشم سلیمان زشت کنند سلیمان بفرمود تا جنّیان کوشکی ساختندی برای اواز آبگینۀ سفید بررنگ آب و گفتند فرمود تافرش سرای و کوشك او از آبگینۀ سفید ساختند برلون آب (۱) و بفرمود تا آب در

(۱) خداوند تعالی بذکر قصه سلیمان و تجمل وی در بناو مانند آن بما تعلیم کرد که این گونه اعمال چون از حلال باشد و برای غرض حلال، حرام نیست وهم استعانت بجن درکشف بسیاری از اسرار طبیعی و صنایعی که کشفو اختراع کردند برای رغبت انسان در رفاه و جمال زندگی بوده است و منع آن برخلاف طبع بشر وسد ترقی علم وصنعت است.

زیر آن کردند و ماهی و حیواناتی که در آب باشند در آنجا کردند آنگه سریر او در صحن آن کوشك بنهادند و بلقیس را بفرمود تا در آرند او آنجا رسید (فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً) چون آن بدید پنداشت که منجلابی است، و اللّجّة معظم الماء في البحر وغيره، و اشتقاقها من اللّجاج، كأنّ الماء لجّ به جامه از ساق برداشت سلیمان در نگرید ساق او ساق آدمیان بود جز که براو موی بود، اگر گویند روا باشد که سلیمان در ساق زنی نگرد که حلال او نباشد گوئیم روا باشد چون عقد او خواهد بستن. دگر آنکه بامرالله روا باشد که در شرع او این حجر نباشد بل حلال بوده باشد چه تحریم این از جهت شرع دانند و شرایع مختلف است، وچون بدید درحال روی بگردانید و گفت (إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ) این کوشکی است مملّس گفتند صرح جائی باشد بسیط پهن بی‌سقف و منه صرّح الأمر إذا كشفه و أفصح به و التصريح خلاف التعريض و گفت صرح صحن سرای باشد ازاین وجه يقال صرح الدار و صحنها وساحتها و باحتها واحد وقال الشاعر:

بِهِنَّ نَعامٌ بَناهُ الرِّجا   لُ يُشْبِهُ أَعلامُهُنَّ الصُّرُوحا(١)

ابوعبیده گفت هر بنائی که ازسنگ یا آبگینه یا از چیزی باشد که دراوخلل نبود عرب آنرا صرح گویند، و گفتند برای آن کرد تا عقل و رأی او را امتحان کند و گفتند جواب آن داد که کنیزکان رابرزیّ غلامان و غلامان رابرزیّ کنیزکان فرستاد و سلیمان عليه السلام تمیز کرد خواست تا باز نماید که من آن بشناختم و تو این نشناختی. گفتند چون ساق بنگرید و براو موی بودخوش نیامداورا رجوع با نس کرددردوای گفتند ندانیم، بعضی گفتندبا ستره(٢) پاك باید کردن او گفت نداند کار بستن و شاید که اندام خود مجروح کند، باجنّیان رجوع کرد و با شیاطین، گفتند اندیشه کنیم، آنگه گرماوه و نوره ساختند و پیش از این نبود گفتند چون سلیمان عليه السلام داخل در گرمابه شد خوش آمد او را پشت بدیوار او کرد گرم بود پشتش بسوخت گفت آه من عذاب‌الله. بلقیس نوره استعمال کرد موی از ساق او برفت گفتند یکروز بلقیس سلیمان را گفت مرامسئله‌ای چنداست میخواهم تا بپرسم گفت بگو گفت مرا خبر ده که کدام آبست که نه از آسمان است و نه اززمین؟ گفت عرق است گفت راست گفتی. گفت مرا خبر ده که خدای تو برچه لون است سلیمان عليه السلام که این شنید بانگ برآورد و در حال‌از

(١) نعام نشان است که در بیابان نصب کنند. شاعر گوید درآن وادیها نشان‌است که مردم ساخته‌اند و بلندی‌های آن مانند قصرهاست.

(٢) استره تیغ‌سرتراشی است باری اختراع وکشف آنچه مادی دنیوی باشد بالهام جن وآنچه مربوط بروحانیات باشد بالهام ملائکه است.

سریر فرود آمد وروی برخاك نهاد او بترسید و همه لشکر اوو لشکر سلیمان بگریختند وبر-
جای‌نماندند. خدای تعالی وحی کرد بسلیمان که با سلیمان کس فرست و بلقیس را باز خوان
و هردو لشکر را و بلقیس را بگو که چه پرسیدی ؟ سلیمان همچنان کرد بلقیس را بازخواند
و بنزدیك جملهٔ حاضران او را گفت چه پرسیدی از من ؟ گفت ترا پرسیدم از آبی که نه از
آسمان باشد و نه از زمین گفت دگر چه پرسیدی ؟ گفت دیگر هیچ نپرسیدم ، گفت آخر ؟
گفت هیچ‌نپرسیدم ،با لشکر رجوع کرد گفت چه پرسید ؟ گفتند همین یك مسئله پرسیدخدای
تعالی از یاد همه ببرد ، آنگه سلیمان عليه السلام او را دعوت کرد باسلام او اسلام آورد و ازکفر
وشرك توبه کرد و ذلك قوله :

(رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) گفت بار
خدایا من برخود ظلم کردم یعنی نقصان حظّ‌خود کردم از ثواب‌اکنون پشیمانم برآن واسلام
آوردم و گردن نهادم خدای تعالی‌را، که خدای جهانیان است باسلیمان ، پیغامبر عليه السلام آنگه‌از
پس آنکه اسلام آورد علماء خلاف کردند در کار او . بعضی گفتند سلیمان او را بزنی کرد و
از او فرزندان آمدند ، و ملك و ولایت او باو داد ، وجنّیان را بفرمود تا برای او سه‌حصن
کردند بزمین یمن که آدمیان چنان ندانند کردن یکی سلحون و دیگری بینون و سه دیگر
غمدان و او را با ولایت خود فرستاد و در ماهی یکبار بزیارت او رفتی و سه روز براو مقام
کردی بامداداز شام بیامدی نماز پیشین بیمن بودی، و یك‌روایت آنستکه چون‌بلقیس اسلام
آورد ،سلیمان عليه السلام گفت اختیار کن کسی را که تورا بدودهم. گفت مرا رغبت نیست گفت
روا نیست در اسلام که از نکاح رغبت کنند گفت چون لابد است مرا بملك همدان ده و اوتبّع
بود سلیمان او را باو داد و با یمن فرستاد ، و زوبعه را که امیرجنّ بود بفرمود که طاعت او
دارد و حصنی چندان که او میخواهد برای او بنا کنی همچنان کرد ، تا آنکه سلیمان عليه السلام با
جوار رحمت ایزدی‌رفت جنّی بیامد وبوادی تهامه آواز برداد که ایجماعت‌جنّیان بدانید که
سلیمان فرمان یافت دست بدارید از این کارها ایشان دست بداشتند و یکی از ایشان بیامد و
برسنگی‌بزرگ‌نقش کرد که مابنا کردیم‌سلحین‌وصرواح وقرواح وبینون‌وامیده(ریدة ظ) وهنده
واین حصنهائی است بیمن از عمل‌شیاطین. چون این آواز برآمد ایشان دست از کارها بداشتند
وپراکنده شدند و ملك سلیمان با ملك بلقیس منقرض شد و ملك خداست‌جلّ جلاله که زائل
نشود تعالی‌علوّاً کبیراً .

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلىٰ ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً أَنِ اعْبُدُوا اللهَ فَإِذا هُمْ فَرِيقانِ
وبتحقيق فرستاديم بسوى ثمود برادرشان صالح را آنكه بپرستيد خدارا پس آنگاه آنها دوفرقه شدند
يَخْتَصِمُونَ (۴۷) قالَ يا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلا تَسْتَغْفِرُونَ
خصومت ميكردند گفت اى گروه چرا ميشتابيد ببدى پيش ازخوبى چرا خواستار نميشويد آمرزش
اللهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۸) قالُوا اطَّيَّرْنا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ قالَ طائِرُكُمْ عِنْدَ اللهِ
خدارا شايد شما رحم كرده شويد گفتند فعل بدميزنيم بتو وبهركه باتواست گفت فال بدشما راست نزدخدا
بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۹) وَ كانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ
بلكه شما گروهى مبتلا شده‌ايد و بود در شهر نه فرقه كه افساد ميكردند در زمين
وَ لا يُصْلِحُونَ (۵۰) قالُوا تَقاسَمُوا بِاللهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ
واصلاح نميكردند گفتند سوگند خوريد باهم بخدا هرآينه بتحقيق شبيخون زنيم اورا واهل اورا پس ميگوئيم وارث اورا
ما شَهِدْنا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَ إِنّا لَصادِقُونَ (۵۱) وَ مَكَرُوا مَكْراً وَ مَكَرْنا
حاضر نبوديم ما جاى هلاك اهل او وبتحقيق راست گويانيم ومكر كردند مكر كردنى ومكر كرديم ما
مَكْراً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (۵۲) فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنّا دَمَّرْناهُمْ
مكر كردنى و آنها نمى فهميدند پس بنگر چگونه باشد انجام مكرشان كه هلاك كرديم آنها
وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۳) فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خاوِيَةً بِما ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً
وگروه آنها همه را پس اين است خانه‌هاشان فروشده بآنچه ستم كردند بتحقيق دراين هرآينه آيت است
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۴) وَ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ (۵۵) وَ لُوطاً
براى گروهى كه ميدانند و رهانيديم آنان راكه گرويدند و بودند مى پرهيزند و لوط را
إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۵۶) أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ
چون گفت مر گروه خودرا آيا آئيد زشت كارى راوشما مى نگريدزشتى آنرا آيا بتحقيق شما مى آئيد مردانرا
شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۵۷) فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلّا
از روى خواهش از غير زنها بلكه شما گروهى نادانيد پس نه بود جواب گروه او مگر
أَنْ قالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُناسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۵۸)
آنكه گفتند بيرون كنيد آل لوط را از ده خودتان بتحقيق آنها مردمانى هستندكه دعوى پاكى ميكنند

فَأَنجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ (٥٩) وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِم
پس رهانیدیم اورا واهل اورا مگر زن اورا تقدیر کردیم او را از ماندگان و باریدیم بسر آنها
مَطَراً فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ (٦٠) قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلاَمٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى
بارانی پس بد است باران بیم شدگان بگو سپاس مر خدای‌را وسلام بربندگانش آنانکه برگزیدشان
آللهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ (٦١) أَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الأَرْضَ وَ أَنزَلَ لَكُمْ
آیاخدا بهتراست یاآنچه شریك میگیرید آیاکیست که آفرید آسمانها وزمین را فرستاد برای شما
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَن تُنبِتُوا شَجَرَهَا
از آسمان آبی را پس رویانیدیم بآن بوستانهای صاحب خرمی نرسد مرشما را که برویانید درختش را
ءَإِلٰهٌ مَعَ اللهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (٦٢) أَمَّنْ جَعَلَ الأَرْضَ قَرَاراً
آیاخدائی است باخدای یگانه بلکه آنها گروهی‌اند ازحق‌میگذرند آیا کیست که قراردادزمین‌راآرامگاه
وَ جَعَلَ خِلاَلَهَا أَنْهَاراً وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً ءَإِلٰهٌ مَعَ
وگردانید میان آنها جوی ها وگردانید برای آن کوه ها و گردانید میان دو دریا مانعی آیا خدائی با
اللهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ (٦٣) أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ
خداهست بلکه بیشترآنها نمیدانند آیاکیست اجابت کند درمانده را چون‌میخواندا‌ورا‌ومیزدایدبدی‌را
وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الأَرْضِ ءَإِلٰهٌ مَعَ اللهِ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ (٦٤) أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ
ومیگرداند شمارا جانشینان زمین‌آیا خدائی هست باخدا اندکی پند میگیرید آیاکیست‌راه نمایدشمارا
فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ءَإِلٰهٌ مَعَ اللهِ
در تاریکیهای صحرا ودریا وکه میفرستد بادها را مژده‌آورنده پیش روی رحمت اوآیا خدائی باخدا هست
تَعَالَى اللهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (٦٥) أَمَّنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ
برترباشدخدااز‌آنچه‌انباز‌گیرند آیاکیست‌آشکارکندآفریدگان‌راپس‌برمیگرداندا‌وراوکیست‌روزی‌دهدشمارااز
السَّمَاءِ وَ الأَرْضِ ءَإِلٰهٌ مَعَ اللهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (٦٦) قُلْ
آسمان وزمین آیا خدائی با خداهست بگو بیاورید حجت خودتان را اگر باشید راست‌گویان بگو
لاَ يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَ الأَرْضِ الْغَيْبَ إِلاَّ اللهُ وَ مَا يَشْعُرُونَ (٦٧) أَيَّانَ
نمیدانید هرکه در آسمانها و زمین است غیب را مگر خدا و نه فهمند کدام وقت

يُبْعَثُونَ (٦٨) بَلِ ادّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْها بَلْ هُمْ مِنْها

برانگيخته شوند بلكه بكمال رسيد دانش آنها در آخرت بلكه آنها درشكنداز آن بلكه آنها از آن

عَمُونَ (٦٩) وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ءَ إِذا كُنّا تُراباً وَ آباؤُنا ءَ إِنّا لَمُخْرَجُونَ (٧٠)

كورانند وگفتند آنانكه كافر شدند آيا چون شديم خاك وپدران ما آيا بتحقيق ما بدرشدگانيم

لَقَدْ وُعِدْنا هذا نَحْنُ وَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ إِنْ هذا إِلّا أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (٧١)

بتحقيق وعده كرده شديم اين را ما و پدران ما از پيش نيست اين مگر افسانهاى پيشينيان

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (٧٢) وَ لا تَحْزَنْ

بگو سير كنيد در زمين پس بنگريد چگونه باشد عاقبت گنهكاران و اندوهناك مشو

عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمّا يَمْكُرُونَ (٧٣) وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ إِنْ

بر آنها و مباش در تنگى از آنچه مكر ميكنند و ميگويند كى باشد اين وعد اگر

كُنْتُمْ صادِقِينَ (٧٤) قُلْ عَسى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (٧٥)

باشيد راستگويان بگو شايد آنكه ميشود لاحق مرشما را بعضى آنكه شتاب ميكنيد

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَشْكُرُونَ (٧٦)

وبتحقيق پروردگار تو هرآينه صاحب بخشش است بر مردم وليكن بيشتر آنها شكر نميگزارند

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ ما تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ ما يُعْلِنُونَ (٧٧) وَ ما مِنْ

وبتحقيق پروردگار تو هرآينه ميداند آنچه را ميپوشاند سينه هاشان وآنچه آشكار كنند و نيست هيچ

غائِبَةٍ فِي السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِلّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ (٧٨) إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلى بَنِي إِسْرائِيلَ

پوشيده در آسمان و زمين جز در كتاب هويدا بتحقيق اين قرآن حكايت ميكند بر اولاد يعقوب

أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (٧٩) وَ إِنَّهُ لَهُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (٨٠)

بيشترآنچه‌را آنها درآن اختلاف ميكنند وبتحقيق‌آن هرآينه‌هدايت و رحمتست‌براى‌گروندگان

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (٨١)

بتحقيق پروردگارتو حكم كند ميان‌شان بحكم او و اوست غالب دانا

قوله تعالى (وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً) حقتعالى دراين آيه‌حديث‌صالح كرد وقوم‌اوثمود. گفت مافرستاديم بقبيلهٔ ثمود برادر ايشان رااز نسب كه صالح بود كه خداى راپرستيديعنى‌اورا بدعوت باعبادت‌فرستاديم(فَإِذا هُمْ فَرِيقانِ يَخْتَصِمُونَ) « إذا» مفاجات‌است

که نگاه کردی ایشان دو گروه بودند یکی مؤمن و یکی کافر با یکدیگر خصومت کردند . مقاتل گفت خصومت ایشان آن است که در سورة الأعراف گفت «قال الملأ الذين استكبروا من قومه للّذين استضعفوا لمن آمن منهم ـ إلى قوله ـ یاصالح ائتنا بما تعدنا » .

(قَالَ يَا قَوْمِ) گفت صالح علیه‌السلام ای قوم (لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ) چرا شتاب زدگی میکنید بسیئة و بدی یعنی ببلا و عقوبت پیش از حسنه یعنی عافیت ورحمت و استعجال طلب عجله باشد و آن کاری کردن باشد پیش ازوقت(لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ ـ الاية) ای هلاّ چرا آمرزش نخواهید از خدای تا باشد که برشما رحمت کند .

(قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ) گفتند ما فال بد گرفتیم بتو و بآنانکه با تواند وأصل إطّيّرنا تطيّرنا بوده استچنانکه بیان کرده شد در اخوات او و تطيّر تشاءم باشد وأصل کلمه تفاؤل باشد بطیر و آنچه طریقه و عادت عرب است در سانح و بارح و این را شرح داده‌ایم جای دیگر، و اشعاری که در این معنی گفته‌اند من قول الكميت :

وَلا أنا مِمَّنْ يَزْجرُ الطَّيْرُ هَمُّهُ أصاحَ غرابٌ أمْ تَعَرَّضَ ثَعْلَبٌ
وَلا السَّانِحاتُ البارِحاتُ عَشِيَّةً أَمَرَّ سَليمُ القَرْنِ أمْ مَرَّ أعْضَبُ (۱)

و این برای آن گفتند که این سال باران کم آمد ایشان گفتند این بشومی صالح است که ما در قحط افتادیم صالح گفت (طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللهِ) أي فالكم و المعنى عملكم الّذي جر إليكم شوم القحط و مضرّته یعنی آن عمل که کردید از کفر و معصیت که شومی آن بشما رسید آن بنزدیك خدا است مکتوب مدوّن خدای را آن فراموش نیست و این سبب آن است (بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ) بل شما قومید که شما را اختبار و امتحان میکنند بخیر وشرّ و مثله قوله « و نبلوكم بالشرّ والخير فتنة » اینقول عبدالله عباس است و این موافق لغت است . محمّد بن کعب القرظی گفت فتنه بمعنی عذاب است یعنی عذاب میکنندشما را باین گناه کهمی‌ـ کنید . بعضی دگر گفتند شما را بمن امتحان کرده‌اند تا از شما که باشد که بمن ایمان آرد تا بثواب رسد یا کافر شود تا عقوبت کنند .

(وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ ـ الآية ـ) در شهرستان قوم صالح نه مرد بودنداز اشراف ایشان که افساد آن ولایت از ایشان بود و هیچ صلاح کار نمی‌بستند و نامهای ایشان این است : قدار بن سالف و مصدع بن دهر و أسلم و رهمی و رهیم و عمی و دعیم و قتال

(۱) من نه ازآن کسانم که مرغ مرا از مقصد باز دارد . کلاغ بانگ کند یا روباه و نه حیوان که از طرف راست یا چپ گذرد هنگام شب ، شاخش درست باشد آنکه بگذرد یا شکسته .

و صداف .

(قالوا تقاسموا بالله) این نه کس گفتند قوم صالح را که سوگند بخورید بخدای واین لفظ امر است و اگر چه ازروی صیغت مشتبه است بلفظ ماضی، و بعضی دگر گفتند فعل‌ماضی است و محل او نصب است برحال ای قالوا متقاسمین بالله، ودر قراءت مصحف عبدالله مسعود قالوا نیست تا این لفظ حال باشد از او بل حال است از« یفسدون ولا یصلحون » أی‌یفسدون ولا یصلحون متقاسمین (لَنُبَیِّتَنَّهُ) من البیات سوگند خوردند که ما شبیخون بریم بسر اوو او را بکشیم بشب و اهلش را و این قراءت عامّهٔ قرّاءاست،حمزه‌و کسائی‌خواندند «لتبیّتنّه » و«لتقولنّ» بتاء خطاب وضمّ تاء لام الفعل وضمّ لام ، و مجاهد و حمید در شاذ بیاء خواندند علی خبر الغایب (ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِیِّه) آنگاه گوئیم ولی خون او را (ما شَهِدْنا مَهْلِکَ أَهْلِه)که ما حاضر نبودیم باهلاك اهلش . و عاصم خواند بروایت ابوبکر مهلك بفتح میم و معنی موضع باشد بروایت حفص مهلك خواند بفتح میم وکسر لام و باقی قرّاء «مهلك » بضم میم علی‌المصدر یقال أهلکه اهلاکاً ومهلکاً (وَ إِنّا لَصادِقُونَ) وما دراین گفتار راست گوئیم

(وَمَکَرُوا مَکْراً) و ایشان مکری کردند یعنی غدری و انداختی در شبیخون‌بر- صالح وقومش، ومانیز مکری کردیم با هلاك‌و استدراج ایشان ناگاه از جائی که ایشان گمان نبردند ، آنچه ایشان کردند برحقیقت مکر و غدر بود ، و آنچه من کردم صورت مکرداشت و معنی عذاب ایشان بر کفر ایشان بروجهی که ایشان خبر نداشتند و توقع نکردند (وَهُمْ لا یَشْعُرُونَ) و ایشان ندانستند .

(فَانْظُرْ کَیْفَ کان عاقِبَةُ مَکْرِهِمْ) بنگر که چگونه بود عاقبت مکر ایشان (أَنّا دَمَّرْناهُمْ) عاصم و حمزه و کسائی خواندند بفتح همزه علی‌تقدیر و ذلك انّادمّرناهم‌بر این تقدیر محل او رفع باشد برخبر ابتداء محذوف یا برتقدیر تکریر کان و هو ان‌یقدّر و کان عاقبة مکرهم‌أنّا دمّرناهم» وعاقبت مکر ایشان آن بود که ماایشان را هلاك کردیم‌برین تقدیر محلّ‌او نصب باشد برخبر کان (وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِینَ) و جملهٔ قوم ایشان را و باقی قرّاء«انّا »خواندند براستیناف، مفسّران در کیفیت هلاك ایشان خلاف کردند. بعضی گفتند که این نه کس در سرای صالح رفتند تیغها بر کشیده خدایتعالی فرشتگان را بفرستاد تا ایشان‌را بسنگ فرو کوفتند ایشان سنگ میدیدند وفرشتگان را نمیدیدند و این قول عبدالله‌عباس‌است. قتاده گفت ایشان بیامدند و آهنگ صالح کردند خدایتعالی در راه سنگ عظیم برسر ایشان

فرو فرستاد تا همه‌را اهلاك كرد. مقاتل گفت درزير كوهى موعد كرده بودند چون آنجامجتمع شدند كوه برسر ايشان فرو فرستاد تا همه‌را هلاك كرد، و اما قوم ايشان را بصيحه هلاك كرد چنانكه‌درقصّهٔ صالح برفت .

(فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ) آن سراهاى ايشان است (خاوِيَةً) اى‌خالية، ونصب او برحال است گفت‌سرايهاى‌ايشان‌ازايشان‌تهى‌ماند پس‌از هلاك ايشان (بِما ظَلَمُوا)«ما»مصدرى است أى بظلمهم به‌بيدادى كه كردند.(إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً) دراين آيتى‌هست ودلالتى وعبرتى گروهى را كه دانا باشند .

(و أَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكانُوا يَتَّقُونَ) و برهانيدم مؤمنان ومتّقيان را از آن صيحه وخُراج كه ايشان را پديد آمد بردستها و از آن هلاك شدند . مقاتل گفت وقت هلاك ايشان‌را خُراجى بردست پديد آمد بمقدار حمصى روز اول سرخ بود، روز دوم زرد شد ، روز سيم سياه شد ، روز چهارم شكافته شد، عقيب‌آن جبرئيل بانگ برايشان زد برجاى بمردند . و جمله‌مفسّران گفتند آن گروه كه مؤمن و ناجى بودند چهار هزار بودند صالح عليه‌السلام ايشان‌را بحضر موت برد، صالح بآنجا رسيد فرمان خداى اورا دريافت و با رحمت خداى شد . فقيل حضرموته‌فيه، آنجا را حضر موت باين سبب نام‌كردند و ايشان آنجا مدينه ساختند و آنرا حاضورا نام‌كردند واين قصّه‌برفت .

(وَلُوطاً) نصب‌او برتقدير فعلى محذوف باشد إمّا «وأرسلنا لوطاً» عطفاً على قوله «ولقد أرسلنا إلى‌ثمودأخاهم صالحاً»وإمّا واذكر لوطاً و يادكن‌اى محمدلوطرا چون گفت (أَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ) شما ميكنيد كار زشت يعنى لواط (وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ) «واو» حال است و شما مى‌بينيد و ميدانيد كه آن فعل زشت ومنكراست. گفتند معنى آنست كه شمادر آنحال‌يكديگر را مى‌بينيد چه ايشان را عادت بود كه اين فعل از يكديگر پنهان نداشتندى.بحضور يكديگر مشتغل بودندى .

آنگه فاحشه را بيان كرد گفت : مواقعه و خلوت ميكنيد با مردان دون زنان بل شما گروهى جاهلانيد ، و اتيان كنايت است ازمواقعه يقال أتيت المرأة اذا أوقعتها .

(فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قالُوا) جواب ايشان جز اين نبود كه گفتند لوط را وقومش رااازشهر بيرون كنيد كه ايشان مردمانى اند كه ازاين كارما كه لواط است‌پاكيزگى

مینمایند و باین کار مشغول نمیشوند ، و جواب منصوب است برخبر کان‌مقدّم براسم و«ان قالوا» درمحل رفع است باسم او ، ومثله «وماکان‌حجّتهم‌إلاّ أن‌قالوا» ومانند این بسیار است .

(فَأَنْجَیْنٰاهُ وَأَهْلَهُ) ما لوط را و اهل دین او را برهانیدیم مگر زن‌او را. تقدیر چنان کردیم که او از جملهٔ باقیان بود در عذاب ، وگفتند این از جملهٔ گذشتگان و رفتگان بوددر میان هلاك شدگان، و غابر هم ماضی باشد و هم باقی واگرچه زن لوط از آنان نبود که‌بلواط مشغول بودندی کافره بود و راضی بفعل ایشان و خیانت بکردی با لوط بخبر دادن قوم‌چون گروهی غریبان بلوط فرود آمدندی .

(وَأَمْطَرْنٰا عَلَیْهِمْ) و باران عذاب از سنگ برایشان بارانیدیم .

(فَسٰاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِینَ) بدبارانی بود باران که ایشان را بترسانیدند بعذاب خدای وایشان بنترسیدند .

(قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ) فرّاء گفت‌این خطابست بالوط . خدای اورا گفت بگوی ای لوط که «الحمدلله» وباقی‌مفسّران برآنند که خطاب بارسول است ﷺ بگو ای محمد «الحمدلله» سپاس خدای را برنعمتهای او و از جمله آن إهلاك کافران و دشمنان دین‌خدای بود. مقاتل گفت اورا فرمود که شکر کن مرا براعلام تو این احوال‌و قصص گذشتگان و حملش برعموم کردن اولیتر باشد (وَسَلاٰمٌ عَلیٰ عِبٰادِهِ الَّذِینَ اصْطَفیٰ) وسلام برآن بندگان گزیده باد یعنی پیغامبران سلف ، مقاتل گفت ودلیلش قوله «وسلام علی المرسلین» بعضی دگر گفتند اصحاب رسولند ، و بعضی دگر گفتند امت رسولند که اصطفاهم علی سایر الامم که خدایتعالی ایشان را بردگرامت برگزید. آنکه برسبیل الزام حجّت‌بصورت استفهام گفت :

(آللّٰهُ خَیْرٌ أَمّٰا یُشْرِکُونَ) وقراءت برآنست که الفی درآرند درمیان‌همزهٔ استفهام‌و الف وصل که در الله است تا فاصله باشد میان هردو همزه و کذلك قوله «آلآن »وقوله «آأنت قلت »گفت خدای بهتر که این همه افعال و صنایع و نعمت کرده است یاآنچه شماها باو شرك میآرید و میپرستید آنرا از أصنام .درخبر است که چون رسول ﷺ این آیه خواندی گفتی « بل‌الله خیروأبقی وأجل وأکرم» .

(أَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ) بعضی أهل معانی گفتند درآیه حذفی و اضماری هست و تقدیر آنکه الهکم خیرأمّن خلق السمواتوالأرض خدایان شما بهترند یا آن خدای که آفریدگار آسمان وزمین‌است (وَأَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً)وبرای‌شماازآسمان آب‌فرود

آورد، وبرویانیدیم بآن حدایق و بستانها وهی جمع حدیقه .فرّاء گفت‌حدیقه بستانها بـاشد دیواربست من قولهم أحدق بکذا إذا أحاط به اگر دیوار ندارد آنرا حدیقه نخوانند (ذاتَ بَهْجَةٍ) خداوند حسن ونیکوئی (ما كانَ لَكُمْ أنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها) شمارا نبود که‌درختان آن بستانها برویانید . یعنی نتوانید و مقدور شما نباشد (ءَإلٰهٌ مَعَ اللهِ) باخدا خدای دیگر هست؟ صورت استفهام‌ومعنی‌جحود وانکار ، یعنی‌نیست (بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ) ای‌یشر کون بل اینان قومی‌اند که بخدای شرك میآرند و باأو عدل ومثل میگویند . من قولهم عدلت‌الشيء بالشيء إذا قابلته به .

(أمَّنْ جَعَلَ الأرْضَ قَراراً) یابگو تا کیست که زمین را بقرارگاه شما کرد بروجهی که شما در او این تصرفات میتوانید کردن از آمد وشد وقیام وقعود وخفتن وآرام (وجَعَلَ خِلالَ ها أنْهاراً) و در میان‌آن جویها روان کرد تاخوردن و بکار داشتن وسقی زراعتهای شمـا باشد (وجَعَلَ لَها رَواسِيَ)واین زمین را کوهها کرد ثوابت ایستاده تازمین باو برجای‌باشد ونجنبد واهلش رانجنباند (وجَعَلَ بَيْنَ البَحْرَيْنِ حاجِزاً) ومیان دودریا عذب و ملح دریای خوش و دریای شور مانعی و حائلی کرد تا مختلط نشوند یکی بر دیگری بغی نکند و مثله قوله « بینهما برزخ لایبغیان » گفتند آنها جزیرهاست که در دریا بود (ءَإلٰهٌ مَعَ اللهِ) با خدای عزّوجل خدای دیگر هست که این میکند یااورا براین یاری‌میدهد؟ (بَلْ أكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ) بل‌بیشتر ایشان نمیدانند .

(أمَّنْ يُجِيبُ المُضْطَرَّ إذا دَعاهُ) یاکیست که او اجابت کند مضطر درمانده حال بضرورت رسیده را ، ولفظ مضطرّ هم فاعل را بشاید وهم مفعول، و اینجا مفعول است من‌قولهم اضطرّفلان إلی کذا . وفرق میان ایشان در لفظ پیدا نشود برای ادغام ، وانّما بمعنی وقرینه دانند . عبدالله عباس گفت مضطرّمجهود باشد برنج آورده. سدّی گفت‌مضطرّ آن باشد که‌اورا حول و قوّه‌نبود . ذوالنون گفت آن باشد که علاقه که از میان او و جز خدای باشد ببرد . سهل بن‌عبدالله گفت مضطرّ آن مفلسی باشد که چون دست بخدای بردارد اورااز طاعت وسیلتی نبود (۱)(ويَكْشِفُ السُّوءَ) و کشف بدی و آفات‌وبلا کند (ويَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الأرْضِ) و شمارا، بخلفا و بازماندگان گذشتگان که در زمین اند کرد، تا چون گروهی را ببرد گروهی را بیارد (ءَإلٰهٌ مَعَ اللهِ)آیا با خدای خدای‌دیگرهست؟ (قَلِيلاً ما تَذَكَّرُونَ) کم‌اندیشه

(۱) یعنی طاعت شایسته‌انجام‌نداده‌تا وسیله‌تقرب او باشد .

میکنند و «ما» مصدری است یعنی قلیلاً تذکّر کم ، وروا باشد که زیادت بود أی تذکّرون قلیلاً و برقول اول حال بود و برقول دوم صفت مصدری محذوف .

(أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ) یا کیست که اوشمارا ره نماید درتاریکی در دریا و خشك چون بسفر روید (وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ نُشْراً) و کیست آنکه بفرستدبادهای زنده باز کننده« نشراً » أی ناشرة از باب رجل عدل و صوم باشد وقیل « نشراً» أی منتشره پراکنده وقیل ملقحات ، و گفتند درختان بار دار کننده این بر قراءت آنکس بود که بنون خواند و آنکه بباء خواند معنی آنست که مبشرات بشارت دهنده (بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ) پیش رحمت او یعنی باران. برای آنکه بیشتر احوال که باران آید پیش او باد بود (ءَإِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ تَعَالَى اللّٰهُ)آیا باخدای خدای دیگر هست؟ یعنی نیست ، متعالی است او از آنچه شما با او شرك می آریدوانبـاز می گیرید .

(أَمَّنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ) یا کیست که ابتداء خلق آفریند آنکه اعاده کند. دراین میان محذوفی هست وآن آنست که یبدؤا الخلق ثمّ یفنیه ثمّ یعیده خلق بیافریند اول، آنگه بافنا برد، آنگه اعاده کند چه افنا نکرده اعاده نشاید کردن ، وآنچه خدای تعالی اعاده کند بردو ضرب است یکی آنست که بقا براو روا باشد چون اجسام و ألوان ، وبعضی را بقا براو روا نباشد چون علم و اراده وجز آن ، آنچه را بقا باشد چون اعاده کند آنرا ، عین آن اعاده کند،وآنچه را بقا نباشد اعاده عین درست نبود اعاده مثل آن کند (١) (وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) و کیست که شما را روزی دهد ازآسمان و زمین ازآسمان بباران و اززمین بنبات (ءَإِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ)باخدای خدای هست که این میکند؟ یعنی نیست(قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ) بگو بیارید حجّت خود اگر راست میگوئید که حجّتی دارید(٢) .

(قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللّٰهُ) آنکه رسول را عليه السلام گفت بگو ای محمد که هیچکس از آنانکه درآسمان وزمین اند غیب ندانند مگر خدای عزّ وجل

---

(١) خواجه طوسی در تجرید وعلامه حلی در شرح آن گفته اند اعاده معدوم جائز نیست و آنکه اعاده میشود مثل معدوم است نه عین آن در چیز مادی و غیر مادی چیزهائی که ماده دارد و صورتش تغییر میکند و معدوم صرف نمیشود چون ماده آن باقی است وقتی صورت تازه بران طاری شود میتوان گفت عین ماده اولی است در صورت دیگر اعاده داده شده است .

(٢) آیه دلیل است بر بطلان قول ظاهریین که تمسك ببرهان را جائز نمی شمارند .

و این استثناء منقطع باشد برای آنکه خدای تعالی نه در آسمان است و نه در زمین و معنی «إلاّ» لکن باشد یا این کلامی مستأنف باشد (وَما یَشعُرُون أیّانَ یُبعَثُونَ) و ایشان ندانندکه کی برانگیزند ایشان‌را و کی زنده کنند.

(بَلِ ادّارَکَ عِلمُهُم فِي الآخِرَةِ) عبدالله عباس خواند «بلی» باثبات یاء و گفت معنی آیت تهکم و سخریه است چنانکه یکی از ما گوید بلی‌تو از من بیشتر دانی و درایت توبیشتر از درایت من است واورا غرض عکس باشد، وجمله قراء بل‌خواندند. قوله «ادارك» حمزه وکسائی و نافع وعاصم، ودر شاذ حسن و اعمش و یحیی وثاب وشیبه خواندند «بل ادّارك» بکسرلام و الف وصل و أصل‌ادارك‌تدارك بوده‌است چنانکه بیان کردیم در اخواتش من قوله «اطیرنا واثّاقلتم» وغیر ذلك و باقی قراء خواندند بل‌ادرك (١) بسکون لام وقطع ألف از أدرك من الادراك. بعضی دگر گفتند بل بمعنی أم، و عرب هریك از این دوکلمه‌بجای یکدیگر بنهند کقوله «وارسلنا الی مأة ألف او یزیدون» یعنی بل یزیدون وشاعر گفت:

فوَ اللهِ ما أدري أسَلمى تَغَوَّلَتْ   أمِ القَومُ أمْ كُلٌّ إلَيَّ حَبيبُ (٢)

یعنی بل کل الی حبیب. ومعنی کلام آنست که«هل‌متتابع»استفهامی است متضمن جحد یعنی لم‌یتدارك، علم ایشان بآخرت متدارك شود و متتابع و در آخرت بدانند آنچه امروز نمیدانند (٣) و مورد آیه تهدید ووعید باشد و براین قول ماضی بمعنی مستقبل بود چنانکه گفت «ونادی اصحاب الجنة أصحاب النار» وجز آن وبعضی‌دیگر گفتندمعنی«ادّارك‌علمهم»آن است که علم ایشان مستوی شود در آخرت اگرچه امروز مختلف است علمهای ایشان بعضی شاك اند و بعضی‌مقلدند. براین قول لفظ علم مجاز باشد برای آنکه تقلید علم نباشد و ملخص این قول آنست که آنچه ایشان علم می‌پندارند از شك و تقلید اینجا مختلف است فردامتتابع‌و متدارك شوند یعنی متفق شوند برای آنکه خدای تعالی علم ضروری بیافریند مؤمن را و کافر

(١) حسن بقول مجمع البیان بل ءأدرَكَ خوانده است.

(٢) بخدا سوگند نمی‌دانم سلمی دیگرگون شده است یا قوم‌او؟ باری همه آنها محبوب منند.

(٣) أهل فطنت و دقت دانند که معنی ادارك علمهم فی الاخرة چیزی نیست که در خاطربشر عادی آن عهد و تربیت شده در حجاز بگذرد و مانند آن در سخن بلغاء و حکماء عرب دیده نشده و از امرؤ القیس و نابغه وقس بن ساعده شنیده نگشته وجز آنکه ازطرف خداوند وحی شده باشد ممکن نیست خواه بمعنی کمال علم باشد در آخرت یا بمعنی غاب علمهم بالاخره چنانکه از بعض مفسران نقل کرده‌اند.

را بعقاب وثواب. آنكه گفت (بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا) بل ايشان از آن يعنى از آخرت در شك اند (بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ) بل ايشان از آخرت وعلم آن كورند يعنى جاهلند (١).

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) آنكه باز گفت آنچه كافران گفتند بر سبيل تعجب و انكار گفت گفتند كافران (ءَإِذَا كُنَّا تُرَاباً وَآبَاؤُنَا) چون ما در گور خاك شويم و پدران ماها. مارا زنده خواهند كردن وبرون آوردن از گورها يعنى كه آن بعث ونشور مستبعد است وازعقل دور

(لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ) اين حديث كه تو ميگوئى از بعث ونشور مارا وعده داده اند پيش از اين وپدران مارا و اين اصلى ندارد چه اين چيزى نيست الا فسانه پيشينگان آنكه رسول را گفت بگو ايشان را كه منكر آن بعث و نشورند كه در زمين برويد و بنگريد تا عاقبت اين كافران و گناهكاران كه اين حديث را منكر بودند چگونه شد و كجا رسيد. آنكه رسول را گفت:

(وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ) اندوهناك مباش بر ايشان (وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ) ودل تنگ مكن از آنكه اينان ميكنند. آيه در مستهزيان آمد كه عقبهاى مكّه بخشيده بودند و قصهٔ ايشان برفته است.

(وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ) اين كافران ميگويند اين وعده كى خواهد بود اگر شما دراين راست گوئيد يعنى وعده قيامت وبعث:

(قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ) بگو اى محمد كه نزديكست كه نزديك شود بشما و تتبع كند شمارا بعضى از اين عقاب كه شما بآن استقبال ميكنيد. فراء گفت اين لام فى قوله لكم زيادت است و التقدير ردفكم اى تبعكم چنانچه زيادت كردند فى قوله «لربّهم يرهبون» و«للرّؤيا تعبرون».

---

(١) آنكه فرموده «بل هم فى شك» يعنى در وجود آن شك دارند وآنكه فرموده «بل هم منها عمون» يعنى از تصور ماهيت آن عاجزند و اهل منطق گويند هل بسيط سؤال ازوجود وما حقيقيه سؤال از ماهيت است و سؤال از وجود مقدم است چنانكه خداوند آنرا مقدم فرموده و بكلمه بل بتأخر ثانى اشعار كرده است وحق اين است كه مردم مؤمن كه بوجود آخرت ايمان دارند از فهم حقيقت آن عاجزند وآنچه تصور ميكنند قياس بدنيا است مسلمانان معاد جسمانى گويند و يونانيان روحانى و همه آنها همين لذات روحانى و جسمانى دنيا را بياد ميآورند و خداوند ميفرمايد حقايق آنجا راكسى ادراك نميكند «قل لايعلم من فى السموات والارض الغيب» تا بدانجا نروى حقيقت آنرا درك نميكنى نه جسمانى آنجا از جسم كثيف و متغير دنياست و نه روحانى آن بى ثبات وغير اصيل چون لذات روحانى اين جهان.

(وَإِنَّ رَبَّكَ) وخدای توای محمد خداوندفضل ورحمت است برمردمان ولیکن بیشترینهٔ ایشان شکر نمیگزارند .

(وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ) و خدای تو داند آنچه دلهای ایشان پوشیده دارد و آنچه آشکارا دارند .

(وَما مِنْ غائِبَةٍ) و هیچ خصلتی وحادثه‌ای غایب نباشد در آسمان وزمین والاآن در کتابی است روشن یعنی لوح محفوظ .

(إِنَّ هٰذَا القُرْآن) این کتاب قرآن قصه میکندمر بنی اسرائیل را که فرزندان یعقوبند بیشترینه آنچه ایشان در آن خلاف میکنند از امور دینی .

(وَإِنَّهُ) واین قرآن هدی ورحمت است مؤمنان را، معنی هدی اینجا لطف باشد وبیان .

(إِنَّ رَبَّكَ) خدای توای محمد روز قیامت میان ایشان حکومت کندبحکم خود(وَهُوَ العَزِيزُ العَلِيمُ) واو مانع وغالب ودانا است .

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (۸۲) إِنَّكَ لاٰ تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَ لاٰ

پس توکل‌کن بر خدا بتحقیق تو بر حق آشکارائی بتحقیق تو شنوا نکنی مردگان را ونه

تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۸۳) وَ ما أَنْتَ بِهادِي الْعُمْيِ عَنْ

شنواکنی کر را دعا را چون برگردند پشت‌کنندگان و نیستی تو راه نماینده کور را از

ضَلاٰلَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآياتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۴) وَ إِذا وَقَعَ

گمراهی آنها نمیشنوانی مگر آن راکه میگرودبآیت های ما پس آنهاگردن نهادگانند وچون‌واقع شود

الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دآبَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النّاسَ كانُوا بِآياتِنا

گفتاربرآنها بدرکردیم ما مرآنهارا جنبنده را از زمین‌که سخن‌گوید آنهارا بتحقیق مردم بودندبآیت‌های‌ما

لاٰ يُوقِنُونَ (۸۵) وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآياتِنا

یقین‌نمی‌کردند وروزی‌که برانگیزانیم از هرگروهی فرقه‌ای راازآنانکه‌تکذیب‌کنند بآیتهای ما

فَهُمْ يُوزَعُونَ (۸۶) حَتّىٰ إِذا جاؤُ قالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآياتِي وَ لَمْ تُحِيطُوا بِها

پس آنها فراهم شوند تا چون آمدندگفت آیا تکذیب‌کردید شما بآیت‌های من وفرونگرفتند بآن‌ازراه

عِلْماً أَمّا ذا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸۷) وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِما ظَلَمُوا فَهُمْ

دانش آیا چه چیز بودید که میکردید و واقع شد گفتار بر آنهـا بآنچه ستم کردند پس آنها

لاَ يَنْطِقُونَ (٨٨) أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِراً
سخن نگویند آیا نه نگرستند که ما گردانیدیم شب را تا آرام گیرند در آن و روز را روشن
إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٨٩) وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ
بتحقیق در این هرآینه آیت ها است برای گروهی که میگروند و روزیکه دمیده شود در صور
فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ وَ كُلٌّ أَتَوْهُ
پس بترسد هرکه در آسمان ها است و هرکه در زمین است مگر آنکه را بخواهد خدا و همه آیند او را
دَاخِرِينَ (٩٠) وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللّٰهِ الَّذِي
ذلیل وخواران وبینی کوهها را گمان کنی آنرا بهم بسته وآن میگذرد گذشتن ابر صنعت خداوندیکه
أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (٩١) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ
مستحکم کرد هرچیزی را بتحقیق او آگاه است بآنچه میکنید هرکه آورد بخوبی پس مر اوراست
خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (٩٢) وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ
بهتر از آن وآنها ازترسیدن آن روز ایمنان باشند وهرکه آورد بلغزشی پس نکون شود روهاشان
فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٩٣) إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ
در آتش آیا جزا داده میشوید جزآن راکه بودید میکردید جز این نیست مامورشدم که پرستش کنم
رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ
پروردگار این شهر را که محترم داشته آنرا و مرا ورا هرچیزی است و امر کرده شدم که باشم از
الْمُسْلِمِينَ (٩٤) وَ أَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدٰى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ
گردن نهادگان وآنکه بخوانم قرآن را پس هرکه هدایت یافت پس جز این نیست هدایت یافت برای خودش
وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ (٩٥) وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ سَيُرِيكُمْ
وهرکه گمراه شد پس بگو جز این نیست منم ازبیم کنندگان وبگو سپاس مر خدارا زود بنماید شمارا
آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ. *
آیات خودرا پس شناسد آنرا و نیست پروردگار تو بی خبر از آنچه میکنید

قوله تعالی (فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ) آنگه رسول‌را عليه‌السلام گفت یامحمد توتوکل برخدای کن تاخدای تورا کفایت کندمؤونت این کافران. باك مدار که تو برحقی. حقی روشن.

(إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى) آنکه برطریق مثل گفت رسول‌را بروجه مبالغت ومعنی یأس و قطع طمع او ازایمان ایشان گفت تو نتوانی شنوانیدن مردگان را (۱) و نیز کران را آواز دعوت. ابن کثیر خواند «وَلَا تَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ» بفتح تاء و میم یعنی کران دعا نشنوند وباقی قرّاء لاتُسْمِعُ بتاءمضموم و کسرمیم من الاسماع. یعنی تو نتوانی شنوانیدن کران را دعا چنانکه ممکن نبود که کر چیزی شنود یا مرده، ازاینان ایمان واقع نیاید چه درسابق علم من چنین است که اینان اختیار ایمان نکنند ونظروتأمل نکنند دره معرفت (إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ) این معنی بقیدآن کرد تا بلیغ‌تر باشدچون پشت بر گردانند وبروند چه اگر شنوا باشدچون روی بر گرداند وبرود هم نشنود فکیف مردم کر .

(وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ) هم این معنی دارد و هم این مورد ، گفت و تو کوران‌را ره نتوانی نمودن از ضلالت و گمراهی ایشان. چه‌نابینا راه نبیند و اینهم مثلی است برای کافران (إِنْ تُسْمِعُ) نشنوانی الا آنانرا که بمن ایمان آرند ، یعنی دعای ترا ایشان قبول کنند و اجابت دعوت تو و استماع وعظ تو جز ایشان نکنند (فَهُمْ مُسْلِمُونَ) ایشان مسلمانان باشند آنگه گفت :

(وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ) چون قول برایشان واقع شود یعنی چون عذاب برایشان واجب شود بمعصیت ایشان. قتاده گفت معنی آنست که چون درست شوددر علم خدای تعالی که ایشان ایمان نخواهند آوردن و گفتند معنی آنست که چون ایشانرا نداء شقاوت کنند از آنجا که معلوم بود ازایشان که ازایشان چیزی نخواهد آمدن . عبدالله عمر و عطیه گفتنداین آنگه بود که مردمان امر معروف ونهی منکر رها کنند (أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ) برون آریم برای ایشان جانوری از زمین . اما حدیث دابّة الارض و أخباری که آمد در این معنی ابن جریج درصفت دابّة الارض گفت سرش با سر گاو ماند و چشمش با چشم خوك و گوش باگوش فیل و سروش باسروء (۲) بز کوهی و گردنش با گردن شترمرغ وسینه‌اش باسینهٔ شیر

(۱) اگر گوئی پیغمبراهل‌قلیب‌را خطاب کرداعنی کفار که در بدر کشته شدند واجساد آنها را در چاه افکندند با آنها سخن گفت و بصحابه فرمود شما شنواتراز آنان نیستید و با این آیه مناقض است گوئیم این که فرمود نمیشنوانی مقصود بگوش و اعصاب سامعه است و آنکه خطاب فرمود بارواح آنان بود که پس از بدن عنصری باقی است وخطاب آنان نظیر تلقین اموات و سؤال وجواب فرشتگان وملائکه است نه نظیر سخن گفتن این جهان .

(۲) سرو بمعنی شاخ است

و رنگش بارنگ پلنگ و تهی گاهش چنانکه گربه و دنبالش چون دنبال کبش و پایش چون پای شتر ماندوازمیان هر بند گشای(١) دوازده گز باشد بگز آدم ومیان سروهایش يك فرسنگ باشد. ودرخبری دیگر آمد که برشکل مرغی باشد پر وبال دارد وچهار پای دارد ، والله أعلم بصحتّه(٢)وأخباری که پس ازاین بیاید بصواب قریب‌تر است برای آنکه صحابهٔ معروف‌روایت میکنند ازرسول عليه السلام: عبدالله بن عمر الليثی روایت کرد ازابوسرجة الانصاری که رسول عليه السلام گفت این دابه‌را سه خروج باشد یکبار برون‌آید بأقصی الیمن خبراودربادیه فاش شودولیکن بمکه نرسدخبراو.چون مدتی دراز براین برآید یکبار دیگربیرون‌آید خبراو دربادیه‌آشکارا شود ودر مکه نیز خبر باشداز او. آنگه یکروز مردمان درمکه درمسجد الحرام بـاشند او از ناحیت مسجد بیرون آید زیادت میشود ونزدیك می درآید ازمیان حجرالاسود ودر بنی‌مخزوم پدید آید مردم ازاو بترسند و بگریزند وجماعتی که دانند که از خدای نتوان گریختن بپیش او شوند و رویهای ایشان روشن شود چون‌ستارهٔ درخشان آنگه روی درزمین نهد هیچ طالب اورا درنیابد وهیچ هارب از او فائت نشود تابجایهای که او برسد آنکس که دشمن اوباشد از اوبترسد ازترس اوپناه بانماز دهد ونماید که نماز میکنم‌او ازپس پشت او درآید وگویدیافلان اکنون نمازمیکنی؟ او روی باو گرداند او داغی برروی اونهد بامردمان مجاورت کند درسرا- هایشان ومصاحبت کند درسفرها ومشارکت درمالهاشان مؤمن رااز‌کافر بشناسد وکافررا ازمؤمن این‌را گوید یامؤمن آنرا گویدیاکافر. حذیفة‌الیمانی گفت ازرسول عليه السلام که او گفت‌دابّة‌الارض بیست گز بالای اوباشدهیچ طالب‌اورا درنیابد وهیچ هارب‌ازوفائت نشود مؤمن‌را برروی‌علامت زند وکافر را برروی داغ نهد عصای موسی بااو باشد وانگشتری‌سلیمان. ابوهریره روایت کرد که رسول عليه السلام گفت‌دابّة الارض چون بیرون‌آید عصای موسی بااو باشد وانگشتری سلیمان ، با انگشتری روی مؤمن‌را نقش کند ومهر، وبعصای موسی کافررا بینی بشکند وچون مؤمنـان وکافران‌براو حاضر آیندایشانرا از یکدیگر بشناسدمؤمن‌را گویدیامؤمن‌وکافررا گوید یاکافر .

عبدالله عمر گفت‌دابّة الارض شب‌جمع برون‌آید یعنی شب عید که حاجیان ازمکه‌بمنی شوند ومردم ازپیش و پس او میروند وهیچ منافق نباشدوالا اومهار در بینی‌اش کند ، وهیچ

(١) بند گشای‌ترجمه مفصل‌است‌و عبـارت عربی‌آن چنین‌است‌بین‌کل مفصلین منهااثناعشر ذراعا.

(٢) یعنی صحت آن برای مـا ثابت نشده است و دوازده گز بودن مفصل بـا يك فرسخ بودن میان دو شاخ متناسب نیست و از مقایسهٔ سخنان ابن جریج و امثال وی با کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و دیگر ائمه علیهم‌السلام اعجاز امامت معلوم میگردد.

مؤمن نباشد والا که اکرامش کند . ازامیر المؤمنین علی علیه‌السلام پر سیدند صفت دابّة الارض که‌او دنبال دارد یاندارد گفت اودنبال‌ندار وبَرو‌پشم ندارد انما او محاسن دارد چنانکه مردان‌شما واین اخباری‌است از طریق‌عامّهٔ مخالفان وموافق اخباری است که‌آمد از طریق اصحاب ما که گفتنددابّه کنایت است(۱)ازصاحب‌الزمان علیه‌السلام کهمهدی‌امت‌است.حذیفة الیمانی گفت رسول‌را پرسیدم که یارسول‌الله این‌دابّه ازکجا بیرون آید گفت ازمسجدی که از آن عظیم حرمت تر نباشد برخدای تعالی یعنی مسجدالحرام ، بینا که‌عیسی علیه‌السلام طواف میکند بخانهٔ خدا ومسلمانان بااو طواف میکنند زمین درزیر قدم ایشان‌بجنبد چنانکه قندیلهای کعبه بجنبدو کوه‌صفاشکافته شودازجانب‌مشعرواو از کوه‌صفا بدر آید،هیچ‌طالب‌اورا درنیابدوهیچ‌هارب از اوفائت .نشود ، ومردم‌رابنام‌ایمان و کفر خواند ، اما مؤمن‌را نکته ونقطه برروی زند سفید که‌آن نقطه پهن‌شود تاهمه‌روی‌اونورانی شود ، وکافررا نکتهٔ سیاه برروی زند کههمه روی او ازآن سیاه شود،وبرروی‌این‌بنویسد که‌این مؤمن‌است ، وبرروی‌آن بنویسد که آن‌کافر است .

وهب گفت روی او چون روی آدمیان‌است. ابوالزهیر گفت مردم‌را خبر دهد گوید یـا فلان توازاهل‌بهشتی ویافلان توازاهل دوزخی. عبدالله عمر گفت ازشکافی بیرون‌آید که در کوه صفا است سه‌روز بیرون همی‌آید هنوز ثلثی ازاو بیرون نیامده باشد چون بدرآید طول‌او چندان بود که‌سر او درابر ساید بمنافقان بگذرد که‌ایشان نماز کنند ایشان را گوید شمارابنماز چه حاجت‌است .آنگه مهار دربینی‌ایشان کند. وهب گفت تن او چون تن مرغـان بود . حسن بصری گفت موسی علیه‌السلام از خدای‌درخواست تادابّه را باو نمایدسه شبانه‌روزاز کوه بیرون‌میآمد ودرهوامیرفت‌اوخلقی ومنظری‌فظیع‌دید گفت بارخدایافرمان‌ده‌تابازجای‌خودشود(تُكَلِّمُهُمْ) سخن‌گوید بامردمان که ایشانرا بترساند وبگوید که شمابآیات خدامؤمن‌نئی،وعطاردی درشاذ خواند که تکلمهم بفتح تاء وسکون کاف من الکلم ازجراحت واین معنی ازتکلیم استخراج شاید کردن وآن تکثیر فعل‌را شاید یعنی بجراحت میکند ایشانرا یکبار بعد ازدیگر . ابوالجوزاء گفت عبدالله عباس را گفتم اینکه خدا گفت درحق‌دابّة الارض که تکلمهم ازکلام است یا ازکلم گفت ازهردو،با مؤمنانش کلام باشدوبا کافرانش کلم وجراحت (أَنَّ النَّاسَ) کوفیان‌خواندند

(۱) ذکر دابةالارض در مکاشفات یوحنا ازکتب مسیحیان نیزآمده‌است وآنهاآنرا حمل برفتن آخرالزمان میکنند کـه بدینصورت برای یوحنا متمثل شد نه بر موجودی معین ومشخص و آنرا نظیر دجال میشمارند ولیکن معترفندکه تفسیر کامل آن ممکن نیست و باید آنرا خواند و حقیقت را بخدا واگذار بایدکرد و چون‌روایات‌مادر تفسیر آن مختلف است ما نیز توقف‌کنیم اولی باشد .

«أنّ» بفتح‌همزه تعلیقاً بالکلام ، وباقی قراءبکسر خواندند برابتداء چنانکه برتکلمهم وقف کنند وقوله «أنّ النّاس» حکایت کلام او نباشد بل کلامی باشد مستأنف واگر از کلم اشتقاق کنند هم براین قراءت راست باشد .

قوله (وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً - الآية) آنگه حقتعالی گفت یادکن ای محمد آنروز که ما ازهرامتی حشر کنیم گروهی را از آنانکه آیات ما بدروغ دارند (فَهُمْ يُوزَعُونَ) ایشانرا جمع کنند، وگفتند اول ایشانرا باز دارند تاآخر ایشان رسد تا آنکه همه را بدوزخ برند . عبدالله عباس گفت یدفعون، واصحاب ما باین آیت تمسك کردند در صحت رجعت و گفتند خدای تعالی در این آیه گفت روزی باشد که ما زنده کنیم ازهر گروهی جماعتی را و این نه روز قیامت باشد برای آنکه روز قیامت همه خلایق را حشر کنند چنانکه « و یوم نحشرهم جمیعاً »و گفت« وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً» واین روز جز آن روز باشد بهرحال و صادق را علیه السلام پرسیدند که در رجعت حقتعالی که‌را زنده کند ؟ گفت دو گروه را «من محض الایمان محضاً أومحض الکفر محضاً » گفت آنکه او ایمان محض دارد یا کفر محض (۱) و آنانکه گفتند مراد روز قیامت است گفتند «من» زیادت است و فوجاً مکرر میباید، و تقدیر آنکه ویوم نحشر کل امة فوجاً فوجاً و این عدول باشد ازظاهر بزیادت و نقصان که کلام بر او دلیلی نمیکند (و این مهم نیست چنین کردن) بل تاممکن باشد کلام خدای را برظاهروحقیقت خود حمل باید کردن .

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا) تا آنگه که باپیش خدای آیند(قال) خدای گوید ایشانرا(أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي) بآیات من تکذیب کردید؟صورت استفهام دارد ومعنی تقریع وملامت (وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْماً) وعلم خود بآن‌محیط نکردید یعنی این آیات را ندانستید (أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) یاخود چه کردید شما درآن آیات تصدیق کردید یاتکذیب.وگفتند معنی آنست که شما ندانید که چه کردید بخود چون تقصیر کردید درنظروتفکّر درآیات خدای ومستحق چه عذاب شدید

(۱) این معنی در باره زنده‌کردن مردگان و سؤال قبر نیز وارد است و آن‌هم نوعی رجعت است و باید دانست که تفصیل حالات روح پس از مفارقت تن برای ما مجهول است و آنچه دانیم اندك کما قال تعالی:« وما اوتیتم من العلم الا قلیلا» و فرق میان رجعت و قیامت و قبر و اقسام حیات و اختلاف مردم در قابلیت رجعت و تساوی آنان در حشر قیامت اموری است که جز بقول معصومین بدان راه نداریم واگر خود بخواهیم بقیاس حیات دنیا چیزی گوئیم خطا کرده‌ایم چنانکه حیات و سؤال قبر را اگر قیاس بسخن گفتن و برخاستن و نشستن دنیا کنیم ندانسته بخطا رفته‌ایم .

(وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ) برایشان افتاد گفتار یعنی بر ایشان واجب شد عذاب (بِما ظَلَمُوا) «ما» مصدری است أی بظلمهم بآن ظلم و کفر که کردند (فَهُمْ لا يَنْطِقُونَ) گفتند معنی آنست هیچ سخن نگویند برای آنکه دهن ایشان بمهر باشد لقوله «الیوم نختم علی أفواههم».

(أَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ) نمی‌بینند یعنی نمیدانند که ما این شب را برای آن ساختیم تا ایشان در آن بیارامند و بخسبند (وَالنَّهارَ مُبْصِراً) روزرا بینا کردیم یعنی روشن که در او چیزها بینند (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ) در اینکه گفتیم آیاتی ودلالاتی هست گروهی را که ایمان آرند واندیشه کنند و اعتبار گیرند.

(وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ) و یاد کن ای محمد آنروز که در صور دمند و آن نفخهٔ اول باشد. عبدالله عمر روایت کرد که أعرابی بنزدیك رسول آمد وازاو پرسید که صور چیست؟ گفت برشکل قرنی است و سروئی مجوف که در اودمند. مجاهد گفت برشکل بوق است و گفته‌اند صور بلغت یمن بوق باشد، وآنانکه قول اول گفتند باینحدیث استدلال کردند که رسول عليه‌السلام گفت «کیف أنعم وصاحب الصور قدالتقمه وحنی بجبهته متی یؤمرفینفخ فیه» قتاده وابوعبیده گفتند صور جمع صورت باشد وهو من باب تمره وتمر ومعنی آنکه روح در صورتهای مردگان دمند تازنده شوند ودر باب صور حدیثی روایت کردند صحیح جامع. أبوهریره روایت کرد از رسول عليه‌السلام که خدای تعالی چون از خلق آسمان و زمین بپرداخت صور بیافرید و باسرافیل داد او بستد ودر دهن گرفت وچشم در زیر عرش کشید تا کی فرماید او را که درصوردم. گفت من گفتم یا رسول‌الله صورچه باشد؟ گفت سروئیست بزرگ و عظیم دور اوچند عرض آسمان و زمین. اسرافیل عليه‌السلام سه‌بار دردمد یکی نفخه فزع باشد وآن آنست که در این آیت گفت. ونفخه دوم نفخهٔ صعق باشد. وسیم نفخهٔ إحیاء باشد که خدای تعالی خلقان را زنده کند خدای تعالی بنفخهٔ اول اسرافیل را فرماید که درصور دم او یکبار در صور دمد دمیدنی که بهرچه در آسمان و زمین برسد الا آنکس که خدای خواهد و خدای تعالی فرماید تا آن نفخ ممدود و مطول کند و آن آنست که خدای تعالی گفت «ما ینظرون إلاّ صیحة واحدة» خدای تعالی عند آن کوهها را برفتن درآرد تا همچنان بروند که ابر رود وزمین بجنبد جنبیدنی که ساکن نشودچه خدای تعالی آنرا بکوهها برجای میدارد که میخهای اوست تا بمانند سفینه و کشتی شودبرسر آب یا آوندی که آویخته ازسقفی که بادبراو میوزد ومیجنباندوهوقوله تعالی «یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة» زمین بجنبد وبجنباند اهلش‌را وآن آنحال باشد که «تذهل کلّ مرضعة عما أرضعت و تضع کلّ ذات حمل حملها» هرزنی شیر دهنده از کودکی شیرخواره مشغول شود و

هر آبستنی بار بنهد که در شکم دارد و کودکان از آن هول پیر شوند و شیاطین از هول و فزع برمند وبپرندوباقطار زمین‌روند وفرشتگان برروی ایشان زدن گیرند تابجای خودآیند ومردم مدهوش گردند ،وبعضی بعضی را ندا می کنند وهو قوله «یوم التناد یوم تولّون مدبرین‌مالکم من‌الله من عاصم » ایشان دراین باشند خدای تعالی فرمان دهد تا زمین شکافته شود از کنار تـا کنار ،کاری عظیم بینند که پیش‌ازآن ندیده باشند ، وچندان خوف وفزع بدیشان رسد که‌جز خدای نداند آنگه درآسمان نگرند آسمان‌را چون‌مهل بینند وآن دُردی زیت باشد پس‌شکافته شود وستارگان از او فرو ریزند وآفتاب وماه گرفته شود و مردگان آن روز از این اهوال و شدائد بیخبر باشند. ابوهریره گفت یارسول‌الله اینان که‌اند که خدای تعالی استثنا کردایشان را بقوله «الا ماشاءالله » گفت ایشان‌شهیدان‌باشند. فزع برزندگانی باشد که‌آنجا باشند وایشان زندگانی باشند بنزدیك خدای تعالی چنانکه گفت « بل‌أحیاء عند ربهم‌یرزقون☆فرحین بمـا آتیهم‌الله من فضله » خدای تعالی ایشان‌رااز این هول ایمن گرداند وآن عذابی باشد علی‌شرار خلق‌الله وهو قوله «یاأیّها الناس اتّقوا ربّکم إن‌زلزلة الساعة شيء عظیم ـ الی قوله ـ ولکنّ عذاب‌الله شدید » آنگه براینجمله باشند چندانکه خدای‌خواهد. آنگه خدای‌تعالی اسرافیل‌را بفرماید که یکبار دیگر در صور در دم و آن نفخهٔ صعق باشد اسرافیل در صور دمد هرچه در آسمان و زمین باشد بمیرندالا آنانکه خدای‌خواهد. ملك‌الموت گوید بار خدایا تو عالمتری هرچه در آسمان‌و زمین بودند بمردند الاّ جبرئیل و میکائیل واسرافیل ومن ، که مانده‌ایم‌زنده و تو خداوندی که مرگ‌را برتو ره نیست حاملان عرش مانده‌اند بار خدایا چه فرمائی اینان نخواهند مردن ؟ حقتعالی گوید خاموش که من مرگ برهمه خلائق نوشته‌ام آنگه فرمان‌دهد که ای جبرئیل و ای میکائیل بمیرید و ایشان بمیرند آنگه حاملان عرش را گوید « موتوا حملة عرشي» بمیرید ای حاملان عرش من ،ایشان بمیرند آنگه اسرافیل را گوید صوربعرش ده و تو نیز بمیر او صور بعرش سپارد و او نیز بمیرد ، آنگه ملك الموت را گوید که مانده است؟ واوعالمتر بآنکه که مانده‌است. گوید بارخدایاازخلقان کس نماند جزمن، وتوعالمتری خدای تعالی گوید تونیزخلقی‌ازخلقان من« مت کما ماتوا» بمیر چنانکه دیگران بمردند تـا هیچکس نماند جز خدای عزوجل. آنگه ندا در دهد که « لمن الملك الیوم » امروز پادشاهی کراست؟ کس‌نباشد که جواب دهد هم او گوید « لله الواحدالقهّار » . و بعضی اهل علم گفتند این‌را روز قیامت گوید و خلقان جواب دهند « لله الواحدالقهّـار » برای آنکه در این وقت شنونده نباشد این کلامی باشد لغو و بی‌فائده وعبث را ماند و از این جواب گفتند که این لغو

و عبث نباشد براى آنكه ممكن بود كه بعضى مكلفان را در اين حكايات لطفى باشد و اينخبر آنگه راست باشد كه مخبر على ماهوبه بود پس بر اين روايت طعنى نيست از اين وجه كه گفتيم آنگه بفرمايد تازمين را بكشندو راست كنند چنانكه گفت « لاترى فيها عوجاً ولا أمتاً » آنگه حقتعالى فرمان دهد تا چهل شبانروز بارانى ببارد مانند آب مردان تااز بالاى زمين دوازده گز بر آيد آنگه چنانكه بباران نبات رويد خداى تعالى گفت گوشت واستخوان و رگ و پى خلقان باين باران برويا ندچون نفسهاى خلقان باز آفريند خداى تعالى گويداى حاملان عرش من زنده شويد زنده شوند. آنگه جبرئيل وميكائيل واسرافيل رازنده كند اسرافيل را « گويد صور بر دار بردارد و در دهن نهد و در او دمد خداى تعالى فرمان دهد تا أرواح بأجساد شود أرواح مؤمنان چون نور ميدرخشدو أرواح كافران مظلم وتاريك بود. اين أرواح برشكل نحل ما بين السماء والارض بايشان مملوشود. آنگه در خياشيم اين مردگان شود درتن ايشان برود آنگه فرمان دهد تازمين شكافته شود ازايشان وايشان از گورها برخيزند «حفاة عراة عزلا بهماً » وذلك قوله «مهطعين إلى الدّاع يقول الكافرون هذا يوم عسر » (فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمٰوات وَمَنْ فِي الأَرْضِ) بترسند هر كه در آسمان وهر كه زمين باشند و اين لفظ اگر چه ماضى است معنى مستقبل باشد ودر قرآن از اين بسيار است وفائده آنكه از قوه و غلبه آنچه لامحال واقع خواهد شد فكان قدوقع پندارى كه در وجود آمد الا آنكه خداى خواهد از شهيدان (وَكُلٌّ أَتَوْهُ داخِرِينَ) حمزه و خلف و حفص خواندند «أتوه» بألف مقصوره على الفعل من الاتيان همه باو آيند و باقى قرّاء بألف ممدود على الفاعل. آنگه نون جمع بيفكند للاضافة، وبيان كرديم كه لفظ كل صالح باشد واحد وجمع را جمع چنانكه در اين آيت هست و واحد قوله « وكلّهم آتيه يوم القيمة فرداً «داخرين » أى صاغرين ذليل ومهين، ونصب او برحال است .

قوله (وَتَرَى الجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً) تو بينى يامحمد كوهها جامد يعنى ايستاده و ثابت (وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ) آنگه آن همچنان رود كه ابر رود تابروى زمين افتدوباز راست شود و ذلك قوله « و يسئلونك عن الجبال فقل ينسفها ربي نسفاً ـ الاية » قتيبى گفت معنى آنست كه توپندارى كه اين كوهها ايستاده است وآن رونده باشد وهرچيز كه بزرگ بودچنين نمايد بخيال چون كشتى كه اهل كشتى پندارند كه ايستاده است وآن رونده باشد (١) واين معنى

(١) بعضى مردمان زمان ما گويند اين آيه دلالت برحركت زمين دارد. واين مسائل ازآنها نيست كه پيغمبران براى بيان آن مبعوث شوند .

شاعر گفت :

بارض مِثْلِ الطَّوْدِ تَحْسَبُ أنّهُمْ وُقوفٌ اجام وَالرِّكابُ تُهَمْلِجُ (١)

(صُنْعَ اللهِ) بصريان گفتند نصب‌او برمصدر است يعنى صنع‌الله صنعاً آنگه فعل بيفكند و مصدر را اضافه كرد با فاعل و كوفيان گفتند نصب او براغراء است كقولهم الهلال والاسد أى أبصر الهلال و احذرالاسد، و اين جايگاه همين خواست يعنى ابصروا صنع‌الله واعلموا صنع‌الله ببينى و بدانى‌صنع خداى تعالى (الَّذي أتْقَنَ كُلَّ شيءٍ) آنخدائى كه همه چيز كه‌آفريد نكو آفريد . قتاده گفت« أتقن» أى أحسن‌وديگران گفتند اى احكم محكم آفريد چنانكه در او خللى و عيبى نباشد نظيره قوله « ما ترى في‌خلق الرحمن من‌تفاوت » (إنّهُ خَبيرٌ بِما تَفْعَلونَ) او دانا است بآنچه شما مى كنيد كوفيان تفعلون خواندند بتاء خطاب ، ديگران‌بياء خواندند خبراً عن‌الغائب .

قوله (مَنْ جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ خَيرٌ مِنْها) هر كه اونيكوئى كند اورابه از آن‌بدهند حسن بصرى گفت مراد بحسنه لاإله الاالله است. قتاده گفت مراد اخلاص است على بن الحسين زين‌العابدين عليه‌السلام گفت مردى بغزا رفت بزمين روم‌و اورا عادت بودى چون خالى بودى‌بآواز بلند لا اله الاالله وحده لا شريك له گفتى يك روز در مرغزارى مى‌رفت بزمين روم و اين‌كلمات بگفت سوارى برون آمد از مراغزار و گفت چه گفتى؟ گفت آنچه شنيدى گفت والله كه اين كلمه‌اى‌است كه‌خدايتعالى گفت« من‌جاء بالحسنة فله خير منها وهم من فزع يومئذ آمنون » أبوداود السبيعى روايت كرد از أبوعبدالله الجدلى كه أميرالمؤمنين على عليه‌السلام گفت ياأباعبدالله ترا خبر دهم بحسنتى كه هر كه آن حسنه كند ببهشت شود و او را به از آن‌بدهند، وبسيّئتى كه هر كه آن‌سيّئه بكند بدوزخ‌شود و هيچ عملى بآن قبول نكنند ازاو . گفتم يا أميرالمؤمنين آن چيست ؟ گفت « الحسنة حبّنا اهل البيت والسيّئة بغضنا » حسنه دوستى مـا است كه أهل البيتيم ، وسيّئه دشمنى مااست. قوله « فله خير منها » اورا به از آن باشد يعنى به از آن‌حسنه

---

(١) عبارت صحيح اين است :

بِأرْعَنَ مثل‌الطود تحسب أنهم وقوف لحاج والركاب تهملج

نويسندگان فارسى زبان از لغت غريب و مكرر سخت بيزارند و محال است آنرا تغيير ندهند بارعن‌را بارض‌ولحاج بلجام مبدل كردند تا با ركاب مناسب شود و تصور كردند ركاب باستعمال فارسى مقصوداست . بارى‌و صف‌لشكرى ميكند مانندكوه كه پندارى‌ايستاده‌اند باآنكه‌مركوب آنان راه‌ميرود .

و آن ثواب و نعیم أبد باشد، عکرمه گفت معنی نه آنستکه به ازآن برای آنکه به از ایمان و کلمهٔ توحید هیچ چیز نباشد، وانما تقدیر آنست که«فله خیر منها»أی من تلك الحسنة خیر و ثواب او را ازآن حسنه خیر و ثواب باشد، و خیر براین قول تفضیل را نباشد بل نیکی‌باشد از نیکی‌ها ، بعضی دیگر گفتند خیر برتفضیل است برای آنکه ایمان فعل بنده است و ثواب فعل خدایتعالی و فعل خدای از فعل بنده به باشد . بعضی دگر گفتند مراد رضای خدا است و رضای خدا به از همه چیز باشد لقوله «و رضوان من‌الله اکبر » محمد بن کعب و عبدالرحمن‌بن زید گفتند « فله خیر منها » یعنی بیش از آنکه یکی را ده بدهند کقوله « من جاء بالحسنه فله عشر أمثالها » و این‌أقوال که گفتند در تأویل«خیرٌ منها» متعسّف‌است . برای آنکه گفتند که پنداشتند خللی راه یابد اگرمطلق گویند و این‌نه چنانست که ایشان گمان بردند برای‌آنکه خدای گفت او را به از آن باشد یعنی‌ثواب، و ثواب نفع باشد مستحق با تعظیم و تبجیل ، و این بنده را به باشداز طاعت که طاعت تکلیف باشد و تکلیف کلفت ومشقّت بود و نعمتوراحت بهرحال به ازمشقّت و رنج باشد ، و آنکه قدر استحقاق هر فعلی جز خدای نداند چنانکه در خبر آمد که بنده رایك تسبیح چندانی ثواب دهند که ملك دنیا یا بیشتر (وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ) کوفیان بتنوین (۱) خواندند ونصب « یومئذ »برظرف واین قراءت‌عبدالله مسعود است ، و باقی‌قرّاء بر اضافت و کسر میم بی‌تنوین فَزَعِ يَوْمِئِذٍ و ایشان از ترس‌آن روز ایمن باشند و این قراءت بهتر است برای آنکه آنجا فزع معرّف‌باشد و بر این قراءت منکّرچنانکه معنی آن باشد که یك فزع‌بود، ویك فزع بیش باشد آن روز بل آن روز همه فزع باشد .

(وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ) ابراهیم گفت مرادبسیّئه شرك است و مراد بحسنه ایمـان . گفت بیانش آن‌خبر که «ثمن‌الجنّة لاإله‌إلاّالله» (فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ) روی های ایشان در دوزخ افکنند و روی کنایتست از جمله ایشان چنانکه گفت «وجوه یومئذناضرة » «ووجوه یومئذ مسفرة» وجزآن یعنی ایشان‌را در دوزخ أفکنند ، وگفتند معنی آنست که‌ایشان را بروی سرنگون دردوزخ أفکنند (هَلْ تُجْزَوْنَ) این از جملهٔ آن جایها است که قول‌در او محذوف‌است یعنی وقیل لهم وگویند ایشان را که شمارا جزاء کردند الابآنچه کرده‌بودی؟

(إِنَّمَا أُمِرْتُ) آنکه حقتعالی رسول را گفت بگو این قوم را که مرا فرموده اند که

---

(۱) یعنی بتنوین فزع.

خدای این شهررا پرستم که حرام کرد آنرا یعنی مکه که خدای آنرا حرام کرده استومأمن ساخته تا درو هیچ خون نریزند ، و هیچ صید نیازارند ، و هیچ درخت او نبرند ، و بر کسی ظلم نکنند، و گیاه او ندروند.وعبدالله‌عباس‌درشاذخواند«الّتی حرّمها»چنانکه‌با بلدة‌راجع باشد (وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ) و او راست همه چیز یعنی خدای‌را بخلق و ملك وملك(وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ) ومرا فرموده‌اند که ازجملهٔ مسلمانان باشم .

(وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ) و مرا فرموده‌اند تا قرآن خوانم (فَمَنِ اهْتَدَى) هر که او ره راست بدست آورد اختیار ایمان و طاعت کند برای خود ، و هر که گمراه شود ضلال اوبر او باشد یعنی نفع و ثواب طاعت او بکسی دیگر ندهند، و مضرت و عقاب و معصیت اوبر کسی دیگر ننهند (فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ) بگو که من از جملهٔ واعظان وترسانندگانم بر- من بیشتر از اعذار و اندارنیست. گفتند این آیت بآیت قتال منسوخست .

(وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ) وبگوسپاس‌خدای را (سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا) آیات خود با شما نماید و شما آنرا بشناسید ، گفتند یعنی روز بدر ، و نظیره قوله « سیریکم آیاتي فلا تستعجلون » مجاهد گفت من آیات خود بشما نمایم در تن‌های شما و در آسمان و زمین و أحوال و أرزاق شما نظیره قوله «سنریهم آیاتنا في‌الافاق و في أنفسهم » (وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ) و خدای تو غافل نیست از آنچه اینان می کنند ، و مورد آیه مورد تهدیدووعید است . یعنی تا جزا دهد هریکی‌را بروفق عمل او .

(((سورة القصص)))

بدانكه اين سوره مكي است در قول حسن و عطا و عكرمه و مجاهد و قتاده و دراوهيچ ناسخ و منسوخ نيست . عبدالله عباس گفت يك آيه ازاو بمدينه فرود آمد ، وگفتند بجحفه ، و هي قوله « إنّ الذي فرض عليك القرآن لرادّك إلى معاد » واين سوره هشتاد و هشت آيه است ،وهزاروچهارصدوچهل‌ويك كلمه‌است . وپنج‌هزار و هشتصد حرفست. اُبي كعب‌روايتكرداز رسول ﷺ گفت هر كه اوطسم قصص بخواند هيچ فرشته نماند إلا برصدق او گواهي دهدروز قيامت كه او صادق بود في قوله « كلّ شيء هالك إلا وجهه و له الحكم و إليه ترجعون »

(((سورة القصص ثمان وثمانون آية وهي مكية)))

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندۀ مهربان

طسٓمٓ (١) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (٢) نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسىٰ وَ فِرْعَوْنَ

اين است آيتهای كتاب هويدا میخوانيم بر تو از خبر موسی و فرعون

بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٣) إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاَ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعاً

بحق برای گروهی‌كه ميگروند بتحقيق فرعون علو كرد در زمين وگردانيد اهل آن را فرقه ها

يَسْتَضْعِفُ طَآئِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَآءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَآءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ

ضعيف ميشود گروهی از آنها سر ميبرند فرزندان شان را و زنده ميگذاشت زنهاشان را بتحقيق او بود از

الْمُفْسِدِينَ (٤) وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ

تبه كاران و ميخواهيم كه منت نهيم بر كسانيكه ضعيف شدند در زمين وگردانيديم آنها را

أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (٥) وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ

پيشوايان وميگردانيم آنهارا ميراث‌برندگان و فرمان روا سازيم آنها را در زمين و بنمائيم فرعون را

وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (٦) وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسىٰ

وهامان را و لشكرشان‌را از آنها آنچه بودند ميترسيدند و وحی كرديم بسوی مادر موسی

أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لا تَخافِي وَلا تَحْزَنِي إِنّا
که شیر بده او را پس چون ترسیدی بر او پس‌بینداز او را در دریا و نترس و اندوه مدار بتحقیق ما

رادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷) فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ
بر گرداننده‌ایم او را بسوی تو و گردانندهایم او را از فرستادگان پس جستند او را آل فرعون تا باشد

لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما كانُوا خاطِئِينَ (۸)
مر آنها را دشمن و اندوه بتحقیق فرعون و هامان و لشکر آنها بودند گنه‌کاران

وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لا تَقْتُلُوهُ عَسى أَنْ
و گفت زوجه فرعون روشنی چشم است مرا و ترا نکشید او را شاید اینکه

يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (۹) وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسى
سود برساند ما را یا بگیریم اورا فرزندی وآنها نمی فهمند و گردید دل مادر موسی

فارِغاً إِنْ كادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلا أَنْ رَبَطْنا عَلى قَلْبِها لِتَكُونَ مِنَ
فارغ از غم بتحقیق نزدیك بود آشکار کند آن را اگر نه آن بودکه قوی‌گردانیدیم بر دل او تا باشد از

الْمُؤْمِنِينَ (۱۰) وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ
گروندگان و گفت مرخواهرش را پس جوئی کن او را پس دید او را خواهرش از دور و آنها

لا يَشْعُرُونَ (۱۱) وَ حَرَّمْنا عَلَيْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ
نمی‌فهمیدند و منع کردیم بر او هر پستان را از بیش پس‌گفت آن زن آیا راه نمائی کنم شما را

عَلى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ ناصِحُونَ (۱۲) فَرَدَدْناهُ إِلى
برخانوادهٔ که کفالت کنند اورا برای شما وآنها مراورا اندرزگویانند پس بازگردانیدیم اورا بسوی

أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُها وَلا تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
مادر او تا روشن شود چشم او و محزون نباشد و بداند که وعده خدا راست است ولکن بیشتر

لا يَعْلَمُونَ (۱۳) وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوى آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً
آنها نمیدانند و چون رسید بلوغ خود را و تمام خلقت شد دادیم او را حکم و دانش

وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (١٤) وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا
واين چنين جزا دهيم نيكو كاران را و درآمد مدينه را بر هنگام بي خبری از اهل آن
فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ
پس يافت در آن دومرد كارزار ميكردند اين از دوستانش و اين يكی از دشمنانش پس فريادجوئی كرد
الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسىٰ فَقَضىٰ عَلَيْهِ قَالَ هٰذَا مِنْ
آنكه از دوستانش بود بر آنكه از دشمنانش بود پس مشتی زد اورا موسی پس كشت او را گفت اين از
عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ (١٥) قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي
كار ديواست بتحقيق اودشمنی گمراه كننده هويدااست گفت پروردگارا بتحقيق من ستم كردم خودم را
فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (١٦) قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ
پس بيامرزمرا پس آمرزيد اورا بتحقيق اواست آمرزنده مهربان گفت پروردگارا بآنچه نعمت دادی
عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ (١٧) فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ
بر من پس هرگز نشوم پشتگاه برای گنهكاران پس گشت در شهر ترسناك منتظر ضرر قبطيان
فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ (١٨)
پس آن كسيكه نصرت طلبيد ازاو ديروز فرياد رسيد اورا گفت مراورا موسی بتحقيق توگمراهی آشكارا
فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسىٰ أَتُرِيدُ
پس چون خواست كه سخت بگيرد بآنكه او دشمن است مر آنها را گفت ای موسی آيا ميخواهی كه
أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّاراً فِي
بكشی مرا چنانكه كشتی تنی را ديروز نمی خواهی مگر آنكه باشی تو ستمگر در
الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ (١٩) وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا
زمين و نمی خواهی كه باشی از اصلاح كنندگان و آمد مردی از دور تر
الْمَدِينَةِ يَسْعىٰ قَالَ يَا مُوسىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ
شهر شتاب ميكرد گفت ای موسی بتحقيق اين گروه مشورت ميكنند دركار تو تابكشند تورا پس بيرون رو
إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ (٢٠) فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي
بتحقيق من مرترا از ناصحانم پس بدر شد ازآن ترسناك منتظر صدمه گفت پروردگارا برهان مرا

مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٢١) وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَآءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسٰى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي
از گروه ستمکاران و چون روکرد بسمت مدین گفت شاید پروردگار من آنکه رهبری کند مرا
سَوَآءَ السَّبِيلِ (٢٢) وَ لَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ (٢٣)
راست راه را و چون درآمد آب مدین را یافت برآن گروهی از مردم آب میکشند مواشی‌را
وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي
ویافت ازعقب‌آنها دوزن‌را ازآب میراندندگوسفندان خود راگفت چیست‌کار بزرگ شماگفتندآب نمیدهیم ما
حَتّٰى يُصْدِرَ الرِّعَآءُ وَ أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ (٢٤) فَسَقٰى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلّٰى إِلَى
تا بازگردند چوپان ها وپدر ما پیری بزرگ است پس آب خواست برای آنها پس بازگشت بسوی
الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (٢٥) فَجَآءَتْهُ إِحْدٰيهُمَا
سایه پس‌گفت پروردگارا بتحقیق مراآنچه فرستادی بسوی‌من ازخیر محتاجم پس‌آمداورا یکی‌آنها
تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَآءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ
میرود برو به شرم گفت بتحقیق پـدر من میخواندت تا پاداش دهـد تورا مرد آنچه آب دادی
لَنَا فَلَمَّا جَآءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ
ما را پس چون آمد او را خواند بر او حکایت هـا را گفت مترس رها شـدی از
الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٢٦) قَالَتْ إِحْدٰيهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ
گروه ستم کاران گفت یکی از آن دو ای پدر مزدور گـیر او را بتحقیق بهتر کسی است که
مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (٢٧) قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ
اجیر گرفتی توانای امین است گفت بتحقیق من میخواهم که نکاح کنم تورا یکی ازدو دخترم را
هَاتَيْنِ عَلٰى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَ مَا أُرِيدُ
این دو را بر آنکه مزدور باشی هشت سال پس اگر تمام کنی ده را پس از نزد تو است و نمی‌خواهـم
أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَآءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (٢٨) قَالَ ذٰلِكَ بَيْنِي
آنکه مشقت نهم برتوزودباشد بیابی مرا اگرخواهدخداوند ازجمله شایستگان گفت‌این‌استمیا نه من
وَ بَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَ اللّٰهُ عَلٰى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (٢٩).
و میانه تو هرکدام دو مدت راکه برآوردم پس نیست ستمی‌بر من وخدا برآنچه میگوئیم وکیل‌است

قوله تعالى (طسٓمٓ ★ تِلْكَ آياتُ الكِتابِ المُبِينِ - الآية) حقتعالى در اين سوره همچنانكه دردگر سورهها كه رفت اين قسم ياد كرد كه اين آيات كه در اين قرآن است آيات كتابى است روشن بيان كننده . آنكه گفت :

(نَتْلُوا عَلَيْكَ) ما برتو مى‌خوانيم از خبر موسى و فرعون بدرستى وراستى ، « من » تبعيض راست براى آنكه جملهٔ قصهٔ موسى در اين سوره نيست، وگفت بحق وصدق مى‌خوانيم تا كسى را شبهتى نباشد بر آنكه اين قصه راست است يا دروغ . يا در او تفاوتى و كما بيشى هست . آنكه گفت (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) مااين قصه براى قوم مؤمنان مى‌خوانيم اگرچه قصه براى مؤمن و كافر است، مؤمنان‌را بذكر تخصيص كرد براى آنكه منتفع ايشانندبآن، آنكه در قصه فرعون گرفت و گفت :

(إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِي الأَرْضِ) فرعون در زمين - گفتند مرادزمين مصر است - علو و تكبّر وترفّع كرد و أهل آن زمين را بچند فرقه كرد هر فريقى را بخدمتى مشغول كرد (يَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ) گروهى را از ايشان ضعيف گرفت و آن بنى‌اسرائيل بودند (يُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ) پسران ايشان را مى كشت بتهمت موسى، وزنان و دختران ايشان رارها مى كرد . آنكه برجمله گفت او ازجمله مفسدان بود، آنكه گفت :

(وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْضِ) ومااراده‌داريم يعنى‌خواستيم كه منت نهيم بر آنانكه ايشان را مستضعف بكردند و ضعيف داشتند درزمين مصرازبنى‌اسرائيل (وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً) ايشان‌را امامانى كنيم كه مردم بايشان اقتداء كنند درخيرات. اين قول عبدالله عباس است . قتاده گفت يعنى ايشان را پادشاه ووالى كنيم بيانه قوله « و جعلكم‌ملوكاً» مجاهد گفت ايشان را داعيان خير كنيم (وَنَجْعَلَهُمُ الوارِثِينَ) و ايشان را بوارث مال فرعون و قوم او كنيم پس آنكه ايشان را هلاك كرده باشيم . و أصحاب ما روايت كردند كه آيت در شأن مهدى عليه‌السلام آمد كه خداى او را وأصحاب او را از پس آنكه ضعيف ومستضعفند منت نهد بر ايشان، ومراد بزمين جمله زمين دنياست ، وايشان را امام كند در زمين ، وايشان را وارث كند ، و اين قول اولى‌تر است از آنجا كه موافق ظاهراست (١) از چند وجه :يكى

(١) بنابراين آيه مباركه «ونريد» جمله معترضه است متضمن قاعده كلى اجتماعى‌كه سنت الهيه بر آن جارى است و مانند آن درقرآن بسيار است در ميان حكايتى جمله متضمن حكمت وپندى‌مناسب ايراد ميفرمايد چنانكه در خلال قصه داود و جالوت‌ميفرمايد «ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض‌لفسدت الارض » ودراين آيه كلمهٔ «نريد»فعل مضارع است و دلالت براستمرار اراده ميكند خاص به‌حضرت*

أرض بلام تعريف جنس برعموم حمل کردن اولی‌تر باشد . دگر لفظ امام در حق او حقیقت و در حق بنی‌اسرائیل مجاز . دگر آنکه وارث باو لایقتر است از آنجا که باز پسین ائمه است و او وارث همهٔ گذشتگان باشد و بدامن قیامت متصل بود دولت او و مثله قوله «ولقد کتبنا في الزبور من بعد الذّکر أنّ الارض یرثها عبادي الصالحون» قوله (وَنُرِيَ) حمزه و کسائی و خلف خواندند و «یری فرعون و هامان» بیاء مفتوح و رفع فرعون وهامان و جنود ، باسناد الفعل الیهم ، و باقی قرّاء «و نري» بنون مضموم و کسر راء و نصب ما بعدها علی انه مفعول ، ومعنی قراءت دوم آن باشد که باز نمائیم ما فرعون و هامان و لشکرش را ازان بنی‌اسرائیل آنچه ایشان از آن حذر می کنند از هلاك ، یعنی آن متکبران را بر دست این مستضعفان هلاك کنیم و براین قراءت آیه عطف باشد بر آیهٔ مقدّم ونصب «نريَ» عطف بر «أن نمنّ» باشد .

قوله (وَأَوْحَيْنا إلىٰ أُمِّ مُوسىٰ ـ الآية) قتاده گفت این وحی إلقاء فی‌القلب است نه وحی پیغمبری است ، گفت ما در دل او أفکندیم و نـام مادر موسی یوخابد بنت لاوی بن یعقوب بود ، و گفتند این وحی بمعنی أمر است . خدای تعالی او را فرمود که او را شیر ده یعنی موسی را و او را در رود نیل أفکن و هیچ مترس و أندوه مدار که مـا او را با تو دهیم ، واورا از جملهٔ پیغمبران کنیم. أهل بلاغت گفتند این آیه از جملهٔ آنست که در بلاغت بغایت است برای آنکه در او دو خبر است ، و دوأمر ، ودو نهی ، و دو بشارت ، أما دوخبر «أوحینا» و «خفت» و أما دوأمر «أرضعیه» «فألقیه» أما دو نهی «لا تخافي ولا تحزني» وأما دو بشارت «إنّا رادّوه الیك و جاعلوه من المرسلین» عطا وجبیر و مقاتل وضحاك گفتند از عبدالله عباس که فرعون در خواب دید آتشی از بیت المقدس بر آمدی و گرد مصر در آمدی و قبطیان را و سراهای ایشان را بسوختی و بنی‌اسرائیل را تعرّض نکردی . علمای قوم خود را بخواند و تعبیر این خواب را از ایشان پرسید . جواب فرعون گفتند از این شهر مردی بیرون آید که هلاك قوم تو بردست او باشد و این أوان ولادت او است . بفرمود تا جماعتی را برزنان آبستن بنی ـ اسرائیل گماشتند تا هر مولودی که بزاد آنچه پسر بود می کشتند ، وآنچه دختر بود رها می کردند. وهب گفت در طلب موسی نود هزار کودك را بکشتند . عبدالله عباس گفت چون بنی‌اسرائیل در مصر بسیار شدند بر مردمان تطاول کردند و معاصی آشکار کردند ، و خیار ایشان دست از أمر معروف و نهی منکر بداشتند خدای تعالی قبطیان را بر ایشان گماشت تا ایشان را مستضعف بکردند و

* موسی(ع) و بنی‌اسرائیل نیست وغلبه اهل حق بر باطل آنکه غلبه تام وکامل باشد در آخر الزمان خواهد بود چون حجت خدا ظاهر شود و بنابراین جنود فرعون وهامان پیروان آنانند تا قیامت .

بنده گرفتند وبیگار فرمودند تا آنگه که خدای ایشان را برهانید بموسی پس چون حمل وأثر آن بمادر موسی پیدا شد خبر دادند او را که زن عمران آبستن است او کس فرستاد زنان را تا ببینند بیامدند و اختبار کردند هیچ أثر ندیدند. هر گه که دست بر شکم او نهادند کودك با پشت اومی‌رفت و می‌چسبید چنانکه أثر آن معلوم نمی‌شد برفتند و فرعون‌را گفتند هیچ‌اثری نیست و أصلی نیست این حدیث را. چون حمل براو گران شد و وقت وضع حمل نزدیك آمد از جملهٔ قابلگان که ایشان را بر این کار گماشته بودند یکی بود که او با مادر موسی دوستی داشتی چون درد زادن گرفت او را کس فرستاد و این قابله را حاضر کرد او را گفت بدانکه حالی چنین پیش آمد و این دوستی که مرا با تو است باید تا مرا نفعی کند بوقتی اگر ممکن باشد که مرا یاری دهی براین وضع واین حدیث پوشیده‌داری، گفت همچنین کنم. چون این حدیث بشنید در دل گرفت که فرعون را خبر دهد اگر مولود پسر باشد. چون مادر موسی بار نهادی نوری از میان چشمهای او بتافت که چشمهای ایشان رامتحیّر کرد، ودوستی او در دل قابله افتاد سخت، روی بمادر موسی کرد و او را گفت همه عزم من آن بود که اگر این مولود پسر باشد یا بکشم این را یا فرعون را خبر دهم اکنون چون او را بدیدم دوستی‌از او در دل من افتاد، واین نورروی‌او گواهی میدهد که این آن کودك است که دشمن ما وفرعون هست، و هلاك ما و فرعون بردست او باشد، ولیکن دوستی او رها نمیکند مرا که مکروهی باو رسانم. اورا نگاهدار از فرعون و قومش چون قابله از سرای مادر موسی بیرون شدبعضی عیون و جواسیس او رابدیدند خبر بفرعون دادند تفحص کننده‌ای را فرعون فرستاد تابنگرد کسی بیامد و او راخبر کرد. او موسی را در خرقه پیچید و در تنور نهاد. خالهٔ موسی درآمد و نیك نگاه کرد و آتش در تنور نهاد و تنور بتافت تا نان پزد قوم فرعون در آمدند و سرای بجستند و بنگریستند هیچ کودك ندیدند وتنوری دیدند آتش از آن‌زبانه میزند برفتند. چون مادر موسی باز آمد خواهر را گفت کودك را چه کردی گفت ندیدم او را. گفت منش در تنور نهادم چون در نگریدند موسی در میان آتش بودو آتش گرد او میگردید واورا گزندنمیکرد، دل خوش شدند و او را بر گرفتند، أهل معنی اشارت کردند که خدای تعالی برای آن چنان ساخت تا آنگه که او را گوید «فألقیه في‌اليمّ» او را بآب أفکن واثق باشد بآنکه خدائی که او را در آتش نگاهداشت در آب هم نگاهدارد، وروایت دیگر آنست که تنور بآتش‌میجست مادر موسی چون بشنید که قوم فرعون بردر سرای آمدند از هوش‌شد وعقل‌ازاو برفت‌ندانست که کودك را چه کند در تنور انداخت و او بگریخت. ایشان در آمدند و گفتند این زن قابله

چه‌کار داشت اینجـا گفت او با مـا آشنائی داشت بپرسیدن ما درآمد . برفتند چون چیزی ندیدند مادر موسی دختر را گفت کودك را چه کردم (١) ؟ گفت ندانم ساعتی بود آواز او از تنور آتش برآمد برخاستند و بنگریدند آتش بر او بَرد وسلام شده بود و او را بر گرفتند و مدتی پنهان میداشتند ، چون طلب سخت شد خدای تعالی در دل او أفکند که او را در تابوتی نه و در رود نیل أفکن . او بیامد و درودگر را گفت تابوتی کن باین اندازه . درودگر قبطی بود گفت چه خواهی کردن آنرا ؟ گفت بکار میآید مرا ، الحاح کرد ، مادر موسی نخواست تا دروغی گوید گفت کودکی هست مرا میخواهم تا در تابوت او را پنهان کنم که از فرعون‌می‌ترسم براو، او تابوت بساخت و براثر او برفت و خانه او بشناخت آنگه بیامد تا گماشتگان این کار را خبر دهد . خدای تعالی زبانش ببست تا چندانکه خواست که سخن گوید نتوانست اشاره میکرد نمیدانستند که چه میگوید چون بسیاری اشـاره کرد و مفهوم از او چیزی نشد گفتند دیوانه است او را بزدند و براندند چون بدکان آمد زبانش گشاده شد دگرباره برفت تا خبر دهد دگرباره‌زبانش بسته شد ، و چشمش مکفوف شد تا چیزی نتوانست گفتن وچیزی ندید ٠ دیگر باره بزدند و براندند چون با دکان آمد زبانش گشاده شد دگر باره برفت‌تاخبر دهد زبانش بسته شداو میآمد در وادی افتاد با خود گفت این مولود آنست که مطلوب‌فرعون است و این آیات علامت آنستکه برحق است اگر خدای تعالی دگر باره زبان و چشم من با من دهد من باو ایمان آرم ٠ خدای تعالی از او صدق دانست چشم و زبان او باو داد او بیامد و بدر سرای مادر موسی آمد واینقصه بـاز گفت و بموسی ایمان آورد و مؤمن آل فرعون‌بود حبیب النجار (٢) ، که خدای تعالی در حق او گفت « و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه » مادر موسی تابوت را بقیر کرد و موسی رادر او نهاد و در رود نیل افکند ورود نیل که در مصر میرود ازآن شعبه‌ها بر گرفته بودند فرعون شعبه‌ای بزرگ در سرای خود آورده بود بستانیٔ ساخته و در او حوض کرده تا آب آنجا درآمدی و برهی دیگر بارود رفتی فرعون

(١) خواه مادر موسی خود فرزند را در تنور نهاده و خواه خاله او تنور را آتش‌کرده مقصود از این قصه حاصل است‌که چون خداوند مشیتش بچیزی تعلق‌گیرد بانجام رسد و چـون اراده او زنده مـاندن موسی‌علیه‌السلام بوداو رادرهرسختی و مصیبت حفظ کرد هرچند ندانیم از این دو روایت کدام صحیح است و شاید هم صحیح روایت دیگری باشد که ما ندیده‌ایم .

(٢) مشهور این است‌که حبیب نجار از مؤمنین بعیسی علیه‌السلام بود و شاید این‌جا بر راوی اشتباه شده نام حبیب‌را باشتباه آورده‌است .

بر کنارهٔ حوض تخت نهاده بود تنزه را و با آسیه نشسته خدای تعالی فرشته‌ای بر آن تابوت گماشت تا آنرا بشعبهٔ سرای فرعون راند چون‌در سرای بستان (۱) رفت و بحوض آب در آمد در نگرید تابوتی دید مقیر فرعون گفت بگیرید بر گرفتند وپیش او بردند تابوتی بود وقفلی براو نهاده چندانکه خواستند تا بشکنند یابگشایندممکن نبود آسیه گفت بمن دهید اورا چون باو دادند او قفل بگشاد و در نگرید کودکی دید و از میان چشمهای او نوری تابان وانگشت در دهن گرفته واز او شیر می‌مکید خدای تعالی دوستی اودر دل آسیه افکند او را پیش‌فرعون برد فرعون چون او را بدید خوش آمد ودوست گرفت اورا .

وروایتی‌دیگر آنستکه آسیه‌را برصی‌براندام‌پیدا شده‌بود که‌اطباء‌ازاو عاجز آمدندفرعون أطباءواهل‌علم‌را حاضر کردجماعتی که‌ایشان اهل‌علم‌بودندو کتب اوائل خوانده بودند او را گفتندمااین‌در کتب‌أوائل‌خوانده‌ایم که دوای‌این‌از حهت رود نیل باشد که دراین‌تاریخ در فلان سال‌و فلان ماه وفلان‌روز دراین رود کودکی‌رایابند درتابوتی که‌آب دهن آن کودك‌این علت‌را سود دارد. فرعون کسان‌را بر گماشت‌تا بر آن‌رود نیل میبودند تا تابوتی‌چنین‌پیدا شد بگرفتند و پیش‌فرعون بردندچون‌آسیه سر تابوت‌باز کردوموسی رابر کنار گرفت‌آب دهن اوبر گرفت و بر آن برص‌مالیددر حال خدای‌تعالی‌شفاداد. اورادر بر گرفت وبوسه‌برروی‌اوداد واورادوست داشت . جماعتی که اورا میدیدند گفتند یا ملك ما را گمان چنین است که این همان مولوداست که مطلوب تو است اینرا بباید کشت فرعون همت کرد تا او را بکشد آسیه گفت « قرّة‌عین‌لي ولك عسی‌أن ینفعنا اونتّخذه‌ولداً » فرعون گفت اکنون چون‌تو شفاعت میکنی اورا بتوبخشیدم اما قرّت عین لك لالي اوروشنائی چشم تو است از ان من نیست اهل اشارت گفتند خدای تعالی از برکت این گفتار آسیه را هدایت داد و اگرفرعون هم این گفته بودی‌اورا نیز هدایت‌دادی ولیکن چون شقاوت براو غالب بود آنچه سبب لطف او بود اختیار نکرد آسیه را گفتند چه‌نام نهی او را گفت موسا لانه وجد بین الماء والشجر برای آنکه او را ازمیان آب و شجر یافتند و ذلك قوله تعالی :

(فَالتَقَطَهُ آلُ فِرعَونَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا) تا ایشان‌رادشمن باشد و اندوه ، و این لام لام غرض نیست ، برای آنکه ایشان را غرض نه این بود ، بل غرض ایشان آن بود که خدای تعالی گفت « قرة عین لی و لك » ولیکن چون در سابق علم خدای

---

(۱) سرا بستان حیاطی است کنار منزل که در آن درخت و سبزه وگل و امثال آن کارند .

عزّوجل چنین بود که لامحال دشمن ایشان خواهد بودن وحزن ایشان. خدای تعالی گفت پنداری خود او را برای این کار برگرفتند. و این لام را لام عاقبت خوانند و چند جای ذکر او برفت و شواهد او گفته شد از اشعار، بعضی دگر گفتند التقاط در این موضوع از قول عرب است که ایشان گویند رایت فلاطاً التقاطاً ای فجأة من غیر قصد ولا طلب وقال الراجز :

وَ مَنْهَلٍ وَرَدْتُهُ التِقاطاً　　　لَمْ أرَ إذْ وَرَدْتُهُ فُرّاطاً (١)

و لقطه از آنجا است برای آنکه ناگاه یابند بی‌قصد وطلب پس معنی این باشد که وجده آل فرعون فجأة فأخذوه کما اخذ اللقطة «لیکون لهم عدواً و حزناً» کوفیان خواندند حُزناً بضم حاء وسکون الزای، و باقی قراء حَزَناً بفتح حاء وزای وهما لغتان کالبُخْل والبَخَل والعُدْم والعَدَم والسُقْم والسَقَم (إنَّ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَجُنُودَهُما كانُوا خاطِئِينَ) که فرعون و هامان و لشکرشان گنه‌کار بودند یقال خطيء اذا أثم فهو خاطيء واخطأ اذا لم يصب الغرض فهو مخطيء :

(وَقالَتِ امْرَأتُ فِرْعَوْنَ) و او آسیه بنت مزاحم بود (قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ) ای هو قرّة عين لي ولك. این کودك روشنائی چشم ما باشد مرفوعست برخبر مبتداء محذوف (لا تَقْتُلُوهُ) مکشی او را (عَسى أنْ يَنْفَعَنا) باشد که ما را در این نفعی باشد تا او را بفرزند گیریم (وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ) و ایشان نمیدانند که مآل کار ایشان بکجا خواهد رسید

(وَأصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسى فارِغاً) گفت در روز آمد دل مادر موسی فارغاً پرداخته. بیشتر مفسّران گفتند از حزن واندوه و خوف برموسی عليه السلام بر آن وحی که در دل او افکنده بودند بعضی دیگر گفتند دل اودر روز آمد فارغ و پرداخته از همه چیزی إلاّ ذکر موسی عليه السلام. گفتند چون مادر موسی موسی را بدریا افکند شیطان بیامد و گفت چیست اینکه کردی اگر فرعون او را بکشتی ترا برآن مزدی بودی، اما چون تو کشتی او را هم آن مزد برخویشتن تباه کردی و هم فرزند را هلاك کردی هم مستحق عقوبت شدی، دلش تنگ شد و اندوهناك شد خدای تعالی لطف کرد با او تا او متسلّی شد و دلش از آن وسواس فارغ شد پس قولی دیگر آنست که اصبح فؤاد ام موسی فارغاً من وسوسة الشيطان، بعضی دگر گفتند چون خبر باو رسید که موسی بدست فرعون افتاد چندان رنج و ألم و غم بدل او رسید که وحی فراموش کرد که خدای تعالی در دل او افکنده بود، خدای گفت «أصبح فؤاد امّ موسى فارغاً» أی بالنسیان من

(١) چه بسا آبخورگاه که ناگهان در آن وارد شدم و ندیدم کسی پیشی گرفته باشد بر من وقتی وارد آن شدم.

الوحي الذي أوحي اليها، کسائی گفت فارغاً ای ناسیاً . ابوعبیده گفت فارغاً من الحزن خالی شد دلش از حزن آنکه میترسید که او غرق شده باشد ، و گفتند اشتقاق این لفظ از قول عرب است که گویند ذهب دم فلان فرغاً ای باطلا چون در اودیت و قودنباشد. قال الشاعر :

فإن تك أذواد أصبن ونسوة فلن تذهبوا فرغاً بقتل حبال (١)

پس بر اینقول فارغاً هم خالیاً باشد لاهمّ فیه ولا حزن کالدم الفرغ الذي لادية فيه ولا قود . العلاء بن زيد گفت فارغاً نافراً ، ابن محیصن خواند و فضالة بن عبيد بعين نامنقوط وبزای منقوط من الفزع دل او ترسناك شد (إن كادت لتبدي به) إن مخففه است از ثقيله ، والتقدير إنّها كادت لتبدی به بنزدیك بود که اظهار کند آنکار را که پوشیده میداشت از سختی غم که بدل اورسید. عبدالله عباس گفت نزدیك بود تا گوید وا ابناه . مقاتل گفت چون دید که موج آن تابوت را بربالا میبرد و بزیر میآورد صبرش نماند خواست تا جزع کند و اینکار آشکارا کند. کلبی گفت این آنگاه بود که فرعون موسی را بفرزندی پذیرفت مردمـان بگفتند موسی بن فرعون او را خوش نیامد نزدیك بود تا بگوید موسی ابنی و ابن عمران ، بعضی دیگر گفتند ضمیر عاید است با وحی یعنی نزدیك بود که آن وحی که القاء کردیم در دل او آشکارا کند (لولا أن ربطنا على قلبها) اگر نه آنستی که ما دل او برجای بداشتیم بالطاف وعصمت (لتكون من المؤمنين) تا او از جمله مؤمنان باشد .

(وقالت لأخته قصيه) گفت مـادر موسی خواهر موسی را و نامش مریم بود «قصيه» ای ابتغی اثره برپی او برو تا خبر وحال او بدانی که کجا رسد ، وقِصه از آنجاست که تتبع اثر گذشتگان باشد ، وقُصه هم از آنجاست طرّه را که مویها بریك نسق متتابع باشد (فبصرت به) بدید او را يقال : بصر به و ابصره بمعنی ، و گفتند بصر به بلیغتر باشد از ابصره (عن جنب) ای عن بعد از دور بدید او را . عبدالله عباس گفت ابصر عن جنب آن باشد که چشم در نظر دور بیندازد و آنچیز باو نزدیك باشد ، قتاده گفت آن باشد که دزدیده بچیزی نکرد و نماید که غرض من نه آنست. نعمان بن سالم خواند درشاذ عن جانب ای عن ناحية (وهم لا يشعرون) وایشان ندانستند که اوخواهر اوست .

(وحرمنا عليه المراضع من قبل) گفت حرام بکردیم براو یعنی باز داشتیم اورا از آن و اصل او در لغت منع باشد ، و منه الحرمان والحرمة و الاحترام . نه آنستکه تحریم

(١) اگر چند چهارپا یا چند زن اسیر شدندپس خون شما هرگز بهدر نخواهد شد بکشته شدن حبال و حبال ظاهراً نام مردی است .

شرعی بود اینجا بنهی، معنی آنستکه بغضناعلیه چنان ساختیم که شیر هیچ زن اورا خوش نیامد تا امتناع کرد از آن چنانکه ازمحرّمات امتناع کند کما قال الشاعر :

جاءَتْ لِتَصْرَعَني فَقُلْتُ لَهَا اقْصِري　　إنّي امْرُءٌ صَرْعي عَلَيْكِ حَرامٌ (١)

ای ممتنع ای ممنوع ومراضع جمع مرضعه باشد وآن جای شیر خوردن بود یعنی پستانهای زنان تا هیچ فرا نمی‌ستد « من قبل » از پیش آنکه خواهر موسی آنجا آمد و آنچنان بود که چون آن‌را بر گرفتند و دل براو نهادند و او را بفرزندی خواندند برای او دایگان آوردند و شیر هیچ‌زن‌را نگرفت چندانکه آوردند و آزمایش کردند و خواهر او از دور آن حال می بدید و می‌شنید عند آن حال گفت (هَلْ أدُلُّكُمْ عَلىٰ أهْلِ بَيْتٍ) حقتعالی منع کرد موسی را از آنکه شیر ناپاکان خورد تا گوشت و رگ و پی او بآن پرورده نشود ، چون تربیت بشیر کافران روا نباشد که روا نباشد که ولادت از کافران و کافرات باشد موسی را ، گفت خواهرش ره نمایم شما را بر خاندانی که او را تکفّل کنند و برو مشفق باشند واورا ناصح ؛ گفتند کیست گفت زنی است که فرزند او را کشته‌اند . و نصح اخلاص عمل باشد از آنکه بفسادی آلوده باشد و نقیض او غش باشد . گفتند روا باشد بیار آن‌زن‌را تا بنگریم او برفت و مادر موسی‌را خبر داد از احوال موسی و آنچه دیده‌بود . او بیامد چون کودك بوی مادر بشنید ومادر ازدور بدید بجست و دروی آویخت وپستان بستد وشیر باز خورد فذلك قوله :

(فَرَدَدْناهُ إلىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُها وَلا تَحْزَنَ) گفت او را با مادردادیم تاچشمش روشن شود و اندوهناك نباشد (وَلِتَعْلَمَ) و تا بداند وعده حقتعالی حق است و درست است آن وعده که داد اورا فی‌قوله « إنّا رادُّوهُ إليك » (وَلٰكِنَّ أكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ) ولیکن بیشتر مردمان ندانند که وعدهٔ من حقست برای آنکه نظر نکرده باشند و علم حاصل نکرده بآنچه برخدای روا باشد و آنچه روا نباشد . سدی و ابن جریج گفتند چون گفت « وهم له ناصحون» ایشان گفتند همانا تو این کودك را میشناسی ؟ گفت بلی شناسم او را . و باین آن خواستم که ملك را ناصح باشم .

(وَلَمّا بَلَغَ أشُدَّهُ) چون موسی عليه‌السلام بأشدرسید . کلبی گفت اشد میان هیژده سال باشد تا سی‌سال، دگر مفسران گفتند أشد سی و سه سال باشد (وَاسْتَوىٰ) راست شد یعنی بچهل سال رسید . عبدالله عباس گفت أشد سی و سه سال باشد و استوی چهل سال باشد و آن

(١) آن زن آمد تا مرا برزمین افکند گفتم دست کوتاه کن که زمین زدن من برتوحرام است .

عمر که خدای تعالی بآن‌عذر انگیزد شصت سال‌باشد « أولم‌نعمّر کم مایتذکّر فیمن‌تذکّر» در واحد أشدخلاف کردند . بعضی گفتند أشدّ جمع شدّ باشد کفلس و افلس بعضی دیگر گفتند جمع شُدْ باشد کودّ واودّ یقال هم ودیّ وأودیّ ، و گفتند أشدجمع شدّة باشد کنعمة وانعم بعضی دیگر گفتند جمعی است که آنرا واحد نباشد (آتَیْنَاهُ حُکْماً وَعِلْماً وَکَذٰلِکَ نَجْزِي المُحْسِنِینَ) ومراد بحکم و علم نبوّت‌است یعنی ماا‌و را نبوت دادیم ، وهمچنین پاداشتدهیم نکوکارانرا که موسی‌را دادیم :

(وَدَخَلَ المَدِینَةَ) سدی گفت مدینه منیف بود از زمین‌مصر. مقاتل گفت دهی‌بود که آنراحانین گفتند بردو فرسنگی مصر، خدای تعالی گفت موسی در این مدینه رفت (عَلیٰ حِینِ غَفْلَةٍ مِنْ أهْلِها) در وقت غفلت اهلش . محمد بن کعب گفت میان نماز شام و خفتن بود ، و دیگر مفسران گفتند گرمگاه بود وقت قیلوله ، و خلاف کردند که موسی علیه‌السلام چرا بآن مدینه رفت . سدی گفت موسی علیه‌السلام چون بزرگ شد همچنان جامه پوشیدی که فرعون وبر- مرکبان خاص فرعون نشستی و او را موسی بن فرعون خواندندی . یکروز فرعون برنشست و موسی علیه‌السلام غایب‌شد چون باز آمد گفت فرعون کجا رفت؛ گفتند فلان جای است برنشست و از قفای او برفت وقت قیلوله در آمد که باین مدینه رسیده بود در آنجا رفت شهر خالی‌بود مردم همه بقیلوله بودند ، محمد بن اسحاق گفت موسی علیه‌السلام را از بنی‌اسرائیل شیعتی بودند که هوای او کردندی و گرد او گشتندی و فرمان او کردندی چون بزرگ شد و رأی او قوی شد و ظلم فرعون دید منکر شد بر آنکه او میکرد ؛ و باوقات اظهار انکار میکرد و آن حدیث‌با فرعون نقل میکردند ، او خائف بود و پیش فرعون نمیرفت ۰ روزی در شهر آمد پوشیده بوقت غفلت اهلش، ابن زید گفت چون موسی علیه‌السلام در حال صغر تپانچه‌ای برروی فرعون‌زد فرعون گفت این جوان دشمن منست که من در طلب او بسیار کودکان بکشتم و خواست تااورا بکشد . آسیه گفت او کودك است وطفل نادان نداند تاچه کرد براو نشاید گرفتن گفت نه‌چنین است گفت اگر خواهی که بدانی بفرمای‌تا طبقی یاقوت بیاورند وپاره‌ای آتش تا اودست‌بکدام کشد ، بیاوردند ، او دست فراز کرد و آتشی بر گرفت و در دهن نهاد زبانش بسوخت وبندی برزبانش افتاد فرعون بفرمودتااورا ازسرای بیرون کردند وازشهر. نزدیك نشد تاآنکه بزرگ شد . آنگه در شهرشد یعنی شهرمصر «علی حین‌غفلة من اهلها» دروقتیکه مردم از او غافل شده بودند و فراموش کرده. روایت کردند از امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام که او گفت «علی

حین غفلة من اهلها » روزعید بود وایشان بلهو وبازی مشغول‌بودند (فَوَجَدَ فِیهَا رَجُلَیْنِ یَقْتَتِلَانِ ـ الآیة) دومردرا یافت با یکدیگر بر آویخته جنگ میکردند یکی از شیعهٔ او از بنی‌اسرائیل ویکی ازدشمنان‌او ازقبطیان. مفسران گفتند این‌مرد که ازشیعهٔ او بود سامری‌بود، و آنکه ازدشمنان‌اوبود طباخ فرعون‌بود ونامش‌فلیون‌بود؛ و گفتند نانوای‌فرعون‌بود نامش‌قابور بود ، وآنمرد را بیگار گرفته بود تاهیزم مطبخ فرعون برد، سعید جبیر گفت چون موسی عَلَیْهِ‌السَّلامُ بزرگ شد بنی‌اسرائیل براو جمع شدند و بحمایت او بودندی، و اصحاب فرعون نیارستندی که بحضور او با یکی خطا کنند یا بیگاری فرمایند . چه او در خود قوتی تمام داشت وبرای آنکه پسر خواندهٔ فرعون بود کس بااو معارضه و مناظره نیارستی کردن . یکروز بکنارهٔشهر میرفت قبطی دید اسرائیلی را گرفته ببیگار ، اسرائیلی چون موسی را بدید فریاد خواست‌ازاو موسی گفت دست بدار از او گفت ندارم چه هیزم بمطبخ پدرت میبرد . وقت را کسی دیگر نیست موسی عَلَیْهِ‌السَّلامُ بخشم آمد و او را مشتی زد بر سبیل مدافعه تا او را از او باز دارد و قصد او کشتن قبطی نبود و ذلك قوله (فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ) فراء و ابوعبیده گفتند « وکز » دفع باشد باطراف انگشتان، ودرمصحف‌عبدالله‌هست «فنکزه موسی » وکز، ونکز ، ولکز ، ولهز، یکی باشد (فَقَضَىٰ عَلَيْهِ) بر و بسر آورد یعنی عمر براو بسر آورد من قولهم‌قضیت‌الشیء فانقضی، وقیل من قولهم قضیت‌الشیء اذا فرغت منه کقضاءالدّین بعضی دگر گفتند این کنایت است از قتل . یقال قضی علیه اذا قتله قال الشاعر :

أَلقاسِمُونَ وَقَدْ رَأَوْ جَفْنَاتِهِمْ(١) قَدْ عَضَّهُ فَقَضَى عَلَيْهِ الأَشْجَعُ

أی قتله . اگر گویند چه وجه است در کشتن موسی قبطی را؛ گوئیم وجه آنستکه‌موسی عَلَیْهِ‌السَّلامُ قصد کشتن او نکرد انما قصد او دفع بود و هرتعدّی که در میانه رود در وقت مدافعه ، برظالم باشد(٢)چون مرد کشته شدموسی عَلَیْهِ‌السَّلامُ بترسید و پشیمان شد وگفت (هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ) یعنی کشتن این قبطی‌بی‌قصد و بی‌اختیار من از عمل شیطان بود یعنی باغراء واغواء او بود ، و گفتند «هذا من عمل الشیطان » یعنی مقتول قبطی عمل شیطان بود یعنی عمل اوعمل

---

(١) این‌مصرع مصحف‌است وصحیح چنین «أَیُفَایِشُونَ وَقَدْ رَأَوْا حُفَّاثَهُمْ »کاتبان‌لغت‌غیر مانوس‌را بکلمه مانوس تبدیل‌کردند وعامه ازشنیدن حرفی‌که بگوششان‌آشنا نباشد سخت‌آزرده میشوند یفایشون بمعنی مفاخرت کردن است و حفاث نوعی مار و اشجع نوعی دیگر و شعر در هجو فرزدق و قبیله مجاشع است گوید آیا مفاخرت میکنند با آنکه دیدند مار آنها را ماردیگری گزید وکشت .

(٢) یعنی تعدی مظلوم بر عهده ظالم باشد.

شیطان بود . آنگه او را در زیر ریگ پنهان کرد و برفت (إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ) که شیطان دشمنی اضلال کننده و آشکارا . آنگه بر سبیل رجوع و خضوع و انقطاع با خدای تعالی گفت :

(قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي) بارخدایا من ستم کردم برخود باینکه کردم. ووجوهی که گفتیم درقصّهٔ آدم فی قوله «ربّنا ظلمنا أنفسنا » اینجامطّرد باشد . یك وجه اینکه گفتیم برسبیل انقطاع ، و وجهی دگر آنکه ظلم نقصان باشد در لغت یعنی نقصان حظّ خود کردم از ثواب بتعجیل قتل قبطی پیش از وقت گفتندنه ممتنع بود که خدای تعالی اعلام کرده بودموسی را که اومستحق کشتن است جز که او رامندوب کرده باشد در تأخیر قتل او چون تعجیل کرد و ترك مندوب کرده بود برای این گفت « ربِّ إنّي ظلمت نفسي »واین جواب آنکس باشد که گوید که قتل بقصد و عمد بود (فَاغْفِرْ لِي) بیامرز مرا هم برطریقی که گفتیم من الاخبات و الانقطاع إلی الله تعالی والفزع الیه (فَغَفَرَ لَهُ) خدایتعالی بیامرزید اورا، و او غفور ورحیم است و آن حال کس ندانست جز که مردرا مفقود یافتند، و گفتند مردرا کشته دیدندو ندانستند که او را که کشته است .

(قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ) گفت بار خدایا باین نعمت که کردی برمن عهد کردم که نیز یار مرد گناهکار نباشم ، گفتند برای آن گفت که اگر چه مرد اسرائیلی بود کافربود ، و گفتندبرای آن گفت که در خصومت که با قبطی کرد متعدّی بود . گفتند عبدالله مسلم کس فرستادبعطاء بن أبی رباح گفت میخواهم عطاء أهل بخارا بدست تو کنم که تو مرد باانصافی تا حق هریکی بواجب بدهی و عبدالله مسلم أمیر خراسان بود . عطا استعفا خواست . اورا گفتند ترا چه زیان بودی اگر تولاّی این کار کردی چون توچیزی بر نخواهی گرفتن برتو وبالی نباشد ؟ گفت نخواهم که یار ظالمان باشم در عمل ایشان . عبدالله بن الولید گفت عطاء بن ابی رباح را گفتم مرا برادری است صاحب عیال ودر دیوان بقلم چیزی نویسد و از آنجا قوتی بدست آرد و کاردگر نداند ، واگر آن کاررا نکند عیال را تقصیر باشد ووام باید کردن اورا روا باشد ؟ گفت عامل کیست ؟ گفتم خالد بن عبدالله گفت روا نباشد معاونت ظالمان کردن در عمل ایشان باید تادست بدارد از آن تاخدای اورا مستغنی گرداند ، ودرخبر است در فردای قیامت که خلایق را در موقف سیاست بدارند منادی از قبل ربّ العزّة ندا کند که أین الظلمة و أعوان الظلمة ؟ کجااند ظالمان واعوان ظالمان همه را جمع کنند حتّی من بری لهم قلماً أولاق لهم دواة تاآن کس که برای ایشان قلم تراشیده و یادواتی سیاه کرده باشد

همه رادردوزخ اندازند ؛ و دراثر هست که یکی از جملهٔ صالحان در دیوان رفت شفاعتی را تا دفع ظلمی کند از مظلومی آن صاحب دیوان گفت قلمی نیك کن تا بنویسم که از او چیزی نخواهند اوقلم نیك کرد و بنوشت که ازاین مرد بناواجب چیزی‌نخواهند ؛ و کسانی که‌رفته‌اند بازگردند چون قلم از دست بنهاد این مرد صالح قلم برگرفت و سرش بشکست او گفت چرا چنین کردی ؟ گفت ترسم که تو باین قلم چیزی بر کسی نویسی بظلم و من از جمله آنـان باشم که تورا بر آن ظلم یاری کرده باشم(١) ودر تحت آن خبرشوم که«حتی من‌لاق لهم‌دواة وبری لهم قلماً».

(﴿فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ﴾) اودر روزآمد یعنی موسی در آن شهرخائف و اندیشناك ازآنکه آن خبر آشکارا شود واورا بگیرند ،بقصاص قبطی‌باز کشند ترقّب‌وتوقّع اخبار میکرد وتجسس أحوال (﴿فَإِذَا الَّذِي﴾) «إذا» مفاجاتست که نگاه کرد همان مرددیرینه را دید که ازاونصرت خواسته بودبرقبطی‌دگرباره فریاد میداشت. واصل«یستصرخه» من‌الصراخ باشد وقیاس لغت آن است که طلب منه الصّراخ والصّیاح إلاآن است که چون بسیار شد در استعمال بجای استغاثت بکار دارند یقال : استصرخه بمعنی استغاثه واستصراخ چنان باشد که گوید یالفلان ، ویالبنی‌فلان ، و یاأخاه ومانند این‌چون قبطیان از سراهای بیرون‌آمدندمردی را دیدند کشته از معروفان ایشان ، بفریاد پیش فرعون رفتند وگفتند اسرائیلیان مردی رااز ما کشتند واگر اینکار فروگذاری ایشان برماچیره شوند وهر روز یکی ودوازما بکشندفرعون گفت دانید تا اوراکه کشته است گفتند نه گفت بی‌حجّت و بیّنت بی گناهی رانتوان کشتن ،

---

(١) گروهی از صوفیه گویند کسب و تجارت هم اعانت ظالم است که باج راه وکمرك می‌ستاند و از این جهت ترك تجارت را اولی میدانند و این قول را در تجرید ازبعض قدمای آنان نقل کرده است و گروهی گویند چون عملی بقصد اعانت ظالم نباشد حرام نیست و اعـانت به نیت اعانت حرام است پس شکستن قلم بدست آن مرد صالح واجب نبود چون قلم را بنیت اعانت ظالم نتراشید اما این سخن مطلقا صحیح نیست چون اگرکسی شمشیری بدست ظالم دهد در وقتی کـه میخواهد کسی را بکشد اعانت او کرده است اگرچه بقصد دیگر شمشیر بدست او بدهد و تفصیل این مسائل را در کتب فقه باید جست باری واجبات معاش و عبادات را نمیتوان ترك کرد برای آنکه ظـالم باج میگیرد و الا کسب و تجارت و حج و امثال آن تعطیل میشود . اگرگوئی ایمنی راه شرط حج است گوئیم چون ایمن نباشد خطر جان و عرض و مال نامحدود است برخلاف باج‌گرفتن ظالم که آنرا در عرف ناایمنی نمیگویند تجار باوجود باج وکمرك از فرستادن کالای تجارت ابا ندارند اما در ناامنی مـال نمیفرستند خوف در این هست و در آن نیست .

بروید و تفحّص کنید و قاتل را بدست آرید تا قصاص کنیم . ایشان بیامدند و تفحّص کردند بهیچ حال ظاهر نمیشدبمیان بازار آمدندهمان اسرائیلی که دیروز موسی برای او قبطی‌را کشته بود یکی از قبطیان در او آویخته تا اورا کاری فرماید موسی از دورمیآمد خائف ومترقّب این مرد اسرائیلی از او فریاد خواست موسی از حادثه دیرینه دل تنگ بود وخائف گفت (إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ) تو جاهلِ مردی و خام طمع در آنچه‌می‌پنداری که من هرروزبرای توبا کسی خصومت خواهم کردن‌واین‌حال‌ازتو وبُله‌توظاهراست

آنگه روی بایشان نهاد بر آنکه تا اسرائیلی را از دست قبطی برهاند اسرائیلی بموسی نگرید اورا خشمناك دید برصورت دیرینه گمان برد از بعد فهم وقلّت عقل که موسی آهنگ‌او دارد برای آنکه اورا ملامت کرد باول وزخم دیرینه دیده بود شتاب کرد وپیش از آنکه موسی دست بقبطی کند واورا دور کند روی در موسی نهاد و گفت یاموسی(أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ) میخواهی‌تا مرابکشی چنانکه دیروز مردی را کشتی (إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ) تونمیخواهی إلاآنکه جباری وقتّالی‌باشی‌درزمین بنا۔ حق ، و نمیخواهی ازجمله مصلحان باشی چون‌اسرائیلی این‌بگفت موسی بازماند ودست کوتاه کرد و انکار نکرد براسرائیلی در آنچه گفت ، واورا تکذیب نکرد وبرفت و ایشان رارها کرد و قبطی چون این سخن شنید و این حال بدید بدانست که آن مرد را موسی کشته است قبطی بیامد و فرعون را خبر داد فرعون کسان فرستاد تا موسی‌را بگیرند ایشان بیامدند یکی ازشیعهٔ موسی خبر یافت شتاب کردوبدوید موسی را خبر کرد .وذلك‌قوله :

(وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى) بیامد مردی از آخر شهر میتاخت و قوله « یسعی» در جای حال است، بیشتر مفسران بر آنند که مؤمن آل فرعون بود خربیل بن صبورا ۔ جبائی گفت نامش‌شمعون بود و گفتند شمعان . گفت (يَامُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ)گفت یا موسی قوم مشورت میکنند بـا یکدیگر در کشتن تو ترا بخواهند کشتن (فَاخْرُجْ) برو که من تورا نصیحت میکنم، واصل‌ایتمارازامر است ای‌یأمر بعضهم بعضاًبیانه قوله فأتمروا بینکم بمعروف ؛ وقال النمر بن تولب :

أَرَى النَّاسَ قَدْ أَحْدَثُوا شِيمَةً وَفِي كُلِّ حَادِثَةٍ يُؤْتَمَرُ (۱)

آنگه در مشاوره بکار داشتند برای آنکه دراو معنی ایتمارهست(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً

(۱) مردمان می‌بینم عادتی گرفته‌اند که در هرحادثه مشورت میکنند .

يَتَرَقَّبُ) موسى عليه السلام ازآن مدينه بيرون رفت ترسناك مترقب و منتظر آنانرا كه درطلب او بودند پس و پيش نگران وپناه باخداى داد وگفت(رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) بار خدايا مرا از اين ظالمان برهان آنكه روى بجانب مدين نهاد تا از مملكت فرعون بيرون شود و ذلك قوله :

(وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ) چون روى نهاد بجانب مدين راه نميدانست استهداء بخداى كرد و ازاو طلب هدايت كرد (قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ) گفت همانا خداى من مرا راه راست نمايد ، و تلقاء برابر باشد و هوتفعال من اللقاء الذى هوالمقابلة آنكه درجهت وجانب بكار دارند؟ و «مدين » لاينصرف است لكونها اسم بلدة بعينها ، و دوسبب اوعلميت استوتأنيث .قال الشاعر:

رُهْبَانُ مَدْيَنَ لَوْ رَأَوْكِ تَنَزَّلُوا وَالعُصْمُ مِنْ شَعَفِ الجِبَالِ الفَارِدِ(١)

موسى عليه السلام از شهر بيرون آمد بى زادى وراحله اى و رفيقي ودليلى از پاى افزار نعلينى داشت سعيد جبير گفت پاى برهنه بود و ازمصر تا بمدين هشت روزه راه است چندانكه ميان بصره و كوفه هست ، وره نميشناخت چون ازخدايتعالى هدايت خواست خداى فرشته رابفرستاد براسبى نشسته نيزه بدست گرفته اورا گفت اى موسى كجا ميروى ؟ گفت بمدين ميروم . گفت ره دانى ؟ گفت نه . گفت بروكه همراه توام و بدرقه تو . موسى عليه السلام با او ميرفت و در راه طعام او إلاّ از برگ درخت نبود.چون بمدين رسيد بسرآب ايشان وآن چاهى بود كه ازآنجا آب كشيدندى وچهارپايان را ازآنجا آب دادندى ، وذلك قوله:

(وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ) أى جماعة جماعتى را يافت از مردمان آنجا كه گوسفندان را آب ميدادند ، و التقدير يسقون غنمهم وليكن مفعول به بيفكند ازكلام للاستغناء عنه . براى آنكه در اينجا نظر نيست باو واو در كلام چون فضله باشد بيشتر جايگاه .

(وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ) وفرود ايشان يعنى ازپس ايشان و گفتند جز ازايشان دوزن را يافت كه گوسفندكى چند داشتند ايشان جمع ميكردندوباهم مى آوردند

(١) اگر راهبان مدين ترا بينند از دير فرود مى آيند همچنين آهوان تنها مانده از شكاف كوهها يعنى تو چنان خوبى كه آهو پندارد تو نيز از جنس آنانى وفارد در مؤنث هم بصيغه مذكر استعمال ميشود چنانكه گويند ظبية فارد وفاردة .

تا پراکنده نشوند حسن گفت ایشان را منع میکردند تا بادیگر گوسفندان جمع نشوند . و الذّود الکف والمنع . یقال داده یذوده درمنع چهارپای مستعمل باشد ، والتقدیر تذودان غنمهما مفعول به بیفکند برای استغنای او .وقتاده گفت تذودان النّاس عن غنمها مردمان را منع میکردند و دفع از گوسفندان خود . أبومالك و ابن اسحاق گفتند گوسفندان را منع میکردند از آب تا فارغ شوند وچاه خالی شود تاایشان گوسفندان را آب توانند دادن تا با مردمان ممانعت نباید کردن ایشان را(قالَ ما خَطبُکُما) موسی علیه‌السلام ایشان را گفت چیست کارشما چرا گوسفندان را آب ندهید ومردم گوسفندان خود را آب میدهند ؟(قالتا لا نَسقي)گفتند ما گوسفندان را آب نتوانیم دادن تا مردمان باز نگردند و فارغ نشوند ،و ذلك قوله (حَتّی یُصدِرَ الرِّعآءُ) ابن عامر و أبو عمرو و أبو جعفر و در شاذ حسن بصری و أبوعبدالرحمن السّلمی و ایّوب بن المتوکّل حتّی یَصدُر بفتح یاء و ضم دال خواندند . وباقی قرّاء خواندند حتی یُصدِر الرعاء بضم یاء و کسر دال، برقراءت اول اسناد فعل بارعاء باشد . یعنی باز آیند از آب و برقراءت دوم فعل هم ایشان را بود جز که واقع بود بر اغنام تا شبانان گوسفندان از آب باز رانند و برقراءت اول فعل لازم بود و بر دوم متعدی ومفعول به محذوف از کلام للاستغناء عنه، گفت چرا چنین است ؟ گفتند برای آنکه ما دوزن ضعیفیم مزاحمت نتوانیم کردن : گفت شمارا هیچ مردی نیست گفتند (وَ أَبُونا شَیخٌ کَبیرٌ)ماپدری پیر داریم موسی علیه‌السلام گفت چاهی دیگر هست؟ گفتند بلی چاهی هست ولیکن متروك است وسنگی بزرگ برسر آن نهاده است که بده مرد برنتوانند گرفتن ، و گفتند بچهل مرد بر گرفتندی ! گفت مرابنمائید او بیامد ودست فراز کردوسنگ از سر آن چاه بر گرفت ودر نگرید چاه را . آب دور بود گفت دلو ورسن دارید ؟ گفتند نه گفت هیچ پاره آب دارید گفتند پاره آب برای خوردن درین قربه هست گفت مرا دهید از ایشان بستد ودر دهن گرفت و گردهن بر آوردودر چاه ریخت آب تاسر چاه بر آمد گوسفندان برفتند بپای خود وآب باز خوردند و فربه شدند و پستانها پرشیر کردند،و روایت دیگر آنست که ایشان دلو ورسن داشتند از ایشان بستد و بکنار چاه آمدو بقوه مردمان را دور کرد وآب بر کشید و گوسفندان را آب داد و ایشان با خانه رفتند ،وذلك قوله :

(فَسَقیٰ لَهُما) ای غنمهما ،آب داد برای ایشان گوسفندان ایشان را ، مفعول به بیفکند برای آن علت که گفتیم (ثُمَّ تَوَلّیٰ إِلَی الظِّلِّ)آنگه با سایهٔ درختی آمد خسته(۱) وماندہ

---

(۱) خسته در این کلام بمعنی تعب وکلال است نه بمعنی مجروح وقدما کمتر باین معنی استعمال میکردند وغالبا در جراحت مستعمل بود.

گفت (رَبِّ إِنِّي لِما أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) بار خدايا من محتاجم بخيرى كه‌تو برمن فرستى . مفسّران گفتند در اين وقت از خداى نان جوين خواست كه محتاج بآن بود. باقر عليه السلام گفت والله كه اين نگفت إلاّ آنكه او محتاج بود به‌نيم خرما . قطرب گفت لام‌بمعنى إلى است يقال فلان فقير إلى كذامحتاج إليه جز آنكه لام وإلى متعاقب‌باشند يقال هديته‌لكذا وإلى كذا چون ايشان باخانه رفتند پيش ازوقت پدر ايشان را گفت چون است كه امروز پيش ازآنوقت آمديد كه هرروز ، مگر گوسفندان آب نداديد ؟ گفتند داديم وقصه باز گفتند . مفسّران خلاف كردند در نام پدرشان مجاهد ، وضحاك، وسدّى، وحسن گفتند شعيب پيغامبر بود عليه السلام . سعيد جبير گفت پسر برادر شعيب بود نـام او يثرون بود . عبدالله گفت نـامش يثروب بود . شعيب عليه السلام گفت چه مردى‌بود؟ گفتند مردى صالح و رحيم بود يكى از ايشان را گفت برو و او را بخوان‌تا مزدش بدهيم يكى از ايشان برخاست وبيامد ،وذلك‌قوله:

(فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِي عَلَى اسْتِحْياءٍ) قوله « على استحياء» درجاى‌حال است أى تمشى مستحيية ، حق تعالى اين خصلت نيكو از او باز گفت كه مى‌آمد يكى از اين دو خواهر شرم زده گفتندروى بسته ، و گفتند آستين بر روى گرفته آمدو گفت پدرم تورامیخواند تا مزدت بدهدبآن آب كه گوسفندان مارا دادى. او برخاست وبرپى اوميرفت وا گرنه‌ضرورت بودى نرفتى و گفتى من مردى نميخواهم ، وزن در پيش ميرفت وموسى براثر او بادى برآمدو جامه از اندام او بيفشاند ، او گفت بازن بازپس ايست تامن از پيش بروم گفت بس ره ندانى گفت هر گه كه من ره غلط كنم سنگى ازآنجانب كه راه است بينداز تا من از آنجانب بروم (فَلَمَّا جاءَهُ) چون‌موسى بر شعيب‌رفت (وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ)وقصه‌خود بااو گفت شعيب اورا بشارت داد و گفت مترس كه از دست ظالمان نجات يافتى چوفرعون‌را براين زمين دستى وسلطانى نيست .

(قالَتْ إِحْداهُما) گفت يكى از ايشان (يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ) يا پدر بمزد بستان اين مرد را كه بهتر كس است كه‌بمزد بستانى مردى قوى‌وأمين ، واورا وصف كردبقوت‌وامانت پدر گفت‌اورا: ازكجا دانى قوة وأمانت او ؟ گفت ازآنجا دانم كه سنگى كه بجمعى بسيار بر نتوانند گرفتن او بتنها برداشت و بينداخت و امانت اواز اينجا دانستم كه دررہ كه ميرفت‌مرا باز پس داشت تا در اندام من ننگرد ، ومانند اين معجز أمير المؤمنين على عليه السلام را بود درصفين وآن آن بود كه چون روى بصفين نهاد ببعضى منازل فرود آمدند كه‌آب نبود آنجا و مردم و چهار پايان سخت تشنه بودند برفتند و ازهر جانب آب طلب كردند نيافتند باز آمدند و أمير-

المؤمنین را خبر دادند گفتند یا أمیرالمؤمنین در این نواحی هیچ آب نیست و تشنگی بر ما و چهار پایان غالب شده تدبیر چیست ؟ أمیرالمؤمنین علیه‌السلام برنشست و لشکر پاره‌ای با او برفت ازراه عدول کرد ؛ دیری پدید آمد در میان بیابان آنجا رفتند أمیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت این راهب را آواز دهید او را آواز دادند او بکنار دیر آمد أمیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت یاراهب هیچ آب باین نزدیکي هست که این قوم باز خورند که هیچ‌آب نماند مارا گفت ازاینجا تاآب دو فرسنگ بیش است ، و جز آن آب نیست اینجا واگر نه آنستی که مراآب آرند بقدر حاجت و من بتعسّر بکار برم از تشنگی هلاك‌شد مي، گفتند یا أمیرالمؤمنین اگر صواب بینید ما آنجا برویم اکنون که هنوز قوتی ورمقی مانده است أمیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت حاجت نیست بآن . آنگه از جانب قبله اشاره کرد بجائي و گفت این‌جا بکنید که آب است مردم بشتافتند بیل و کلنگ برگرفتند وزمین پاره‌ای بکندند سنگ بزرگی سفید پدید آمد پیرامن آن بکندند و خواستند تا بردارندنتوانستند . أمیرالمؤمنین گفت این‌سنگ که بینیدبرسرآب نهاده است اگر سنگ بگردانید در زیر او آب است‌آب خوریدازاو،چندانکه توانستند جهد کردند ممکن‌نبود سنگ ازآنجابجنبانیدن، أمیرالمؤمنین علیه‌السلام را گفتند بقوهٔ ما راست نمی‌آید او پای از اسب بگردانید و آستین دور کرد و دست فراز کرد سنگ بجنبانید وبه تنها برکند وبرگرفت وچند گام‌بینداخت از زیر آن آبی پدید آمد از برف سردتر وازشیرسفیدتر وازانگبین خوشتر آب باز خوردند وبرگرفتند وچهار پایان را سیراب کردند وقربها پرآب کردند ، و راهب ازبالا می‌نگرید آنگه أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بیامد سنگ با جای‌نهاد وبفرمود تاخاك براو کردند و اثر او ناپدید کردند . راهب چون چنین دید آواز داد که أیّها الناس أنزلونی أنزلونی مرا فرود آرید اورا فرودآوردند بیامد ودرپیش أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بایستاد و گفت یاهذا أنت نبی مرسل تو پیغامبری مرسل ؟ گفت نه گفت فملك مقرب پس فرشتهٔ مقربی ؟ گفت نه . و لیکن وصی رسول الله محمّد بن عبدالله خاتم‌النبیین ولیکن وصی پیغامبر خدا أم محمّدبن‌عبدالله خاتم النبیین‌راهب گفت دست بگستر تا ایمان آورم . آنگه دست بردست‌او زد و گفت « أشهد أن لاإله إلاّ الله و أشهد أنّ محمّداً رسول‌الله و أنّك وصی رسول الله و أحقّ النّاس بالامر من بعده » أمیرالمؤمنین علیه‌السلام عهود و شرایط اسلام براو فراگرفت . آنگه اورا گفت چه حمل کرد تورا برمسلمانی پس ازآنکه مدتی دراز برخلاف آن مقام کردی گفت بدانکه این‌دیر که بنا کرده‌اند برطلب و امید تو بنا کرده‌اند وعالمی‌ازپیش ازمن برفتند واین کرامت نیافتند وخدای‌تعالی مراروزی کرد و سبب آن بود که در کتب ما نوشته است که این‌جا چشمه‌ایست سنگی براو نهاده پیدا

نشود إلاّ بردست پيغامبری يا وصی پيغامبری ، ولابد است از آنكه ولیّ ازأولياى خداى باشد كه اين چشمه بردست او پيدا شود ، وچون اين آيت بر دست تو پيداشد من بدانستم (١) كه تو آن وليّی يا پيغامبری ياوصيّی لاجرم بردست تواسلام آوردم وبحق ولايت تو معترف شدم. أمير المؤمنين عليه السلام بگريست چنانكه محاسن او از آب چشم اوترشد آنكه گفت « الحمدلله الّذي لم أكن عبداً منسيّاً الحمدلله الّذي ذكرني في كتبه » پاس آنخداى را كه مرا فراموش نكرده ذكر من در كتب أوائل ياد كرده آنكه مسلمانان را گفت شنيديد اين كه برادر مسلمان شما گفت ؟ گفتند شنيديم و خداى را شكر كرديم براين نعمت كه باأمير المؤمنين عليه السلام كرد وبا ما ازبراى تو ، راهب با أمير المؤمنين بشام رفت وكارزار كرد تاپيش اوشهيد شدوأمير المؤمنين براو نماز كرد و اورا دفن كرد ، چون اورا ذكر كردى براو ترحم كردى (٢) و گفتى او مولاى من بود ، و ذلك قوله تعالى «ذلك مثلهم فی التورية و مثلهم فی الانجيل » وسيد حميرى اين قصه در قصيده بائيّه كه آنرا مذهبه گويند بگفت درچند بيت وهی .

وَلَقَدْ سَرى فيما يَسيرُ بِلَيْلَةٍ　　بَعْدَ العِشاءِ بِكَرْبَلا في مَوكِبِ (٣)
حَتّى أَتى مُتَبَتِّلاً في قائِمٍ　　أَلقى قَواعِدَهُ بِقاعٍ مُجْدِبِ (٤)
باتُوا وَلَيْسَ بِحَيْثُ يَلْقى عامِرٌ　　غَيْرَ الوُحوشِ وَغَيْرَ أَصْلَعَ أَشْيَبِ (٥)
فَدَنا فَصاحَ بِهِ فَأَشْرَفَ مائِلاً　　كَالنَّسْرِ فَوْقَ شَظِيَّةٍ مِنْ مَرْقَبِ (٦)
هَلْ قُرْبَ قائِمِكَ الَّذي بَوَّأْتَهُ　　ماءٌ يُصابُ فَقالَ ما مِنْ مَشْرَبِ (٧)

---

(١) يعنى اگر راهب درکتب قديم اين واقعه را نخوانده بود و آنرا موافق نوشته نيافته تنها ديدن آنرا معجز نميدانست چون احتمال ميداد كه آب نزديك زمين بود و امير المؤمنين عليه السلام بقرينه ميدانست كه چاه كندن و بآب رسيدن درغالب زمين هاى عراق دشوار نيست وچون دير دوربود علائم واعجاز آنرا نديده بود.

(٢) يعنى هرگاه امير المؤمنين عليه السلام ياد آن راهب ميكرد رحمه الله ميگفت.

(٣) سير كرد در بين سيركردنهايش شبى پس از نماز عشا در موكبى در كربلا .

(٤) تا بمرد راهبى رسيد در ديرى كه پايه هاى آن در زمين بى آب و علف نهاده بود

(٥) شب ماندند در جائى كه ساكن در آنجا غير از وحشيان وغير آن پيرمرد موى ازسر ريخته را ملاقات نميكرد .

(٦) نزديك دير شد و فرياد زد راهب از بالا ايستاده بدانها نگريست مانندكركسى كه بالاى بلندى برپاسگاهى نشسته باشد .

(٧) پرسيد آيا نزديك دير تو كه منزل كرده آب دردسترس هست گفت نيست.

إلّا بغايةِ فرسخينِ ومن لنا ... بالماء بين نقا وقيء سبسبِ (۱)
فثنى الأعنة نحو وعث فاجتلى ... ملساء تلمع كاللجين المذهبِ (۲)
قال اقلبوها إنكم إن تقلبوا ... ترووا ولا تروون إن لم تقلبِ (۳)
فاعصوصبوا في قلعها فتمنعت ... عنهم تمنع صعبة لم تركبِ (۴)
حتى إذا أعيتهم أهوى لها ... كفا متى ترم المغالب يغلبِ (۵)
فكأنها كرة بكف حزوّر ... عبل الذراع دحى بها في ملعبِ (۶)
فسقاهم من تحتها متسلسلا ... عذبا يزيد على الألذ الأعذبِ (۷)
حتى إذا شربوا جميعا ردها ... ومضى فخلت كأنها لم تقربِ (۸)
أعني ابن فاطمة الوصي ومن يقل ... في فضله وفعاله لا يكذبِ (۹)

چون از آنجا پاره‌ای برفتند أمیر المؤمنین عليه‌السلام گفت کیست در میان شما که راه بآن چشمه برد؟ گفتند ما همه راه باو دانیم چه دیر علامت اوست گفت بروید و بجوئید برفتند و بسیار بجستند نیافتند گفت این چشمه دگر ظاهر نشود بردست کسی تا قیام ساعت.

قوله (قالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ) پس از این شعیب عليه‌السلام گفت موسی را من می‌خواهم تا از این‌دو دختر خود یکی را بتو دهم. او گفت من چیزی ندارم

---

(۱) مگر در دو فرسخی و این جای نه جای آب است که از یك سوی تل ریك و سوی دیگر بیابان خشك.

(۲) عنان گردانیدند سوی شنزار و سنگی صاف ظاهر شد مانند سیم زر اندود میدرخشید.

(۳) فرمود سنگ را بگردانید که اگر آنرا بیکسو زنید سیراب شوید و اگر سنگ نجنبد آب نیابید.

(۴) همت کردند در کندن سنگ و سنگ رام آنها نشد مانند توسن کره سخت که تاکنون سواری نداده است.

(۵) وقتی فروماندند همه دستی فرا برد که با هر هم نبردی درآویزد وی مغلوب گردد.

(۶) گوئی گوئی بود بدست کودکی قوی بازو که آنرا در زمین بازی پرتاب کند.

(۷) پس از زیر سنگ آبی بآنها نوشانید صاف و گوارا از شیرین تر و گوارا ترین آب ها بهتر.

(۸) وقتی همه آشامیدند سنگ را بجای خود باز گردانید و رفت گوئی کسی نزدیك آن سنگ نشده است

(۹) مقصود من فرزند فاطمه بنت اسد جانشین پیغمبر است و هر کس در فضل و کارهای او هر چه بگوید دروغ نگفته است.

تا بمهر اودهم. او گفت ازتوچیزی نخواهم که تو نداری(عَلیٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمانِيَ حِجَجٍ) برآنکه مرا مزدوری کنی هشت سال وآنچه اجرت آن باشد مهراو کنی . یقال أجره یأجره وآجرك الله أي أثابك أجراً واُجرة فهو آجر وذلك مأجور (فإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ) اگر چنانکه ده سال تمام کنی از نزدیك توباشدیعنیواجب نیستواجب صداق هشت سال است و این زیادت دو سال اگر کنی از نزدیك تو کرمی است و من نمیخواهم که رنج برتونهم و انشاءالله که مرا از جمله صالحان و شایستگان ووفا کنندگان بعهد یابی ، و این دختران را یکی صفوره نام بود و یکی رالیا، وآندختر را کهصفوره نامبود بموسی داد . بعضی دگر گفتند دختر مهین را صفورا نامبود و کهین راصفیرا .

(قالَ ذٰلِكَ) موسی عليه‌السلام گفت این از میان من وتوعهدی است که از این دو اجل هر کدام بسر بریم عدوانیو حرجی نباشد بر منتعدینباشد (وَاللهُ عَلیٰ ما نَقُولُ وَكِيلٌ) وخدای براینکه ما گوئیم حسیب ووکیل وگواه وحفیظ است. براین جمله عهد کردندوعقد بستند ، و موسی قبول کرد آنگه شعیب را گفت مرا شبانی میفرمائی مرا عصائی باید تابدان گوسفند رانم و سباع را ازگوسفند بازدارم . اهل أخبار وسیر درآن عصا خلاف کردندعکرمه گفت آن عصا بود که آدم عليه‌السلام ازبهشت آورد چون آدم ازدنیا برفت جبرئیل عليه‌السلام عصایاو برگرفت چون موسی عليه‌السلام از شعیب عليه‌السلام عصا خواست جبرئیل بیامد وآن عصا بشعیب عليه‌السلام آوردو گفت بموسی ده. دگر مفسّران گفتند خلفاً عن سلف ازپدر بفرزند رسید تابشعیبعليه‌السلام رسید شعیب بموسی داد . سدی گفت روزی فرشته آمد برصورت مردی وآن عصاپیش اوبنهاد او دختر را گفت برو و در آن خانه چند عصا نهاده است یکی بردار واورا ده ، اوبرفتوآن عصا برگرفت و بیاورد تا باو دهد چون شعیب بدید گفت این رها کن و دیگری بیاور اوآن عصا باز پس برد و بینداخت و خواست تا دیگری برگیرد همان بدست اوآمد برون آورد گفت این همان است . دگر باره بازپس برد همان بدستشآمد گفت من قصدنمیکنم جز اینچوب بدست من نمیآید . گفتاورا ده. اورا داد چون موسی برفت شعیب پشیمان شد گفت اینعصا روزی مردی بمن داد اگر آید وباز خواهد روانبود این ودیعت استبرخاستواز قفای موسی برفت وگفت این عصا ودیعت است بامن ده ودیگری بستان، موسی گفت این عصا بدست من نیك است و مرا دل نیاید که این ازدست بدادن ، آنگه گفتند میان ما حاکمی باید . اتفاق بکردند که اول کس که برآید اورا حاکم کنند حق تعالی فرشتهای را فرستاد برصورتمردی

ایشـان گفتند میان ما حاکم باش و قصه با او بگفتند او گفت حکم من آن است که عصا بآن کس اولیتر باشد که چون عصا برزمین نهد او اززمین بردارد . فرشته عصا را بستد وبرزمین نهاد گفت بردارید شعیب نتوانست موسی عليه السلام اززمین بر گرفت وبردوش نهاد .حاکم گفت تراست این عصا ،موسی برفت وعصا باوبماند بحکم آن حاکم .

کلبی گفت از ابوصالح ازعبدالله عبّاس که او گفت پدر زن موسی را خانه‌ای بود که در او هیچ کس نشدی الا او وآن دختر که زن موسی بود . در آن خانه سیزده عصا بود و این مرد را یازده پسر بود هر گه که پسری ازآن او بالغ شدی اورا گفتی برووازآن عصا یکی را بردار او برفتی تا یکی رابرداشتی آتشی بیامدی و اورابسوختی تا جمله هلاك شدند تاآنگه که دختر بموسی داد دختر را گفت برو عصائی بیار تا او بدست گیرد اوبرفت وعصائی از آن نیکوتر بر گرفت و بیاورد هیچ آفت نرسید اورا او شاد شد و گفت ای دختر بشارت باد تو را که شوهر تو پیغامبری خواهد بود و اورا در این عصا شأنی وکاری باشد چون عصا بموسی داد موسی را گفت چون از اینجا بروی وبمفرق الطریق رسی دوراه پدید آید یکی از راست و یکی از چپ ، بردست چپ برووا گر چه بردست راست گیاه بیشتر بـاشد که در آن مرغزار اژدهائی عظیم باشد و کس آنجا نیارد رفتن که مرد را وچهار پایان را هلاك کند . چون آنجا رسید گوسفندان سر بجانب راست نهادند و چندانکه موسی خواست تاایشان را بگرداند ازآن ره، نتوانست،او نیز برفت مرغزاری دید و گیاه بسیار گوسفندان را فرا چره کرد او بخفت و عصا برزمین فرو زد اژدهائی پدید آمد و آهنگ گوسفندان کرد عصا جانوری گشت با او بر آویختو او را بکشت و بیفکند ، وموسی از خواب برخاست عصا خون آلود دید و اژدها کشته یافت شادمانه شد بیامد و شعیب را خبرداد شعیب گفتدختر را که‌این شوهر توپیغامبری باشد ، و اورا در این عصا شأنی بود . شعیب چون دید که موسی مردی مبـارك است و حسن رعایت او دید . و آنگه در گوسفندان خیر عظیم دید وماده بسیار پیدا شد خواست تا بجای او مبرّتی کند اورا گفت امسال هر آنچه این گوسفندان آرند که برنگ ابلق بـاشد تو راست خدای تعالی وحی کرد بموسی در خواب که این عصا بر آبی زن که گوسفندانت میخورند موسی عليه السلام عصا بر آب زد گوسفندان ازآن‌آب بازخوردند هربچه که‌آوردند ابلق بود.شعیب بدانست که آن روزی است که خدای تعالی باوداده جمله تسلیم او کرد .

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَاراً قَالَ

پس چون بسر آورد موسی مدت را و روان شد با اهل خود ملاحظه کرد از سمت طور آتشی را گفت

لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ
مراهل خود را درنگ‌کنید بتحقیق من دریافتم آتشی را شاید آورم شما را از آن خبری‌یاپاره‌ای را از
النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (٣٠) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي
آتش شاید شما گرم شوید پس چون آمد آن را نداکرده شد ازکناره وادی‌که سمت راست بود در
الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (٣١) وَ أَنْ
بقعه برکت داده شده از درخت آنکه ای موسی بتحقیق منم من خداوند پروردگار جهانیان وآنکه
أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِراً وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى
بیفکن چوب دست خودرا پس‌چون دیدآنرامی‌جنبدگویا آن‌ماری‌است‌برگشت بازپس‌ورو بعقب نمی‌کردای‌موسی
أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ (٣٢) أُسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ
روآور ومترس بتحقیق تو از ایمنانی درآور دست خودرا درگریبان‌خود بدرآوری روشنائی از
غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى
غیر بدی و با هم آور بسوی خود بالت را از ترس پس این دو ترا دو حجت است از پروردگار تو بسوی
فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ (٣٣) قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً
فرعون وگروه او بتحقیق آنها بودندگروه زشت‌کاران گفت پروردگارا بتحقیق من‌کشتم ازآنها تنی‌را
فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (٣٤) وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَاناً فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ
پس ترسناکم آنکه بکشند مرا وبرادر من هارون اوفصیح تراست ازمن از زبان پس بفرست‌اورا بامن
رِدْءاً يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (٣٥) قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ
بمددکاری‌که تصدیق کندمرا بتحقیق‌من ترسناکم که‌تکذیب کنندمرا گفت‌زودسخت‌کنم‌بازویت‌را ببرادرت و
نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَاناً فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ (٣٦)
میگردانم مرشمارا سلطنتی‌پس‌نمیرسندبسوی‌شما بسبب آیت‌های‌ما شما وهرکه پیروی کندشمارا غلبه‌کنندگانید
فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا
پس چون آمدشان موسی بآیتهای ما روشن گفتند نیست این مگر جادوئی بر بافته شده و نه شنیدیم ما
بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (٣٧) وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَى
باین‌گونه در پدران ماگذشته‌گان و گفت موسی پروردگار من آگاه‌تر است بآنکه آمد به راستی

مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عاقِبَةُ الدّارِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظّالِمُونَ (٣٨) وَ قالَ
از نزد او و آنکه می باشد مر اورا عاقبت آن سرا بتحقیق که رستگار نشوند ستمکاران و گفت
فِرْعَوْنُ يا أَيُّهَا الْمَلَأُ ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يا هامانُ
فرعون ای گروه اشراف ندانستم برای شما هیچ خدائی غیر من پس برفروز برای من آتش ای هامان
عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحاً لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلىٰ إِلٰهِ مُوسىٰ وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ
بر گل پس بساز برای من کوشکی شاید من آگاه شوم بسوی خدای موسی وبتحقیق من هرآینه گمان دارم اورا
مِنَ الْكاذِبِينَ (٣٩) وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ
از دروغ گویان و سرکشی کرد او و لشکر او در زمین بغیر حق و پنداشتند که آنها
إِلَيْنا لا يُرْجَعُونَ (٤٠) فَأَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْناهُمْ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ
بسوی ما بر نمیگردند پس گرفتیم اورا ولشکراورا پس افکندیم آنها رادردریا پس بنگر چگونه باشد انجام
الظّالِمِينَ (٤١) و جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النّارِ و يَوْمَ الْقِيٰمَةِ لا يُنْصَرُونَ (٤٢)
ستمکاران وگردانیدیم آنهارا پیشوایانی که میخوانند بسوی آتش وروز رستخیز یاری کرده نشوند
وَ أَتْبَعْناهُمْ فِي هٰذِهِ الدُّنْيا لَعْنَةً و يَوْمَ الْقِيٰمَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (٤٣) و لَقَدْ
و از پی در آوریم در این دنیا لعنتی را و روز رستخیز آنها از زشت کارانند و بتحقیق
آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ مِنْ بَعْدِ ما أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولىٰ بَصائِرَ لِلنّاسِ وَ هُدًى
دادیم موسی را کتاب از پس آنکه هلاك کردیم قرنهای گذشته نورانی است برای مردم و هدایت
وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (٤٤) وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنا إِلىٰ مُوسَى
و رحمتی شاید آنها پند گیرند و نبودی بسمت غربی چون گذاشتیم بسوی موسی
الْأَمْرَ وَما كُنْتَ مِنَ الشّاهِدِينَ (٤٥) وَ لٰكِنّا أَنْشَأْنا قُرُوناً فَتَطاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ
امر را و نبودی از حاضران ولیکن ما آفریدیم قرنهائی را پس دراز شد بر آنها عمرها و
ما كُنْتَ ثاوِياً فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِنا وَلٰكِنّا كُنّا مُرْسِلِينَ (٤٦) وَ ما كُنْتَ
نبودی مقیم دراهل مدین بخوانی بر آنها آیات ما را ولیکن ما بودیم فرستندگان و نبودی تو
بِجانِبِ الطُّورِ إِذْ نادَيْنا وَ لٰكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتٰيهُمْ مِنْ نَذِيرٍ
بسمت طور چون ندا فرمودیم ولیکن رحمتی است از پروردگار تو تا بترسانی گروهی را که نیامد آنهارا ترساننده

مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (٤٧) وَلَوْلا أَنْ تُصيبَهُمْ مُصيبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِمْ
پيش ازتو شايد آنها پندگيرند واگرنه آن بودكه رسيد آنهارا مصيبتى بآنچه پيش افكند دستهاشان
فَيَقُولُوا رَبَّنا لَوْلا أَرْسَلْتَ إِلَيْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آياتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (٤٨)
پس مى‌گفتند پروردگارا چرا نفرستادى بسوى ما پيغمبرى را پس پيروى كنيم آيات ترا وباشيم ازگروندگان
فَلَمّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا لَوْلا أُوتِيَ مِثْلَ ما أُوتِيَ مُوسىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا
پس چون آمدشان هدايت از نزد ما گفتند چرا نداده شد مانند آنچه داده شد موسى آيا ونه كافر شدند
بِما أُوتِيَ مُوسىٰ مِنْ قَبْلُ قالُوا سِحْرانِ تَظاهَرا وَقالُوا إِنّا بِكُلٍّ كافِرُونَ (٤٩)
بآنچه داده شد موسى از پيش گفتند دو ساحرند آشكار شده اند وگفتند بتحقيق ما بهمه كافرانيم
قُلْ فَأْتُوا بِكِتابٍ مِنْ عِنْدِ اللهِ هُوَ أَهْدىٰ مِنْهُما أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (٥٠)
بگو پس بياوريد بكتابى از جانب خدا اورهبرتر باشد از آن دو پيروى كنم آنرا اگر باشيد راستگويان
فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّما يَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ
پس اگر اجابت نكرده‌اندمرترا پس آگاه باش كه پيروى ميكنند خواهشهاشان را وكيست گمراه‌تر از آنكه پيروشد
هَوٰيهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللهِ إِنَّ اللهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ (٥١) .
خواهش خود را بغير هدايتى از خدا بتحقيق خدا هدايت نكند گروه ستمكاران را

قوله تعالى (فَلَمّا قَضىٰ مُوسَى الْأَجَلَ - الآية) حقتعالى گفت چون موسى عليه السلام أجل بسر برد . عبدالله عباس گفت از رسول صلى الله عليه وآله پرسيدم كه موسى كدام أجل بسر برد ؟ گفت أبعدهما ، دورتر ، و ديرتر يعنى ده سال كه شعيب گفته بود « فان أتممت عشراً فمن عندك » و در خبر ديگر از رسول عليه السلام كه او را پرسيدند كه موسى كدام أجل بسر برد گفت أبرّهما وأوفاهما . نكوكار تر و وفادار تر . يعنى آنكه ببرّ و وفا نزديكتر بود ، سعيدجبير گفت جهودى مرا پرسيد در كوفه كه موسى از اين دو اجل كدام بسر برد و من ساز حج مى‌كردم گفتم ندانم وليكن مكّه خواهم رفتن از حبر اُمّت پرسم عبدالله عباس ، چون بمكّه رفتم و از اوپرسيدم گفت أكثرهما و أطيبهما بيشتر و پاكتر كه پيغامبران خلف وعد نكنند . گفت چون باعراق آمدم و آن جهود را ديدم گفتم جواب چنين داد گفت صدق والذي أنزل التوراة على موسى راست گفت بآنخداى كه توراة بموسى داد . خلاف كردند در آنكه كدام دختر باو داد . وهب گفت دختر مهين، وروايتى كردند از رسول عليه السلام كه او گفت دختر كهين بود. مجاهد گفت چون موسى عليه السلام أجل ده سال بسر برد شعيب دختر باو داد ، وده سال ديگر بر شعيب

مقام کرد بیست سال بر او بماند، آنگه دستوری خواست تا با مصر شود با زیارت مادر و خواهر، شعیب دستوری داد.

موسی برخاست و أهل خود را بر گرفت با مال و گوسفندان و روی بمصر نهاد و ره راست رها کرد احتراز از ملوك شام، و فصل زمستان بود؛ و أهل او آبستن بود مُقْرِب(۱) و او تنها در بیابان میرفت و ره ندانست. در راه که میرفت با کوه طور افتاد با جانب راست شبی تاریك بود و سرمای سخت بود زن را درد زادن گرفت و آتش از آتش زنه بیرون نیامد چنانکه قصّهٔ او برفت او نگاه کرد بجانب کوه طور آتشی دید اهلش را گفت درنگی کن که من از دور آتش دیدم تا بروم وخبری آرم یا پاره‌ای آتشی وذلك قوله (أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ) دراو سه لغتست: جذوه بفتح جیم واین قراءت عاصم است: وبضم واین قراءت حمزه است، وکسر و آن قراءت باقی قرّاء است. قتاده و مقاتل گفتند جذوه چوب نیم سوخته باشد و جمعه جذی قال الشاعر:

بَاتَتْ حَوَاطِبُ لَيْلَى يَلْتَمِسْنَ لَهَا   جَزْلَ الجِذَى غَيْرَ خَوَّارٍ وَلَا دَعِرٍ(۲)

(لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) تا همانا شما گرم شوید.

(فَلَمَّا أَتَاهَا) چون موسی عليه السلام بآتش رسید (نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ) ندا کردند اورا ازجانب راست وادی یقال: شاطىء الوادی و ضافة النهر، وساحل البحر؛ و جرف البئر، و شفیر القبر، و ناحیة البلد، و طرّ الثواب، و حاشیة الکتاب (فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ) در آن جای مبارك (مِنَ الشَّجَرَةِ) از درخت. عبدالله مسعود گفت درخت سمره بود و درختی سبز تازه. قتاده گفت عوسج بود، وهب گفت علیق بود و این آیت دلیل است بر آنکه کلام خدایتعالی محدث است، و متکلم فاعل کلام باشد دون آنکه کلام باو قائم باشد برای آنکه حق تعالی گفت موسی را ازدرخت ندا کردند و معنی این باشد که موسی کلام از درخت شنید، و تا کلام بدرخت قائم نبود بمعنی حلول موسی ازاو نتواند شنید وچون چنین بود کلام کلام درخت بود فی قوله «انّي أنا الله» پس خدای موسی درخت بوده باشد و موسی درخت پرست بوده باشد چون این باطلست بنماند إلا آنکه کلام کلام خدای بود و درخت محلّ کلام بود، و کلام، خدا دراو آفرید، چون چنین باشد متکلّم فاعل کلام بوده دون آنکه باو قائم باشد و

---

(۱) نزدیك زادن.

(۲) هیزم کشان لیلی برای او کنده چوبی می‌طلبیدند که سست و دود کننده نباشد.

قوله (أنْ يا مُوسیٰ) تا آخر آیت محل او رفعست باسناد الفعل إلیه .

(وَأنْ ألْقِ عَصاكَ) عطف است برین و محل او رفعست . موسی را ندا کرد خدایتعالی بکلام خود کلامیکه در درخت آفرید که من خدای جهانیانم ، ونیز ندا کرد که عصا بیفکن (فَلَمّا رَآها ـ الآیة) اینجا محذوفی هست ، والتقدیر فالقاها فصارت حیّة موسی عصا بیفکند ماری گشت ، چون موسی عصا دید مار گشته می‌جنبید و میرفت پنداشتی ماریست خرد سریع الحركة (وَلّیٰ مُدْبِراً) پشت بر کرده وروی بهزیمت نهاده وبازنایستاد (یامُوسیٰ أقْبِلْ)هم ازجمله کلام و خطاب خداست باموسی که ازدرخت ندا آمد ای موسی روی فراز کن ومترس که تو ازجمله ایمنانی .

(أُسْلُكْ یَدَكَ فی جَیْبِكَ) دست در گریبان کن تابرون آیدسفیدی بی‌بدی یعنی‌بی‌برصی (وَ اضْمُمْ إلَیْكَ جَناحَكَ مِنَ الرَّهْبِ) حفص‌عن‌عاصم خواند من‌الرّهب بفتح‌راء و سکون‌هاء،و کوفیان وشامیان خواندند من‌الرُّهب بضم راء وسکون‌هاءوباقی‌قرّاء من‌الرَّهب خواند بفتح راءو هاء ، و این هرسه‌لغت است. گفتند معنی آیه آنستکه چون تو دست سفیداز گریبان بیرون آری ترا خوفی پدید آید چنانکه در باب عصا گفت دست دگر باره با گریبان بر تا با حال‌خود شود تا خوفت بشود ، بعضی دیگر گفتند این کنایت است از تسکین خوف‌أی سکن روعك‌واخفض علیك جأشك .بعضی دگر گفتند معنی آنستکه چون ترا خوفی در دل‌آید دست بردل نه تا خوف ساکن شود برای آنکه خائف مضطرب دل باشد وضم جناح کنایت‌باشد ازسکون و مثله قوله « و اخفض لهما جناح‌الذّل من الرحمة » یعنی ارفق بهما، و کذلك‌قوله «واخفض‌جناحك‌لمن‌اتبعك‌من‌المؤمنین» معنی‌آنکه خودرا بدست‌فرو گیر وخودراساکن‌باز کن

فرّاء گفت مراد بجناح عصااست،وبعضی اهل معانی گفتند رهب بلغت حمیر آستین‌باشد اصمعی گفت اعرابی‌را دیدم که یکی را میگفت اعطنی بما فی‌رهبك ، او را گفتم رهب‌چه‌باشد؟ گفت آستین یعنی دست ازآستین بیرون آر که موسی علیه السلام چون عصا بدست گرفتی دست‌درآستین کردی (فَذانِكَ بُرْهانانِ) عامه‌قرّاء بتخفیف نون خواندند. وابن کثیر وأبوعمرو خواندند فذانّك‌بتشدید نون ، و این لغت قریش است در وجه او چهار قول گفتند : یکی آنکه تشدید برای تأکید کرد چنانکه لام در ذلك آوردند . قول دیگر آنستکه «ذانك» مخفّفةتثنیة ذاك باشد و مشدد تثنیه ذلك . قولی دیگر آنستکه این تشدید بدل آن الف ساقط است برای‌آنکه ذاك اسم واحد است در او الفی هست و برای تثنیه الفی دیگر بباید ممکن نشد . برای آنکه

جمع ساکنين بودی علی غير حدّه نون‌را مشدد بکردند تابدل ساقطه باشد تشديداو، و اين‌نيز جمع ساکنين باشد ولکن علی حده . قولی ديگر آنستکه تشديد برای آن آوردند تافرق باشد ميان نونی که باضافت بيفتد وميان اين نون چه اين نون باضافت نيفتد .قولی ديگر آن است تا فرق باشد ميان تثنيه اسم متمکّن و اسم‌نا متمکّن ؛ و ابوعمرو گفت هيچ نون تثنيه در قرآن مشدد نيست مگر اين نون و چنان پندارم که اين تشديد برای قلّة حروف آوردند،اما اشارت در اين دو برهان دو معجز استکه در آيه گفت يکی عصا ويکی يد بيضاء حقتعالی گفت اين دو معجز ترا دو حجت است بفرعون و قوم او که ايشان گروهی اند فاسق کافر خارج از فرمان خدای‌تعالی. موسی عليه‌السلام گفت بار خدايا (إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً) من از ايشان يکی را کشته‌ام يعنی قبطی (فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُونِ) ميترسم که مرا بکشند .

(وَ أَخِي هارُونُ) وبرادر من که هارونست ازمن فصيح زبان‌تر است (فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءاً) بفرست او را تا بامن يار شود ، و ردء معين و يار بوديقال : أردأه‌اذا أعانه ونصب‌او برحالست از مفعول ، واهل مدينه «ردأ»خواندند بتخفيف همزه (يصَدِّقُنِي) تا مرا براست‌دارد و عامه‌قرّاء بجزم خواندند برجواب امر مگرحمزه و عاصم که ايشان مرفوع خواندند بآنکه در جای حال باشد ای‌مصدّقاً لی و نظيره قوله « ولا تمنن تستکثر » بجزم و رفع و نظيررفع قوله «أنزل علينا مائدة من السماء تکون » واين‌در جای صفت باشد ای مائدة کائنة (إِنِّي أَخافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ) که من ميترسم که ايشان مرا بدروغ دارند،حقتعالی اين دعا باجابت مقرون کرد گفت :

(سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ) ما دست تو قوی کنيم ببرادرت و هارون در اينوقت بمصر بود (وَنَجْعَلُ لَكُما سُلْطاناً) وشماراحجتی وبرهانی کنيم (فَلا يَصِلُونَ إِلَيْكُما بِآياتِنا) که ايشان بشما نرسند بآيات وبيّنات ومعجزات ما (أَنْتُما وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغالِبُونَ)شما و اتباع شما غالب باشيد .

(فَلَمَّا جاءَهُمْ مُوسى بِآياتِنا بَيِّناتٍ) چون موسی بايشان آمد بآيات ما ، وروابود که باء تعديه را باشد ؛ و روا بود که بمعنی مع باشد، و مراد بآيات‌معجزاتست وقوله«بيّنات» نصب برحالست يعنی در آن‌حال که روشن و ظاهر بودند (قالُوا ما هذا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرىً) گفتند نيست‌اينکه تو‌آورده ای الاجادوئی فرا بافته نکو ساخته (وَما سَمِعْنا بِهذا فِي آبائِنَا الْأَوَّلِينَ) وما اينکه تو ميگوئی در پدران اول خود نشنوده‌ايم .

(وَقالَ مُوسى)موسی عليه‌السلام گفت‌در جواب ايشان (رَبِّي أَعْلَمُ) خدای من داناتراست

بآنكس كه او حق بياورده است از نزديك او يعنى او خود را خواست ، و اهل مدينه « واو » نخواندند فى‌قوله « و قال موسى» و در مصاحف ايشان «واو » نيست ، و باقى‌قرّاء بواوخواندند (وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عاقِبَةُ الدّارِ) ونيز عالمست كه‌عاقبت وانجام‌براى آخرت كراخواهد بود بثواب و نعيم . كوفيان « يكون » بياء خواندند براى آنكه فعل مقدم است ، و باقى‌قرّاء تاء تأنيث لكون الاسم مؤنّثاً (إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظّالِمُونَ) ضمير در « إنّه» شأن و كار راست ؛ يعنى شأن وكار چنين آمد كه ظالمان وستمكاران فلاح وظفر نيابند .

(وَقالَ فِرْعَوْنُ) حقتعالى حكايت آن كرد كه فرعون گفت عند اين حال قوم خودرا كه اى اعيان‌واشراف. من‌نميدانم خداى‌شما را جز خويشتن (فَأَوْقِدْ لِي يا هامانُ) اى‌هامان ـ و هامـان وزيراوبود ـ آتش بر افروز براى من بر گِل يعنى براى من خشت‌پخته كن‌وآجر ساز . گفتند أوّل كسيكه خشت پختهساخت‌فرعون بودو كوشك‌بلند كرد (فَاجْعَلْ لِي صَرْحاً) و براى من كوشك بلند كن (لَعَلّي أَطَّلِعُ إِلىٰ إِلٰهِ مُوسىٰ) تا باشد كه من‌از آن كوشك بر خداى موسى مطلع شوم وباو فرو نگرم (وَ إِنّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكاذِبِينَ) چنين‌ميپندارم كه او دروغ مى گويد در اينكه ميگويد من پيغامبرم ومرا خدائى هست كه مرا بشما فرستاده است . اهل سير گفتند چون فرعون وزير خود هـامان را فرمود تا كوشك بنا كنند او پنجـاه هزار مردبنّارا واستادان صنعت‌بنـا را و درود گر وكار گر و آهنگر را جمع كرد جزمزدوران و اتبـاع ، آن بنا بكردند و چندانى در هوا بيفراشتند كه ممكن بود . چنانكه در كلّ‌زمين‌از آن رفيع تر بنا نبود ، و چنان ساختند كه مرد سوار بر او تواند شد چون فارغ شدند فرعون بيامد و بر آنجا رفت و تير در كمان نهاد و بينداخت گفتند براى امتحان و فتنهٔ او تير خون‌ـ آلود بازگشت او گمان برد كه خصم را كشته است گفت فارغ شدم از خداى‌موسى. حقتعالى جبرئيل را فرمود تا پرى بر آن كوشك زد و اوراسه پاره كرد يك پاره از او بلشكر گاه‌فرعون زد هزار هزار مرد بكشت ويك پاره از او در دريا ريخت و يكپاره بمغرب‌انداخت ،وازآنانكه در آن كوشك عمل كرده بودند كس نماند وإلاهلاك شدند .

(وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ) آنكه حقتعالى گفت فرعون و لشكرش در زمين استكبار كردندوترفّع وبزرگى نمودند بناحق (وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنا لا يُرْجَعُونَ)وگمان بردند كه ايشان با ما نخواهند آمدن .

(فَأَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ) ما او را و لشكراو را بگرفتيم بعذاب (فَنَبَذْناهُمْ فِي الْيَمِّ) و در دريا انداختيم ايشان را . قتاده گفت آن دريائى است از وراء مصر آنرا الساف گويند .

خدایتعالی فرعون وقومش رادر آنجا غرق کرد . آنگه رسول را گفت برطریق تذکیر و اعتبار (فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عاقِبَةُ الظّالِمِينَ) بنگر یا محمّد که عاقبت کار آن ظالمان و کافران بکجا رسید و چگونه بود .

(وَ جَعَلْناهُم) آنگه گفت ما ایشان راامامانی وپیشوایانی کردیم که مردمان را بدوزخ خوانند ، و این را دووجه بود: یکی آنکه معنی جعل خذلان و تخلیه باشد. یعنی ایشان را با خود رها کردیم پس از آنکه ألطاف بسیار کردیم وایشان منتفع نشدند از پیغامبران فرستادن وکتاب فرستادن، واعذار وانذار کردن، و ترغیب و ترهیب نمودن ، آنگه برطریق عقوبت ایشان را با خود رها کردیم بروجه خذلان ، و وجهی دیگر آنستکه جعل بمعنی حکم و تسمیه باشد چنانکه گفت « و جعلوا الملائکة الذینهم عباد الرحمن إناثاً » معنی نه آنستکه ایشان فرشتگان را بدختران خدای کردند ، معنی آنستکه نام نهادند و حکم کردند از اعتقاد باطل که کرده بودند که ایشان دختران خدا اند (وَ يَوْمَ القِيٰمَةِ لا يُنْصَرُونَ) و روزقیامت ایشان را ناصری و یاری نباشد وکس نصرت ایشان نکند .

(وَ أَتْبَعْناهُم في هٰذِهِ الدُّنْيا لَعْنَةً) وما در داردنیا لعنت‌بدنبال ایشان درنهادیم یعنی بر ایشان لعنت کردیم لعنتی ملازم که از دنبال ایشان بنگردد (وَ يَوْمَ القِيٰمَةِ هُمْ مِنَ المَقْبُوحِينَ) و روز قیامت از جمله مقبوحان ومفتونان باشند ، وگفتند از جمله ملعونان ،و گفتند از جمله مهلکان . عبدالله عباس گفت از جملهمشوّهان در خلقت رویهاشان سیاه ، و چشمهاشان ازرق ، و آن شعاردوزخیان‌است یقال قَبَحهُ اللهُ وقَبَّحَهُ » بمعنی إذاجعله قبیحاً.

(وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الكِتابَ مِنْ بَعْدِ ما أَهْلَكْنَا القُرُونَ الاُولى)حقتعالی گفت دراین آیت که موسی را کتاب‌دادیم یعنی‌توراة‌پس‌از آنکه‌هلاك کردیم‌قرنهای‌پیشین‌را یعنی‌امتان پیشین را (بَصائِرَ لِلنّاسِ) برای آن تا بصیرت‌وبیِّنت‌وحجّت‌وبیان‌مردمان باشد(وَهُدىً) و لطف و بیانی و رحمتی تا همانا اندیشه کنند . ونصب این اسماء برحالست از مفعول .ابوسعید خدری روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت خدای تعالی پس از آنکه توراة فرو فرستادهیچ امت را و هیچ قرن را و قوم را هلاك نکرد بعذابی از آسمان جز قومی را که مسخ کرد با بوزینه . نبینی که خدایتعالی گفت « ولقد آتینا موسی الکتاب من بعد ما أهلکنا القرون الأولى_الایة » .

(وَماكُنْتَ بِجانِبِ الغَرْبِيِّ) (١) آنکه رسول‌را عليه‌السلام بر سبیل تنبیه وتعجب گفت تو بجانب غربی ازکوه طور حاضر نبودی (إِذْ قَضَيْنا إِلىٰ مُوسَى الْأَمر) چون ما وحی کردیم وکار بر او گذاردیم و خبر دادیم او را باوامر و نواهي و عهد کردیم با او (وَما كُنْتَ مِنَ الشّاهِدِينَ) وتو ازجمله حاضران نبودی آنجا تا یاد داشتی آنچه در آنجا رفت .

(وَلٰكِنّا أَنْشَأْنا قُرُوناً -الآية) ولیکن ما بیافریدیم گروهی را (فَتَطاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ) و عمر برایشان دراز شد عهد مافراموش کردند، و امر ما ترك کردند، نظیره قوله «فطال عليهم الأمد فقست قلوبهم » (وَما كُنْتَ ثاوِياً فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِنا) وتو مقیم نبودی در میان اهل مدین که آیات مارا بر ایشان بخوانی (وَلٰكِنّا كُنّا مُرْسِلِينَ) ولیکن‌ما فرستادیم ترا به پیغامبری‌و کتابی برتو فرو فرستادیم که‌اینقصّه‌ها در آنجا شرح‌دادیم برتو تا تو بایشان حکایت کنی ، و اگر نه آنستی تو ازکجا دانستی آنچه آنجارفت .

(وَما كُنْتَ بِجانِبِ الطُّورِ إِذْ نادَيْنا) و ای‌محمد توجانب کوه طور نبودی‌چون ما نداکردیم موسی را که‌ای موسی کتاب بستان بقوه . وهب‌منبّه گفت موسی عليه‌السلام در مناجات گفت الهی محمد را بمن نمای خدای تعالی گفت تو او را در نیابی اگر خواهی تا امت او را نداکنم تا تو از ایشان بشوی گفت بلی یارب . خدای تعالی ندا کرد یاأُمّت أحمداز أصلاب پدران آواز آمدلبّيك و سعديك ، و این‌قول‌آنان باشد که ذر گویند و این درست نیست (٢) . عمرو بن جریر گفت در این آیه که این ندا آن بود که خدای تعالی گفت‌یاأُمّت‌احمد من‌شما را اجابت‌کردم پیش از آنکه دعا کردید ، و بدادم شما را پیش از آنکه خواستید . سهل بن سعد الساعدی روایت کرد ازرسول‌عليه‌السلام که گفت دراین آیه خدای‌تعالی‌نوشته‌ای نوشت‌بربرگ مورد پیش از آنکه خلقان را آفریدند هزار سال . آنگه بر عرش نهاد پس ندا کرد «یاأُمّة أحمد إِنّ رحمتي سبقت غضبي » ای امت احمد رحمت من سبق بردخشم‌مرا. بدادم شما را پیش از آنکه خواستید و بیامرزیدم شمارا پیش از آنکه استغفار کردید. هر کس که با پیش من‌آید و اوگواهی دهد که جز خدای خدای نیست،ومحمّدرسول اواست اورابه بهشت برم(وَلٰكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ) قراءت عامه بنصب رحمت است برآنکه مصدری باشد محذوف الفعل ،

(١) جانب غربی همان شاطی أیمن است یعنی کناره راست وادی برای‌کسی که قاصدناحیه جنوب باشد

(٢) یعنی‌عالم ذربمعنی ظاهر درست نیست وآنچه محققین گفتند کنایه از فطرت و خلقت مردم است برتوحید.

و تقدير آنكه ولكن رحمناك رحمةً ، و در شاذ عيسى بن عمر خواند رحمةٌ برفع على تقدير ولكنه رحمة من ربك . يعني وليكن رحمتي بود از خداى تعالى كه ترا اطلاع داد برأحوال و أخبار ايشان (لِتُنْذِرَ قَوْماً ماأتيهُمْ مِنْ نَذيرٍ مِنْ قَبْلِكَ) تا بترسانى گروهى را كه ايشان را هيچ پيغامبر نيامد پيش از تويعنىأهل مكه را (لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) تاهمانا ايشان متذكر شوند وأنديشه كنند .

(وَ لَوْلا أنْ تُصيبَهُمْ مُصيبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أيْديهِمْ) و اگر نه آنستى كهاگر ما مصيبتى و عقوبتى بايشان فرستاديمى بآن كفر ومعصيت كه كردند ودستهاى ايشان تقديم كرد و فايده إضافت فعل باجارحه كه بعضى از جمله انسانست آنست تا فعلمحقّق و مختص شود بفاعل چو يكىاز ما بجارحه غيرى فعل نتواند كردن (فَيَقُولوا) آنكه گويندو بحجّت كنند (لَو لا أرْسَلْتَ إلَيْنا) أىهلاّ أرسلت چرا پيغامبرى بما نفرستادى تا ما متابعت آيات تو كردمانى و ازجمله مؤمنان بوديمى؛ و جواب لولااول محذوفست از كلام و التقدير لماعجلناهم بالعقوبة أولما أرسلناا إليهما براىايشان تعجيلعقوبت نكرديمىياترا نفرستاديمى ، ولكنترا بفرستاديم « لئلا يكون للناس على‌اللهحجّة بعد الرسل »تا مردمان‌را برخداى هيچحجّتنباشد پس ازرسولان خداى .

(فلَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ مِنْ عِنْدِنا) چون حق بنزديك ايشانآمداز نزديك مايعنىمحمّد (قالوا) گفتند (لَوْ لا أوتِيَ) أى هلّا اوتى چرا ندادند اورا يعنىمحمّد را ﷺ مانندآنكه موسىرادادنداز كتابىمنزلبيكبارجملة واحدة. يا چرا او را مانندآن معجز ندادند كه موسى راازعصاو يدبيضا(أوَلَمْ يَكْفُروا بِماأوتِيَ موسىٰ مِنْ قَبْلُ) نهايشانبودند كهكافرانشدند بآنچه موسى را دادند پيش از اين يعنى توراة و آيات و معجزات (قالوا) گفتند (سِحْرانِ) اينان دو جادويند يعنى موسىو هارون كه پشتباهم زدهاند .كلبى گفت اين مقالت آنكه گفتند كه جماعتى از كفار قريش بيامدند بمدينه و أحبار جهودان را پرسيدند از حديث محمد و نعت و صفات او، ايشان گفتند اوحقست و پيغامبرى راستگوى است. و نعت و صفت اودر كتاب ما هست ، ايشان بيامدند و جماعتى را از گفتار ايشان خبر دادند . كفار مكه گفتند «ساحران تظاهرا » ايشان دو جادويند يعنى موسى ومحمّد ، و اين قول عبدالله عباس است ، و قول اولقول مجاهد است . كوفيان خواندند « سحران » بىألف دو جادوئيد يعنى توراة و قرآن و باقى قرّاءساحران براسم فاعل. «تظاهرا» أى تعاونا (إنّا بِكُلٍّ كافِرونَ) وما بهمه كافريم از

توراة وقرآن و موسی ومحمّد .
(قُلْ فَأْتُوا بِكِتابٍ مِنْ عِنْدِ اللهِ هُوَ أَهْدىٰ مِنْهُما) گفت بگو بیارید شما که کفار مکه‌اید کتابی از نزد خدای که آن کتاب‌راه نماینده تر باشداز توراة و قرآن(أَتَّبِعْهُ) تا من آنرا متابعت کنم اگر راست می گوئید و قوله «أتّبعه» مجزوم بجواب أمراست .
(فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ) اگر چنانکه ترا اجابت نکنند و آنچه التماس تواست بجای نیارند (فَاعْلَمْ) بدانکه ایشان متابعت هوای خود میکنند (وَمَنْ أَضَلُّ) و کیست که گمراه تر باشد از آنکه او متابعت هوا کند بی‌هدی از خدای تعالی یعنی بی بیان وحجتی از خدای (إِنَّ اللهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ) و خدایتعالی هدایت نکند بهدایت ظالمـان و کافران ، و رواست که گویند هدایت ندهد یعنی ره بهشت و ثواب ننماید ایشانرا در قیامت .
قوله تعالی :

وَلَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (٥٢) أَلَّذِينَ آتَيْناهُمُ
وهرآینه بتحقیق بهم پیوستیم برای آنها گفتاررا شاید آنها پندگیرند کسانیکه دادیم آنها را
الْكِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (٥٣) وَإِذا يُتْلىٰ عَلَيْهِمْ قالُوا آمَنّا بِهِ إِنَّهُ
کتاب را پیش از او آنها باو میگروند وبتحقیق خوانده شد بر آنها گفتندگرویدیم باو بتحقیق او
الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا إِنّا كُنّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (٥٤) أُولٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ
حق‌است ازپروردگارما بتحقیق ما بودیم ازپیشتر اوگردن نهادگان آن‌گروه داده شوند مزدشان دوبار
بِما صَبَرُوا وَيَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (٥٥) وَإِذا سَمِعُوا
بآنچه شکیبا شدند و میزدایند بخوبی بدی را وازآنچه روزی کردیم آنهارا نفقه میکنند وچون‌شنیدند
اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقالُوا لَنا أَعْمالُنا وَلَكُمْ أَعْمالُكُمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لا نَبْتَغِي
بیهوده را اعراض‌کردند ازو وگفتند ماراست کارهای ما ومرشماراست کارهای شما درود بر شما نمی جوئیم
الْجاهِلِينَ (٥٦) إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللهَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَهُوَ
نادانان را بتحقیق تو هدایت نکنی‌آن راکه دوست‌داری ولیکن خدا هدایت‌کندهر که را میخواهد و او
أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (٥٧) وَقالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنا
آگاه تر است براه یافتگان و گفتند اگر پیروی‌کنیم هدایت را با تو ربوده شویم از زمین خود
أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبىٰ إِلَيْهِ ثَمَراتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنّا
آیا وجایگاه نکردیم برای آنها حرم امن راکه جمع‌کرده میشود بسوی اوثمرهای هرچیزی روزی ازنزدما

وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (٥٨) وَ كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعيشَتَها فَتِلْكَ
وليكن بيشتر آنها نميدانند و چند هلاك كرديم از دهی كه از حد گذشت نعمت آن پس اين است
مَساكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلّا قَليلًا وَكُنّا نَحْنُ الْوارِثينَ (٥٩) وَما كانَ
مسكن هاشان كه سكنی گرفته نشد از پس آنها مگر اندكی و بوديم ما ميراث برندگان و نبود
رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرىٰ حَتّىٰ يَبْعَثَ في أُمِّها رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ اٰياتِنا وَما كُنّا
پروردگار تو هلاك سازنده قريها تا برانگيزد دراصل آن پيغمبری بخواند برآنها آيات ما را و نباشيم ما
مُهْلِكِي الْقُرىٰ إِلّا وَ أَهْلُها ظالِمُونَ (٦٠) وَما أُوتيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتاعُ الْحَيٰوةِ
هلاك كننده قريها مگر و اهل آن ستمكاران باشند و آنچه داده شديد از چيزی پس بهرۀ زندگانی
الدُّنْيا وَ زينَتُها وَما عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (٦١) أَفَمَنْ وَعَدْناهُ
دنياست و آرايش آن و آنچه نزد خداست بهتر و پاينده تر است آيا پس تعقل نمی كنيد آيا پس كسيكه وعده كرديم اورا
وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاٰقيهِ كَمَنْ مَتَّعْناهُ مَتاعَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مِنَ
وعدۀ نيكو پس او ملاقات كنندۀ اوست چون كسيكه بهره مند كرديم اورا بهره زندگانی دنيا پس او روز رستخيز از
الْمُحْضَرينَ (٦٢) وَ يَوْمَ يُناديهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكائِيَ الَّذينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (٦٣)
حاضر كرده شدگان است و روزی ندا كند آنهارا پس ميگويد كجايند شريكان من آنان كه بوديد گمان ميكردند
قالَ الَّذينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنا هٰؤُلاٰءِ الَّذينَ أَغْوَيْنا أَغْوَيْناهُمْ كَما غَوَيْنا
گفتند كسانی كه واجب شد برآنها گفت پروردگارما اين گروه كسانی اند گمراه كرديم آنهارا چنانكه گمراه شديم
تَبَرَّأْنا إِلَيْكَ ما كانُوا إِيّانا يَعْبُدُونَ (٦٤) وَ قيلَ ادْعُوا شُرَكاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ
بيزار شديم بسوی تو نبودند مارا پرستش كنند وگفته شود بخوانيد شريكان خود را پس خواندندشان
فَلَمْ يَسْتَجيبُوا لَهُمْ وَ رَأَوُا الْعَذابَ لَوْ أَنَّهُمْ كانُوا يَهْتَدُونَ (٦٥) وَ يَوْمَ يُناديهِمْ
پس اجابت نكنند مر آنهارا و ببينند شكنجه را اگر آنكه آنها بودند هدايت ميشدند و روزی كه ندا كنند آنهارا
فَيَقُولُ ماذا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلينَ (٦٦) فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْباءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ
پس ميگويد چه چيز جواب گفتيد مر فرستادگان را پس پوشيده شود برآنها خبرها در اين روز پس آنها
لاٰ يَتَساءَلُونَ (٦٧) فَأَمّا مَنْ تابَ وَ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَعَسىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ
از يكديگر نپرسند پس اما كسيكه توبه كرد و گرويد و كرد كار پسنديده پس شايد آنكه باشد از

الْمُفْلِحِينَ (٦٨) وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشآءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ
رستکاران ویروردگار تو می‌آفریند آنچه را میخواهد و بر می‌گزیند نباشد مرآنهارا اختیارمنزهست
اللهِ وَ تَعالىٰ عَمّا يُشْرِكُونَ (٦٩) وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ ما تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ ما يُعْلِنُونَ (٧٠)
خدا وبالاتر ازآنچه شرك‌آورند ویروردگار تومیداندآنچه‌را پوشد سینه‌هاشان وآنچه راآشکارکنند
وَ هُوَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولىٰ وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ
و اوست خدا نیست خدائی مگر او مراوراست حمد در این سرا وآن سرا و اوراست فرمان و بسوی او
تُرْجَعُونَ (٧١).
باز می‌گردند

قوله تعالی (وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ) حقتعالی گفت ما به پیوستیم برای ایشان سخن را. عبدالله عباس گفت «وصّلنا لهم القول» أی بیّنّا بیان کردیم ومعنی آن باشد که‌سخن ما پیوستهٔ بود و معنی دار باشد. مجاهد گفت‌فصّلنا ما فصل کردیم ، ونمیّر بن زید گفت یعنی بپیوستیم برای ایشان خبر دنیا بخبر آخرت تا پنداری که ایشان در دنیا معاینهٔ آخرت می ـ بینند . أهل معانی گفتند واصلنا و تابعنا ما پیمانی بکردیم و أصل او من وصل الحبل باشد قال الشاعر :

فَقُلْ لِبَنِي مَرْوانَ ما بالُ ذِمَّةٍ وَحَبْلٍ ضَعِيفٍ ما يَزالُ يُوَصَّلُ (١)

حسن بصری گفت وصلنا بتخفیف من الوصل ، و عامه بتشدید من التوصیل لتکثیر الفعل (لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) تا همانا اندیشه کنند .

(أَلَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِهِ) آنانکه ما ایشان را کتاب دادیم از پیش‌او یعنی محمد صلی الله علیه وآله ایشان با او ایمان آرند ، آیت درمؤمنان أهل کتاب آمد .

(وَإِذا يُتْلىٰ عَلَيْهِمْ) چون آیات ما برایشان خوانند از قرآن (قالُوا آمَنّا) گویند ما ایمان آوردیم باین‌قرآن که حق‌است وصدق وازقبل خداست (إِنّا كُنّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ) ما از پیش این خودمسلمان بودیم بآنچه دیده بودیم در کتب أوائل از توراة و إنجیل در نعت و صفت محمد علیه السلام .

(أُولٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا) ایشانرامزد دوباره‌دهند برای‌آنکه

(١) با فرزندان مروان بگوی چه باعث شده است که دوال پوسیده و ریسمان سست را پیوسته بهم می‌بندند . شاعر هنگام ضعف بنی‌مروان و زوال دولت آنان در خطاب بآنان گفته‌است.

ایشان ایمان دارند بکتب أوائل ، و به محمّد ﷺ ، و بکتاب او . هم در آن نظر کردند هم در این «بما صبروا » بآنکه صبر کردند . مجاهد گفت آیه در جماعت أهل کتاب آمد که ایمان آوردند، جهودان ایشانرا ایذاء کردند و رنجانیدند ایشان برایذاء صبر کردند (وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ) و بحسنه‌سیّئه باز دارند . بحسنه یعنی بتوبه معصیت باز دارند ، وگفتند بسخن نیکو سخن این کافران باز دارند ، وگفتند بدلیل رفع شبهه کنند (وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ) و از آنچه ما ایشانرا روزی کرده باشیم نفقه کنند .

(وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ) و چون سخن لغو و محال و بی‌فائده شنوند اعراض کنند ازآن وعدول. و در آن خصومت نکنند و منازعت (وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ) وگویند عمل ماماراو عمل شما شما را (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ) سلام برشما بادیعنی برای طلب سلامت مارا مخاطبه جاهلین نمی‌باید.ومثله قوله « وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً » .

(إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ) حقتعالی در این آیه بازنمود که هدایتی که لطف‌بود و اسبابی که‌مقرّب بود بایمان و طاعت و آلت باشد در او چون قدرت و عقل و تمکین وازاحت علت ونصب‌ادله ومانند‌این، برسول ﷺ تعلق‌ندارد.چه اوبربعضی‌از این چیزها قادرنباشد ، و بعضی‌آنستکه‌اگرچه مقدور او بود اونداند که کدام‌است‌از فعلها که‌مکلّف‌را لطف‌باشد ومقرّب. (وَلَكِنَّ اللهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) گفت تو این‌نوع هدایت‌نتوانی‌دادن آنرا که توخواهی بل‌این نوع هدایت بخدای‌تعلّق‌دارد،وآن‌هدایت که‌بتو‌تعلّق‌داردد‌عوت‌است‌نحوقوله تعالی «وانّك‌لتهدي الی صراط مستقیم » أی تدعوا،و شاید مراد باین‌هدی بیان باشد . یعنی تو ره نمائی براه‌راست یعنی بیان‌کنی . پس حقتعالی در این آیت باز نمود که هدایت که بمعنی لطف و اقدار باشد بتو تعلّق ندارد ، و تو نتوانی کردن این کار من است و بمن تعلق دارد . آنرا دهم که من خواهم ، آنگه باز نمود که نه هر کسی را که من این هدایت باو کنم واین نوع در حق او بجای آرم مهتدی شود و منتفع گردد بآن ، بل من عالم ترم بآنکه که باشد که منتفع شود بآن وکه باشد که منتفع نشود . و مخالفان باین آیت تمسك کردند در آنکه ابوطالب کافر بود وگفتند این آیت در شأن او آمد و در ظاهر آیت ایشان را تمسك نیست برای آنکه‌اگر تسلیم کنند که آیت در شأن ابوطالب آمد در آیت بیش از این نیست که تو این نوع هدایت نتوانی داد آنرا که تو خواهی ، بل این نوع هدایت بمن تعلق دارد نگفت من ندادم اورا .

آنگه از این آیت اصحاب ما دلیل انگیختند بر ایمان او ؛ و وجه استدلال این گفتند که اگر تسلیم کنیم که مراد به «منأ حببت» ابوطالب است دراین لفظ اثبات محبت رسول باشدابوطالب را و باتفاق نشاید که رسول عليه السلام کافری مصرّ بر کفر را دوست دارد ، چو او را وما رافرموده اند که ازکافر تبرّا کنیم و با ایشان معادات کنیم . و عقل و شرع اقتضاء این کند، و قرآن باین ناطقست در چند آیه منها قوله « لا تجدو قوماً يؤمنون بالله و باليوم الاخر يوادّون من حادّالله و رسوله ولو كانوا آبائهم او اخوانهم او عشيرتهم » و منها قوله تعالى « ياأيها الذين آمنوا لا تتّخذوا عدّوي وعدّوكم أولياء تلقون اليهم بالمودّة » ومنها قوله «ياايهاالذين آمنوا لا تتّخذوا آبائكم و إخوانكم اولياء ان استحبّوا الكفر على الايمان ومن يتولّهم منكم فاولئك هم الظالمون » و منها قوله تعالى « ولو كانوا يؤمنون بالله والنبيّ وماانزل إليه مااتّخذوهم أولياء » و اخبار متظاهر و متباهر است باین معنی منها قوله عليه السلام « أوثق عرى الايمان الحبّ في الله و البغض في الله » استوار تر ركنى از أركان ايمان دوستى است در خدای و دشمنی است در خدای ، و از امام زین العابدين عليه السلام روايت كرده اند که او گفت « الحمد لله الذي لم يجعل للفاجر عليّ يداً كيلا يرزقه في قلبي مودّة ، مودّة الفجّار تجرّ إلى النار» گفت سپاس آن خدای را که هیچ کافر را برمن دست نعمت نکرد تا او را در دل من دوستی باشد که دوستی کافران مردم را بدوزخ برد. پس کدام عاقل ومسلمان روا دارد؟ که برپیغامبران گمان برد که او دوستدار کافران بود ؟ و اجماع امت است که ازاو متكمّل ترد مكارم اخلاق كس نبودفضلاً عن أداء الواجبات و ما هو أصل من اصول الدين و ركن من أركان الاسلام و هو التبرّي من أعداءالله تعالى ، أما اخباری که دلیلست برایمان او از طریق عامه و خاصه بیش از آنست که در عدد آید ، و روایت کرده اند از سلام بن المستنیر از باقر عليه السلام از پدرش از پدرانش عليهم السلام که گفت جبرئیل عليه السلام بیامد ورسول را عليه السلام گفت «انّ الله عزّوجلّ حرّم على النار صلباً أنزلك ، و بطناً حملك ، و ثدياً أرضعك و حجراً كفلك » گفت خدای تعالی حرام کرد بر آتش پشتی که ترا فرود آورد و شکمی که ترا بر گرفت و پستانی که ترا شیر داد و کناری که ترا پرورد و کفالت کرد . آنگه گفت آن صلب که او را فرود آورد عبدالله بن عبد المطّلب بود، أما آن شکم که او را بر گرفت آمنه بنت وهب بود ، و أما آن پستان که اورا شیر داد حلیمه بنت ذویب بود ، و أما کناری که او را به پرورد و کفالت کرد أبوطالب بن عبد المطّلب بود ، این خبر از طریقی دیگر روایت کرده از صادق عليه السلام و در تفسیر حجر كفلك گفته که آن کناری که او را کفالت کرد أبوطالب بود وفاطمه بنت أسد . أصبغ بن نباته روایت

کرد از أمیر المؤمنین که او گفت « لا والله ما عبد أبي ولاجدّي عبدالمطّلب ، ولا هاشم ,ولا عبد مناف صنماً قطّ» بخدای که پدرم و جدم و هاشم وعبد مناف هرگز بت نپرستیدندی گفت چه پرستیدندی گفت خدای پرستیدندی و در نماز روی بکعبه کردندی متمسك بابراهیم عليه السلام و صادق عليه السلام روایت کرد از پدرانش از أمیر المؤمنین عليه السلام که او روزی در رحبه نشسته بودو قومی پیرامن او نشسته یکی برخاست وگفت یاأمیر المؤمنین أنتبالمکان الذی أنت به وأبوك یعذب بالنار ، تو باین پایه که توئی و پدر ترا در دوزخ عذاب کنند امیرالمؤمنین گفت مهفضّ الله فاك خاموش که خدای دهنت را بشکناد « والذي بعث محمداً صلى الله عليه وآله بالحقّ بشیراً لوشفّع أبي کلّ مذنب علی وجه الارض لشفّعه الله فیهم أنّي یعذب بالنـار و ابنه قسیم بین الجنّة و النـار » بخدای که محمد عليه السلام را براستی فرستاد که اگر پدرم شفاعت کند در جمله گنه کاران که برروی زمین اند خدای تعالی شفاعت او قبول کند .

آنگه گفت بآن خدای که محمد را بحق بخلق فرستاد که نور پدرم روز قیامت نورهمهٔ خلقان را بپوشاند جز نور محمد و نور من و نور فاطمه و نور حسن و حسین چه نور او از نور ما است و نور ما از یك نور است که خدای تعالی آفرید قبل از خلق آدم بد و هزار سال ، و رضا عليه السلام روایتکرد از پدرانش بچند طریق که نقش انگشتری ابوطالب این بود که «رضیت بالله ربّاًوبابن أخيمحمّد نبیّاً وبابني علي لهوصیّاً » و اخبار در این معنی بسیار است وازجملهٔ دلائل ایمان ابوطالب خطبهٔ او استکه در تزویج خدیجه خواند چون عقد رسول بست باتفـاق مخالف و مؤالف « الحمد لله الذی جعلنا من زرع إبراهیم ومن ذرّیّته اسماعیل و جعل لنا بیتاً محجوجاً وحرماً آمنا و صدقاً وصیانة وعفّة و دیانة وجعلناالحكّام علیالناس وبارك لنا فی بلدنا الذي نحن فیه، ثم ابن اخيهذا محمدبن عبدالله لا یوازن به رجل من قریش الا رجح به ولایقاس به رجل إلاّعظم عنده وإن کان في المالمقلا فان المال عاریة مستردة وظل زائل وله في خدیجة رأی ولها فیه مثل ذلكوما یطلبون من الصداق فاليّ و عليّ » وبهرحالهر که کافرباشد این نگوید و اعتقاد ندارد و معلومست که تا ابوطالب زنده بود رسول عليه السلام محروس بود و مصون بود ودر شعب او در حمایت او بود و کس نیارست اورا تعرض کردن، چون او فرمان یافت رسول عليه السلام در مکه نتوانست بودن و از مکه هجرت کرد بمدینه اگر ابوطالب زنده میبود چرا پیغمبر را هجرت بایست کردن بمدینه .

آورده اند که چون ابوطالب را وفات رسید رسول را میرنجانیدند گفت یا عم ما اسرع ما وجدت فقدك چه زود پدید آمد برمن فقد و نایـافت تو ، و ابوهریره روایتکرد که رسول

عليه السلام گفت « ما زال قريش كافين عنّي حتّى مات عمّي ابوطالب » گفت همیشه دست قریش از من کوتاه بود تا عمم ابوطالب زنده بود. سیف بن عمیره روایتکرد از صادق عليه السلام که او گفت اول نماز جماعت که در اسلام کردند آن بود که ابوطالب بگذشت رسول‌را دید که نمازمیکرد و علی بر دست راست او ایستاده ، و جعفر با ابوطالب بود جعفررا گفت: صل جناح ابن عمّك او بیامد و بر دست چپ رسول بایستاد ورسول نماز کرد بایشان و ابوطالب این بیتها بگفت:

إنّ عليّاً و جعفراً ثِقَتي　　عِندَ مُلِمّ الزّمانِ و الكُرَبِ
وَاللهِ لا أخذُلُ النّبيَّ وَ لا　　يَخذُلُهُ مِن بَنِيَّ ذو حَسَبِ
لا تَخذُلا وانصُرا ابنَ عَمّكما　　أخي لِأُمّي مِن بَينِهِم وَ أبي (١)

و از جمله ادله بر ایمان او اشعار اوست که معروفست در دیوانش و دیوان او مجموع است و معروف من‌ذلك ما رواه مسلمة بن‌الفضل عن محمد بن اسحاق أنّه قال :

ألا أبلِغا عَنّي عَلى ذاتِ بَينِنا　　لُؤيّاً و خُصّا مِن لُؤيٍّ بَني كَعبِ
ألَم تَعلَمُوا أنّا وَجَدنا مُحَمّداً　　نَبِيّاً كَمُوسى خُطّ في أوّلِ الكُتُبِ
وَ أنّ عَلَيهِ في العِبادِ مَحَبّةً　　وَ لا حَيفَ فِيمَن خَصّهُ اللهُ بِالحُبِّ
وَأنّ الّذي رَقّشتُمُ في كِتابِكُم　　يَكُنْ لَكُم يَوماً كَراغِيَةِ السّقبِ (٢)
أفيقُوا أفيقُوا قَبلَ أن تُحفَرَ الزُّبى　　وَيُصبِحَ مَن لَم يَجنِ ذَنباً كَذي الذّنبِ
وَلا تَتبَعُوا أمرَ الغُواةِ فَتَقطَعُوا　　أواصِرَنا بَعدَ المَوَدّةِ وَالقُربِ (٣)

(١) علی و جعفر در هنگام مصائب روزگار وسختی تکیه‌گاه منند، بخدا سوگند پیغمبر را تنها رها نمی‌کنم و از فرزندان من آنکه دارای گوهر پاك است او را رها نخواهد کرد ، او را تنها نگذارید و یاری کنید پسر عم خود را انعم‌که برادر من است از پدر و مادر

(٢) سقب کره شتر است و راغیه مانند رغا آواز اوست و مقصود اینجا کره ناقه صالح است که بانك زد و قوم ثمود هلاك شدند و حضرت ابوطالب گوید صحیفه شما همین‌گونه سبب هلاك شما باشد و فی‌البحار لعله تمثيل لعدم انتفاعهم بالصحيفة كما لاينتفع برغاء السقب و صحیح همان است که ما گفتیم .

(٣) از من خبر بدهید به قبیله لوی با آنکه میان ما خلاف است و خصوصاً در میان قبیله لوی بنی‌کعب‌را بگوئید: آیا نمیدانید که‌مامحمدرا پیغمبری‌یافتیم مانند موسی که در کتب پیشین نوشته شده است و اینکه دوستی او در دل بندگان خداست و آنرا که خداوند بدوستی بندگان مخصوص فرموده کژ و نادرست نیست (در نسخه سیره ابن‌اسحاق‌ولاخیر بجای لاحیف آمده است)

آنرا که شما در نامه خود نگاشته‌اید روزی برای شما نحسی آورد مانند بانك بچه ناقه صالح ، بهوش آئید هوشیار شوید پیش‌از اینکه دامی برای شما آماده شود و آنهم کـه گناه نکرده‌است *

و در این‌بیتها تصریح اقرار است بنبوت رسول‌ﷺ وقال أيضاً :

تَطاوَلَ لَيْلي بِهَمّ يَصِبْ وَ دَمعٍ كَسَحّ السِّقاءِ السَّرِبْ (١)
لِلَعْبِ قُصَيّ بِأَحْلامِها وَهَلْ يَرْجِعُ الحِلْمُ بَعْدَ اللَّعِبْ
وَ نَفْيِ قُصَيّ بَني هاشِمٍ كَنَفْيِ الطُّهاةِ نِظافَ الحَطَبْ
وَ قالُوا لِأَحْمَدَ أَنْتَ امْرُءٌ خَلُوفُ الحَديثِ ضَعيفُ السَّبَبْ
وإنْ كانَ أَحْمَدُ قَدْ جاءَهُمْ بِحَقٍّ وَ لَمْ يَأْتِهِمْ بِالكَذِبْ
عَلَىٰ أَنْ إِخْوَتَنا وازَرُوا بَني هاشِمٍ وَبَني المُطَّلِبْ (٢)

حسن بن محمد بن جرير روایتکرد از جمله از اشعار او :

قُلْ لِمَنْ كانَ مِنْ كِنانَةَ فِي العِزّ وَ أَهْلِ النَّدىٰ وَ أَهْلِ المَعالي
قَدْ أَتيكُمْ مِنَ المَليكِ رَسُولٌ فَاقْبَلُوهُ بِصالِحِ الأَعْمالِ
وَانْصُرُوا أَحْمَدَ فَإنْ مِنَ اللهِ رِداءاً عَلَيْهِ غَيْرَ مُدالِ (٣)

و قال ایضاً :

يا شاهِدَ اللهِ عَلَيَّ فَاشْهَدِ آمَنْتُ بِالواحِدِ رَبِّ أَحْمَدِ
« مَنْ ضَلَّ فِي الدِّينِ فَإنّي مُهْتَدِ (٤) »

و در قصیدهٔ لامیّه‌میگوید :

---

* مانند گناهکار گرفتار شود، فرمان گمراهان‌را پیروی نکنید که‌رشته پیمان ما را پس از دوستی و خویشی بگسلید.

(١) السرب بالسين الجاری ویصب مضارع وصب منه، عذاب واصب

(٢) شب من دراز کشید از بسیاری اندوه دردناك و سرشکی ریزان مانند آب از مشك کـه چرا قبیله‌قصی باعقل خود بازی میکنند وآیا پس‌از یاوه‌کاری عقل بسرشان بازآید ؟

قبیله قصی فرزندان هاشم را دور افکندند چنانکه پزندگان ریزهای هیزم را . و باحمد گفتند تو سخن نادرست‌گوی و سست و بی‌یاوری . با آنکه احمد برای آنان سخن درست آورد ودروغ نگفت وبا آنکه برادران ما بنی‌هاشم و بنی‌مطلب را یاری‌کردند

(٣) بگو بآنکه در طائفه قریش صاحب عزت وجود و بزرگواری است : ازطرف خداوند سوی شما پیغمبری آمد اورا بپذیرید بکردار نیکو . احمد را یاری‌کنید کـه اورا از جانب خداوند معینی است که هرگز مغلوب‌نمیشود.

(٤) ای گواه خداوند برمن گواه باش که من بپروردگار احمد که یگانه است ایمان آوردم هرکس در دین گمراه است گوگمراه باش‌که من هدایت یافتم .

أَلَمْ تَعلَمُوا أَنَّ ابنَنا لا مُكَذَّبٌ لَدَينا وَلا نَعبَأُ بِقَولِ الأَباطِلِ
وَأَبيَضَ يُستَسقَى الغَمامُ بِوَجهِهِ رَبيعُ اليَتامى عِصمَةٌ لِلأَرامِلِ
يَطُوفُ بِهِ الهُلّاكُ مِنْ آلِ هاشِمٍ فَهُمْ عِندَهُ فِي نِعمَةٍ وَ فَواضِلِ
كَذَبتُم وَبَيتِ اللهِ يُبزى(١) مُحَمَّدٌ وَ لَمّا نُطاعِنْ دُونَهُ وَ نُناضِلِ
وَ نُسلِمُهُ حَتّى نُصَرَّعَ حَولَهُ وَنَذهَلَ عَنْ أَبنائِنا وَالحَلائِلِ(٢)

وقال لعلى عند وفاته وصاية الى بنيه وأقاربه :

أُوصِي بِنَصرِ النَّبِيِّ الخَيرِ مَشهَدُهُ عَلِيّاً ابني وَ شَيخَ القَومِ عَبّاساً
وَ حَمزَةَ الأَسَدَ الحامِي حَقيقَتَهُ وَ جَعفَراً أَنْ تَذُودا دُونَهُ النّاسا
كُونُوا فِدىً لَكُمُ نَفسِي وَما مَلَكَتْ فِي نَصرِ أَحمَدَ دُونَ النّاسِ أَتراساً(٣)

و در اشعار او بسيار است كه دليل ايمان او كند اما شبهه مخالفان از آنجا افتاد كه او ايمان پنهان داشت ، و اظهار نكرد براى آن تا رسول عليه‌السلام را حمايت تواند كردن و نصرت بعلّت خويشى و پسر برادرى نه بعلت هم ملّتى و هم دينى . چو اگر نه چنين بودى نتوانستى نصرت او كردن از غلبه و كثرت كفار و اين معروف است و اخبار باين ناطق است . صادق عليه‌السلام گفت مثل أبوطالب عليه‌السلام در اسرار ايمان و اعلان كفر مثل اصحاب الكهف است كه‌ايشان ايمان پنهان داشتند ايشان را مزد دوباره باشد ، و همچنين ابوطالب را و او از دنيا بنرفت تا فرشتگان او را بشارت ندادند ببهشت و چون او را وفات آمد جبرئيل آمد و گفت خدايتعالى ميفرمايد كه از مكه برو كه ترا در مكه ناصرى نيست پس از عمّت أبوطالب . پس معلوم شد از اين وجوه كه آيت در شأن او نيست و مراد بهدى و ايمان إما طريق ايمان است و اما ثواب برايمان چنانكه در ذكر آيات بيان كرده‌ايم و روا بود كه‌مراد حكم وتسميه باشد .

---

(١) يعنى لايبرى قال الحزرى يقهرويغلب .

(٢) شما ندانسته‌ايد كه فرزند ما نزد ما متهم بدروغ نيست و بگفتار باطل اعتنا نمى‌كنيم سپيد روى است كه بآبروى او از ابر باران مى طلبند . بهار است يتيمان را وحافظ بيوه‌زنان‌است،درويشان بنى‌هاشم بر گرداويندونزد او در نازونعمت. دروغ گفتيد بخانه خدا سوگند كه محمد رها نشود تا ما پيش روى او نيزه نزنيم و جنك نكنيم و او را بشما نگذاريم و تسليم نكنيم مگر در گرد او برزمين افتيم و فرزندان و زنان خودرا فراموش كنيم .

(٣) على فرزند خود و پير قبيله عباس را وصيت ميكنم بيارى پيغمبر كه حضور او خير است همچنين حمزه را،شيرى كه از اصل وگوهر خود حمايت ميكند و نيز جعفر راكه‌شرمردم را ازاو دور كنند فداى شما باد جان من وهرچه دارم ؛ دريارى‌احمد برابر آزار مردم سپر باشيد .

قوله تعالى (إِنْ نَتَّبِعِ الهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنا) مفسران گفتند آیتدر حارث بن عثمان بن عبد مناف آمد که او رسول را عليه‌السلام گفت ما بتو ایمان آوردیمی اگر نه آنستی که ما را اندیشه میباشد که عرب ما را بربایند از زمین ما چو ایشان مجتمعند برخلاف تو و ما را قوه و منعت نیست ، و این برسبیل تعلل گفت حقتعالی این از او باز گفت و جواب داد ازین گفت میگویند اگر چنانکه مامتابعت دین اسلام کنیم با تو مارا از زمین مکه‌بربایند آنگه بجواب او گفت (أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً) ما ایشانرا حرمی ایمن کرده‌ایم برای آنکه عرب را عادة بودی که بر یکدیگر غارت کردندی ، و یکدیگر را کشتندی جز أهل مکه که ایشان ایمن بودندی برای حرمت حرم (يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ) بآنجا میبرند میوه‌ها از هر نوعی ، و مدنیان و یعقوب تجبی خواندند بتاء تأنیث برای آنکه ثمرات مؤنث استو دیگران بیاء خواندند برای تقدم فعل و حائلی که از میان فعل ومفعول است (رِزْقاً مِنْ لَدُنَّا) نصب او بر مفعول له است . روزی از نزدیك ما ولیکن بیشتر ایشان ندانند .

(وَكَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَها) آنگه گفت بس که ما هلاك کردیم از شهری که ایشان را بطر آمد از معیشت و آسایش زندگانی خود تا کافر و طاغی شدند ، عطا گفت معنی آنستکه ایشان زندگانی ببطر کردند. و اضافه فعل با قریه کرد در لفظ ودر معنی با اهل ؛ و أما نصب معیشت محتملست چند وجه‌را: یکی آنکه نزع کرده باشد حرف جر را فلما حذف حرف الجر و حمل الفعل فعمل ، و التقدیر بطرت فی معیشتها و مثله قوله « ولا تعزموا عقدة النکاح » ووجه دگر آنستکه ضمّن بطر معنی کفرلأنّ في البطر معنی کفران النعمة فکأنّه‌قال کفرت معیشتها و مثله قوله « للذین یؤلون من نسائهم » لایقال آلی منه إلاّأنّه‌لمّا ضمن آلی معنی بعُد عداه بمن. فرّاء گفت نصب اوبرتمیز است برای آنکه معنی آنستکه ابطر بها معیشتها جز آنستکه فعل از او ببرد و با قریه اسناد کرد ، و مثله قوله طاب زید نفساً أی طابت نفسه ، وقوله «وإن طبن لکم عن شيء منه‌نفساً» ولم‌یعتدّ بالاضافة کما قال الشاعر بالالف و اللام فی قوله«ولا بقراره الشعر الرقابا (؟) (فَتِلْكَ مَساكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلاً) آن خانه‌ها و مسکن‌های ایشان مسکون نبود ایشان را الا روزی چند یعنی بس روزگار نماندند در آن سراها جز هلاك شدند، و مساکن ایشان بمرگ ایشان ویران شد.عبدالله عباس گفت معنی آنستکه مساکن ایشان منازل مسافران شدچه مسافر در منازل اندك مقام کند

و منزل اودر بیابان باشد. یعنی سرای ایشان خراب شدو بیابان گشت (وَكُنَّا نَحْنُ الوارِثِينَ) وارثان ایشان ما بودیم ایشان بمردند و بما رها کردند نظیره قوله «انّا نحن نرث الارض ومن عليها» .

(وَما كانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ القُرى) گفت برطریق اعذار و انذار و اقامت عذر وتبلیغ حجت که خدای تو هیچ شهر هلاك نکرد (حَتّى يَبْعَثَ فِي أُمِّها رَسُولاً) تا رسولی فرستاد در اصل آن شهر که آیات ما بر ایشان میخواند (وَما كُنّا مُهْلِكِي القُرى) و ما هیچ شهری هلاك نکردیم الا و أهلش ظالم و کافر بودند (وَما أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ) گفت وهرچه دادند شما را آن متاع و حطام دنیاست و زینت و آرایش او ثباتی نباشد آنرا و بقائی (وَما عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى) و آنچه بنزدیك خداست از ثواب آخرت و نعیم بهشت بهتر است و پاینده تر (أَفَلا تَعْقِلُونَ) خردندارید شما؟ یا خردکار نمی‌بندید ! جمله‌قرّاء بتاء خطاب خواندند مگر در بعضی روایات از أبوعمرو که بیاء خواند خبراً عن‌الغائب .

(أَفَمَنْ وَعَدْناهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاقِيهِ) هر آنکس که ما او را وعدهٔ نیکو دهیم از ثواب و بهشت « فهو لاقيه » او آن بیند و باو رسد (كَمَنْ مَتَّعْناهُ مَتاعَ الحَيوٰةِ الدُّنيا) او چنان باشد که ما اورا متاع حیاه دنیا داده باشیم (ثُمَّ هُوَ يَوْمَ القِيٰمَةِ مِنَ المُحْضَرِينَ) پس او روز قیامت از جمله حاضر کردگان باشد که او را حاضر کنند از برای جزاء. گفتند آیه در رسول عليه السلام آمد ودر ابوجهل هشام . سدی گفت درعمار آمد و ولید مغیره .

(وَيَوْمَ يُنادِيهِمْ) و یاد کن ای محمد آن روزکه خدای تعالی ایشان را ندا کند و گوید کجایند آن انبازان که بامن فرو داشتید و دعوی کردید .

(قالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ القَوْلُ) گویند آنانکه گفتار بر ایشان درست شده باشد یعنی عذاب برایشان واجب شده باشد(رَبَّنا هٰؤُلاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْناهم) خدای ما اینان را که ما گمراه کردیم، از آنجا گمراه کردیم که ما گمراه بودیم. چون ما غاوی و بیراه بودیم ایشان را چون خود کردیم، گفتند این رؤساء ضلالت گویند ، و گفتند این شیاطین گویند (تَبَرَّأْنا إِلَيْكَ)امروزتبرا میکنیم‌ازایشان‌باتو(ما كانُوا إِيّانا يَعْبُدُونَ)ایشان‌مارا نمی‌پرستیدند نظیره‌قوله «اذتبرّأ الذين‌اتّبعوا من الذين اتّبعوا (وقِيلَ ادْعُوا شُرَكاءَكُمْ) و گویند روز قیامت کافران وبت پرستان‌رابخوانیدانبازان خودرایعنی آنان را که‌انبازان خدای خود کردید (فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ)بخوانند ایشان‌راایشان جواب ندهند (وَرَأَوُا العَذابَ)

و عذاب بیینند (لَوْ أَنَّهُمْ كانُوا يَهْتَدُونَ) ا گر ایشان مهتدی و راه یافته بودندی و جواب او بیفکندند لدلالة الکلام علیه، والتقدیر لمّا رأوا العذاب اگر مهتدی بودندی عذاب یافتندی و گفتند معنی آنستکه ایشان خواستندی وقت آنکه عذاب بینند که مهتدی بودندی تا عذاب ندیدندی (وَيَوْمَ يُنادِيهِمْ) و آن روز که خداوند ندا کند ایشان را و گوید چه جواب دادید پیغامبران را ؟

(فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الأنباءُ يَوْمَئِذٍ) آن روز خبرها برایشان پوشیده شود یعنی وجوه حجت و عذر . تا عذری نتوانند آوردن که عذر ندارند و خدای تعالی هیچ عذر رها نکرده باشد برای ایشان که بآن تعلل کنند و هیچ حجت نبود ایشان را بر خدای بل حجت خدای را بود برایشان (فَهُمْ لا يَتَساءَلُونَ) ایشان یکدیگر را نپرسند . گفتند معنی آنستکه ایشان جواب ندهند از این سخن که «ماذا أجبتم المرسلین » از آنکه دانند که آن جواب که خواهند داد ایشان را زیان دارد، و گفتند ایشان در آن حال بر سبیل مشورة با یکدگر سخن نگویند چنانکه در دنیا کردندی .

(فَأَمّا مَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً) اما آنکس که تائب بود و مؤمن و عمل صالح کرده باشد از جمله رستگاران و ظفر یافتگان باشد ، آنکه گفت :

(وَرَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَيَخْتارُ) و خدای بیافریند آنچه خواهد و اختیار کند (ما كانَ لَهُمُ الخِيَرَةُ) مقریان را در این دو وجه است: یکی آنکه وقف کردند آنجا که «ما یشاء ، و یختار ابتداء کردند و «ما» در این اختیار موصوله باشد ، و معنی آن باشد که خدای تو اختیار کند آنچه اختیار ایشان باشد یعنی ایشان را آن دهد که ایشان خواهند، و وجه دگر آنستکه وقف بر یختار کردند و « ما کان لهم الخیرة » کلامی باشد مستأنف و بر این وجه «ما» نفی بود یعنی خدای تو آنچه خواهد بیافریند و آنچه خواهد بر گزیند ایشان را اختیار نیست بل همه اختیار خدای راست و این وجه معتمد است برای سیاقت آیت و برای آنکه در دگر آیت گفت «وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله أمراً أن یکون لهم الخیرة من أمرهم» قال محمود الورّاق :

تَوَكَّلْ عَلَى الرَّحْمنِ في كُلِّ حاجَةٍ أَرَدْتَ فَإِنَّ اللهَ يَقْضي وَ يَقْدِرُ
مَتى ما يُرِدْ ذُوالعَرْشِ أَمْراً بِعَبْدِهِ يُصِبْهُ وَ ما لِلْعَبْدِ ما يَتَخَيَّرُ
وَقَدْ يَهْلِكُ الإنْسانُ مِنْ وَجْهِ أَمْنِهِ وَيَنْجُو بِحَمْدِ اللهِ مِنْ حَيْثُ يَحْذَرُ (۱)

(۱) در هر حاجت که خواهی توکل بر خداوند بخشنده کن که خداوند حکم میکند و مقدر*

و قال آخر :

أَلْعَبْدُ ذُو ضَجَرٍ وَالرَّبُّ ذُو قَدَرٍ   وَ الدَّهرُ ذُو دُوَلٍ وَالرِّزْقُ مَقسُومٌ
وَ الخَيْرُ أَجمَعُ فِيمَا اخْتَارَ خَالِقُنَا   وَفِي اخْتِيَارِ سِوَاهُ اللَّوْمُ وَالشُّؤمُ (۱)

بنگر كه‌حقتعالی‌دراين‌آيه چگونه‌بيان كرد، خلق واختيار بخودحوالت كرد. آنكه‌خلق از خود نفی كرد چه خلق جز او را هست فی‌قوله « فتبارك‌الله أحسن الخالقين » و فی قوله« و إذ تخلق من الطين » اما اختيار از خلقان نفی كردبقوله: «ماكان لهم الخيرة » تو هردوبعكس آن كردی كه اوگفت ، آنجا كه گفت خلق من است و بديگران هم هست گفتی لا خالق الاالله و آنجا كه اختيار از تو نفی كرد در اختيار آويختی و براختيار او اختيار كردی تا از هردو وجه بر طرف نقيض حاصل باشی اقلب وقد أصبت بر گردان تا مصيب باشی (سُبحانَ اللهِ وَ تَعالىٰ عَمّا يُشرِكُونَ) منزه است خدای تعالی از آنكه با او شرك آرند (وَ رَبُّكَ يَعلَمُ ما تُكِنُّ) گفت خدای تو داند آنچه پنهان كنند دلهای ايشان ، و آنچه آشكارا كنند يعنی‌سر وعلانيه بنزديك علم او يك سان است .

(وَهُوَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ) و اوآن خداست كه بجز او خدائی نيست حمدوسپاس او راست در دنيا و آخرت دراين سرا ودرآن سرا برانواع نعمت دينی و دنياوی كه بابندگان كرد (وَلَهُ الحُكمُ) حكم او راست هم در دنيا و هم در آخرت (وَإِلَيهِ تُرجَعُونَ) و مرجع وبازگشت خلقان بااو است. وگفته‌ايم كه‌رجع‌هم‌لازم‌است وهم متعدّی اينجامتعدّی‌است معنی‌آنكه‌خلقان را براو برند قوله تعالی :

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَنْ
بگو آيا خبر دهيد اگر قرار دهد خدا بر شما شب را پاينده تا روز قيامت كيست

إِلٰهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيآءٍ أَفَلاَ تَسْمَعُونَ (۷۲) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللهُ
خدائی جز خداكه آورد شمارا بروشنی آيا پس نه ميشنويد   بگو آيا خبردهيد اگر قراردهد خدا

---

*ميفرمايد . اگر خدای‌صاحب‌عرش برای بنده چيزی خواهد باو خواهد رسيد و بنده اختيار ندارد . گاه باشد كه انسان از جائی‌كه ايمن است هلاك شود و از آنجا كه ميترسد نجات می يابد سپاس خدايراست .

(۱) بنده ملول ميشود و خداوند مقدر ميفرمايد و روزگار متغير و روزی قسمت شده است خير و خوبی‌در آن چيزی است كه خالق اختيار كرده است ودر اختيار ديگران سرزنش و شومی‌است .

عَلَيْكُمُ النَّهارَ سَرْمَداً إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ
برشما روز را پاينده تا روز رستخيز كيست خدائى جز خدا كه آورد شما را بشبى كه آرام گيريد
فِيهِ أَفَلا تُبْصِرُونَ (٧٢) وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ
دراو آيا پس نمى نگريد واز رحمت خودگردانيد براى شما شبرا وروز را تا آرام گيريد درآن
وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٧٤) وَ يَوْمَ يُنادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ
وتا بجوئيد از بخشش او شايد شماها شاكر باشيد و روزيكه نداكند آنهارا پس ميگويند كجايند
شُرَكائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (٧٥) وَ نَزَعْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً فَقُلْنا هاتُوا
شريكان من آنانكه بوديد مى پنداشتيد و برگرفتيم از هر گروهى گواهى را پس گفتيم بياوريد
بُرْهانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلّٰهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (٧٦)
حجت خودهاتان را پس دانستند آنكه حق مرخدار است وگمراه شدند ازآنها آنچه بودند افترا بستند
إِنَّ قارُونَ كانَ مِنْ قَوْمِ مُوسىٰ فَبَغىٰ عَلَيْهِمْ وَ آتَيْناهُ مِنَ الْكُنُوزِ ما إِنَّ
بتحقيق قارون بود ازگروه موسى پس سركشى كرد برآنها وداديم اورا ازگنجها آنقدر بتحقيق كليد هاى آن
مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللهَ لا يُحِبُّ
هرآينه گرانى ميكرد بر گروه صاحب توانائى چون گفت مراورا گروهاوشادمباش بتحقيق خداوند نه دوستدارد
الْفَرِحِينَ (٧٧) وَ ابْتَغِ فِيما آتاكَ اللهُ الدّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ
شادمانانرا وبجوى درآنچه داده است ترا خدا سراى آخرت را وفراموش مكن بهره خود را از
الدُّنْيا وَ أَحْسِنْ كَما أَحْسَنَ اللهُ إِلَيْكَ وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللهَ
دنيا و نيكوئى كن چنانكه نيكوئى كرد خدا بسوى تو و مجوى فساد را در زمين بتحقيق خدا
لا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (٧٨) قالَ إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَ وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللهَ
نهدوستدارد فسادكنندگانرا گفت جزاين نيست كه داده شدم اورا برعلمى كه نزدمن است آيا وندانسته كه خداوند
قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً وَ لا
بتحقيق هلاك كرد ازپيش تر او از قرن ها آنراكه اوسخت تر است ازاو بتوانائى وبيشتر از جمعيت ونه
يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (٧٩) فَخَرَجَ عَلىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قالَ الَّذِينَ
پرسيده شوند از گناهانشان گنهكاران پس بيرون شد برگروه خود در زينت خود گفتند كسانيكه

يُرِيدُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيا يا لَيْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِيَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ
میخواستند زندگانی دنیارا ای‌کاش ما را بود مانند آنچه داده شد قارون بتحقیق او هرآینه صاحب بهرهٔ
عَظِيمٍ (٨٠) وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوابُ اللهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ
بزرگ است وگفتند کسانی‌که داده شدند دانش‌را وای برشما پاداش خدا بهتراست برای آنکه گروید
وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا يُلَقّٰها إِلَّا الصّابِرُونَ (٨١) فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْأَرْضَ فَما
وکردکار شایسته را وداده نمی‌شوند جز شکیبایان پس فرو بردیم باو وبخانه‌اش زمین را پس نبود
كانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللهِ وَما كانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ (٨٢) وَ أَصْبَحَ
مراورا ازگروهی‌که مددکنند او را از غیر خدا و نبود از منع کنندگان عذاب خود وگشتند
الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ
آنانکه آرزو میکردند مکانت‌او دیروزمیگفتند چه مانند است بصواب آنکه خدا میگستراند روزی‌را برای
يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْلا أَنْ مَنَّ اللهُ عَلَيْنا لَخَسَفَ بِنا وَيْكَأَنَّهُ
هرکه میخواهدازبندگانش‌وتنگ‌میگیرد اگرنه‌آن‌بودکه‌منت‌نهادخدابرماهرآینه‌فروبردی‌ماراوچه‌بصواب‌میماند
لا يُفْلِحُ الْكافِرُونَ (٨٣) تِلْكَ الدّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي
که‌رستگاری نمی یابندکافران این‌است‌سرای آخرت‌قراردادیم‌آنرابرای‌آنانکه نمی‌خواهند بلندی‌را در
الْأَرْضِ وَلا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (٨٤) مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها
زمین ونه فساد را وسرانجام پرهیزکاران راست هرکه آورد به نیکوئی پس اوراست بهتر از آن
وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئاتِ إِلّا ما كانُوا يَعْمَلُونَ (٨٥)
وهرکه آورد ببدی پس باید جزا نیابند آنانکه‌کردندی بدیها را مگر آنچه را بودند میکردند
إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرادُّكَ إِلىٰ مَعادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ
بتحقیق‌آنکه واجب‌کردبرتوقرآن‌راهرآینه‌بازگرداننده تواست‌بسوی‌بازگشت بگوپروردگارمن‌آگاه‌تراست‌که
جاءَ بِالْهُدىٰ وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (٨٦) وَ ما كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقىٰ
آمد براستی وکسیکه او درگمراهی هویدا و نبودی توکه امید داشته باشی که القاء کرده شود
إِلَيْكَ الْكِتابُ إِلّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ ظَهِيراً لِلْكافِرِينَ (٨٧) وَلا يَصُدُّنَّكَ
بسوی توکتاب مگررحمتی ازپروردگارتو پس نباش البته هم پشت برای‌کافران وبایدبازندارند ترا

عَنْ آیاتِ اللهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَیْكَ وَ ادْعُ إِلیٰ رَبِّكَ وَ لاٰ تَکُونَنَّ مِنَ
از آیت های خدا پس از آنکه فرستاده شد بسوی تو و بخوان بسوی پروردگارت و نباش از
الْمُشْرِکِینَ (۸۸) وَ لاٰ تَدْعُ مَعَ اللهِ إِلٰهاً آخَرَ لاٰ إِلٰهَ إِلّا هُوَ کُلُّ شَیْءٍ هالِكٌ
مشرکان ومخوان با خداوند خدائی دیگررا نیست خدائی مگر او هرچیزی هلاك شونده است
إِلّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ ★.
مگر ذات او مراوراست فرمان وبسوی او باز میگردید

قوله تعالی (قُلْ أَرَأَیْتُمْ) آنکه رسول را ﷺ گفت بگو این کافران را برسبیل تذکر نعمت من برایشان « أرأیتم » بینید و رؤیت بمعنی علم است یعنی دانسته هستید چنانکه یکی از ما گوید حقیقت دانی و نیك شناخته هستی و مانند آن ، قوله(إِنْ جَعَلَ ـ الآیة) که اگر خدای تعالی این شب تاریك برشما همیشه کند و بدارد تاروز قیامت کیست جز خدایتعالی که روز روشن بیارد تا شما در او تصرف کنید در معاش و طلب روزی که هیچ جواب نتوانید دادن از این سؤال جز آنکه گویند کس نیست که براین قادر باشد جز خدای ، آنکه حجت برشما متوجه شود، واین احتجاجی است و استدلالی بر وجه تقریر خدای تعالی برتوحیدش و این آیت دلیل است بربطلان قول أصحاب معارف (۱) که گفتند معارف ضروری است چه اگر ضروری بودی باین احتجاج واستدلال وتذکیروتنبیه حاجت نبودی . آنکه گفت(أَ فَلا تَسْمَعُونَ) نمی‌شنوید این ادله بابیان .صورت استفهام است و مراد تقریع و ملامت و ترك منکر . چو اگر شنوند و اندیشه نکنند هیچ فایده نکند ایشان را . آنکه هم از این طریق دلیلی فرمود گفت:

(قُلْ أَرَأَیْتُمْ) نیز بگو ایشان را بینید که اگر خدای تعالی این روز روشن بر شما مؤبّد وسرمد گرداند ، و همیشه بدارد تا روز قیامت خدائی‌را دانید جز خدای تعالی که شبی آرد که شما در او بیارامید (أَ فَلا تُبْصِرُونَ) نمی‌بینید یعنی نظر و تفکر نمیکنید تا شما را علم حاصل آید. آنکه بیان کرد که این نعمتها از او برشما از رحمت و کرم و فضل او است نه باستحقاقی و سابقه‌ای که شمارا بوده‌است گفت:

(وَ مِنْ رَحْمَتِهِ) و ازرحمت و بخشایش خود ، «ومن» تبیین راست و روا بود که تبعیض باشد وتبیین بهتراست (جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ)جعل بمعنی خلق است ومتعدی باشدبیك مفعول ، گفت ازرحمت خود شب و روز بیافرید و پدید کرد (لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ لِتَبْتَغُوا

(۱) گویندهمه کس همه‌چیزرا میداند و آنها که جاهلند بحسب ظاهر مقصرند یا تجاهل میکنند .

مِنْ فَضْلِهِ) تا شما در او بیارامید و طلب فضل او کنید یعنی روزی او و از عادت عرب آن بود که دو چیز بگیرند و در هم پیچند و بیندازند برای آنکه ایمن باشند که مخاطب هر یکی بجای خود بداند نهاد ؛ و اگر کلام مفصل و مبین گفتی چنین بودی که « ومن رحمته جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه والنهار لتبتغوا من فضله » شب پدید کرد تا در او بیارامید و روز پدید کرد تا در او طلب روزی کنید (وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) و نعمتهای مرا شاکر باشید وشکر گوئید برای آنکه سرای تکلیفرا بنا بر کلفت ومشقت باشد. پس روز پدید کردند برای تصرف معاش و شب برای آسایش و نه چنین است سرای ثواب که آنجا برای آن شب نباشد که بروز رنج نباشد تاحاجت بود بآسایش .

(وَ يَوْمَ يُنادِيهِمْ) آنکه گفت و یاد کن ای محمد آن روز که ندا کند ایشان‌راخدای جل جلاله (فَيَقُولُ) گوید کجایند آن انبازان من که دعوی‌میکردند و تکرار برای‌اختلاف فائده است . استفهام اول برای تقریر است تا اقرار دهند برخود بجهل و آنکه ایشان بر حق نبوده اند در عبادت اصنام ،ودوم برای اظهار عجز ایشان از حجت وبرهان دروقت مطالبهٔ‌ایشان علی‌رؤوس الاشهاد وهردو متضمن است تقریع و ملامت را . آنکه گفت :

(وَ نَزَعْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ) و برون آوردیم از هر امتی گواهی . قتاده گفت گواه هر-امت پیغامبرشان باشد که برای ایشان و بر ایشان گواهی دهد و آنچه کرده باشند بیانش « فکیف اذا جئنامن کل ّامّة بشهید وجئنابك علی هؤلاء شهیداً گفت‌این گواهان عدول‌آخرت باشند که هیچ زمان ازایشان خالی نباشد (فَقُلْنا هاتُوا بُرْهانَكُمْ) این‌حکایت آنستکه‌خدای تعالی ایشان را گوید گوئیم بیارید حجت خودرا بر آنکه گفتید و دعوی کردید(فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ) بدانند که حق خدای راست برای آنکه در دنیا ندانسته باشند از آنجا که نظر نکرده باشنددرقیامت بضرورت‌بدانند جملهٔ‌معارف که ایشان راتکلیف کرده باشند ازتوحیدوعدل (وَضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ) وگم‌شودازایشان آنچه فرابافته‌باشند وبرساخته در دنیا از بتان و خدایان که مستحق عبادت نباشند . آنکه حقتعالی باقصهٔ قارون آمد گفت :

(إِنَّ قارُونَ كانَ مِنْ قَوْمِ مُوسی فَبَغی عَلَيْهِمْ - الآية) مفسران گفتند قارون پسر عم موسی بود برای آنکه او قارون بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بود و موسی علیه‌السلام پسر عمران بن قاهث بود ، ومحمد بن اسحاق گفت موسی پسر برادر قارون بودازمادر و پدر قتاده گفت قارون‌رامنورخواندندی از نیکوئی صورت او وتوراة نیکو خواندی جز آنکه

منافق بود. مسیب گفت از بنی اسرائیل بود از جهت نسب ولیکن عامل فرعون و گماشتهٔ او بود بر بنی‌إسرائیل و بر ایشان بغی و ظلم کردی، قتاده گفت بکثرت مال و فرزندان بر ایشان ظلم کردی، شیبان گفت بر ایشان تکبر و کند آوری و بغی کردی (وَ آتَیْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ) وما او را چندان گنجها بدادیم که کلیدهای آن خداوندان قوه را گران باری کرد «من» تبیین راست و «ما» نکره موصوفه است و مفاتیح جمع مفتاح و این بناء آلت را باشد و قوله (لَتَنُوأُ) ای تثقل و تمیل بهم، ایشان را گران بار کردی وپشت ایشان دوتا کردی از گران باری و اصل او ناء ینوء باشد إذا نهض قال الشاعر :

تَنُوءُ بِأُخْرَاهَا فَلَأْيًا قِيَامُهَا   وَتَمْشِي الْهُوَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ فَتَبْهَرُ(۱)

و باء تعدیه را باشد والمعنی لتنوء العصبة ای تثقلهم چنانکه دخلت به و ادخلته و قمت به و أقمته واین قیاس مطّرد است. و گروهی گفتند کلیدهای او ازپوست بود وبعضی دگر گفتند مراد بمفاتیح خزائن است. زجّاج گفت این لایقتر باشد بمعنی. وبعضی دگر گفتند «لتنوأ بالعصبة» از جمله کلام مقلوب است. و التقدیر لتنوء العصبة بها ای تنهض بها مثقلة که اصل نوء نهوض بجهد ومشقت باشد . و منه نوء النجم لأنّ طلوعه انّما یکون بثقل و بطوء، ومنه قول الشاعر .

وَتَرْكَبُ خَيْلًا لَا هَوَادَةَ بَيْنَهَا   وَتَشْقَى الرِّمَاحُ بِالضَّيَاطِرَةِ الْحُمْرِ(۲)

ای تشقی الضیاطرة بالرماح وقال آخر :

فَدَيْتُ بِنَفْسِهِ نَفْسِي وَمَالِي   وَمَا أُفْدِيهِ إِلَّا مَا أُطِيقُ (۳)

ای فدیت نفسی ومالی بنفسه وقال آخر :

إِنَّ سِرَاجًا لَكَرِيمٌ مَفْخَرُهُ   تَجْلَى بِهِ الْعَيْنُ إِذَا مَا تَجْهَرُهُ (٤)

ای هو یجلی بالعین ، و وجه اول نیکو تر است برای آنکه دراو عدول نیست ازظاهر و مفسّران در عدد عصبه خلاف کردند مجاهد گفت از پنج تا ده باشد . قتاده گفت از ده تا

(۱) گوینده این شعر ذوالرمه است در وصف زنی فربه گوید که ازسنگینی پائین اندام ایستادن بر وی دشوار است و چون راه رود میخرامد آرام و گام نزدیك. بااین حال مانده میشود ونفس بشماره میافتد یقال بهر الحمل و بهر مجهولا تا سه و دمه برافتاد اورا.

(۲) خداش بن زهیر گوید بر اسبانی سوار میشویم که بـا یکدیگر سازش وآرامش ندارند و مردان تنومند بی‌هنر سرخروی بسبب نیزه‌خوردن بدبخت میشوند

(۳) فدای او ساختم جان و مال خودرا و فدا نساختم برای او مگر آنچه راکه توانستم .

(۵) چراغ فخر بزرگی داردکه چون برافروزی دیده بدان روشن گردد .

چهل باشد، أبوصالح گفت چهل باشد. عكرمه گفت هفتاد بودند . عبدالله عباس گفت از سه تاده، خيثمه گفت در انجيل هست كه كليدهاى گنج قارون برشصت شتر نهادندى همه أغرٌ محجّل ،هر كليدى بيش از انگشتى نبود ، و هر كليدى را گنجى بود مجاهد گفت كليدهاى او از پوست شتر بود ، و گفتند از آهن بود و هر كجا رفتى با خود ببردى (إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ) چون قوم او او را گفتند بطر مكن كه خدايتعالى خداوندان بطر را دوست ندارد و منه قوله « انّه لفرح فخور » قال الشاعر :

وَلَسْتُ بِمِفْراحٍ إذا الدّهرُ سَرَّني وَلا جازِعٍ مِنْ صَرْفِهِ المُتَحَوِّلِ(١)

و قال آخر :

وَلا يُنْسِيني الحَدَثانُ عِرْضي وَلا أُرْخي مِنَ الفَرَحِ الإزارا (٢)

و بطر مرد مغرور باشد بنعمت شكر نا كرده بعضى دگر گفتند « لاتفرح » اى لا تفسد « إنّ الله لايحبّ المفسدين » و قال الشاعر :

إذا أنتَ لَمْ تَبْرَحْ تُؤَدّي أمانَةً وتَحْمِلُ أُخرى أفرَحَتْكَ الوَدائِعُ(٣)

اى افسدتك :

(وَابْتَغِ فِيما آتيكَ اللهُ الدّارَ الآخِرَةَ) گفت و طلب كن در اين مال كه خدايتعالى ترا داد سراى آخرت وثواب (وَلا تَنْسَ نَصيبَكَ مِنَ الدُّنيا) و بهرۀ خود از دنيا فراموش مكن.مجاهد گفت و ابن زيد در دنيا تقصير مكن در طاعت تا بآخرت ترا بردهد ، اين روايت على بن طلحه است ازعبدالله عباس ، و از اميرالمؤمنين عليه‌السلام روايت كردند كه او گفت معنى آن است كه نصيب خود از دنيا فراموش مكن از آنچه كفايت ترا بكار آيد در دنيا ازوجهى حلال كه آن نصيب ترا باشد از روزى (٤) . منصور بن زادان گفت يعنى قوت تو و قوت عيال تو (وَأحْسِنْ كَما أحْسَنَ اللهُ إلَيْكَ) نيكوئى كن با خلقان خداى چنانكه خدايتعالى با تو

---

(١) اگر روزگار مرا شاد سازد من در شادى مبالغت ننمايم و از گردش گوناگون آنهم جزع نكنم .

(٢) حوادث روزگار آبرو را از ياد من نبرد يعنى در تنگدستى حاجت بر ناكسان برم و در شادى ازار خودرا رها نكنم و از بيخودى عيب خودرا آشكار نسازم.

(٣) هرگاه تو پيوسته امانتى را بصاحب آن رد كنى و باز امانت ديگر بر گردن گيرى امانتها تورا تباه خواهد كرد .

(٤) يعنى هم خود از دنيا بهرمند شو وهم بديگران ببخش و اين معنى نزديكتراست ازمعنى اول.

نکوئی کرده است وطلب فساد مکن در این زمین که خدایتعالی مفسدان را دوست ندارد(قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِي) قارون گفت این مال که مرا دادنداز علمی دادند که مراهست و آن مرا خدای داد و باین علم مرا تفضیل داد برشما گفتند علم کیمیا بود . سعید بن مسیب گفت موسی علیه السلام علم کیمیا دانست ثلثی از آن یوشع بن نون را بیاموخت ، و ثلثی از آن کالب بن یوفنا را بیاموخت ، و ثلثی از آن قارون را . هر یکی در صنعت ناتمام بودند قارون ایشان را بفریفت و آن دو ثلث از ایشان بستد چون صنعت او را تمام شد او این کار بر دست گرفت واز آن مال عظیم بساخت . بعضی دگر گفتند موسی خواهرش را بیاموخت وخواهرش بحکم او بود او قارون را بیاموخت ؛ و گفته اند مراد باین علم تجارت و وجوه مکاسب است مسیب بن شریك گفت مال و خراین او بحدی رسید که چهار صد هزار کاید بود آنرا درچهل انبان.خدایتعالی گفت (أَوَلَمْ يَعْلَمْ) نمی‌دانند که قارون که خدای تعالی هلاك کرد آنان را که پیش او بودند از قرنها و امتان کس هارا که بقوّت از او سخت تر بودند و بجمع بیش از او بودندواین برسبیل‌تهدید ووعید گفت (وَلَا يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ)وکافران را نپرسند ازگناهشان یعنی ایشان را بی‌حساب‌بدوزخ برند . این قول قتاده‌است . مجاهد گفت فرشتگان نپرسند خدای‌پرسد، فرشتگان برای آن نپرسند که ایشان را خود بسیما بشناسند . حسن بصری گفت نپرسند ایشان‌را بروجه استعلام بل بروجه تقریع و توبیخ وتعذیب .

(فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ) گفت قارون بیرون آمد بر قوم خود در زینتی که اورا بودی . جابر بن عبدالله انصاری گفت مراد باین زینت قرمز بود که او جامهٔ قرمز پوشیدی . نخعی و حسن گفتند جامهای سرخ بود . مجاهد گفت‌براسبان‌خنگ(۱)نشستی زین ارجوانی معصفر برو نهاده ، قتاده گفت چهار هزار اسب‌بارگیرداشت، ابن زید گفت چون او برنشستی هفتاد هزار سوار بااو بودندی با سازهای معصفری وارجوانی وآن روز اول روز بود کهمردمان جامه و ساز ارجوانی‌دیدند، مقاتل گفت او بر استری سفید نشسته بودبساز زر. مسلم گفت چهار هزار سوار با جامهای ارجوانی وساز ارجوانی با سیصد کنیزك با جامها و حلّه‌ها و سازهابر استران‌اشهب نشسته‌بودند(قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) گفتند آنانکه‌طالبان‌ومریدان دنیا بودند (يَا لَيْتَ لَنَا) کاشکی ما را بودی مانند آنکه قارون را داده‌اند (إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ) چه او را بهره تمام است از دنیا .

(وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) گفتند آنانکه ایشان‌را علم دادند بجواب طالبان دنیایعنی

---

(۱) خنگ اسب سفید است .

عالمان گفتند مال داران و مال جویان را (وَيْلَكُمْ) وای برشما (ثَوابُ اللهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً) ثواب خدای بهتر است آنان را که ایمان آرند و عمل صالح کنند از آنچه او جمع کرده است (وَلا يُلَقّيها إِلَّا الصّابِرُونَ) وتلقّی نکنند و توفیق ندهند این کلمه و این حکمت الاّ صابران را، و یلقّی استقبال باشد و در جای تلقین نیز استعمال کنند. وشرح این رفته است باستقصاء (فَخَسَفْنا بِهِ وَبِدارِهِ الْأَرْضَ) آنگه حقتعالی ذکر وبال عاقبت مذموم او کرد و گفت فرو بردیم او را و سرایش را بزمین، اهل سیر چنین گفتند که قارون از جملهٔ علماء بنی اسرائیل بود و توراة بهتر خواندی از ایشان ومردی توانگر بود و سبب بغی او توانگری بود و کثرت مال. گفتند اول طغیان و عصیان او آن بود که خدایتعالی موسی را گفت قومت را بگو تا هر کسی چهار رسن در گوشهٔ رداء بندد سبز برنگ آسمان، موسی گفت بار خدایا چرا چنین فرمودی و حکمت درین چیست؟ خدایتعالی گفت برای آن گفتم که بنی اسرائیل غافلند و من از آسمان کتابی خواهم فرستادن فرمودم که این خیوط آسمان رنگ در گوشهٔ رداء بندند تا هر که در آن نگرد آسمان یاد آید ایشان را و آنگه من از آسمان کتابی خواهم فرستاد، موسی عليه السلام گفت بار خدایا روا نباشد که بفرمائی که رداء جمله سبز کنند چه ترسم که بنی اسرائیل آن خیوط حقیر دارند. حقتعالی گفت کوچك از کار من کوچك نباشد و حقیر نبود اگر ایشان مرا درصغیر طاعت ندارند در کبیر هم ندارند. موسی عليه السلام بنی اسرائیل را گفت گفتند سمیعیم و مطیعیم شنیدیم و فرمانبرداریم همچنان کردند مگر قارون که او این حدیث هزل شناخت و استکبار کرد و فرمان نبرد، و گفت این خداوندی کند که بندگان را از یکدگر باز نشناسد این بعلامت کند تا تمیز تواند کردن این اول عصیانی بود که او کرد. بازچون موسی عليه السلام ازدریا بگذشت فرعون و قومش هلاك شدند موسی ریاست و ولایت مذبح و قربان بهارون داد هر که را قربانی بودی بیاوردی و بهارون دادی تا هارون بر مذبح نهادی آتش بیامدی و آن قربان بسوختی قارون را از آن سخت آمد گفت یا موسی این چه قسمت استکه تو کردی نبوت تراست وریاست برادرت راهارون و از این هردو هیچ مرا نصیبی نیست موسی عليه السلام گفت این نه من کردم که این را بمن تعلقی نیست این را خدای کرده است. قارون گفت من ترا باور ندارم باین حدیث تا مرا آیتی ننمائی گفت من تورا آیتی روشن نمایم در این باب. آنگه رؤسای بنی اسرائیل را جمع کرد گفت جمله عصاهای خود را بیارید و در این عبادت خانه بنهید، ایشان همچنان کردند قارون و هارون هم عصاهای خود را در آنجا انداختند موسی گفت امشب رها کنید و

فردا بامداد؛ بیائید هر کسی عصای خود بنگرید و عصای هارون را نیز بنگرید تا مزیّت هارون برخود بشناسید . همچنان کردند بر دگر روز که بـاز آمدند همه عصا برحال خود بود مگر عصای هارون که برگی برآورده بود ، و از درخت بادام بود ، و بر بیاورده بود ، جمله گفتند ما را معلوم بود و معلوم تر شد فضل هارون، جز قارون که او گفت این بس عجب نیست ازآن سحرها که تو میکنی و برخاست و برفت و از موسی اعتزال کرد ، او و اتباع او و موسی را ایذاء میکرد و میرنجانید ، و موسی بر آن قرابتیکه میان ایشان بودتحمّل میکرد و مدارا . و اورا باز میخواند و او هرروز طاغی‌تر و بی‌فرمانتر بود وموسی را دشمن‌تر تا سرائی‌بساخت و در سرای زرین کرد ، و دیوارهای او در صفائح زر گرفت ، و جمـاعتی بنی‌اسرائیل روی‌باو نهادند ، واوقاعده نهاد که مردم را طعام دادی بامداد و شبانگاه . چون طعام بخوردندی مقام کردندی و حدیث کردندی و مضاحك گفتندی .

چون خدای تعالی آیت زکاة فرستاده و زکاة واجب کرد موسی علیه‌السلام برخاست وبنزدیك قارون آمد گفت خدای تعالی آیت فرستاد و زکاة فرمود. اوگفت اینکه تو میگوئی مبلغهاء عظیم باشد من‌این نتوانم کرد خدای تعالی گفت این تعلّل است که او میکند باندکی وبسیاری او خود ایمان ندارد واندك و بسیار چیزی نخواهد دادن اگر خواهی تو بدانی بروی و اورا مسامحتی کنی ، موسی بیامد و گفت ازتو چیزی کمتر بستانم و بتدریج کم میکرد تابا آن‌آمد که گفت از هر هزار دینار یکدینار بده ، و از هر هزار درم یکدرم ، و از هر هزار گوسفند یك گوسفند ، و از هر اسبی چیزی بده گفت تا اندیشه کنم با خانه رفت و حساب کرد بسیاری برهم آمد دلش یاری نداد گفت نتوانم دادن که بسیار است .

آنگه کس فرستاد و بنی‌اسرائیل را بخواند و گفت ببینید که موسی هرروز مرا ببلائی و تکلیفی می‌نهد . اکنون بیامده است تا مال ما بستاند و مارا درویش کند چه رأی است در حق او گفتند توسیّد و مهتر مائی رأی آن باشد که تو بینی ، گفت رأی ما آن است که فلان زن فاجره را بیاریم و او را جعلی دهیم تا او در موسی آویزد و او رامتّهم کند بخود و برو تشنیع زند که چون این حال برو برود بنی‌اسرائیل برو خروج کنند إمّا بکشند وإمّا بازار او شکسته شود و او را رها کنند . آنگه کس فرستاد و آن زن فاجره را بخواند و او را گفت ترا کاری چنین می‌باید کردن وترا هزار دینار بدهم و گفتند طشتی زر،اوپذیرفت و گفت هر آنچه‌خواهی و حکم کنی بتو ذهم، و آنگه برخاست و قصد کرد بمجمع بنی‌اسرائیل و آنجا بنشست.موسی علیه‌السلام بیرون آمد و خلقی بسیار حاضر بودند دز صحرای فراخ موسی علیه‌السلام بر عادت‌بیرون

آمد و خلق بسیاری را در وعظ گرفت برایشان امر بمعروف و نهی از منکر میکرد و میگفت هر که دزدی کنددستش بباید بریدن،و هر که قذف کند بیگناهی‌رااوراحد باید زدن ، وهر که زنا کند و زن ندارد صد تازیانه بباید زدن، و هر که زنا کند زن‌دارد باید کشتن برجم،قارون گفت اگر چه توباشی ؟ گفت و اگر چه من باشم گفت پس بنی‌اسرائیل دعوی میکنند که تو با فلانه فاجره زنا کرده‌ای موسی گفت اگر اوگوید برقول او اعتماد کنم ، کس فرستاد و او را حاضر کردند موسی عليه السلام روی باو کرد که یا فلانه این قوم برمن این دعوی میکنند و من ترا سوگند میدهم بآن خدائی که دریا بشکافت برای بنی‌اسرائیل و مارا برهانید فرعون را با قومش هلاك کرد که آنچه راست است در این حادثه بگوی .زن اندیشه کرد گفت اگراین راست بگویم و از گناه گذشته توبه کنم همانا خدای برمن رحمت کند گفت لاوالله که تو دراین حدیثمبر"ائی ؟ و آنانکه این میگویند برتو دروغ میگویند ، و قارون مرا جعلی داده است تا برتو این دروغ بگویم و ترا بخود متهم دارم ، موسی عليه السلام روی برزمین نهاد و گفت« اللهم" إن كنت رسولك فاغضب لي » اگر من رسول توام برای من خشم گیر ، جبرئیل آمد و گفت یا موسی خدای تعالی میگوید من زمین را فرمودم تا طاعت تو دارد با آنچه خواهی بفرمائی او را در حق او ؛ موسی عليه السلام بنی‌اسرائیل را گفت بدانید که خدای تعالی مرا بقارون‌فرستاده است هم چنانکه بفرعون ، و او طغیان کرد و خدای او را هلاك کرد، وقارون یاغی شد هر که با اوست وهوای او خواهد با او میباشد و هر که با من است ازو دور شود ، همه بگریختندجز دو کس که با او بماندند موسی عليه السلام گفت « یا ارض خذیهم » ای زمین بگیر ایشان را ،تا بزانو برزمین فروشدند ؛ دگر باره گفت «یاأرض خذیهم» تا بکمر بست(١) برزمین فرو شدند دگر باره گفت « یا ارض خذیهم » تا بگردن بزمین فرو شدند در این میانه‌تضر"ع میکردند و فریاد میخواستند و سوگند میدادند بحق رحم و خویشی و موسی عليه السلام سخت خشمناك شده‌بود اجابت نکرد . دگر باره گفت «یا ارض خذیهم » جمله برزمین فرو شدند تادر خبر آورده‌اند که هفتاد بار از موسی زنهار خواستند خدای تعالی وحی نمود بموسی که از تو هفتاد بار زنهار خواستند زنهارشان‌ندادی‌بعز"تمن که یکبار اگر از من‌زنهار خواستندی ایشان را زنهاردادمی و مرا قریب ومجیب یافتندی . قتاده گفت روایت کرده اند که هرروز قامتی بر زمین فروشوند

(١) کمر در اصل‌لغت فارسی‌چیزی است‌که برمیان می‌بندند و آن جای از تن را کـه کمر بر او بسته میشود میان گویند و کمر گفتن آن مجاز است بعلاقه حال و محل و اگر حقیقت خواهیم باید‌کمرگاه گفت یعنی جای بستن‌کمر یا کمر بست وکمربند و امثال آن .

و بقرار زمین نرسند تا روز قیامت (۱) . چون این حال برفت بنی‌اسرائیل با یکدیگر گفتند موسی دعا کرد تا خدای قارون را هلاك کرد تا مال و ملك او را باشد و او مستفید شود بآن ؛ موسی بشنید گفت بار خدایا جمله مال و ملك اورا نیز برزمین فرو بر. خدایتعالی اجابت کرد و جمله مال وملك‌او بزمین‌فروبرد وذلك قوله :

(فَخَسَفْنا بِهِ وَبِدارِهِ الأَرْضَ) فرو بردیم بزمین قارون را و سرایش را (فما كانَ لهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ الله) او را هیچ گروهی و لشکری نبودند که‌او را نصرت کنند از خدایتعالی و « فئة » جماعتی باشند که مرد انقطاع کند بایشان تا یاری کنند او را ، اشتقاق‌اومِنْ فَأَوْتُ رَأْسَهُ بالسيف اذا شققته به (وَما كانَ مِن المُنْتَصِرِينَ) و او از جمله آنان نبود که انتقام تواند کشیدن ازمن یا از موسی (وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكانَهُ بِالأَمْسِ) در روز آمدند آنان که تمنای مکان او کردند دیروز . یعنی تمناء مثل حال او میکردند و پایه و درجه او میخواستند (يَقُولُونَ) در جای خبر« أصبح»است ، میگفتند ، اما قوله (وَيْكَأَنَّ الله) علماء خلاف کردند در این لفظ مجاهد گفت معنی آن است که الم تعلم نمیدانی . قتاده گفت الم تر نمی‌بینی. فرّاء گفت کلمه تقریر است چنانکه یکی از ما گوید ما تری إلی‌صنع‌الله. حکایت کردند که زنی اعرابی شوهر خود را گفت پسرت کجاست ؟ گفت ویکأنـه‌وراء البیت یعنی اما ترینه‌وراء البیت . نبینی که در پس خیمه است . عبدالله عباس و حسن گفتند کلمه تحقیق است . مؤرج گفت کلمه تعجب است . قطرب گفت و یك ویلك بوده است لام بیفکندند برای تخفیف چنانکه عنتره گفت :

وَلَقَدْ شَفَى نَفْسِي و أَبرأَ سُقْمَها | قيلُ الفَوارِسِ وَيْكَ عَنْتَر أَقْدِمِ(۲)

بعضی دگر گفتند کلمه تنبیه است بمنزله الا و اما چنانکه یکی از ما چون واقف شود برخطای‌قومی گوید: «وی کنتم علی خطأ» وقال زیدبن عمروبن نفیل.

سَأَلَتانِي الطَّلاقَ إذْ رَأَتاني | قَلَّ مالي قَدْ جِئْتُماني بِنُكْرِ
وَيْكَأَنْ مَنْ يَكُنْ لَهُ نَشَبٌ يُحْبَبْ | وَمَنْ يَفْتَقِرْ يَعِشْ عَيْشَ ضُرِّ (۳)

(۱) سخن قتاده حجت نیست و از حکایت قارون‌همان‌معتبر ومسلم است‌که از قرآن استفاده‌شود یا از قول معصوم بصحت پیوندد و دیگر گفته های ناقلان مانند عرایس ثعلبی‌که بیشتر این حکایات از اوست مشکوك‌است‌وبزرگی‌زمین‌چندان نیست‌که اگر تا قیامت‌روزی یك‌قامت‌فرو روندبآخر آن‌نرسند .

(۲) جان مرا شفا می‌بخشد ورنج ازآن دورمیکندگفتار سواران‌که وای برتو ای عنتره‌پیش‌بیا.

(۳) آن دو زن ازمن طلاق خواستند چون دیدند مال من اندك گشت . ای دو زن چیزی نزدمن آوردید ناپسندیده.گویاکسی‌که مال‌دارد دوست داشتنی‌است وآنکه درویش گردد بسختی‌روزگار گذراند .

خليل و سیبویه و کسائی گفتند«وی»مفصول باید نوشت از«کأن» وبر این قول وی کلمتی باشد تأسف را چنانکه یکی از ما گوید : وه این کار نه چنان است که ما گمان بردیم ، بخلاف آن است ، ومعنی آیت آن است که ایشان گمان بردند که این مال وخزائن قارون کاری است عظیم چون خسف دیدند عقیب آن گفتند وی یعنی وه کأنّ الله . پنداری خدای روزی میگسترد بر آنکه خواهد و تنگ کند بر آنکه خواهد. و کأنّ حرف تشبیه باشد من اخوات إنّ وأنّ یعنی این کار بخلاف گمان ماست بل چنان است که موقوف است بر مشیت خدای تا خدای از بندگانش روزی بر آنکه خواهد فراخ کند، وبر آنکه خواهد تنگ (لَوْلا أنْ مَنَّ اللهُ عَلَيْنا) اگر نه آنستی که خدای منت نهادی برما (لخَسَفَ بِنا) مارا فرو بردندی بزمین . یعقوب و بعضی شامیان و کوفیان خواندند خسف بفتح خاء و سین علی اضافة الفعل الی الله تعالی ، و معنی آنکه [اگر] نه آنستی که خدای برما منت نهاد مارا بزمین فروبردی، وباقی قرّاء خسف بضم خاء و کسر سین علی الفعل المجهول برحقیقت هم فعل خدای باشد (وَيْكَأنَّهُ لا يُفْلِحُ الكافِرُونَ) فلاح و ظفر نباشد بثواب خدایتعالی کافران را .

(تِلْكَ الدّارُ الآخِرَةُ) آن سرای آخرت و باز پسین که سرای ثواب است برای آنان کرده‌ایم ونهاده بجارده که ایشان در زمین فساد نخواهند ، وعلو و استکباری . چنانکه قارون کرد (وَ العاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) و عاقبت متقیان را وپرهیزکاران را باشد ودست ایشان برند.

(مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ) آنکه گفت هر که او حسنه آرد و کاری نیکو کند او را باشد بهتر از آن . قتاده گفت بهشت و مراد به«خیرٌ منها» باتفاق ثواب است ، و ثواب چگونه به از آن نباشد ، و آن رنج و مشقت منقطع باشد و ثواب راحت نا منقطع باشد و مقرون با تعظیم و تبجیل ازقبل ربّ العزّة (وَمَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ) و هر کسیئتی و کاری بد کند جزاء او نکنند جز بمقدار آنچه او کرده باشد وبیان کرده شد در مقادیر ثواب وعقاب ، و جهت استحقاق جز خدای تعالی ندانند برای آنکه وجوهی که واقع بود بر آن از تقرّب واخلاص و خشوع وخضوع متفاوت است در حق مکلّفان برای آن درجات ایشان متفاوت است .

(إنَّ الَّذي فَرَضَ عَلَيْكَ القُرْآنَ لَرادُّكَ إلىٰ مَعادٍ) گفتند آن خدای که قرآن برتو فریضه کرد یعنی واجب کرد امتثال اوامر و نواهی قرآن و کار بستن آن ، وگفتند انزل علیك مفصلا مقطعاً . قرآن برتو انزله کرد فصل فصل و قطعه قطعه و اصل فرض قطع باشد «لرادّك إلى معاد» با جای خود برد یعنی با مکه این قول مجاهد است. وروایت عوفی ازعبدالله

عباس . قتیبی گفت معاد مرد شهرش باشد و خانه‌اش برای آنکه او در هر شهری و جائی‌رود آنگه با شهر و وطن خود شود . مقاتل گفت رسول ﷺ از مکه بشب بیرون آمد بغار رفت ، و هم در شب از غار بیرون آمده ونه برراه راست بمدینه رفت چون بجحفه رسید و آن منزلی است میان مکه و مدینه ایمن شد باره راست آمد و ره‌بشناخت‌اورا یاسه(۱) مکه‌خواست، مولد خود و مولد پدران یاد کرد ، جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میکند و میگوید ترا با مکه یاسه‌میباشد منَ ترا با مکه برم بفتح و ظفر واکرام و اعزاز و این آیت آورد «إنّ الذي فرض عليك القرآن لرادّك إلى معاد » عبدالله عباس گفت این آیت نه مکی است نه مدنی بجحفه فرود آمدبین مکه والمدينة، أبوسعيد خدری گفت الی معاد یعنی الی الموت ترا با مرگ برد چو معاد و مرجع همه خلق با مرگ است ، و این روایت سعید جبیر است از عبدالله عباس . حسن و زهری و عکرمه گفتند با قیامت . ابومالك و ابوصالح گفتند با بهشت ، ویك روایت از مجاهد این است (قُلْ رَبّي) بگو ای محمد که خدای من عالم تر است او بهتر بداند آنان را که ایشان برهدی و ره راست اند و آنان را که ایشان در ضلالت‌اند یعنی مؤمن‌وکافر براو مشتبه نه‌اند ؛ ومستحق ثواب ازمستحق عقاب ونکال .

(وَما كُنْتَ تَرْجو أنْ يُلْقى إلَيْكَ الكِتابُ إلّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ) گفت‌تو امید نداشتی که این کتاب قرآن‌را برتو القاء کنند و انزال کنند وتو از خدای نبوت‌وپیغامبری نه بیوسیدی (۲) «الاّ رحمة من‌ربّك » استثناء منقطع است بمعنی لکن رحمة من‌ربّك ، ولکن رحمت خدای برتو فرودآمد. فرّاء گفت‌تقدیر آن است که غیر أن ربك رحمك فأنزله عليك الا آن است که خدای برتو رحمت کرد وکتاب برتو انزله‌کرد تا تو قصص و أحوال امم سالفه بر اهل مکه میخوانی و تو آن نادیده و ناشنیده از کسی و در کتابی ناخوانده (فَلا تَكُونَنَّ ظَهيراً لِلكافِرينَ) نگر تا یاری و معاونت کافران‌نکنی. واجب نبود که پیغامبر ﷺ وقتی‌معاونت ایشان کرده باشد تا خدای او را نهی کند (۳) چو نهی درست بود از فعلی که هرگز منهی نکرده باشد، و برخاطر او گذشته نبود ، و گفتند مانند این آیات حقتعالی برای تعلیم و توقیف ما گفت :

---

(۱) یا سه میل و آرزو .

(۲) بیوسیدن بمعنی امید داشتن وامیدوار گردیدن .

(۳) در این چند آیت تقدم طبعی ملاحظه شده است یعنی آنچه مقتضای ذات است مقدم است بر آنکه از غیر فراگرفته شود وممکن آنچه دارد از خداوندگرفته است ومقتضای ذاتش نداشتن‌وفقراست*

(وَلا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آياتِ اللهِ بَعْدَ إذْ أُنْزِلَتْ إلَيْكَ) و نباید تا این کـافران مانع باشند ترا از آیات خدای پس از آنکه خدای انزال کرد بر تو (وَادْعُ إلىٰ رَبِّكَ) و تو خلقان را دعوت کن و با خدای خوان (وَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) و از جمله مشرکان مباش .

(وَلا تَدْعُ مَعَ اللهِ إلٰهاً آخَرَ) و با خدای خدای دیگر مخوان (لا إلٰهَ إلّا هُوَ) جز او خدائی نیست (كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إلّا وَجْهَهُ) همه چیز هلاك خواهند شد مگر ذات اوجلّ جلاله ، و بیان کرده‌ایم که وجه عبارت باشد از ذات . صادق عليه السلام گفت الا دینه مگر دین او؛ وما أُريد به وجهه ، و آن طاعتی که برای او کرده باشند. شهر بن حوشب روایت کرد از عبادهٔ صامت که روز قیامت که اعمال خلایق عرض کنند خدای تعالی گوید آنچه مراست و برای من کرده‌اند جدا کنید جدا کنند . آنگه بفرماید تا آنچه بماند در دوزخ افکنند .ابن کیسان گفت الا ملکه .سعید جبیر گفت روزی مردی از امیرالمؤمنین عليه السلام سؤال کرد و چیزی خواست و گفت أسألك بوجه‌الله این از تو بروی خدا میخواهم گفت دروغ گفتی إنما سألتنی بوجه الخلق این از من بروی خلقان خواستی که وجه خدای را معنی حق است الا تری الی قوله «کل شیء هالك إلّا وجهه» یعنی همه چیزی هلاك شود الاحق. ابوالعالیه گفت مراد عمل باخلاص است بیانه قول الشاعر :

أسْتَغْفِرُ اللهَ ذَنْباً لَسْتُ مُحْصِيَهُ رَبَّ العِبادِ إلَيْهِ الوَجْهُ وَالعَمَلُ (١)

(لَهُ الحُكْمُ) حکم اوراست هیچکس را حکم نرسد اگر عقلی اگر شرعی عقلیات بتقریر او درعقول و شرعیات به انزال او بر رسول فمن أین القیاس للناس (وَإلَيْهِ تُرْجَعُونَ) و خلقان را مرجع و مآب با او باشد یعنی با جائی که در آن جای کس را حکم نباشد جز او را وهمه أملاك و احکام از مالکان و حاکمان زائل باشد ، و اگرچه امروز متصرفند در آن .

---

*چنانکه گوئیم خداوند بما جان وتن داد ودست و پا و چشم داد نه آن است که ما وقتی موجود بودیم و جان وتن ودست و پاوچشم نداشتیم بلکه تا بودیم همه اینهارا خداوند بما داده بود همچنین وقتی پیغمبر را خطاب کرد پشتیبان کافر مباش نه آن است که وقتی پشتیبان بود واینکه فرمود «ماکنت ترجوأن یلقی الیك الکتاب» معنی آن است که ذات امکانی تواقتضا ندارد بذات خویش عالم بکتاب باشی بلکه مؤمن بخداوند هم وعلم اینها همه از جانب او در اول خلقت درطینت تو نهاده است .

(١) آمرزش میخواهم از پروردگار بندگان که عمل و نیت برای اواست وگناهانی را که شماره آن را نمیدانم.

فهرست

